برگماشتند که نقطه هم برای تخته گیر فرو نگذاشتند همچنین حصرف سعی مصلح سنگ ست که هر لفظ از جلوه مستانه شوخ شنگ در این کارگران کاریگران مطبع کاردست لبسته موزون اند ویکدست از دست برده دل از دست ناظرین ربوده هر حرف و لفظ در صفحه بران اداست تو گوی که در بزم مستان شیشهٔ مینا سرگردگی کار بر قالب زدن از سر حباب بودن بر سر لالهٔ تاپرشاد والا تبارست که سرحلقه وسرامد وسرخیل این جماعت سرگروه روزگارست مرد خلیق و چیبان اختلاط وخوش خوست و با سرگم گردگان سرکشی کردن شیوهٔ او در همسران چون سر شیر بالائی دارد و نظر بر پاس مراتب آشنائی المختصر برای چنین کتاب معشوقیت سراپا انداز غلط گفتم همه جادو تمام اعجاز خوشا بختوری که این محبوب نو بیاید آمده را در آغوش آرد و شبا روز مثل جان عزیز با خود دارد بخیال طوالت سخن را خیر باد گفتنی ست و گوهر نیم سفت تاریخ طبع سفتن

تاریخ طبع

چو از افضال ایزد طبع گردید ٭ بطرز خوب مفتاح التواریخ ٭ بگو تسلیم سالش در مسیحی ٭ بلا محبوب مفتاح التواریخ ٭
۱۰۶۸ع

خاتمة الطبع

منت خدا را که کتاب لاجواب مسمی به **مفتاح التواریخ** در مطبع مشهور نزدیک و دور جناب **منشی نولکشور** که صیت همت عالیش اکناف عالم فرا گرفته بمقام کانپور بتاریخ پانزدهم رجب المرجب ۱۲۸۴ هجری مطابق سیزدهم ماه نومبر ۱۸۶۷ع منطبع گردید



تقریظ مفتاح التواریخ ریختهٔ کلک گوهر سلک شاعر بیعدیل و فهیم منشی محمد انوار حسین صاحب متخلص به تسلیم مدظله العالی

حمد خالق ارض و سماعین طاعت ست و نعت خواجهٔ دوسرا موجب شفاعت منقبت آل اطهار جزو ایمان ست و محمدت اصحاب
اخیار حسن ایقان آری بسته زبان چه گوید و پاشکسته چه پوید سخن شکسته را تحفه بستن خاطر پسندی نماید و بر شکسته بسته
کج نشستن طبع قبول نپذیر باید هان اگر غنچهٔ گل بر شاخ نبات کشاید و شهباز در دام عنکبوت در آید البته طلسم بست
شکستن طرح نهم و در انجمن بست و کشاد کشاد دهم اما بعد خاک پای ناثران خوش مقال و خادم ناظمان باکمال زله ربای
خوان ارباب سخن خوشه چین کشت اصحاب فن خار دیو گلستان معانی دست پیچیدهٔ معرکهٔ قلمرانی هیچمدان ژولیده
بیان تسلیم متوطن سهسوان که فرق زلف از گیسو نتواند و رخ از رخسار باز نداند سفید و اسفید را بد و معنی خواند و
در تغایر سکندر و اسکندر سر جنباند همصفیران را نوید فرستاد و کاسه لیسان را اصلا داد که بر در دولت و اقبال ابیار
آبسال آمال ماه منیر برج بختیاری گوهر یکتای درج نامداری سهی سرو حدیقهٔ سربلندی نونهال دوحهٔ ارجمندی
دریا حوصله نیسان عطا نخلبند بساتین مهر و ولا همثال جوان صاحب توان در چمک بار رستم دستان دوش دوش
بخشش با حاتم طائی هم آغوش نیروی بهادران معرکهٔ غنایت بازوی دلیران عرصهٔ رعایت بی تکلف مبالغه
و بی تصنع اغراق نسیم خلقش جان پرور الفس و آفاق نخل بارور گلستان مروت رنگ و بوی شگوفه زار فتوت
مظهر فیض و اکرام مصدر جود و انعام رونق چار بالش اخلاق زیب دوسری اشفاق قدرافزای اهل هنر منزلت
پیرای سخن گستر یادگار کریمان گذشته روزگار منشی نول کشور مالک مطبع اودهٔ اخبار که قیصر سانی کارش و دستگیری
شعارش هر حرف آبدارش درج التاج سخن گستران و هر نکتهٔ قلمش توتیای قلمی چشم دیده وران از آوازه افگندن کسی
مستغنی تعریفش و از آرایش و پیرایش قلم منزه توصیفش رفعت آسمان از جنابش فروغ شمس از شبابش
زود از و دشنابند و کام دل در یابند که گنج باد آور چون برگ باد آورده بر باد داده و در گنج شایگان بر روی ایگان
خواران کشاده یعنی بمقتضای همت بلند و منش ارجمند حوصلهٔ بزرگ وار ارادهٔ سترگ کتاب لاجواب مطبوع طبع شیخ و شاب
تذکرهٔ متقدمین تبصرهٔ متاخرین پاکیزه و نادر کلام مفتاح التواریخ نام که مشعر حالات شاهان روزگار و مخبر کمالات صلحا و
ابرار و مبشر مقالات شاعران شعری و قدرت بصرف آن خوبی و اسلوبی که از دست تطاول روزگار محفوظ ماند طبع فرمودند
… گلزاری که از بدگردی هوا شکسته بود از سر نگ بند و بست رشک گلشن فرخار نمودند اگرچه در مطبع هر سحر بنان گهر ریست
… وضع خویش شه … لیکن کاتب این کتاب منشی کشن چند خوش قلم ست و کاغذ مانند صفحهٔ رخسار خوبان
… بادهٔ شعر و شاعری مست و مستان و دیوانش در نظر کیفیت دوستان خمستان دگر
… شیوا زبانی ممتاز و بفصیح بیانی سرافراز نثرش نثره نثار و شعرش شعری شکار بقدر
… بستند بعد ازین کاربردازان مطبع کانپور قیامت کردند و در اهتمام طبع جواهر
… مولوی محمد اسمعیل و محمد افضل خان صاحبان رقم سازم یا بهر
… مصلح سنگ در صفحه صفحه جا انداز م الحق مصححان درین کار چنان همت

پهلوانان لشکر اعدا بسکه از کشته پشته ها گردید این بنای کشود ایران است	همچو عصفور پیش چنگل باز آسمان گشت با زمین همراز که ز لاهور گشته است آغاز کف برآورده گفت ملهم غیب	منهزم گشته پایمال شدند فتح انگریز شد نصیب ز غیب بهر تاریخ سال چون اعظم ملک پنجاب شد مسخر باز	در ته پای فیل کوه انداز دشمنان را شکست شد انباز سر فکرت بزد بجیب نیاز

۱۲۶۲

تاریخ از مؤلف که ازان سال هجری استخراج می یابد

چو پرسیدم ز دل تاریخ این فتح	سر حاسد برید و گفت تسخیر ۱۲۶۸

۱۲۶۲

ایضاً از مؤلف

چون کرد لارد صاحب تسخیر ملک لاهور	تاریخ گفت هاتف پنجاب شد مسخر ۱۲۶۲

۱۲۶۲

در فتح قلعه ملتان و قید شدن ملراج دیوان

چون قریب دو و نیم سال بعد از فتح اول پنجاب منقضی گشت سکهان بار دیگر راه مکر و غدر پیش گرفتند و بتر غیب ایشان دیوان ملراج که از طرف راجه دلیپ سنگه پسر راجه رنجیت سنگه متوسفی بحکومت و محافظت قلعه ملتان سرفرازی داشت سرکشی اختیار نموده دو انگریز را که بر و محصل شده بودند در سنه یکهزار و هشتصد و چهل و هشت عیسوی بکشت و سکهان دیگر نیز تابع شده از هر چهار طرف غلبه نمودند بنابران افواج سرکار انگریز بر سر ایشان مستعد شده قلعه ملتان را محاصره ساختند تا چند ماه از هر دو جانب آتش قتال و جدال گرم بود تا آنکه بتاریخ بست و دوم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و چهل و نه عیسوی وقتیکه لشکر انگریز نقبها تیار نموده میخواستند که آتش زده حمله نمایند که ملراج با سه هزار کسان دیگر از قلعه بیرون آمده خود را حواله سرداران انگریز نمود چون این حصار عالی مفتوح گردید و ملراج در قید افتاد مولف این تاریخها بطور تعمیه در سلک نظم کشید

تاریخ بسال عیسوی

ملراج چو شد منهزم و بی زر و بی پر شد تاریخ ز ملهم لقب بی این فتح چو پرسیدم چون بار دگر خواستم از بهر خرد تاریخ	مغضوب دو اقبال با انگریز میسر شد او با دل من گفت که ملتان مسخر شد ۱۸۴۹ ۱۸۲۵ ۲۴ با حرف جدل گفت که انگریز مظفر شد ۱۸۱۲ ۳۷

تاریخ بسال هجری

چو شد مفتوح قلعه سخت ملتان	واندر قید شد ملراج نادان شکستم فرق و پا دیوان ملراج	ز بهر گوهر تاریخ هجری ... بدل گفتم مبارک ...	دل من شد بحر فکر غلطان ...

۱۲۶۵

تمام شد

کتبه بر توب فتح نصرت

هست این توپ مصر بیلی راهم ‖ ہاتفش کرد فتح نصرت نام
ضرب آتش فشان برق شرار ‖ صبح اعدا ز دود او چون شام

سنه ۱۸۱۶

کتبه بر توپ کوه شکن

ای جو اژدرها بجان و تن ‖ بسے داغ کین دارم ‖ حذر کن اے رقیب از من که آتش در دہن دارم
امی راست رکے توپ نواب نامدار ‖ در راستی و پر دلی خود یگانه ‖ اژدر دمی شیر نژادی و جنگجو ‖ ماری و مهره دارد صاحب خزانه

سرکار نواب محمد شجاع خان بہادر صفدر جنگ سنه ۱۱۶۲ ہجری النبوی اسم کوه شکن بوزن یکصد و ده من گوله بمقدار دہن و باروت نصف از گوله بوزن ✣

در فتح لاہور و پنجاب

این تاریخها در باب فتح لاہور و پنجاب تصنیف امیر حسن خان بہادر متخلص به بسمل

تاریخ در صفت تعطیل که لبیار نادر و بے بدل است

داور رد کرده و رہگ عدو ‖ حمله کرد و دلم مسرور کرد ‖ در سرور آورد ل مصرع سال ‖ ۱۲۶۲ داور م لاہور را معمور کرد 1262

تاریخ

چو شد از ماه صفر سیزدهم
دشمنان را لب ستلج کرد
پل اعدا بهوا پر آمیخته

گشت در جنگ ظفریاب انگریز
سر حباب یم خونناب انگریز
ز آتش توپ چو سیماب انگریز
سال این فتح ازین رو گفتم

دیده افواج عدو خاک فشان
کاروان شه ری راگوی
بر رخ فوج خودش کو چه گشاد
۱۲۶۲ کرد فتح در پنجاب انگریز

ریخت بر گرد چو سیلاب انگریز
بگذرانید ز سر آب انگریز
پی یورش شده بی تاب انگریز 1262

تاریخ عطائے گورنر جنرل بہادر بملک لاہور بوالینبش ✣

ایضاً

چه گورنر بوالی لاہور ‖ باز پس وا دملک نیست بگفت ‖ ہمتی کرد تا شود تاریخ ‖ ۱۲۶۳ رد پنجاب کرد لعد گرفت 1262

ایضاً بسال عیسوی

چو پس از یورش لاہو گورنر جنرل

ملک پنجاب به حکم جہانگیر آورد
کار اقبال نگر شد چو شمار اعدا

ناله زد والی لاہور و بحسرت فرمود
بود تاریخ ظفر انچه بتقریر آورد

۱۸۴۶ آه لاہور بیک حمله به تسخیر آورد

ایضاً

[illegible] ارک بابا ‖ ۸۲۲ بگوش رد فتح لاہور یاد ا ‖ ۱۲۵۲ مبارک مبارک مبارک مبارک

اعظم علی مستی مدرسه اکبر اباد

بود در دخل راجه رنجیت
ہارڈنگ صاحب که ہست تدبیرش
ماند آنجا دو ماه جنگ و جدل

تا حیاتش بماند بے انباز
ہم تقدیر ایزدے بساز
نشنیده کس از زمان دراز

گشته شد فی الجمله از هنگام وفات مهاراجه رنجیت سنگه آتش فتنه و فساد در میان سرداران مشتعل بود و یک دیگرے را گردن نمی نهادند رفته رفته سر از اطاعت انگریز هم کشیده بر بدعهدے کمر بستند و در ممالک محروسه انگریز شروع تاخت و تاراج نمودند تا بحدیکه انگریز لاچار شده در آخر سنه یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوے لشکرے بر سر ایشان کشیدند سرداران سکهه نیز مستعد جنگ گردیده با توپخانه عظیم از روے آب ستلج آمده راه عبور انگریز مسدود نمودند و دست بر تاخت و تاراج کشودند چند معرکه صعب با ایشان روے نمود آخر شکست بر فوج سکهان افتاد و انگریز لواے ظفر و فیروزمندے را افراخته پل سکهان را که بر روے آب ستلج از بارودت انباشته بسته بود از آتش توپ بهوا پرانیده و پل خود بسته عبور نمودند این واقعه در شروع سال یکهزار و هشتصد و چهل عیسوی مطابق شروع سال یک هزار و دو صد و شصت و دو هجری بوقوع آمده چون لاهور تسخیر شد راجه دلیپ سنگه و راجه گلاب سنگه جمبووالہ و سرداران دیگر پیش لارڈ صاحب آمده بسیار عجز و انکسار ظاهر ساختند و عذرخواهی نموده از کرده خود پشیمان شدند لارڈ صاحب ترحم فرموده و تقصیرات ایشان معاف نموده ملک پنجاب را باز براجه دلیپ سنگه بخشیدند و کشمیر را براجه گلاب سنگه عنایت نمودند فی الجمله درین معرکه دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ خرد و کلان بدست انگریزان افتاد همه روانه بکلکته شدند از آن جمله بعضی توپ ها باین نامها موسوم بود توپ فتح جنگ و توپ ظفر جنگ و توپ نصرت جنگ و توپ فتح نصرت و نصرت بان و چمک بجلی وغیره و کتبه که بر چندی از آن توپها مرقوم بود اینست ❊

کتبه بر توپ نصرت بان

بفضل سرے اکال پورکهه سچے مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سرے مهاراجه صاحب در راج هذا ضرب موسوم بنصرت بان حسب الامر اقدس در ۱۸۶۵ از راجه بکرماجیت باهتمام صاحب ارسطو فطرت فلاطون فطنت موسیو شوالیر جنرل کورٹ صاحب بهادر ریخته شد ❊

کتبه بر توپ فتح جنگ

توپ طالعی شاه رنجیت سنگه
فتح جنگ شد در زمانش طیار

همه ملک را زیر کرده چو جنگ
که بد هیژده صد و هشتاد و چار
بموجب صلاح لاله جبسنگه یار

کهرک سنگه شهزاده عالی مکان
همعد ار این توپ شد ز آهنگ
غلام نبی گفت تاریخ دار

که دانا کنوران بوده مادر آن
که در جانفشانی هست ابولی در رنگ

سمت ۱۸۸۴ دستخط گورو تارا گیر بتاریخ پنجم ماگهه

کتبه بر توپ نصرت جنگ

هست این توپ از دهای دمان

از دم خود شرار برق افشان
سفتح قلعه سخت چو خنگ

بیک آواز خود کند ناگاه
زین سبب نام گشت نصـ[illegible]

بخت دشمن چو دود خود کـ[illegible]

سمت ۱۸۸[illegible]

کتبه بر توپ ظفر جنگ

از فضل گورو نانک و فضل گوبند سنگه

وز حکم شاهزاده کنور نونهال سنگه

شد توپ [illegible]

ضرب سورج مکهی سمت ۱۸۹[illegible]

هشتصد و چهل و یک عیسوی واقع شده ریاست سنده یافت عهد و پیمانی که میان کمپنی انگریز و بزرگان او آمده بود یکقلم حک ساخته سرکشی و تلبی اختیار نمود و پا از جادهٔ راستی و راست بازی بیرون نهاده لهذا اهالیان سرکار کمپنی در شروع سال یکهزار و هشتصد و چهل و سه عیسوی او را مقید ساخته با دو فرزندانش بکلکته روانه نمودند و در دمدمه که متصل آن شهر است او را جای سکونت دادند از همون سال ولایت سنده بتصرف سرکار کمپنی آمد دفعةً بتاریخ ششم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و شصت یک هجری مطابق سیزدهم ماه اپریل سنه یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی عارضه غش بر میر نصیر خان تاری شد و جان بحق تسلیم نمود چون بعد ادای فرائض هنگام تسبیح سه سبحان دو مرتبه گفتن کلمه ده طائر روحش از قفس جسمانی پرواز نمود امیر حسن خان بهادر متخلص به بسمل تاریخ وفاتش بطور تعمیه گفته و آن اینست ❊

تاریخ

چو میر نصیر خان یکایک | وه گفت وسفر سوی ارم کرد

افگند قلم سر از الم سال | ۱۲۶۲ ده میر نصیر خان رقم کرد ۱۲۶۱

بعد فوت جسد او را حسب وصیت با نواع روائح و عطریات ممزوج نموده سپرد زمین کرده اند که بکربلای معلی روانه نمایند ❊

ذکر تسخیر نمودن انگریز ملک پنجاب را از سکهان و باز سپردن آن ولایت را بایشان

چون راجه رنجیت سنگه والی پنجاب در ماه جون سنه یکهزار و هشتصد و سی و نه عیسوی فوت نمود پسر بزرگ او راجه کهرگ سنگه در لاهور بر مسند حکومت نشست اما راجه نونهال سنگه پسر او تمامی رتق و فتق مهمات ریاست بذمت خود در رشته نمیگذاشت که پدرش در هیچ امری دست انداز گردد تا آنکه بعد از یک سال و چهار ماه راجه کهرگ سنگه فوت کرد و پسرش نونهال سنگه لاش پدر را گرفته و سوخته هنگام معاودت بشهر چون اندرون دروازه کلان رسیدند از همکش مردمان و فیلان که در سواری او بودند صدمه سخت بر دروازه مذکور رسید و پاره از دیوار سقف آن رها گردیده بر سر راجه نونهال سنگه افتاد چنانکه او نیز جان [illegible] این واقعه بتاریخ [illegible] هم ماه نومبر سنه یکهزار و هشتصد و چهل عیسوی بوقوع آمده دو ماه بعد از وفات ایشان راجه شیر سنگه پسر راجه رنجیت سنگه که پیش ازین از بیم جان خود از لاهور گریخته بود باز آمده و بیرانی چاند کنور زوجه کهرگ سنگ که بعد وفات راجه کهرگ سنگه و نونهال سنگه مالک ملک [illegible] دیده بود دست و گشته بر وساده ریاست نشست تا آنکه بعد از دو سال و هشت ماه بتاریخ سیزدهم ماه [illegible] سه عیسوی [illegible] دست سردار اجیت سنگه مع پسر خود راجه پرتاب کشته شد [illegible] سنگه را که طفلی ده ساله بود بر مسند حکومت نشانیدند چون بعد از [illegible] نیز کشته هیرا سنگه که پسر دهیان سنگه بود ازین حال [illegible] سنگه و چندی از همراهیانش بکشت و مصر بیلی رام [illegible] مهاراجه دلیپ سنگه گشته بامور ریاست و ملکی می پرداخت [illegible] سنه یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی هیرا سنگه نیز

یعنی که سال فتح چو جستی تفحص تو — از لفظ غزنه نقطه دوم بباد داد

ایضاً

سال تاریخ فتح غزنه ولا از زبان شتاب — از لفظ غزنه نقطه دویم چو بر کنی

بعد فتح غزنی افواج انگریزی شاه را همراه گرفته بطرف کابل روانه شدند دوست محمد خان که از خبر فتح غزنی هوش باخته بود تاب مقاومت در خود ندیده بی جنگ از انجا بدر رفت و لشکر انگریزی بتاریخ هفتم ماه اگست سال مذکور که مطابق بیست ششم ماه جمادی الاول بود کابل را فتح کردند و بعد از جنگ و پیکار صعب شاه را باز بر مسند آبای او نشانیدند تاریخ فتح کابل راسعد این ادراک بتعمیه گفته که سال عیسوی ازان استخراج می یابد

تاریخ از مؤلف

چو شد گرفت کابل از سعی فوج انگریزی — نز تخت زرین بیت لعبد رو بابقه

از فتح در بهن بهر سال عیسوی جستم — شجاع الملک کابل با گرفت ماند از غیب ۱۲۳۹

چون یک سال و سه ماه برین بگذشت دوست محمد خان که بطرف بلخ و بدخشان رفته بود صلاح کار خود را اندران دید که امان جان خواسته خود را حواله سرکار کمپنی نماید چنانچه بتاریخ چهارم ماه نومبر سنه یکهزار و هشتصد و چهل عیسوی بحضور مکناتن صاحب بهادر که سپه سالار افواج انگریزی بود آمده ملازمت نمود و چندی مقید مانده همراه یکی از پسران خود روانه کلکته گردید و بتاریخ بیست و سوم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و چهل و یک عیسوی دران بلده رسید همدران سال بتاریخ بیست و دوم ماه دسمبر اکبر خان پسر دوست محمد خان مکناتن صاحب بهادر را در کابل بدغا بکشت و بعد از چهار ماه دیگر بتاریخ دوم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و چهل و دو عیسوی شاه شجاع الملک نیز کشته شد با وجود این همه تقصیرات که از دست ایشان بظهور آمد سرکار کمپنی انگریز دوست محمد خان از قید رهائی بخشید و او در کابل رفته باز بدستور قدیم بر ممالک خود قابض گردید

در وفات محمد علی شاه سلطان اوده

در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری بر تخت اوده نشسته و بعد حکومت پنج سال بی کم و زیاده بتاریخ پنجم ماه ربیع الثانی روز سه شنبه سال یک هزار و دو صد و پنجاه و هشت قمری که مطابق هفدهم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و چهل و دو عیسوی بود در دار السلطنت لکهنؤ فوت کرد و پسرش ثریا جاه امجد بر تخت جلوس نمود

ثریا جاه امجد علی شاه سلطان اوده

پسر محمد علی شاه است و بعد وفات پدر در ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد در لکهنؤ بر سریر سلطنت نشست بیت سکه اش اینست

بیت سکه

در جهان زد سکه شاه تا ظل اله — ظل حق امجد علی شاه زمان عالم

میر نصیر خان و... ر آباد س...

برادر میر نور محمد خان پسر میر مراد علی خان وا... ... نده بود چو

از سوخته شدند و چونکه میان انگریز و راجه موصوف رسم محبت و یکجهتی بود از استماع خبر فوت او و رنج بسیار [illegible] و اکبر آباد و [illegible] و ماتمش بقدر عمر او که شصت ساله بود توپها سر دادند بعد وفاتش راجه کورک سنگه که پسر بزرگ او بود بجای او نشست این تاریخ در وفات او از مولف است

تاریخ تعمیه

هزار و دو صد و پنجاه و پنج هجری بود	گرفت والی پنجاب سوی [illegible] عدم
اگر ز سال بجویی ترا کسی [illegible]	گرفته پای ادب و آن [illegible] بخش
بگو که مشتعد آن از درون [illegible]	بمیر راجه بخت [illegible] گرد رقم

۱۲۵۵

ذکر فتح کردن افواج انگریزی قلعه غزنه و کابل را

چون احمد شاه ابدالی [illegible] پیش ازین مرقوم گشته در سنه هزار و یکصد و هشتاد و ششم هجری فوت کرد و پسر او تیمور شاه بجای او در کابل بر تخت سلطنت نشست مدت بیست سال فرمانروا بعد او [illegible] در میان پسرانش یعنی همایون شاه و زمان شاه و محمود شاه و شجاع الملک مخصوص بود تا آنکه همایون شاه و زمان شاه از کابل محبوس گردیدند و سلطان محمود هرات را متصرف شد و بعد وفاتش پسر او کامران شاه بر هرات [illegible] تا حالت تحریر در آنجا فرمانروا است. و شجاع الملک که بر کابل دست یافته بود در آخر [illegible] دوست محمد خان بر وی مستولی گشته او را از آنجا بدر ساخت و شجاع الملک تا مدت سی سال در هندوستان آمده در لاهور سکونت داشت تا آنکه انگریز مددگار او شدند و او را همراه گرفته در آخر سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجری بطرف کابل روانه گردیدند در اثنای راه چون در غزنی رسیدند روز اول افواج انگریزی دروازه آن قلعه سنگین را آتش زده مفتوح ساختند و متحصنان قلعه را اسیر گرفتند این واقعه بتاریخ بیست و سوم جولائی سنه یکهزار و هشتصد و سی و نه عیسوی مطابق یازدهم جمادی الاول سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج هجری بوقوع آمد تاریخ این فتح عظیم از مولف چنین گفته

تاریخ از مولف

چون شجاع الملک ابن شاه تیمور زمان	خواست تا کابل بگیرد از محمد دوست خان
چاره از انگریز جست و پس بحکم [illegible]	لشکر انگریز همراهش بکابل شد روان
آتش و باروت بگشودند باب غزنه را	فتح غزنی در دو سه [illegible] کردند آن مردان جوان
سنه عیسوی بد بر هزار و سی و نه	پنجه و پنج و هزار و دو صد از هجری بد ان
[illegible]ت و تاریخ این فتح عظیم	چون سرشته را [illegible] فتح غزنی شد عیان

۱۲۵۵

[illegible] بین باشد عدد آن از عدد حروف فتح غزنی منها کرده شود تاریخ بر آید باید دانست [illegible] را غزنه و غزنی و غزنین نیز نوشته اند چنانچه مولف تاریخ دیگر برسم تعمیه از لفظ غزنه بر آورده

تاریخ از مولف

[illegible] غزنه [illegible]	انگریز [illegible] صد [illegible]	[illegible] یک [illegible] کشاد

جنگ صعب با عبدالصمد خان نمود و قریب بود که شکستی در لشکر مغلان افتد اما بنصرت ایزدی شکستها یافته
[illegible] ابواب موفور و حصار مستحکم داشت در سنه [illegible]
گردید چون محاصره امتداد یافت مردم محصور [illegible] مجبور گردیده گاو و اسپ و خر و هر چه در مذهب شان
ممنوع و محترم بود ناچار بخوردند [illegible] بسیاری ازان فرقه بگرسنگی و مرض هلاک شدند
الی التماس امان [illegible] عبدالصمد خان انجماعه را در میدان نصب نموده فرمان داد
[illegible] اتباع عبدالصمد خان همه را دستگیر نموده
[illegible] رو گردان نزد و [illegible] فرقه گوید
[illegible] دست و پا کرده سوار ساخته [illegible]
[illegible] آنها را بدستور [illegible]
[illegible] زکریا خان [illegible] فرستاد چون نزدیک
[illegible] بیرون شهر رفته بند [illegible] مذکور را تخته
[illegible] را بر نیزه کرده بشهر در آورد و بعد آوردن
[illegible] دیگران فرمود که هر روز چند نفر ازان
[illegible] بحسب الحکم بعمل آمد چون تمام آن جماعه بپاداش
اعمال خود رسیده مقتول [illegible] بدست همان نابکار ذبح کنانیدند و آخر
[illegible] شدند تا هلاک شد بعد قتل او حکم رفت که
هر جا که این فرقه را [illegible] بقتل رسانند چنانچه [illegible] مسلمانان مدتی در کوه و جبال پنهان ماندند
اما بعد [illegible] چون شوکت پادشاه وقت کم شد باز آهسته آهسته سر بر آوردند تا آنکه در زمان
احمد شاه ابدالی [illegible] غارت گرم ساختند چنانچه چند بار از پادشاه
مذکور جنگ و جدال [illegible] هزار بقتل آمدند چون در سنه یکهزار و یکصد
و هفتاد و شش هجری احمد شاه ابدالی فوت کرد و کسی دیگر نماند که ایشان را تنبیه کند باز اقتدار [illegible]
بهم رسانیدند و ملک پنجاب را بالکل متصرف شده در میان خود با قسمت نمودند و مدتی بدین نوع گذرانیدند
تا آنکه از میان ایشان [illegible] نام [illegible] گشته لاهور را گرفت و بعد از و پسرش [illegible]
شوکتی تمام بهم رسانید که [illegible] درین عهد در هندوستان کمتر بنظر آمده که
ملتان و کشمیر [illegible]
جنرل [illegible] صاحب و جنرل [illegible] صاحب سرداران نامور کار آزموده در ملازمت
جنگ و جدل [illegible] سکهان را آموخته و راجه رنجیت سنگه زیاده از [illegible]
نمود و بتاریخ بیست و هفتم ماه جون سنه یکهزار و هشتصد و سی و نه عیسوی
[illegible] هجری بود در لاهور فوت کرد [illegible]

چون خواست که نزد اهل و عیال خود برسد عبور شر از لشکر حکام سرهند وغیره دشوار بود به بعضی از افاغنه بلده
رسانیدن مبلغی گران شرط رسانیدن دران مکان نمود آنها او را لباس نیلگون بطور افاغنه روهیله پوشانیده
و موی سر و ریش او بلند گردانیده همراه گرفتند و در راه باحترام سهم آوردند هر که از احوال او می پرسید میگفتند
که پیرزاده اوچه است چون بجای معهود رسید و پریشانی بجمعیت گردانید همان هیأت را بحال واشته تغیرے
دران نه نمود و پیروان خود را نیز دلالت نمود که همین طریقه و صورت اختیار نمایند بعد ازان آشفتگی در حواس او بهم رسیده
هوشی نداشت و بهمین حال در غم انتقام پسران خود بمرد بعد او فرقه سکهه که پیرو مسلک او بودند موی ریش و
بروت و سر از ابتداے تولد مطلقاً نمی تراشند و اکثر نیلگون پوشیده با سلاح و یراق میگردیدند و هر چند از فرقه
مختلفه باشند هرگاه این مسلک اختیار نمایند اجتناب و احتراز از همدیگر بضابطه مستمره و قاعده دیرینه هنود نمیکنند
اگر چه البته فرق باشند و [illegible]ش این مسلک در اواخر عهد عالمگیر اورنگزیب اتفاق افتاده و موجد این طریقه گرو گوبند
است بعد گرو گوبند سنگها بجاے او نشست و اقتدار بسیار بهم رسانیده چون کینه های دیرینه قتل تیغ بهادر
و پسران گرو گوبند در دل داشت بر دیهات و آبادی اهل اسلام هرجا دست [illegible] تاخته از سکنه آنجا
هر کرا مے یافت ابقا نمیکرد و هرچند اطفال صغیر السنه باشند حتی زنهای حامله مسلمانان [illegible]
کشیده میکشتند بهادر شاه استماع شورش او نموده افواج به تنبیه او گماشت یکبار خانخانان منعم خان با [illegible]
هزار سوار او را در کوه گرد محصور نموده او از انجا بحیله و جرات بدر رفت کره ثانیه محمد امین خان و اغر خان و رستم دل خان
و غیرهم امرا رسیده باز محصورش ساختند اما مهمش انجام نیافت سنگهاے مذکور کمتر مقابل افواج بادشاهی
میگشتند اکثر بطور چپاول و قطع الطریق در اطراف و جوانب دویده یکجا نمے آسود و هر جا که قابوے می یافت
در قتل و غارت و تخریب مساجد و نبش قبور مسلمانان قصورے نمی نمود و همین قسم این قضیه امتداد یافته تمام شد تا بود
که بهادر شاه رحلت نمود و در لاهور مقاتله بادشاه زادگان با همدیگر رو داد و کسے بحال سکهان نپرداخت از جهت
اقتدار سنگها نهایت زیاده شد تا آنکه نوبت سلطنت بفرخ سیر رسید و حکم تنبیه سنگها باسلم خان صوبه دار لاهور شرف
صدور یافت اسلم خان بجنگ سنگها برآمده بر سر او تاخت و در جنگ هزیمت خورده خایب و خاسر بلاهور برگشت
و سنگها را نخوت بسیار بهم رسید دست تعدیش بر مسلمانان بیشتر از بیشتر کشاده گشته انچه نبایست بعمل می آورد
درین عرصه بایزید خان نام فوجدار سرهند باراده مدافعه سنگها برآمده در لشکر خود اقامت داشت و وقت
[illegible]ب با معدودے در خیمه علیحده نماز میکرد که سکهے از اتباع سنگها بشکل فدائیان حسن صباح در غفلت بیک ناگاه
بایزید خان را در عین نماز بکشت و صحیح و سالم بدر رفته بهمراهیان خود پیوست چون این خبر بحضور [illegible]
[illegible]ر دلیر جنگ تورانی که صوبه دار کشمیر و چند هزار سوار مغل با او بود حکم استیصال و قتل و اسیر
[illegible] لاهور برای پسر او زکریا خان اصدار یافت و قمر الدین خان پسر اعتماد الدوله محمد امین خان
[illegible]به و رساله والا شاهی و احدیان و توپ و توپخانه بمدد و کمک او متعین شدند عبد الصمد خان
[illegible]م عازم لاهور گشت عارف خان چیله خود را به نیابت در شهر مذکور فرستاد و خود با فوج جرار
[illegible] تی همراه داشت بتاختهای متواتر سنگهای متمرد را مضمحل ساخت و سنگها چندین

پدر گشت و بعد بست و پنج سال از دنیا در گذشت بعد او گرو هرگوبند پسرش سی و هشت سال سجاده نشینی
نمود بعد او گرو هر راے نبیره هرگوبند که پدرش گورو ... پدر خود مرده بود بجاے جد خود نشست و هفتده
سال رهنمائی اتباع خود نمود بعد او گرو هر کشن پسرش در خورد سالے برو ساده پدر نشست و سه سال زندگی
کرد بعد او تیغ بهادر پسر خورد گرو هرگوبند بجاے او نشست و گرو رام راو که برادر هر کشن بود همواره بعداوت
او میکوشید و تیغ بهادر یازده سال سجاده نشینی نموده در قید امراے عالمگیر او فتاد و در سنه هزار
و هشتاد و یک هجرے مطابق ١٠٨١ عالمگیرے حسب الحکم بادشاه کشته شد و او سجاده نشین هشتم
نانک بود و پیروان بسیار بهم رسانیده صاحب اقتدار گشت و چندین هزار کس همراه او میگردیدند و معاصر
او حافظ آدم نام فقیرے از فرقه مریدان شیخ احمد سرهندے جماعه کثیر بمریدے و پیرے خود بهم رسانید
هر دو کس شیوه اخذ و جبر بجبر و تعدے اختیار نموده در ملک پنجاب میگردیدند تیغ بهادر از هندوان و
حافظ آدم از مسلمانان زرها میگرفتند وقایع نگاران بادشاهے بعالمگیر بنگاشتند که دو فقیر
یکے هندو و یکے مسلمان این شیوه را برگزیده اند و عجب که اگر اقتدار ایشان بیفزاید خروج هم نمایند
عالمگیر بعد استماع این خبر بحاکم لاهور نوشت که هر دو را گرفته حافظ آدم را از ممالک محروسه بدر کرده در
حوالی افاغنه آن طرف اتک و پشاور سر دهند و نگذارند که باز این طرف عود توانند نمود و تیغ بهادر
را گرفته مقید و محبوس دارند چنانچه حسب الحکم العمل آوردند و بعد چندروز حکم دیگر درباره تیغ بهادر رسید
که او را کشته و جسدش را چند حصه نموده اطراف شهر بیاویزند حسب الامر بوقوع پیوست اما همراهیان
تیغ بهادر بطور فقرا میگردیدند و سلاح و یراق بستن در میان شان معمول نبود و گرو رام راو که رقیب
تیغ بهادر بود در سنه یکهزار و نود و پنج هجرے فوت کرده قبرش در میان دهره دون که در زیر کوه
منصورے واقع است به تکلف تمام ساخته اند و چون درین مقام یک دهره ساخته گرو رام راو است که
آنرا هندوان سماد و مسلمانان قبر گویند و دون آن زمین را گویند که در میان دو کوه واقع شود از این سبب
این مقام را دهره دون میگویند زیرا که این شهر نیز در میان دو کوه است گویند که گرو رام راو مقام
سماد خود را بمشابه کعبة الله ساخته بود در میان برج میانه آن قبری هست که گرو رام راو در آن مدفون
است متصل قبرش یک چارپائی نهاده اند که گرو رام راو بران مے خوابید بر دروازه این روضه
سے شخص گرز بدست ایستاده کرده اند و پارچه سرخ بران چسپانیده اند همه زنان و مردان ...
و عرس او هر سال در ماه مارچ میکنند سمت شرقی روضه او سنگے هست که بران تاریخ و...
اند و مصرعه تاریخ اینست * گفت که هیهات گرو رام راو * ١٠٩٥ بعد از آن که عالمگیر رحلت ١٠٩٥
به بهادر شاه رسید و بقولے در اواخر عهد عالمگیر گرو گوبند بجای پدر خود تیغ بهادر
فرقه خود را آهسته آهسته جمع نموده و سلاح و اسپ و یراق بهم رسانید و بر همراهیان
واندک اندک دست و پاے خود را از و شروع بتاخت و تاز نمود بموجب فرمان بادشاه
تعاقب او پرداختند آن مدبر خود گریخت بماسفی رسید دو پسر او اسیر پنجه تقدیر ...

شاهزاده مرزا سلیمان شکوه

پسر شاه عالم بادشاه و برادر محمد اکبر ثانی است بتاریخ بیست و نهم ماه ذی القعده سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری که مطابق بیست چهارم ماه فروری سنه یکهزار و هشتصد و سی و هشت عیسوی بود در بلده اکبرآباد وفات یافته و در روضه جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه که در سکندره واقع است مدفون گشته تربت او از سنگ مرمرست و این چند کلمه و تاریخ بران مرقوم است ✢

الله محمد و علی فاطمه حسن و حسین

چو فرمود رحلت سلیمان شکوه ‖ ز دار فنا سوی ملک بقا
دران دم ز هاتف ندا این رسید ‖ بگو کرد بر شاه رحمت خدا
بذی قعده بیست و نهم زین سرا ‖ بسال دو صد الف و پنجاه و سه
١٢٥٣

لوح منوره مرشد زاده مرزا سلیمان شکوه بهادر ابن محمد شاه عالم بادشاه غازی ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢

ذکر نانک شاه مقتدای سکهان و وفات راجه رنجیت سنگه والی پنجاب

پوشیده مباد که سکه بمعنی مرید است و چون که فرقه سکهان مرید نانک شاه هستند چنانچه ایشان را سکه میگویند صاحب سیر المتاخرین می نویسد که پدر نانک تقای بود از قوم کهتری ولیاقتی خداداد داشت و سید حسن نامی درویشی صاحب حال و مقال بر نانک مذکور نظر توجه داشته همت بر تربیت او میگماشت بفیض صحبت درویش فی الجمله شعور و دانش بهم رسانیده بر حقائق و معارف که کتب فقرای اسلام و صوفیه بآن مشحون است اطلاعی حاصل نمود و از تعصب کیش ابای خود درگذشته مضامین اقوال آن بزرگواران بزبان پنجابی که داشت در بحور اشعار هندی موزون می نمود اشعار و کلمات او فراهم آمده صورت کتابی گرفت و نام آن کتاب گرنت افتاد و این اعتبار و کثرت اتباع در عهد بابر بادشاه او را میسر آمد و الی الآن در میان پیروان او آن کتاب عزت و شهرت داشته مشهور و معروف است و بخواندن آن اشتغال داشته احترام بسیار برای آن کتاب میکنند و کلامش چون ماخذ صحیح دارد خالی از کیفیتی و متانتی نیست بیشتر اوضاع فقرای او مشابه اوضاع فقرای مسلمانان بود و الحال هم فقرایش بهمین صورت اند و اکثر جا بلکه همه شهرها و دهات بکاها که باصطلاح آنها سنگت ارند و در ان سنگتها یکی سرگروه و دیگر مریدانش مقیم باشند و اولاد نانک منحصر بر دو پسر بود یکی نام داشت لکهمی چند که دنیا اندوخت و بسیر و شکار بسر برد و اولادش هم الی الآن کذلک گذر در خاندان آنهاست و سری چند صورت درویشی اختیار کرد زن و فرزند نداشت اما بجای سجاده نشینی نکرد فقرای نانک شاهی که در لباس و اوضاع مشابهت تمام بفقرای اخلاف و پیروان او و یکی از خدمه نانک شاه که انگد نام داشت سجاده نشین نانک نشست و سیزده سال سجاده نشینی نمود چون پسر نداشت امر داس مرید خود را سجاده نشین بنمود و دو سال بجای پیر خود نشسته قالب عنصری را پدرود نمود و با وجود اولاد او هم داس نام داماد خود را بجای خود نشانده هفت سال زنده گذرانید بعد او گرد ارجن پسرش سجاده نشین

شاهی که هست شاه محمد بلندش نام	منقاد حکم او شده شاهان روم و شام	چون در اوده نشست بتخت شهنشهی	جستند سال هجرت میمون خواص و عام
گفتم خرد سال یکی رحمت خدا است	خواهی چو دو دو می طلب از جشن دوام	شاها دعا کی خیر و سنه عیسوی شنو	بادا سریر و تاج مبارک ترا مدام

۱۲۵۲

ایضاً بتعمیه

شاهی که رتبه اش ز سلیمان فزون تر است	نامش محمد علی ابو المظفر است	فیاض و عادل است او شجاع و سخا کرم	در زیر حکم او کی جمشید و قیصر است
بر تخت سلطنت چو نشست آن شه زمن	نه چرخ چتر او شده و خور تاج افسر است	پرسد اگر کسی ز تو تاریخ این جلوس	بای خلد شکسته بگو ابو المظفر است

۱۲۵۲

در وفات محمد اکبر شاه ثانی ابن شاه عالم بادشاه غازی

بعد نشستن قریب سی و دو سال قمری بر تخت دهلی بروز جمعه بست و هشتم جمادی الثانی سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری که مطابق بست و هشتم ماه ستمبر سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی بود دلی بعد نماز مغرب بعمر هشتاد ساله بمرض استسقا در گذشت این تاریخ سید احمد خان منصف شاهجهان آباد در وفات او بتعمیه گفته

۱۲۵۳

تاریخ

چون برفت از جهان شه اکبر	شد سیه آسمان ز دود جگر	پای شادی شکسته احمد گفت	سال تاریخ او ز غم اکبر ۱۲۴۳

نقشبش بعد وفات عرش آرامگاه مقرر شد و پسرش محمد بهادر شاه بجای او بر تخت نشست قبرش در تربت پدرش نیز متصل بحجره شاه عالم بهادر شاه در دهلی واقع است

ابو المظفر سراج الدین محمد بهادر شاه بادشاه غازی ابن محمد اکبر ثانی بادشاه غازی

ولادت بهادر شاه بتاریخ بست و هشتم شعبان سال یکهزار و یک صد و هشتاد و ته هجری روز سه شنبه از بطن لال بائی بوقوع آمده و عبارت ابو المظفر تاریخ میلاد اوست بعد وفات پدر بتاریخ بست و هشتم جمادی الثانی سال یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری مطابق بست و هشتم ستمبر سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی در دهلی بر تخت نشست یک لکه روپیه ماهواری برای مصارفش از سرکار کمپنی مقرر است

بیت سکه اش اینست

سکه

بسیم و زر زده شد سکه بفضل الٰه	سراج دین ابو ظفر شه بهادر شاه

و مولوی شیخ امام بخش صهبائی در تاریخ جلوس او این قطعه نظم فرموده

تاریخ جلوس

از نشه دولت بهادر شاهی	شد پر ز می طرب ایاغ دهلی	بنشست بتخت دولت و عز افزون	بر زینت افزود
	تاریخ جلوس آن شه والا قدر	آمد بلب خرد چراغ دهلی ۱۲۵۳	

وبادشاه زاده پسران دارند یکی مرزا دارا بخت دوم مرزا شاهرخ که از ذکیه سلیمان شکوه تولد شده اند سوم مرزا فتح الملک مشهور بمرزا غلام فخر الدین چهارم مرزا سدهو و مرزا فرخنده شاه و مرزا قویاش و مرزا بختاور شاه و مرزا ابو النصر مشهور بمرزا ... و مرزا خضر سلطان

باسرو پای عقیدت گفت تاریخ جلوس — ملکه بلقیس ثانی مالک بر و بحر

ایضاً تعمیه

آن ملکه که نام نامی اوست — وکٹوریه اگلنڈ رینه
شاهان جهان زهیبت تا روم — پیشش همه خادم کمینه
زآسیب سپهر باد محفوظ — معمور ز دولتش خزینه
تاریخ بگو ز شوکت دل

بر تخت نشست زانکه او بود — شهزاده را دختر زهیبت
گردد چه عجب مطیع حکمش — استنبول و مکه و مدینه
مردود ز خلق باد آنانکه — دارند از و عناد و کینه
وکٹوریه اگلنڈ رینه

ایضاً

چو ملکه انگلستان بتخت و تاج رسید — بر آمد از پی تاریخ این ندای فصیح
۱۲۵۳
هزار و دو صد و پنجاه و سه سنه هجری
۱۸۳۷
هزار و هشتصد و سی و هفت سال مسیح

ذکر در وفات سلیمان جاه نصیر الدین حیدر شاه اوده

پسر شاه غازی الدین حیدر است و تاریخ جلوس او پیش ازین ترقیم یافته بتاریخ سوم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری موافق هفتم ماه جولائی سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی بعد حکومت ده سال در دار السلطنت لکهنؤ فوت کرد و نواب نصیر الدوله که عموی‌اش بود ملقب بمعین الدین محمد علی گشته بر تخت نشست ❊

ابو المظفر معین الدین محمد علی شاه

این نواب سعادت علیخان است و برادر غازی الدین حیدر پیش از جلوس بنواب نصیر الدوله ملقب بود چون برادر زاده او سلیمان جاه نصیر الدین حیدر شاه اوده فوت کرد پسرش مناجان بسعی استرضای صاحبان انگریز بسعی مادر خود رفته بر تخت نشست اما بعد از ساعتی چند و هلاکت چند کسان مقید گشته بقلعه چنار گذره فرستاده شد و محمد علی شاه باستمداد افواج انگریزی بتاریخ چهارم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری موافق هشتم ماه جولائی سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی در لکهنؤ بر تخت نشست این بیت بر سکه او مضروب شده که از آن تاریخ جلوس نیز برمی آید

سکه

بجود و کرم سکه زد در جهان — محمد علی بادشاه زمان

از مؤلف این اوراق در باب جلوس او گفته بحضورش فرستاده بود این است ❊

تاریخ جلوس از مؤلف تعمیه

این ... — آن محمد علی شه اعظم
... ملکه ... — معدل عدل داد و بحر کرم
... و فتیح — بر سریر اوده نشست چو جم
سال اجلاس با حروف فتیح

شرف خاندان برهانی — مالک تخت و تاج و جاه و حشم
آنکه بر فضل آصف ثانی است — در شجاعت فزون تر از رستم
هاتفی ناگهان ز ولیم بیل — جست تاریخ این دم خرم
۱۲۵۳
خلد الله ملکه گفته

ایضاً

پنج ماه در سنه یکهزار و هفتصد و چهارده عیسوی فوت کرد ووارثی دیگر نماند اعیان مملکت یکی از امیرزادهای
ملک جرمنی را که جارج نام داشت نسبش بسوم درجه از طرف مادر بپادشاه مرحوم میرسید طلبیدند واورا برخود
بادشاه ساختند از دودمان او چهار بادشاهان بنام جارج یکی بعد دیگری بفرمانروای ولایت مذکور رسیدند
نخستین جارج اول در سنه یکهزار و هفتصد و چهارده عیسوی بپادشاهی رسیده قریب سیزده سال فرمانروائی
نمود و در سنه یکهزار و هفتصد و بست و هفت عیسوی فوت کرد بعد از و پسرش جارج [illegible] م پادشاه شد و مدت
سی و سه سال و چهار ماه سلطنت نموده بتاریخ بست و پنجم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و شصت عیسوی جهان فانی
را پدرود نمود بعد از و پسرزاده اش جارج ثالث یعنی جارج سوم بر تخت سلطنت نشست [illegible] ایام حکومت او
کمپنی انگریز اکثری از ممالک هندوستان در تحت تصرف آوردند پنجاه و نه سال [illegible] ماه و چهار روز
سلطنت نموده بعمر هشتاد و یک سال و هفت ماه فوت کرد پس پسرش جارج چهارم بتاریخ [illegible] ماه جنوری
سنه یکهزار و هشتصد و بست عیسوی بر تخت نشست و ده سال و قریب پنج ماه بادشاهی کرد بعمر شصت
و هشت ساله بتاریخ بست و ششم ماه جون سنه یکهزار و هشتصد و سی عیسوی وفات یافت [illegible] برادر
دوسری اش ولیم وسری فورث یعنی ولیم چهارم بر تخت سلطنت جلوس فرمود مدت ایالت او هفت سال
بود و عمرش هنگام وفات هفتاد و یک سال و ده ماه از بادشاهان انگلستان اول اوست که در هندوستان
چهره شاهی بنام او سکه گردیده و بعد وفات او اگرچه برادر چهارمی او زنده بود اما چون برادر سومی
او دختری بنام وکتوریه هیژده ساله قابل سلطنت گذاشته بود اعیان مملکت بر رسم قدیم آن ولایت کار فرمود
او را بتاریخ بستم ماه جون سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی مطابق شانزدهم ربیع الاول سنه یکهزار
و دو صد و پنجاه و سه هجری بسلطنت برداشتند مولف این اوراق در باب جلوس او تاریخی چند به نظم
آورده یکی این است که از باده تاریخ سال هجری استخراج می یابد و اگر بتعمیه اش بگیرند یعنی عدد لفظ تفقد را
نیز گیرند سال عیسوی بر آید ❊ ❊

تاریخ

١٢٥٢	ملکه ملقبیس تابارخ خورشید ماه / چونکه فتح است هم نام او و کشورستان / سال تاریخ جلوسش با تفقد جست دل		شد چو براورنگ شاهی بار از فر و جاه / بخت و دولت گرد آمد کوس شاهی انجم سپاه / متصل گفت او بادزیر سایه فضل اله		هند و سند آمد و انگلستان زیر حکم او / ملک مغرب تا بمشرق باشد فرمان پذیر / ماده تاریخ را گیری اگر با تعمیه	شهر لندن گشت [illegible] / [illegible] گاه تا / سال [illegible]

الیضاً بتعمیه که از ان سال عیسوی بر آید

١٨٣٧	چون زینت سریر شد از ملکه جهان		مسرور گشت خلق و امیر و گدا و زیر		تاج شهی چو بر سر خود کرد آن زمان	تا [illegible]

الیضاً بتعمیه

١٨٣٧	ملکه وکتوریا ز بخت جوان / چون ز سپهر خرد سر بسیدم		گشت رونق فزای مسند زر / هست سال جلوس او چقدر		باد گلزار هند و انگلستان / با سر ذوق گفت سال سریع	زیر [illegible] / تاج شاه [illegible]

الیضاً بتعمیه

خود نوشته بایشان داده بود از ان سبب تنزائد عزت و توقیر نجتا ورسنگه در سرکار گردید و چهار محال از سرکار بصور جاگیر بنام نجتا ورسنگه و چند محال فیروزپور
وغیره بنام احمد بخش خان علیحده مرحمت شده ند و پرگنه لوهارے راجه نجتا ورسنگه از طرف خود برو عنایت نمود
سجماپرگنه جاگیر نواب احمد بخش خان فیروزپور وغیره محال که بعد وفات نواب احمد خان بجاگیر شمس الدین
پسر کلانش مقرر شده بود بقصور خون مسٹر فریزر صاحب در سرکار ضبط شد و پرگنه لوهارے که عنایت کرده
راجه نجتاورسنگه بود در قبضه امین الدین خان و ضیاء الدین خان برادران نواب شمس الدین خان ماند
۱۲۵۱ تاریخ وفاتش ازین عبارت برمے آید ✣ حیف ز شمس الدین خان ✣

شاه محمد آفاق

از اولاد شیخ احمد سرهندی مجدد الف ثانی ست و از خلفاے شیخ ضیاء الدین تا تاریخ هفتم محرم سنه
یکهزار و دو صد و پنجاه و یک هجری انتقال نموده و در موضع مغل پوره مضاف شاهجهان آباد مدفون گردیده
و خواجه بهاء الدین احمد ابن خواجه علاء الدین احمد این بیت در تاریخ وفات او بطور تعمیه نظم فرموده ✣

تاریخ

از سر یاس گفت اهل جهان	شاه آفاق رفت از دنیا

۱۲۵۱

بیگم سمرو

زوجه سمرو صاحب بود که ذکرش پیش ازین مرقوم شده و بیگم در اوائل مسلمان بود اما بعد ازان که
نزد سمرو صاحب آمد مذهب عیسائی اختیار نمود و بعد از وفات سمرو صاحب که قبرش در اگره تا امروز
موجود است مدتے زنده بود و ملک سردهانه در جاگیر خود داشت بعمر هشتاد و هشت ساله بتاریخ بست هفتم
ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و سی و شش عیسوی که مطابق هشتم ماه شوال سال یکهزار و دو صد و
پنجاه و یک هجری بود فوت کرد و در کلیسیائی که خود در حین حیات در سردهانه تعمیر نموده بود مدفون گردید
ملک جاگیرش بضبط کمپنی انگریز آمد و متروکه و دیگر اثاث البیت وغیره که قریب پنجاه لکهه روپیه قیمت آن
بوده باشد بموجب وصیت او حواله داماد که سبیلے از دختر خوانده هاے بیگم را بعقد نکاح خود آورده بود کرده شد
و تاریخ وفات سمرو و بیگم مسود این اوراق چنین یافته ✣

تاریخ

۱۲۵۱

مغفرت نیک سرشت	جنت نگزید دگر دانجا منزل	آمد ز سما ندا که سمرو ناگاه	تاریخ وفات او ست داغی بر دل

ذکر در جلوس کوین وکٹوریه ملکه انگلستان

ذکه در ولایت انگلستان رسمی است قایم که هرگاه بادشاه آنجا بار لاوارث فوت کند عنان
قربا که قرابت قریبه و سلسله نزدیکے با بادشاه مرحوم داشته باشد برخود بادشاهی باز ند
ے گذاشته باشد آن دختر را بر تخت مے نشانند و مطیع فرمان او می شوند چنانچه
سه سه صد سال اخرین چهار ملکه ها بدولت بادشاهی رسیده اند و ملکه وکٹوریه پنجم است
است که چون ملکه چهارم کوین ان دختر جیمس ثانی لاولد بعد حکومت دوازده سال و

ایضاً

خضر راه یقین و هادی دین	پیرو شرع و عالم و عامل	گرد سوی رفیق اعلی عزم	بست بر ناقه اجل محمل
فرع بنمود سوی اصل رجوع	قطره در بحر رفت از ساحل	هست سال وفات آن سرور	لوح محفوظ بود سینهٔ دل ۱۲۴۹

۱۲۴۹ و این تاریخ بر روضه اش منقوش بخاتم ساخته اند

روضهٔ عالیه میرزا کاظم علیست	آدمی هیست که شاید چو نجوم	بر یا چو ابوذر بتقاوت سلمان عفت	همچو رستم بشجاعت بسخاوت حاتم
خود فرقان سیر و درع احادیث بری	زانکه او بود باقلیم شریعت حاکم	بود در صنعت موجود و جود صانع	تنفکر سند بر متاملی دائم
بردرای حکما بود حکیم حاذق	علم او بود ز مقام صحیح و سالم	خشک نان پاره شبانگاه تناول میکرد	همچو ماه رمضان بود همیشه صائم
نفرت از جملهٔ لذات جهان فرموده	آنچه لازم بنمود خود بگرفته لازم	گفت روح القدس فکر سنین فوتش	یاالهی بجهان باد بموسی کاظم

۱۲۴۹

مولانا شاه ابوسعید

نسبتش بشیخ احمد سرهندی مجدد الف ثانی میرسد باین طور شاه ابوسعید پسر صفی الله ابن عزیز القدر ابن محمد عیسی ابن سیف الدین ابن خواجه محمد معصوم ابن شیخ احمد سرهندی و مولانا ابوسعید از خلفای اعظم مولانا شاه غلام علی بود و بعد وفات مرشد بجای او بر مسند ارشاد نشسته و بعد ازان بزیارت حرمین رفته و هنگام مراجعت بمقام ٹونک وفات یافت لاش او را بدهلی آورده در پهلوی مرشد ها دفن نمودند سال ولادت او یک هزار و یک صد و نود و شش هجری هست و سنه وفات یکهزار دو صد و پنجاه هجری بروز عید و عبارت ✤ بنور الله مضجعه ✤ تاریخ رحلت است و این قطعه نیز از تاریخ انتقال او خبر میدهد ✤

تاریخ

امام و مرشد ما شاه بوسعید سعید	بعید فطر چو شد وصل خدا جُدا	دل شکسته و مغموم گفت تاریخش	ستون محکم دین نبی فتاده زپا ۱۲۵۰

۱۲۵۰

از حلق آویخته شدن نواب شمس الدین

نواب مذکور پسر نواب احمد بخش خان جاگیردار پرگنه فیروزپور و لوهارو بود از مکر و ترغیب او کریم خان که یکی از رفقای نواب مذکور بود شبی از شبها سر راه مسٹر ولیم فریزر صاحب کمشنر دهلی را گرفته او را بزخم گولی طمانچه هلاک ساخت این واقعه بتاریخ بست و دوم ماه مارچ سنه یکهزار و هشتصد و سی و پنج عیسوی مطابق بست و یکم ماه ذی القعده سنه یکهزار و دو صد و پنجاه هجری بوقوع آمده بنابران حکام انگریز اول کریم خان را گرفته بدار الفنا فرستادند بعد ازان بتاریخ هشتم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هشتصد و سی و پنج عیسوی مطابق چهاردهم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و یک بعد تحقیقات جرم نواب را نیز بیرون شهر دهلی بردار کشیدند پوشیده مباد که بر گاه در سنه یکهزار و هشتصد و سه عیسوی ارکینوی پیرون صاحب ملازم مهاراجه دولت راو سیندهیه و افواج سرکار دولتمدار کمپنی واقع شد در انجنگ راجه بختاور سنگه و کیلش احمد بخش برفاقت سرکار دولتمدار مورد تحسین و آفرین گردید و جنرل صاحب افسر فوج سرکاری چٹھی نیکنامی

مطابق ہفتم ماہ مئی سنہ یکہزار و ہشتصد و سی و دو عیسوی فوت شد و دران بلدہ مدفون است تاریخ وفاتش
از شیخ امام بخش ناسخ تخلص ❖

تاریخ

ولانواب ضیغم جنگ امروز — گذشت از دار فانی ناگہان گی
نوشتم سال تاریخ وفاتش — دوشنبہ پنجم ذی الحجہ ابوا ۱۲۴۷

ایضاً از میر قزد بزبان اردو

جبیب معتمد الدولہ پناہ عالم — دنیا سے گذر گیا وہ شک حاتم
تاریخ کی فکر مین ارم کی دربر — رضوان نے کہا بیا وزیر اعظم ۱۲۴۷

شاہ پیر کریم عطا

پیرزادہ حضرت سلون است و پسر شاہ پیر محمد پناہ سلونی در سنہ ہزار و دو صد چہل و ہشت ہجری
فوت شدہ تاریخ وفات او ازین قطعہ دریافت گردد ❖

تاریخ

چون خور چرخ چشت برج آمد — غرب ملک بقا رسید بده ۱۲۴۸
گفت پیر فلک بطرزہ تمام — قطب العالم زجای جنبیده ۱۲۴۸

ایضاً ترجمہ بزبان اردو

ڈوبا جو وہ نیر درخشان کریم — تاریک ہوا جہان بچشم احباب
چلا کے یکایک یہ اہل افلاک — جنبید زجای خویش قطب الاقطاب ۱۲۴۸

حکیم مہدی علی خان

نائب سلطان اودہ بود چون در سنہ یکہزار و دو صد و چہل و ہشت ہجری از عہدہ نیابت معزول گردید تاریخ یافتند

تاریخ

افتاد حکیم از مراتب — تاریخ بطرز نو رقم کن
از جاہ حکیم ہشت برگیر — سہ مرتبہ نصف نصف کم کن ۱۲۴۸

سید ناصر علی سحر تخلص

در سنہ یکہزار و دو صد و چہل و نہ ہجری غرہ ماہ ذی القعدہ رحلت نمودہ و شیخ امام بخش ناسخ تخلص این تاریخ
در باب وفات او گفتہ ❖

تاریخ

[illegible]ر عالی النسب ناصر علے — عزم سیر گلشن جنت نمود
گفت ہاتف سال تاریخ وفات — حیف روز اول ذیقعدہ بود ۱۲۴۹

مرزا کاظم علی خان

[illegible]ر دو صد و چہل و نہ ہجری ازین جہان فانی بملک جاودانی سفر فرمودہ و مولوی شیخ امام بخش
[illegible] تاریخ وفات او نوشتہ ❖

تاریخ

[illegible]ت
[illegible]ین[illegible]

فرمود ازین جہان سفر حیف
گوید بہر بلبل سحر حیف
تاریخ وفات گفت ناسخ

از زاغ بجود بیریا بود
میرزا کاظم علی محقق
بود آہ ابوذر دگر حیف

پیشا سنے غیرت قمر حیف
رو کرد بعالم دگر حیف ۱۲۴۹

گردنخی نه آفتاب زمین
شرح این ماجرا همی گوییم
شده گلگفت ساز باغ نعیم
چون ارادت سرشت نورالله

ساخت پنهان چشمه ظاهر بین
چهره از آب دیده می شوییم
گشت واصل بذات ملک قدیم
از افوض گرفت تا الله
گوهر مغفرت نثارش باد

شده پوشیده صورت تجرید
شه ملک هدایت و عرفان
بادم واپسین خفی و جلی
بکرامات شیخ دین پرور
شاهد قرب همکنارش باد

رفت از دهر پاک توحید
عبد رحمان صاحب الایقان
بود در دانش افوض عصرے
یافت از سال ارتحال ...

افوض امرے الی الله ۱۲۴۵

جان ولیم بیل

خلف الصدق مؤلف این اوراق ست ولادت او بتاریخ چهاردهم ماه ذی القعده سنه یکهزار و دوصد و چهل هفت هجرے که مطابق شانزدهم ماه اپریل سنه یکهزار و هشتصد و سے و دو عیسوے بود بوقوع آمده اگرچه مؤلف را در گفتن شعر و سخن دستگاهے نیست اما از انجا که بعضے اوقات جهت طبع آزمائے تاریخے چند از نوک ریزِ قلم این هیچدان گردیده آن همه را در مقام خودش در ضمن این اوراق ثبت نموده و تاریخ هاے که در ولادت پسر خود از طبع ناقص سرزده این است

تاریخ

گلی شگفت بباغ مرا در احت جان
دو هفته رفته ز ذی قعده و ز مه اپریل
چو بهر سال تولد بباغ فکر شدم ۱۸۳۲ / ۱۲۴۷
پی سال میلاد در باغ فکر

که شد معطر از و هم باغ جان و روان
گذشته شانزده تا آمد بجهان
به بست دسته گل باغبان دانش آن
دگر بنفشه و گل نسترن بدستم داد
چو رفتم شنیدم من از باغبان
به چو خواهی که دانی سن عیسوی ۱۲۴۷

گلی چه گفتم نی نی خجسته فرزندی
نهاد فرش بعقب نام جان ولیم بیل
ز نرگس و گل نسرین گلاب گل سوری
بگفت سال عرب زین میان مشک بری
ایضاً
گل سوری و یاسمن نسترن
معطر ای همه برگ ریحان بران

که ساختش خانه دل را چو شمع نور افشان
از انکه به زوال نجابت اد و خوش زبان
ز سنبل و گل لاله و سوسن و ریحان
بگیر و بدان سال هجری از ان

ایضاً

بجو سال میلاد خوش خصال + ز فرخنده فال و بدیع الجمال ۱۲۴۷

ایضاً

سال میلاد جان ولیم بیل + نونهال ریاض جان و دل است ۱۲۴۷

ایضاً

ملهم غیبی بگفتا فهم کن + سال میلادش ز برخوردار دل
۱۲۴۷

در وفات نواب معتمد الدوله مشهور به آغا میر

مدتے العهد بنیابت شاه اوده یعنے غازی الدین حیدر سرفرازی داشت بعد از ان مع در کانپور اقامت اختیار نمود و در انجا بروز دوشنبه پنجم ماه ذی الحجه سنه هزار و دوصد و چهل هفت

میر فرخنده علی خان بهادر بتاریخ بست چهارم ماه مئی السنه مذکور بخطاب نواب آصفجاه مظفر الممالک میر فرخنده علیخان فتح جنگ بر مسند ایالت نشست

مولوی فضل امام

فاضل کامل و محقق مدقق بود و چندے بعهده صدر الصدور سرکار شاهجهان آباد سرفرازی داشت وفاتش در سنه دو صد و چهل و چهار بوقوع آمده میرزا نوشه غالب این تاریخ بتعمیه تخرجه درباب وفات او گفته *

تاریخ

ای دریغا قدوه ارباب فضل
چون ارادت از پی کسب شرف

کرد سوی جنت الماوا مقام
جست سال فوت آن عالی مقام
گفتم اندر سایهٔ لطف سبحانی

کار آگاهی هر کار او فتاد
چهرهٔ هستی خراشیدم نخست
باد آرامشگه فضل امام

گشت دار الملک معنی بی نظام
تا بنای تخرجه گردد تمام

1244 اعداد حروف سایه لطف سبحانی را با اعداد فضل امام یکجا نمایند تا عدد چهرهٔ هستی را که هیچ باشد از آن منها کنند تاریخ برآید

مولوی عبد الرحمن

بروز جمعه ششم ماه ذی القعده سنه یکهزار و دو صد و چهل و پنج هجری در لکهنو فوت شده در انجا مدفون گشته این تاریخ از حافظ شیخ محمد ساکن دیوا بر قبر او کنده اند *

تاریخ

مطلع توحید و دیوان هدی
قبلهٔ اصحاب تحقیق و یقین
عبد رحمن واصل ذات قدم
لفظ الا الله جهراً ذاکراً

قانتاً قد حنیفاً مسلماً
کعبهٔ ارباب تدقیق و تقی
قطرهٔ بعین بحر شد لا منتهی
باقیاً بالله فان عن سوی
شد ز دو دو هادی کل محو ذات

خیر لقا الیش فی تمنای دگر
شبلی عصر و جنید روزگار
سادس ذی القعده جمعه وقت عصر
جسم در فرش تحت ارض و روح عرش
1245 سال وصل این رهنما مقتدے

بلکه مشتاق تماشای لقا
مے زین نائب خیر الورے
زین سرای پر فنای بی بقا
بی زوال و نقص بے رنج و عنا

از منشی عبد الاحد متخلص به رائج المطهر بتعمیه

عبد مقبول حضرت رحمان
بود رابط ز بهر تار نخیش

صورت فقر و معنی همه او
سر فکرت نهاده بر زانو

چون به ذی قعده جمعه اول
گفت هاتف بغیر قلب ریا

رفت سوی بهشت آن حق جو
مظهر لا اله الا هو

بطور تعمیه

...ید و ترک
...لمین

آن دل ایمان و زهد بے ریا
ساکنان مقصد صدق علا

مظهر حق بی شکی بی حرف از
در دل حافظ خوش لقا ساختند

1245 مظهر اسرار علم کبریا
الله الله سے چه دیدن چرا

ایضاً بتعمیه

عین کل گشت هر طرف هر سو
گفت حافظ عیان ز هر سر مو
1245 نعمهٔ لا اله الا هو *

...ساکن بر سید کلان *

تاریخ

...ین
دشمن جان اهل علم یقین
آفتاب سپهر وحدت را
گوهر نسخهٔ طریقت را *

تاریخ

آن سلیمان جاه رونق بخش تخت سلطنت
عاقل و سلطان عادل قابل و بیدار بخت
هیش و سعت جود الغامات آن نوشیروان
غوطه زد در بحر فکرش بهر تاریخ سعید
رخ بر آورده ز بر رقعه نو عروس بکر فکر

گر جلوسش باغ امید جهان گل گل شگفت
وز شکوه رعب عدلش ظلم رفت و فتنه خفت
نام حاتم سطے شده در پردهٔ خجلت نهفت
در سنه عیسے بسلک تعمیه چون دُر بسفت
زیب تاج و تخت تاریخ جلوس او بگفت ۱۸۲۹

یعنے رخ بر رقعه حرف بی شد که عدد آن دو باشد از عدد الفاظ زیب تاج و تخت بر آورده شود تاریخ عیسوی بر آید و صاحب راسے مورخ این تاریخ بزبان اردو گفته که سال هجری ازان استخراج مے شود *

تاریخ

۱۲۴۳ تخت پر جلوه فرما بادشاه گنج بخش | همین مین شاد آدم او فلک پر ماه مهر | شور عشرت خیابان مصر عد تاریخ | اب هوا مرزا نصیر الدین حیدر باد شاه ۱۲۴۳

مرزا یوسف باقر

پسر مرزا ابوطالب خان لندنے ست در سنه یکهزار و هشتصد و بست و هفت عیسوی مطابق سنه یکهزار و دو صد و چهل و سه هجری بمذهب حضرت عیسے در آمده از دست پادرے یوسے صاحب اصطباغ یافته چون بعد از چند سال میان مرزا موصوف و مولف رابطهٔ محبت بهم رسید مولف حسب خواهش او این دو تاریخ در باب عیسائی شدن او گفته *

تاریخ عیسوی از مولف به تعمیه

۱۸۲۶ ولد ابوطالب خان لندنی
رهبر او گشت چنان روح قدس
از پی سالش کلیسای فکر

آنکه ندیدم مثلش هیچ کس
مذهب عیسی بپذیرفت و بس
گشت چه جنبان دل من چون جرس

یوسف باقر بودش اسم و نام
پادری بولیش چو داد اصطباغ
با سر ایمان زده هاتف رقم

یاد خدا در دل او هر نفس
گشت دلش پاک ز حرص و هوس
باد برو بخشش روح القدس ۱۸۲۶

ایضاً

۱۸۴۷ یوسف باقر چو روح القدس گرد سایه
چون شنید این مژده جانم با هزاران خرمی

مذهب عیسے گرفت و ترک دین خویش گفت
گوهر تاریخ سال عیسوی را خوب سفت

پادری او بنام اب و ابن و روح قدس
ناگهان روح الامین از آسمان نازل شد

داد آب اصطباغش باغ ایمانش شگفت
بخشش روح القدس بادا بر او تاریخ گفت ۱۸۴۷

نواب سکندر جاه حیدر آبادی

این نواب نظام علی خان بهادر است و بعد وفات پدر در حیدر آباد دکن بر مسند امارت جلوس نموده و تا نوزدهم ماه ذی القعده سال یکهزار و دو صد و چهل و چهار هجری مطابق بست سوم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و بست و نه عیسوی ازین جهان فانی رحلت نموده شیخ امام بخش ناسخ لکهنوی این تاریخ در

تاریخ

۱۲۴۴ ولا نواب آصف جاه مغفور | ازین دار فنا شد راهی خلد | ندا آمد پی تاریخ از غیب | دکن تاریک شد از

بعد وفات او پسرش میر فرخنده علی خان بتاریخ بست چهارم ماه مئی سنه مذکور بخطاب نواب ناصر جاه

در سنہ یکہزار و دو صد و چہل ہجری بتاریخ بست و دوم صفر از سپنج ہمان فانی رحلت نمودہ و در پہلوے مرشد خود مدفون
گردیدہ و عبارت نور اللہ مضجعہ تاریخ وفات اوست

نواب معتمد الدولہ ملقب بضیغم جنگ مشہور بہ آغا میر

نائب غازی الدین حیدر سلطان اودہ بودہ و خانہ ہزاران کسان خراب ساختہ چون عالمی از جور و تعدی
او بجان آمدہ بودند سلطان بخاطر داشت رعایا او را در سنہ یکہزار و دو صد و چہل و دو ہجری معزول ساختہ
محبوس نمود صاحب راسے مورخ این تاریخ بزبان اردو گفتہ ع آج اس گہر کا سنیچر اوترا + و چون ایام
بعد محبوسی چند ماہ از قید رہائی یافتہ بکانپور رفت میر فرودار انجا این تاریخ گفت

تاریخ بزبان اردو

جناب معتمد الدولہ یعنی ضیغم جنگ + حشم میں جسکی ہی شرمندہ اج حشمت جم + حسد سے جرخ جفا جو مثل یوسف وہ + فریب و مکر زمانہ مین پڑ گیا ناگہہ
ولی تہا فضل الٰہی جو اوسکی شامل حال + چلی نہ شیر کی اگی خدیعت روبہ + چہوٹا جو مخمصہ سے وہ عزیز مصر جلال + کی دلمین فرد کی تاریخ مخلصے کی جگہ ۱۲۴۲
سروش غیب سے آئی ندا کہ سال خلاص + محاق ہند سے نکلا وہ ماہ کنعان کہہ

تاریخ نائب شدن فضل علے خان

گویند کہ فضل علی خان پیش از یافتن عہدۂ نیابت در سلسلہ قیلبانان السلطان اودہ منسلک بود بعد وفات
غازی الدین حیدر و عزلت نواب معتمد الدولہ در سنہ ہزار و دو صد و چہل و سہ ہجری از سفارش عمہ خود کہ فیض النسا
نام داشت بعہدہ بلند نیابت امتیاز یافت شخصے تاریخ این معاملہ باین نوع گفتہ

تاریخ

باوج مسند دولت نشست چون نائب + ز فیض حلہ نشینان ہودج عصمت + ہو جنش اسیر فیل فکر رفت و گفت + گرفتہ از سر آنکس ز بی بی دولت است ۱۲۴۳

سلیمان جاہ نصیر الدین حیدر بادشاہ

پسر غازی الدین حیدر است بعد وفات پدر بتاریخ بست و ہشتم ربیع الاول سنہ یکہزار و دو صد و چہل و سہ ہجری
کہ مطابق بستم ماہ اکتوبر سنہ یکہزار و ہشتصد و بست و ہفت عیسوی بود در دار السلطنت لکہنو جلوس نمود
و حکیم مہدی علی خان کہ نائب او گردیدہ این بیت براے سکہ او گفتہ

سکہ

سکہ زد بر سیم و زر از فضل حق ظل الہ + نائب مہدی نصیر الدین حیدر بادشاہ
شخصے دیگر این بیت براے سکہ او بنظم آوردہ مگر مضروب نگردیدہ

دیگر سکہ

سکہ زد بر سیم و زر تابندہ مثل مہر و ماہ + ظل سبحانی نصیر الدین حیدر بادشاہ

بیت سکہ

بر سکہ شاہی زدہ از لطف الہ + سپہر مرتبہ شاہ جہان سلیمان جاہ
محمد سعید الدین خان متوطن قصبہ کاکوری متعمیہ گفتہ و تاریخ عیسوی برآوردہ

مورخ در تاریخ جلوس او گفته ❊

تاریخ جلوس

۱۲۲۴ بر تخت چو پادشاه غازی بنشست | صد شکر خدا داد زبان مردم
تاریخ جلوس او مبارک باشد | ماه ذی الحجه شنبه با هیزدهم ۱۲۲۴

و سکه که بنام او مضروب شد یک طرف این بیت داشت

سکه

سکه زد بر سیم و زر از فضل رب ذو المنن | غازی دین حیدر والا نسب شاه زمن

و طرف دیگر شبیه دو ماهی و دو شیر بمقابل یکدیگر بود و ماهی نشان ماهی مراتب است که بزرگان او از پادشاه هندوستان یافته بودند و شیر که نشان پادشاه انگلستان است بران افزودند که در عهد سلطنت آنگریزان پایه بلند صعود نموده وفاتش بتاریخ بیست و هفتم ماه ربیع الاول سنه هزار و دو صد و چهل و سه هجری که مطابق نوزدهم ماه اکتوبر سنه هزار و هشتصد و بست و هفت عیسوی بود بوقوع پیوسته و سلیمان جاه نصیر الدین حیدر پسر بزرگ او بجای او بر تخت شاهی در لکهنو نشسته غوغری در تاریخ وفات او این رباعی گفته بطور تعمیه ❊

تاریخ تعمیه

۱۲۴۳ حلت نمود گرچه ز دنیا شه زمین | نوشیروان بمعدلت و بخشش چو حاتم بیا
تاریخ انتقال شد از پایه نیاز | رضوان بگفت جنت علیا مقام یافت ۱۲۳۶

و شیخ امام بخش ناسخ تخلص این قطعه در تاریخ وفاتش درسلک نظم آورده ❊

تاریخ

از وفات جناب شاه زمن | دیده ها شد ز باتش نمناک
گوییا عالمی هلاک شده | سینه ها آه دردناک شده
دهر گردید بهر او دوزخ | رفت دامان صبر از دستم
به بهشت آن جناب پاک شده | جیب صبر و شکیب چاک شده
۱۲۴۳ گشت تاریخ مصرعه استاد | ای بسا آرزو که خاک شده ۱۲۴۳

و شخصی بزبان اردو این تاریخ گفته ❊

تاریخ

۱۲۴۳ گیا شہ ہمارا جو اس دہر سے | الیا باغ جنت کو سارا بسا
جو تاریخ مرنے کی پوچھے کوئی | تو کہنا اوس سے کہ آقا مرا ۱۲۴۳

و این رباعی از دولت است ❊

تاریخ

۱۲۴۳ از وفات غازی الدین حیدر شاه زمن | از غم بر دل کہ میدارند نابود علم
چون جهان را بر سر بار غم افتاد بیا | گفت سال حلت شاه زمن ۱۲۴۳

مولانا غلام علی

از سادات علوی است و از مریدان مرزا جان جانان مظهر ولادت او در یکهزار و یکصد و پنجاه و شش بوقوع آمده و شاعری تاریخ آن بنظم آورده ❊

تاریخ

۱۲۵۶ چه خوش گفت تاریخ [illegible] غلام علی | شده ظهور گل در جهان جهان بشگفت
سن ولادت شریفش چو جست [illegible] دل | مه سپهر هدایت شده طلوع ۱۱۵۶

ایضاً بسال هجری تعمیه

چو شد بهرتپور فتح تاریخ آن … ملک گفت در سال هجری غریب
سر دشمن وجود و نخوت شکست … ز نصر من الله و فتح قریب

۱۳۰۲

واین دو تاریخها از مؤلف این اوراق است ❊

تاریخ از مؤلف

۱۲۴۱

حصار کهن کیر تهه پور فتح شد … بهجرت هزار و دو صد چهل و یک

ایضاً از مؤلف

لارد کمبر میر چون بگشاد قلعهٔ بهرتپور … صبور سے شهر مبارک بود و روز هجده هم
پوس ماه هندسے و تاریخ بست و چار بود … چار شنبه از چاد آخرین روز نهم
شش هزار و یک صد و هشتاد و بود و سته سال … مجملاً هجرسے و فصلی عیسوسے جنبت بهم
زان میان افزون ز فصلی بود هجری هشت سال … لیک ششصد چهل و یک هجرسے ز سنبت بود کم
باز سنبت بد فزون بر عیسوسے پنجاه و شش … این چنین تاریخ نو ایجاد بالف ز د رقم
گر تو هر یک را جدا گانه برون آرسے شتاب … مے توانم گفت مشتاق سیاستی اسے صنم

نواب غازی الدین خان سلطان اوده

پسر نواب سعادت علیخان است بعد وفات پدر خود در سنه یکهزار و دو صد و بست و نه هجرسے که مطابق یکهزار و هشتصد و چهارده عیسوسے و مصادق یکهزار و دو صد و بست و یک فصلی و موافق یکهزار و هشتصد و هفتاد و یک سنبت بکرماجیت بود در لکهنو بر مسند ریاست نشسته شاعرے متخلص برالطه درین باب تاریخے مشتمل بر نه بیت بصنعت توشیح گفته که از اجتماع عدد حروف اول مصرعه هاے اول سنه هجرسے و از اجتماع اعداد حروف آخر مصرعه هاے اول سنه فصلی و از یکجا ساختن اعداد حروف اول مصرعه های ثانی سنه عیسوی و از اجتماع عدد حروف آخر مصرعهاے ثانی سنه بکرماجیت برمے آید ❊

تاریخ

زهی غازی دین عالی جناب … وزیر الممالک سعادت مآب
خداوند ملک و خداوند جاه … رعیت نواز و عدالت پناه
[illegible]ان دستان فولاد دست … بهم دستیش دست نکبر شکست
[illegible]لبس سر بر فعت فراشت … شکوه فلک نام رفعت گذاشت
[illegible]الف نودش … رساند بخوبی بهر مقصدش
… که رایط مکن فکر دور و دراز

بعالم در آمد چو اقبال او … سر مقبلان گشت پامال او
فریدون جنابی به نیروی بخت … تهمتن رکابی به بازوی سخت
ملک شاه ثانی بجود و سخا … جهان مروت سحاب عطا
قدیری که از دست تقدیر خویش … نمود جهان را تبدیر خویش
بتاریخ هندی چو سمین و سبع … کم آمد عدد گفت فی الفور طبع
سر ناز بر گیر دیای نیاز

بتاریخ هجدهم ماه ذی الحجه روز شنبه سنه یکهزار و دو صد و سے و چهار هجرسے که مطابق نهم ماه [illegible] [illegible] هشتصد و نوزده عیسوسے بود برضا مندسے مارکویس هستنگس صاحب گورنر جنرل تاج و تخت [illegible] عنه بر سر بر شاهی جلوس نمود و ملقب به ابو المظفر معز الدین شاه زمن غازی الدین حیدر گردید صاحب [illegible]

ایضاً از مولوی شاه رؤف احمد

شاه عبدالعزیز فخر جهان — عالم علم و آیت قرآن
سنه هجری که جستم از رافت — گفت ای نکته سنج دقت عیان
خواهی از بهر عدد که تاریخش — اولاً چار چند کن پس از آن
در صد و بست و چار باشد را — ضرب فرما تو ای فهیم زمان
صبح یکشنبه هفتم شوال — از بدن گشت روح او پران
سال فوتش ز بهر عد پیداست — از جهت تا الوف زین عنوان
یک بیفزا و ضرب کن در دو — پس بکن طرح بست و بست ایجان
پس بنقصان یکعدد بر یاب — فوت آن فخر زمین و زمان

جنرل اختر لونی صاحب

یکی از عمده سپه سالاران کمپنی انگریز بود و در شجاعت و همت مشهور در سنه هزار و هشتصد و سه عیسوی دهلی را محاصره نموده شاه عالم بادشاه را که از دست سندهیه و مرهته ها عاجز آمده بود رهانیده و از بادشاه دهلی بخطاب نواب نصیر الدوله بهادر ممتاز گردیده وفاتش او بتاریخ بست و پنجم ماه جولائی سنه یکهزار و هشتصد و بست و پنج عیسوی که مطابق بست و هفتم ماه ذی قعده سنه یکهزار و دوصد و چهل هجری بود در بلده میرته واقع شده و دران شهر مدفون گشته و مؤلف در تاریخ وفاتش این قطعه نظم نموده ✽

تاریخ عیسوی

جنرل اختر لونی آن سالار افواج حشم — اختر برج شجاعت ماه افلاک کرم
بر یکهزار و دو صد افزون بود هجری چهل سال — بست پنج ماه جولائی و روز پر الم
چون قلم از بهر سال عیسوی در فکر شد
روز آدینه که سلطان مه غرور در برج شیر — گشت خسف از گردش گردون نیرنگی چرخ
از فلک آمد ندای داخل آغوش ارم ١٨٢٥
بست و هفت ماه ذیقعده ازین فخر کرم — از طلوع اوج هستی مائل ملک عدم

١٨٢٥

فتح قلعه بهرتپور از لارد کمبرمیر

چون لارد کمبرمیر بتاریخ هیجدهم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و بست و شش عیسوی مطابق تاریخ نهم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و دوصد و چهل و یک هجری نقب زده پاره از قلعه بهرتپور را بهوا پرانید و راجه درجن سال در قید افتاد منشی سنتهی سنگه سرشته دار کچهری نظامت ضلع مرادآباد تاریخها دران باب گفته ✽

تاریخ عیسوی تعمیه

شد ظفریاب لارد کمبرمیر — شهره اش در همه جهان افتاد
شد گرفتار و قید درجن سال — نخوتش داد خانمان برباد
سر دشمن شکسته هاتف گفت
جنوری ماه و هیجدهم تاریخ — کاندران روز این حصار گشاد
چون پی سال عیسوی در فکر — شد سنتهی سنگه در حراد آ
نصرت بهرتپور مبارک باد

١٨٢٦

ایضاً

حصن ... کران بد رجن سال — بود لاحق غرور فتح شده
سر دشمن کشید گفت سروش — قلعه ١٢٤١

ایضاً

بهرتپور فتح کرد جنرل لارد — شد بدرجن نصیب بربادی
الهم غیب بهر تاریخش — گ

ایضاً

١٢٤١ بهرتپور فتح شد از لارد معلی القاب — قلعه مسمار و عدو خوار و مقید گردید
شاد از عرش برین داد بشارت هاتف — ظفر و فتح

روز جمعه بعالم بقا رحلت نمود ٭

مارکویس هستنگس گورنر جنرل

در سنه یکهزار و هشتصد و سیزده عیسوی گورنر جنرل هندوستان گردیده از ولایت بلقب لارڈ ماپرا بهند آمده بعد ازان بخطاب مارکویس هستنگس از بادشاه ولایت معزز گردیده و نه سال و سه ماه در هندوستان حکومت نموده چندان اختیار داشت که غازی الدین خان نواب لکهنو را بادشاه ساخته و بتاریخ غره جنوری سنه یکهزار و هشتصد و بست و سه عیسوی که مطابق هفدهم ماه ربیع الثانی سال یکهزار و دوصد و سی و هشت هجری بود از کلکته بسواری جهاز بولایت کوچ فرموده و خواجه حسین علیخان نبیره خواجه محمدی خان که میر بخشی نواب جعفر علی خان مرحوم بود دران وقت این ابیات و تاریخ روانگی او نظم فرموده ٭

ابیات

چیزی که بود ضرور در مجلس کنگس	از هند گرفت مارکویس هستنگس	یعنی به نثار فرق شاه جم جاه	چترے زد عالم خلق دارد همراه

تاریخ عیسوی

آمد چو بهند لارڈ هستنگس	گردیده بخلق او جهان شاد	نه سال و سه ماه مانده در هند	زین ملک روانه بعد ازان شد
در غره جنوری بلندن	کلکته گذاشته روان شاد	او شد بجهاز و خلق بگریست	گویم که چه حال آن زمان شد
آن عزم سفر نکرده از هند	۱۸۲۳ دریا بر کاب وی روان شاد	سال تاریخ رفتن او	زین شعر که گفته ام عیان شد ۲۲۳

نواب شمشیر بهادر والی بندیل کهند پسر علی بهادر

علی بهادر پسر بالاجی پیشوا است و چونکه مادرش زنی مسلمان بود پدرش او را مسلمان ساخته ملک بندیل کهند بدو بخشیده اما علی بهادر در پونه فوت کرد و چون پسر کلان او شمشیر بهادر همراه پدر خود در پونه بود پسر دوم او ذو الفقار علی خان چندی در بندیل کهند بر مسند ریاست نشسته بعد آمدن برادر ملک بدو حواله نمود بعد ازان از سرکار انگریز چهار لکهه روپیه سالانه نسلاً بعد نسلٍ برای مصارف او مقرر گردیده بتاریخ سیوم ماه اگست سنه یکهزار و هشتصد و بست و سه عیسوی که مطابق بست و چهارم ماه ذی الحجه سنه یکهزار و دوصد و سی و هشت هجری بود در باندہ وفات نمود و برادرش ذو الفقار علی خان بر مسند ریاست نشست ٭

شاه عبد العزیز دهلوی

... المفسرین همام المحدثین معتمد فضلا رعلیله حافظ مولانا شاه عبد العزیز ابن شاه ولی الله در عمر پانزده سالگی ...ت پدر خود از تحصیل جمیع علوم عقلی و نقلی بتکمیل کمالات باطنی فارغ گردیده و بعد از وفات والد ماجد در مسند ارشاد نشسته و در سن هشتاد سالگی هفتم شوال سنه یکهزار و دوصد و سی و نه هجری از ... اب رحلت او گفته اند ٭

تاریخ ...

...ن دگویا ...ه در عرفان	شاه عبد العزیز فخر زمن مثل بدر منیر در همه فن	از شنبه و هفتم شوال سر لطف و علم تاریخش	در میان بهشت ساخت وطن ۱۲۳۹ رضی الله عنه گفت حسن

بزرگی خاندان الیشان عیان است بصفات حمیده موصوف بود در سنه یکهزار و دو صد و سی و شش هجری درگذشت و این تاریخ در فوت او از مولوی فرد است ٭

تاریخ

۱۲۳۶ از جهان چون محمد اجمل شاه — رفت سوی جنان چو تیر از شست
سال تاریخ رحلتش از فرد — گفت هاتف برفت در فردوس

و مرزا ثابت علی شاگرد شاه ملول تاریخ فوت او بطور تعمیه گفته ٭

تاریخ بتعمیه

خیمه زد چون محمد اجمل شاه — سوی ملک بقا ز منزل پست
از زمین تا بآسمان فغان برخاست — در غم آن کریم نیک سرشت
۱۲۳۶ فکر کردم که کاتب قدرت — ثابت از سال رحلتش چه نوشت
باغبان ارم ز روی ادب — گفت آمد برای سیر بهشت

مراد از ادب که حرف الف باشد اگر عدد آن که یک شد با عدد ماده تاریخ یکجا نمایند تاریخ بر آید و این بیت بطور تعمیه از مولف است

تاریخ بتعمیه

۱۲۳۶ چون ز هاتف خواستم تاریخ سال فوت او — شاه اجمل کرد رحلت گفت و آهی برکشید

دروازه نقارخانه

این دروازه در پیش مجلس خانه که در جوار درگاه شاه مردان در دهلی واقع است آنرا صادق علیخان در سنه یکهزار و دو صد و سی و هفت هجری تعمیر ساخته این تاریخ بر دروازه اش کنده اند ٭

تاریخ

چون که صادق علی بنای رفیع — ساخت بر آستانهٔ حیدر
سال تاریخ آن بنا صادق — گفت نقارخانهٔ حیدر

رگین پدرو

عیسائی مذهب بود از قوم ارمنی در سنه یکهزار و هشتصد و بیست و دو عیسوی که مطابق سنه یکهزار و دو صد و سی و هفت هجری بود بسن هشتاد و شش سال فوت کرد تربتش در اکبرآباد اندرون احاطهٔ گورستان فرنگیان که متصل جهن جهن کټوره واقع است امروز موجود است و حالاتش بر تربت او بخط ارمنی و فارسی مرقوم است آنچه که بخط فارسی است این است ٭

تاریخ

۱۸۲۲ زد بنیا رفت چون رگین پدرو — رئیس نیک نام و اهل خوش خو
سنش هشتاد و شش شهد و لادت — وفاتش موضعی خلد برین جو

از پنجاه و پنج سال بهند در عمل جاٹ وارد گشته چندی رفیق شمرو صاحب و مدتی ملازم نواب نجف خان مرحوم و قریب هفده سال ... انی رجمنت در سرکار مهاراجه عالیجاه مادهو راو و دولت راو سندهیه بهادر بمختاری ایپاپیرون صاحب بهوسیکی اجمیر معزز مانده و صوبه مذکور سپرد بالاراو انگلیه کرده بعد دو سال حسب الطلب جنرل جیرر دلارد صاحب بهادر بجاگیر موضع ارسینه دستها مباهی شده تا دم اخیر ممتاز مانده تحریر چهارم ماه ماریوئیس مطابق شانزدهم ماه اگست سنه ۱۸۲۲ عیسوی موافق بهادون بدی اماوس سمت ۱۸۷۹ بیست و هشتم شهر ذی القعده سنه ۱۲۳۷ هجری

مولف این مصرعه در تاریخ وفاتش که از ان سال هجری استخراج می شود یافته بنظم آورده ؂

تاریخ شمسیه

١٢٣٨ ٣ جارج ثالث فگنده تاج از سر

در وفات شاهزاده مرزا جهانگیر

او پسر بزرگ محمد اکبر ثانی بادشاه دهلی بود در سنه یکهزار و هشتصد و نه عیسوی بر سیتن صاحب که رزیدنت شاهجهان آباد بود طپانچه سر داده از ان سبب انگریزان او را به الهآباد فرستاده بودند تا چند سال دران شهر در باغ سلطان خسرو اقامت داشت و در انجا در سال یک هزار و دو صد و سی و شش هجری مطابق سنه یکهزار و هشتصد و بست و یک عیسوی درگذشت لاش او را چندی در باغ مذکور تفویض زمین نمودند بعد ازان بشاهجهان آباد برده دفن کردند علما و فضلا تاریخها در وفات او گفته اند چندی ازان جمله این است ؂

تاریخ

چون جهانگیر ابن اکبر بادشاه	در جهان بادشه و باداد گشت	از قدوم آن در بحر کرم	رونق شهر اله آباد گشت
آن چنان بنهاد خوان فیض را	هر یک از فلک معاش آزاد گشت	چون زمین یکسان عرش شد فزون	طبع او از زندگی ناشاد گشت
خیمه زد در منزل جنت سرا	این چه از دور فلک بیداد گشت	عالمی شد در غمش چندان اسیر	نام شادی از جهان برباد گشت
ابر آمد در عزا گریه کنان	بر فلک هم ماتمی ایجاد گشت	از پی تاریخ فوت او دلم	هر طرف با ناله و فریاد گشت
	شد عیان این مصرعه از ترکیب آه	١٢٣٦ حیف بی رونق اله آباد گشت ١٢٣٦	

ایضاً

جهانگیر شهزاده چون از جهان	بشهزادگی دل ببر داشته	بسطح فنا اشهب عزم راند	بگلگشت جنت عنان تافته
چه شور قیامت فغان در غمش	بروی زمان آه بر خاسته	به هاتف بگفتم که کلک سعید	چه تاریخ فوتش رقم ساخته
	بدنیکو نه گفتا که می بایی سعید	١٢٣٦ بملک بقا سلطنت یافته ١٢٣٦	

ایضاً در مستزاد

از گردش چرخ این ستم ایجاد چرا شد ؂ کان فخر زمانی	افسوس که نازم سوی فردوس سرا شد ؂ در عین جوانی
تاریخ وی از کلک قضا منشی تقدیر ؂ بر لوحه محفوظ	١٢٣٦ بنوشت جهانگیر جهاندار بقا شد ؂ از منزل فانی ١٢٣٦

ایضاً

چون از جهان برفت جهانگیر میرزا	نور نگاه اکبر و سالار دو سرا	شد خانه عزا الغمش دار سلطنت	محزون شد از وفات وی آن ظل کبریا
	تاریخ فوت او بظهور آمده چنین	١٢٣٧ از کان شاه رفت زهی لعل بی بها ١٢٣٧	

قبرش در صحن مسجد نظام الدین اولیا متصل حجره محمد شاه بادشاه واقع هست حجره او و حجره محمد شاه هر دو بر یک قسم اند و سراسر از سنگ مرمر تعمیر یافته ؂

شاه محمد اجمل اله آبادی

از اولاد شاه خوب الله است و برادر خورد شاه غلام قطب الدین ابن شاه محمد فاخر زایر تخلص ابن شیخ خوب الله

بقانون ملت محمدیه در آمده اوقات عزیز خود را با شاگردان و دوستان در بلدهٔ لکهنو بسر می برد از اشعار رشش دیوانے مرتب گشته در سنه یکهزار و دو صد و سی و دو یا که سی و سه هجری در لکهنو از بیماری استسقا رحلت کرده حافظ شیخ محمد ساکن قصبه دیوا از مضافات لکهنو از مصرعه که مرزا خود گفته بود تاریخ وفاتش بر آورده

۱۲۳۲ **تاریخ بتعمیه**

خود آن کافر بگفتا با سر کفر ۱۲۱۲	قتیل کافر ایمانے ندارد
و صاحب رائے مورخ این تاریخ یافته	

تاریخ

۱۲۳۳ داشت مرزا قتیل استسقا	آه بسیار آب خورد و بمرد	هاتفی گفت سال تاریخش	شد کتاب عجیب دریا برد ۱۲۳۳

ایضاً بتعمیه

۱۲۳۳ هزار حیف که مرزا قتیل رحلت کرد	نمود کون و مکان از برای او ماتم	شد ندبی سر و پا در وفات او یکسر	زبان و عقل و فصاحت دگر بلاغت هم ۱۲۳۴

در وفات شاه بابک وزیر علی خان

او پسر خوانده نواب آصف الدوله بود و بعد وفات نواب مذکور تا چهار ماه در لکهنو بر مسند ریاست نشسته و مستر جان شور صاحب گورنر کلکته در سنه یکهزار و دو صد و دوازده او را از امارت معزول ساخته در بلدهٔ بنارس فرستاد در انجا تا یک سال گذرانید بعد ازان باغی شده بتاریخ چهاردهم جنوری سنه یکهزار و هفتصد و نود و نه عیسوی مستر چیری صاحب رزیدنت آنجا مع سه انگریزان دیگر را کشته اراده آن داشت که همه انگریزان را بکشد مگر دستش بمراد نرسید بعد ازان از شهر بنارس بدر زده تا چندی پریشان و سرگردان بود تا آنکه در سنه یکهزار و هشتصد عیسوی مقید گشته هفده سال و سه ماه و چهار روز در قلعه کلکته محبوس ماند و بسن سی و شش سالگی در ماه جون سنه هزار و هشتصد و هفده عیسوی که مطابق ماه شعبان سنه یکهزار و دو صد و سی و دو هجری بود در گذشت و در کاشی باغان نزدیک مزار یکے از پسران ٹیپو سلطان مدفون گردید قصه او مفصلاً در کتاب عمادت السعادت مرقوم است این قطعه در تاریخ او بر تربتش کنده اند ❊

تاریخ

۱۲۳۶ وزیر هند وزیر علی آصف جاه	چو سوی خلد برین رفت زین سرای غرور	بگوش من آمده ناگه بشور و شیون و شین	نوای وای دریغا ز جن و انس و طیور ۱۲۳۲

در وفات جارج دی تھرڈ یعنی جارج ثالث بادشاه انگلستان

پدرش در ایام شاهزادگی فوت کرده چون جد بشش جارج دوم بعد ایالت سی و سه سال شمسی بتاریخ بست و پنجم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و شصت عیسوی این جهان را بدرود نمود او بجای جد خود بر سریر سلطنت انگلستان نشست در زمان دولت او کمپنی انگریز بر اکثرے از ممالک هندوستان قابض گردید او بعد سلطنت پنجاه و نه سال شمسی و نه ماه و چهار روز بتاریخ بست و نهم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و بست عیسوی که مطابق دوازدهم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و سی و پنج هجری بود فوت کرد عمرش هنگام وفات هشتاد و یک سال و هفت ماه شمسی بود

کهف الوزرا ملاذ دوران زیبنده مسند وزارت	از عرصهٔ دهر ناگهان شد آرایش ساحت جنان شد فریاد برآر و گوی تاریخ	از تودهٔ خاک روح پاکش شد کالبدش بخاک پنهان فخر وزرا ازین جهان شد	با فوج ملک بر آسمان شد خاکی به بر جهانیان شد

۱۲۲۹

قاضی محمد نجم الدین خان کاکوروی

روز سه شنبه سیزدهم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دوصد و بست و نه هجری رحلت نموده مولوی فتح ... جونپوری در باب وفات او این تاریخ گفته ✤

تاریخ به تعمیهٔ تخرجه

۱۲۲۹ | بحر حکمت شمس ملت نجم دین قاضی قضات | چونکه در باغ جنان با حور عین همدوش گشت | سر فرو بردم پی تاریخ و در گوشم رسید | علم و فضل و درس و زهد و دین همه روپوش گشت (۱۲۲۹)

چون عبارات علم و فضل و درس و زهد و دین روپوش شوند یعنی هر یک ازین الفاظ روی خود را پوشند از باقی حروف تاریخ برآید ✤

ایضاً

۱۲۲۹ | نجم ثاقب بر سمای علم و دین قاضی قضات | رفت زین عالم سوی فردوس با قدر رفیع | چون زد ... با این تاریخ گفت | روز شنبه سیزدهم از مه دیگر ربیع (۱۲ ۲۹)

ایضاً

خان والای محمد نجم دین قاضی قضات چون سفر کرد از جهان تاریخش از روی حساب هر چه خواهی گیر از الفاظ اعدادش بزن طرح کن نه گان و باقی کن دو چند و زن بده نه به نه در اولش بر خوان که تاریخش بود	هم محاسب هم مهندس هم فقیه و هم حکیم از همه الفاظ برآورد این طبع سلیم در لود پس دوازده افزای بروی ای فهیم یک بیفزا و مضاعف کن که گردد مستقیم اینچنین تاریخ الهام است از رب کریم (۱۲ ۲۹)

۱۲۲۹

پل نوبسته

رای چنی لعل در سنه یکهزار و یکصد و شصت هجری در نوبسته متصل درگاه قدم رسول پلی احداث نموده و صاحب رای مورخ تاریخ آن به تعمیه یافته ✤

تاریخ

۱۲۳۰ | چشمهٔ فیض و سخا رای زمان چنی لعل | ساخت این پل که بدرگاه خدا شد مقبول | سال تاریخ بنایش ز سر دین یاب | پل نوبسته براه قدم پاک رسول (۱۲۳۶)

مولوی فهیم الدین

در سنه یکهزار و دوصد و سی و یک هجری فوت شده این بیت در تاریخ وفات اوست ✤

تاریخ

۱۲۳۱ | در غم مولوی فهیم الدین | هاتف غیب گفت وای دریغ (۱۲ ۳۱)

مرزا محمد حسن قتیل

مشهور بمرزا قتیل اصلش از کهتریان شاهجهان آباد است بنابر فیض صحبت ارباب اسلام

مجلس خانہ

این عمارت در دہلی در جوار درگاہ شاہ مردان واقع است آنرا عشرت علیخان ناظر بحکم محمد اکبر شاہ ثانی در سنہ یکہزار و دو صد و بست و سہ ہجری تعمیر ساختہ ہر سال در ماہ محرم مسلمانان دران مکان جمع میشوند و مرثیہ میخوانند ازین سبب آن مکان را مجلس خانہ می گویند و این تاریخ در باب بنای این عمارت در انجا نصب کردہ اند

تاریخ

۱۲۲۳	بدرگاہ شاہنشہی دوسرا ئے	علی شاہ مردان ولی خدائے زرشید م سائل سال آن	بحکم شہ اکبر نامور ہمین زو رقم داد ناظر بنائے ۱۲۲۳	چو عشرت علیخان بیاراست جائے

در پیش این عمارت دروازہ نقارخانہ ساختہ اند کہ آنرا صادق علیخان در سنہ یک ہزار و دو صد و سی و ہفت تعمیر نمودہ تاریخش در مقام خود یافتہ خواہد شد ❊

میان مٹھو

پیرزادہ بود ساکن لکھنؤ و خادم تربت میناشاہ شاید کہ در سنہ یکہزار و دو صد و بست و چہار یا کہ در سال یکہزار و دو صد و سی ہجری فوت کردہ بمقبرۂ حضرت نظام الدین اولیاء مدفون گشت این تاریخ مرغوب کہ بطور تعمیہ است گفتہ ❊

تاریخ

۱۲۷۰	نفس جسم زد میان مٹھو	ببرید و برید از درگاہ	رفت نوگ و دم و بازو و شیر ۲۶ ۴۴ ۷۶	از حق اللہ و پاک ذات اللہ ۱۳۷۰

ایضاً بزبان اردو

۱۲	میان مٹھو جو ذاکر حق ہے	رات دن نام حق رٹا کرتے	اگر یہ موت نے جو آ دابا	کچھ نہ بولے سوائے ٹی ٹی ٹے

امام الدین خان حکیم

یکے از منصب داران بادشاہی بود و در زمان محمد اکبر شاہ ثانی در سنہ یکہزار و دو صد و بست و چہار ہجری فوت کردہ

تاریخ

۱۲۲۴	عالی نسبی امام دین انور	عیسی دم و اشتہار حکیمے	تاریخ وصال او خرد گفت	مرحوم برحمت کریمے ۱۲۲۴

در ذکر وفات نواب یمین الدولہ سعادت علی خان

برادر خورد نواب آصف الدولہ ابن نواب شجاع الدولہ بود بعد وفات برادر و قید شدن وزیر علیخان بسعی مسٹر جان شور صاحب گورنر کلکتہ بتاریخ چہارم ماہ شعبان سنہ یکہزار و دو صد و دوازدہ ہجری کہ مطابق بست و یکم ماہ جنوری سال یکہزار و ہفت صد و نود و ہشت عیسوی بود در بلدۂ لکھنؤ بر مسند

۱۲۱۲ امارت نشست و بعد حکومت قریب ہفتدہ سال بتاریخ دوم ماہ رجب سنہ ہزار و دو صد و بست و نہ ہجری موافق یازدہم ماہ جولائی سنہ ہزار و ہشتصد و چہاردہ عیسوی درگذشت و پسرش غازی الدین حیدر بجای او بر مسند نشست تاریخ وفات تاریخ آہ شد گنج سعادت در زمین ❊ تاریخ دیگر دستور

۱۲۲۹ جہان بجنت آمد ❊ ایضاً ہاتف بگفت آہ شدہ لکھنؤ خراب ❊

قطعہ تاریخ تعمیہ

ایضاً

١٢٢٠ برفت چون زجهان میرزا ابوطالب | دو دیده در غم وا لش بهجر آهنگ نشست | بگفت هاتف غیبی ز بهر تاریخش | که بود سال وفاتش هزار و دو صد و بست

ذکر در وفات شاه عالم بادشاه

بعمر هشتاد و دو ساله بتاریخ هفتم ماه رمضان سنه یکهزار و دو صد و بست و یک هجری که مطابق نوزدهم ماه نومبر سال یک هزار و هشتصد و شش عیسوی بود در شاه جهان آباد برحمت ایزدی پیوست مدت سلطنت او که صرف نامی بود چهل و هشت سال قمری و پنجاه بود ازانجمله دوازده سال و پنج ماه در صوبه بنگاله و اله آباد گذرانیده و هفتده سال با دو چشم بینا در شاهجهان آباد بسر برده و نوزده سال کور شده بر تخت نشسته بعد وفات لقبش فردوس منزل قرار یافته و پسر او محمد اکبر ملقب محمد اکبر شاه ثانی بر تخت جلوس نموده قبرش در دهلی متصل مسجد شاه عالم بهادر شاه واقع است و بطرف بالین او این اشعار با تاریخ عرق بر هر اند میشد

اشعار با تاریخ

١٢٢١ شده مهر اوج تاجوری در حضیض خاک | دردا که از غبار کسوف اجل نهان | یعنی که شاه عالم عالم پناه کرد | ازین عالم فنا سوی عالم جنان
سید نوشت خامه معجز طراز من | بیتی که سال انست هر مصرعی عیان | یعنی آفتاب زیر زمین کرد منزل در حجاب | شد آفتاب زیر زمین آه و ایمان

تاریخ وفات شعیه از مولوی امام بخش صهبائی

تاریخ

١٢٢١ حضرت فردوس منزل شاه عالم بادشاه | رفت ازین دار فنا و کرد در جنت مقام | سال تاریخ وفات آن شه عالی گهر | دل ز زردی گفت تا هفتم شهر صیام

اگر عدد هفتم شهر صیام را با عدد حرف نون که روی ناله باشد یکجا نمایند تاریخ بر آید و این دو تاریخ از مولف است

تاریخ

١٢٢١ چو شاه عالم رفت از جهان بدار البقا | بلند شد بفلک آه و زاری در غم او | زبان رحلت او خواستم چو از هاتف | ندای آه دریغا شنیدم از هر سو

ایضاً

١٢٢١ شاه عالم بادشه چون شد سوی خلد برین | عالمی شد در غم او زار غمگین و حزین | سال تاریخ وصالش چون ز هاتف خواستم | خامه من بر رقم شد جای او خلد برین

ابو النصر معین الدین محمد اکبر شاه ثانی ابن شاه عالم بادشاه غازی

ولادت او بتاریخ شب چهار شنبه هفتم رمضان سال یکهزار و یک صد و هفتاد و سه هجری از بطن مبارک بوقوع آمده و بعد وفات پدر بعمر چهل و هشت سالگی بتاریخ هفتم رمضان سال یک هزار و دو صد و بست و یک هجری که مطابق نوزدهم ماه نومبر سال یکهزار و هشتصد و شش عیسوی بود در دهلی بر تخت نشست مولوی امام بخش صهبائی در تاریخ جلوس او گفته ✣

تاریخ شعیه

١٢٢١ سبز چو کرد لباس خلافت اکبر شاه | بشرف دولت و اقبال و عز و شوکت و جاه | سرو شجر غیب و نهال بهیه بیگاه | چنین بشرف برد برگفت سال جلوس

بیت

ربیع سبز زده خوش که جهانبانی | چراغ دودهٔ تیمور اکبر ثانی

سو نواب مذکور از سر نو عقد صلح و آشتی بسته گردید پیرون صاحب مع مردمان فرانسیس که همراه او بودند از نوکری برطرف شده در ملازمت مهاراجه دولت راو سیندهیه نوکر گردید و تهیکه ڈو باین صاحب فرانسیس که از طرف مهاراجه مذکور بحکومت ضلع کول و علیگڈه و میان دواب داشت تشریف بولایت مود برد و پیرون صاحب خطاب جرنیلی یافته قائم مقام او گردید و چون در سنه یکهزار و دو صد و هیجده هجری پیرون صاحب اکاو و بهاو مرهته هارا که از چند اوقات قلعه آگره را بدست آورده حکومت خود داشتند از قلعه بدر ساخت شخصی این تاریخ بطور تعمیه گفته

تاریخ

خدا اکاو بهاو را برون کرد / زحصن استوار اکبرآباد
بجای هر دو کس بنشست پیرو / معظم داد تاریخش ترا یاد

اگر اعداد حروف اکاو بهاو که هفت میشود از اعداد مصرعه ثانی دور کرده عدد پیرو را بیفزایند تاریخ برآید

ذکر در فتح قلعه اکبرآباد وغیره از جنرل لیک صاحب

در آخر سنه هزار و هشتصد و سه عیسوی لارڈ لیک صاحب بحکم کمپنی انگریز با فوج انگریزی قلعه علیگڈه را محاصره نمود و جنرل پیرون صاحب که حکومت آن قلعه داشت بتاریخ بیست و نهم اگست سنه مذکور در کویل شکست خورد و بتاریخ چهارم ستمبر لارڈ لیک صاحب حمله کرده حصار مذکور را فتح نمود و پیرون صاحب از همه مایوس شده از خدمت دولت راو سیندهیه استعفا داده طرف لکهنو شتافت بعد از آن جنرل لیک صاحب قلعه اکبرآباد را که دران وقت سیران کرنیل هیسنک صاحب مذکور بحکومت آن مامور بودند محاصره نمود و آن قلعه را نیز بتاریخ هفدهم ماه اکتوبر سنه مذکور بگرفت تاریخ آن مسوده این اوراق گفته که سال عیسوی و هم سال هجری از یک مصرعه استخراج می یابد

تاریخ

۱۲۱۸ حصار آگره انگریز ساعتی که گرفت / دلم ز هاتف غیبی بعجز کرد سوال
که چیست سال مسیحی و هم سنه هجرت / بگفت هشتصد و یکهزار و سه آر سال

اگر از روی حساب ابجد اعداد حروف آخر مصرعه را بگیرند سنه هجری که یکهزار و دو صد و هیجده بود برآید و این تاریخ بطور تعمیه نیز از مولف است

ایضاً بتعمیه تخرجه

۱۲۱۸ چو قلعه آگره انگریز بگرفت / دل من جست سال عشرت انگیز
بگفتم بی سر قتال و جدال / که قلعه آگره بگرفت انگریز

مرزا ابوطالب خان لندنی

پسر محمد بیگ خان بود چون در سنه هزار و دو صد و سیزده هجری مطابق سنه هزار و هشتصد و نود و نه عیسوی از راه دریای شور بولایت فرنگ رفته بود از آن سبب او را لندنی میگفتند بعد از مراجعت از آن سفر که در سنه هزار و دو صد و هیجده هجری اتفاق شده کتابی موسوم به مسیر طالبی فی بلاد افرنجی در وقایع سفر فرنگ تصنیف نموده و در سنه هزار و دو صد و بست هجری مسافر ملک عدم گردیده مولف حسب خواهش پسر او مرزا ابو سعد با قرا این دو تاریخ در وفات او گفته

تاریخ تتمیه

۱۲۳۰ رخت سفر چو بست طالب از جهان / بیهوش بود و هوش سیاه از دماغ رفت
هاتف ز غیب با دل تنگ زار گفت / از بهر سال فوت وی صد بار آه گفت

نواب نظام علی خان حیدرآبادی

از فرزندان نواب نظام الملک آصف جاه است در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج هجری برادر خود نواب صلابت جنگ را مقید ساخته بر مسند ریاست نشست و بعد از یک سال او را کشته قریب چهل و دو سال حکومت نمود اول او ست که حیدرآباد را دار الامارهٔ خود ساخته و بتاریخ ششم ماه اگست سال یکهزار و هشتصد و سه عیسوی که مطابق شانزدهم ماه ربیع الثانی سال یکهزار و دو صد و هیجده هجری بود رحلت نموده بعد وفاتش خلف او نواب سکندر جاه بر مسند حکومت نشسته مؤلف در تاریخ وفاتش گفته ❊

تاریخ از مؤلف تعمیه

ابن نواب نظام الملک آصف جاه	آن امیر یکه نظام علی اش بود نام سال تاریخ وفاتش ز خرد پرسیدم	یکهزار و دو صد و هیجده بود از هجرت با سر گریه چنین گفت که افسوس نظام	که برون شد ز جهان و بجنان کرد مقام

۱۲۱۸

ایضاً

پای الم را بگیر و باز بسر سوز را	سال وفاتش بگو وای نظام علی

کرنیل جان ولیم هیسنگ صاحب

او هولندیزی بود و از ولایت هولند که یکی از ممالک فرنگستان است در هند آمده ابتدا بملازمت نواب نظام علی خان والی دکن در سنه یکهزار و هفتصد و شصت و سه عیسوی مطابق سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری ممتاز گردیده بعد از ان در سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و چهار عیسوی در خدمت مادهو راو سندهیه نوکر شده و چون بتاریخ دوازدهم فروری سنه یکهزار و هفتصد و نود و چهار عیسوی مطابق سنه یکهزار و دو صد و هشت هجری مادهو راو فوت کرد در سلک ملازمان برادر زادهٔ او دولت راو سندهیه نوکر گردیده و در سنه یکهزار و هفتصد و نود و پنج عیسوی از راجه بعهدهٔ کرنیلی مامور شده حکومت قلعه و شهر اکبرآباد بدو حواله شد تا آنکه بتاریخ بست و یکم جولائی سنه یکهزار و هشتصد و سه عیسوی که مطابق غرهٔ ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و هیجده هجری بود در اکبرآباد درگذشت و در گورستان فرنگیان که متصل جهن جهن کتوره واقع است مدفون گردیده و فرزندان او بر تربتش که از سنگ مرمر است روضهٔ عالی از سنگ سرخ تعمیر ساخته اند که تا امروز موجود است و بالکل احوال او بر تربتش بخط انگریزی مرقوم است و این تاریخ در فارسی بر دروازهٔ روضهٔ مذکور ثبت است که از الفاظ تاریخ بست و یکم جولائی تاریخ فوت استخراج می یابد ❊

تاریخ

کرنیل جان ولیم هیسنگ چون ز دنیا گفتا بملهم غیب یک قطعه گو ز تاریخ	رحلت نمود و بنهاد صد داغ از جدائی تا روز و سال و مه را یکجا بهم نمائی	دانش چو بد هولندیز پیدایش آن ولایت چون روز و سال و مه را از سال عیسوی جست	در هند نامور شد از فضل کبریائی ملهم بگفت تاریخ بست و یکم جولائی

۱۸۰۳

جنرل چارلس پیرون صاحب

از قوم فرانسیس بوده در اوائل چند سال در ملازمت نواب نظام علی خان بهادر حیدرآبادی بعهدهٔ کرنیلی و سرداری فوج گذرانیده و چون بتاریخ غرهٔ ماه ستمبر سنه یکهزار و هفتصد و نود و هشت عیسوی میان کمپنی انگریز

تاریخ

زانکه بود اسم او جامع القاب ها	نظم کند خامه ام همه تمامش چنان	فخر امیران ملک حامی خلق خدا	اشجع و اعدل بحق لارڈ ولزلی بهادر که هست
نکته از عقل او نقل کند جا بجا	عقل کل از عقل او بهرهٔ وافی برد	ناظم و نواب عهد صاحب تاج و لوا	از دست معلی جناب رافع خیر شکوه
عالم هر علم و فن خواسته از هر کجا	از پی آیین نهاد کسب علوم و فنون	خطهٔ یونان نمود بنده کلکته را	تازه یکی مدرسه کرد بکلکته مسرح
نیست درین کهنه دیر نو شده این بنا	گفت سروشی بمن خوشتر ازین مدرسه	بهر معاش و معاد بهر همه راهنما	شکر خدا را که شد فیض امیر کبیر
هشت صد و یکهزار شماره سالش بجا	عام مسیحی شمار صورت وهم معنوی	آخر این قطعه کن تا شنوی مرحبا	مصرع تاریخ آن بی کم و بی کاستی ۱۸۰۰

این تاریخ صوری و هم معنوی است اگر اعداد حروف مصرعه آخر از روی حساب ابجد بگیرند نیز همان تاریخ بر آید ✣

ذکر سپردن ملک نواب یمین الدوله سعادت علیخان بکمپنی انگریز

در عمادت السعادت مرقوم است که در سنه یکهزار و دوصد و شانزده هجری نواب گورنر جنرل مارکویس ولزلی صاحب بهادر از کلکته به کانپور تشریف آوردند و نواب سعادت علیخان برای استقبال از لکهنو رفته از ملاقات همدیگر مسرور شدند چون دران ایام مصارف بادشاه انگلستان از سبب نگاهداشتن فوج دیگر برای دفع سپاه بوناپارتی پادشاه فرانس بیشتر از بیشتر بود چنانچه گورنر جنرل بهادر از نواب صاحب برای امداد یک و نیم کرور روپیه درخواست نمود نواب صاحب بعد تامل ملک میان دوآب و روهیله هارا که بجمع یک و نیم کرور روپیه میگشت بتفویض صاحب مذکور نمود تا سال بسال تحصیل نموده بلندن ارسال دارد اما تحقیق انیست که دران سال نواب گورنر جنرل برادر خورد مسٹر هنری ولزلی صاحب را بطرف لکهنو فرستاده بود که فیما بین نواب صاحب و کمپنی انگریز از سر نو مواثیق عهد و پیمان ترقیم یابد چنانچه نواب صاحب بمبادله اقساط قدیم و حال که بر ذمهٔ نواب موصوف واجب الادا بود ملک میان دوآب را مثل کوڑا و اٹاوه و فرخ آباد و گورکهپور و صوبه اله آباد وغیره که جمع آن یک کرور و سی و پنج لکهه روپیه بود بتفویض اهالی کمپنی نمودند و این عهد تازه بتاریخ دوم ماه رجب سنه هزار و دوصد و شانزده هجری موافق دهم ماه نومبر سنه یکهزار و هشتصد و یک عیسوی در بلدهٔ لکهنو تحریر یافته شخصی تاریخ این معامله را چنین گفته و از مصرع آخر تاریخ بر آورده ✣

تاریخ ۱۲۱۶

ملک ز نواب فرنگی گرفت	خود بخود این دور دورنگی گرفت

۱۲ ۱۶

ذکر روضهٔ حضرت عباس در لکهنو

گویند که در لکهنو مرزا فقیر بیگ نامی در رستم نگر سکونت داشت در خانه او علمی بود که آنرا العلم حضرت عباس شهرت داده بود و خاص و عام همه بزیارت میرفتند در وقت نواب آصف الدوله آن مکانی بود مشتمل دیوارهای خام سقف خام و صحن مختصری در سنه یکهزار و دوصد و هفتده هجری باشاره نواب سعادت علیخان عمارتی عالی دراینجا تعمیر یافت و گنبد آن را بطلا ملمع ساخته دیوارهای پخته و صحن وسیع را احاطه نمودند دروازه دارد که سر بآسمان کشیده تاریخهای متعدد برای گنبد مذکور گفته اند از انجمله این مصرعه از مرزا قتیل است ۱۲۱۷

این گنبد جدید بنای سعادت است ✣

۱۲۱۷

حکیم نفاخان

برادر حکیم ذکا خان است در ماه شوال سنه هزار و دو صد و پانزده هجری در اکبر آباد درگذشت و نزد برادر خود اندرون احاطه روضه شاه علاء الدین مدفون است تربتش از سنگ مرمر است و این تاریخ بران رقم

تاریخ

چون بفردوس برین رفت از جهان	بوعلی ثانی نفاخان محترم	کلک شاهین سال از ماه و روز فقط	شهر شوال و دوشنبه زد رقم

۱۲۱۵

تفضل حسین خان کشمیری

او را خان علامه نیز میگویند از جمله مصنفات آن یگانه زمانه یکی در هیئت حکمای فرنگ است و دو نسخه دیگر در صناعت جبر و مقابله و خان موصوف چند سال پیش از وفات نواب آصف الدوله به نیابت او سر بلندی حاصل ساخته و بعد ازان در عهد نواب سعادت علی خان بکلکته رفته هنگام معاودت مابین کلکته و مرشد آباد بتاریخ پانزدهم ماه شوال سنه یکهزار و دو صد و پانزده هجری درگذشت شاه محمد اجمل اله آبادی تاریخ وفاتش این قصیده نظم فرمود ✤

قصیده تاریخ

در هزار و دو صد و دوازدهم / الله چون تفضل قادر قدوس
آن تفضل حسین خان یعنی / زد و بر کشور امارت کوس
آنچنان هند و بست کرد ملک / که بملکش نماند یک سالوس
گشت از شرق چون بجانب غرب / های شد طالع جهان معکوس
دو صد و یکهزار و پانزدهم / مه شوال و ساعتی منحوس
کرد ناگاه آن عدیم المثل / بسوی ملک آخرت زد کوس
مثل او گردش زمانه ندید / صاحب ننگ و صاحب ناموس
در متانت دگر فطانت و فهم / از فلاطون و دیسقوریدوس
رای مشائیان و اشراقیین / پیش رالنش چو رای نامحسوس
بسط علم زمانه خود بود / علم او پیش علم او چو دروس
یار چل ساله من غمگین / های افسوس صد هزار افسوس
چه بگویم چه سیر و هیهات / بس خسته دل ممسوس
خان من چون بحد مقام نمود / روز روشن سیه از آنچه او بعوس
آنکه بر قاقم و سمور نشست / دار داز خاک گور بهی پابوس

خان عالی مقام و الا جاه / اشرف و النفس و فوات و النفوس
نائب آصف زمان گردید / رفت ما مثل از سه تاجار روس
بعد چندی بملک مشرق رفت / خورید دولت سرای او زد بوس
آفتاب شرف غروب نمود / تیره تر گشت این جهان عبوس
بود تاریخ ماه پانزدهم / طالع روزگار شد منکوس
یک جهان رفت بهر استقبال / عالمی در امید شد مایوس
سر بپا گردیش فرو بردی / یکه تاز اوستاد بطلیموس
بر زبان بود یاد او هردم / چه صراح و صحاح و چه قاموس
داشت او در خزانه علم خبایا / که نه دیده بخواب کیکاوس
صاحب دین و صاحب اسلام / بیشک و ریب چون عقیق طوس
غنچه های امید دل نشگفت / خاطرم ندید در هوس محبوس
نه شب نه روز نه روز / بغم عم او گشته ام محروس
نیک و بد را نمیگذارد حیف / آه از گردش سپهر مسیوس
اگر بپرسند سال تاریخش / با سر حیف و کم بگو افسوس

۱۲۱۵ — ۱۰۰۰۶ — ۰۰۰

مدرسه کلکته

چون در زمان مارکیس ولزلی صاحب گورنر جنرل در سنه یکهزار و هشتصد عیسوی موافق یک هزار و دو صد و پانزده هجری مدرسه عالیه در شهر کلکته بنا یافت تاریخ آن یافتند ✤ ✤ ✤

ملازمت یکی از جمعهای ولایت میسور که برکناره دریای شور است نوکر بود در آخر راجه را در سنه یک هزار و یک صد و هشتاد و سه هجری مقید ساخته خود مالک آن ملک گردید و مدت العمر با انگریزان از اسپ جنگ داشت و در مهر خود این بیت منقوش ساخته بود سکه

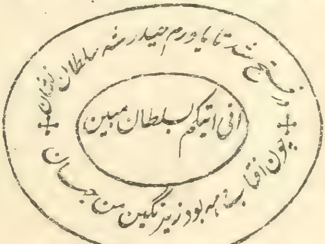
بهر تسخیر جهان شد نسخ حیدر آشکار	لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار

بتاریخ هفتم ماه دسمبر سنه یک هزار و هفت صد و هشتاد و دو عیسوی که مطابق غره محرم سنه یک هزار و یک صد و نود و هفت هجری بود فوت کرده در سرنگه پتن قریب باغی که موسوم بلعل باغ است مدفون گردید اما از ابیاتی چند که بر تربت او مرقوم است چنان مستفاد می گردد که از الفاظ + حیدر علی خان بهادر + (۱۱۹۵) تاریخ فوت او استخراج می یابد و این دو سال کم می شود بالجمله سنه ۱۱۹۶ بعد وفات او پسرش ٹیپو بر مسند حکومت نشست و خود را ملقب به ٹیپو سلطان ساخت و خطبه و سکه بنام خود نمود او نیز مثل پدر خود شجاع و دلیر بود و مدام با انگریزان محاربه عظیم داشت شنیده شد که بیت سکه اش این بود

سکه

سکه زد و جهان با سانی	شاه ٹیپو سکندری ثانی

و شکل مهر ٹیپو سلطان این است



در بیت مهر مذکور لفظ فتح اشاره به طرف جد او ست و لفظ حیدر اشاره بطرف پدر او و لفظ سلطان اشاره بطرف خود است و اگر عدد حروف آیت را که در وسط مهر است و هفت صد و هشتاد و شش می شود با عدد حروف تا دیا که در بیت مهر است و چهار صد و ده می شود جمله یکجا نمایند سال جلوس او بر آید و ٹیپو سلطان بتاریخ بست و هشتم ماه ذی القعده سنه یک هزار و دو صد و سیزده هجری که مطابق چهارم ماه مئی سنه یک هزار و هفت صد و نود و نه عیسوی بود در جنگی که انگریزان با او داشت کشته شد و از آن وقت سرنگه پتن بتصرف کمپنی انگریز در آمد و ولایت میسور بیکی از وارثان راجه مذکور که سه ساله عمر بود و کشنا راج نام داشت حواله کرده شد و روضه ٹیپو سلطان متصل روضه پدر او در سرنگ پٹن است تاریخ شهادت او

تاریخ

شاه ٹیپو چو کرد عزم جهاد	حق باو منصب شهادت داد	۱۲۱۳
سال تاریخ او شهید بگفت	حامی دین شه زمانه برفت	

ندب توحد بالورے بشہامت ذات اعتبار
قہر الممالک جمتہ وقضے المراد باشار
واتے بجیش وافر ومراکب طوتہ البحار

۵

وتملک الاسکندریہ بسرعتہ دون اعتبار
بحرم شہریہ حسن افتتاح وانتشار
وملاالاراضے عسکرا حول الکنانتہ واستدار

۶

من کل صدات وستی یوم القتال لہ اضطبار
صف الصفوف بحکمت وفنون حرب واختبار
وسطا بشدہ عزمہ وعلے الجیوش العزغار

۷

واثار نار الحرب فی یوم تشب بہ الصغار
ولوی العنان لعلیہم وسقاہم کاس المرار
وارعہم یوم شدید الحرب فیہ العقل حار

۸

یوم لقتال بجقہ للہ درک من نہار
وتبددت تلک الجماہیر العدیدت فی القفار
وروالمنیت فوقہم قد امطرۃ جمرات نار

۹

والبطش منہم وسے الفنے طلب الہزیمت والفرار
والکرب حل بہم وحاق الویل فی تلک الدیار
وعنزلو ناپارتہ والغزولت بانکسار

۱۰

والشتت امرادہا وعذت بذل واحتقار
وفتوح مصر کان فی صفر دام السہ سار
وبیوم سبت فیہ قد ارخت تم الانتصار

ٹیپو سلطان والی میسور وسرنگاپٹن

پسر حیدر علی خان ابن فتح نایک است وحیدر علی خان در اوایل مردے سپاہے پیشہ بود در

باغی شده آن همگیناه را بتاریخ بست یکم جنوری سنه یکهزار و هفتصد و نود و سه عیسوی که مطابق ماه جمادی الثانی سال هزار و دو صد و هفت هجری بود بردار کشیدند و ملکه را نیز بعد از نه ماه بهمون طور کشتند بونا پارته را که مردی هوشیار و شجاع بود لسرداری قبول نمودند اول او را به تسخیر ولایت مصر فرستادند چنانچه بونا پارته با فوج عظیم از ولایت فرانس براه دریا کوچ نموده بولایت مصر رفت و در انجا در ماه محرم رسیده بعد محاربه و مجادله بتاریخ بست یکم ماه جولائی سنه یکهزار و هفت صد و نود و هشت عیسوی که مطابق روز شنبه هفتم ماه صفر سنه هزار و دو صد و سیزده از هجرت بود اسکندریه را گرفت و تمامی ملک مصر را بدست آورده تا چند گاه ان ولایت را بقبضه خود داشت و بسیاری از ملک های دیگر را نیز فتح نموده بود اما از انجا که با بادشاه انگلستان نیز خصومتی داشت و اراده مصمم نموده که بعد فتح مصر بطرف هندوستان رفته و با ٹیپو سلطان آمیخته هندوستان را نیز بگیرد چنانچه شاه انگلستان فوج عظیم در پی او فرستاد و او را شکستی فحش داد بعد شکست بونا پارته بهر نوعیکه توانست خود را بولایت فرانس رسانید و چون بعد ازین نیز کارهای مردانه از دست او بر آمده بود سرداران ان ولایت متفق شده او را بر خود بادشاه ساختند و در جباری و قهاری بادشاهی مثل او بر نخاسته اراده این داشت که تمام روی زمین را التسخیر نماید اما دستش بمراد نرسید یکی از شعرای ولایت مصر در ایامیکه بونا پارته اسکندریه را فتح ساخت این تاریخ بزبان عربی بنظم موزون نموده

تاریخ فتح ملک مصر بزبان عربی

۱

للّه عصر انضحی فلک السعادت فیه دار

وجمال کوکب دولت الجیش الفرنسوی الها نار

یا حسنها من دولت بالافتخار لها اشتهار

۲

مقدامها ذو سطوت تهد الملوک له الوقار

الشهم بونا پارته اسد الوغا ذو الاقتدار

من فاق قدرا وارتقی اوج العلی و سما الفخار

۳

مولی شدید البطش من عده حیل به الدمار

ملک تولی ربتا خضعت لها القوم الکبار

مولی عمیم نواله بحر تنزه عن قرار

۴

کاغذے درباب معزولے وزیر علی خان تیار ساخت واز هر یک سرداران که دران وقت حاضر بودند مثل الماس علی خان وتحسین علی خان خواجه سرایان وتفضل حسین خان کشمیرے وحسن رضا خان نایب آصف الدوله مرحوم وراجه تکیت رای واشرف علی خان خسر وزیر علی خان بر کاغذ مذکور مهر کنانید بعد ازان وزیر علی خان راکه ازین حال خبرے نداشت نزد خود طلبیده مقید ساخت وبعد از چند روز او را بطرف بنارس روانه نمود ونواب سعادت علی خانرا که برادر حقیقی نواب مرحوم بود بتاریخ بیست ویکم ماه جنوری سنه یکهزار وهفتصد ونود وهشت عیسوی که مطابق سیوم ماه شعبان سنه یکهزار ودو صد ودوازده هجری بود بر مسند امارت نشانید گویند که بعد اسیر شدن وزیر علی خان صغیر وکبیر بسیار گریه وزاری کردند

وبعضے شعرا تاریخ ها درباب عزلت او باین عنوان گفته اند

تاریخ

از سر نام هفت کور نمک
باز تحسین که باد لعنت بیش
النخر دشمن جسیم ولحیم
راجه هم داخل لئیمان شد

سال تاریخ شد عیان زلیک
از سماوات وهم زجن وملک
جهل بسیار ودانش اندکی
کرد بازین کلک زفرط حک
مهر کردند بهر عزل وزیر

اول آن قاتل حسن الماس
فتنه پرداز ملحد کشمیر
ناقص العقل زنگه نادان
داد اند دختر و دغا کردن
خود سیه شدند زیر فلک

سرگروه همه حسرام نمک
که شیاطین بیش بادو فلک
دست بردار شدند ازین گود
شرف خود شناخت ان عزت

ایضاً

آول بزنابے پشیمان
بیگم خورد و بزرگ هر دو
پیدا شده این یزید ثانی

دویم برانکه گشت دیوان
دیگر مردک شرف علیخان
یعنے مرزا حسن رضا خان
تاریخ اسیریش بر آمد

سیوم الماس بوز خناس
تحسین که بر وهزار نفرین
کردند اسیر امیر خود را
لعنت همه بر نمک حرامان

لعنت بروی ز حد فراوان
از وحش وطیور وجن وانسان
از مکر و فریب وکید شیطان

ایضاً در هندی

بی بی بیگم حسن رضا خان اور الماس زمانه
بیجا کیا وزیر علے کو جو وه ــــ ہے مردانه

تکیت وتحسین اور تفضل اشرف سسر دیوانه
سری حرف ان ساتاروهن هی تاریخ شهانه

ایضاً

سات حرفون نے کیا خانه خراب ۔ تین تی اور دو الف یکه حی
تین تی یعنے تفضل حسین خان کشمیرے وتحسین علیخان خواجه سرا وتکیت رای راجه والف یعنے الماس علیخان خواجه سرا واشرف علی خان خسر وزیر علے ویک حے یعنے حسن رضا خان نایب ویکی ســـ یعنے بهو بیگم مادر آصف الدوله ✣

فسخ کردن بونا پارته پادشاه فرانس ولایت مصر را

درا دایل بونا پارته هر چه بنام ولشکر بعد جولان سپاه در رعایای ولایت فرانس از پادشاه خود

الماس علیخان
تحسین علیخان
تفضل حسین خان
حسن رضا خان
بهو بیگم مادر آصف الدوله
تکیت رای
اشرف علیخان
۱۲۱۲

۱۲۱۲

۱۲۱۲

	چو خور روی زمین تابنده بمد آشت	جهانرا بخششش او زنده بمد آشت	اگرچه نه بخان کان بمد بود	امیر عالی من هم نه کم بود
	درین ایام بودی خان خانان	ازو منجو استی انعام و احسان	دریغا رفت آن میر جوان بخت	دریغا بست ازین دار الفنا رخت
	دریغا آن سپهر جود و حشمت	بملک جاودانی کرد رحلت	ازین ملک فنا دل سیر گردید	بملک لایزالی گنج بگزید
	دریغا آن امیر پاک طینت	که ناید کس نظیرش در بصیرت	به تنگ آمد ز بس زین دار فانی	نموده بند و بست جاودانی
	بروز پنجشنبه آه صد آه	وداع این جهان بنمود ناگاه	بربیع الاول بست نهم بود	که رحلت آن سپهر جود بنمود
	مرا استقرار این غم چون رساندند	تشید همچو ماتم چون رساندند	چه گویم آنچه شد حال دل من	چه گویم آنچه شد غم حاصل من
	در انحالت بخود هرگز نماندم	بچرخ هفتمین ناله رساندم	بغیر ناله و آه و فغان هیچ	بنوده با من سر ناتوان هیچ
	بدل حسرت بچشم اشک و بلب آه	ز وقت شام تا وقت سحرگاه	هزاران آه میکردم در آن شب	دمادم بود از آهم لبالب
	از انجمله شمردم چون دو صد آه	فزودم بهر آن دو آه جانکاه	شمار این دو صد آه و دو آهم	بود بر سال ترحیلش گواهم
۱۲۱۲	دگر تاریخ فوت او بناگاه	غم آصف بگفتم یا بسر آه	دگر تاریخ گفتا جان بر تفت	سلیمانی نمانده آصفی رفت
۱۲۱۲	بطور تعمیه تاریخ دیگر	بگو بخششش تمام و جود بی سر	خدایا جای او خلد برین باد	طفیل احمد و اولاد امجاد

ایضاً از شاه اجمل

۱۲۱۲	آصف الدوله وزیر اعظم هندوستان	کرد رحلت گشت حال اهل عالم پر تباه	سال تاریخ وفات آن امیر ذو الکرام	گفت هاتف عمده ماتم عمده ماتم آه آه

ایضاً از مولف

۱۲۱۲	شد چو بیمار آصف الدوله	تا فلک گشت آه و ناله قریب برغریبان چو بود بخشنده	بست هشت ربیع الاول بود سال فوتش بجز نقطه غریب	کز جهان رفت و شد بهشت نصیب

بزبان هندی

۱۲۱۲	ایک سهس انهه سی چون سنبت کا بر مان	باره سی باره سنه هجری جانت سکل جهان	کوار ماس پر تو اسد جمعه رات مدهیان	تها بیسین ربیع الاول آصف کیو پیان

نواب وزیر علیخان

چنان ذکر می کنند که نواب آصف الدوله مطلق شوق زنان نداشت بلکه از جو بست عاطل بود اما در محل سرای او قریب پانصد زنان صاحب جمال بودند از انجمله چندی بودند که انها را نواب مذکور در حالت حاملگی در محلسرای خود جا داده بود و چون فرزندی از ایشان پیدا می شدی شادیها می کرد و بجای فرزند خود پرورش می نمود چنانچه شصت فرزندان داشت از ان جمله ۳۰ سی و دو پسران و بست و هشت دختران و بزرگترین از همه پسر زادگان وزیر علی خان بود که کدخدائی او نواب موصوف قریب ۳۰ سی لکهه روپیه خرچ نموده و بعد وفات نواب تا چهار ماه در لکهنو بر مسند امارت نشسته در اینجا که نواب آصف الدوله نوبت گرفت مستر جان شور صاحب گورنر کلکته بود و شهر کلکته بشوری آب و هوا مشهور است چنانچه شخصی در صفت آن شهر بیتی چند گفته و در ضمن آن این بیت آورده ⁂ بیت ⁂ آب شور و زمین شور و سپهر شور شور فرمانروای کلکته ⁂ بالجمله چون وزیر علیخان از نطفه نواب نبود بلکه مشهور است که او فراش پسری بزرگ بنا بران مستر جان شور صاحب از کلکته آمده حسب استرضای بهو بیگم صاحبه مادر نواب آصف الدوله

گفت هنگام سحر هاتف که فالوی زد و خیز ـ مسجد والابنا گردید اسجد قسترب ۱۲۱۲

در وفات نواب آصف الدوله

این نواب شجاع الدوله بعد وفات پدر بتاریخ بست و پنجم ماه ذی القعده سال یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری بر مسند امارت و وزارت در فیض آباد نشسته و بعد ازان لکهنو را دار الامارت خود ساخته و پس از حکومت بست و سه سال و چند ماه بتاریخ بست و هشتم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و دو صد و دوازده هجری روز پنجشنبه بوقت چاشت که مطابق بست و یکم ماه ستمبر سنه یکهزار و هفتصد و نود و هفت عیسوی بود ازین جهان فانی بملک جاویدانی سفر کرد و در امام باڑه که در لکهنو خود تعمیر ساخته بود مدفون گردید فضلا و علما در باب وفاتش تاریخها گفته اند ازانجمله چندی درین مقام ثبت کرده شد

تاریخ

گلشن عشرت بتاراج خزان شد ای ندیم ـ شام استشمام حسرت می نماید در نسیم
آصف کین نه صدف را یک در شهوار بود ـ آن در شهوار رفت از دست و عالم شد یتیم
لکهنو بی آصف است و آسمان بی آفتاب ـ شهر یونان بی مسیح و طور سینا بی کلیم
دار و آصف عشرتی در صحن آصف باغ خلد ـ انبیا همدم سلیمان همنشین آصف ندیم
۱۲۱۲ نقشبند کاف و نون بر تربت آصف نوشت ـ تا بهار روح و ریحان و جنات النعیم

ایضاً

۱۲۱۲ کرد رحلت چو آصف الدوله ـ مبتلا شد جهان بماتم و شین ـ هاتفی گفت سال تاریخش ـ شد فراز عرش بزیر پای حسین

ایضاً

۱۲۱۲ بخلد برین آصف الدوله رفت ـ مکان یافت در سایهٔ بوتراب ـ فلک سال تاریخ نواب گفت ـ بزیر زمین حیف شد آفتاب

ایضاً

۱۲۱۲ ای آفتاب زود بزیر زمین شدی ـ در ملک غیب والی تاج و نگین شدی ـ ای نوجهانیان لغدار قبا مسائد ـ فکر جهان نکردی بخلد برین شدی

ایضاً تعمیه

از وفاتش بی سر و پا گشته اند ـ نظم و نسق و هیبت و همت کرم

یعنی اگر حروف اول و آخر هر یک لفظ را که در آخر مصرعه است دور کرده شود از باقی حروف تاریخ برآید و این مصرعه نیز در تاریخ وفات اوست
ع آصف الدوله بفردوس برین منزل کرد + و این تاریخ ها شاه محمد اجمل الهٰ آبادی در وفات او گفته

تاریخ

وزیر اعظم و دستور افخم ـ گرامی گوهری از ولد آدم ـ ایا عین جد امیر ابن الامیرے ـ ابا عن جد وزیر ابن الوزیرے
سلیمان حشمت آصف شکوهے ـ فریدون صولت و در حلم کوهے ـ جناب آصف الدوله که در جود ـ نظیر او بعالم کمتر کس بود
کسے از فتنه جستے گر پناهی ـ بدیدی کشورش آرام گاهے ـ هزاران مردم از اقصای عالم ـ هزاران یا فتند از وی درا هم
نیاز آتش بحضرت اکر بلا بسته ـ نهان پاره پاره بر ملا رفت ـ بمشهد شهری آورد آن یگانه ـ که باشد یادگارش در زمانه
غلام همت او حاتم طائے ـ بود از بندگانش معن بن زائے ـ سراپا مظهر جود و سخاوت ـ ز نوشروان فزون تر در عدالت

مقرر کردن ضرور است چنانچه این امر عظیم بر منیر الدوله حیدر بیگ خان قرار پذیرفت در عهد نیابت و حکومت او جمیع ملک میان دوآب بجز یک دو پرگنه و چند لکهه روپیه بر رکن الدوله الماس علی خان خواجه سرا قرار گرفته بود و او در سخاوت و مروت ضرب المثل بود چنانچه میر زین العابدین خان مذکور از طرف او در ملک میان دوآب چند پرگنه داشت بعد وفات میر مذکور که در ماه شعبان سنه هزار و صد و هفت هجری بوقوع آمده زوجه عفیفه او که مصری بیگم نام داشت عرضی برکن الدوله الماس علی خان نوشت که هفتاد لکهه روپیه نقد پیش این کنیز است و شوهر من اینهمه را از دولت خداوند بهم رسانیده هر چه ارشاد شود بموجب آن بعمل آرد الماس عرضی را خوانده باره کرد و بر سر غضب آمده گفت که مصری بیگم مرا اینقدر لئیم و دنی تصور کرده که مبلغ جمع کرده شوهرش را از دلبستانم مارا چه کار است بر پسران خود جبر التقسیم سازد چنانچه از سخاوت این خواجه سرا پسران میر مسطور توانگر شده ملقب بنواب اکبر علی خان و نواب باقر علی خان شده در ریاستی در پهپوند و فتحپور بسر رسانیدند تاریخ وفات زین العابدین خان از مولوی فایق بطور تعمیه

تاریخ

۱۱۹۳ چون وفات میر زین العابدین … سال تاریخش بنوشتن خواستم
خامه را افزود صد تاریخ و قلق … از سواد خامه غم بر ورق
ماه شعبان بود هم یوم الخمیس … گفت فایق با دو حرف حزن دل
گز غمش گردید عالم سینه شق … گشت زین العابدین واصل بحق
۱۲۰۷

چون عدد حروف حا و زا از الفاظ حزن دل گرفته با عدد آخر مصرعه یکجا کرده شود تاریخ فوت بر آید

تاریخ مسجد

۱۲۰۸ چون حیدر شاه در سنه هزار و دو صد و هشت هجری مسجدی بنا ساخت تاریخش یافتند

تاریخ

۱۲۰۸ کرد مسجد بنا چو حیدر شاه … رکن دین اختر سلیمانی
هاتف غیب سال تاریخش … گفت بیت المقدس ثانی ۱۲۰۸

حکیم ذکا خان

طبیبی حاذق و سالک ملازمان مهاراجه ناهرچند سنیدیه و دولت راو سیندهیه انتظام داشت در سنه هزار و دو صد و نه هجری فوت کرد تربتش اندرون احاطه درگاه شاه علاء الدین که در اکبراباد در موضع تائی کی منڈی واقع است از سنگ مرمر ساخته اند و بران این تاریخ منقوش است

تاریخ

۱۲۰۹ ذکا خان عالم قانون حکمت … که دادی عقل کل بر دست او بوس
خرد گفت از سر افسوس تاریخ … شب آدینه و بیستم ز شوال
شد از دنیا مسیح وقت افسوس … بعزم کوچ زد زین کوچگه کوس

مسجد فتح پور

زوجه میر زین العابدین خان یعنی مصری بیگم مادر نواب باقر علی خان در سنه هزار و دو صد و دوازده هجری در فتحپور که مابین شهر الهٰ اباد و کانپور واقع است مسجدی تعمیر ساخته و مولوی فایق تاریخش گفته

تاریخ

مادر باقر علیخان بیگم عصمت سرشت … مریم ثانی بخاتون قیامت نسب
کرد چون تعمیر مسجد در میان فتحپور … از برای گفتن تاریخ گشتم مضطرب

۱۲۰۳	ان سید زمانه که نام شریف او	شد زین عابدین در سیده لکاینات خالق دوگانه کرد محراب اوادا	تعمیر کرد بر لب دریا چو در بهلور تاریخ گفت خضر که قد قامت الصلوة ۱۲۰۳	گردون شکوه مسجد عالی بنی نجات

تاریخ امام باره نواب آصف الدوله

نواب آصف الدوله امام باره رفیع در لکهنو تعمیر نموده گویند که مثل ان در جای دیگر کم است بنای ان امام باره در سنه هزار و دو صد و پنج هجری نهاده بودند که دران ایام بسبب قحط سالی غله فی روپیه هشت آثار یافتند و نواب موصوف بعد از رحلت در همین امام باره مدفون گردیده و شاعران تاریخ ان عمارت رفیع بسیار گفته اند چندی از انجمله ترقیم می یابد

تاریخ

۱۲۰۵	وزیر هند سلیمان جناب آصف جاه	هزبر جنگ خدیو جهان کلاه کبار بگوش اهل جهان گفت عقل تاریخش	رفیع گشت چو توفیق حق بنا کرد رواق عرش جناب ائمه اطهار ۱۲۰۵	امام باره گردون بسال هشت آثار

ایضا

۱۲۰۵	آصف الدوله وزیر اعظم هندوستان	کاشف سر خفی هم واقف راز جلی عاقبت از دیده هر یک خرد نام ز به گفت	کرد چون تا تم سرای سید الشهدا بنا قصر شاه کربلا آل نبی ابن علی ۱۲۰۵	شد برای سال تاریخش مراقب هر ولی

ایضا

۱۲۰۵	آصف روزگار جم حشمت	آفتاب سپهر عز و علا هاتف غیب گفت تاریخش	چون بتوفیق ایزد متعال بزم گاه شهید راه خدا ۱۲۰۵	ساخت قصر امام باره بنا

ایضا

۱۲۰۵	وزیر اعظم هندوستان چو کرد بنا	امام باره که زدی النجات مقصود است	همه ملایک گفتند سال تاریخش	مقام آل پیمبر مقام محمود است ۱۲۰۵

تاریخ مسجد جعفر گنج

این مسجد بنا نموده میر زین العابدین است که در سنه یکهزار و دو صد و هفت تعمیر پذیرفته و مولوی فایق این تاریخ که صوری و هم معنوی است گفته

تاریخ

۱۲۰۷	امیر وقت زین العابدین خان	رفیع گشت چون توفیق یزدان مرا فایق همان دم بر زبان رفت	بجعفر گنج یکی مسجد بنا کرد بنایش یکهزار و دو صد و هفت ۱۲۰۷	پی تاریخ تعمیرش ندا کرد

از مصرعه آخر هم از روی حساب ابجد تاریخ بنای مذکور بر می آید

میر زین العابدین خان

پسر میر شجاع الدین ابن میر شاه قلی خان ولد میر محمد یوسف است و میر محمد تقی وزیر شاهزاده محمد اکبر ابن عالمگیر بادشاه بود و چون شاهزاده مذکور از پدر بغاوت ورزیده با یران رفته بود و در انجا فوت کرده چون مختار الدوله نایب نواب آصف الدوله در سنه هزار و یکصد و نود هجری در ماه صفر کشته شد و نوبت نیابت بسرفراز الدوله حسن رضا خان رسید از بسکه خان موصوف در امور مقدمات مالی و ملکی نارسا بلکه نا آشنا محض بود شخصی دیگر به نیابت او

شیر دادم افعیے بچہ را بر ورد م
حق طفلان که ببیسی سال فراهم کردیم
قوم مغلیه وافغان همه بازے دادند
این گدازادهٔ همدان که بدوزخ برود
کل محمد که زمردان بشرارت کم نیست
نامراد و سلیمان و بدل بیگ لعین
شاه تیمور که دارد سر نسبت با من
مادهو جے سنیدیه فرزند جگربند منست
آصف الدوله وانگریز که دستور من آند
راجه و راو زمیندار امیر و چه فقیر
نازنینان پری چهره که همدم بودند
گرچه ما از فلک امروز حوادث دیدیم
عاقبت گشت مجوز بگرفتاری ما
کرده تاراج و نمودند سبکباری ما
بسکه گشتند مجوز بگرفتاری ما
بانی جور و ستم شد بدل افگاری ما
چه قدر کرده کالت بی آزاری ما
هر سه بستند کمر بهر گرفتاری ما
زود باشد که بیاید بمددگاری ما
هست مصروف تلافی ستمگاری ما
چه عجب گر بنمایند مددگاری ما
حیف باشد که بسازند بغم خواری ما
نیست خبر محل مبارکت بپرستاری ما
باز فردا بدهد ایزد سرداری ما

واین تاریخ درباب معدوم البصر شدن بادشاه از مولف این اوراق است بطور تعمیه :

تاریخ

هاتفی گفت باسر ناله کور کردند شاه عالم را ۱۱۵۲

مختصر اینکه مرہٹہ ها تعاقب غلام قادر خان نموده اورا در ماه ربیع الاول سنه هزار و دو صد و سه هجری دستگیر ساخته بسزای که لایق آن بود رسانیدند یعنی اول هر دو چشمش برآورده و گوش و بینی و دست و پاے او بریده بشاهجهان اباد فرستادند اما در اثناے راه بمرد واین تاریخ نیز درباب کشته شدن غلام قادر خان و کور نمودن او بادشاه را از مولف است برسم تعمیه

تاریخ

کور چون کرد شاه را قادر　این ندا از سما رسید بگوش　سر وپای غلام قادر را　ببر و بر فگن سر بازار ۱۰۰۲

اگرچه بعد ازین حادثه بادشاه تا چند سال در شاهجهان اباد بر تخت شاهی نشست اما صرف نامی بود زیراکه از زمان محمد شاه بسبب ضعف سلطنت و بی اتفاقی امرا صوبه داران اطراف دست خود ها کشیده ملک ها شدند و مرہٹہ ها دهلے واگره را بتصرف خود داشتند واز خاندان تیموریه بجز نامے نگذاشتند

تاریخ مسجد بهور

میر زین العابدین خان که شمه از احوالش بعد ازین تحریر خواهد یافت بنای امام باره و مسجدی که در بهور لب دریا واقع است نهاده بود در سنه یکهزار و دو صد و سه هجری باختتام رسیده مولوی فایق تاریخ آن امام باره یافته ع آستان شهید ابن شهید + و در تاریخ مسجد این قطعه گفته ۱۲۰۳

تاریخ

سال هزار و دو صد و دو هجری لشکری از افاغنه جمع ساخته شاهجهان آباد را محاصره نمود و بادشاه را چنان تنگ ساخت که عاجز آمده او را بحضور خود طلبید و خلعت امیر الامرائی مرحمت بخشید بعد از ان غلام قادر خواست که زر و جواهر را بهر نوعیکه تواند از ملک بدر سازد و پس ازان بخیر احمت عذری بکار ملک بپردازد چنانچه بادشاه را بر تهدید و بر بیمی راضی ساخت و بعد از چندی مبلغ بیشماری برای مصارف سپاه از بادشاه طلبید چون بادشاه میدانست که از دست ایشان هیچ نخواهد شد و زر هم مفت برباد خواهد رفت در دادن مبلغ مذکور راضی نشد غلام قادر خان ازین سخن پیچ و تاب خورده خاموش ماند اما روز دیگر که بست و دوم از ماه شوال سنه مذکور بود چندی از افغانان قوی هیکل را همراه خود آورده اول بادشاه را معه نوزده شاهزادگان که پسران و نبیرگان بادشاه بودند دستگیر ساخته مقید نمود و شاهزاده بیدار بخت ابن احمد شاه بادشاه مرحوم را از محبس برآورده موسوم به بیدار شاه ساخته بر تخت نشانیدند و سکه بنام او مسکوک ساخت و این بیت بران ثبت گردانید — سکه

حامی دین نبی بیدار شاه سکه زد در هند از فضل الٰه

بعد ازان ان نمک حرام جفا کیش آنچه که مال و زر و زیور و جواهر چه از خزانه بادشاهی و چه از پرده نشینان محلهای شاهی بانواع زجر و توبیخ که توانست بدست آورد درین هنگامه بادشاه و دیگر شاهزادگان و بیگمات تا چند روز بی آب و خور ماندند بلکه چندی از ایشان از فاقه کشی جان دادند بالجمله بعد فضیحت بسیار و اذیت بیشمار ان ستم پیشه بتاریخ هفتم ذی القعده سنه مذکور حکم رد و بدل را فرمود تا بر سینه بادشاه سوار شده هر دو چشمش را از نوک خنجر برآوردند بعد ازان ان نمک حرام تا یکماه دیگر دست تظلم بر اولاد تیموریه دراز داشته و آنچه که مال و زر توانست بدست آورده بخوف مرهتها بتاریخ دوازدهم ذی الحجه فرار نموده بطرف غوث گده شتافت بعد از روانگی او مرهته ها بشاهجهان اباد آمده بادشاه را بدستور قدیم بر تخت نشانیدند و از سر نو بنام او سکه و خطبه مقرر شد چنانچه سکه او تا سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و دو هجری در تمامی ملک هندوستان که در قبضه العمله سرکار کمپنی است جاری بود در بیت سکه اش این است بیت

حامی دین محمد سایه فضل الٰه سکه زد در هفت کشور شاه عالم بادشاه

بالجمله مرهته ها بادشاه را بر تخت نشانیده بتعقب غلام قادر خان نمودند گویند که همدرین ایام بادشاه از طبع رسائی خود این چند بیت انشا فرموده بر درد خویش و دل

ابیات

صرصر حادثه برخاست پی خواری ما
داد بر باد سر و برگ جهانداری ما

آفتاب فلک رفعت شاهی بودیم
برد در شام زوال آه سیه کاری ما

چشم ما کنده شد از دست فلک بهتر شد
تا نه بینیم که کند غیر جهانداری ما

داد افغان بچه شوکت شاهی بر باد
کیست جز ذات خدا آنکه کند یاری ما

بود جان کاه زر و مال جهان همچون مرض
دفع از فضل الٰهی شده بیماری ما

کرده بودیم گناهی که سزایش دیدیم
هست معروف که بخشند گنهگاری ما

کرده شیسی سال نظارت که مرا داد بباد
زود تر یافته باداش ستمگاری ما

اهل دیهات نمیسان داد نمودند دغا
مخلصان خوب نمودند وفاداری ما

بادشاه گرفت بعد از یکسال و چند ماه مرزا شفیع در دیگ از دست اسمعیل بیگ برادر محمد بیگ خان همدانی بتاریخ سیوم ماه ذی القعده سال هزار و یکصد و نود و هفت هجری کشته شد **نظم** نجف خان نماند و نجف خانیش   نه افراسیاب و نه همدانیش
نماند درین دهر مرزا شفیع   شود حاکم نو ز فصل ربیع
بعد شهادت مرزا شفیع افراسیاب خان بار دیگر بخلعت امیر الامرائی سربلندی حاصل ساخت در ماه جمادی الاول سنه هزار و یکصد و نود و هشت مرزا جهان دار شاه پسر بزرگ بادشاه از جور افراسیاب خان گریخته در لکهنو که دران ایام مستر هیستنگس صاحب گورنر نیز دران شهر تشریف آورده بود آمد و بعد چندی همراه صاحب موصوف تا به بنارس رفته دران بلده سکونت اختیار نمود و برای مصارف او پنج لکهه روپیه سالانه از طرف نواب آصف الدوله مقرر شد و افراسیاب خان بتاریخ بیستم ماه ذی الحجه سنه مذکور حسب الاشاره زین العابدین خان برادر مرزا شفیع کشته شد بعد وفاتش مادهوجی سیندهیه بزور زر بادشاه را بران آورد تا منصب وکیل مطلق بر مادهو راو پیشوا مرحمت فرمودند و خود مادهوجی سیندهیه نایب او گردید بعد ازین جمله کار سلطنت بدست ایشان ماند تا آنکه غلام قادر خان افغان پسر ضابطه خان سر بر آورد و آنچه که از دست آن ستم پیشه بر سر اولاد تیموریه رسید ظاهر و مشهور است قدری ازان حال در مقام خودش ترقیم خواهد یافت و پیش از کور شدن بادشاه مرزا جهاندار شاه مذکور برای دیدار پدر خود تا شاهجهان اباد آمده بود لیکن چون استقامت خود در انجا مصلحت ندید عیال و اطفال خود را همراه گرفته باز به بنارس رفت و بعد چندی بتاریخ بست و پنجم ماه شعبان سنه   دران بلده فوت کرد

مولانا فخر الدین

قبرش که از سنگ مرمر است نزدیک دروازه درگاه خواجه قطب الدین بختیار در پس مسجد واقع است و از تاریخی که بر مزارش مرقوم است چنان مستفاد می گردد که او در سنه یکهزار و یکصد و نود و نه هجری انتقال فرموده و آن تاریخ اینست

تاریخ

11 99

بگذشت فخر الدین چو مهمان سرای فانی	بر آستانه جا داد آن قطب جاودانی	سال وصال آن ماه از غیب چون بجستم	تاریخ گفت هاتف خورشید دو جهانی

1199

من کلام سید الشعرا فخر الدین مقبول الهی سنه ۱۱۹۹

مآت سیزدهم از آغاز سال یکهزار و دو صد و یک هجری که مطابق سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و شش عیسوی بود تا زمان خاتمه این کتاب که سال یکهزار و دو صد و شصت و پنج هجری است

ذکر در کور شدن شاه عالم بادشاه دهلی

چون بعد کشته شدن امیر الامرای افراسیاب خان مادهوجی سیندهیه در شروع سنه هزار و یکصد و نود و نه هجری بزور زر و چاپلوسی عهده وکیل مطلق را از شاه عالم بادشاه به مادهو راو پیشوا داینده خود نایب او گشته جمله کار سلطنت را و نیز حکومت قلعه دهلی و اکبراباد بدست خود آورد چنانچه بادشاه را بجز نامی نگذاشت چون سه سال برین بگذشت و فتنه ها هر طرف بر پا گشت غلام قادر خان پسر ضابطه خان افغان فرصت را غنیمت شمرده در شروع

آمد بعد وفات نواب عزت الدوله همراه نواب محمد قلی خان که پسر او بود در اله آباد استقامت پذیرفت و چون نواب
شجاع الدوله عم زاده خود نواب محمد قلی خان را در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و دو هجری از دغا مقید ساخته در قلعه
جلال آباد که بیرون شهر لکهنو است محبوس کرد میرزا مذکور با چندی رفقای خود گریخته پیش قاسم علیخان ناظم بنگاله
رفت و چندی همراه او گذرانید بعد برهم خوردن لشکر قاسم علیخان پیش شجاع الدوله داخل ارکان پادشاهی
بسبب لیاقت در سلک ملازمان شاه عالم پادشاه که در آن ایام تشریف باله آباد داشتند گشته با سه هزار نفر سوار و پیاده
اوقات خود بسر می نمود و چندی تحصیل کوره جهان آباد هم متعلق باو بود در سنه هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری
همراه شاه عالم پادشاه بشاهجهان آباد رفت و چون درانجا کارهای نمایان از دست او بظهور رسید بخطاب
ذوالفقار الدوله نواب نجف خان بهادر غالب جنگ ممتاز شد و بعد از آن بعهده امیر الامرائی رسیده سر
عزت بر فلک سود آخر بتاریخ هشتم ماه جمادی الآخر سنه یکهزار و یکصد و نود و شش هجری که مطابق
بیست و دوم ماه اپریل سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و دو عیسوی بود در سن چهل و نه سالگی در شاهجهان آباد
۱۱۹۶ فوت کرد و متصل درگاه شاه مردان بزمینی که خریده بود مدفون گردید عزیزی این مصرعه در تاریخ وفات
او گفته ع این قدمگاه شه مردان نجف آباد کرد + و این چند کلمه که ماده تاریخ است بر تربت او منقوش
است + این تربت نجف ۱۱۹۶ + و این تاریخ از مولف این اوراق است

تاریخ

چون میرزا نجف خان رفت از جهان	هاتف بگفت او شد داخل جنت ۱۱۹۶	

سمرو خان

عیسائی مذهب بود در فن توپ اندازی استاد تربت او در اکبرآباد اندرون گورستان فرنگیان متصل ... تا امروز موجود است احوالش بخط ارمنی بر تربت او نوشته است شاید که قوم ارمنی بوده باشد وفاتش در سنه یکهزار و یکصد و نود و هشت هجری مطابق سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و چهار عیسوی واقع شده و این تاریخ در زبان فارسی که از آن سال عیسوی استخراج می یابد بر تربت او مرقوم است

تاریخ تعمیه

سمرو خان آنکه نامش شهره آفاق بود	منتقش در توپ بازی عمر تقدان شد زدود هاتف غیب از سر حسرت پی تاریخ او	چونکه او را با مسیحا بود حسن اعتقاد گفت یا و ... باب خضر عیسی نمود	۱۷۸۴ رفت از بهر ... انجا چرخ کبود

اگرچه اسم عیسی از حرف یای تحتانی می نویسند اما بر مهرش از حرف الف نوشته است چنانکه در آخر مصرعه مسطور است

سوانحی که بعد وفات نواب نجف خان بظهور آمد

چون میرزا نجف خان در سنه هزار و یکصد و نود و شش هجری فوت شد شاه عالم پادشاه عهده امیر الامرائی به افراسیاب
خان که پسر خوانده میرزا نجف خان بود بخشید و او را مخاطب بخطاب شرف الدوله نواب افراسیاب خان ساخت
و از سفارش او مجد الدوله از حبس رهائی یافت بود و چندی میرزا شفیع که او نیز پسر خوانده میرزا موصوف بود و بعد
وفاتش دختر او را بحباله نکاح خود آورده بود افراسیاب خان را از دهلی بدر ساخته منصب امیر الامرائی بزور از

منبع جود و سخا اسکات حسب جا تا پر در هزار و یکصد و پنجاه دو سال المسیو	گفت تاریخ شور فتح این نگین حصار شد چنین فتح عظیم از دست انعامی تار	نصب از شمال شد تاریخ هجری دیگر کرد گر تو بر سی سال هجری را زمن اي یار	هاتف از غیبم بگفت ای بنده الله هم هزار و یکصد و سعین بالاتش چهار

مرزا جان جانان متخلص مظهر

والد مرزا جان غاصر جانی علوی النسب هندی بود حنفی مذهب نقشبندیه مشرب بود از مشاهیر سخنوران است در حسن و بیان واندازه گفت گو نادره زمان خود بود اصلش اکبرآباد است و اقامت در دهلی اختیار کرده در قناعت و استقامت طبع و مهارت علم فقه شهرت داشت و بحسن پرستی رغبت داشت در عشره اولی از مائه ثانیه بعد الف ولادتش اتفاق افتاده نشو و نما ظاهر در بلده اکبرآباد یافته و تجردی و تفردی اختیار کرده چون نام والد ماجدش مرزا جان بود از ینجا وجه تسمیه او توان دریافت میر غلام علی آزاد میگوید که نام او و تخلص او گویا عنایت ترجمان اسرار مثنوی مولانا روم است که پانصد سال پیش ازین در دفتر ششم مثنوی ارشاد فرموده و کرامت نمایان وا نمود بیت جان اهل مظهر درگاه شد * جان جانان خود مظهر الله شد * لیکن نام او هر آئینه مرزا جان جانان جاری شده این اسم هم معنی بلند دارد لسبب تعصب مذهب تشیع تعزیه سید الشهدا می نمود بدین جهت از دست ناکسان علی در ماه محرم سنه یکهزار و یکصد و نود و چهار هجری یا که نود و پنج که عمرش قریب بصد رسیده بود مقتول شد مشهور تاریخش اینچنین یافته

تاریخ

جانان که جوان جانان بود	در محرم شهید شد بجفا	سال تاریخ جستم از ناتف	گفت خسرش لسید شهدا

ایضا از مولوی فایق

چو مرزا جان جانان مظهر حق یکی ز اهل ارادت این گهر سفت	ز زخم اهل بدعت شد جگر شق که فایق سال تاریخش تو ان گفت	محرم بود کز دار المشقت زانک فلک گفتم پی تأمل	شهادت برد او را سوی جنت ۱۱۹۵ که سال رحلتش شد مظهر کل

تاریخ دیگر

هست حدیثی از پیغمبر	صلی الله علیه الاکبر	عاش حمیدا مات شهیدا	سال وفات مرزا مظهر

واین تاریخ از مولف این اوراق است بتعمیه

تاریخ

	سال فوتش چو بر آمد گفت	پای جانان بگیر و گو مظهر ۱۱۹۵	

یعنی پای جانان حرف نون باشد و عدد ان پنجاه شد و عدد مظهر یکهزار و یکصد و چهل و پنج جمله عدد یکهزار و یکصد و نود و پنج شد اگر یکی ازان دور کرده شود تاریخ حاصل آید قبرش در شاهجهان آباد در صحن خانقاه شاه غلام علی واقع است

وفات مرزا نجف خان

مرزا نجف اصفهانی است او را خواهری بود از یک بطن چونکه مرزا از منتسبان پادشاه ایران بوده بدست نادر شاه اذیت بسیار دید تا وقتیکه نواب عزت الدوله مرزا محسن برادر بزرگ نواب صفدر جنگ از طرف محمد شاه پادشاه به سفارت نزد نادر شاه در ایران رفت وایشان را متخلص ساخت و خواهر مرزا نجف خان در حباله نکاح نواب عزت الدوله داخل گشته همراه شوهر بشاهجهان آباد آمد و مرزا نجف خان هیزده ساله بود که همراه ایشان در هند

آصف الدوله بدر رفت و چند سال همراه نواب نجف خان ذو الفقار جنگ گذرانیده پس ازان در سرکار رفته تا وفات آصف الدوله همانجا ماند شهادت مختار الدوله در ماه صفر سال یکهزار و یکصد و نود هجری بوقوع آمده و تاریخش اینست بتعمیه

تاریخ

١١٩٠

مرتضی خان شهید اکبر شد ۔ از جفای سپهر گردان شوم

سر قاتل گرفته هاتف گفت ۔ بهر تاریخ شهید مظلوم

شاه پیر محمد پناه سلونی

پیرزاده سلون ابن شاه میر اشرف سلونی است و در سنه هزار و یکصد و دو هجری درگذشت این تاریخ بتعمیه در وفاتش گفته اند

تاریخ

1193 ١١٩٣

قبای نبی الرسل پیر پناه آنکه ۔ بهم ملحق چو حرفات محمد

سر دوشی نبی سر انداز لیه فرمود ۔ مقدس سال او ذات محمد

شمرو صاحب فرانسیس

از ولایت فرانس در هندوار د شده چندی بخدمت نواب قاسم علیخان صوبه دار بنگاله گذرانیده و چون میان صاحبان انگریز و قاسم علیخان تنازع بهم رسید شمرو از گفته نواب مذکور همه انگریزان را که دران ایام در پتنه بودند قتل نمود و این واقعه بتاریخ پنجم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و شصت و سه عیسوی بوقوع پیوسته و هنگامیکه میان انگریز و نواب شجاع الدوله جنگ در بکسر واقع شده او همراه قاسم علیخان مذکور بود و بعد ازان در سلک ملازمان نواب شجاع الدوله چندی گذرانید و چون میان انگریز و نواب موصوف صلح شد بخوف آنکه مبادا در دست انگریزان گرفتار شود با هزاران بندوق و جنجال و توپ و اسباب حرب که همه مملوک قاسم علیخان باختیار خود داشت بدر جسته بطرف اگره رفت و ملازم راجه جواهر سنگه جات گردید و بعد ازان در سلک ملازمان نواب نجف خان نوکر شده یکی از سرداران لشکر او گردید و پیش از وفات نواب نجف خان در سنه یکهزار و هفتصد و هفتاد و هشت عیسوی که مطابق یکهزار و یکصد نود و دو هجری بود از ترغیب زوجه خود کشته شد تربتش که گنبدی خورد دارد در گورستان فرنگی متصل جمن جمن کتوره واقع اکبرآباد تا امروز موجود هست و این تاریخ که ازان سنه عیسوی استخراج میشود بر ان مرقوم است ۞

تاریخ

ء1778 ١٧٧٨

فوت شمرو چو صاحبان سر کرده نیکو سرشت ۔ سینهٔ آفاق را در آتش حسرت بسرشت

سال تاریخش ز رهبر مسیحا بر فلک ۔ باد صبح گفت از کو گل باغ بهشت

فتح قلعه گوالیار

چون در سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد عیسوی موافق اسند عالی رانا ی گوهد میجر پاپهم صاحب با دو هزار جوان کارآزموده برای تسخیر قلعه گوالیار که دران ایام در قبضه مردمان مادهوجی سندهیه بود رفت و برفاقت لفتنت کمرن صاحب و کپتان بروس صاحب و دیگر صاحبان انگریز بتاریخ چهارم ماه اگست سنه مذکور که مطابق دوم ماه شعبان سنه یکهزار و یکصد نود و چهار هجری بود قلعه را مفتوح ساخته حواله مردمان رانای گوهد نمود منشی آله یار بلگرامی حسب الایمای کپتان اسکات صاحب این تاریخ گفت

تاریخ

صبح جمعه دوم شعبان چارم ماه اگست ۔ میجر پاپهم نموده فتح حصن گوالیار

در رفاقت صاحبان کمرن و دیگر برو ۔ سعی و محنت هر یکی کردند اندر کارزار

نندکمار برهمنی بود متوطن شهر کلکته که بمزیدی زر و دولت کسی با او همسر نبود بعلت جعلسازی بحکم صاحبان گرانجوری
بتاریخ هفتم جمادی الثانی سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و نه هجری مطابق ماه جولائی سنه هزار و هفتصد و هفتاد
و پنج عیسوی او را بحلق کشیدند چونکه این اول مرتبه بود که شخصی اشراف مالدار بحکم انگریز باینطور کشته شود قریب یک لکه
از مردمان شهر کلکته برگرد دار او جمع آمده ایستاده بودند احتمال آنکه او را نخواهند او بخت هرگاه که او را بحلق کشیدند آن مردمان
از دیدن این تماشا در بحر حیرت مستغرق شدند و هندوان بکنار دریا رفته دست خود ها شستند که ما یان از خون
او پاک هستیم میگویند که پنجاه و دو لکه روپیه نقد و قریب همین قدر اجناس نفیسه و دیگر اندوخته های او در حساب آمد
و مهرهای بنام اعزه مردم که ساخته و برداخته نندکمار بود از صندوقچه های خانه او برآمد و ضعیتهای فاسده اش شیوع
و ظهور یافت زر نقد و اموال او تعلیقه شده حواله پسرش راجه گورداس شد مؤلف این تاریخ که تتمه ست در حق او گفته

تاریخ

۲۲۰ ۱ ۳۰۹

مقام کرد چو بالای دار نندکمار | که بود مفتری جعلساز آن مردود
سوال کردم و گفتم ز دل که سال حشرش | ز دار عذر برون رفت کافری مردود 1189

لفظ کافری در آخر مصرعه اشاره بر حروف کاف و ری است که عدد آن دو صد و بیست می شود اگر از عدد حروف دار عذر
منها کرده آید تاریخ برآید و بر همین دستور شخصی معمای باسم کرپا دیال نوشته بمناسبت مقام در اینجا ترقیم یافت معما این است

ان کافرے که پاک شد از ما چو دامنش + گویا بدل گذشت مسلمانی منش + یعنی چون حروف کاف و ری
پاک شد کرپا شد و حروف یا چون در دل گذشت دیال شد

سید مرتضی خان ملقب بمختار الدوله

در سیر المتاخرین مسطور است که چون بعد وفات نواب شجاع الدوله فیض آبادی پسرش نواب آصف الدوله
بر مسند ریاست نشست میر مرتضی خان را که برادرزاده مصطفی خان میر سامان خانه آصف الدوله بود خلعت نیابت
کل داده هفت هزاری و صاحب نوبت ساخت و ماهی و مراتب نیز بخشیده بخطاب مختار الدوله سرفراز
گردانید بعد از آن اقتدار مختار الدوله بجای رسید که از آصف الدوله بجز نامی بیش نماند هرچه خواست میکرد و کسی را مجال
نبود که با او دم مخالفت زند اما بسنت علیخان خواجه سرا که یکی از سرداران فوج آصف الدوله و معتمد الیه نواب شجاع الدوله
مرحوم بود با مختار الدوله دعوی همچشمی داشته سر با طاعت او فرو نمی آورد دیگر باجا فیما بین همدیگر روی میداد تا آنکه
آصف الدوله نیز در باطن از مختار الدوله بسبب اقتدار و خود رائی او آزرده گشته در فکر برانداختن او می بود خواجه
سرا انکور بر داعیه آصف الدوله اطلاع یافته در کشتن مختار الدوله رضای او حاصل نمود اما باطنا با مرزا یمین الدوله
سعادت علیخان برادر آصف الدوله سازش کرد که هرگاه کار مختار الدوله را تمام کنم آصف الدوله را نیز کشته ترا بر
وساده ایالت خواهم نشاند چون این مشوره های تصمیم یافت خواجه سرا انکور از سر نو بحیله و تزویر بنای آشتی با
مختار الدوله مستحکم ساخته ببهانه دعوت او را بخانه خود برد و او را از تیغ جفا پاره پاره نموده بدرجه شهادت رسانید
بعد از آن فوج خود همراه گرفته پیش آصف الدوله آمد و شمشیر کشیده آداب مبارکباد بتقدیم رسانیده گفت که دشمن
ولینعمت را حسب الامر کشتم آصف الدوله از اراده او واقف گشته اشاره نمود تا مردمان او را همانجا کشتند
چون مرزا سعادت علیخان کشته شدن خواجه سرا شنید همانوقت با معدودی از رفقای خود از حدود ممالک

دراثنامیکه نواب شجاع الدوله قلعه اتاوه را از دست مرهتها برآورده بسبب جنگ حافظ رحمت خان در اتاوه متوقف
بود نواب نجف خان قلعهٔ اکبراباد را که بتصرف راجه نول سنگه جات بود محاصره نموده وداد تهوّر داده مفتوح ساخت و
این واقعه در اخر سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت رو نموده و عزیزی تاریخ ان یافته مبارک فتح قلعهٔ اکبراباد و جنگ نواب ١١٨٧
شجاع الدوله در شروع سال هزار و یکصد و هشتاد و هشت با حافظ رحمت خان بوقوع آمده بعد ازان در سنه هزار و یکصد و نود
هجری مرزا نجف خان قلعه ڈیگ را محاصره نموده میخواست درین اثنای راجه نول سنگه در قلعه فوت کرد برادر خورد او
راجه رنجیت سنگه که دران لشکر نواب بود خبر وفات برادر خود شنیده از لشکر گریخت و داخل ڈیگ شده بر مسند حکومت
نشست و چندی با نواب جنگ نمود آخر عاجز آمده شنیدم که در ماه صفر سنه مذکور قلعه را خالی ساخته و خود گریخته بهرت پور
رفت چون قلعه مفتوح شد تاریخ این فتح بطور استنباط یافتند تاریخ بشکل گوله و بان و سنان ناوک بود + ١١٩٠
یعنی بشکل گوله بصورت نقطه میشود و بشکل بان بصورت هندسه نه و بشکل سنان و ناوک بصورت دو الف میشود
پس چون این چهار عدد را یکجا نمایند بصورت سنه ١١٩٠ ظاهر گردد بالجمله چون نواب نجف خان هر قدر ملک که از دست
جاٹ وغیره برآورده بود بتصرف خود داشت بنابران مجد الدوله در سنه هزار و یکصد و نود و سه هجری بادشاه را بران
آورد تا فرمان بنام مرزا نجف خان فرستادند باینمضمون که چون در نیولا کمپنی انگریزی ملازم رکاب شده اند لازم است
که هر قدر ملک که بدست آورده ازان ملکها بالقدر تنخواه در کمپنی انگریزی جدا ساخته حواله ملازمان سرکار نمائی غرض مجد الدوله
این بود که اگر نجف خان اطاعت فرمان حضور خواهد کرد نصف ملک او در تنخواه کمپنی خواهد رفت و اگر حکم حضور بجا نخواهد آورد
چار پلٹن انگریزی فرستاده لشکر او را برهم زنند لیکن چون عنایت گورنر جنرل هستنگس صاحب برحال او بود هیچ نشد
و نواب موصوف در همین سال از اکبراباد بشاهجهان اباد آمده مجد الدوله را حسب الحکم بادشاه که از دست او بجان آمده بود مقید ساخت

عوض بیگ خان بهادر نصیر جنگ

در فیروزاباد که آن شهر سیزده کروه شرقی از اکبراباد فاصله دارد روضه های خشتی و سنگین و عمارات و مساجد
که در قدیم الایام تعمیر یافته بودند تا امروز اثار آن موجود اند اما همه رو بانهدام دارد لهذا منجمله یکی مسجد خورد سمت شرقی
شهر بنظر آمده که حالا جوکیداران ذاک در انجا می باشند و قریب ان تربتی است که از کتابه آن چنان مستفاد می
گردد که ان مدفن غفران پناه عوض بیگ خان بهادر نصیر جنگ است که بتاریخ سیزدهم ربیع الاول روز یکشنبه
سنه هزار و یکصد و هشتاد و نه هجری فوت کرده بر پیشانی مسجد مذکور این تاریخ بطور نظم مرقوم است

تاریخ

ای دریغا ز قضا دی آمد	حیف صد حیف رفت فردوس	زد بجنگی نهاد سبزه تن	ریخت بر خاک رو لولو نسرین
مرد آقا بزرگ پاک نژاد	رفت روحش بعرش علیین	بر سر قرآن فرشته خصال	فاتحه خوان همیشه روح امین
شد تپش الکند نگس زآسنی	هردم از زلف خویش حور العین	ساخت آقا رحیم روضه او	داد دستش از خانهٔ خدا تزئین
ساخت تاریخ فوت آن مغفور	فکر تاریخ که بود در پی این	ناگهان هاتف کشیده الف	گفت از فرط غم بصوت حزین ١١٨٩
	لفظ مستعمل بهشت نصیب	توبه آقا بزرگ ساز قرین	

بحلق اوبخته شدن شند کمار مهاجنی مالدار

یعنی اگر عدد لفظ [illegible] با عدد دو حرف خاتمه که حافظ است یکجا کنند تاریخ فتح بر آید و تاریخ وفات او عزیزی در زبان پشتو
که زبان روهیله با شند گفته تاریخ حافظ نادی رحمت ۱۱۸۸ و این قطعه در تاریخ وفاتش از مولف است 1188

تاریخ

1188
حافظ [illegible] جنگ ... بر سر ستیغ قضا آمد شناید زشت خون ... چون نهنگ آید سر و گردن جمع اندر تنش ... بهر تاریخش جدا کردم دو پا و سر از گلو
یعنی در حرف نخستین هم دو حرف آخرین ... دور چون کردم زمانش سال فوت آید برون

نواب شجاع الدوله

این نواب [illegible] خان [illegible] است اصل نام او جلال الدین حیدر بود ولادتش در سنه هزار و یکصد و چهل و
[illegible] تاریخ ولادت او این بیت است **بیت** بر آمد آفتاب از مطلع نور ﴿ بدولت خانهٔ
نواب [illegible] اگرچه [illegible] تاریخ بر می آید اما چون از طرز کلام معلوم نمیشود که در کدام مصرعه تاریخ است مولف
[illegible] مصرعه [illegible] و باین طور گفت

تاریخ

1144 چوان [illegible] ... [illegible] ... بدولت خانهٔ نواب منصور ... فلک بر گفت تاریخ تولد ... بر آمد آفتاب از مطلع نور ۱۱۴۴

[illegible] در سنه هزار و یکصد و شصت و هفت در فیض آباد بر مسند ریاست نشست و جنگ
کردن او [illegible] در سنه هزار و یکصد و هفتاد و هشت و هزیمت یافتن او و رفتن بسوی کالپی و باز جنگ
کردن [illegible] شکست خوردن و باز صلح کردن با انگریزان در زیر حالات شاه عالم بادشاه مفصلاً ترقیم
یافته [illegible] خان و بند و بست ملک جدید که از دست روهیله ها بر آورده بود از شدت
[illegible] مراجعت نمود و هر چند مرهم بر زخم نهادند روبه التیام ننهاد و در یکماه و سیزده روز در
[illegible] بست و چهارم ذیقعده سال هزار و یکصد و هشتاد و هشت که مطابق بست نهم ماه جنوری
در سنه [illegible] هفتاد و پنج عیسوی بود کوس رحلت بعالم آخرت زد و صبح آن در گلاب باری که پیش
از این [illegible] بود مدفون گشت عزیزی تاریخ وفاتش بطور تعمیه گفته

تاریخ

[illegible] ... [illegible] ... مسند شجاعت بی سر و پا و سخاوت عزم ۱۱۶۰ ... تاج خود از سر پدان گریه و زاری فکند
یعنی [illegible] لفظ عزم را سر جدا ساخته عدد باقی حروف را با عدد حروف سخاوت بگیرند
تا [illegible] از مولف این اوراق است

تاریخ

1188 [illegible] ... تا [illegible] گشت ... رفته از ذیقعده بست و چهار روز ... وقت بزین عالم فانی گذشت
[illegible] آن والا نژاد ... یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت ۱۱۸۸

و از [illegible] تاریخ بر می آید هیچ رفت نواب شجاع الدوله ﴿

[illegible] نواب نجف خان بابجاط وغیره

یومیه مقرر کرده همراه خود بردند و عبور گنگا نموده تاخت و تاراج شروع نمودند چندی بر این نگذشته بود که خبر از دکن رسید که نارائن راو پیشوا را کشتند و رگهوناتهه راو مشهور براگهوبا که عموی او بود بر مسند نشانیدند و نارائن راو پسر بالاجی پیشوا بود که بعد فوت برادر خود یعنی مادهو راو پیشوا بریاست آبائی رسیده پیشوا گردیده بود و بسعی رگهوناتهه راو عموی خود در ماه جمادی الاول سنه یکهزار یکصد و هشتاد و شش هجری کشته شد القصه سرداران مرهته ازین واقعه مشوش شده بنواب شجاع الدوله نوشتند که حالا ما در اینجا توقف نمی توانیم کرد اگر شما شصت لکهه روپیه بما دهند ملک میان دوآب که از افاغنه گرفته ایم بشما بسپاریم لیکن چون شصت لکهه روپیه برای خرج را ما بان دفا نخواهد کرد چهل لکهه از روهیله ها باید ستانید و اگر افاغنه بدادن زر مسطور اندیشه نمایند شما متعرض حال ما نشوید بنوعیکه توانیم از انها خواهیم گرفت چون نواب بر خرابی افاغنه راضی نبود حافظ رحمت خان را طلب شده استصواب نموده او را راضی ساخت و حافظ رحمت خان گفت که بالفعل شما یک کرور روپیه از نزد خود بمرهته ها بدهید شصت لکهه بحساب خود و چهل لکهه بحساب ما نویسید بنده این مبلغ را بعد رنج سر انجام نموده بخدمت ارسال خواهد داشت القصه نواب زر مذکور حواله مرهته ها نمود انها زر گرفته بملک خود که دکن باشد روانه شدند و این واقعه در سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت بوقوع آمده من بعد نواب نجف خان بملازمت نواب شجاع الدوله بهره اندوز گردیده بسفارش ایشان به مختاری مهمات سلطنت و نیابت وزارت کردن افتخار بلند ساخت سپس بدهلی آمده مجد الدوله را که مشیر بادشاه بود بدخل محض نمود و حسام الدوله را حسب الایمای بادشاه محبوس ساخت بعد ازان بتسخیر ملکها که جاتها بتصرف خود ها داشتند مشغول گردید

فتح یافتن نواب شجاع الدوله بر حافظ رحمت خان

چون بعد روانگی مرهته ها بملک خود حافظ رحمت خان در ادای زریکه نواب شجاع الدوله بمرهته ها داده ملتمس او را از تاخت و غارت رهانیده بود انکار نمود نواب موصوف اول قلعه اٹاوه را از دست هری پندت نامی مرهته که از طرف سیاجی پیشوا در انجا مانده بود بیرون آورد و بعد ازان در شروع سال هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری از اٹاوه بطرف شاهجهان پور کوچ نموده و حافظ رحمت خان قریب هفتاد هزار بلکه زیاده ازین فوج افغان جمع نموده مقابله او کرد و مابین کٹره کمال زئی خان و فرید پور در میدان لاهی کٹره تلاقی فریقین دست داد درانوقت جنرل چامپین صاحب با فوج انگریزی در لشکر نواب حاضر بود چنانچه بتاریخ دهم ماه صفر سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری که موافق بیست و سوم ماه اپریل سنه یکهزار و هفتصد و هفتاد و چهار عیسوی بود دو پلٹن انگریزی از فوج پیشتر رفته جنگ با روهیله ها شروع کردند و حافظ الملک حافظ رحمت خان از کمال تهور جبلی داشت بذات خود بیرقی در دست گرفته بسواری اسپ حمله بر سپاه انگریز کرد و بضرب گوله هلاک شد و سلطان خان برادر مرتضی خان بریچ همون وقت سرش از تن جدا ساخته بحضور نواب آورد صدای کوس خورمی و شادی و ترانه مبارکبادی از هر طرف بلند شد و هزیمت بر سپاه روهیله افتاد [illegible] تاریخ این فتح بترکیب تعمیه گفته

تاریخ

	۱۱۸۰	۸	
	چو در لفظ طفره تاریخ دیدند	پی باقی سر حافظ بریدند	۱۱۸۸

بعد وفات احمد خان پسرش دلیر همت خان بر مسند حکومت نشسته پیشکش گران بها بحضور بادشاه فرستاد
و از عنایات خسروانه خطاب مظفر جنگ یافت بادشاه بعد از قیام بیست و دو روز از انجا کوچ نموده بعد طی
منازل و مراحل بروز عید رمضان داخل شاهجهان اباد گردید و چون از ضابطه خان پسر نجیب الدوله حرکت ها
ناپسندیده صادر شده بود بادشاه چند روز بعد از ورود خود برای استیصال و انهدام فرقه روهیله کمر همت بر بست
و باستمداد مرهته ها تا شش ماه جنگ و جدل در پیش داشت تا انکه ضابطه خان هزیمت بر هزیمت یافته رو بفرار
نهاد و پیش نواب شجاع الدوله شتافت و زن و فرزند ضابطه خان همه اسیر مرهته شدند و قلعه پتهرگده که ضابطه خان
دران متحصن شده بود مفتوح گردید چون بادشاه بعد انهزام ضابطه خان و مغلوب شدن افاغنه روهیله بانصرت و فیروزی
داخل شاهجهان اباد گردید شاپور شاعر تاریخ داخل شدن او بدهلی که در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و شش هجری
اتفاق افتاده چنین گفته

تاریخ

صد شکر بجد البشهر هند از سر نو یعنی که ز فضل حق بفتح و نصرت	شادی و نشاط و آب و تابی آمد دارای جهان فلک جنابی آمد تاریخ ورود او ز هاتف جستم	گوئی که سحاب فیض در مزرعه خشک آب زینت ده تاج و تخت شاه عالم گفتا که ز شرف آفتابی آمد	از یمن دعای مستجابی آمد با دولت و بخت کامیابی آمد

۱۱۸۶

الحاصل چون درین مهم از دست مرزا نجف خان کارهای نمایان بوضوح پیوسته بود بادشاه بعد مراجعت عهده امیر الامرائی
بمرزا نجف خان بخشیده بخطاب نواب ذوالفقار الدوله مرزا نجف خان بهادر غالب جنگ مخاطب ساخت اگرچه بادشاه
را ملکی وسیع بعد مغلوب ساختن فرقه افاغنه روهیله ها بدست آمده بود لیکن روز بروز کارش رو بتنزل داشت و
فتنه و فساد هر طرف در ملک برخاستن گرفت زیرا که انچه ملکها بادشاه از دست ضابطه خان روهیله ها بر آورده بود مرهته
ها زر از ضابطه خان گرفته باز باو سپردند و بر باقی ملکها تسلط خود ها داشتند تا بحدیکه ضابطه خان با توکوجی هولکر وعده زر
بمیان آورده معرفت او طالب منصب امیر الامرائی و میر بخشیگری گردید چون بادشاه را گوشه چشمی با مرزا نجف خان
بود میخواست که در جلدوی جان فشانیها که از وبظهور رسیده باو عهده میر بخشیگری هم باو مرحمت نماید این سخن مقرون
باجابت نشد و توکوجی ازین حرف رنجیده شده مستعد جنگ گردید و بادشاه نیز بر سر غضب آمده نواب نجف خان را
فرمود تا هر قدر سوار و پیاده که بهم رسیده نوکر داشته با مرهته ها محاربه نماید مرزا نجف خان همچنان کرد و جنگ بوقوع پیوست آخر
مرزا موصوف هزیمت یافت و مرزا حسن برادر خورد نواب محمد قلی خان که عزیز مرزا نجف خان بود درین جنگ از ضرب گوله توپ
کشته شد ✣ فوت رستم ✣ تاریخ وفات اوست واین واقعه در سنه هزار و یکصد و هشتاد و شش هجری بوقوع آمده بعد هزیمت ۱۱۸۶
مرزا مذکور مرهته ها بادشاه را بر ان آوردند تا ضابطه خان را خلعت امیر الامرائی بخشند بادشاه لاچار شده همچنان کرد بعد
ازان مرهته ها بادشاه را چنان عاجز ساختند که ملک کوره و جهان اباد و الهاباد و کره که برای مصارف بادشاه از
طرف نواب شجاع الدوله مقرر شده بود حواله مرهته ها نمود اما دست مرهته ها بران ملک نرسید و ازان وقت باز بتصرف
نواب مذکور در آمد الحاصل بعد ازین معامله سرداران مرهته یعنی بیساجی پیشوا و مهاجی پتیل سیندهیه و توکوجی
هولکر از بادشاه رخصت شده باراده تسخیر ملک افاغنه علی محمد خانی بر آمدند و نواب نجف خان را نیز سه هزار روپیه

ذات پاک غلام قطب الدین	رخت بربست زین جهان افسوس با دل زار سوخته گفتم	دل سوزان من سوال نمود قطب دین رفت زین جهان افسوس ۱۱۸۸	سال این غم ز نوحه خوان افسوس

۱۱۸۸

جوان مسیح

شخصی بود که مذهب عیسوی داشت و در جنگ کنبهر که با راجه نول سنگه و مرهته ها در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سه هجری رو داده بود کشته شده قبرش در اکبراباد در گورستان فرنگیان که متصل جهن جهن کتوره واقع است تا امروز موجود است و این چند عبارت و تاریخ منظومه بر تربت او مرقوم است جوان مسیح ولد حکیم متوطن کابل در سنه ۱۱۸۳ در جنگ کنبهر بشهادت رسید

تاریخ

۱۱۷۷

هزار حیف که گردون دون بکرد دغل	بضرب توپ ربانده بزد کنش خلل	ستمش ز بارک الله حسرتا بگفت ملک	جوان مسیح قرب مسیح یافت محل

وفات نجیب الدوله و روانه شدن شاه عالم بادشاه از الله اباد بطرف شاهجهان آباد و دیگر حالات

چون راجه جواهر سنگه مالک قلعه دیگ وغیره در سال یکهزار و یکصد و هشتاد و دو هجری فوت کرد برادر اعیانیش راو رتن سنگه ده ماه و سیزده روز حکمرانی کرده از دست رو باهی فقیر کیمیاگری کشته شد بعد فوت او برادر او راجه نول سنگه بر وساده حکومت نشست در ایام حکومت او شاید که در سنه هزار و یکصد و هشتاد و سه هجری سرداران مرهته یعنی نراین راو برادر کوچک مادهوراو پیشوا پسر بالاجی و تکوجی هولکر و مهاجی سیندهیه بجمعیت هشتاد هزار سوار از دکن در اکبراباد رسیدند و جنگ اول با راجه نول سنگه که ملک یک کرور و پنجاه لکهه روپیه در تصرف داشت واقع گردید و بر راجه ظفر یافته زر دلخواه از و گرفتند و ملک او باوارزانی داشتند همدرین ایام نواب نجیب الدوله خواست که فرقه سکهه را که در ملک میانه دواب فتنه و فساد برپا ساخته بودند باماد مرهته ها دفع سازد باین اراده در خیمه ایشان آمد خواست که باتفاق ایشان بر سران فرقه رود که ناگاه عارضه ها بل گریبانش گرفت لاچار پسر خود ضابطه خان را همراه مرهته گذاشته خود بطرف روهیلکهند شتافت و در اثنای راه تا به هاپر رسیده بود که فوت شد و این واقعه در سال هزار و یکصد و هشتاد و چهار هجری شاید که در ماه رجب بوقوع آمده لاشش او را در نجیب اباد برده دفن کردند و ضابطه خان بعد فوتش بدهلی رفت و چون مرهته ها رخ بطرف شاهجهان آباد آوردند ضابطه خان مشوش شده شهر را گذاشته بسکرتال رفت و مرهته ها جا را خالی یافته دهلی را متصرف شدند و ملک میانه دواب را که مابین دریای گنگا و جمنا است و از مدتی بقبضه روهیله ها بود نیز گرفتند بعد ازان عرائض بحضور شاه عالم بادشاه که در الهآباد تشریف داشتند ارسال نمودند که آمده بر ملک موروثی خود قابض شوند بادشاه که از مدتی با امید استمداد از صاحبان انگریز در الهاباد اقامت داشتند چون دید که کسی بمدد او نمیرسد لاچار در سنه هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری که مطابق یکهزار و هفتصد و هفتاد و یک عیسوی بود الهاباد و کوره را بمنیر الدوله تفویض نموده و نواب نجف خان و حسام الدوله را همراه گرفته از الهآباد کوچ نمود و متوجه دار الخلافت شاهجهان آباد گردید چون بفرخ اباد رسید نواب احمد خان بنگش که دران ایام بسیار بیمار بود پیشکش فرستاده از نیامدن خود بحضور بجهت غلبه بیماری عذرخواه شد و دو روز بعد انعرود بادشاه مسافر ملک بقا گردید تاریخ وفاتش سابق ازین نوشته شده

کشته شد بعد وفاتش ریاست او از نواب صفدر جنگ متصرف شد اما بعد از چندی احمد خان که برادر خورد
قایم جنگ بود لشکری از افاغنه بنگش جمع ساخته و راجه نول رای را که نایب نواب صفدر جنگ بود کشته
باز بر ملک آبادی خود مسلط گردید و بعد ریاست بست و دو سال در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری
فوت شد و این تاریخ بر رسم تعمیه در فوت اوست

تاریخ

کنند گریه خلایق بناله و افغان	ملایک آه کشند از وفات احمد خان ۱۱۹۱ ۱۱۸۵

اگر از عدد وفات احمد خان عدد لفظ آه در و کرده شود تاریخ بر آید

وفات احمد شاه ابدالی

پسر محمد زمان خان سدوزی است بعد از قتل شدن نادر شاه تسخیر کابل و قندهار ساخته هفت بار در
هندوستان آمده تاخت و تاراج نموده و بعد حکومت بست و شش سال بعمر پنجاه ساله در سنه هزار و یکصد
و هشتاد و شش هجری فوت شده در قندهار مدفون است و بر مرقد او این تاریخ مرقوم است

تاریخ

شاه والاجاه احمد شاه درانی که بود میر سلیمانیه هر طرف در گوش هیبت خواهان افغان	در قوانین امور سلطنت گیری سر از زبان خنجرش هردم هزاران سرزنش	زینت چشم سران بی ستون عهد او چون روان شد جانب دار البقا تاریخ بود	شیر آهو را شکیبش داد بی برد رش سال هجری یکهزار و یکصد و هشتاد و شش ۱۱۸۶

بعد وفاتش شاه ولی خان وزیر او خواست که داماد خود شهزاده سلیمان شاه را بر تخت نشاند اما تیمور شاه که پسر
کلان احمد شاه بود وزیر را بدست آورده هلاک ساخت و خود بجای پدر بر وساده سلطنت نشست و بعد
ایالت بست سال بعمر چهل و هفت ساله در کابل که دار الحکومت او بود در سنه یکهزار و دو صد و هفت هجری
در ماه شوال فوت نمود بعد وفات او در میان پسرانش همایون شاه و زمان شاه و محمود شاه و شاه
شجاع الملک خصومت بود تا آنکه بعد کور کردن و مقید ساختن یک دیگری را کابل بدست دوست محمد خان که
پدرش وفادار خان وزیر از دست زمان شاه و برادرش فتح خان از دست محمود شاه بقتل رسیده بودند
افتاد و او شجاع الملک را از کابل بدر ساخت و سلطان محمود هرات را گرفت و بعد وفات او پسرش
سلطان کامران بادشاه هرات شد و تا حالت تحریر در هرات فرمانروائی میکند و دوست محمد خان در کابل

شاه غلام قطب الدین اله آبادی مصیبت تخلص

برادر بزرگ شاه محمد اجمل است ابن شاه محمد فاخر زایر تخلص ابن شیخ محمد یحیی المعروف بشیخ خوب الله تولد
او غره محرم سنه یکهزار و یکصد و سی و هشت و تاریخ ولادت ✤ نیکبخت ازلی باد ✤ یافته اند بزرگی خاندان ایشان
مشهور است دیوان فارسی دارد نهایت مربوط و مضبوط و مثنوی در جواب نان و حلوی مسمی بنان و قلیه گفته
اشعار سراسر شیرین و نمکین دارد در ایامیکه شاه عالم بادشاه در اله آباد استقامت داشت بحج رفته و در مکه در سنه هزار و یکصد
و هشتاد و هفت باکه هشت فوت کرده و تاریخش منشی جگل کشور تلمیذ او بتعمیه گفته از آن چند بیت نوشته میشود

تاریخ

قبله دین بنا و پیر بنیاد	ساخت مسجد بفضل ربانی	از پئ سال تاریخ او ملک فرمود	گفت این هست کعبهٔ ثانی ۱۱۸۰

ایضاً

محمد پناه اشرف الکرام	نموده بنا مسجد مستقیم	ز فکر دل الف که تاریخ او	بگو خانهٔ حمد رب کریم ۱۱۸۰

مسجد اله اباد

در شهر اله اباد نزدیک باغ بادشاهی مسجدی است که حسام الدین علی خان در ایامیکه شاه عالم بادشاه در ان شهر استقامت داشت یعنی در سنه هزار و یکصد و هشتاد و یک هجری بتعمیر ساخته و این تاریخ بر پیشانی باب مسجد منقوش است

تاریخ

در زمان شاه عالم خسرو روی زمین خلق پرور دادگستر حامئ دین کرام صاحب عدل و سخا بادشاه ذو الکرام مستفیض از جود او هستند جمله خاص و عام
تا که مهر و ماه باشند زرد و نق افزای سپهر زیر ظل نفس او باشند تا دور دوام چون بنا حسام الدین علیخان خانه زاد بارگاه ساخته تعمیر این مسجد باعزاز تمام
سال تاریخش سر و دل ندا از عرش برین کعبه دین سجده گاه مسلمین بیت الحرام ۱۱۸۱

مرزا محمد بیگ خان

پدر مرزا ابو طالب خان لندنی است در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و دو هجری بتاریخ سیوم ماه ذی الحجه فوت شده و خلف او مرزا ابو طالب خان مذکور مصنف کتاب مسیر طالبی این تاریخ گفته

تاریخ

محمد ابن شفیع ان نخبه والد من که بود ذی شرف از فضل علم و عقل و ادب مشتاق چون به بهشت برین از این عالم زبان فرقتش افتاد جان ما در تب
چو در داشت با همه کس در ره آن اور او بدوران مهر خوش روز عالمی شده شب ز وقوع این غم عظمی بکا دل افگاران چو بود از سنه هجرت رسول عرب
هزار و یکصد و هشتاد و دو سه یوم از حج جهان نوشت بالهام سال تاریخ و عجب نموده طوف بهشت برین ادهم تاریخ زر روی خرم و یقین اندر ادم مکتسب ۱۱۸۲

تاریخ مسجد اله اباد

در موضع رسول پور قریب قدم رسول واقع شهر اله اباد خاص سید رفیق جنگ عالی فوجدار خان فیلبان منصب دار شاه عالم بادشاه در سنه هزار و یکصد و هشتاد و چهار هجری مسجدی تعمیر ساخته و تاریخ بنای ان شاه محمد اجمل اله ابادی گفته

تاریخ

قرب قدم رسول که بهر از بهر نماز این مکان است تعمیر بدور شاه عالم ان شاه که شاه خسروان است
بنمود رفیق جنگ عالی کو سید فوجدار خان است اجمل ز تو گر کسی بپرسد تاریخ بنای او چه سان است
کو بیت خدا و کعبه دین تاریخ بنای این مکان است ۱۱۸۴

نواب احمد خان بنگش

پسر خورد نواب محمد خان بنگش است و محمد خان در عهد فرخ سیر بادشاه بدولت رسیده بخطاب نواب محمد خان غضنفر جنگ سربلندی حاصل ساخته و فرخ اباد را بنام بادشاه آباد نموده در ماه جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و شش هجری فوت کرده بعد وفاتش پسرش قایم خان بخطاب نواب قایم جنگ بر مسند ریاست در فرخ اباد نشسته و بتاریخ دهم ذی الحجه سنه هزار و یکصد و شصت و دو هجری با روهیله ها جنگیده

سند نظامت صوبه بنگاله بنام نجم الدوله پسر نواب جعفر علیخان مرحوم و سند دیوانی بنام کمپنی بقرار اینکه بست و
چهار لکهه روپیه سالیانه بخزانه عامره بادشاهی عاید کرده اید حاصل ساخت و محاصل صوبه بنگاله را بطریق تمغا بنام کمپنی انگریز
در سند بادشاهی نویسانیده گرفت و مقرر کرد که نواب نجم الدوله سالیانه شصت لکهه روپیه جهت ذات خود میگرفته
باشند و جمیع معاملات مالی و ملکی و نگاهداشت فوج و تحصیل مال و سایر تعلق بصاحبان عمله کمپنی دار العداین همه نوشته خواند
که بتاریخ دوازدهم ماه اگست سنه یکهزار و هفتصد و شصت و پنج عیسوی مطابق بست چهارم صفر سنه یکهزار و یکصد و هفتاد
و نهه هجری ترقیم یافته لورد لارد کلیو صاحب بطرف کلکته تشریف بردند و شاه عالم بادشاه در شهر اله اباد طرح اقامت انداخت و
تا چند سال در همان شهر بسر برد و وفات نواب جعفر علیخان سه و نیم ماه بعد از جنگ بکسر یعنی بتاریخ چهاردهم ماه شعبان روز در سنه
سال هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری که مطابق پنجم ماه فروری سنه یکهزار و هفتصد و شصت و پنج عیسوی بود در مرشداباد
واقع شده و بعد پسرش نواب نجم الدوله نشاید که در ماه ذیالحجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و نهه هجری فوت نموده بعد از و برادرش نواب
سیف الدوله بر مسند ریاست نشسته در اواخر سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سه درگذشت بعد از وی برادر خوردش مبارک الدوله بمسند نظامت ارتقا بخشید

شیخ محمد علی حزین

مولد و موطن او اصفهان است از ابنای شیخ تاج الدین ابراهیم المعروف بشیخ زاهد گیلانی است نسب او به پانزده واسطه بشیخ موصوف
میرسد و شیخ زاهد مرشد شیخ صفی الدین اردبیلی جد سلاطین صفویه بود تولد حزین در ماه ربیع الآخر سنه ثلث و مایة والف واقع شد
شاگرد محمد مسیح فسائی و او شاگرد آقا حسین خوانساری است در شعر فکر عالی داشت از غایت اشتهار که صیت فضایل او اقطاع عالم را
فروگرفته مصنفات او در جمیع بلاد عالم عموماً و در هند هم خصوصاً ابر و سایر است در هنگامه نادرشاه از ایران دیار دارد هندوستان
گرزیده مدتی در شاهجهان اباد گذرانید و از انجا رخت بشهر بنارس کشید و همانجا رحل اقامت انداخت و دران بلده قبری برای
خود ساخته انتظار اجل موعود میکشید و اکثر بر زبانش میگذشت که اینقدر زنده بر جراست و برای قبر لوحی از سنگ تراشید
این چند کلمه و بیت بران نقش کرد در سر لوح اسم تبارک الله بعد از ان محسن قد تبک امسی بعد ازان العبد الراجی رحمته
ربه الغفور محمد المدعو به علی ابن ابی طالب الجیلانی و در پائین لوح مذکور این مطلع خودش مرقوم ساخته **بیت** روشن
شد از وصال تو شبهای تار ما ✣ صبح قیامت است چراغ مزار ما ✣ و در هر دو پهلوی مزار این دو بیت **سه** زبان
دان محبت بوده ام دیگر نمیدانم ✣ همی دانم که گوش از دوست پیغامی شنید اینجا ✣ حزین از پای ره پیما بسی سرگشتگی دیدم ✣
سر شوریده بر بالین آسایش رسید اینجا ✣ اللهم اغفر له وارحمه فقط وفاتش در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد هجری
واقع شده و در همان قبر مدفون گشته شیخصی این تاریخ بتعمیه گفته

تاریخ

۱۱۸۷
نهی گشت هیهات روی زمین ز شیخ محمد علی حزین ۱۱۸۰

مسجد سلون

در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد هجری شاه پیر پناه ابن شاه پیر اشرف پیرزاده سلون مسجدی در سلون
تعمیر ساخته عزیزی تاریخ ان یافت ✣ لان الصلواة معراج المومنین ✣ و دیگری گفته ۱۱۸۰

تاریخ

میدان جنگ روبر تافته مشهور عنایت خان پسر حافظ رحمت خان که با چهار هزار سوار و پیاده در جنگ شریک
نواب بود بطرف بریلی شتافت باین اراده که اگر روهیله ها تن برفاقت در دهند باز طرح جنگ و جدل
اندازد شخصی در باب شکست خوردن شجاع الدوله این تاریخ یافته ❊ کل مغل بودن ۱۱۷۸ ❊ القصه افواج
انگریزی بفتح و فیروزی تا به الهاباد و لکهنو و فیض اباد داخل شدند چون شاه عالم بادشاه دید که شجاع الدوله
منهزم شده رو بفرار نهاد لاچار با روسای انگریز طرح صلح انداخته همراه ایشان تا باله اباد تشریف آوردند شجاع الدوله
چون به بریلی رسید سوای حافظ رحمت خان کسی از روسای افاغنه با او موافق نشدند بلکه خیال فاسد در دل داشتند
لاچار از انجا رو گردانیده همراه حافظ رحمت خان در فرخ اباد پیش نواب احمد خان پسر نواب محمد خان بنگش رفت
و از انجا نواب عماد الملک غازی الدین خان را که در فرخ اباد بود همراه گرفته متوجه کالپی شدند و بسعی ملهار راو مرهٹه
که پنجاه هزار سوار همراه خود داشت در کوره جهان اباد لشکر کشید و جنرل کارنک صاحب بهادر که بطرف فیض اباد
اوده رفته بود از استماع این خبر در گهاٹ شیوراجپور عبور گنگ نموده مقابله فوج مرهٹه نمود نائره قتال از
هر دو جانب زبانه کشید و نواب تاب گوله توپ انگریزی نیاورده رو از میدان بگردانیده و مرهٹه ها هزیمت یافته
و عبور جمنا کرده بطرف کالپی فرار نمودند این واقعه در ماه می سنه یکهزار و هفتصد و شصت و پنج عیسوی
که مطابق اواخر سال هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری بود بوقوع پیوسته از همین وقت پایه دولت
کمپنی انگریز بلندی گرائیده و ابتدای عملداری کمپنی انگریز از همین زمان تصور باید فرمود چنانچه تاریخ آغاز دولت انگریز درین مصرع یافته اند

۱۱۷۸ در هند امیر شد فرنگی

مختصر اینکه بعد انهزام بخاطر نواب رسید که در شاهجهان اباد رفته معرفت نجیب الدوله عرضداشت متضمن بیوفائی
سرداران سپاه در درخواست فوج کمک خود بحضور احمد شاه ابدالی که بموافق استدعای نجیب الدوله بعد
محاصره راجه جواهر سنگه جاٹ از کابل کوچ کرده تا به سرهند رسیده بود بفرستد چنانچه این تدبیر را احسن تدابیر شمرده
در فرخ اباد پیش احمد خان بنگش آمد او بالصلاح او پیغام صلح و مصالح با روسای انگریز در میان آورد و با جنرل
کارنک صاحب ملازمت نمود و عهد و پیمانی که تا این زمان بران قایم اند در میان آمد بعد ازان هر دو سرداران از انجا
کوچ نموده تا باله اباد تشریف آوردند درین اثنا کرنیل کلیو صاحب مخاطب به ثابت جنگ بهادر که بعد ران ایام از
ولایت مخاطب بلارڈ کلیو شده آمده بود برای بند و بست صوبه بنگاله از کلکته تشریف باله اباد آورد منشی اعتصام الدین
که بولایت انگریزان رفته بود در رساله شگرف نامه تصنیف خود می نویسد که چون لارڈ کلیو صاحب باله اباد رسید با
نواب شجاع الدوله قرار داد در میان آمد که صوبه الله اباد مداخل بست و چهار لکهه روپیه و صوبه کوڑه جهان اباد نیز همان قدر
ملک چهل و هشت لکهه روپیه جهت خرج بادشاه بحواله ملازمان او کرده شود باقی صوبه اوده یک کرور و پنجاه لکهه روپیه و بنارس و
غازیپور زمینه پانزده لکهه روپیه بصرف نواب موصوف باشد بعد ازان پنجاه لکهه روپیه برای خرج سپاه لشکر
کمپنی از نواب گرفته بدو قطعه صلح نامه دستخط و مواهیر کمپنی و نواب مذکور ثبت نموده کتاب انجیل لارڈ کلیو صاحب
بدست گرفته بدست نواب داده نواب نیز مصحف مجید بدست گرفته در دست لارڈ کلیو معاوضه کرده با هم معانقه
نمودند بعد از هفت روز نواب شجاع الدوله خلعت بادشاهی پوشیده بطرف صوبه اوده رخصت شد و لارڈ کلیو صاحب

درهیا راز اورنگ آباد متوجه پونه گردید و بالاجی با پنجاه هزار سوار بمقابله او پیش آمد صلابت جنگ محاربه کنان بالاجی را قریب پونه رسانید و آبادیهای مرهته را که بر سر راه واقع بود سوخته بخاک برابر کرد درین محاربه فرانسیسان با آتش بازی توپخانه دود از نهاد مرهته برآوردند خصوص شب چهارم محرم شروع سال یکهزار و شصت و پنجم هجری که تمام ماه خسیف شده بود و افواج مرهته اکثر معه سرداران مشغول پرستش خاص آن وقت بودند شبخون زده فوج ایشان را هزیمت دادند آخر صلح باهم درمیان آمد و بعد ازین قضیه برطرف کردن صلابت جنگ نصاری را از نوکری خود از گفته صمصام الدوله و کشته شدن صمصام الدوله از دست نصاری در سنه هزار و یکصد و هفتاد و یک مفصلاً در ذیل احوال صمصام الدوله مرقوم یافته مختصر اینکه صلابت جنگ بعد ایالت یازده سال بتاریخ چهارم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج بدست برادر خود نظام علی خان مقید گردید و یکسال و سه ماه و شش روز در قید گذرانیده بست و سیوم ربیع الاول سال یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت درگذشت و در جوار مزار شیخ محمد ملتانی مدفون گردید

نواب نظام علی خان آصفجاه حیدر آبادی

پسر چهارم نواب نظام الملک آصفجاه است در سنه هزار و یکصد و هفتاد و پنج هجری برادر خود نواب صلابت جنگ را مقید ساخته مالک ولایت دکن گردید بست و هشتم ماه شوال سنه مذکور قلعه بلدرک را که در دکن است مفتوح ساخت رای کیول کشن کاتهه تاریخ آن یافته

تاریخ

آورد باتفاق ترددها از فتح بلدرک تبرک	دوده بود ماه هفت و یکی از ماه شوال بزرگ ١١٧٥

١١٧٥ از مصرعه آخر تاریخ استخراج می یابد بعد ازان چون در ماه شعبان سال یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت ملک مرهته را تاخت و تاراج ساخت و لشکریان او بلکه عمارات پونه را سوخته با خاک برابر کردند میر اولاد محمد ذکا تخلص برادرزاده میر غلام علی آزاد این تاریخ یافته

تاریخ

آصفجاه دوم سلیمان غلام	آبادی قوم برهمن سوخت تمام	تاریخ شنو ز شعله طبع ذکا	آتش زده پونه را سپاه اسلام ١١٧٧

در این ایام مادهو راو خلف بالاجی راو و رگهوناتهه راو برادر بالاجی سردار مرهته بودند

١١٧٧
فتح یافتن انگریزان در بکسر بر افواج نواب شجاع الدوله و شاه عالم بادشاه و نوشته شدن سند دیوانی صوبه بنگاله بنام کمپنی انگریز

چون در اواخر سال هزار و یکصد و هفتاد و شش هجری میان صاحبان انگریز و نواب قاسم علیخان عالم بنگاله کدورتی بهم رسید بنابران انگریزان نواب جعفر علی خان معزول را برای مصلحت بار دیگر بحال ساخته بر مسند ریاست نشانیدند نواب قاسم علی خان تا چندی جنگ و محاربه با ایشان داشت آخر هزیمت بر هزیمت یافته بی تاب مقاومت نیاورده در شروع سال هزار و یکصد و هفتاد و هفت گریخته در الله آباد آمد از شاه عالم بادشاه و نواب شجاع الدوله که درین بلده تشریف داشتند استمداد و کمک خواست که مدد کرده او را باز بر ملک و مسالک گردانند چنانچه نواب شجاع الدوله و بادشاه در اواخر سال هزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری با سپاه عظیم بطرف مشرق کوچ نمودند و در عظیم آباد رسیده تا یکماه اراده جنگ معلم کردند چون سال هزار و یکصد و هفتاد و هشت شروع گردید ایام برشگال بر سر رسید توقف را مناسب ندیده ازانجا کوچ نمودند در بکسر آمده مقام کردند بعد گذشتن ایام برسات میجر منرو صاحب انگریز بموجب اشاره صاحبان کونسل با فوجی قلیل که دران ایام داشتند در بکسر آمده طرح جنگ و پیکار با نواب شجاع الدوله انداختند آخر نواب تاب مقاومت در خود ندیده بتاریخ بست و ششم ماه ربیع الثانی سال هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری که موافق بست و سیوم ماه اکتوبر سنه هزار و هفتصد و شصت و چهار عیسوی بود از

امام باڑه در ملک بهار

این امام باڑه را میر سید راج در ملک بهار مضاف صوبه بنگاله در سنه هزار و یکصد و هشتاد و پنج تعمیر ساخته و بر دروازه آن عمارت این تاریخ منقوش نموده

تاریخ

سید میر راج بتوفیق ایزد سبحان	بنا نموده چو این مقر امام زمان	بسال یکصد و هفتاد و پنج گشت شمار	ز هجرت نبی آن سرور صغار و کبار ١١٧۵
	بکن تو ختم مر این را به سایه حسنین	بحق احمد مختار شاه هر کونین	

کشته شدن سورج مل جات و آمدن شاه ابدالی مرتبه چهارم بهندوستان

چون احمد شاه ابدالی بعد استیصال افواج مرهته نجیب الدوله را خلعت امیر الامرائی از سر نو مرحمت فرموده و چند ایشان را جای پدر او دسلی عهد ساخته بالفرست فیروزی بطرف کابل و قندهار مراجعت نمود بعد روانگیش حکم نجیب الدوله در شاهجهان آباد روان شد در سنه هزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری شاید که در ماه جمادی الثانی راجه سورج مل جات که مالک دیگ و کمهیر و بهرت پور بود از چندی قلعه اگره را بتصرف گرفته بود در شاهجهان آباد آمده با نجیب الدوله جنگ و پیکار آغاز نهاد تا آنکه روزی از ضرب گلوله بندوق کشته شد و این سورج مل پسر بدن سنگه جات است و بدن سنگه پسر چورامن جات بود و چورامن در عهد عالمگیر اورنگ زیب رهزنی پیشه کرده و از این پیشه متمول گردیده بنای قلعه بهرت پور که چهار ده کروه از اکبرآباد فاصله دارد نهاده بود در ابتدای سلطنت محمد شاه فوت کرده بعد او پسرش بدن سنگ جات پدر را گرفت و قلعه ڈیگ را تعمیر نموده و در ایامیکه نادر شاه در دهلی آمده بود زنده بود و بعد وفاتش پسر او راجه سورج مل بجای او نشست برادر کوچک او پرتاب سنگ نام داشت که قلعه کمهیر بنا نموده و پسرش بهادر سنگ تا شرح جامی در عربی خوانده بود و این سورج مل در وقت احمد شاه بادشاه و قتیکه نواب صفدر جنگ اختیار نموده ملک بسیار بسند بادشاهی یافت و بعد از رفتن صفدر جنگ بسمت صوبه خود و از نسبت ضعف سلطنت بیشتر جاهای بی سند بزور شمشیر بدست آورده بود و بعد کشته شدن بهادر در ایام شاه ابدالی قلعه اکبرآباد را تسخیر نموده و در ڈیگ عمارتهای عالی تعمیر ساخته و پسران او که از نواب صفدر جنگ دستار بدل برادرانه کرده بودند بتخریب مکانات شاهی که در قلعه اکبرآباد بودند پرداختند و سورج مل سوار امر جات را صوبه دار المخلافت اکبرآباد داده او هم زیاده تر بتخریب آن شهر پرداخت و سورج مل غالیچه نادره دو دو رویه کیوار شنک ریشم که شاهجهان بادشاه بصرف ده هزار روپیه تیار ساخته بود و سه قریب به صد دستار که از ضرب توپ کلان از قلعه اکبرآباد برداشته در قلعه ڈیگ و بهرت پور گذاشته القصه چون سورج مل جات کشته شد پسرش راجه جواهر سنگ بعد از چندی او قات جهت انتقام خون پدر ملهار راو مرهته و نواب عماد الملک را همراه گرفته با لشکر عظیم دهلی را تا چهار ماه محاصره نمود و جنگید تا آنکه نجیب الدوله عاجز آمده بار عرضی بحضور احمد شاه ابدالی فرستاده شاه را از کابل حرکت داد و چون جواهر سنگ آمد آمد لشکر احمد شاه را شنید مشوش شده بتوسط راو ملهار مرهته با نجیب الدوله مصالحه کرده بدیگ معاودت نمود این سانحه در اواخر سال یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت رخ داد و هشتاد هجری در ایامیکه نواب شجاع الدوله و شاه عالم بادشاه برای کمک نواب قاسم علیخان بطرف بنگاله رفته بودند بوقوع پیوسته

نواب صلابت جنگ حیدرآبادی

پسر سیوم نظام الملک آصفجاه حیدرآبادی است بعد کشته شدن مظفر جنگ که شرح پیشتر از این مرقوم گردیده فرانسیسی و افاغنه سید محمد خان را که مشهور به صلابت جنگ بود بر مسند ریاست که نشانیدند بعد چندی القصه سنه الاهی او مرهته بتاریخ یازدهم ذی الحجه سنه یکهزار و شصت

از تاریخ هشتم ربیع الآخر سال مذکور می نویسند میر اولاد علی ذکا تخلص تاریخ جلوس او گفته

تاریخ

۱۱۷۳

۱۱۷۳ زهی شاه عالی گهر عدل گستر | باتاج و تخت و نگین شد مسلم || برون آر سال جلوس همایون | ز سلطان هندوستان شاه عالم

و در مولا راقم الحروف تاریخ جلوس او در الفاظ فضل ربانی یافته و انرا در رشته نظم کشیده۔

تاریخ

۱۱۷۳ ز فیض حق چو شد عالی گهر شه عالم | بجوی سال جلوسش ز فضل ربانی (۱۱۷۳)

و بعد جلوس بادشاه مدتی در بنگاله با توابعان نواب جعفر علیخان جنگ متواتر داشت تا آنکه شب سه شنبه بیست هفتم ماه ذی القعده سنه مذکور در بتیا بوقتیکه میر صادق مشهور بمیرن پسر نواب جعفر علی خان در خیمه خود خوابیده بود برق بروافتاد و جان داد و بعد وفاتش قاسم علیخان که داماد نواب جعفر علی خان بود نایب او گردید و بعد از چندگاه قاسم علی خان از روسای انگریز معتقد شده نواب جعفر علی خان را که پیر و ضعیف شده بود معزول گردانیده و خود در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری بر مسند ریاست نشسته مالک الولایت گردید من بعد شاه عالم بادشاه ملازمت حاصل نموده برای مصارف بادشاه از صوبه بنگاله بست و چهار لکه روپیه سالانه مقرر نمود و بادشاه از انجا کوچ کرده بطرف اله آباد تشریف بردند و بتاریخ پنجم ذی الحجه سنه مذکور همراه نواب شجاع الدوله که بعد فتح بر مرهته و روانه شدن شاه ابدالی بطرف قندهار باستقبال او شتافته بود در شهر اله آباد رسیدند و بخوف جات و مرهته ده سال دیگر دران شهر بسر برده در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری بشاهجهان آباد تشریف بردند

زینت النسا بیگم

نام مادر نواب نجف خان بود که در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری فوت شده روضه او در شهر اله آباد بمقام بهادر گنج واقع است و بر گرد دیوار آن روضه اندرونی و بیرونی اشعار عربی و فارسی بسیار منقوش است سه تربت دارد و بر هر تربت تاریخ است و بر یکی هیچ مرقوم نیست و آن تاریخها اینست۔

تاریخ

۱۱۷۴

۱۱۷۴ چو زینت نسا رفت از دار فانی | بفردوس جا کرد سکونت گرفته || بجستیم تاریخ سال وفاتش | خرد گفت جای بجنت گرفته

بر مزار دیگر

۱۱۷۵

۱۱۷۵ هزار و یکصد و با پنج و هفتاد | برفت مریم سوی فردوس دلشاد

و اشعار فارسی با تاریخ که بر دیوار اطراف بیرونی منقوش است چند از ان نوشته می شود۔

تاریخ

خبر رحلتش ز بس صدق و صفا بر شد روح پاکان همه فطالفیه حور العین کرد شعر رنگین نقش سر لوح مزار (۱۱۷۴)	تا که داخل بسرا پرده معنی شد گشته از صدق و صفا خبره نظارتین و الدخلی جنتی از سوره و الفجر بیار (۱۱۷۴) هزار و صد و هفتاد و چهار هجرت	رفت با فاطمه بنت رسول مدنی منزلش خلد برین کرد خداوند جلیل اندرین ظلمت شب خالق ستار مجید رفت از عالم فانی بریاض جنت	گشت هم صحبت او رست ز دنیا دنی جرم مادر تاریخ وفاتش جبریل۔ بضیافت بر خود زینت النسا طلبید

۱۱۷۴

اگر عدد سر لوح را که حرف لام باشد با عدد و الدخلی جنتی یکجا نموده آید تاریخ وفات بر آید۔

ساخت حسن ید بتاریخ بست و پنجم صفر سال یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار شاهجهان ثانی را که قریب یکسال بر تخت نشسته بود معزول ساخته میرزا جوان بخت را که خلف شاه عالم بادشاه بود بخطاب جهاندار شاه بولیعهدی پدر که در بنگاله بود منسوب فرمانروایی فرستانید و خود متوجه معرکه احمد شاه ابدالی گردید دران جنگ بسیاری از سرداران مرهته بتاریخ ششم ماه جمادی الثانی سال مذکور که مطابق ماه جنوری سنه یکهزار و هفتصد و شصت و یک عیسوی بود کشته شد گویند که تا شصت کروه خون مرهته ها مثل آب زمین روان بود چون شاه ابدالی بعد قتل و تاراج فتح بزرگ نمود میرزاد تاریخ آن گفته

تاریخ

1174 شاه ابدالی آنکه بشکست | گرد در انجام و در آغاز فتح | سوی خامه تاریخش نواخت | شاه درانی نمود باز فتح

1173

مختصر اینکه بعد این فتح احمد شاه ابدالی تا چند ماه در شاهجهان آباد متوقف بوده بپاس آنکه دختر محمد شاه بادشاه موسومه بحضرت بیگم از بطن صاحبه محل بحباله نکاح خود داشت و دختر عالمگیر ثانی را که بالسیه خود شاهزاده تیمور مرزا نسبت بود سلطنت هندوستان بر شاه عالم بادشاه که دران ایام بطرف بنگاله تشریف داشتند مقرر ساخته و جهاندار شاه را همچنان بجای پدر بولیعهدی گذاشته و خلعت وزارت بنواب شجاع الدوله پوشانیده و از سر نو عهده امیر الامرای بنجیب الدوله بخشید و بتاریخ شانزدهم شعبان سال مذکور بطرف قندهار مراجعت فرمود و کلمه + مراجعت قندهار بود تاریخ روانگی اوست و نواب شجاع الدوله بعد از روانگی شاه ابدالی برای ملازمت شاه عالم بادشاه بطرف مشرق روانه گردید

ابو المظفر جلال الدین شاه عالم بادشاه غازی ولد عزیز الدین عالمگیر ثانی

ولادت او بتاریخ هفتدهم شهر ذی القعده سال یکهزار و یکصد و چهل هجری از بطن زینت محل مشهور بلال کنور واقع شده پیش ازین مذکور شده که شاهزاده عالی گوهر بخوف عماد الملک غازی الدین خان بعین حیات پدر از شاهجهان آباد گریخته و نواب محمد قلی خان را از الهآباد همراه گرفته بتسخیر ملک بنگاله رفته بود دران ایام تنی چند از انگریزان از طرف کمپنی کوتهی های تجارت در کلکته و عظیم آباد داشتند شاید که یک و نیم سال پیش از ورود شاهزاده در میان نواب سراج الدوله حاکم بنگاله و رؤسای انگریز خصومتی دست داده بود که باعث خرابی و بربادی او شده و جنگی در میان ایشان واقع گردید مختصر اینکه کرنیل کلیو صاحب که سردار انگریزان بود با یکهزار گوره های ولایتی و دو هزار هندوستانی در میدان پلاسی که از مرشدآباد پانزده کروه فاصله دارد مستعد جنگ شده با وجود آنکه همراه نواب قریب پنجاه هزار سوار و پیاده و پنجاه ضرب توپ بود هزیمت یافته و تاب مقاومت در خود ندیده از میدان جنگ گریخته و این معامله بتاریخ پنجم ماه شوال سنه یکهزار و یکصد و هفتاد هجری مطابق بست سیوم ماه جون سنه یکهزار و هفتصد و پنجاه و هفت عیسوی بوقوع آمده بود و بعد هزیمت سراج الدوله گرفتار شده بتاریخ پانزدهم شوال سنه مذکور بایمای میر صادق مشهور به میرن پسر میر جعفر علیخان بقتل رسیده بعد ازان صاحبان انگریز میر جعفر علیخان را که نایب نواب مذکور بود بجای او بر مسند ریاست نشانیده بودند که یک سال و نیم بعد ازین ماجرا شاهزاده موصوف در صوبه بهار رسیده باراده تسخیر بنگاله محاربه و مجادله پیش داشت درین اثنا خبر شهادت پدر خود بدو رسانیدند شاهزاده فی الحال بصلاح امرایان که همراه او بودند بتاریخ چهارم جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و سه در حوالی عظیم آباد مشهور به پتنه اورنگ فرمانروای آراسته جلوس نمود و خود را ملقب بشاه عالم بادشاه ساخت بعد ازان خلعت وزارت بنواب شجاع الدوله صوبه دار اوده و خلعت امیر الامرای بنجیب الدوله فرستاد از اول وقایع جلوس را از تاریخ شهادت پدر یعنی

و چون انتظام الدوله خانخانان پسر قمر الدین خان وزیر که خالوی عماد الملک بود و سه روز پیش از قتل بادشاه بحکم عماد الملک از دست همون نمک حرامان شهید شده بود چنانچه عزیزی تاریخ شهادت او و بادشاه هم باین عنوان گفته که از مصرعهٔ آخر تاریخ برمی آید

تاریخ

سنی بلخ و شیعی کشمیر
قاتل جهان شاه و ابن وزیر ۱۱۷۳

مدت سلطنت عالمگیر ثانی پنج سال و هشت ماه و هشت روز مدت عمر هفتاد و چهار سال لقب او بعد وفات عرش منزل قرار یافته

آمدن احمد شاه ابدالی مرتبهٔ سیوم در شاهجهان آباد

چون نمک حرامان باشارهٔ عماد الملک تیغ جفا بگلوی عالمگیر ثانی راندند و شاهزاده محی السنت را که پسر کام بخش ابن خلد مکان بود برای نام بر تخت جهانبانی نشانیده ملقب بشاهجهان ثانی نمودند عماد الملک بعهدی قطب خان کشمیری را بحراست او گذاشته خود باعانت و رفاقت دتاسیندهیه بجنگ سج که نجیب الدوله را در سکرتال بسبب الارشادهٔ او محاصره نموده بود شتافت و معامله نجیب الدوله بر صلح قرار یافته بود که عنقریب رسیدن احمد شاه ابدالی گوش زد عالمیان گردید دتاسیندهیه خبر شاه ابدالی شنیده صلح را ناتمام گذاشته بالشکر خود که در آن وقت هشتاد هزار سوار جرار همراه خود داشت بمقابلهٔ احمد شاه ابدالی روان شد و چونکه عماد الملک خنجر بیداد بر گلوی بسیاری از سکنای شهر نیز رانده بود هر کس بلکه خادمان او نیز از وی گرد کدورت بر دامن دل داشتند چنانچه وضیع و شریف با نجیب خان پیوستند و متوسلان بادشاهی روزی بار دهلیه ها مستغرق شده برای تنخواه خود یا بر عماد الملک هجوم کردند و باشارهٔ نجیب الدوله در حویلی او رفته هرچه از نقد و جنس و اسباب و فیل و توپخانه یافتند بهانهٔ تنخواه خود بغارت بردند و عماد الملک بکمال حسرت و اندوه پیش سورج مل جات رفته در قلعهٔ بهرت پور مخفی گردید بعد از آن در شاهجهان آباد بحکم نجیب الدوله هر آب و باد روان شد مختصر اینکه چون شاه ابدالی تا به انتربید رسید یار سعد الله خان پسر علی محمد خان روهیله و نجیب الدوله و نواب احمد خان بنگش فرخ آبادی و حافظ رحمت خان و دوندی خان که ملک ایشان در میان انتربید واقع شده خود را بشاه ابدالی رسانیده و شرف ملازمت اندوختند القصه چون لشکر شاه بالشکر دتاسیندهیه مقابله شد دتا جنگ کنان بجانب شاهجهان آباد رجع القهقری نموده بمیدان بادلی که در سواد شاهجهان آباد واقع است رسید و ابدالیان اطراف دتا را فرو گرفتند و جنگی عظیم در میان آمد آخر کار دتا با سایر فوج از اسپان فرود آمده پا در ستیزه قایم کرد تا آنکه با جمیع همراهیان علف تیغ بیدریغ ابدالیان گردید این واقعه در ماه جمادی الآخر سال یکهزار و یکصد و هفتاد و سه هجری بوقوع آمده و میر غلام علی آزاد تاریخ این جنگ را چنین یافته

تاریخ ۱۱۷۳

کرد سلطان جهر درانی	قتل دتا به تیغ دشمن گاه
گفت تاریخ این ظفر آزاد	نصرت بادشاه عالیجاه ۱۱۷۳

چون خبر کشته شدن دتاسیندهیه بسداشیو بهاو برادرزاده بالاجی پیشوا در دکن رسید با فوجی عظیم رهگرای هندوستان گردید و در این زمانه احمد شاه ابدالی در شاهجهان آباد رسیده اول شهر را تاخت و تاراج نمود و قلعه را نیز بعد جنگ مفتوح

بجمیعت سکه

بر زر زد سکه صاحبقرانی   عزیز الدین عالمگیر ثانی

در سنه یکهزار یکصد و هفتاد هجری احمد شاه ابدالی مرتبه دویم تا شاهجهان آباد آمده غنیمتی بی شمار از دهلی و آگره برده و دختر محمد شاه را در حباله نکاح خود آورده و عالمگیر ثانی نیز دختر خود را به پسرش تیمور مرزا منسوب ساخته وقت روانگی احمد شاه ابدالی حسب خواهش عالمگیر ثانی بعهده امیر الامرائی بر نجیب خان افغان بخطاب نجیب الدوله مرحمت ساخت بعد روانگی او عماد الملک غازی الدین خان که از خوف احمد شاه ابدالی بطرف فرخ آباد رفته بود از انجا نواب احمد خان بنگش را همراه گرفته با مداد رگهوناتهه راو مرهته و هولکر در دهلی آمد و بعد محاربه و مقاتله نجیب الدوله را از شاهجهان آباد بدر نمود و جمله کار سلطنت را بدستور سابق بدست خود آورده بادشاه را محض بیدخل ساخت و احمد خان بنگش را بجلدوی خدمتهای او بعهده امیر الامرائی بخطاب بخشی الملک احمد خان بهادر غالب جنگ و ادانید بعد ازان عماد الملک در پی هتک حرمت شاهزاده عالی گهر خلف عالمگیر ثانی کوشیدن گرفت بلکه در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک برای مقید ساختن او خانه او را محاصره نمود شاهزاده بنوعی که تو انست بعد کشته شدن چند کس و میر جعفر با نگسی پتیل را و مرهته از ان حیص بیص سالم بر آمده قریب هشت ماه همراه نجیب الدوله گذرانید بعد ازان از خوف عماد الملک بطرف مشرق رفت و چندی در اله آباد که نیابت آن صوبه از هنگام نواب صفدر جنگ بنام نواب محمد قلی خان برادر زاده او بود متوقف بوده و بعد ازان محمد قلی را امید وار وزارت ساخته در شروع سال هزار و یکصد و هفتاد و دو با فوجی عظیم همت بر تسخیر ملک بنگاله نموده همراه خود گرفت درین سال رگهوناتهه راو مرهته و دتا سیندهیه بایمای عماد الملک نجیب الدوله را در سکرتال محاصره کرده او را تنگ نمود تاریخ این معامله یافتند اند + ببرهمن را آشکارا آمد کرد + و چون درین ایام غلبه مرهته ها بسیار شد هند و مسلمان از دست ایشان عاجز آمده باتفاق نواب شجاع الدوله صوبه دار اوده و دیگر امرایان هندوستان عرضداشت با حمد شاه ابدالی فرستاده نزد کمک خواستند که تشریف آورده و متفق شده این فرقه بیدین را مستاصل گردانند چنانچه احمد شاه ابدالی ازین مژده مسرور گردیده در سال هزار و یکصد و هفتاد و سه هجری متوجه بسمت هندوستان آورد و چون آمد آمد او گوشزد خواص و عوام گردید عماد الملک بخیال سو ادبیها که بنسبت عالمگیر ثانی ازو بظهور آمده بود و علاوه آن نجیب الدوله را که دست گرفته احمد شاه ابدالی بود از دهلی بدر ساخته بود بخوف جان خود باقی بیگ خان بلخی و مهدی قلی خان کشمیری را که مشیر امور دولت او بودند اشاره فرمود تا ایشان عالمگیر ثانی را روز پنجشنبه تاریخ هشتم و بروایتی بتاریخ بیستم ماه ربیع الثانی سال یکهزار و یکصد و هفتاد و سه هجری بکشتند و جسد وی را از بالا بطرف دریا بر ریگ جمنا افگندند بعد شش پهر بعض کسان لاشش را برداشته در مقبره همایون بادشاه مدفون ساختند تاریخ وفات اوست +

تاریخ

شاه عالی نسب عزیز الدین	کش بود در جوار رحمت جای	گفت هاتف چو رفت در جنت	داور عرش سمک مرد ای وای

۱۱۷۳

الفرع الثالث من الاصل الثالث مشتمل و میر آزاد در تاریخ اتمام این کتاب گفته

تاریخ

میر یوسف عزیز مصر کمال	از خم معرفت کشید رحیق	کرد در وحدت شهود رقم	نسخهٔ تازه بفکر عمیق
از احادیث و از کلام الله	کرده اثبات حق زهی توفیق	هست این نقش دلنشین الحق	یادگاری ز خامهٔ توفیق
	سال تاریخ این کتاب خرد	گفت شمع مجالس تحقیق ۱۱۶۲	

1162

و میر محمد یوسف بتاریخ دوم جمادی الثانی روز پنجشنبه سنه اثنین و سبعین و مائة و الف در بلدهٔ لکهنو درگذشت نعش او را در عرض دو روز به بلگرام رسانیدند و در باغ محمود پایان مرقد جدش میر عبد الجلیل دفن ساختند میر آزاد در مرثیهٔ او این تاریخ گفته

تاریخ

الهی بر شکیب ما چها رفت	که گوهر بود در یکدم ز جا رفت	نماند اکنون امید زندگانی	که در و قاتل ما را دوا رفت
بیا بلبل بگریه همرهی کن	که سرو او بتاراج فنا رفت	عزیز مصر معنی میر یوسف	ازین عالم بسوی دار البقا رفت
فغان من بهمراهی روان شد	چو روح او بگلگشت سما رفت	بدخشان را نماند آن قدر و قیمت	ز دستش گوهر و لعل بی بها رفت
اگر فردوس باشد خوش ندارم	کزین گلشن نسیم جانفزا رفت	کدورت آنقدر ها گرد افشاند	که از سیمای وقت من صفا رفت
نمیدانم چه از من دید تقصیر	که با آن دوستی نا آشنا رفت	شکوه سلطنت از دست من رفت	تو گوئی از سرم ظل هما رفت
	نوشت آزاد تاریخ وفاتش	جوان یار با یوسف کجا رفت ۱۱۷۲	

1172

و شخصی دیگر این تاریخ در وفات او نظم نموده

تاریخ

1172 میر یوسف گذشت ازین عالم	داغ چندین الم بدلها سوخت	هاتفی دردمند تاریخش	گفت جان و دل احبا سوخت ۱۱۷۲

عزیز الدین محمد عالمگیر ثانی بادشاه غازی ابن معز الدین جهاندار شاه ابن شاه عالم بهادر شاه

در سال هزار و نود و سه یا که سنه هزار و یکصد هجری تولد پذیرفته و نام مادرش انوپ بائی بود بعد از آنکه عماد الملک غازی الدین خان وزیر احمد شاه بادشاه را کحول ساخته محبوس کرد عزیز الدین ابن جهاندار شاه را که شصت و هفت ساله بود و از زمان فرخ سیر بادشاه مقید بود از محبس بر آورده بتاریخ دهم شعبان سنه یکهزار و یکصد و شصت و هفت هجری موسوم بعالمگیر ثانی نموده برای نام بر سریر فرمانروائی در شاهجهان آباد نشانیده و میر اولاد محمد بلگرامی ذکا تخلص تاریخ جلوس او گفته

تاریخ

1167 بر سریر سلطنت سلطان عزیز الدین نشست	کارهای دین و دولت جمله خاطر خواه شد	سال تاریخ جلوس او ذکا تحریر کرد	بادشاه هند عالمگیر عالیجاه شد ۱۱۶۷

ایضاً

1167 شاه والا نژاد عالمگیر	از ازل نامور بفیض آمد	گشت چون جلوه گر بروی سریر	گشت تاریخ مظهر ایزد ۱۱۶۷

وکالت مطلق هم و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب صمصام الدوله برنواخت در سنه هزار و یکصد و شصت
1169 و هشت هجری عالمگیر ثانی بادشاه دهلی برای او ماهی و مراتب فرستاد و شخصی این مصرعه تاریخ یافت مع از شاه هند آمد ماهی
و هم مراتب ۱۱۶۹ بعد از آن صمصام الدوله در فکر برانداخت نصاری فرانسیس که دران ملک اقتداری تمام بهم رسانیده بودند
افتاد و نواب صلابت جنگ از گفته او نصاری را از نوکری خود برطرف کرد بنابرین در ماه رجب سال هزار و یکصد و هفتاد
و یک عبد الرحمن مخاطب بجید رجنگ که صاحب اختیار سرکار موسی بوسی فرانسیس سردار نصاری بود صمصام الدوله
را در اورنگاباد با متوسلان و اقربای او مقید ساخت نظام علی خان برادر صلابت جنگ که دشمن جانی حید رجنگ بود بتاریخ
سیوم رمضان سنه مذکور حیدر جنگ را که بخیمه او آمده بود بقتل آورد و طرفه تشویشی در لشکر افتاد و درین شور و غوغا واقعه طلبان
کار صمصام الدوله را با پسرش میر عبد النبی خان یمین الدوله مظفر جنگ که یکی از اقربای او بود تمام ساختند پدر و پسر
را در مقابر آبای او که جانب جنوب شهر قریب درگاه شاه نور است زیر خاک سپردند یمین الدوله را در شبستان
1171 آبای او که پایان گنبد شاه نور است دفن کردند میر آزاد تاریخ شهادت این هر سه درین آیه یافته + وجوه یومئذ مسفره ۱۱۷۱
و نیز میر مذکور گفته +

تاریخ

1171 ۱۱۷۱

رفت صمصام الدوله زجهان | سیوم ماه شهر نصیب رمضان
سال این واقعه ان سید خود | گفت مارفتن محمد الرحمان

ایضا در ستزاد

1171 ۱۱۷۱

صمصام الدوله آن امیر عالی دولت آگاه | ناحق شده کشته بکمین گاه زمان بایزدان گاه
زاد بعرض سپرده تاریخ + یاران شنوید | کردند شهید ناکسان سید را + انا لله

و نواب درگاه قلی خان مخاطب بمؤتمن الدوله سالار جنگ که از طرف نواب صلابت جنگ بصوبه داری اورنگاباد
ممتاز بود این رباعی ستزاد در تاریخ ایشان در سلک نظم کشید +

تاریخ ستزاد

1171 ۱۱۷۱

دیدیم زمین بهر و لناک صمصام + خوننابه فشان | در روش ز خروش بود خون شهدا + از خورد و کلان
گفتم که مصیبت این سه کار و تاریخ بگفتا هاتف | اولاد علی شهید کردند بحیا + عبد الرحمن

و میر رحمت الله نامی شخصی این تاریخ یافته +

تاریخ

۱۱۷۱

صمصام الدوله آنکه امیر کبیر بود | ناحق قتیل گشت بعد مکر و صد فریب
روز خمیس و ثالث ماه صیام بود | تاریخ گفت عقل شهادت شده نصیب

روضه حضرت سلون

این درگاه در موضعی که انرا حضرت سلون سگوند مضاف صوبه اوده در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری
تعمیر یافته و این تاریخ بنای اوست

تاریخ

1171 ۱۱۷۱

شد بنا در سلون روضه نور | که جهان را از و نسبت گشت سرشت
داد الف بشارت از تاریخ | این بود آستانه اشرف

میر محمد یوسف

بن سید محمد اشرف الحسنی والواسطی البلگرامی و دختر زاده میر عبد الجلیل بلگرامی است او کتابی تالیف نموده باسم

برادر اعیانی میر نواز شس علی خلف الصدق میر عظمت الله بیخبر بلگرامی است در سنه هزار و یکصد و شصت و نه در گذشت این رباعی از وست رباعی شیطان چو ز درگاه خدا شد مردود ✤ پرسید کسی چرا نه کردی تو سجود ✤ گفتا که منم محو جمال رخ دوست ✤ جز ذات خدا گزندانم مسجود ✤ و این بیت از سید غلام مصطفی است بیت هر چند لعبد سجده توحق را نجوانی ✤ تا سجده بآدم نکنی شیطانی ✤ و میر غلام علی آزاد در وفات سید کریم الله این تاریخ بتعمیه گفت

تاریخ

۱۲۲۳ — ۵۴

۱۱۶۹	شاعری خوش گوی و صوفی مشربی	مرد در عین جوانی یا نصیب	وقت جان رفتن ندا آمد ز غیب		بهر تاریخ وفاتش یا غریب

سید قطب الدین عرف تجلی

درویشی فاضل و کامل سجاده نشین شاه نور بوده بتاریخ نوزدهم جمادی الاول سنه تسع و ستین و مائة والف در ۱۱۶۹ گذشته و سراج الدین خان این مصرعه تاریخش یافته تاریخ ✤ رو بجنت کرد حقا قطب دین ✤

۱۱۶۹ سراج الدین علی خان متخلص بآرزو اکبرآبادی

نسب او از جانب پدر بشیخ کمال الدین خواهرزاده شیخ نصیر الدین محمود و از طرف مادر بشیخ محمد غوث گوالیاری شطاری میرسد از شعرای تازه گو بوده در سلک منصبداران پادشاهی بوده در اوایل سلطنت محمد فرخ سیر بخدمتی از خدمات گوالیار ماهور گردیده مدتی در شاهجهان آباد اقامت داشت چون وقت او با خر رسید با لکهنو آمده در انجا لبست و سیوم شهر ربیع الثانی سنه هزار و یکصد و شصت و نه در گذشت چندگاه بلکهنو بخاک سپرده شد بعد از ان برادرزاده او محمد محسن خان تابوتش بدهلی برده در انجا دفن ساخت میر غلام علی آزاد تاریخش گفته

تاریخ

۱۱۶۹

۱۱۶۹	سراج الدین علی خان نادر العصر	ز مرگ او سخن را آبرو رفت		اگر جوید کسی سال وفاتش	بگو آن جان معنی آرزو رفت

نواب صمصام الدوله شاهنواز خان اورنگابادی

نام اصلی او عبد الرزاق است و اصل شس از سادات خوافست جد اعلای او میر کمال الدین در عهد اکبر شاه پادشاه از خواف بهند آمده در سلک نوکران پادشاهی ملازم شده و پدر عبد الرزاق میر حسن علی نام داشت که در عمر بست سالگی فوت کرد و فرصت نشو و نما نیافت ولادت صمصام الدوله بست نهم رمضان سنه احدی و عشر مائة والف در لاهور واقع شده چون اقربای او اکثر در اورنگاباد بوده در عنفوان شباب از لاهور باورنگاباد آمد در اوایل بمنصبی از پیشگاه نواب نظام الملک آصف جاه سرفرازی اندوخت و بعد چندی بدیوانی پادشاهی صوبه برار مامور شد و صحبت نواب صمصام الدوله با نواب نظام الدوله پسر نواب نظام الملک بخوبی برآمد و چون نظام الدوله با پدر خود جنگ نموده شکست خورد صمصام الدوله تا دم تکیه بامر شرط رفاقت بجا آورد و بعد انهزام نظام الدوله از ان مسلکه کناره کشیده و یکسو شد و مدتی معاتب نواب آصف جاه ماند و اثر خدا اختیار کرده بتحریر و تسویه مآثر الامرا اشتغال ورزید و مدت پنج سال اوقات برین منوال گذرانید آخر نواب آصف جاه در پایان عهد خود او را از عتاب برآورده بدستور سابق بدیوانی برار مامور ساخت بعد وفات آصف جاه نواب نظام الدوله او را از برار طلبیده به دیوانی سرکار خود سرفراز نمود چون بعد شهادت نظام الدوله و قتل مظفر جنگ امارت بنواب صلابت جنگ رسید او را بتاریخ چهاردهم صفر سنه سبع و ستین و مائة والف لعطای خلعت

ماہای چند است ہمین تاریخ برای ہر سہ کسان سے ہوئے آمد شد مدت حکومت مہابت جنگ شانزدہ سال
بود و مدت عمر ہشتاد سال صاحب سیر المتاخرین می نویسد کہ اکثر مہابت جنگ میگفت کہ اسباب و دلالت
بران میکند کہ بعد از ما سواحل ممالک ہند در تصرف کلاہ پوشان یعنی انگریزان خواہد آمد و چنین شد کہ او گفتہ بود
روزی مصطفی خان مہابت جنگ را ترغیب بمقابلہ جماعہ انگلشیہ و تسخیر کلکتہ نمود او اغماض کردہ جواب نداد بار
دیگر خان مذکور شہامت جنگ و صولت جنگ را در عرض این مقدمہ شریک خود ساخت مہابت جنگ جواب نداد
در خلوت شہامت جنگ و صولت جنگ را گفت کہ بابا مصطفی خان خود سپاہی و نوکری پیشہ است میخواہد
کہ رجوع من ہمیشہ با او بودہ باشد شما چرا در چنین امور با او ہمداستان می شوید جماعہ انگلش در حق من چہ
بدی کردہ اند کہ من بدخواہی انہا کنم الی الان آتشی کہ در صحرا گرفتہ است خاموش نشدہ آتشی کہ در دریا بگیرد کیست
کہ انرا فرو نشاند زنہار گوش باین قسم سخنہا باز نخواہید داد کہ نتیجہ غیر از فنا ندارد +

نواب سراج الدولہ ناظم بنگالہ

پسر ہیبت جنگ و دختر زادہ نواب علی وردی خان مہابت جنگ است بعد وفات مہابت جنگ در ماہ رجب سال
یکہزار و یکصد و شصت و نہ ہجری ناظم بنگالہ و بہار و اودیسہ شد بعد ازان بارادہ بر آوردن ملک پورنیہ از دست شوکت
جنگ بطرف راج محل نہضت فرمود در اثنای راہ خبر رسید کہ مردمانیکہ برای گرفتن کشن بلبہ پسر راجہ راج بلبہ دیوان
شہامت جنگ کہ بجہانگیر نگر عرف ڈھاکہ رفتہ بود باز آمدند زیرا کہ کشن بلبہ گریختہ خود را بکلکتہ رسانید و مسٹر دریک صاحب
سردار انگریزان حمایتش نمودہ نگذاردند از استماع این خبر ترک عزیمت منازعت با شوکت جنگ نمودہ معاودت
بمرشد آباد کرد و بعد از چندی لشکر بکلکتہ کشید چون جماعہ انگلشیہ را جنگ سراج الدولہ متیقن بود و اسباب حرب
چنانکہ باید مہیا نداشتند لہذا القلعہ قدیم حصن حصینہ بمدافعہ برخاستند چون مسٹر دریک صاحب عرصہ را بر خود تنگ
دید خود را معہ دودی از سرداران بر جہازی کشیدہ بجان بسلامت برد و باقی ماندگان لاعلاج بمقتضای غیرت موت
را بر حیات گزیدہ تا بارود و گلہ بندوق بود جنگیدہ شربت مرگ چشیدند و چندی محصور گشتہ اسیر نوکران سراج الدولہ شدند
و اموال زر ہای خطیر کہ احصای آن غیر مقدور است بغارت رفت گویند کہ یکصد و چہل و شش انگریز باسیری گرفتار شدند ہنگام
شب این بیچارگان را در خانہ تاریک و تنگ کہ در مربع زیادہ از شش گز نبود و حالا آن مکان را بزبان انگریزی
بلاک ہول میگویند بند نمودند ہنگام صبح چون دروازہ آن مکان را کشودند بجز بست و سہ کس را زندہ نیافتند دیگران
ہمہ بشدت گرمی و تشنگی جان دادہ بودند این ماجرا در ماہ دوازدہ روز بعد از رحلت مہابت جنگ بتاریخ
بست و دویم ماہ رمضان سنہ یکہزار و یکصد و شصت و نہ ہجری کہ مطابق بستم ماہ جون سال یکہزار و ہفتصد و پنجاہ
و شش عیسوی بود بوقوع آمدہ مسودہ این اوراق تاریخ این سانحہ بزبان اردو باین طور ترتیب یافتہ کہ ازان سال ہجری استخراج میشود

تاریخ از مولف

جبکہ نواب سراج الدولہ دشمن انگریز صبح ہوتی تن رہا زندہ بجز بست و سہ کس وائے	لی لیا جبہین جہا بھی کلکتہ کو بجا دُہوا گو بارہ ہر کسی نے تب ہین ادیا گھول	خانہ تنگ بلا کھو لمین یکبار کیا بند پایی دشمن کشتی اور سرآمد کپتان کا	یکصد و چہل و شش انگریز کو جو تھے بہی امول بہر تاریخ لکھا مین خانہ تنگ بلا کھول ١١٦٩

سید کریم اللہ متخلص بغریب

تاریخ

روشن دلی سحر نفسی پاک گوهری	واحسرتا که دامن ازین انجمن فشاند	دل واطلبید زنائه تاریخ او کشید	پیر یگانه میر نوازش علی نماند

1167

شاه شریف اورنگ آبادی

در بیست ششم رجب سنه ثمان وستین ومائة والف فوت کرده و عارف الدین عاجز تخلص تاریخ وفاتش
یافته مرد با وجد بود شاه شریف (1167)

تاریخ حوضی

نواب درگاه قلی خان مخاطب بمؤتمن الدوله سالار جنگ در ایام نواب صلابت جنگ بوقتی که بصوبه داری
اورنگ آباد امتیاز داشته در شکوه خود در سنه هزار و یکصد و شصت و نه این حوض را تعمیر ساخته تاریخ اتمام آن خود گفته

تاریخ

در جهان هر چند گشتم کو بکو	همچنین حوضی ندیدم هیچ سو	فیض عامش هست جاری صبح و شام	می برد هر تشنه مشک و سبو
	خواستم سال بنا آمد ندا	سید ساقی کوثر آبرو (1169)	

1169

قدم رسول

عمارتی است عالی در شهر کتک مضاف صوبه اوڑیسه که در سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری در زمان دولت
عالمگیر ثانی تعمیر یافته و بر دروازه اش این تاریخ برسم کتیبه مرقوم است

تاریخ

بدرگاه خدیو دو جهانی	پناه عالم النبی و جانی	مرتب گشت نوبت خانه دین	بعهد شاه عالمگیر ثانی
چو فرزند مصالح دین محمد	که دیدار علی نامش بدانی	بدرگاه نبی این قصر آراست	خدا حاصل کند مقصود جانی
سوال سال تاریخش چو کردم	سروش غیب گفتا از مهربانی	چو طبل کفر را سرنگون زد	ز نوبت خانه دین سال ثانی (1169)

1167

نواب علی وردی خان مهابت جنگ صوبه دار بنگاله

بعد کشتن نواب علاء الدوله سرفراز خان ابن نواب شجاع الدین خان بتاریخ سیزدهم ماه صفر سنه یکهزار و یکصد و
پنجاه و سه هجری ناظم بنگاله و بهار و اوڑیسه گردید شهامت جنگ و صولت جنگ و هیبت جنگ برادرزادهای او بودند هیبت جنگ
که درین سه برادران بحسب شجاعت و حسن تدبیری فایق بود بیشتر از همه در اواخر سنه هزار و یکصد و شصت و یک
کشته شد بعد از آن بتاریخ سیزدهم ربیع الاول شب سه شنبه سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه یک سال بعد از
کشته شدن حسین قلی خان پسر هیبت جنگ شهامت جنگ نیز راه آخرت پیش گرفت جنازه اش را
در باغ موتی جهیل که ساخته او بود برده در صحن مسجد آنجا که خود تعمیر نموده بود مدفون کردند بعد شهامت جنگ بفاصله
دو ماه و دوازده روز صولت جنگ نیز که حاکم پورنیه بود بتاریخ بیست و پنجم جمادی الاول سنه مذکور رهگرای عالم
بقا گردید در جعفری باغ مدفون گشت و مهابت جنگ نیز بعد از وی بتاریخ نهم رجب یوم السبت سنه مذکور
برحمت الهی پیوست و حسب الوصیت پایان مرقد مادر خود در خوشباغ مدفون گردید و تاریخ وفات شهامت
جنگ + خدایش بیامرزد + (1169) یافته اند و چون سال فوت هر دو برادران بلکه مهابت جنگ نیز سال واحد بتفاوت

و عماد الملک وزارت را نیز از انتظام الدوله گرفته بادشاه را ورا در آخر ماه جمادی الثانی سنه هزار و یکصد و شصت و هفت محبوس کرده و بتاریخ دهم شعبان چشم او را و چشم مادرش را که جمیع فتنه‌ها از و زاییده بود میل کشیده عالمگیر ثانی را بر تخت نشانید مدت سلطنت احمد شاه شش سال و چند ماه بود و بعد معزولی مدت بست سال در حبس مانده بتاریخ دویم شعبان سنه هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری درگذشت مدت عمر چهل و هشت سال شش ماه و یازده روز تاریخ وفاتش برای اختصار کلام درین مقام نوشته شد

تاریخ

1188 بربست چون مجاهد بن رخت زندگی | هر کس در سرشک بمژگان خویش سفت
هاتف برای سال وفاتش بهند گفت | سال وفات سال وفات هاهی کفت

نواب منصور علیخان صفدر جنگ

خواهرزاده و داماد نواب برهان الملک سعادت خان است بعد وفات برهان الملک که در هنگام ورود نادر شاه در دهلی اتفاق شده در شروع سال یکهزار و یکصد و پنجاه و دو هجری بخزانه نادر شاهی دو کرور روپیه بطریق پیشکش داخل ساخته خلعت صوبه اوده از حضور محمد شاه بادشاه حاصل نموده و در زمان احمد شاه بادشاه بعهده وزارت سرفراز گشته در سنه هزار و یکصد و شصت و هفت از بادشاه مرخص گشته از دهلی بطرف صوبه اوده میرفت چون در پاپڑگهات که سه منزل از لکهنو فاصله دارد رسید از شدت درد ازبزرگی که مثل برهان الملک برآورده بود بتاریخ هفدهم ذی الحجه درگذشت لاش او را برای چندی در گلاب باڑی که در فیض آباد است بطریق امانت تفویض زمین کردند و بعد از آن روانه شاهجهان آباد نمودند روضه او متصل درگاه شاه مردان است عمارتی است عالی و باغی دارد پر از گلهای رنگین و میگویند که در تعمیر آن سی لکهه روپیه صرف شد، اندرون مقبره این تاریخ کنده اند :

تاریخ

1167 چو آن صفدر عرصه کم رسمی | ز دار فنا گشت رحلت گزین
چنین سال تاریخ او شد رقم | که بادا مقیم بهشت برین :

این بیت در تاریخ وفات او از مولف است بطور تعمیه

تاریخ

1167 بهر سال رحلتش چون کردم از هاتف سوال | با قلوب ریش گفتا فوت صفدر جنگ و

شاه پیر اشرف سلونی

پیرزاده سلون ابن شاه پیر محمد مرید پیر کریم مانکپوری بود در سنه هزار و یکصد و شصت و هفت هجری فوت شده تاریخ وفات او از الفاظ شاه اشرف کریمی برمی آید و این رباعی نیز در تاریخ وفات اوست :

تاریخ

1167 حیف از معین شاه اشرف جان شد | قدوس عرش راحت رسان شد
سر اسر بدو نور قطب عالم | ز ذات مقدر تاریخش عیان شد

میر نوازش علی متخلص بفقیر

خلف الصدق میر عظمت الله مخبر بلگرامی است شب دوشنبه سیزدهم شعبان سنه هزار و یکصد و شصت و هفت بعالم قدس خرامیده در جنب جد خود میر لطف الله مدفون گردید میر آزاد تاریخش گفته :

قبله غلام چه خوب سجع از گفته هاے سعدی شیرازی براے نام خود تجویز ساخته سجع دولت جاوید یافت
هر که نکونام زیست مبنی فی الحقیقت که این سجع بسیار خوب است اما نواب عمدة الملک امیر خان که مرد ظریف
بود و در آن وقت حاضر بود گفت که مصرعه ثانی را نیز منقش باید ساخت ع کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را
بتجنیس خط ذکر خیر ذکر خر است یعنی خواجه سرا که نه پسر دارد و نه دختر بعد مرگش ذکر خیر نام او را زنده خواهد داشت

نواب مجد الدوله عبد المجید خان

در عهد احمد شاه بادشاه دهلی عهده سیوم بخشی گری داشت در سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنج فوت شد و
سناته سنگه متخلص به بیدار تاریخش بتعمیه گفته

تاریخ

۸۱۵ — ۳۵۰

حیف آن امیر وا از وفات ازین جهان فانی	و اکوبر خ او رضوان در جنان را	تاریخ رحلتش را پرسید از خرد گفت	فردوس باد مسکن عبد المجید خان را

یعنی اگر عدد لفظ فردوس را با عدد عبد المجید خان یکجا کنی تاریخ بر آید

مسجد شاه شریف

این مسجد واقع اورنگ آباد است شاه شریف آن را در سنه ست و ستین و مائة و الف تعمیر ساخته و عارف
الدین خان عاجز تخلص تاریخش یافته ع این مسجد شریف حریم جهان نما ۱۱۶۶

عزل و وفات احمد شاه بادشاه دهلی

چون هفت ماه بعد از کشته شدن نواب جاوید خان خواجه سرا احمد شاه بادشاه از گفته نواب عماد الملک غازی
الدین خان و دیگر بدخواهان نواب صفدر جنگ را معزول ساخته خدمت وزارت بتعین او بنواب انتظام الدوله
پسر قمر الدین خان مرحوم مرحمت فرمود نواب صفدر جنگ از استماع این خبر مضطرب شده و از شهر بدر رفته
مستعد جنگ شد عماد الملک بظاهر تا چند روز رفیق نواب بود آخرها در شهر رفته بنگاه داشتن فوج مستعد گردید و نجیب خان
عمر خیل را که اولاد و زندی خان علی محمد خانی بود در جنگ شریک خود ساخت این همان نجیب خان است که در هنگام تشریف بردن شاه عالم بادشاه در
الله آباد بخطاب نجیب الدوله میر بخشی و امیر الامرائی سرفراز گردیده بود مختصر اینکه نواب صفدر جنگ در ماه رجب سنه هزار و یکصد و شصت و شش شروع بمحاربه و مقاتله نمود
و سورج مل جات که رفیق نواب صفدر جنگ بود شهر کهنه را تاراج نمود و این سانحه بجات گردی مشهور گشت و راجه اندر
گوشائین که یکی از ملازمان نواب صفدر جنگ بود درین جنگ کار رستمانه کرد و بهر طرف که میرفت از کشته ها پشته ها
میساخت آخر بتاریخ هفتدهم شعبان بر مورچه کالی پهاڑ بضرب گوله بندوق کشته شد قصه مختصر نواب صفدر جنگ تا چند ماه
هنگامه کارزار از گرم داشت آخر چون دید که روز بروز مردمان لشکر او بطمع زر بطرف ثانی رفته شریک میشوند چاره
جز این ندید که صلح نموده بصوبه خود که او ده باشد برود و چنانچه عرضداشت بحضور والا فرستاد و صلح نموده بطرف
اوده و الله آباد که تعلق باو داشت روانه شد سناته سنگه متخلص به بیدار تاریخ این صلح گفته

تاریخ

۱۱۶۶

شکر الله که جات و صفدر جنگ	صلح کردند با وزیر و شاه	هاتفی غیب سال تاریخش	گفت الصلح خیر قال الله	۱۱۶۶

بعد روانگی صفدر جنگ جمله کار فرمانرواے بدست عماد الملک شد تا آنکه بعد از چندی میان او و بادشاه کدورتی بهم رسید

ولفصاری یعنی فرانسیس بہ اعانت محی الدین خان را کہ مشہور مظفر جنگ بود بسرداری برداشتند داتبہ اسے لتسلط نصاری
در ممالک اسلام احداث مظفر جنگ است او نیز دو ماه بعد از شہادت نواب ناصر جنگ از دست ہمان افاغنہ بتاریخ ہفدہم
ربیع الاول سنہ مذکور در جنگ کشتہ شد از اتفاقات اینکہ روزیکہ این جنگ واقع شد فرصت دفن مقتولان نشد روز دیگر
انہا را از معرکہ برداشتہ در صحرای دفن کردند و تابوت نواب ناصر جنگ در ہمین روز بروضہ شیخ برہان الدین رسیده مدفون گردیده
چنانچہ برای انتقال او تاریخ دیگر بر بسم حسن خاتمہ بر خاطر میر غلام علی آزاد القا شده و این رباعی در رشتہ نظم کشیده

تاریخ

۱۱ ۶۴

1164

نواب آفتاب جهان تاب معدلت	محشور با جناب حسین ابن فاطمه	تاریخ خواستم ز برای شهادتش	ارشاد کرد پیر خرد مه حسن خاتمه

حافظ محمد اسعد مکی

ہمدران روز کہ مظفر جنگ مذکور از دست افاغنہ کشتہ شد او نیز در جنگ شہادت یافت و این سانحہ بتاریخ
ہفدہم ربیع الاول سنہ یکہزار یکصد و شصت و چہار دست داده مدفن او میدان جنگ سرزمین نکرپت یلی نعلہلہ
یک فرسخ از موضع راسے جوشی و یک فرسخ از دزکمار کالوه کہ دره ایست مشہور در نواحی گره موجود است تاریخ شہادت آن آزاد گفتہ

تاریخ

۱۱ ۶۴

1164

مصی خیر ما اسعد الانقیا	الا لا یرے مثلہ واحد	لعد الہم اللہ تاریخہ	وقضی بحبیہ عالم ماجد

سید غلام نبی متخلص بمحب

فرزند صغیر سید مصطفی جوانی بود صاحب السیف والقلم در سلک ملازمان نواب صفدر جنگ بود و چون نواب
مذکور کرت ثالث لشکر بر سر افاغنہ کشیده در دامن کوه مداریہ کہ شعبہ ایست از کوه سوالک پناه گرفتہ مستعد پیکار
شد و بعد محاربات صلح القفار گرفت در ایام جنگ بست نہم صفر سنہ ہزار و یکصد و شصت و پنج بزخم تفنگ نقد زندگانی در باخت
میر آزاد در تاریخش این رباعی گفتہ +

1165

تاریخ

۱۱ ۶۵

در فن سخن بلند اقتر محب	در معرکہ آبروی شمشیر محب	تاریخ وفات او ز دل پرسیدم	فرمود بہشت محفل میر محب

نواب بہادر جاوید خان

جاوید خان ملقب بنواب بہادر خواجہ سرای بود کہ از قدیم ضابطہ بندگی بخدمت نواب بائے والده احمد شاه بادشاه میداشت
و بعد وفات محمد شاه بسفارش نواب بائی بخطاب نواب بہادر نامور گردیده چون او ہیجو است کہ با خانق والده بادشاه جمیع
امور مالی و ملکی را بلا شراکت غیرے بدست اختیار از خود بگیرد نواب صفدر جنگ پیش دستی را کار فرموده بتاریخ بست و
ہشتم شوال سنہ یکہزار و شصت و پنج ہجری او را ببہانہ ضیافت بخانہ خود طلبیده بقتل رسانید و لاش
او را بدریا انداخت چون چند ہزار بندوستانیان رفیق او بودند و از کشتہ شدن او ہمہ خانہ نشین شدند آنہا
نیز تشنہ خون نواب صفدر جنگ شدند و مادر بادشاه نیز ازین سبب کہ نواب بہادر مدتی خدمت گذار او بود
تخم عداوت از طرف نواب صفدر جنگ در سینہ کاشت و چون باین سبب فتنہ و فساد بسیار در ملک برخاست
تاریخ وفات او را بہ فساد عظیم + یافتہ اند ۱۱۶۵ لطیفہ منقول است کہ روزی جاوید خان بہ بادشاه عرض نمود کہ

این مسجد را احمد شاه بادشاه پسر محمد شاه در سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری از چوب تعمیر ساخته بودند متصل مهتاب باغ واقع شاهجهان آباد حالا بالکل منهدم گردیده مگر بر دروازه اش این تاریخ بر رسم تعمیه تا امروز باقی ست +

تاریخ

بنا کرد مسجد شه دین پناه + که شد یاورش دولت سرمدی + بر و هر که انجا سجود و نیاز + با نوار طاعت شود مهتدی +
خرد را بحیرت فرو رفت پای - چو شد فکر تاریخ را مهتدی + بگفتا سروش از سر بر تری + که بیت شرف مسجد احمدی +

سنهری مسجد

این مسجد متصل قلعه شاهجهان آباد واقع ست از نواب قدسیه زوجه احمد شاه ابن محمد شاه بادشاه در سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار تعمیر ساخته بود این چند اشعار با تاریخ بر دروازه میانه مسجد مذکور مرقوم ست

تاریخ

شکر حق در عهد احمد شاه غازی بادشاه + خلق پرور دادگر شاهان عالم را پناه + مسجدی کرده بنا نواب قدسی تربت + باد دایم فیض عام آن ملایک سجده گاه +
سعی نواب بهادر صاحب لطف کرم + ساخت تعمیر چنین جا بر بد عالی دستگاه + چاه حوض و صاف صحنش آب روز نرم + هر که از اتش طهارت کرد بیند پاک گناه +
سال تاریخش چه خورم منت یا از الهام غیب + مسجد بیت مقدس مطلع نور اله +

نواب نظام الدوله ناصر جنگ

پسر دوم نواب نظام الملک است بعد وفات پدر در سنه هزار و یکصد و شصت و یک هجری در دکن بر مسند ریاست نشست چون در سنه هزار و یکصد و شصت و سه برای دفع مظفر جنگ همشیره زاده خود که باغی شده بود بملکات رفت مظفر جنگ با عانت فرانسیس مصاف داد و شکست یافته دستگیر شد و لفصاری به پهولچری خزیدند و ناصر جنگ لشکری بر ایشان فرستاد ایشانرا شکست فاحش داده غارت نمود تاریخ این فتح یافتند

تاریخ

چون بختی نظام الدین دولت / زبیم زیر پا فرسم فلک سا / به تنبیه عدو فوجی فرستاد

که دارد منصبی عالم پناهی / از آن من بود مه تا بماهی / که سازد کشتی او را تباهی / برآمد از زبانم سال تاریخ

زبان حال رایات بلندش / عدو کشتی و این دولت چو کوهی / رسید این فوج و آن صفدر چو برد / مبارک باد فتح فوج شاهی

چنین گوید ز والا دستگاهی / تلاش همت با کوه هست واهی / شکستی بر عدو آمد کماهی

چندی بعد از این سانحه افاغنه و فرانسیسان باتراج مظفر جنگ را عذر نمود و نواب نظام الدوله ناصر جنگ را بتاریخ هفدهم محرم سنه اربع و ستین و مائه و الف شب خون زده شهید ساختند شهادت او قریب قلعه جنجی بفاصله بست کروه از پهولچری واقع شده لاشش او را در اورنگ آباد آورده پایین مرقد شاه برهان الدین غریب تر در مرقد نواب آصفجاه زیر خاک سپردند مدت حکومت او دو سال و هفت ماه و چند روز بود و میر غلام علی آزاد این تاریخ در وفات او گفته +

تاریخ

نواب عدل گستر و عالی جناب رفت + فرصت نداد تیغ حوادث شتاب رفت + در هفدهم ز ماه محرم شهید شد + تاریخ گفت نوحه گری آفتاب رفت
و حافظ محمد اسعد مکی این تاریخ یافته + انه تشهید و العمه لعن قاتلاه + و میر غلام علی آزاد می نویسد که بعد شهادت نواب بعض افاغنه

وسه هجری مابین بیتالی و سهاور از توابع اکبرآباد واقع شده و میر غلام علی آزاد در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

وحیدرزمان سید خوش سخن — بفردوس مسرور جام نبی
قلم گریه سر کرد تاریخ او — رقم کرد هی هی غلام نبی ۱۱۶۳

سید اعظم الدین

بن سید نجابت برادرزاده حقیقی سید غلام مصطفی او هم در جنگ مذکور همراه نواب صفدر جنگ بود در عرصه کارزار تلف گردیده و میر آزاد تاریخش چنین گفته

تاریخ

میر عظیم الدین والا گهر — زاده طبع اش همه در یتیم
بر سر میدان ز سر جان گذشت — در چمن خلد برین شد مقیم
شیر ولی عرصه مردانگی — در صف هیجا قدمش مستقیم
نور عظیم است از ین خاکدان — رخت کشیدن بر ما حا النعیم
خامه ازان راه گذارش نمود — سال وفاتش ته نور عظیم ۱۱۶۳

راجه پرتهی پت

راجه پرتاب گڈه بود و باپای نواب صفدر جنگ در سنه هزار و یکصد و شصت و سه هجری کشته شد تاریخ وفاتش اینست

تاریخ

خنجر دست عدو گوهر جانش سفت — حور از گیسوی خود خاک ره شیر رفت
سال تاریخ وفاتش ز خرد جستم — ها تفی صاحب شمشیر بهادر گفت ۱۱۶۳

شیخ محمد ناصر متخلص به افضلی

برادر عیانی شیخ محمد فاخر زایر است و خلف الصدق شیخ محمد یحیی الهآبادی است از علوم صوری و معنوی بهره وافر اندوخته بود بعد فوت پدر خود بر مسند آبائی نشسته و بتاریخ بست و دوم جمادی الاول روز چهارشنبه سنه ثلث و ستین ومایه والف فوت شد و پائین روضه شیخ محمد افضل مدفون گردید و شیخ اسد الله متخلص به غالب دختر زاده شیخ محمد افضل الهآبادی است و برادرزاده شیخ محمد ناصر افضلی است مسکنش از جونپور و جد کلانش سجاده نشین شیخ محمد افضل جونپوری است در اواخر ایام زندگانی بدار الخلافت شاهجهان آباد نهم ذی القعده سنه ثلث و ستین ومایه والف فوت کرد و در ان شهر مدفون گردید میر آزاد در تاریخ وفات او دیشیخ محمد ناصر مذکور گفته

تاریخ

افضلی شیخ کامل و غالب — آرمیدند در ریاض ارم
سال تاریخ گفت عمر ده — آه رفتند هر دو زین عالم ۱۱۶۳

شیخ محمد فاخر متخلص زایر

خلف الصدق شیخ محمد یحیی و دختر زاده شیخ محمد افضل الهآبادی ست از عنفوان شعور بخدمت والد ماجد و برادر کلان خود شیخ محمد طاهر تلمذ نمود و بعد از ارتحال والد ماجد جانشین گشته دو مرتبه بحج رفته کرت سوم نیز بزیارت حرمین کمر همت بسته و سفر حجاز را از راه دکن قرار داده تا برهانپور رسیده بود که روز یکشنبه یازدهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری فوت شد تاریخ تولد او که در سنه یکهزار و یکصد و بست واقع شده محمد سعید است و تاریخ انتقال زوال خورشید

مسجد جولی

گویند که از جمله تصنیفات او کتابی است مسمی بجامع الجوامع که فی الحقیقة اگر کتب طب تماماً مفقود شوند مسایل را از و استنباط میتوان نمود شعرا در تعریف او بسیار گفته اند چنانچه محتشم علیخان حشمت تخلص در وصف او گفته

ابیات

ای دست تو دستگیر هر شاه و گدا	از فیض تو در میان طلبان کام روا	خلقی میگویند که میکنی کار مسیح	من میگویم که میکنی کار خدا

در رساله بیان واقع مرقوم است که وفات او بتاریخ بست و پنجم رجب سال یکهزار و یکصد و شصت هجری در دار الخلافت شاهجهان آباد بمرض استسقا واقع شده بموجب وصیت در حوالی درگاه نظام الدین اولیا مدفون گردیده اما ازین مصرعه که در تاریخ وفات او گفته اند سال یکهزار و یکصد و شصت و دو استخراج می یابد ازین جهت درین مقام مرقوم باشد

تاریخ

بر فلک رفت مسیحای جدید

راجه نول رای

از قوم کایته سکسینه بوده در اوایل او سنی ملازم سرکار نواب صفدر جنگ بود و از حسن اخلاق و نیکو خدمتیها باعلی درجه اقتدار رسیده نایب صوبه گردیده چون در آخر سنه هزار و یکصد و شصت و دو هجری نواب قایم جنگ پسر نواب محمد خان بنگش مالک فرخ آباد حسب الاستدعای احمد شاه بادشاه با روهیله با سعد و دانواله و بنگده که سرداران ایشان سعد الله خان پسر علی محمد خان روهیله بود جنگیده کشته شد نواب صفدر جنگ ملک او خالی یافته در شروع سال یکهزار و یکصد و شصت و سه برادران اش را که صغیر بودند مقید ساخته در فرخ آباد و مئو قلعه دار و کوتوال از طرف خود مقرر کرده آن ملک را حواله راجه نول رای که نایب او بود نمود چندی برین نگذشته بود که احمد خان برادر خورد نواب قایم جنگ مرحوم فوجی از افغانان بنگش بهم رسانیده راجه نول رای را مصاف داد و راجه در عین محاربه از ضرب تفنگ که بر پیشانی او نشسته کشته شد و ملک بدستور قدیم بدست احمد خان در آمد این واقعه بتاریخ دوم ماه رمضان روز جمعه سنه هزار و یکصد و شصت و سه بوقوع آمده چنانچه شخصی تاریخ وفات راجه از الفاظ رای نول سرخ رو بر آورده و چنین در نظم کشیده

تاریخ

روان کرد خون یلان جو بجو	ادا کرد حق نمک مو بمو	ز تیز روان رسیدند حور و ملک	ببار و برو رای نول سرخ رو	۱۱۶۳

میر غلام نبی بلگرامی

بن سید محمد باقر بن سید عبد الحمید از اولاد سید محمود اکبر و همشیر زاده میر عبد الجلیل بلگرامی است ولادت او دوم محرم سنه یکهزار و یکصد و یازده هجری دست داده و میر عبد الجلیل مذکور در تاریخ او چنین گفته

تاریخ

نور چشم باقر عبد الحمیدم	سال تاریخ تولد خود بگفتم	چون گل خورشید در عالم دمیدم	چشم میر باقر گفت با من

و میر غلام نبی بعلوم متداوله و موسیقی ماهر بود گویند بزبان هندی دو هزار و چهار صد دوهره گفته تا پایان عمر در رفقای نواب صفدر جنگ وزیر انتظام داشت و در جنگی که نواب وزیر را با افاغنه پیش آمده بود میر غلام نبی در آن معرکه مقصود گردید و چون عنقا بسر منزل بی نشانی آرام گزید این سانحه بست و دوم شوال سنه هزار و یکصد و شصت

و نظام الملک در محاربه نادر شاهی که در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجری واقع شده حاضر بود از آثار خیر اوست شهر پناه برهان پور که در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک بنا ساخته بمرور اتمام داده و فاتش سی و هفت روز بعد از وفات محمد شاه بادشاه یعنی بتاریخ چهارم جمادی الآخر سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری در برهان پور واقع شده عمرش یکصد و چهار سال رسیده بود گویند که وقت برداشتن لاشش عزیزان او و خلق به فاتحه که زمین و آسمان در لرزه آمد امرا و اعظام جنازه اش را دوش بدوش بمیدانی رسانیدند و نماز ادا کرده بمقبره شاه برهان الدین غریب روانه ساختند و بپایان مرقد او بخاک سپردند میر غلام علی آزاد در تاریخ وفات او یافته 1161
متوجه بهشت ۱۱۶۱ + و چون نظام الملک و نواب اعتماد الدوله قمر الدین خان وزیر و محمد شاه بادشاه در همین سال یکی بعد دیگری وفات نمودند تاریخ ایشان نیز میر موصوف چنین گفته

تاریخ

1161 سه رکن مملکت هندوستان زجهان رفتند + فتاد حیف سه گوهر یگانه از کف دهر + برای رحلت این هر سه یافتم تاریخ + نماند شاه و زمان با وزیر و آصف دهر

ایضاً بتعمیه

1161 گفتن تاریخ چون کشیدم آه + رفت شاه و وزیر آصف جاه

وقت وفاتش شش پسران از و مانده بود بزرگی نواب امیر الامرا غازی الدین خان فیروز جنگ دویمی میر احمد ناصر جنگ سوم صلابت جنگ چهارم نظام علی خان پنجم بسالت جنگ ششم مغل علی و چونکه در حین وفات او پسر دویمی او یعنی میر احمد ناصر جنگ همراه او بود چنانچه بعد وفاتش بخطاب نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ ملقب گردیده بجای پدر بر مسند ریاست نشست برادر بزرگ او نواب غازی الدین خان بهادر بر عهده امیر الامرای فائق شده پیش بادشاه دهلی مانده ما بعد گشته شدن نواب ناصر جنگ خواست تا بدکن رفته بر ریاست آبای خود قابض گردد بنا بر آن از بادشاه سند صوبه داری دکن حاصل ساخته و بتاریخ سیوم رجب سال یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجری از بادشاه رخصت شده عازم مقصد شده هولکر را با افواج مرهته همراه گرفته تا به اورنگ آباد رسیده بود که بقضای الهی مرگ مفاجات این سرای غرور را پدرود نمود این واقعه متقدمه وقت از داخل شدن اورنگ آباد یعنی بتاریخ هفتم ذی الحجه سال مذکور واقع شده رفقای او لاشش را به شاهجهان آباد آورده بخاک سپردند و این نواب غازی الدین را پسری بود شهاب الدین نام که بعد وفاتش بسعی و سفارش نواب صفدر جنگ بخطاب عماد الملک غازی الدین خان بهادر ملقب گشته عهده امیر الامرای یافت و این همان عماد الملک است که بادشاه خود احمد شاه را مکحول ساخته و عالمگیر ثانی را قتل نموده

معتمد الملوک سید علوی خان حکیم

اصل نام او میرزا محمد هاشم خلف حکیم محمد هادی قلندر ابن سید مظفر الدین علوی از اولاد امام محمد بن ابی حنیفه است ولادت او در ماه رمضان سال یکهزار و هشتاد هجری در دار العلم شیراز اتفاق شده و در سنه هزار و یک صد و یازده در هندوستان آمده در پای قلعه ستاره بملازمت عالمگیر بادشاه بخلعت و منصب سرفراز گردیده بتعین شاهزاده محمد اعظم گردید و در عهد سلطنت شاه عالم بهادر بخطاب علوی خانی و منصب و جاگیر امتیاز یافته و هنگامیکه بجناب محمد شاه معالجات خوب نمود ایشان را بنقره سنجیده بمنصب شش هزاری و نقدی سه هزار روپیه در ماه سرفراز و بخطاب معتمد الملوک مخاطب نموده چون حذاقت و حسن تدابیر او در اطراف و اکناف اشتهار یافته بود نادر شاه بعد از گرفتن شاهجهان آباد او را باعزاز و اکرام تمام بوعده رخصت حج و زیارت همراه خود برد در عهد سلطنت شاهجهان در سنه هزار و یکصد و پنجاه و ... در دار الخلافت شاهجهان آباد رسیده

وزیر شاهجهانی بعقد نکاح خود داشت بخطاب غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مختار گردیده و در ایام سلطنت بهادر شاه صوبه دار گجرات گشته در سنه اثنین و عشرین و مائة و الف انتقال نمود پسرش نظام الملک در ریعان شباب مطرح انتظار عالمگیر بود منصب چهار هزاری و خطاب چین قلیچ خان بهادر سرفرازی حاصل نموده در عهد جهاندار شاه بخطاب نواب نظام الملک ملقب گردید و در سال اول جلوس فرخ سیر بمنصب هفت هزاری و صوبه داری دکن مباهی گشت و در عهد رفیع الدرجات بصوبه داری مالوه سربلندی حاصل ساخته و ابتدای محمد شاه با سادات بارهه نرد دغا باخته بر بعض صوبه دکن تسلط یافت و آخر قابض جمیع صوبجات آنجا گشت و برادری بود میر بهاء الدین نام پسرش میر محمد امین خان در اوان دولت عالمگیر بادشاه بحسب ایمای عم زاده خود غازی الدین خان فیروز جنگ در سنه یکهزار و یکصد و پنج دار و هندوستان گردیده بود در وقت محمد شاه در سنه هزار و یکصد و سی و دو حسین علیخان را کشته و برادرش قطب الملک سید عبد الله خان را اسیر ساخته بمنصب وزارت کل بلندی گرا شد بعد وفاتش که بتاریخ بست و نهم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و سی و سه واقع شده وزارت بنام نظام الملک که در آن وقت بر علاوه صوبه داری خود در دکن بود مقرر شد چون در سنه هزار و یکصد و سی و چهار هجری نظام الملک حسب الطلب محمد شاه بادشاه از دکن بشاهجهان آباد آمده بخلعت وزارت و خطاب آصفجاه بهادر سربلندی یافت میر عبد الجلیل بلگرامی قصیده مشتمل بر چهل و چهار بیت در وصف و تاریخ رسیدن او بپایه وزارت بزبان فارسی و عربی و ترکی و هندی گفته از الجمله این چند بیت ترقیم می یابد

تاریخ

۱۱۳۴	بهار آمد و واکرد غنچه بند قبا نظام ملک و ملک افتخار اهل کرم هزار شکر که بر مسند وزارت یافت	گره ز خاطر بلبل کشود فیض صبا قوام دین و دول آفتاب مجد و علا همان که یافت بن عار ز ادو عیسی ۱۱۳۴ هزار و یکصد و سی و چهار نص نشاط	فزود حسن چمن از سحاب گوهربار بود ز حسن وزارت از نظام الملک علم نوشت برای وزارتش تاریخ دو گونه جوهر تاریخ ازو شود پیدا	خدا که شان وزارت بعمدة الوزرا به نقش ثانی بهتر کشد نگار آرا ۱۱۳۴ ز زیر کشور هند است صف دوام بقا

در عربی

نظمت فی العربی الفصیح تاریخا	۱۱۳۴ حکی وزارته ساکب الربیع لنا

در هندی

۱۱۳۴	اسمیس ویکی کہی ہندوی ہون بون سنت	۱۱۳۴ رہی حکمت ہوں اجل پائی وزیر پیدا

بعد ازین چون در سنه یکهزار و یکصد و سی و شش هجری نظام الملک از بادشاه شکسته خاطر شده بطرف دکن شتافت بادشاه خلعت وزارت متغیر نظام الملک بمیر فاضل خلف نواب محمد امین خان مرحوم بخطاب اعتماد الدوله وزیر الممالک نواب قمر الدین خان بهادر نصرت جنگ مرحمت فرمودند و چون باز در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه هجری محمد شاه بادشاه خبر آمد آمد نادر شاه شنیده او را بمبالغه تمام از دکن طلب حضور فرمود او خلف الصدق خود نواب نظام الدوله ناصر جنگ بهادر را نایب خود مقرر ساخته خود بدار الخلافت شتافت فضل علیخان تاریخ رسیدن او چنین در سلک نظم کشید

تاریخ

۱۱۵۰	صد شکر که ذات دین پناهی آمد	رونق ده ملک پادشاهی آمد	تاریخ رسیدنش بگوشم هاتف	۱۱۵۰ گفت آیت رحمت آسمانی آمد

خلف نواب آصفجاه و جاوید خان خواجه سرا و دیگر امرا اظهار این واقعه را باعث فتنه انگاشته در نهان داشتن این راز تا ورود شاهزاده از سرهند سعی بلیغ بکار بردند احمد شاه بمجرد مطلع شدن برین حادثه نواب معین الملک را بدار السلطنت لاهور مرخص فرموده بایلغار متوجه دار الخلافت شاه جهان آباد گردید عزیزی در تاریخ وفات

۱۱۶۱
محمد شاه این مصرعه یافته ع های رفت از جهان محمد شاه ۞ و دیگری این رباعی گفته ۱۱۶۱

تاریخ

۱۱۶۱

شد فلک چشم و روشن اختر انگه از وی	چو آفتاب جهان جلالی فروغ گرفت	چو شد بجای او فردوس زین سرای سپنج	سرود هاتف غیبی که کو بجنت رفت

چون محمد شاه بر طبق تجویز امرا هفت ماه سلطنت رفیع الدرجات و شاهجهان ثانی را ایام جهالت قرار داده داخل سنه جلوس خود نموده بودند و از غره ربیع الثانی سال یکهزار و یکصد و سی یک هجری یعنی از ایامی که فرخ سیر را محبوس کرده بودند ابتدای جلوس خود مقرر فرموده بودند بنابرین مدت سلطنت محمد شاه باین حساب سی سال و بست و هفت یوم میشود و الا از روز وفات شاهجهان ثانی عرض بست و نه سال و پنج ماه و بست و سه یوم میشود و مدت عمر او چهل و هفت سال و یکماه و پنجره زرنگار او که بنهایت لطیف و نفیس ساخته اند متصل قبر مادرش در پایین مزار نظام الدین اولیا درون حریم واقع است لقب او بعد وفات فردوس آرامگاه قرار یافت

مجاهد الدین محمد ابو النصر احمد شاه بهادر بادشاه غازی ابن محمد شاه بادشاه

در سال یکهزار و یکصد و چهل هجری از بطن نواب قدسیه بائی ولادت یافته و در حین وفات محمد شاه بادشاه در نواحی سرهند تشریف داشتند و بعد رسیدن خبر وفات بادشاه نواب صفدر جنگ در پانی پت بتاریخ دوم جمادی الاول سال یکهزار و یکصد و شصت و یک چتر شاهی و لوازم جلوس آراسته از نظر شاهزاده گذرانید و مبارکباد سلطنت هندوستان معروض داشت آداب بجا آورده شاهزاده فرمودند که وزارت بشما مبارک است بعد از ان بدهلی تشریف آوردند و حسب الحکم القاب ایشان مجاهد الدین ابو النصر احمد شاه بهادر بادشاه غازی مقرر شد هر چند قاعده شناسان خورده بین معروض داشتند که بهادر لقبی است از برای مخاطبان امرا و امیر تیمور صاحبقران هیچکس خود را باین لقب نخوانده بلکه برای نوکران گذاشته اند لیکن منظور نشد و خلعت وزارت بنواب صفدر جنگ و میر بخشی گری از انتقال آصفجاه بهادر که یکماه بعد از جلوس او فوت کرده بود بصلابت خان ذو الفقار جنگ و بخشی گری دوم از انتقال نواب قمر الدین خان به پسرش انتظام الدوله و بخشی گری سیوم بنواب عبد المجید خان مجد الدوله مرحمت فرموده حکم شد که جمیع امرا و منصبداران خورد و کلان بدستور قدیم برقرار باشند مادر بادشاه که اودهم بائی نام داشت بخطاب نواب بائی و بعد چندی بنواب قدسیه صاحب زمانی ملقب گردید و جاوید خان خواجه سرا که از قدیم ضابطه بندگی بخدمت نواب بائی داشت بسفارش ایشان بخطاب نواب بهادر نامور گردید و برادر نواب بائی که مان خان نام داشت بمنصب ششهزاری و خطاب معتقد الدوله شهره آفاق شد تاریخ جلوس

تاریخ

۱۱۶۱

جوان شاه جوان بخت بر سر تخت	چو خورشید ز فلک نمود جلوه	خرد سال جلوسش برای آورد	سپهر سلطنت افروز جلوه ۱۱۶۱

نواب نظام الملک آصفجاه بهادر

خلف نواب غازی الدین خان فیروز جنگ ابن قلیچ خان است و اصل نام قلیچ خان عابد خان بود در زمان شاهجهان بادشاه در هند آمد و بخطاب قلیچ خان و خدمت صدر الصدوری و منصب پنجهزاری سرفرازی یافته در عهد عالمگیر بادشاه بتاریخ بست چهارم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و نود و هشت هجری در وقت محاصره قلعه گولکنده در دکن بضرب گوله توپ کشته شده و پسرش شهاب الدین خان که دختر سعد الله خان

احمد خان ابدالی خلف محمد زمان خان سدوزی متوطن دار السلطنت هرات از سرداران قوم خود است حسین خان
قندهاری او را در قندهار محبوس ساخته بود نادرشاه او را مستخلص ساخته بایران فرستاده در انجا نیز مقید بود
تا آنکه نادرشاه در سنه یکهزار و یکصد و شصت هجری کشته شد احمد خان با وصف ارادهٔ فاسدهٔ افواج قزلباش همراه
خود از آن حیص بیص صحیح و سالم برآمده وارد قندهار شد و قندهار و دیگر ملکها را در مدت قلیل متصرف شده تاج شاهی
بر سر نهاد و ملقب به احمد شاه ابدالی گردید بعد از آن باراده تسخیر هندوستان از دریای اتک عبور نموده تاخت
کنان وارد لاهور شد. شاه نواز خان حاکم آنجا چندی با او محاربه داشت آخر در ماه محرم سنه هزار و یکصد و
شصت و یک گریخته بدهلی رفت و لاهور مفت در تصرف شاه درانی در آمد بعد ازان شاه با افواج عظیم گامزن گشته عازم دهلی گردید ؛

ذکر فتح یافتن افواج محمد شاه بادشاه بر احمد شاه ابدالی ؛

چون محمد شاه بادشاه از چند مدت علیل و کسلمند بود از شنیدن خبر آمد آمد احمد شاه ابدالی مضطرب
گردیده پسر خود احمد شاه را با وزیر الممالک قمر الدین خان و نواب ابو المنصور خان صفدر جنگ و دیگر امرا
عظام و سپاه عظیم برای مقابله از شاهجهان آباد رخصت فرمود چون شاهزاده احمد شاه از سرهند گذشته
بر کنار دریای ستلج رسید ابدالی با سی هزار سوار از راه لودهیانه داخل سرهند شده بتاریخ سیزدهم
ربیع الاول سنه هزار و یکصد و شصت و یک آن شهر را تاراج نمود و هر که دست بشمشیر زد کشته شد شاهزاده
را چون خبر وصول ابدالی بسرهند رسید عنان توجه بجانب سرهند تافت فوج شرقی غربی شد و فوج غربی
شرقی و سرهند شهریست مشهور در وسط راه دهلی و لاهور پنجاه کروه از دهلی بطرف شمال گویند که نام قدیمش
سهرند است چون سلاطین غزنویه از غزنی تا سهرند متصرف بودند سرهند زبان زد خلائق شد صاحبقران ثانی
که کابل را تا قراباغ غزنی در تصرف داشت حکم کرده که سرهند را بنام قدیم که سهرند است می نوشته باشند مختصر
اینکه بر چهار کروه از شهر سرهند معرکه قتال گردید و قریب شانزده روز جنگ توپ در میان ماند و بتاریخ بیست و دوم
ربیع الاول روز جمعه سنه مذکور جنگ میدان مصمم فرمودند و نواب اعتماد الدوله قمر الدین خان وزیر اعظم در میان
خیمه باراده اینکه بعد خواندن وظیفه سوار شوند نشسته بودند که ناگاه گلوله تفنگ از طرف غنیم آمده به پهلوی ۱۱۶۱
نواب وزیر خورده جان بحق تسلیم نمود مولف تاریخ غوث او در عبارت ؛ های نواب قمر الدین خان ؛ یافته بعد کشته شدن
نواب موصوف پسرش معین الملک و نواب صفدر جنگ سوار شده متوجه معرکه گردیدند چنانچه از هر دو جانب آتش قتال اشتعال
یافت و تا تاریخ بیست و هشتم ماه مذکور همین آتش در کاسه بود تا آنکه افواج شاه ابدالی تاب مقاومت نیاورده رو بجانب کابل و قندهار آوردند
شاهزاده احمد شاه و امرای هندوستان بر واقعه نواب قمر الدین خان تعاقب را مناسب ندیده در کنار دریای ستلج اقامت گزیدند بعد
۱۱۶۱
شکست نادرشاهی این فتح نصیب بادشاه هند شد عزیزی برای این فتح عظیم ؛ فتح خداساز تاریخ یافته ؛ ؛ ۱۱۶۱

وفات محمد شاه بادشاه

هنوز شاهزاده احمد شاه و امرای سلطنت در نواحی سرهند تشریف داشتند که محمد شاه بادشاه در شاهجهان آباد بتاریخ بیست و هفتم شهر ربیع الثانی
شب پنجشنبه سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری مطابق شانزدهم اپریل ماه قدسیه انگریزی سنه یکهزار هفتصد و چهل
و هشت عیسوی داعی حق را لبیک گفته برحمت ایزدی پیوست نواب ملکه زمانیه که دختر محمد فرخ سیر و زوجه محمد شاه بود باتفاق نواب غازی الدین خان امیر الامرا

ومنصوبه باز بود و هر روز بادشاه را بانواع مختلف بزبر لسانی و مزاجدانی از نواب قمر الدین خان و آصفجاه
بدمظنه میساخت لهذا به بهانه صوبه داری اله آباد که بنام او از سابق مقرر بود از حضور مهجور نموده بودند لیکن
او بعد از چندگاه باز بحضور حاضر شده کارهای خود را بزور چرب زبانی و نکته دانی از پیش می برد تا از انجا
که امیر خان احدی را در پله عمده گی با خود برابر نمی پنداشت بعضی اوقات در اظهار بعض مقدمات و تقریر
سخن پاس ادبی که امرا را با ملوک باید بعمل نمی آورد چنانچه مزاج بادشاه هم از و متغیر شد تا آنکه بتاریخ بست
و سوم شهر ذی الحجه روز جمعه سال یکهزار و یکصد و پنجاه و نه هجری یکی از نوکران او بواسطه عنادی که از قدیم
داشت باشاره محمد شاه بادشاه در دیوان عام زخمی به پهلویش زده کارش تمام ساخت بعد از ان بسبب
عدم اولاد حکم بادشاه صادر شد که اموال او را داخل بیت المال نمایند اما چون مواجب خدام و غیره قریب
چهار ده ماه بر ذمه او بود نوکران او برای تنخواه خود مانع ضبط اموال و دفن لاش او شدند بعد چهار روز که مقدمه
تنخواه سپاه انفصال یافت لاش او را بخاک سپردند چنانچه از تاریخ فوت او مستفاد میگردد تاریخ برسم تعمیه تخرجه

تاریخ

1159
چو بیداد از بهر تاریخ سالش	تامل نموده به تکلیف مردم	برآورده آه و ندا کرد بالف	که تجهیز کردند روز چهارم

چون عدد لفظ آه که شش باشد از ماده تاریخ خارج کرده شود تاریخ برآید و شخصی تاریخ شهادت او را غم عمده
یافته لاش او را در مقبره خلیل الله خان جد آن مظلوم متصل سرای روح الله خان مدفون ساختند

قتل شدن نادر شاه

در رساله بیان واقع مرقوم است که بعد مراجعت از هندوستان مزاج نادر شاه در آخر عمر صفات سفاکی و بی باکی
و طغیان غصه و غضب عود نموده هر روز باندک گناهی چشم مردم را بکارد از خانه چشم بر می آورد و عبث
کشتی حیات جمعی را بگرداب فنا غرق میکرد تا آنکه شب سیزدهم شهر جمادی الاول سال یکهزار و یکصد و شصت در
حوالی بلده قوچان که از مشهد بفاصله سه منزل است نوکران او باغوای علی قلی خان برادر زاده اش بگولی تفنگ
و طمانچه و بضرب شمشیر کار کارش باخر رسانیده غرور شاهی و عالم پناهی و خیال سروری از سرش بدر آوردند و
سرش را بر بدیه پیش علی قلی خان فرستادند و بعد از نه روز حسب الامر علی قلی خان لاش او را از مقتل برداشته در مشهد بردند
و روز پانزدهم بعد از قتل در مقبره که قبل از وفات برای خود ساخته بود دفن کردند گویند که بعد از اتمام عمارت مذکور طرفه
بر دیوار مقبره این شعر نوشته بود **بیت** هیچ برده نیست و نباشد لوائی تو ٭ عالم پر است از تو و خالی است جای تو ٭
هر چند مردم بمجرد خواندن خنده ها کرده بودند لیکن بعد از دریافت اینکه مبادا رفته رفته بگوش شاه رسد و باعث قتل جمعی
گردد به تعجیل حک نمودند بالجمله بعد از وفاتش مردم چیزهای پوچ در تاریخ وفات او گفتند ٭

1160 فی النار و السقر مع الجد و الپدر

بعد از شهادت او برادر زاده اش علی قلی خان باستمداد طهماسپ قلی خان جلائر و دیگر امرا بر تخت نشست و خود را
ملقب به علی شاه ساخت ٭

ذکر احمد شاه ابدالی معروف بشاه درانی و آمدن او مرتبه اول بتسخیر هند

بداغ شمشیر ملازم بادشاهی شدند اما عمدة الملک بعد چند سال مزاج بادشاه را از خود منحرف ساخته رسالهٔ شمشیر داغ
برطرف گردانید و فاتش در نصف اخیر ماه ربیع الاول سال یکهزار پنجاه و هشت هجری واقع شده لاش او را
باکبرآباد که مولد و موطن او و آبائش بود برده بخاک سپردند تاریخ اوست ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤

تاریخ

۱۱۵۸

چون لعبه خوبی و نکونامی — اسد الدوله بهادر مرد
یافت تاریخ رحلتش بیدار — حیف آنکس که گوی نیکی برد

قزلباش خان متخلص بامید

نام اصلی او مرزا محمد رضا همدانی بود در عهد شاه عالم بهادر شاه در هند آمده بخطاب قزلباش خان ممتاز گردیده
چندی رفاقت مبارز خان ناظم حیدرآباد اختیار کرد و چون مبارز خان باشارهٔ محمد شاه راه نواب نظام الملک
آصفجاه را که از بادشاه شکسته خاطر شده بطرف صوبه خود گجرات میرفت مسدود ساخته بمحاربه پیش آمد و بتاریخ
بست و سوم محرم سنه یکهزار و یکصد و سی و هفت دران معرکه کشته شد و نواب مذکور سر مبارز خان
را بریده بمحمد شاه فرستاد قزلباش خان در قید نواب موصوف افتاد و مدتی همراه نواب گذرانیده در سنه
یکهزار و یکصد و پنجاه و نه در شاهجهان آباد وفات یافت میر غلام علی آزاد تاریخش گفته

تاریخ

۱۱۵۹

خان سخن گستر و سحر آفرین — رخت سفر بست ازین خاکدان
سال وفاتش دل نالان من — یافته جان داده قزلباش خان

و عبد الحکیم حاکم لاهوری این مصرعه در تاریخ فوتش یافته ع آه از قزلباش خان امید ✤ اما یک عدد از سال وفات زیاده میشود ✤

نواب عمدة الملک امیر خان متخلص بانجام

ولد امیر خان عالمگیر شاهی است اصل آبایش او از سادات حسینی نعمة اللهی است مرد ظریف بود در سنه هزار و یکصد و چهل و هفت چون
نواب قمر الدین خان وزیر و نواب خاندوران بخشی بر مهم مرهته رفتند و هیچ نکرده باز آمدند امیر خان که ظریف و خوش طبع بود
بر سبیل زبانین این تاریخ گفته ✤

تاریخ

۱۱۴۷

رفتند بر مرهته خوردند هر دو گوه — تاریخ گفت هاتف بخشی وزیر گوه

و مرتبه دیگر نواب خاندوران از مرهته هزیمت خورده باز آمد امیر خان بزبان هندی این مصرعه که هم زبانین است گفته
ع نواب آئے همارے بهاگ آئے ✤ روزی نواب برهان الملک سعادت خان و امیر خان بحضور بادشاه ۱۱۴۷
حاضر بودند نواب برهان الملک بر امیر خان طعن کرده گفت ✤ پسر نوح با بدان بنشست ✤ خاندان نبوتش
گم شد ✤ یعنی تو که اولاد شاه نعمت الله ولی هستی مذاق نامعقول داری امیر خان در جواب گفت که راست
است و سگ اصحاب کهف روزی چند ✤ پی نیکان گرفت مردم شد ✤ یعنی تو که گمنام بودی باین مرتبه
رسیدی بعد از مراجعت نادر شاه بطرف ایران چند سال صوبه داری الله آباد داشت و تعلق داشت و این حکومت
و صوبه داری نه بنجابتش او و نه لطف موده محمد شاه بادشاه بود بلکه واسطه خاطر داشت نواب قمر الدین خان وزیر
اعظم و نواب آصف جاه بود که باین تقریب او را از حضور بدور فرستاده بودند زیرا که امیر خان مردی زیرک

طرزه خودسے داشت بر عسم با اهل خود سنے بود ومیگفت که بیان من حضرت داود [illegible]
دو رہیچ دادسے محتاج جبرئیل نیستم هرچه میخواستم خود بجناب حضرت باریسے عرض میکنم و جواب بخود میشنوم
شاه گراسے مذکور یکے از مریدان او بود وسجع مهر نگین خود این مصرع ساخته بود ع شد گراسے [illegible]
+ روزسے میر ولایت الله خان برادر کلان محتشم علی خان حشمت تخلص مرزاسے مذکور را [illegible]
اگر تو عجب بابا سے ایمان فروش هستے که مرید کافر شده و نام او رنگین کرده واسے بر دین تو مرزا جواب
داد که هرچه میگوئے راست و معذور سے زیرا که راجه را ندیده اگر صحبت او را دریابی یک روز اول
مرید او شوسے و هرگز عیب من نکنے گفت من هم آرزو دارم که روزسے او را ببینم گفت [illegible]
او را ببینم مرزا گراسے گفت که فردا بیائید مهاراج را ببینید فاعده اینکه فرداسے روز میر ممدوح بالقانی
مرزا گراسے با راجه ملاقات کرد در صحبت اول گفت که من در ایام مکتب نشینی که دیوان حافظ شیراز می‌خواندم چون
برین شعر رسیدم شعر دل که آئینه صافی است غبارسے دارد + از خدا میطلبم صحبت روشن راسے + [illegible]
گریبان داشتم که خواجه حافظ صحبت کسیکه آرزو دارد کجا خواهد بود و کیست تا بجوا این عقده دران وقت [illegible]
بعد ازان در ایام ترک لباس بخدمت بسیار بزرگے رسیدم و معنے این شعر پرسیدم جواب بخوا شنیدم
دی شب که خواب دیدم در ایام رویا بزرگے با داشتن سفید عصا در دست بر سر من آمد و بحالی ادب [illegible] سلام
کردم بعد جواب سلام فرمود که هیچ نریافتے که خواجه حافظ صحبت کرا آرزو میکرد گفتم نه خیر گفت آن روشن راسے
همین راجه روشن راسے است که صحبت او نصیب خواجه حافظ نشد حالا باید که نزد او بخدمت او حاضر شده و [illegible]
سعیدان شوسے روشن راسے ازین حرف [illegible] مسرور شد [illegible] هزار [illegible]
تواضع نمود [illegible] وفات شاه گراسے در سنه هزار و یکصد و پنجاه و [illegible] تاریخ او [illegible] + +

تاریخ
۱۱۵۶
رندسے بحجه ازین جهان رفت +

ستاره دنباله دار

در نسخه سیر المتاخرین مرقوم است که در شب جمعه بست چهارم ذی القعده سنه یکهزار و یک صد و پنجاه و شش هجری
ستاره ذو ذنبی اول بقدر نیم گز در میان آخر برج حوت و اول حمل مابین کوکب سره الفرس و جناح الفرس
اول شب ظاهر شد تا ثلث شب ماند و قریب بست روز در همین قسم [illegible] ماند [illegible] هر دو کوکب
در ظاهر بطرف مغرب اندک مائل جنوب میرفت و از شب جمعه پانزدهم [illegible] [illegible]
[illegible] شد و در آخر ذی الحجه معدوم شد [illegible] در کتب انگریزی نیز مذکور است که این ستاره در ماه [illegible]
هزار و هفتصد و چهل و سه عیسوی ظاهر گشته در شروع سال هزار و هفتصد و چهل [illegible] +

نواب اسد الدوله اسد یار خان الشان تخلص

مرد سے نیکو کار و هوشیار بود و شعر [illegible] مرتبه خوب میگفت اسم اصلی او اسد یار خان بود از محمد شاه
منصب شش هزاری یافته مخاطب با سد الدوله و صاحب ماهی و مراتب گردیده و در سال [illegible] پنج هزار سوار

نواب برهان الملک سعادت خان بود در صف کارزار داد مردانگی داده شربت شهادت چشید شیخ غلام الدین احمد عرف لسی میان صالح تخلص تاریخ شهادت چنین گفته

تاریخ

شیر افگن صف شکن روح الامین خان انکه او
ترک و تاتار از مریخ دیدی روز رزم +
سبکه او با جبهه گشاده همی بخشید زر +
عالم التفسیر قران و حدیث مصطفی
بود عثمانی نژاد و مولد او بلگرام +
شد برزم شاه هند و خسرو ایران شهید
سال تاریخش الوشنم صوری و هم معنوی ۱۱۵۱

نقش اعدا را به تیغ از لوح هستی کرده حک
آب گشتی زهره آتش از بیمش بر اوج فلک
حاتم ثانی اگر گویم نباشد هیچ شک
ظاهرش انسان شمارد باطن او چون ملک
در سخن کامل عیار و نقد معنی را محک
ریخت شور ماتمش بر جان افگاران نمک
سال هجرت بد هزار و یکصد و پنجاه و یک

اگر مصرع آخر را بحساب جمل شمار نمایند تاریخ برآید

سید جعفر تخلص بروحی زنبیرپوری

سلسله نسب او بسید نعمت الله و سادات کالپی میرسد وفاتش در عشره رمضان سنه هزار و یکصد و پنجاه و چهار هجری در زنبیرپور که قصبه ایست پانزده کروه از لکهنؤ اتفاق افتاده و در انجا مدفون گشته میر غلام علی آزاد تاریخش چنین بود

تاریخ

۱۱۵۴

سید نکته سنج حق آگاه	کرد آهنگ بزم سبوحی	سال تاریخ او شود پیدا	وقت نقوا جعفر روحی

یعنی اگر عدد عبارت جعفر روحی را که یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت میشود دو باره تکبیر هزار و یکصد و پنجاه و چهار شود که سال وفات اوست

ستاره دنباله دار

در سیر المتاخرین مرقوم است که در سال یکهزار و یکصد و پنجاه و چهار هجری در زمان محمد شاه بعد عید الضحی ستاره دو ذنب بمقدار یک گز از سمت راس مایل بجنوب در برج جدی نمودار گشته هر روز مرئی میشد که بطرف شمال میر و دو قریب یکماه مانده بعد ایام عاشورا معدوم شد فقط و ایام ظاهر شدن این ستاره مطابق میشود با تاریخ انگریزی یعنی از اوایل ماه فروری تا اوایل ماه مارچ سنه یکهزار و هفتصد و چهل و دو عیسوی

شاه گرامی

مشهور بمیرزا گرامی خلف و شاگرد میرزا عبد الغنی بیگ قبول کشمیری است در شاهجهان آباد قلندرانه میگذرانید در لطیفه و عمادت السعادت مرقوم است که در ایام محمد شاه بادشاه هندی مشهور براجه رهقیر است که دیوان نواب قمر الدین خان وزیر بود ان مرد صاحب و

اسمش میر محمد امین بود در زمان شاه عالم بهادر شاه ابن خلد مکان از ایران در هند آمده چندی همراه نواب سربلند خان صوبه دار گجرات گذرانیده وازآنجا رفته در عصر محمد شاه بادشاه بعنایت خسروانه بصوبه داری اوده و بخطاب نواب برهان الملک سعادت خان سرفرازی یافته و در محاربه نادر شاه حاضر بوده و بعد از جنگ بتاریخ نهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجری یکشب پیش از قتل عام نادرشاهی در شاهجهان آباد از درد زخمی که خورده بود و هم از شدت درد دنبلی جان بجان آفرین سپرد و بعضی از مورخان نوشته اند که زهر خورده مرد و در شاهجهان آباد مدفون گردید گویند که از گفتن او نادر شاه از میدان قتال کرنال و به بهانه ضیافت در قلعه شاهجهان آباد داخل شده والا اراده نادر شاه چنین نبود چنانچه تاریخ وفاتش ز بر بادت کمعدد چنین یافته اند بل سعادت نمک حرام بمرد (۱۱۵۲) بعد وفاتش نواب منصور علیخان که داماد او بود بخطاب نواب صفدر جنگ بر مسند امارت نشست

شیخ روح الامین ابن قاضی محمد سعید بلگرامی

همشیره شیخ الله یار خان شهید در حباله نکاح او بود منظومانش قریب هفت هزار بیت است در رساله شرایف عثمانی مرقوم است که او در اوایل حال با شصت تن سوار و پیاده بدار الخلافت رفته با نواب منعم خان المخاطب به خانخانان وزیر اعظم شاه عالم بهادر شاه بادشاه ملازمت نموده و خان مذکور بخدمت بادشاه برده و شش هزار روپیه منصب و جاگیرات دو هزار سوار از حضور عنایت شده بعد وفات خان مذکور برفاقت نواب سپهدار خان خلف خانخانان مانده و چندی به نیابت صوبه الله آباد از طرف سپهدار خان داشت بعد از آن برفاقت نواب مبارز الملک سربلند خان در صوبه الله آباد که در عهد بهادر شاه بنواب مذکور بود کارهای بانام کرده و بسیاری راجه زادهای را بر سر راج رسانیده و اکثری را بر انگشت پای خود ٹیکه راج نهاده و بعد از آن چند سال بحکومت سبت و دو محال عمده پنجاب که سیالکوٹ و جالندهر از آن است از طرف نواب مذکور در وقت صوبه داری کابل پرداخته در سخا و کرم مشهور بود هر که از وطن و جوار نزد او رسیدی با خلاق و کرم پیش آمدی چنانچه یکهزار و هفت صد اسپ بخلق خدا بخشیده بود و در آن عرصه نواب مبارز الملک یک زنجیر فیل از سرکار خود بدو مرحمت نموده چنانچه سید محمد قریشی بلگرامی که عجیب تخلص میکرد در تاریخ آن گفته

تاریخ

معدن فضل و کرم روح الامین خان آنکه او ‖ از کرم نگذاشته شخصی بعالم مستمند
ترسکی تازی بسی بخشید خان با نملک ‖ در عوض نواب او را داد پیلی ارجمند
آسمان رفعت جمل صورت زمین وسعت که او ‖ تذکره خرطومش بنام آسمان عزم کمند
چون مبارز ملک نواب زمان عالیجناب ‖ کرد الغالم قوی او را به پیلی ارجمند
سال تاریخش ز زر دسی بخت بیداری قوی ‖ از عجیب آمد بشارت پیل با بخت بلند ۱۱۴۶

هنگامیکه در سنه احدی و خمسین و مائه و الف پانزدهم شهر ذی القعده روز شنبه متصل کرنال با محمد شاه بادشاه و شهریار ایران یعنی نادر شاه بادشاه محاربه عظیم اتفاق افتاد او برفاقت

مختصر اینکه یک و نیم پهر از روز باقی بود که بر طبق استدعای محمد شاه حکم شد که امان دهند بعد از رفع هنگامهٔ قتل و
غارت سعید خان نثار خان داماد نواب قمر الدین خان و شاه نواز خان را که بواسطهٔ حفظ ناموس و عیال خود استادگی
نموده بسیارے از مردم نادر شاه را کشته بودند بحضور طلبداشته و شال درگلو انداخته از تیغ بیدریغ بعالم عقبی
فرستاد بعد ازان حکم شد که از مردم متمول و مالدار که از آفت تاخت و تاراج سالم مانده اند نصف مال گرفته داخل سرکار
نمایند چنانچه مردم نادر شاه از اعزه و اشراف شهر بانواع زجر و توبیخ و ضرب و شلاق نقد و جنس بسیار بوصول آوردند
۱۱۵۱ چنانچه مغلان نادر شاه ازین تاخت و تاراج دهلی را خراب خقند و تاریخ این معامله را منه کل من علیها فان دلی خراب شد
یافته اند و غم عام نیز تاریخ است بعد ازان نواب شیر جنگ را برائے آوردن خزانه برهان الملک بصوبه اوده
نزد نواب ابو المنصور خان داماد نواب برهان الملک روانه نمود چنانچه موصے الیه مبلغ دو کرور روپیه آورده
حواله نادر شاه نمود و مشمول اشفاق گشت و نادر شاه از خزانه پادشاهی نیز آنچه که توانست بگرفت
مختصر اینکه آنچه از نقود و اجناس جواهر و آلات طلا و نقره و تخت طاوسے که شاهجهان بادشاه بصرف
یک کرور روپیه ترتیب ساخته بود و دیگر چند لیها و تختها مرصع که نادر شاه همراه خود برد حساب آن جز خدا تعالی کسی نمیداند
گویند که زیاده از هشتاد کرور جواهر بود و منجمله جواهرات که نادر شاه همراه برده الماسے بود مشهور به دریائے نور
بوزن سی و دو قیراط که قیمتش زیاده از یک کرور روپیه بود ان الماس دست بدست بوارثان نادر شاه
رسیده و شاه شجاع بادشاه کابلی از اد رسیده هنگامیکه از بادشاهی معزول شده در لاهور بمحل اقامت انداخته
بود در سنه هزار و دو صد و بست و دو هجرے بدست رنجیت سنگه راجه لاهور بعوض یک شم لکه روپیه
فروخته الحاصل دیگر آنچه که نادر شاه در ایام توقف شاهجهان آباد ایجاد نمود این بود که سکه ایران را که
عباسی و محمدی و شاهی و هزار دینارے و اشرفی بود حکم داد تا موقوف ساخته این شعر سکه سازند

سکه

هست سلطان بر سلاطین جهان	شاه شاهان نادر صاحبقران

واین شعر نیز بر سکه او مضروب شده

خادم شاه نجف زینده تاج و نگین	پادشاه دادگستر نادر ایران زمین

و بر نگین مهر نادر شاه که بر جمیع کاغذات و نامه هائے سلاطین ثبت مے شد این شعر کنده بود

نگین دولت و دین رفته بود چون از جا ... بنام نادر ایران قرار داد خدا

بعد چند روز حسب خواهش نادر شاه صبیه سلطان یزدان بخش پسر سلطان مراد بخش ابن شاهجهان بادشاه را
بعقد نکاح نصیر الله مرزا پسر نادر شاه در آوردند و پس از قتل شدن نادر شاه در ایران از بطن او پسرے
تولد شده بود موسوم به تیمور مرزا مختصر اینکه نادر شاه بعد از قتل و غارت محمد شاه را باز بر تخت نشانید
بتاریخ شانزدهم محرم سال هزار و یکصد و پنجاه و دو هجرے از شاهجهان آباد کوچ کرده رخ توجه بسوے
ایران نمود بقیه احوال او بجای دیگر نوشته خواهد شد

نواب برهان الملک سعادت خان

لغزناید خلاصه اینکه نواب نظام الملک آصفجاه بخدمت نادرشاه رفته عهد و پیمان مستحکم نموده برفتن بادشاه راست شد چنانچه روز دیگر محمد شاه بخیمه نادرشاه رفته ملاقات نمودند و نادرشاه تا بیرون خیمه استقبال فرموده هر دو کس در خیمه بر یک مسند نشستند و بعد تواضع و تکریم نادرشاه گفت الحال که شما اینجا تشریف آورده برآورید سلطنت هندوستان بشما مبارک لیکن بدادن نقد و جنس مضایقه نباید فرمود مختصر اینکه بادشاه از نادرشاه رخصت شده بخیمه خود مراجعت نمود تا دو روز دیگر به انعام و پیغام گذشت چون بعد کشته شدن نواب خاندوران نواب برهان الملک میخواست که عهده امیر الامرائی بنام او مقرر شود و محمد شاه که نظام الملک را بآن عهده سرفراز ساخته بود بنابران برهان الملک آزرده خاطر شده بنادرشاه گفت که دولت و خزانه بادشاهی در شاهجهان آباد از حد حساب بیرون است اگر شما بطرف دهلی تشریف برید همه نقد و جنس مفت بدست شما خواهد آمد چنانچه نادرشاه بهانه ضیافت بتاریخ هشتم ماه ذی الحجه که سنه یکهزار و پنجاه و یک بود همراه محمد شاه بدار الخلافت شاهجهان آباد تشریف آوردند نواب برهان الملک تا غروب آفتاب در قلعه حاضر بود روز دیگر قریب بصبح نهم ذی الحجه که مطابق نهم ماه مارچ قدیمی سنه یکهزار و هفت صد و سی و نه عیسوی بود از سبب زخمی که خورده بود و هم از شدت درد دنبله که از چند ماه او را عاجز ساخته بود بعالم جاوید استی شتافت و بعضی نوشته اند که زهر خورده مرد چنانچه در نسخه عبرت نامه تصنیف میر محمد قاسم مسطور است که چون در تحصیل زر تعویق واقع شد نادرشاه برهان الملک و آصفجاه و اعتماد الدوله را بنا بر طلب داشته تقید شدید در تحصیل زر فرمود امرای مذکور اظهار نمودند که بالفعل سرانجام آن مبلغ که ده کرور روپیه است توانند شد لیکن هر قدر که وصول تواند بود قصور نخواهیم کرد شاه بر روی برهان الملک از غیظ لقف انداخت و بر رخساره اعتماد الدوله و آصفجاه سیلی زده موجب عتاب گردانید بعد برآمدن از دربار هر سه امیر مشوره نمودند که چون آبرو نماند و تحصیل اینقدر زر خطیر بعقل نمی آید بهتر آنست که کاسه زهر هلاهل نوشیم برهان الملک قبول این معنی نموده زهر هلاهل نوشید و آصفجاه از روی فراست [illegible] زهر نخورد چون این مقدمه شایع گشت برهان الملک را تجهیز و تکفین نموده در مقبره سعادت خان که برادر[illegible] بود دفن کردند الحاصل شب سیوم جماعه از اجلاف شهر آوازه انداختند که محمد شاه کار نادرشاه را تمام کرده سرش از تن جدا ساخته و باین بهانه هجوم عام کرده سپاه نادرشاه را پریشان کردند و بسیاری را بقتل آوردند نادرشاه ازین خبر وحشت اثر بغضب شده صبح آن سوار شده در مدرسه نواب روشن الدوله اقامت گزید و حکم قتل عام داده فرمودند که هر کرا در لباس هندی یابند خواه هندو خواه مسلمان جامه حیات را از تنش برکشند و شهر را تاخت و تاراج نمایند چنانچه تا چهار ساعت از روز مانده نائره قتل و غارت مشتعل بود و قریب بیست هزار کس بقتل آمدند و نقود و جواهر بیاندازه بدست سپاه ایران افتاد اگرچه غرض و اراده ایران هرگز نبود که چنین قتل عام بعمل آید لیکن چون مفسدان شهر خود بخود اطفای نائره این فتنه شدند لاچار

بیت

چو از قومی یکی بیدانشی کرد / نه کهرا منزلت ماند نه مه را

بیت سکه

با شرفی زری سکه زان جناب سعید	اشرف از سکهٔ اشرف باقتاب سعید

بالجمله بعد چندی افواج رومیه بر سر وی آمده خواستند که شاه سلطان حسین را از قید مستخلص ساخته پیش
خود ببرند لهذا اشرف خان بنابر مصلحت وقت شاه بیگناه را بقتل آورده با رومیان طرح مصالحه انداخت
شاه طهماسپ ثانی پسر شاه سلطان حسین که پیش از غلبه محمود شاه از اصفهان برآمده در اطراف مازندران الفت
داشته بنا بر عهد اشت نادر قلی بیگ که مدتی بشیوه قزاقی و راهزنی پیش گرفته بتاخت و تاراج مشغول بود
و در ایام الاوقات خیال سروری و سرداری در سر داشت متوجه خراسان شد و بعد محاربات ملک محمود سیستانی
را مستاصل ساخته متصرف بلاد مقبوضه او شد اشرف خان از استماع خبر استقلال شاه طهماسب اندیشه ناک
شده با عساکر موفوره از اصفهان حرکت نموده رو بخراسان آورد شاه طهماسپ نادر قلی بیگ را همراه گرفته
در ماه صفر سال یکهزار و یکصد و چهل و دو بعزم از مشهد کوچ نموده متوجه اصفهان شد و بعد از محاربات اشرف افغان
تاب مقاومت در خود ندیده راه گریز پیش نهاد چنانچه بعد از هفت سال و بیست و یکروز سلطنت ایران باز
بخاندان صفویه منتقل شد و نادر قلی بیگ بخطاب طهماسپ قلی خان مفتخر گردیده و در آخر سنه یکهزار و یکصد و
چهل و هشت طهماسپ شاه را مقید ساخته خود بادشاه ایران شد در هنگام کمال تسلط او را بخان بزرگ میگفتند
چنانچه طهماسپ خان جلایر که وکیلش بود در مهر خود این بیت سجع کنده بود

سجع

تا خان بزرگ در جهانست	طهماسپ وکیل کائنات است

بالجمله بعد تغیر و تبدیل نمودن سکه روپیه درهم و دینار انطرف باسم بلده دار الضرب و طرف دیگر الخیر فیما وقع
که تاریخ این سانحه است مرتسم ساخته بمعنی اینکه خیریست در آنچه که واقع شده چنانچه یکی از ظرفای ایران
در تاریخ جلوس او این چنین گفته

تاریخ

۱۱۴۸

بریدیم از مال و از جان طمع	بتاریخ الخیر فیما وقع

و نادر شاه در اواخر سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجری بعزم تسخیر هند نموده متوجه این سمت گردیده
چون خبر رسیدن او بمحمد شاه بادشاه رسانیدند با تمامی از اعیان مملکت و لشکر و توپخانه که زیاده از حد
حساب بود از شاهجهان آباد برآمده در دشت کرنال که چهار منزل از شاهجهان آباد است مقر قتال مقرر نمودند
و بتاریخ چهاردهم ماه ذی القعده سنه مذکور جنگ شروع گردید نخستین نواب برهان الملک سعادت
خان با قلیلی از سواران و پیاده رو بجنگ آورده مجروح شده اسیر گردید و نواب امیر الامرا خاندوران
و نواب مظفر خان برادر خورد او با بسیاری از سپاه کشته شدند و هزیمت بسپاه هندوستان راه یافت
روز دیگر نادر شاه بمعرفت نواب برهان الملک پیغام صلح بمحمد شاه فرستاده و بعد از ردّ و بدل بسیار قرار
برین یافت که فرمانفرمای هندوستان آمده با والی ایران ملاقات نماید و بدادن نقد و جنس مطلوبه

بهاندا و کهنه جور سیبے واقعه شده در ایام برشکال بهناسے نهاند اقریب بدو کرده و عرض دریاے کنهه جورے بقدر
نصف آن خواهد بود و آن قلعه برکنار مهاندا واقع و دو حصار قریب باسه کروه تخمیناً خواهد بود که از سنگ و خشت و گچ
در کمال استحکام و رزانت بنا یافته و فاصله میان شهر کتک و قلعه قریب بدو کروه ست و خندقے عریض بر اطراف
قلعه ست که نهنگان داران سے مانند این قلعه را افواج کمپنی انگریز بتاریخ چهاردهم اکتوبر سنه یکهزار و هشتصد
و سه عیسوی مفتوح ساخته و ازان وقت بعمل سرکار کمپنی ست و درین ایام آن قلعه رو بانهدام دارد تاریخے که بر یکے
از دروازه هاے آن قلعه مرقوم ست چنان مستفاد میگردد که شخصی بنام موهن سنگه پسر رکهبر سنگه که حکومت آن قلعه
داشت این دروازه را در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه هجرے تعمیر ساخته و تاریخ مذکوره را بران دروازه مرقوم نموده

تاریخ اینست

تاریخ

ز حشمت و شوکت که رکهبر نامی	خراج اقالیم گیر دو دو اسے	خوشا کنور موهن سنگه بهادر	ز بالنش بود معدن جود و کامی
چو شمشیر گیر و تیغه گذار ارسے	به بینش چه شمیم چه زاده بیانی	ز حکمش قلعه زا افغان ایام	به تعمیر خویش باره بعالی تمامی
کمند بیچ دروازه بالای قلعه	همین فکر میداشت هر صبح و شامی	قلعه آهنی بر خندق نهنگان	ز بهر هلاک عدوانش دو دامی
جهانه یه دوار رضه ساکن کترا	مورخ عقل رضا هست نامی	ز الف سر بسید تاریخ گفتا	سنه ۱۱۵۰ که گرنا ... دروازه قائم مدامی 1150

میر طفیل محمد بلگرامی

تاریخ بست چهارم ذی الحجه سنه احدی و خمسین و مائه و الف در بلگرام رحلت نموده و بر وفق وصیت در باغ محمود
متصل مرقد علامه مرحوم میر عبد الجلیل بلگرامی مدفون گردیده و میر غلام علی آزاد که شاگرد او بود این تاریخ گفته

تاریخ

افسوس که آفتاب معنی	از حلقه اهمان بردن رفت	تاریخ وصال او خرد گفت	۱۱۵۱ علامه از جهان بیرون رفت 1151

ذکر نادر شاه بادشاه ایران و آمدن او و تسخیر هندوستان

چون نادر شاه در عهد محمد شاه بادشاه در هند آمده بود لهذا ضرور شد که شمه از حالات او درین مقام ترقیم یابد
در تواریخ مرقوم ست که چون در ماه محرم سنه یکهزار و یکصد و سی و پنج هجرے محمود شاه پسر میر ویس خان
قندهاری که از افاغنه قندهار بود در اصفهان آمده شاه حسین صفوی ابن شاه سلیمان صفوی را محصور
کرد و او را بدست آورده مقید ساخت و بر عراق عجم مستولی گشت قریب سه سال بر وساده سلطنت نشسته
اکثر بلاد ایران را بتصرف خود آورد و اولاد و احفاد سلاطین صفویه را از صغیر و کبیر مقتول ساخت سواے شاه طهماسپ
که او را امان جان داده بود بقبض آورد بعد ازان ایام ملک محمود سیستانی والی ملک نیمروز نیز نظر بر استیلاے
محمود شاه و محبوس شدن شاه حسین و بر سمت خورد کے محالات و معمور هاے خراسان وغیره در مشهد
آمده بر مسند فرمانروایی متمکن گردیده و بر اکثر بلاد خراسان که در تصرف عمال محمود شاه نبود متصرف خود
آورد و چون محمود شاه قندهاری این جهان را پدرود نمود اشرف خان که پسر عم او بود والی
ملک و مال شده شروع بداد گری و رعیت پروری نمود و میرزا مهدی کوکب تخلص بر آمدن او این بیت گفت

احترام بسر برد و در زمان محمد فرخ سیر بخطاب حکیم الممالک سر بلندی یافت و در عصر محمد شاه احترام بیت الحکمة
نسبت و بعد ادای مناسک حج سعادت نمود وفاتش در شاهجهان آباد در ماه ذی الحجه سنه تسع و اربعین
و مائة و الف اتفاق افتاد آزاد تاریخ او گفته

تاریخ

١١٤٩

بی نظیر زمان شیخ حسین	گوهر سبقت ز نکته سنجان برد	آه کفی از برای رحلت او	سال تاریخ گفت شهرت برد

١١٤٩

میر محمد افضل الٰه آبادی ثابت تخلص

نبیرهٔ اسلام خان جوشی سفید دستی است که دال تخلص داشت و در اکتساب متداولات علی فاضل بلکه
افضل و در اقتنای محاورات فارسی کامل بل اکمل بود در شاهجهان آباد بسر می برد آخر دوازدهم
ربیع الاول سنه خمسین و مائة و الف در گذشت تاریخ فوت او میر آزاد چنین در سلک نظم کشیده

تاریخ

١١٥٠

ثابت گرو سخن ز استادان برد	دُرهای ثمین برشتهٔ نظم سپرد	از پیر خرد سال وفاتش جستم	فرمود بروز رحلت احمد مرد

١١٥٠

نواب سیف الدوله عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ

از جانب والد که نام ایشان خواجه عبد الکریم بود بخواجه عبید الله احرار و از طرف والده بقطب عالم مخدوم اعظم که
سید صحیح النسب بود میرسد وطن اصلی او سمرقند لیکن مولد عبد الصمد خان اکبرآباد است در صغر سن همراه
والد بسمرقند رفته نشو و نما و کسب علم در آنجا کرده بود فوت پدر با سبحان قلیخان بادشاه توران از دست
سمرقند آمده و رفت پدر بار سری شود و بخدمت شیخ الاسلام سمرقند که از خدمات عمده توران است فایز بود
بحسب قسمت در عهد عالمگیر بادشاه وارد هندوستان گردیده در اول ملازمت بمنصب شش صدی فایز
شدند و بعد چندی بمنصب هزار یا لفدی و بخطاب عبد الصمد خان ممتاز گشتند و در عهد جهاندار شاه جنگ
برادرانش تردد های رستمانه بجا آورده بعد فتح بمنصب هفت هزاری و خطاب عالی جنگ مفتخر شده
دلیر ایشان ذکریا خان بمنصب پنج هزاری فایز گشته و در عهد فرخ سیر بمنصب هفت هزاری و بصوبه داری
لاهور مامور گردیده عازم الصوب گشت و بعد چندی بخطاب دلیر جنگ مخاطب گردیدند و در زمان محمد شاه
بادشاه بمنصب هفت هزاری و صوبه داری ملتان و خطاب سیف الدوله و پسر ایشان بصوبه داری لاهور
و خطاب اعز الدوله هزبر جنگ سرفراز شدند آخر الامر قبل از پیش از آمدن نادر شاه در سنه هزار و یکصد و پنجاه فوت شدند
یک تاریخ او اینست

تاریخ

١١٥٠

زهی وصل عبد الصمد خان بحق

تاریخ دیگر احرار دویم رفت بعد وفاتش پسرش ذکریا خان بصوبه داری لاهور ممتاز گردیده ✣ ✣ ✣ ✣ ١١٥٠

قلعه شهر کتک

در شهر کتک مضاف صوبه بنگاله قلعه ایست که آن را باره بهاتی نام است و شهر کتک و قلعه مذکور میان دو رودخانه سمی

در ملک سند دو سیمی در ملک گجرات سیوسی در ملک دکن و بنا بر اینکه نام مولود مبارک علی است تاریخ تولد لطف زیاده دارد

احمد یار خان متخلص به یکتا

از نژاد قوم برلاس است پدرش الله یار خان بصوبه دارے لاهور و تهته و ملتان رسیده و آخر بالفوجدارے غزنے قناعت نموده و احمد یار خان در آخر عهد عالمگیر صوبه دار تهته شد اقسام شعر بقدرت میگفت و مثنوے متعدد دارد وقتے محمد عاقل یکتا لاهورے با احمد یار خان مناقشه کرد که یکتا تخلص من است تخلص مرا این وا باید گذاشت احمد یار خان گفت یکتا شدیم بلکه دوتا شدیم و قرار داد که باهم غزلے طرح کنیم هر که خوب گوید تخلص از و باشد پس خان مذکور زمانے و مکانے تعین ساخت و جمیع صاحب طبعان لاهور فراهم آورد و غزلے که طرح کرده بود بر یاران عرض کرد و صدا اے آفرین و تحسین از هر جانب بلند شد محمد عاقل مهر سکوت بر لب زد هر چند یاران تکلیف کردند غزل خود را دون یافته بر زبان نیاورد و احمد یار خان محضرے درست کرد و بمهر و دستخط حضار سخن سنج مزین گردانید آفرین لاهورے این بیت دستخط کرد بیت بر این معنی گواهیم آفرین ما ✤ که احمد یار خان یکتاست یکتا ✤ دیگرے این مصرعه ثبت نمود مصرعه گوهر یکتاست احمد یار خان ✤ ومطلع غزل مذکور این است ✤ تا خطش طرح جهانگیرے دکادسی ریخت ✤ لشکر زنگ حبور و مے بسر روسے ریخت ✤ و فاتش به بست سیوم جمادے الاول سنه هزار و یکصد و چهل و هفت هجرے در قصبه خوشاب از اعمال لاهور واقع شده میر غلام علے آزاد قطعه تاریخے در سلک نظم کشید و یک عدد زیاده را بحسن تعمیه بر آورد

تاریخ

خان والا رتبه احمد یار خان	ذات او آئینهٔ خلق عظیم	در فنون فضل یکتائی بدان	زادهٔ افکار او در یتیم
کرد از معمورهٔ گیتی سفر	ماتم او ساخت دلها را دو نیم	چونکه یکتا رفت شد تاریخ او	جای احمد یار خان بزم نعیم ۱۱۴۷

۱۱۴۷

مولوی سید عبد الغنی الحسینی

در سنه نهم جلوس محمد شاه و بصوبه دارے شجاع الدین محمد خان نایب نواب علیوردے خان بتاریخ سیوم جمادے الثانی روز یکشنبه سنه هزار و یکصد و چهل و هفت هجرے در بنگاله وفات نموده و تاریخ وفاتش برسم تعمیه خارجی است

تاریخ

۱۱۴۷

سر کاف ذبان کمالش ببر (۲۰)	پس آنگاه بشمار عبد الغنی (۱۱۶۷)

۱۱۴۷ یعنے عدد حرف کاف را از عدد عبد الغنے بدر کرده شود تاریخ بر آید و تاریخ دیگر مولاے غنے است

حکیم الممالک شیخ محمد حسین شیرازی متخلص بشهرت

از شعراے راست اندیشه و اطباے صداقت پیشه بود اصلش عرب است و در ایران نشو و نما یافته آخر در هند آمد و در سرکار شاهزاده محمد اعظم شاه بعنوان طبابت نوکر شد و در عهد شاه عالم بهادر شاه باعزاز و

ترکیب استخراج تاریخ ازین دایره آنست که یک خانه ازین خانه هاے چهارده گانه را هر که باشد اصل فرض نموده آغاز شمار از طرف راست یا از طرف چپ بدور دایره مرة بعد اخرے نماید بانیطریق که عدد شمار طاق چنانچه سه یا پنج و مثل آن منتهاے او را عدد مطلوب گرفته همان منتهاے منتهے مبداء شمار پیش میکرده باشند تا آنکه مبدا اول برسد پس مجموعه عدد گرفته شده تاریخ بود اگر جفت است مثلاً دو و چهار منتها او را عدد مقصود گرفته از خانه متصل وے مبدا شمار پیش میکرده باشند تا که خانه سابق بر مبداء اول برسد پس آنهمه عدد تاریخ شود همین طریق تا بجد شمار هر عدد دیگه بخاطر آید شمار نماید و شمار یک و چهارده و پانزده در اضعاف چهارده و بست و سه وار نهایتا باشند همه مستثنی است

نواب جان نثار خان

خواهر او بحباله نکاح نواب قمر الدین خان وزیر بود بجلدوارے کوڑا و کڑا سرفرازے داشت در سنه یکهزار و یکصد و چهل و چهار از دست مردمان اراڑ و کیچر که زمیندار کوڑا بود کشته شد تاریخ شهادت نواب مذکور رنچهور داس کاتهه که یکے از ملازمان او بود بنظم آورده

تاریخ

دریغ افسوس و آه اے چرخ کجباز
قضا را با جهان افواج سنگین
جهان شمشیر زد در وقت پیکار
نه این فهمد نه او سر اسلحے

نمیدانم هوایت چه کین بود
که اکثر سکنه این سرزمین بود
اگر دشمن از زبان آفرین بود
که انهاسر نوشت اولین بود

چه گویم از بزرگی و کمالش
شهادت یافت در جنگ از دغا ها
یکی گوید بآسانی چنان کرد
پی تاریخ سال این مصیبت

سما نا با ملایک همقرین بود
چگویم شرح آن مجمل همین بود
دگر گوید که تدبیر نه این بود
خرد گفتا قضای حق چنین بود ۱۱۴۴

شیخ محمد یحیی المعروف بشیخ خوب الله آله آبادے

برادرزاده حقیقی و داماد و سجاده نشین شیخ افضل اله آبادے است بحر مواج علم شریعت و طریقت بود کتب و رسائل کثیره تصنیف نموده و بشب دوشنبه یازدهم جمادے الاول سنه اربع و اربعین و مایة و الف در جوار رحمت آسود ✤ لقد رضے ✤ تاریخ وفات اوست مرقد او در پهلوے قبر شیخ افضل است بعد او پسرش شیخ محمد ناصر متخلص بعفلی بر مسند ارشاد نشست

تاریخ شاذ و نادر

میر غلام علی آزاد نقل کرده که وقتیکه در ملک سند اقامت داشتم تاریخ طوسے شخصے مطابق سنه ست و اربعین و مایة و الف این مصرعه یافتم ✤ مبارک باشد و باشد مبارک ✤ بعد ازین عطف عنان بکشور هند دست داد و در سنه خمسین و مایة و الف احرام حرمین مکرمین بربستم و وارد بندر سورت شدم در انجا با مرزا محمد حسین بیخبر ملاقات اتفاق افتاد و بتقریبی گفت تاریخ طوسے شخصے مصرعه یافتم و همان مصرعه خواند بعد ادراک زیارت حرمین رخت سفر بدیار دکن کشیدم شبے با نواب موتمن الدوله سالار جنگ بهادر در وقت صوبه دارے اورنگ آباد صحبت شعر اتفاق افتاد گفت تاریخ تولد مولودے مبارک علی نام مصرعه یافتم و همان مصرعه بر زبان آورد و فرمود که عجب اتفاق است که یک مصرعه سه شخص را توارد افتاد و هر سه شخص از هم بریله دور دست یکے

بن راجه اجیت سنگه که از بادشاه بصوبه داری گجرات احمد آباد سرفرازی داشت واقع شده بود بتاریخ هشتم ربیع
روز دسهره آخر بیساکهه سنه یکهزار و یکصد و چهل و سه هجری شهادت یافت شیخ روح الامین خان بلگرامی

تاریخ او گفته

تاریخ

صف شکن شیخ الله یار که در روز نبرد
لرزه وار هیبت او رستم و زال و بهرام

بارها پیش قدم رانده چنو دگفا
بارها از بر وز بر کرد صف ازدحام

تا به گجرات بهر ابهی نواب جلیل
آن رفیع القدر و سید اولاد امام

سر بلندی و سپار زملکی کز همیش
ترک کردند نه و ان بهر ستش اصنام

یا ابهی سنگ لعین آمده جنگی به میان
کاین چنین رزم ندید و نشنید هست انام

شیخ خود را برسانید لقلب مقهور
معرکه گرد که مریخ بر و کرد سلام

آخر الامر بدر باسی و غما غوطه به زده
حور و غلمان لب رسش نور فشاندانه اکرام

اسم مردانگی در رسم جوان مردی را
کرد تعلیم به مردان چو معلم لغلام

پاس دین داری و پاس نمک این سرو و نسق
سخت ناقص شده بود که او کرد تمام

من بعد کرسنه و تاریخ لصد سوز و الم
با دل خویش بد هم در شد کلمه کلام

ناگهان هاتفی از دور کشیده آه و بگفت
۱۱۲۹
آبرو داد الله یار بلشکر اسلام

۱۱۴۳ و غلام حسین تمین بیت اخیر را تبدیل داده دایره تصنیف اخذ نموده که ازان تاریخ شهادت او استخراج می یابد

بیت و دایره اینست

ه

۱۱۴۲

۱۱۴۳ ناگهان همه الف غیب از سر اعلام بگفت | حسرتی داده الله یار لفوج اسلام



و نه هجری بجانب بهشت اوبرین گردید مورخی تاریخ وفات او ازین مصرعه برآورده

۱۱۳۹
گنج معنی بود کرد افلاک در زیر زمین

باغ ناظر روز افزون

این باغ در عهد محمد شاه بادشاه شاید که بسال یکهزار و یکصد و سی و نه هجری تعمیر یافته باغ مذکور متصل روضه قطب در شاهجهان آباد واقع است و گرداگرد آن چار دیواری ساخته اند و مکانات خوب اندر ونش بنا نموده بر دروازه باغ این تاریخ منقوش است

تاریخ

بفرمان محمد شاه عادل	که بر فرقش بود تاج تبارک	بنا شد گلشنی در قطب گردید	که گلهایش زند رضوان تبارک
بود سرسبز دایم روز افزون	بحق سورهٔ صاد و تبارک	پی تاریخ سالش گفت هاتف	خدا یاری بود بالله مبارک ۱۱۳۹

شیخ سعد الله دهلوی

تخلص او گلشن است از فقرای شعرا بود و مرید شاه گل متخلص بوحدت ابن شیخ محمد سعید بن شیخ احمد مجدد سرهندی بود باین مناسبت گلشن تخلص میکرد و اسلام خان که بوزارت بعض سلاطین گجرات احمد آباد رسیده از اجداد اوست در شاهجهان آباد بست یکم جمادی الاول سنه هزار و یکصد و چهل و یک فوت شد از وست ✣ ✣ ✣

گشتم شهید تیغ تغافل کشیدنت	جانم زدست بر دغزالانه دیدنت ✣

فخر المساجد

این مسجد را فخر النسا بیگم بیوه نواب شجاعت خان بعد انتقال شوهر در سنه یکهزار و یکصد و چهل و یک هجری تعمیر ساخته در شاهجهان آباد قریب کشمیری بازار واقع است بر دروازه بیرونی این عمارت فخر المساجد منقوش است و بر پیشانی مسجد این اشعار مرقوم

خان دین پرور شجاعت خان بجنت یافت جا	با رضای حق تعالی از طفیل مرسلی
صدر خاتونان کنیز فاطمه فخر جهان ✣ ۱۱۴۱	یادگارش ساخت این مسجد بفضل مصطفی

سید برکت الله الملقب بصاحب البرکات متخلص بعشقی

این سید اویس ابن میر عبد الجلیل بن میر عبد الواحد متخلص بشاهدی بلگرامی است چون مرقد جد او میر عبد الجلیل در مارهره از مضافات مستقر الخلافت اکبرآباد واقع شده در آن مقام رفته سکونت اختیار کرد در دهم عاشورا سنه هزار و یکصد و چهل و دو هجری فوت کرد و آزاد تاریخ او یافته

تاریخ

بیدار دل رفت سوی محفل قدس	بربست ز ححجر (؟) جهان محمل قدس	تاریخ وصال او خرد کرد رقم	صاحب برکات واصل منزل قدس ۱۱۴۲

شیخ الله یار بن شیخ عبد السبحان

یکی از ملازمان جیر(؟) سالاران نواب مبارز الملک سربلند خان صوبه دار گجرات بود در عهد بادشاه فرخ سیر بمنصب ششهزاری و خطاب رستم زمان خان سرفرازی یافت و در معرکه که راجه ابهی سنگه مارواری

۱۱۲۶

فرشته این گفته چو گفتم این تاریخ   هزار سال شود عمر این گل آمین +

در هندی

۱۱۲۶

پنر جنم سنیت کهون بس حسین بهپت   چیه بچو جگ جل سدا یه سپر گل دیپ

در تاریخ ولادت سید وقار محمد ساندوسے پسر سید محمد روشن که در سنه هزار و یکصد و بست و شش بوقوع آمده گفته +

تاریخ

حق تعالے بمحمد روشن   پسرے داد بسعادت میلاد   سال تاریخ چو جستم زخرد   گفت از چشمه بدر روشن باد

ولادت میر عبد الجلیل سیزدهم شوال سنه هزار و هفتاد و یک و بست واده و انتقال او شب پنجشنبه بست و سیوم شهر ربیع الاخر سنه هزار و یکصد و سے و هفت هجرے در شاهجهان آباد واقع شد و نعش او حسب الوصیت در بلگرام نقل کرده در قدم والد بزرگوارش سید احمد دفن ساختند میر غلام علے آزاد + کریمة الذین احسنوا الحسنى وزیاده + تاریخ یافته و در تفسیر بیضاوے گوید + الحسنى الجنة والزیاده هو اللقاء + و نیز دایره تاریخ بپرکار فکر کشید و تاریخ لاتعد ولا یحصے بپرکار نگاشته دایره نیست +

مولف تا دایره تاریخ را بقلم نرسیده

طریقه استخراج تاریخ ازین دایره نیست که از خانه هاے چهارده گانه هر خانه را که خواهند مبدا قرار دهند و هر عدد یکه بخاطر رسد شمار نمایند سواے واحد و چهارده و اضعاف اول وافرین و بهر خانه که شمار تمام شود عددش بگیرند پس عدد یکه بدان شمار مقرر شده اگر فرد باشد بازخانه منتهے را مبدا گردانیده تعداد نمایند مرة بعد اخرے و دورة فدورة تا آنکه منتهی مبدا اصل گردد اکنون مقدار عددش بگیرند که مجموع اعداد حاصله تاریخ شود و اگر زوج باشد خانه مابعد منتهے را مبدا گردانند و همین نمط شمار سپری شود تا آنکه منتهے خانه ماقبل مبدا اصل گردد و پس بدستور مجموعه اعداد حاصله تاریخ شود و مخفے نماند که مراد از اضعاف و اعداد مستثنى مثنی مثلثه مثل و نمثا عدا یا شد و اطلاق ضعف از وسے لغت بر مثل خفا عد آمده است بر خلاف مصطلح علماى حساب فی القاموس الضعف مالک المثل اسے تا زادو فقال لک ضعفه یریدون مثلیه و ثلاثة امثاله الاانه زاد

غیر معنوصنعه

مرزا عبد الغنی کشمیرے

متخلص بقبول هست فاضلے ممتاز بود و سخن سنج معنى نواز در شاهجهان آباد بسر می برد و در سنه هزار و یکصد

خاکسار لطف علیخان تعمیر یافته و مجلس خانه و مسجد و حوض در یک سال مرتب شد +

میر عبد الجلیل الحسنی الواسطی بلگرامی

تخلص او واسطی ست در سنه یکهزار و یکصد و یازده هجری باراده معاش بلده بلگرام بدکن شتافت و عالمگیر بادشاه اورا منصب شایسته عطا فرمود و بعد چندی خدمت بخشیگری و وقایع نویسی گجرات شاه دولا مرحمت ساخت در تاریخ این خدمت انشا کرد +

تاریخ

1112 مرا از جناب خلافت عطا شد ز روی کرم خدمتی عیش افزا خرد گفت تاریخ تفویض خدمت وقایع نگاری گجرات زیبا ۱۱۱۲

و میر غلام علی آزاد می نویسد که در سنه هزار و یکصد و شانزده خدمت بخشیگری و وقایع نگاری و سوانح نویسی سرکار بهکر وغیره باو عنایت شد و تا مدت دراز خدمت راید یافت و امانت پرداخت تا آنکه در عهد فرخ سیر بادشاه از نیکیهای قدرت الهی در پرگنه جیوی از اعمال بهکر ریزهای نبات القدر ژاله خورد از ابر بارید و کام و زبان عالمی را شیرین گردانید درین سانحه رباعی انشا کرده در فرد وقایع بعرض بارگاه خلافت داشت + +

فرد

فرخ سیر آن شهنشه بابرکات چرخ از لب او شده شیرین حرکات در سند زمین عهد عشرت مهدش بارید سحاب ریزه قند و نبات

میر جمله سمرقندی که دران زمان رائق و فائق مهمات سلطنت بود بمجرد ملاحظه فرد وقایع بی آنکه حکم به تحقیق کند حمل بر خلاف واقع نموده در اوایل سنه هزار و یکصد و بیست و شش هجری اورا معزول ساخت چون از سند بشاهجهان آباد آمد چندی بدربار امیر الامرا سید حسین علیخان آمد و رفت میکرد روزی در مجلس نواب ذکر رباعی مذکور بمیان آمد رباعی را خوانده تمام روداد را عرض کرد نواب رباعی را پسند کرده برادر خود قطب الملک نمود و گفت که این مقدمه قابل عرض معلی ست او بدربار رفته فرد رباعی بحضرت ظل سبحانی واد بادشاه بسیار پسند کرده آفرین و تحسین نمودند نواب عرض کرد که باعث تغیر قائل همین رباعی ست بادشاه تعجب کرده فرمودند که بدستور خدمات سابق بحال فرمودیم و شیخ محمد رضا الحبشی وقایع نگار پرگنه مذکور که مرد بزرگ بود و طبع موزون داشت نیز درین باب دو بیت گفته در فرد وقایع درج کرده بود +

فرد

چو فرخ سیر بادشاه جهان		بیاراست گیتی چو باغ جهان	بجشن همایون جلوس شهنشه		نثار شکر کرد از آسمان

درینگام که میر موصوف معزول شده در شاهجهان آباد متوقف بود در خانه امیر الامرا اندکور در ماه ذی القعده سنه هزار یکصد و بیست و شش پسری متولد شده بود تاریخ در عربی و فارسی و هندی گفته از نظر نواب گذرانید

در عربی

قال امیر الامرا النعمت		دهی قدوم الولد المستنیر ۱۱۲۶		ارخ فی ذلک عبد الجلیل		اسبغه الله نعمه کبیر ۱۱۲۶	1126

در فارسی

گلی شگفت بگلزار خاندان حسین زمانه شد بدوام بقای او ضامن +

محمد شاه بادشاه دهلی ستاره ذوذنب در کواکب برج دلو نمودار شده قریب به دوازده روز ظاهر ماند و بعد ازان مختفی گشت و همدرین ماه پسر کلان بادشاه انتقال نمود و فقط در کتب اهل فرنگ نیز مرقوم است که این ستاره [illegible] اکنون بر سنه یکهزار و هشتصد و بیست و سه عیسوی نمودار گشته بود +

اعظم الدین خان

خلف نواب جان نثار خان از عارضه تپ و سرفه بیمار بود چون در سنه یکهزار و یکصد و سی و هفت هجری ازان عارضه شفا یافت منشی رنجهور داس مصنف قانون الانشا و تحفة الصبیان که در سرکار او ملازم بود این قطعه در تاریخ شفا بسم تعمیه گفته گذرانید و مورد انعام و اکرام گردید +

تاریخ

هزار شکر بدرگاه خالق الانام	که یافت لقد شفا حب ذوی الاکرام	جناب زندگی عالم اعظم الدین خان	که جانست قائم ازو چون زروح جان عالم
بلند طالع او اوج کوکب اقبال	خجسته خصلت او مورد سعادت تام	ز سال صحت آن نوبهار باغ حیات	سوال کرد رشتای ز دل خواص و عوام
	حکیم عقل تپ سرفه دور کرده بگفت	۱۱۴۴ شفای اعظم باد القای عمر دوام	

یعنی اگر عدد عبارت تپ سرفه از عدد مصرعه آخر دور کرده شود تاریخ شفا استخراج یابد +

مسجد روشن الدوله

این مسجد که بسیار نفیس و ضعیف است از سر تا پا طلا ساخته بود نواب روشن الدوله در عهد محمد شاه بادشاه در سنه یکهزار و یکصد و سی و هفت هجری تعمیر ساخته در جوار موضع فاصله دارد در شاهجهان آباد واقع است و این همان مسجد است که نادر شاه بالای آن نشسته حکم قتل عام داده بود بر پیشانی اش این چند اشعار به تاریخ مرقوم اند +

تاریخ

شکر حق کز من فیض مسجد عرفان بناد	شاه همکه ان مرشد کامل آباد ستگاه	در زمان شاه سکندر شان جمشید [illegible]	سعی [illegible] محمد شاه غازی بادشاه
روشن الدوله ظفر خان صاحب جود و کرم	کرد تعمیر طلائی مسجد من آستوده	مسجدی کاند [illegible]	کرده از شعاع مهر چار دبگاه
حوض فیض او نشان از چشمه کوثر دهد	هر که از آبش وضو سازد شود [illegible]	سال تاریخش [illegible]	۱۱۳۷ مسجد [illegible] قصی مهبط نور الله

شاه مردان

عمارتی است در دهلی در اینجا نشان قدم بر سنگی ساخته اند و میگویند که این نشان قدم امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب است و آن نقش پا را در حوض سنگ مرمر نصب نموده اند و بر گرد آن این بیت خواجه حافظ منقوش ساخته اند +

بیت

بر زمینی که نشان کف پای تو بود	سالها سجده صاحب نظران خواهد بود ۱۱۳۰

سنه ۱۱۳۰ هجری و درین مکان در هر ماه بتاریخ بستم مسلمانان برای زیارت میروند و از دحام کثیر از مرد و زن میشود و این عمارت احاطه پخته دارد و بر دروازه شمالی آن که در سنه یکهزار و یکصد [illegible] تعمیر یافته این تاریخ مرقوم است بیت قال محمد حبیب الله انا مدینة العلم و علی بابها + سنه ۱۱۶۲ در عهد مبارک احمد شاه بهادر بادشاه غازی بموجب ارشاد نواب قدسیه حضرت صاحبه زمانیه باهتمام نواب بهادر جاوید خان صاحب پسر برای

رحلت او ز جهان کرده سو دیر	سال یکهزار و دو بالف و صد ایحزینی ست

میر عبد الواحد متخلص بواحد بلگرامی

ذوقی تمیز تخلص داشت شعر بزبان هندی و فارسی میگفت و جواهر زواهر پی مشفقت اندیشه می سفت نسخه مسمی بشگرستان خیال مشتمل بنظم و نثر در وصف صوبات بدستور دیوان مرتب دارد در ایامیکه بیدکش سید محمد اشرف بحکومت موضع راهون از اعمال دار السلطنت لاهور می پرداخت اوراباز میداران آن نواح جنگ رو نمود و میر عبد الواحد در معرکه جرعه شهادت چشید این واقعه دویم محرم روز جمعه سنه اربع و ثلثین و مائة و الف واقع شده و میر غلام علی آزاد در تاریخ شهادت او قطعه نظم کرده و یک عدد زیاده را لجن تعمیه بر آورده +

تاریخ

میر عبد الواحد شیرین سخن	از زبانش آب حیوان میچکید	سید والا گهر صاحب هنر	ناشر بالنظم و نثر او رسید
والد او حاکم راهون شد	در رکابش جنت انجاب گشید	خطه پنجاب را از مقدمش	آبروی تازه آمد پدید
با زمینداران کافر رزم کرد	از شهادت جرعه صافی چشید	در سخن واحد تخلص می نمود	لفظ ذوقی هم تخلص برگزید

چونکه واحد رفت سال رحلتش — کلک اجویی رقم ذوقی چشید 1134

مسجد سنهری

این مسجد خشتی ست از نواب روشن الدوله محمد شاهی در سنه یکهزار و یکصد و سی و چهار هجری در شاهجهان آباد تعمیر ساخته بر روج این عمارت طلائی ست از آن سبب بسنهری مسجد مشهور گردیده و در جوار کوتوالی چبوتره واقع است و بر پیشانی آن مسجد این تاریخ مرقوم ست +

تاریخ

بعهد بادشاه هفت کشور	سلیمان فر محمد شاه داور	به ندر شاه بهکه آن فلک آفاق	شد این مسجد بزینت در جهان طاق
خدایا نیست لیک از روی احسان	بنام روشن الدوله ظفر خان	بتاریخش ز هجرت تا شمار است	هزار و یکصد و سی و چهار است

1134

مسجد شرف الدوله

این مسجد خشتی ست اما بروج آن از سنگ ساخته اند متصل این عمارت مدرسه ایست و این مدرسه و مسجد را نواب شرف الدوله در زمان محمد شاه بادشاه سنه یکهزار و یکصد و سی و پنج هجری تعمیر نموده بود در بازار دریبه شاهجهان آباد واقع ست بر پیشانی این مسجد این اشعار تاریخ منقوش ست +

تاریخ

در زمان شه خورشید سریر	ظل حق ماه زمین شاه زمان	ناصر الدین که محمد شاه ست	تیغ او کفر شکن در دوران
شرف الدوله بنا فرموده	مسجد و مدرسه عالیشان	زین دو خشت اشرف علم و عمل	همچو سعدین فلک کرده قران
	سال تاریخ بنا گفت خرد	قبله و کعبه اراد و ثنا همیشان	

1135

ستارهٔ دم دار

در سیر المتاخرین مرقوم ست که در نصف آخر محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و سی و هشت هجری ... زمان

بعد از این واقعه سال دیگر شروع گردید چنانچه عزیزی دیگر تاریخ شهادت او در عبارت محرم حسین تازه شد یافته ۱۱۳۲
میر عبدالجلیل بلگرامی که واسطی تخلص دارد در شهادت حسین علیخان این قصیده که بیست و پنج بیت است گفته هم مرثیه و هم تاریخ

تاریخ

آثار کربلاست عیان زین حسین هند — زد جوش خون اهل نبی از زمین هند
تسلی است زین معامله سر این نجف — در خون گریه سرخ شد است آستین هند
هند است زین مصیبت عظمی ندید هیچ — دیدیم داستان شهور و سنین هند
ماهی در آب می تپد و مرغ در هوا — از ستیون عظیم امیر مهین هند
رستم نشان حسین علیخان شهید شد — از خنجری که بود نهان در کمین هند
در بلوای که بود زرابر غبار تیغش — شادابی بهار بهشت برین هند
منقاد او شدند از آن کشور دیر — گر داغ شد کردولتشان بر جبین هند
عالم چو قیر در نظر خلق شد سیاه — افتاد تا ز خاتم دوران نگین هند
دل چاک چاک گشت و جگر داغ داغ — این غم که گشت زهر از و انگبین هند
از دست این غم تا بنی شهید شد — گوئی زکوه دست گل یاسمین هند
ای دوستان آل محبان اهل بیت — غمگین شوید بهر حسین حزین هند
از کلک من بمرثیه سید شهید — این چند بیت بخت چو در ثمین هند
 — سال شهادتش قلم واسطی نوشت

شد ماتم حسین علی تازه در جهان — سادات گشته اند مصیبت نشین هند
گیتی چو سیاه گرد ز دود غم — خاموش شد چراغ نشاط آفرین هند
از داغ دل زدند چراغان اشک خون — این بیت نو بهار گل آتشین هند
فرزند مصطفی خلف الصدق مرتضی — گر روی فخر بود بداتش یمین هند
تیغش بروز معرکه خصم سر بخت — چون برق تیغ گاف صف آهنین هند
از بهر فلک زده عالی جناب او — در ترک تار جادته حصن حصین هند
شد از شهادتش تن بی روح کشته است — یعنی که بود او نفس و البسین هند
گردون ز اختران همه تن سنگ گشت — در عنقاء ماتم رکن رکین هند
آن ضد کی که از قلم تیغ بارها — تحریر کرد نسخه فتح مبین هند
تا کربلا و تا نجف و تا مدینه رفت — سیلاب خون دیده و آه این هند
تا حق اهل بیت رسالت او شود — سر زخم این جماعه منصوبه بین هند
رضوان اش خی چو شیره قرین فرح او — تا هست حسن نیر کیتی قرین هند
قتل حسین کرد یزید لعین هند —

۱۱۳۲
۱۱۳۳ و محمد امین خان که در شهادت حسین علیخان داخل مشیر شدند قطب الملک عبدالله خان بعهده وزارت و خطاب اعتماد الدوله ممتاز گردیده بود بس از دو ماه و چند روز یعنی در ماه ربیع الاول سنه هزار و یکصد و سی و سه هجری وفات نمود ۞ محمد امین خان هم مرد تاریخ او یافته اند گویند که میر حیدر خان کاشغری که مذکور شد نبود از ترکان دوغلات است جد کلانش میر حیدر صاحب تاریخ رشیدی همواره ملتزم رکاب بابر شاه و همایون پادشاه بود و چندی بفرمانروائی کشمیر هم رسیده و از جهت بر شمشیری انبها را میر میگفتند ۞

مولوی شیخ محمد

در سنه یکهزار و یکصد و سی و دو هجری فوت کرده و مولوی عبدالباسط اینهوی که در تاریخ گوئی از نادران روزگار گوی سبقت می برد بیتی در تاریخ وفات او گفته که هفت نوع تاریخ ازان برمی آید یعنی سوای دو تاریخ صوری و معنوی در هر مصرعه علیحده علیحده تاریخی است و اگر حروف منقوطه هر دو مصرعه و یا حروف غیر منقوطه آن بگیرند جدا جدا تاریخی استخراج یابد و اگر حروف منقوطه مصرعه اول و حروف غیر منقوطه مصرعه ثانی جمع نمایند و یا حروف غیر منقوطه مصرعه اول و حروف منقوطه مصرعه ثانی بگیرند نیز همان تاریخ برآید باوجود این قدر اجتماع تاریخها در دایره حساب الی کسر واقع میشود یعنی در خانه های دایره کلمات شعر مسلم نوشته میشود اصلا کسری نمی افتد بیت موزخه اینست

تاریخ

قطب الملک سید عبد الله خان وزیر اعظم و برادرش امیر الامرا سید حسین علی خان

این هر دو برادران از سادات بارهه بودند سید عبد الله خان از عهد بهادر شاه بصوبه داری الله آباد و سید حسین علی
خان بصوبه داری بهار سرفرازی داشتند محمد فرخ سیر هر دو را همراه خود آورده بود و از سعی ایشان بر جهاندار
شاه غالب آمد و سید عبد الله خان بخلعت وزارت و خطاب قطب الملک بهادر یار وفادار ظفر جنگ و سید
حسین علیخان بخلعت امیر الامرائی ممتاز گردیده در عهد محمد شاه حسین علیخان که برادر خورد بود حسب اشاره
محمد شاه در اثنای راه دکن از دست میر حیدر خان کاشغری که یکی از رفقای نواب محمد امین خان بود
بتاریخ بست و هفتم ماه ذی القعده سنه یکهزار و یکصد و سی و دو هجری کشته شد و قطب الملک بتاریخ
چهاردهم محرم سنه یکهزار و یکصد و سی و سه اسیر گشته چند سال در محبس بود و اسیر شدن قطب الملک بدین نمط
است که او بعد شهادت حسین علیخان به برادر اعیانی خود سید نجم الدین علیخان که بحراست دهلی قیام داشت
نوشت که یکی از شاهزاده ها را از محبس بر آورده بر تخت نشاند چنانچه یازدهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و
سی و دو سلطان رفیع الشان را بر تخت دهلی اجلاس داد و بتفاوت دو روز قطب الملک نیز از شاهجهان آباد
رسید و چهاردهم محرم مقاتله با محمد شاه بادشاه واقع شد بعد یورش افواج محمد شاهی و وقوع جنگ صعب قطب
الملک بمقابله محمد شاه خود را از فیل انداخت و زخم شمشیر بر دست او رسید حیدر قلی خان بر سر او رفته او را از فیل
خود گرفت و پیش بادشاه آورد و بادشاه جان بخشی نموده بزندان فرستاد و در آنجا ماند تا آنکه او را بتاریخ سلخ
ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و سی و پنج هجری زهر دادند بالجمله بعد شهادت حسین علیخان نواب اعتماد الدوله
محمد امین خان لاش او را در اجمیر فرستاد و در آنجا مدفون است و قبر قطب الملک در شاه جهان آباد زیارتگاه خلق
است آثار او ست نهر میهر گنج واقع شاهجهان آباد که از وی آب بی حکم کربلا داشت و قطب الملک در زمان فرخ سیر
در سنه هزار و یکصد و بست و هفت هجری این نهر را از اصل نهر شاهجهانی بریده آورد و آن خطه را پر نور آب
احیا نمود میر عبد الجلیل بلگرامی تاریخ آن گفت +

تاریخ نهر میهر گنج

نجم جود و سیف قطب الملک عبد الله خان	نهر خیری کرد جاری آن وزیر محتشم
بهر آن عبد الجلیل واسطی تاریخ گفت	۱۱۳۰ نهر قطب الملک شد بحر احسان و کرم +

۱۱۳۰

بالجمله بعد برهم خوردن دولت سادات مردم دو فرقه شدند جمعی ایشان را به نیکی یاد میکردند و گروهی
به بدی چنانچه روایت کرده اند که این هر دو برادر مثل هر دو جد بزرگوار خود حضرت امام حسن و حسین یکی
بزهر و دیگری بخنجر شهید شدند الا همین فرق شد که برادر خورد اول و بعد از و برادر بزرگ بشهادت رسیدند
و گویند که پیش از وقوع واقعه حسین علیخان صالحی بخواب دید که سید الشهدا امام حسین با حسین علیخان خطاب
میکنند و میگویند + بلغ وعدک + و + غلب عدوک + یعنی رسید وعده تو و غالب شد دشمن تو چون بعد
شهادت حسین علیخان حساب کردند هر یک فقره تاریخ بود با صنعت تقلیب است یعنی بلغ وعدک را اگر قلب کنند
غلب عدوک گردد پس در بلغ وعدک یک تاریخ است و در غلب عدوک تاریخ دیگر و چون که یکماه و چند روز

اسهال بتاریخ هفتم ماه ذی القعده سال مذکور در اکبراباد از تخت شاهی تخته تابوت انتقال فرموده سر بالین
نواب عدم نهاد لاش او را نیز در دهلی برده در روضه قطب الدین قریب تربت برادر او دفن کردند از انجا
که فرخ سیر در رفیع الدرجات و رفیع الدوله در عرصه هفت ماه در همین سال که یکهزار و یکصد و سی و یک از هجری
بود فوت شدند بنابران راقم الحروف تاریخ الشان را باین عنوان رقم نموده +

تاریخ

۱۱۳۱ گردند سه بادشه بیکسال وفات + فرخ سیر دگر رفیع الدرجات + بعد شش چو شد از جهان رفیع الدوله + تاریخ فغان نوشته شد زین حرکات

ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه بادشاه غازی ولد جهانشاه ابن شاه عالم بهادر شاه

بشب جمعه بست و سیوم ماه ربیع الاول سال یکهزار و یکصد و چهار و هجری در نواحی دار السلطنه غزنی
از بطن نواب قدسیه بیگم ولادت یافته و بسلطان روشن اختر موسوم گردیده و بعد وفات رفیع الدوله قطب الملک
سید عبد الله خان وزیر اعظم او را از شاهجهان اباد که در انجا معه مادرش از هنگام وفات پدر خود جهان شاه
در جلوس جهاندار شاه محبوس بود طلبیداشته بتاریخ پانزدهم ذی قعده سال یکهزار و یکصد و سی و یک هجری
در سن هفده سالگی در اکبراباد بر تخت شاهی نشانیده محمد شاه موسوم ساختند تاریخ جلوس اوست

تاریخ

۱۱۳۰ شه کشورستانی روشن اختر که در عالم + چو او آمد فروغ بخت ایام هما گستر + درین مه که از فیض طبع تاریخ + سر برآرائی جاوید شد شه بی مثال

۱۱۳۱ + بهر تاریخ جلوسش خرد کرد عیان + لعنت بر سایه حق فیض سحاب بحر و بر +

در جشن جلوس که بتاریخ یکشنبه نهم شوال سنه یکهزار و یکصد و سی و یک شده گذشته شدن سید حسین علیخان و قید شدن
برادرش نواب عبد الله خان سر انجام یافته بود صرف برای ساخت سکه بود در شخص و در عشرت محمد شاه که هم از ان
تاریخ این جلوس برسمی آید گفته +

تاریخ

۱۱۳۲ + روشن اختر بود الکنون ماه + یوسف از زندان برآمد شاه +

اگرچه درین زمان اشعار بسیار سکه های محمد شاه یافته میشود دو بیت سکه مرقوم نیست اما میگویند
بیت سکه او بود +

بیت سکه

زفضل حق شهنشاه محمد شاه دین پرور + درین عالم زده سکه زمهر و ماه روشن تر

چون از عهد فرخ سیر جمله کار فرمائی باختیار سادات بارهه بود و غلبه لقب تیر بدست الشان چنانچه
تا ایام بدستور سابق جمله مهمات سلطنت و ضبط و نسق ملک و مال باختیار خود ها داشتند اما محمد شاه که بادشاهی
عاقل و دانا بود این همه بیباکی الشان را دیده خفیه رنجش خاطر داشت تا آنکه بعد از چندی قابو یافته
در بر انداختن عدیم خوا باینده چنانچه بعد ازین مرقوم خواهد گردید +

زد سکه بهند باهزاران برکات | نسانشه بحر و بر رفیع الدرجات

تاریخ جلوس

۱۱۳۱

بنشست بتخت چون رفیع الدرجات | کوی ابرعرش سرکشید از برکات | ۱۱۳۱
پیر خرد ش چو دید بافر و شکوه | تاریخ امد لقب رفیع الدرجات

ایضاً

۱۱۳۱

که ناگاه واضح رقم کرد گفت | مبارک جلوس شهنشاه حق | ۱۱۳۱

چون رفیع الدرجات مریض و نحیف الجثه و معتاد بکوکنار سے بود چنانچه بعد سلطنت سه ماه و یازده روز بتاریخ نوردهم ماه رجب سال مذکور رو بعالم آخرت آورده در روضه خواجه قطب الدین مدفون گشت نام مادرش نور النسا بود

تاریخ

تاریخ وفاتش بیست

۱۱۳۱

چون خان شهنشاه رفیع الدرجات | ره جست لسایه نهال طوبی | ۱۱۳۱
رضوان بدر بهشت اقدام کنان | گفتا خلد برین مقام و ماوا

شمس الدین رفیع الدوله محمد شاهجهان ثانی برادر کلان رفیع الدرجات

بعد وفات رفیع الدرجات سادات بارهه یعنی نواب قطب الملک عبد الله خان و برادرش امیر الامرا سید حسین علیخان نظر اینکه تمشیت امور سلطنت و رتق و فتق مملکت بغیر از نام یکے از شاهزادگان تیموریه صورت نمی پذیرفت عافیت خود با در آن دیده برادر کلانش یعنی شاه رفیع الدوله را موافق وصیت برادرش از محبس بر آورده بتاریخ بستم ماه رجب سال هزار و یکصد و سی و یک هجری تاج شاهی برسرش گذاشته و موسوم بشاهجهان ثانی نموده بر تخت نشانیدند و بعد چندی امیر الامرا سید حسین علیخان بادشاه را همراه گرفته بر سلطان نیکوسیر این شاهزاده محمد اکبر پسر خورد عالمگیر بادشاه که در اکبرآباد نزارے متوسین و صفی خان قلعه دار او را بر تخت شاهی نشانیده بودند نهضت فرمودند قلعه را بعد محاصره چند روز در ماه رمضان سال مذکور مفتوح ساخته و سلطان نیکوسیر را بدست آورده باز در محبس فرستاد میر عبد الجلیل بلگرامی قصیده غرا در تهنیت فتح قلعه انشا کرده چند بیت ازان قصیده معه تاریخ نوشته میشود

تاریخ

مژده ای دوستان که در عالم	نقد شد لیئه بهار ارم	نونهال طرب ببار آمد	گلفشان گشت خاطر خورم
که امیر سپه آمد امرا	از تسخیر قلعهٔ اعظم	این ظفر از مواهب عظمی است	هر زمان واجب است ذکر نعم
پسر اکبر آنکه در افواه	یافت نیکوسیر یکبس علم	بود در حصن اگره محبوس	همچو مفهوم ممتنع بعدم
داشت سیتی و کنج عافیتی	خاطر آسوده تر ز صید حرم	از پدر داشت ارث تیغ بسندان	فتنه انگیخت در کمال عظم
خسرو دین پناه شاهجهان	آب و رنگ بهار فضل و کرم	بخشی الملک را اجازت داد	تا کشد لشکر ظفر پرچم
ان امیر جماعة امرا	چون حسین علی هزبر شیم	کرد نهضت بدولت از دهلی	فضل حق همعنان ظفر همدم
امد و قلعه را محاصره کرد	همچو انگشت و حلقهٔ خاتم	فتح قلعه بزور تیغ نمود ۱۱۳۱	این چنین میکنند اهل همم
	کرد عبد الجلیل در تاریخ	قلعهٔ اگره گرفت رقم	

۱۱۳۱

چون شاهجهان ثانی نیز بدستور برادر خود مریض و ضعیف بود بعد از سلطنت ۳ ماه و چند روز بمرض

تاریخ

دیدی که چه با شاه گرامی کردند … صد جور و جفا زراه خامی کردند
تاریخ چو از خرد بجستم فرمود … ١١٣١ سادات بوی نمک حرامی کردند

و میر عظمت الله بلگرامی بیخبر تخلص در جواب تاریخ مذکور چنین انشا نموده ٭

تاریخ

با شاه سقیم آنچه شاید کردند … از دست حکیم هر چه آید کردند
القصه از خرد نسخهٔ تاریخ نوشت … سادات دوا آنچه باید کردند

و فرخ سیر دو ماه بعد از معزولی خود بتاریخ دوازدهم ماه جمادی الثانی سال مذکور حسب ایمای قطب الملک در زندان بقتل رسید لاش او را در مقبرهٔ همایون بادشاه دفن کردند این دو تاریخ در جلوس و عزلت فرخ سیر از راقم الحروف ثبت میشود ٭

تاریخ

١١٥٠ سال جلوس و عزلت فرخ سیر ز عقل … چون من سوال کردم او گفت نکته دان
٢٦ ١٥ یکبار بست و شش دگر بار نوزده … از نام او بدر کن و تاریخ او بدان

ایضاً

١١٣١ ١٩ ١٢ ١١٥٠ چو جویدکسی عزل و ذلتش بگو … جدا رفت از اسم فرخ سیر

دو عزیز دیگر در عزلش یافته ٭ فاعتبروا یا اولو الابصار چون فرخ سیر ایام سلطنت جهاندار شاه را نیز داخل سنه جلوس خود نموده بود چنانچه از تاریخ وفات بهادر شاه تا روز عزل او هفت سال و دو ماه و هفده یوم میشود و از روز فتح یافتن بر جهاندار شاه صرف شش سال چهار ماه و بست و دو روز مدت عمرش سی و سه سال لقب او بعد وفات معلوم نیست اما بعضی کسان او را شاه شهید نوشته اند ٭

مسجد قطب الاقطاب ٭

این مسجد متصل درگاه خواجه قطب الدین بختیار کاکی است و سه درجه دارد درجه اول را که خام است خواجه موصوف بحین حیات خود بتعمیر ساخته درجه دویم تعمیر کردهٔ اسلام شاه است و درجه سیوم را فرخ سیر بادشاه در سنه یکهزار و یکصد و سی هجری تعمیر نموده و این تاریخ بر و کنده ٭

تاریخ

مورد لطف و عنایات شه ذو الجناب … خسرو فرخ سیر شاه مالک رقاب
ساخت از روی ارادت در سر کوچ اعتقاد … مسجد زیبا بنا و سجده گاهی شیخ شاب
با سروش غیب هاتف گفت در گوش خرد … سال تاریخ بنایش بیت رب مستجاب ١١٣٠

شمس الدین محمد ابو البرکات رفیع الدرجات ولد رفیع الشان ابن شاه عالم بهادر شاه غازی

چون قطب الملک سید عبد الله خان فرخ سیر را مکحول ساخته مقید نمود سلطان رفیع الدرجات ابن شاهزاده رفیع الشان ولد بهادر شاه را بتاریخ هشتم ربیع الثانی سال یکهزار و یکصد و سی و یک هجری از قلعه سلیم گڈه که در آنجا محبوس بود بر آورده برای نام در دهلی بر تخت شاهی نشاندند لیکن جمله کار فرمای امور بدست سادات بارهه بود و بیت سکه او این است ٭

بیت سکه

جهان شد زنده ز آهنگ تبیره
گر و بر حالت موجی جان تیره
اگر دلی نماید فخر شاید
نوای زین به اکره‌گی سر آید
چو منقار ازمی زین جشن تر گرد
ره احسن کرا پر نغمه سر گرد
بود در گلشن گل‌ها بر لب
سرود خارکن بابت وران شب

حواشی ابیات و تر بفتحتین تار ساز و پس بکسر دال مهمله و یای مجهول بمعنی مانند پیکو نام ملکی است که جواهر زاید و نسبت و شد اله بفتحتین سرگشته شدن است آهار که بر کاغذ و جامه دهند و تقویم از و حاصل ایداک بالمد عیب یک بالفتح با و فارسی اسباب خانه تیره دهل و نقاره کرا بالفتح مرغ جبار هر چند جباری مرغ نو اسنج نیست اما مقصود مبالغه است نیست یعنی شادی نوعی عام شد که جباری هم از پی این جشن منقار تر کرده در نو اسنجی در آمد خارکن نام شخصی که نوای خارکن با و منسوب است بابت منشعب کننده مشتق از بنوت و اسما پردهای فارسی دوازده مقام و بست و چار شعبه و شش آوازه و سی لحن بارید نیز بیان کرده نوعی که بی ملاحظه معنی اسمی معانی ابیات تمام است چند بیت بر سبیل استشهاد آورده میشود +

دلت گر بر مقام عیش شد ست
باین لذت چو زاید شناشد
بهار نغمه چون در دلبری شد
ز تار ساز راه راست پید است
نماز نگاه از وی قضا شد
بی از فیض نوا سر و سهی شد
کند هر پرده از عشرت فراخ
مغنی نغمه چون باده گیخت
ز مطرب هر نوا در ثمین است
چو معشوق مرقع دلربائی
بجام باده گل اصفهان ریخت
بمعنی گنج باد آورد این است

و فایده آوردن اسمای نغمات هندی و فارسی بکیفیت معهود در خانه داستان بیان معنی نماید میفرماید

اگر ان این و گر این آن نداند
که تا هر سامعی گر نارسائی
مغل بار اگ هندی آشنا نیست
منظم سر معنی در نماند
بموسیقی ندارد آشنائی
بسحر هر سر هندی آشنا نیست
جگر چون دانه یاقوت سفتم
نگردد گر ز حسن صنعت آگاه
درین در باشنائی راه چیند
که نام پردها در پرده گفتم
ز حسن نظم گیرد حظ دلخواه
تلاش بست و پای ماه بیند

دبیر احسن ایجاد تخلص که بتسوید نامه فرخ سیر مامور بود و معاصی خان خطاب یافته قطعه تاریخ سال ازدواج مبارک گفته بیتی ازان نوشته شد +

تاریخ

۱۱۲۷

زبانم مهاراجه جسونت سنگه — بیک گوهر دولت در آمیخته ۱۱۲۷

بالجمله بعد چند سال در میان بادشاه و قطب الملک سید عبدالله خان عداوت و نزاع بهم رسید چنانچه قطب الملک برادر خود امیر الامرا سید حسین علیخان را که در دکن بود طلب داشت چون او در شاهجهان آباد رسید هر دو برادران بتاریخ بست و ششم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و سی و یک هجری مطابق تاریخ هشتم فروری سال یکهزار و هفتصد و نوزده عیسوی که در ان روز بوقت صبح کسوف واقع شده بود بلا زیست بادشاه در قلعه رفتند و بند و بست خود نموده مردم معتبر از نوکران خود جابجا نشانیدند و بعد از دو روز بتاریخ هشتم ماه ربیع الثانی سال مذکور هر دو برادران مردم خود را در حرم بادشاه که در انجا فرخ سیر از بیم ایشان پنهان شده بود فرستاده بفضیحت تمام بیرون کشیدند و بر ترپولیه قلعه برده چشمش از نور باصره معدوم الفروغ ساخته محبوس نمودند و رفیع الدرجات بن شاهزاده رفیع الشان ولد شاه عالم بهادر شاه را بجای او نشانیدند میرزا بیدل این تاریخ در غزل محمد فرخ سیر بنظم آورده +

ولادت او در سنه یکهزار و نود و هشت هجری بوقوع آمده نام مادرش صاحبه نسوان بود چون بتاریخ هفدهم ماه ذی‌القعده سال یکهزار و یکصد و بست و چهار بر جهاندار شاه فتح یافت در اکبرآباد بر تخت فرمانروای جلوس نمود بعد ازان در شاهجهان آباد رفته جهاندار شاه و امیر الامرا ذوالفقار خان را بقتل رسانید و راجه سبهه چند دیوان امیر الامرا اند کور را بدست آورده زبانش ببرید و بسیاری از امرا جهاندار شاه را گرفته بجان کشت و اعز الدین پسر جهاندار شاه و عالی تبار پسر اعظم شاه و همایون بخت برادر خورد خود را معدوم البصر گردانیده در حبس فرستاد و خلعت وزارت بسید عبدالله خان بخطاب قطب الملک بهادر یار وفادار ظفر جنگ و خلعت امیر الامرایی به برادرش سید حسین علیخان مرحمت فرمود بیت سکه و تاریخ جلوس او نیست +

بیت سکه

سکه زد از فضل حق بر سیم و زر	پادشاه بحر و بر فرخ سیر

تاریخ جلوس

۱۱۲۴

شاه فرخ سیر که افسر او * آفتاب سپهر مملکت ست گفت هاتف که سال سلطنتش آفتاب کمال سلطنت ست

و چون که چند روز بعد از جلوس فرخ سیر سال یکهزار و یکصد و بست و پنج هجری شروع گردید چنانچه مورخی این بیت که از الفاظ ابدباد فرخ اریک سال مذکور بر می آید تاریخ یافته +

تاریخ

۱۱۲۵

بفرخ سیر تاجور را ستریک	خدایا ابد باد فرخ اریک

در شروع سال یکهزار و بست و هشت هجری جشن کدخدایی فرخ سیر با دختر مهاراجه اجیت سنگه پسر جسونت سنگه راتهوری بمیان آمد گویند اینچنین طوی عظیم الشان از شاهان پیشین کم جلوه ظهور نموده و میر عبدالجلیل بلگرامی مثنوی رنگین درین طوی بنظم آورده و داد سخنوری داده خصوص در مقامی که اسمای پردهای هندی در ضمن الفاظ پارسی آورده و بی تصنع سحر جلال بکار برده این چند بیت ازان مقام ست +

ابیات

چو سید دل نماید چنگ	بر دار از چهره هر بار سارنگ	در آن محفل کجا گر گوش بنزد	نوائی کان به راه هوش بنزد	کانرا
اگر شاپور با خسرو بخاک اند	پی این نغمه از حسرت هلاک اند	مغنی بر نوا از ایشان در تر زد	که از بربط بهار عیش سر زد	
شگفتنهای دل در دست تار است	که آن را نغمه گل پس کار است	نوائی نغمه گرم دلبری بود	بنظم گوهر بگو جری بود	گوجری
شگفتن بخشان سر بنیر دار تار	که کردی سینه ها را صحن گلزار	اگر چه زهره دارد خوش نوائی	بدانی حال او زین سو سرائی	
مثل این نغمه را دانش نمیزد	بر و صد چوب لا دلبد نی زد	رئیس مدهوش شد زین نغمه شیلک	ندارد از اله یاری رفتار	الهیا
نوا گوید قوام ساحری ام	نی لغوم چو بیت من بی جرام	نوائی نغمه بود از نقصها پاک	نباشد در نگار خوردنش آب	
چنان در نغمه باشد دلپذیری	گر افسون ترنم دلگیری	لب هر ساز نیمغی ادا کرد	که جشن شاه کام ما روا کرد	
بالفت همدگر را داده یاری	نوا در ساز از صحبت برآید	چنان از نغمه دل بی مغنی زد	که لی اسمال کوس خرمی زد	مالکوس
کسی کو زین ترنم قوت جان گرد	ز شادی یک بنا مطربان گرد	با استغفار لذات ترانه	ترا کافی است این جشن شهانه	کافی

اسدخان را رخصت فرمود و ذوالفقارخان را همراه جهاندارشاه بقتل رسانید و بعد ازان سرهای ایشانرا از تن
جدا ساخته بسر سنان نهاده و اجساد ایشان را رسن در پای بسته بر پشت فیل یکی اینصوب و دیگری انصوب
آویخته با شان و شوکت تمام بسوی شهر کوچ کرد چون بدهلی رسید بر تخت نشست و این سانحه بروز جمعه بیست
وسیوم ماه ذی الحجه سنه مذکور بوقوع آمده چون همدرین سال که سنه هزار و یکصد و بیست چهار بود بهادرشاه هم
جهاندارشاه هردو فوت کرده بودند چنانچه راقم الحروف این تاریخ بتعمیه یافته ÷ ۱۱۲۴

تاریخ

بهادرشه وهم جهاندارشاه	÷	بیک سال زین دار فانی برفت	سر مملکت دور کرده سرتن	÷	بهادر برفت و جهاندار گفت ۱۱۶۴

یعنی اگر عدد حرف میم که سر مملکت ست از ماده تاریخ دور کرده شود تاریخ برآید مدت سلطنت جهاندارشاه از روز
وفات پدرش تا روز هزیمت در اکبرآباد ده ماه میشود مدت عمرش تا روز شهادت او پنجاه و دو سال و نهه ماه
دیگر ذرلقب او بعد وفات خلدآرامگاه قرار یافته مقبره او در دهلی ست نزدیک روضه خواجه قطب الدین بختیار

امیرالامرا ذوالفقارخان

۱۱۶۷
این نواب آصف الدوله اسدخان بهادر ست تاریخ ولادت اوست ÷ ز برج اسد رونمود آفتاب ÷ چون بتاریخ بیست ۱۱۲۷
وسیوم ماه ذی الحجه سنه هزار و یکصد و بیست و چهار هجری بحکم محمد فرخ سیر همراه جهاندارشاه بقتل رسید پدرش
درغم فرزند در عمر نود ساله وکبیر سنی دیجواسی این تاریخ در شهادت او گفته ÷ ۱۱۲۴ ۱۱۲۴

هاتف شام غریبان با دو چشم خونفشان ÷ گفت ابراهیم اسمعیل را قربان نمود

اصل نام اسدخان ابراهیم مرزا بود و اسم ذوالفقارخان محمد اسمعیل چنانچه از تاریخ مستفاد میگردد و اسدخان بهادر
در سنه یکهزار و یکصد و بیست و نهه هجری در عمر نود و چهار ساله فوت شد و در مدت العمر هفت بادشاهان را دیده ÷

مرزا ایزد بخش متخلص برسا

جد او آصف خان جعفر ست که در عهد جهانگیر بادشاه بمنصب وزارت سرفرازی داشت و مرزا ایزد بخش در فنون
و علوم یگانه روزگار بود در اوایل بعهد منشی گری سرکار شاهزاده اعظم شاه نوکر بود و بعد ازان بمنشی گری عالمگیر
بادشاه نوکر گردیده چون عالمگیر فوت کرد و فیما بین شاهزادگان یعنی بهادرشاه و اعظم شاه محاربات بمیان آمد
و عظیم الشان پسر بهادرشاه که پدر فرخ سیر بود بمصاف اعظم شاه پرداخت شخصی بمیرزا گفت که بلای عظیم می آید
یعنی عظیم الشان می آید مرزا جواب داد که اسم اعظم رفع خواهد ساخت یعنی اسم الهی یا اسم اعظم شاه ÷ چون
بعد از چند سال سلطنت بفرخ سیر که پسر عظیم الشان بود رسید مرزا را طلبیده گفت که تو انچنین کلام گفتی فیما بین
برادران چه سروکار بود پس فرمود تا موی بر دوشش را یکیک از بیخ بر کندند و در البقوسنی بسته بعد خوار
هلاک ساختند این واقعه شاید که در آخر سنه یکهزار و یکصد و بیست و چهار هجری بوقوع آمده قبرش تا حال در مدرسه اگره
موجود ست کنایه مسجد مبارک منزل که حالا بمبارک گنج اشتهار دارد و بتعمیر ساخته اوست و این مسجد تعمیر نموده
عالمگیر بادشاه ست ÷

معین الدین محمد فرخ سیر ولد عظیم الشان ابن شاه عالم بهادرشاه

معز الدین محمد جهاندار شاه ابن شاه عالم بهادر شاه +

ولادت او در سنه یکهزار و هفتاد و یک یا که هفتاد و دو بوقوع آمده نام مادرش نظام بائی بود چون پدرش بهادر شاه بخواب عدم نهاد جنگی عظیم در لاهور میان جهاندار شاه و عظیم الشان و جهان شاه و رفیع الشان که پسران بادشاه مرحوم بودند واقع شد یعنی جهاندار شاه و رفیع الشان و جهان شاه باتفاق امیرالامرا ذوالفقار خان یکطرف شده بر سر عظیم الشان که خود را مالک سلطنت می شمرد آمده شروع بجنگ نمودند چون عظیم الشان کشته شد تخت و خزانه بدست جهان شاه افتاد لیکن چون امیرالامرا ذوالفقار خان را منظور بود که معز الدین جهاندار شاه را بر تخت نشاند چنانچه بعد از سه روز بازار آتش قتال و جدال شعله افروز شد و رفیع الشان و جهان شاه معه پسرش فرخنده اختر کشته شدند و معز الدین جهاندار شاه بی مزاحمت غیرے در آخر ماه صفر سنه هزار و یکصد و بست و چهار هجری در لاهور بر تخت سلطنت نشست و بعد چندے سلطان محمد کریم پسر عظیم الشان را نیز بدست آورده بصلاح ذوالفقار خان بکشت اهل دفاتر تاریخ جلوس او از تاریخ هژدهم ماه محرم سنه مذکور که روز وفات بهادر شاه است نوشته اند +

بیت سکه

زد سکه در ملک چون مهر و ماه + شهنشاه غازی جهاندار شاه

عظیم الشان که از زمان عالمگیر بادشاه بصوبه دارے ملک بنگاله سربلندی داشت و مدتے در شهر پتنه برائے نظم و نسق آن دیار استقامت گزیده آن شهر را بعظیم آباد موسوم ساخته بود چون خبر بیمارے عالمگیر بادشاه شنید پسر خود محمد فرخ سیر را به نیابت خود گذاشته پیش پدر آمده بود و در جنگ محمد اعظم شاه حاضر بود و در محاربه جهاندار شاه کشته شد چون قریب نه ماه برین بگذشت خبر رسیدن فرخ سیر ابن عظیم الشان از طرف بنگاله برائے انتقام خون پدر و برادر خود سلطان محمد کریم گوشزد خاص و عام گردید جهاندار شاه پسر بزرگ خود محمد اعز الدین را با لشکری عظیم سمت او فرستاد فرخ سیر که سید حسین علیخان صوبه دار ملک بهار و برادر او سید عبدالله خان صوبه دار الله آباد را که سادات بارهه بودند بصد منت و سماجت همراه خود گرفته با فوج عظیم تا به کهجوه که پنجاه کروه عرصے از بلده اله آباد است رسیده بود که تلاقی فریقین دست داد و جنگی عظیم رو نمود اعز الدین بتاریخ بست و نهم شوال سنه مذکور هزیمت یافته بطرف آگره شتافت و فرخ سیر بعد از چند روز بسوے آگره روانه گردید چون در انجا رسید با جهاندار شاه بار محاربه دست داد و آخر جهاندار شاه نیز بتاریخ هفدهم ذی القعده سنه مذکور از میدان معرکه گریخته و ریش و بروت خود تراشیده بطرف شاهجهان آباد شتافت چون فتح نصیب فرخ سیر گردید بتاریخ هیزدهم ماه مذکور در اکبرآباد بر تخت سلطنت جلوس نمود و بعد چندے بطرف شاهجهان آباد کوچ کرد چون در خضرآباد که یککروه از دهلی فاصله دارد رسید نواب آصف الدوله یعنی اسد خان را معه پسرش امیرالامرا ذوالفقار خان نصرت جنگ که بعد هزیمت پیش پدر آمده بود طلب داشت اگرچه ذوالفقار خان نمیخواست که پیش فرخ سیر رود لیکن پدرش او را تشفی کرده دلاسا داده بتوقع عفو تقصیر و امید سرفرازے همراه خود پیش فرخ سیر او را آورد

۱۱۱۹

جلوس معدلت انوار بادشاه زمین | با بن مربع اسرار داده اندشان | شنبون ازفت یزدان جلال قدرت‌شان | بمان خلیفه حوان معظم دو جهان

وچونکه ایام جلوس او از هنگام وفات عالمگیر بادشاه یعنی از ماه ذی القعده سنه هزار و یکصد و هجده هجری میشمارند

چنانچه شخصی دیگر این تاریخ که از آن سنه مذکور استخراج می یابد بسلک نظم کشیده +

تاریخ

۱۱۱۸

نشست چون بسریر جهان بهادر شاه + رسید فره دولت بعالم بالا + ز منظر فلک آورده سر برون بلقف + بگفت سال جلوسش نظام ملک دلا

بهادر شاه مردی بود عالم و فاضل و با مروت و صالح و عابد و کثیر الاولاد از کمال عزم و شجاعت او جمیع نوکران و زمینداران

و حکام قریب و بعید مطیع و فرمان بردار بودند در عهد او همه شاهزادگان مطلق العنان و فارغ البال می زیستند چنانچه

مفقده شاهزادگان بدست راست و چپ او می نشستند به بست است پسر بزرگ او معز الدین جهاندار شاه با سه پسران خود یعنی عز الدین و عزیز الدین

و یکی دیگر و نیز پسر دوم او عظیم الشان با سه پسران خود یعنی محمد کریم و فرخ سیر و همایون بخت معه بیدار دل پسر بیداربخت ابن محمد اعظم شاه بدست

چپ پسر سوم او رفیع الشان با دو پسران خود یعنی رفیع الدرجات و رفیع الدوله و نیز پسر چهارم او خجسته اختر

جهان شاه با پسر خود فرخنده اختر معه عالی تبار ابن اعظم شاه و دو پسران محمد کام بخش و لد عالمگیر یعنی

محی السنت و یکی دیگر می نشستند محمد کام بخش برادر خورد بهادر شاه بود و از پدر خود ملک بیجاپور یافته بود

چون در سنه یکهزار و یکصد و بست هجری سکه و خطبه بنام خود کرد بهادر شاه لشکری عظیم همراه خود گرفته بر سر او

رفت چون قریب حیدرآباد رسید او نیز با سپاهی که داشت رو بجنگ آورد و کشته شد و بهادر شاه بتاریخ بست

و یکم ماه محرم سال هزار و یکصد و بست و چهار هجری در لاهور بیمار شده بجوار رحمت ایزدی پیوست این بیت

بر سم تعمیه در تاریخ وفات اوست +

تاریخ

۳۰۰ ۸ – ۱۱۰

در وفاتش ای سرور یا شدند + فیض و فضل و نعمت و عدل و کرم

یعنی اگر از هر یک لفظ مصرعه آخر حرف میانه گرفته بحساب جمل شمار نمایند تاریخ بر آید و این بیت در تاریخ

وفات او که نیز تعمیه است راقم الحروف گفته +

تاریخ

۱۱۴۷ ۲۳

گفت بی باک هاتفی ناگاه + شد برون از جهان بهادر شاه

مدت سلطنت بهادر شاه از روز وفات خلد مکان تا روز وفات او پنج سال و یک ماه و بست و دو روز و اگر بعد

از وفات اعظم شاه گرفته شود صرف چهار سال و ده ماه و دو یوم شود مدت عمر او هفتاد سال و شش ماه بود و لقب او

بعد وفات خلد منزل قرار یافته مسجد بهادر شاه که سراسر از سنگ مرمر ساخته اند در شاهجهان آباد متصل موتی

مسجد در جوار مزار خواجه قطب الدین بختیار واقع است و این مسجد نیز که سر تا پا از سنگ مرمر است تعمیر نموده

این بادشاه است و این بیت که از مصرعه دوم آن تاریخ وفات او بر می آید بر بالین مزار او کنده است

۱۱۲۴

درخور است الله بامر مصطفی + شاه عالم را بود جنت جزا ۱۱۲۴

متصل مجاور تربت عالی گهر شاه عالم بادشاه نیز واقع است +

زینت النسا بیگم بنت عالمگیر بادشاه

عالمگیر بادشاه را پنج دختران بودند یکے زیب النسا بیگم دویم زینت النسا بیگم سیوم زبدة النسا بیگم چهارم بدر النسا بیگم
پنجم مهر النسا بیگم و زینت النسا بیگم در عین حیات خود مسجدے بتعمیر ساخته مشهور بزینت المساجد این مسجد عالیست
که از سنگ سرخ ساخته اند در دار الخلافه شاهجهان آباد بموضع دریا گنج بر کنار دریا واقع ست و بیگم در سنه یکهزار و یکصد
و بست و دو هجرے در عهد دولت برادر خود بهادر شاه رحلت نموده تربت او در صحن همین مسجد موجود است
و بطرف بالین قبه آیه قل یا عبادی الذین و این بیت و عبارت مرقوم اند +

کتبه

مونس ما در لحد فضل خدا تنها بس است + سایه از ابر رحمت قبر پوشش ما بس است + امید وار حسن خاتمه
زینت النسا بیگم بنت بادشاه محی الدین محمد عالمگیر غازی انار الله برهانه سنه ۱۱۲۲ هجری

شیخ محمد افضل اله آبادی

بفضایل صوری و معنوی امتیاز فراوان داشت اصل وطن او سید پور از توابع غازی پور است باشاره
پیر خود در اله آباد رحل اقامت انداخت و بتلقین اصحاب و تعلیم آداب مشغول گشت تصانیف عربی و فارسی دارد
مسجدے که در سنه هزار و هشتاد هجرے بتعمیر نموده تاریخش بقعه افضل یافته و تاریخ خانقاه که در سنه هزار و نود و دو
بنا نموده مقام افضل گفته ولادت او بست و سیم شهر ربیع الاول سنه ثمان و ثلثین و الف است و سن هشتاد و شش
ساله روز جمعه پانزدهم ذی الحجه سنه اربع و عشرین و مایه و الف هجرے فوت شد بعد وفاتش شیخ محمد یحیے مشهور
بشاه خوب الله که برادر زاده و هم داماد او بود بر مسند ارشاد نشسته مرقدش در بلده اله آباد است +

قطب الدین شاه عالم بهادر شاه
بادشاه خلف دویم عالمگیر بادشاه غازی

بتاریخ سلخ رجب سنه یکهزار و پنجاه و سه هجرے از بطن نواب بائی که هند و زنے بود در برهانپور تولد پذیرفته
و بمحمد معظم موسوم گردیده و در ایام شاهزادگے بخطاب بهادر شاه نیز نامور شده بعد از کشته شدن برادر خود محمد
اعظم شاه در جنگ بتاریخ نوزدهم ربیع الاول روز دوشنبه سال یکهزار و یکصد و نوزده هجرے بجاے
پدر در آگره بر تخت سلطنت نشست و بشاه عالم موسوم گردید خلعت وزارت به منعم خان بخطاب خانخانان و عهده
وکیل مطلق به اسد خان و عهده میر بخشیگرے بر پسرش ذو الفقار خان بخطاب امیر الامرا مرحمت نمودند
و تاریخ جلوس بزبان خود فرمودند + ما آفتاب عالمتابیم + و دیگرے این مصرعه یافته + شاه عالم بادشاه ۱۱۱۹
ملک داد ار جهان + و فضل الله در بیتش در تاریخ جلوس او گفت + الله با معظم + و غیر یکے دیگر این ۱۱۱۹
تاریخ که بتعمیه خارجے ست گفته +

تاریخ

سنه ۱۱۲۰

کن سر اعظم جدا از که بخوان + رب افسر شاه عالم بادشاه ۱۱۲۰

تاریخ از مرزا بیدل

شاهزاده محمد اعظم شاه

پسر سیوم عالمگیر بادشاه است بتاریخ دوازدهم شعبان سنه یکهزار و شصت و سه هجری از بطن بانو بیگم بنت شاهنواز خان ولادت پذیرفته چون در هنگام وفات خلدمکان برادر بزرگ او محمد معظم یعنی شاه عالم بهادر شاه در کابل تشریف داشتند چنانچه محمد اعظم شاه باتفاق اعیان مملکت بتاریخ دهم ذی الحجه صبح عید الضحی سنه یکهزار و یکصد و هجده هجری دوازده روز بعد از وفات پدر در احمدنگر بر سریر سلطنت نشست چون بهادر شاه ازین حال آگاهی یافت با لشکری عظیم الهیکل روی سوی هندوستان آورد و نامه به برادر خود فرستاد و هرچند خواست که از جنگ و جدل باز ماند و ملک وسیع را در میان خود با تقسیم نمایند لیکن چون تقدیر انچنین بود که ملبوس سلطنت بر قامت بهادر شاه راست گردد محمد اعظم شاه قبول نفرمود و باراده جنگ از احمدنگر کوچ نمود چون بهادر شاه بالشکر خود قریب اکبرآباد رسید در میدان دهولپور که دوازده کروه از اگره واقع است تلاقی فریقین دست داد و جنگ شروع گردید چنانچه درین معرکه محمد اعظم شاه با دو پسران خود یکی محمد بیدار بخت و دیگر سلطان والاجاه بالبیاری از امرا کشته شدند و این واقعه بتاریخ هجدهم ربیع الاول روز یکشنبه سال یکهزار و یکصد و نوزده هجری بوقوع آمده تاریخ شهادت او اینست *

تاریخ

۱۱۱۹	شاهزاده دلیرانه دستی آورد دم	حقا که هیچ هیچ از رستم کم	دیدند سر و تنش جدا چون از هم	گفتند همه های محمد اعظم ۱۱۱۹	

ایضاً

۱۱۱۹	چون شاهزاده اعظم رفت از جهان فانی	آواز غیب آمد کی جنت المکانی	کشتی بفضل ایزد اختر شهید اکبر	تاریخ رزمگاهست کربلای ثانی ۱۱۱۹	

باعتقاد راقم الحروف اگر بیت آخر اینچنین خوانند بهتر باشد * چون مثل کربلا شد میدان رزمگاهست * تاریخ تو از آن شد شد کربلای ثانی * مدت سلطنت اعظم شاه از روز وفات خلدمکان تا روز شهادت او سه ماه و بست روز در عزیمت جنگ امامور خان او را داخل بادشاهان ننموده اند مدت عمرش پنجاه و پنج سال کسری بوده

امتیاز خان صفاهانی خالص تخلص

میر غلام علی آزاد مینویسد که اسمش سید حسین بود در هند آمده در دکن خلدمکان را ملازمت کرد و بسلک ملازمان منتظم گردید و بدیوانی صوبه عظیم آباد پتنه و خطاب امتیاز خان امتیاز یافت آخر در سنه یکهزار و یکصد و بست و دو در سند
۱۱۲۲ از دست خدایار خان کشته شد میر عبد الجلیل بلگرامی تاریخ وفات او * آه آه امتیاز خان * ۱۱۲۲ یافته در کتاب عمادت السعادت مرقوم است که در مشهد مردی بود مشهور به بو علی بوریا نشین و او را پسری بود میر باقر نام محلی بحلیه فضل و کمال او پسری داشت خیلی رشید و صاحب طبع خالص تخلص او بود مشق شعر از محمد قلی سلیم طهرانی داشت از دست شعر چه قدر غنچه شود گل که دهانی تو شود * تا کجا تاب خورد مو که میان تو شود * شاعر مذکور بعد چندی در هندوستان آمده رفاقت صوبه دار گجرات در وقت خلدمکان اختیار نمود و ناظم صوبه مذکور رشادت و قابلیت او را دیده دختر خود را بحباله نکاحش در آورد و چون او را پسری نبود بعد از وفات او همین خالص مشهدی که بسید امتیاز خان بهادر مخاطب شده بود ناظم صوبه گجرات شد و قاسم علی خان که ناظم بنگاله بود پسر زاده همین سید امتیاز خان خالص مشهدی است *

ایام شاهزادگی آن خدیو عالمگیر تا روز جلوس دو روز کم از چهل سال قمری بوده و مدت سلطنت از غرهٔ ذی القعدهٔ روز جلوس پنجاه سال و سی و هشت یوم و مدت عمر نود سال و سیزده یوم اما بحساب سال شمسی ایام شاهزادگی سی و هشت سال و نه ماه و چهارده یوم و ایام سلطنت چهل و هشت سال شش ماه و بیست و هشت یوم و جملهٔ عمرش بسال شمسی هشتاد و هفت سال چهار ماه و دوازده یوم میشود لقب او بعد وفات حضرت خلد مکان قرار یافته مستعد خان محمد ساقی در اخر مآثر عالمگیری می نویسند که عمر گرامی نود سال و سیزده یوم بوده و ایام خلافت پنجاه سال و دو ماه و بیست و هشت یوم و این از غرهٔ رمضان سال جلوس تا روز وفات است منقول است که محمد اخلاص خان نقل نموده که شب جمعه که صباح آن حضرت بسیر باغ نعمت توجه فرمودند من و عنایت الله خان از استیلای حنین و واهمهٔ کبری انتشار خاطر و توزیع باطن ظاهر داشتیم دیوان لسان الغیب را تفال کشودیم این غزل بر آمد

غزل

تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود
سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود
بر سر تربت من گر گذری همت خواه
که زیارتگه رندان جهان خواهد بود
بر زمینی که نشان کف پای تو بود
سالها سجده‌گه صاحب نظران خواهد بود

یاس غلبه گرفت با خاطر پراگنده شب بسر بردیم صباح یکپاس روز بر آمده قصهٔ ناگزیر رو داد شب شنبه باز یکجا بودیم ملا حیدر قاضی دار دشد نقل فال کردم هر چند خواستیم بیت یاد آید نیامد کتاب خواستم دیارها کشادیم مگر آن غزل بر نیامد چون صحبت آخر شد بخواب رفتم می بینم که گذرم بر قبری افتاد حضرت لفظ قامت از آنجا بر آمد مرا خطاب فرمودند بیتی که از یاد رفته است اینست

بیت

بر سر تربت من گر گذری همت خواه
که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

و اورنگ زیب عالمگیر بادشاه را پنج پسران و پنج دختران بودند اسامی پسران شاهزاده محمد سلطان که پیش از پدر فوت کرده و شاهزاده محمد معظم که بعد از پدر بلقب بهادر شاه بر تخت سلطنت نشسته و شاهزاده محمد اعظم که در جنگ برادر خود کشته شده و شاهزاده محمد اکبر که از پدر بغاوت ورزیده نزد سلیمان صفوی بادشاه ایران رفته بود و بامید مرگ پدر در ایران میگذرانید تا آخر در حین حیات پدر فوت شد و در مشهد مدفون گردید و مرثیه بر لوح مزارش منقوش است از آنجمله یک بیت اینست

بیت

از دغای چرخ و بی‌مهری اورنگ زیب
برد آخر آرزوی هند را اکبر بخاک

و پنجم شاهزاده کام بخش که او نیز در جنگ برادر خود بهادر شاه کشته شد و از دختران زیب النسا بیگم که شاعره بود و تخلص خود مخفی قرار داده و از نهایت علو طبع انتسبت سمینه نکاح نه داخت احوالش پیش ازین مرقوم گردیده و زینت النسا بیگم که در سنه یکهزار و یکصد و لست و دو هجری انتقال نموده مدفنش در تعمیر مسجد زینت المساجد که تعمیر ساخته او در سنه [illegible] واقع است و زبدة النسا بیگم و بدر النسا بیگم و مهر النسا بیگم دختر اعظم الکه [illegible]

در سنه هزار و چهل و هشت هجری اباد ساخته بود برده دمن ممنوند بیش ازین ترقیم یافته که تاریخ ولادت او + آفتاب
١٠٢٨ عالمتاب + یافته بودند و برای تاریخ جلوس پدرش بزبان خود + آفتاب عالمتاب ۱۰۲۹ عالمتابم + نمودند و تا
١١٦٨ برای تاریخ وفات + آفتاب عالمتاب ۱۱۱۸ بن + یافتند و بزرگی از اعداد این آیت + تاریخ بر آورده + روح
١١١٨ در یحان و جنة ١١١٨ نعیم و عزیزی + داخل الجنت ١١١٨ + یافته و شخصی دیگر این بیت گفته

تاریخ

١١١ از خرد کردم طلب چون سال نقل آن ولی — گفت عالمگیر اورنگ ارم را داد زیب + ١١١٨

و مرزا محمد شیرازی تخلص عالی که در سنه هزار و یکصد و چهار هجری بخطاب ١١١٨ نعمت خان و داروغگی باورچیخانه نعمت فراوان اندوخته بود و شکر نعمت واجب واجب تاریخ آن یافته و بعد وفات عالمگیر از شاه عالم بهادر شاه بخطاب نواب دانشمند خان عالی سرمایه مباهات اندوخته و به تحریر شاهنامه مامور گردیده و در سنه هزار و یک صد و بست وفات کرده او در شروع شاهنامه شاه عالم بهادر شاه در تاریخ وفات حضرت خلد مکان یعنی عالمگیر بادشاه این رباعیات نوشته

رباعی که از ان سنه ١١١٨ برآید

عالمگیر آن خدیو صاحب تدبیر او رفت ز ملک و ملک زو رفت بگو ٩٠	برداشت دل از جهان زجان شدم سیر شد پادشه ملک فنا عالم گیر ١٢٠٨ ١١١٨

روز جمعه شهر ذی القعده ١١١٨

آن جمعه که مرد پادشه ول چاشت ذی القعده که اپا به نشستن دارد	چون شنبه اطفال به تلخیها داشت این طرفه که از روی حسابش برداشت

تاریخ بست و هشتم

آن شه که بیاد حق گذشت اوقاتش چون بست و هشتم روز گذشت از ماه	خالی ز عبادت نشدی ساعاتش از صفحه روزگار حک شد ذاتش

مدت سلطنت

آن شاه که زو نظام دنیا آمد پنجاه و یک آمد عدد سال جلوس	تدبیراتش تمام زیبا آمد این مای فنا بر سر ان ناآمد

مدت عمر

آن شاه که دایم علم فتح افراشت در مرکز ظل خدا دمیکر در ششم	چون گشت نود ساله جهان را بگذاشت بر نسخه عمر او خدا صاد نگاشت ٩٠

و این بیت در تاریخ وفات او زمیده بر اسم الحروف است +

تاریخ

١١١٨ پرسیدم از عقل سال وفاتش را	گفتا که عالمگیر از جهان گذشته ١١١٨

مصرعه از زیب النسا

از هم نمی‌شود ز حلاوت جدا لبم

جواب از ناصر علی

گویا رسیده بر لب زیب النسا لبم

این جواب مستفید زیب النسا بسیار رنج تاب خورده و این بیت نوشته بناصر علی فرستاد

	در پناه ذوالفقار علی سر بریده		ناصر علی بنام علی بر دو پناه	

لطف الله خان پسر سعد الله خان

درکتاب صحیح الاخبار مرقوم است که بتاریخ چهارم رجب سنه یکهزار و یکصد و چهارده اردوی معلی عالمگیر بادشاه از بهادر گده که در دکن است بعزم تسخیر قلعه کنزانه بانهزار آمده و هیزدهم ماه شعبان پای آن حصار نزول لشکر فیروزی اثر سپهر چرخ برین بر آورد و لطف الله خان پسر سعد الله خان مرحوم از غلبه استسقا بعالم جاویدانی نهضت فرمود هنگام وفات پدر که در سنه یکهزار و شصت و شش بوقوع آمده یازده ساله بود بمنصب هفتصدی و صد سوار ممتاز گردیده و در زمان عالمگیر بادشاه بپایه والا رسیده و در عمر پنجاه و نه ساله فوت کرده تاریخ وفات او یافته اند

١١١۴ صد افسوس ز لطف الله خان

در ولادت پسر و دختر کرم الله خان

کرم الله خان در سنه یکهزار و چهارده هجری از عالمگیر بادشاه بمنصب خانی ممتاز گردیده و مرزا بیدل این چند فقرات تاریخ بطور مبارک باد بخان موصوف نوشته فرستاد

فقرات تاریخ

پیشگاه کرم انساب + حشم کواکب فیاض رکاب + ناز و نعمت دستگاه + خالص احب افلاک درگاه + مهر عطای سپهر استان + والی ملک کرم الله خان + بمناصب خانی مبارکباد + بحرمت رسول گزیده و آله الامجاد

در سنه یکهزار و هیزده هجری درخانه او در عرض یکهفته پسری و دختری تولد شدند و مرزا بیدل این مصرعه تاریخ یافت +

تاریخ

١١١٨ دمید از طرب ماه و آفتاب [illegible]

در وفات عالمگیر بادشاه

انتقالش بروز جمعه بست و هشتم ماه ذی القعده سال هزار و یکصد و هیجده هجری که موافق روز تیر سیزدهم اسفندارمذ ماه الهی سنه یکصد و پنجاه و یک اکبر شاهی مطابق روز بست و هشتم اسفندارمذ ماه جلالی سال ششصد و بست و هشت ملکی مصادف روز شهریور چهارم شهریور ماه قدیمی سال یکهزار و هفتاد و شش یزدجردی موافق بست و یکم فروری ماه انگریزی قدیمی و چهارم ماه مارچ جدید سال یکهزار و هفتصد و هفت عیسوی در احمدنگر دکن بوقوع آمده لاشش را در شهر خجسته بنیاد اورنگ آباد که قریب قلعه دولت آباد در دکن واقع است و آن شهر را اورنگ زیب در ایام شاهزادگی

اگرچه این تاریخ بغرض بهست از عبارت شق ستاره آمد تاریخ استخراج می باید اما لفظ آمد که داخل ماده تاریخ است خوب نیست

فتح قلعه برولی

بتاریخ سوم محرم سنه یکهزار و یکصد و دوازده هجری قلعه برولی که در دکن است بتصرف عالمگیر بادشاه درآمد تاریخ ۱۰۶
این فتح را نصر الله ۱۱۱۲ یافته

در ولادت پسر شکر الله خان ثانی

شکر الله خان پسر نواب شکر الله خان مرحوم بود در سنه یکهزار و چهارده هجری از عالمگیر بادشاه بحکومت میوات سربلندی حاصل نموده دو سال پیش ازین یعنی در سنه یکهزار و دوازده هجری در خانه او پسری تولد شد مرزا بیدل این تاریخ نوشته فرستاد:

تاریخ

۱۱۱۲ زین گل که رنگش جمیع شگفت	افسردگی طبیعت ایکان رفت	تاریخ بهار او بجود تحقیق	جمعی بهم جمیدی الاخر گفت ۱۱۱۲

زیب النسا بیگم بنت عالمگیر بادشاه

ولادت او بتاریخ دهم شوال سنه هزار و چهل و هشت وقوع یافته و حسب خواهش خود بتزوج نگشته و تمام عمر روی شوهر ندیده حافظ قران بود در تحصیل علم عربی و فارسی بهره تمام برانداخته و چند خطوط خوب مینگاشت و کتاب زیب التفاسیر
۱۱۱۳ از تصنیفات اوست در سنه هزار و یکصد و سیزده هجری رحلت نموده و دخلی جنتی ۱۱۱۳ تاریخ وفات اوست گاه گاه اشعار نیز میگفت این چند ابیات و اشعار اوست:

رباعی

بشکند دستی که خم در گردن یاری نشد	کور به چشمی که لذت گیر دیداری نشد	صد بهار آخر شد و هر گل بفرقی جا گرفت	غنچه باغ دل ما زیب دستاری نشد

ایضاً

بی تفرج این چرخ بیدار اکن	آنکه شبا جهان و بجال و ارکن	قضا قضا نشود ار مزن هرگز	تو خواه قال به بین خواه استخراج کن

ایضاً

اشک در خون طپیده می آید	یا دل از راه دیده می آید	در عدم هم ز عشق شوری هست	گل دامن دریده می آید

فرد

ای صدف تشنه میرو سوی نیسان مگر	بهر یک قطره آبی حاجت نیسان فتد

ایضاً

آغشته خون نشانم شفق از نگاه کیست	مشعل بکف گرفته فلک دادخواه کیست

غزل

گرچه من لیلی اساسم دل چو مجنون در نواست در نهان خونم ظاهر گرد رنگ تا زده ام	سر بصحرا میزنم لیکن حیا زنجیر پاست زنگ من غیر نهان آن سرخ چو رنگ حنائی ماست دختر شاهم ولیکن رو بفقر آورده ام	بلبل از شاگردیم شد همنشین گل بباغ بسکه بار غم بردان اختم مر روزگار زیب و زینت بسم همین بس نام من زیب النساست	در محبت کاملم پروانه هم شاگرد ماست جام نیلی گرد انکه بین نسبت او باست

چو شه ابهام زیر خضر آورد
ز انگشتان شه بر تل ابهام

بود اسم اعظم در شماره
برابر چار الف گردم نظاره
چنین تاریخ گفتن از خرد است

قلاع کفر شد مفتوح فی الحال
بعینه بود شکل سال هجری
شد از عبد الجلیل این آشکاره

ز تیغ او عدو شد پاره پاره
پی تاریخ تسخیر ستاره

واین نوعه تاریخ را استنباط گویند که بر صورت اعداد سال هجری بیان نموده یعنی هر چهار انگشت پادشاه را چهار الف که صورت اعداد سال هجری است یعنی یکهزار و یک صد و یازده بود تصور نمود و بد ابهام شکل سنه که بران چهار الف بنویسند خیال کرده و بدین طریق بزبان عربی نیز تاریخ گفته اما قطعه فارسی بیشتر اشتهار یافته +

الغرض ایضاً تعمیه

چو شاه دنیا کشا آفتاب لمعان
چنان بزلزله در زمین مهیبت

که تیغ او دست یمینی گشت بتان
که کوه گشت چو دریا و قلعه شد
۶۶۶ ۸۵
چو از درون ستاره چنو دنیک ز بیت

ستاره قلعه کفار محاصره کرد
چو فتح شد پی تاریخ فکر میکردم
۱۱۲
طلوع کرد در آفتاب عالمتاب

بعزم آنکه نماید بنای کفر خراب
بر آمد از ته دریای فکر در خوشاب

یعنی چون از اعداد لفظ ستاره اعداد لفظ چنو دشمنک بدر کرده شود و اعداد الفاظ آفتاب عالمتاب بفزایند تاریخ برآید تاریخ دیگر که از ان چهار مرتبه تاریخ استخراج مے باید

تاریخ

چو محی الدین محمد شاه غازی
بود هر مصرعه اش تاریخ منقوط

ستاره فتح فرمود از اشاره
همان عاطل همان شد در شماره

رقم کردم بکلک فکر بیتے
محمد شاه اسلام ستاره ...

گر و شد چار تاریخ آشکاره
بر آمد باطل از حصن ستاره

ازین هر دو مصرعه آخرین از روی حساب جمل تاریخ جداگانه برمی آید و چون حروف منقوطه یا غیر منقوطه بیت را بگیرند همان تاریخ حاصل آید تاریخ دیگر تعمیه

تاریخ

حشن تیغ پاره گیر بفتح ستاره گر بد
نظاره کن جوانب اطراف بوستان

این است راز تعمیه گیرد اگر کسی
تاریخ بانقط شود از لفظ دیگر عیان

یعنی لفظ حشن را اگر سه پاره حساب کنند یکهزار و پنجاه و نه عدد شود و اطراف بوستان حرف بی و نون است که عدد آن پنجاه و دو میشود مجموعه یکهزار و یکصد و یازده شد که عدد تاریخ است و ماده تاریخ الفاظ حشن و بی و نون است که هر یکے ازان حرف منقوطه است و این تاریخ نوشته می شود نیز بطور تعمیه است

تاریخ

چو سیوا و سنبها در انا سبگیہے
ز تیغ شهنشاه گشتند پاره

الفهای این هر دو با این ... بجا
نوشتیم تاریخ فتح ستاره

یعنی الف اسم سیوا و یک الف نام سنبها و دو الف اسم رانا که مجموعه چهار الف میشوند چون یکجا بنویسند شکل عدد سال هجری که یکهزار و یکصد و یازده بود پیدا شود و این رباعی در باب فتح قلعه ستاره از زیب النسا بیگم بنت عالمگیر بادشاه است

تاریخ

از ... ستی الغم ... شد
انجاز خسروی ... شد

سلطان المشایخ نظام الدین دهلوی مدفون گردید محمد عاکف تاریخ او را یافت خبر یادت یک نفر مصرعه آه آه ۱۱۰۹
از رحلت ناصر علی ‌‌+ و میر خوش این قطعه گفته

وارسته علی همت بی پروا	از راحت و رنج و هر مستی رست میر خوش بجو سال وفاتش سرزد	ایم جو توجهش سوی باقی بود گشت آه علی بیا الموالی رفت	دل کنده ز صورت گرهٔ هستی رست

میرزا قطب الدین مایل

شاعری خوش فکر و تازه‌گو بود از تحقیق و تصوف و مطالب علمی بهرهٔ وافر داشته در آخر کارش بجنون کشید ترک منصب نموده
بشاهجهان آباد آمده در ماه رمضان سنه یکهزار و یکصد و هشت بعد از فوت علا ناصر علی ودیعت حیات سپرد محمد عاکف
تاریخ فوتش را مه جهل جهت منشود یافته ۱۱۰۷

نواب شاکر خان

در زمان دولت عالمگیر بادشاه سنه یکهزار و یکصد و ده هجری بحکومت شاهجهان آباد سرفرازی یافته و میرزا عبد القادر
بیدل بطور مبارک باد این چند فقرات تاریخ نوشته نزد او فرستاد

فقرات تاریخ

اقتدار بهار ملک و ملل + استقلال اقسام علم و عمل + دستگاه و نامت جادهٔ جلال + آراستگی سلیمانی عز و اقبال معراج ۱۱۱۰
گلباری شوکت + مدارج جهانبانی رفعت + دارای مهابت دشمن گدازی + کامرانی مناقب دوستان نوازی
جاه دولت خانی + اجلال عشرت جاودانی + حکومت مبارک شاهجهان آباد صاحب کواکب لوا مبارکباد

شیخ عبد الرقیب کاکوری سوانح نگار کابل

در زمان عالمگیر بادشاه بار که در سنه یکهزار و یکصد و یازده یا که نوزده هجری خوشنود کرده تا عشر سنین یافته

تاریخ

آن شیخ متقی که ز دنیا دنی بیافت	عمر ما بسال فوتش مشغول گشته	ناگه دیا ظنم جیه گفت زرو دی تحقیق	در صوبه خیبان سوانح نگار شد

۱۱۱۱

فتح قلعهٔ سنت گده

دوازدهم جمادی الاخر سنه هزار و یکصد و یازده هجری قلعه سنت گده متصرف اولیای دولت عالمگیری در آمد
تاریخ آن یافتند + کوه کفر شکست ۱۱۱۱

فتح قلعهٔ ستاره از عالمگیر بادشاه

چون عالمگیر بادشاه در سنه نهم ذی القعده سال یکهزار و یکصد و یازده هجری قلعهٔ ستاره گده را فتح نمود میر عبد الجلیل
بلگرامی واسطی متخلص در یک شب یازده تاریخ برای فتح آن قلعه گفته آن رساله را بنگار فتح شاه مفید و طوطی نامه فیروز
شاه عالمگیر موسوم ساخته در خدمت بادشاه گذرانید مورد تحسین بادشاه گردید اگرچه بیک از عبارت + گلزار
شاه هند + طوطی نامه فیروزی شاه عالمگیر که نام آن رساله است تاریخ ۱۱۱۱ مستخرج میشود لیکن چند از آن ۱۱۱۱
تاریخها نوشته میشود ۱۱۱۱

تاریخ

باغ فدک

چون نواب سپهدار خان خلف نواب جانجهان بهادر در ایام صوبداری صوبهٔ الهآباد و دران شهر در سنه یکهزار و یکصد و
هفت هجری باغی ترتیب ساخت در روح الامین خان ولد قاضی محمد سعید بلگرامی این تاریخ یافت + سال تاریخش بگو
۱۱۰۷ روح الامین باغ فدک

شیخ محمد اسحق عرف قاضی میان و برادرش شیخ محمد سبحان بلگرامی +

از اولاد قاضی بڈہ بلگرامی اند در رسالهٔ شرائف عثمانی مرقوم است که شیخ محمد اسحق را از طرف نواب جان جهان بهادر عرف سپهدار خان کوکه نیابت صوبهٔ الهآباد مفوض بود و اقطاع سرکار ترهار و آریل وغیره بدو تعلق داشت مردی صاحب همت و شجاعت بود باتفاق برادر خود شیخ محمد سبحان بزور تیغ نظم و نسق خوب نموده که نامش دران زمین خصوص در راجه های ملک بندیله مشهور هست بالآخر در محاربه بندیله که با راجه قلعه انبا در میدان اتفاق افتاده بود همراه برادر خود شیخ سبحان که پدر شیخ الله یار خان است و ذکرش بعد ازین خواهد آمد بدرجه شهادت رسید این واقعه بتاریخ هفدهم شهر ذی القعده سنه یکهزار و یکصد و هفت هجری بوقوع پیوسته نعش ایشان را آورده متصل چک شاه عبد الجلیل در الهآباد مدفون ساختند و شیخ روح الامین ولد قاضی محمد سعید بلگرامی در تاریخ شهادت ایشان این تاریخها گفته

تاریخ

گشتند شهید چون ز شمشیر سنان
افسوس و دریغ با جفای گردون

غازی اسحق و شیخ عبد السبحان
دایم بادا آن سیاه روی را دون
تاریخ شهادتش زمین چون برسے

باید که بماتمش زمین گردد سرخ
ترسم که برای انتقامش در حشر

۱۱۰۷ از هجر هزار و یکصد و الهفت بدان

خون ها بارد فلک بجای باران
موقوف شود قیامت و دوران

ایضاً

۱۱۰۷ محمد اسحق شهید اکبر شد

میر محمد زمان متخلص براسخ سرهندی

سیدی والانژاد و از عمده ملازمان و مصاحبان شاهزاده محمد اعظم بن عالمگیر بادشاه بود طبعی و فکری رسا داشت در نازک بندی داد سخن میداد و فاتش در سرهند لسال سبع و مائة والف واقع شده و سرخوش تاریخ وفاتش گفته

تاریخ

۱۱۰۷ راسخ دم بود محمد زمان + و نیز او گفته

تاریخ

۱۱۰۷ محمد زمان راسخ خوش خیال
در بغا سبحان آفرین جان سپرد
چو تاریخ فوتش دل از عقل خواست
خرد گفت با دل که راسخ بمرد

ملا ناصر علی

از خوش خیالان جهان بوده تخلص او علی است و مولد سرهند از سلسلهٔ نقشبندیه بود قریب شصت سال عمر یافت و باشاره مجذوبی در آخر عمر از دکن بدار السلطنت شاهجهان آباد آمده اقامت درزید و جنون بهم رساند همدم از دوستی بو علی قلندر میزد تا که در ماه رمضان سنه یک هزار و یکصد و هشت رحلت نموده در حوالی مرقد

ابشب سه شنبه پنجم ماه شعبان سنه یکهزار و یکصد و چهار انتقال نموده و موافق وصیت بپایان مرقد خواجه عماد الدین بلگرامی که صاحب ولایت آن مقام است بیرون حریم متصل دیوار جنوبی منزل آرام یافته و میر غلام علی آزاد تخلص تاریخ او گفته

تاریخ

خورشید سپهر علم و فضل و تقوی | آن میر ضیاء الله روشن سیما

رو اندر شبستان جنان افشاند | تاریخ شنو منزل قدس ضیا ۱۱۰۴

مسجد عالم گنج

در بلده اکبرآباد بموضع عالم گنج متصل دهلی دروازه مسجدی است که از امیر رفیع الزمان در سنه یکهزار و یکصد و چهار هجری تعمیر ساخته بر پیشانی عمارت مذکور این تاریخ مرقوم است

تاریخ

شکر که در دور شهی دین پناه | غازی جم مرتبه اورنگ شاه

سال بنایش خردم زد رقم | میر فلک قدر رفیع الزمان

ساخته از عون حق این سجده گاه | باد ابد مقدم آن فیض اله

امیر الامرا نواب شایسته خان

پسر نواب آصف خان بهادر است از هنگام شاهجهان بادشاه و پسرش عالمگیر بادشاه بعهده وزارت سربلندی داشت اصل نامش ابوطالب است در عمر نود و سه سالگی بتاریخ شانزدهم شوال سنه یکهزار و یکصد و پنج هجری فوت شد و این سه تاریخ در رحلت او از مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

معدن فیض و کرم شایسته خان | کوی نیکوئی ازین آفاق برد

سال نقل آن امیر باکرم | گفت هاتف اهل خیر و داد مرد ۱۱۰۵

ایضاً

بود نواب امیر الامرا | عمدة الملک شهنشاه زمان

سال نقلش بتاسف گفتم | خان شایسته ابوطالب نام

آه نواب سخی شد ز جهان | قره باصره آصف خان ۱۱۰۵

ایضاً

چو شد شایسته خان زین دهر دلکش | بجان غم داد شد تاریخ فوتش ۱۱۰۵

قاضی محمد سعید بلگرامی

از اولاد قاضی ابو العلا عرف قاضی بڈه و بلگرامی است بتاریخ هفدهم ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و پنج هجری فوت کرده و پسرش شیخ روح الامین خان در تاریخ وفات این قطعه گفته

تاریخ

از گردش چرخ آه و بیداد | دست تو بریده باد هر دم

فریاد هزار گونه فریاد | حال تو همیشه مضطرب باد

دی گریه شد و بگفت با من | دردی که بمن ز جود دادی

تاریخ وفات قبله گاهی | باشد ز من این سخن نزایاد

ای وای ستون دین بیفتاد | چون خواستم از خرد بر زاد ۱۱۰۵

این جشن در سنه یکهزار و یکصد و یک هجری سرانجام یافته و مرزا عبد القادر بیدل این ابیات که از هر مصرعه تاریخ استخراج می یابد نظم نموده

۱۱۰۱	کاشانه صلای عیش در داد	ای دهر طرب مبارکت باد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	رشد اقبال دارد امروز	همراهی جهان معنی ایجاد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	وقتست که از نوای دلها	سازد دران رسد بارشاد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	عقد گهریست زیور جاه	حاسد ملعون دوستان شاد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	از مژده او عمای این فیض	عالم چمنیست عرش بنیاد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	جوشیده ز دور الفت هم	مطلوب وفای سرو و شمشاد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	هر مصرع ازین طریق موزون	دارد ز شهود سال تعداد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	اکنون بمکان معنی خاص	شعری زد و مصرع عم نژاد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	اوقات سعادت دو کوکب	شیرازهٔ الفت دو همزاد	۱۱۰۱

شیخ سلیمان

یکی از امرای عالمگیری که مخاطب بفضایل خان بود در سنه هزار و یکصد و یک هجری فوت شد و محمد افضل سرخوش در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

۱۱۰۱

شد شیخ سلیمان بسوی دار فنا	وارست ز فتنهٔ هستی بی بنیاد	هم شیخ سلیمان شده تاریخ وفات ۱۱۰۱	پیمانه عمر بود ناشش گویا

تاریخ فتح قلعه ستهر

چون در سنه یک هزار و یکصد و دو هجری نواب کمال الدین خان قلعه ستهر را بعد وفات محاصره سه ماه فتح نمود شیخ روح الامین خان ولد قاضی محمد سعید بلگرامی بفرمایش نواب مذکور این تاریخ گفته

تاریخ

۱۱۰۲

چو تاریخش ز عقل خویش جستم	بگفت انگ شکست پای کفار ۱۱۰۲

روح الله خان میر بخشی

پسر خاله زاده عالمگیر بادشاه بود و بتاریخ پنجم ذی الحجه سنه هزار و یکصد و سه هجری بساط حیات در نوردید تاریخ + حیف

حیف زر روح الله خان بزیادت یکصد دیافته اند ۱۱۰۳

۱۱۰۳

شاه نور درویش

درویشی کامل و از اولیای وقت بود پنجم جمادی الآخر سنه اربع و مائه و الف رحلت نموده مرقد او بسمت جنوب

۱۱۰۴ اورنگ آباد مشهور است و زیارت گاه خلایق تاریخ وفات او نور محض ۱۱۰۴ + یافته اند و بعد از وفات او سید قطب الدین

عرف متجلی سجاده نشین او گردیده

حافظ سید ضیاء الله بلگرامی

شاه پیر محمد سلونی

پیرزاده حضرت سلون است در سنه هزار و نود و نه هجری فوت شده و این رباعی در تاریخ رحلت اوست

تاریخ

۱۰۹۹ حضرت پیر محمد قطب دین ‖ چون زو نیا با دل آگاه رفت
سال تاریخ شه هر دو سرا ‖ گفت هاتف عارف بالله رفت ۱۰۹۹

نواب شکر الله خان

چون نواب شکر الله خان در سنه یکهزار و یکصد هجری از عالمگیر بادشاه باضافه منصب ممتاز گردید مرزا بیدل این تاریخ گفت

تاریخ

۱۱۰۰ شکر خدا که صاحب یار از فضل حق ‖ جمعیت اضافه اقبال سرمد است
تا شکر این عطیه برون آید از حساب ‖ تاریخ او مراتب تا حد ابد ترقی ۱۱۰۰

مات دوازدهم از ابتدای سال یکهزار و یک صد و یک لغایت سنه یکهزار و دو صد هجری

مرزا معز الدین محمد موسوی

از اولاد امام ضامن نامن موسی الرضا بوده در خوشخیالی و معنی طرازی و شعرفهمی و انشاپردازی نظیر نداشت در
اوایل فطرت تخلص میکرد و اخرها موسوی اختیار نموده فرمودند که از نسب من ظاهر است و هم حسب من و خطاب خانی
هم بر همین تخلص گرفتند چون بپایه وزارت ممالک و دیوانی تن و هزار منصب از عالمگیر بادشاه سرفراز گردید سرخوش
بعد تهنیت و مبارکبادی این رباعی نوشت رباعی ایام بکام دوستداران گشته + کار مرزا معز بسامان گشته
۱۰۵۰ چیزیکه بجا شده بعالم اینست + کان سید پاک موسوی خان گشته + یکی از من شریف او رسید فرمودند که هزار و
پنجاه هجری سال تولد من است + افضل اهل زمانه + تاریخ ولادت من سرخوش که حاضر بود گفت که تولد من
هم درین سال دست داده و چون نام من محمد افضل است این تاریخ بمن عنایت فرمانید و صاحب رای خود
مگر دیگر کنند خنده کرده گفت که خوش باشد مرزا موصوف که در ملک دکن در سنه هزار و یکصد و یک هجری بعمر پنجاه و یکساله
برحمت حق پیوست بر جمیع اهل سخن ماتم شد ناصر علی این خبر شنیده زار زار میگریست و سرخوش این دو قطعه
در تاریخ وفات او گفته یکی موافق تخلص برسم تعمیه و دیگر مطابق خطاب خانی و هر دو تاریخ این است +

تاریخ

کشید آه و بگفتا عقل تاریخ ‖ معز الدین محمد موسوی رفت ۱۱۰۶ ۱۱۰۰

ایضاً

در اینجا خست هستی زین سرا است ‖ معز موسوی خان سخندان
ز حیرت خواست دل تاریخ فوتش ‖ خرد گفتا کجا شد موسوی خان ۱۱۰۱

تهنیت کدخدائی عنایت الله خان پسر خورد نواب شکر الله خان

۱۰۹۸ بوالحسن هشت جا بچار محل (۱۵۷ ۲۶۲) ... هدرش کرد از ان مکان تقدیر ... چون که دون رفت او بجاش نشست ... شاه اورنگ زیب عالمگیر (۹۷۳)

یعنی اگر از عدد چار محل عدد بو الحسن را خارج کرده انچه باقی ماند با عدد مصرعه اخیر بجا نمانید تاریخ که هزار و نود و هشت است بر آید و چار محل عمارتی است در حیدر آباد که سلطان ابو الحسن از در سنه هزار و نود و چهار بتعمیر ساخته بود و تاریخ بنای ان بنا لق ازین ترقیم یافته و میر عبد الکریم امیر خان در فتح قلعه گولکنده که جهت رکروه از حیدر آباد است این مصرعه تاریخ یافته

فتح قلعه گولکنده مبارک باد (۱۰۹۸)

واین تاریخ مرزا عبد القادر بیدل برشته نظم کشیده

تاریخ

شاه عالمگیر یعنی حضرت اورنگ زیب
عزمش از اقلیم دہلی کرد آهنگ خروج
اولین سالی که فتح ملک بیجا پور بود
تافت بر گلکنده رایات ظفر سال دوم
گشت از روی جمل در دید اهل حساب
خواستم روشن شود آئینه فتح دوم
هست یک معنی که تعبیر از دو تاریخش کنند

آنکه دارد تکیه بر تخت سریر او فتح و ظفر
تاکند بنیاد شاهان دکن زیر و زبر
در غل و زنجیر رفت اسکندر از طوق و کمر
همچنان بر قلب قطب الملک طوفان داد سر
۱۰۹۷ سال فتح اولین جمشید نصرت جلوه گر (۱۰۹۷)
داد شوخیهای اوراکم درین مصرعه خبر
۱۰۹۸ اعظم مطلوب و فتح بادشاه نامور (۱۰۹۸)

فتح قلعه اودنی

این قلعه پنجاه کروه از بلده بیجانگر و یکصد و هفتاد کروه از شهر احمد آباد بدر است و قلعه مذکور بعد از فتح گولکنده در سنه هزار و نود و هشت مفتوح شده و عالمگیر آن قلعه را به امتیاز گده موسوم ساخته تاریخ فتح آن عزیزی حسین یافته فتح

۱۰۹۸ اودنی نموده بادشه دین پناه (۱۰۹۸)

مسجد جاجپور

در کتک که از توابع ملک بنگاله است موضعی است موسوم بجاجپور دران موضع بعهد سلطنت عالمگیر بادشاه در سنه هزار و نود و هشت هجری نواب ابو النصر خان مسجدی بتعمیر ساخته بود که تا حالت تحریر موجود است و بر دروازه مسجد مذکور این تاریخ مرقوم

تاریخ

ظل جلیل رایت اورنگ زیب شاه
در شهر جاجپور بنا کرد مسجدی

گسترده باد تا که ز انجم نشان بود
کین نه فلک گنبد سقفش نهان بود
مسجد چو شد ز بان ابو النصر خان بنا

او صاف خلق نواب سنتطاب
تسبیح قدسیان شغل ندر داگر
تاریخ او ز بان ابو النصر خان بود (۱۰۹۸)

بس از نوال قدرت لطف بیابان بود
یکشب تر امقام درین آستان بود

۱۰۹۸

محمد علیخان

خانسامان عالمگیر بادشاه بود در سنه هزار و نود و نه هجری فوت شد و مه خوش تاریخ وفاتش

۱۰۹۹ محمد علی خان بمرد ه یافته (۱۰۹۹)

الضاً تعمیه

١٠٩٧ زتیغ شاه عالمگیر غازی | شنیدم ملک سلم پور شد فتح | پی فتح دکن بی پای افزا | نوشتم ملک بیجاپور شد فتح ١١٠٦

فتح حیدرآباد

والی این دیار سلطان ابوالحسن قطب الملک که در عوام به تانا شاه مشهور است از نجیب زادهای ایران دیار بود از همدان در لباس فقر به سیاحت آمده چون والی حیدرآباد قطب الملک عبدالله شاه را البسری نبود بر فطنت و ذکای او مفتون شده او را دامادی گرفت بعد فوت عبدالله شاه ارکان سلطنت ابوالحسن را بقطب الملک خطاب کرده بحکومت گرفتند چون در سنه هزار و نود و هفت هجری عالمگیر بادشاه حیدرآباد را فتح کرد و والی آنجا سلطان ابوالحسن گریخته بطرف قلعه گولکنڈه رفت میرزا محمد شیرازی که عالی تخلص میکرد تاریخ این فتح گفته بنظر بادشاه گذرانید و بمرحمت خلعت سرفراز گردید +

تاریخ

١٠٩٧ از نصرت بادشاه غازی | گردید دل جهانیان شاد | آمد بقلم حساب تاریخ | شد فتح بجنگ حیدرآباد ١٠٩٧

فتح قلعهٔ گولکنڈه و حیدرآباد

بعد فتح حیدرآباد افواج بادشاهی قلعه گولکنڈه را که سلطان ابوالحسن در آنجا متحصن شده بود محاصره نموده بجنگید چنانچه درین جنگ عابد خان که منصب صدارت داشت و نیز مشهور بقلیج خان صدر الصدور بود بتاریخ بست و چهارم ربیع الاول سنه ثمان و تسعین و الف بزخم گوله توپ از مرکب عمر بسبب خرام غلطیده بآخرت رفت و لپسر او که شهاب الدین نام داشت بغازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مخاطب گردید مدت محاصره قلعه گولکنڈه از ابتدای بست و پنجم ربیع الاول لغایة بست چهارم ذیقعده سنه ٣٠ جلوس والا مطابق سنه یکهزار و نود و هشت هجری هشت ماه بود چون قلعه مفتوح شد ابوالحسن در قید افتاد و در قلعه دولت آباد تا بحیات محبوس ماند شعرای پایه تخت تاریخها یافته اند از انجمله برگزیده علما و دانشمند مولوی غلام نقشبند این آیت در تاریخ یافت + فاخرجناهم من جنات و عیون و کنوز و مقام کریم و شخصی دیگر یافته ذهق الباطل و جاء الحق + و منشی عبد العالی این دو بیت در تاریخ گفته +

تاریخ

١٠٩٨ ای شاه جهان جهانپناهی کردی | فتحی عجب از لطف الهی کردی | از مصرعه تاریخ شنو مژده نو | فتح البالی ز بادشاهی کردی ١٠٩٨

از مرزا ایزد بخش رسا در تعمیه

زبان کلک ۲ با من گفت بنویس ۹۸۸ مبارکباد فتح حیدرآباد

١٠٩٨ یعنی اگر عدد زبان کلک را حرف کاف است با عدد لفظ من یکجا کرده با عدد مصرعه آخر جمع نماید تاریخ برآید و عزیزی دیگر این چنین یافته

تاریخ

مدد جو از علی آگاه ١١ برگو ۹۸۸ مبارک باد فتح حیدرآباد

و عزیزی دیگر این تاریخ در سلسله نظم کشیده و صنعتی بکار برده +

الضاً

باب پانزدهم

فتوحات عالمگیری در فتح بعضی از ممالک دکن

چون در سنه هزار و هشتاد و نه هجری افواج عالمگیر بادشاه بعضی از ممالک دکن را تسخیر نمودند میر معز الدین موسوی این تاریخ بر رسم تعمیه گفته از نظر بادشاه گذرانید

تاریخ

شاهی که قضا ره نکند تدبیرش	شد ملک دکن مسخر شمشیرش	می جست فلک بر تاریخش	سر داد عدد ز فتح عالمگیرش ۱۱۵۹ ۱۰۸۹

یعنی اگر عدد سر عدد را که عین باشد از اعداد کلمات فتح عالمگیرش خارج کرده شود تاریخ بر آید +

در فتح بیجاپور

چون عالمگیر بادشاه در سنه هزار و نود و هفت هجری قلعه بیجاپور را که در دکن است محاصره نموده راه دخول آذوقه بر متحصنان بسته برج و باره قلعه را از ضرب توپ منهدم ساخت و خندق را انباشته خواست که اندرون قلعه در آید که والی آنجا سکندر عادل شاه از خواب غفلت بیدار گشته بتاریخ چهارم ذی قعده روز دوشنبه سنه سی عالمگیری غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ را شفیع خود ساخته قلعه را حواله اولیای دولت نمود و خود بملازمت بادشاه شتافته مشمول عنایات بادشاهانه گشت مرزا معز الدین موسوی تاریخ این فتح عظمی را بسلسله نظم کشید اما کمی دارد

تاریخ

کافرهای ملک بیجاپور لشکری بر سرش گماشته که	که ز نقصان هوش بخش جفت طاق قلعه‌اش طاق و گشت با غم جفت سال تاریخ از خرد جستم	گرد از لبس حمایت کفار شد چو عاجز سکندر عادل فتح اسکندری مبارک گفت ۱۰۹۶	بادشاه جهان ز روی شفقت خاک درگاه را ز مژگان رفت ۱۰۹۶

۱۰۹۶ و محمد علی جواهر کن که علم تخلص میکرد این تاریخ در تعمیه یافت ع ز روی فضل بیجاپور شد فتح + بعد فتح بیجاپور چون اندرون قلعه رفتند در آنجا یک توپ عظیم یافتند و این توپ را برهان نظام شاه والی احمدنگر در سنه نهصد و پنجاه و شش هجری در قلب آورده بود و این چند عبارت بران منقوش ساخته لا اله الا الله و الله سواه ابو الغازی نظام شاه بادشاه خادم اهل بیت رسول الله نبی سنه ۹۵۶ فقط و نام این توپ ملک میدان بود و علی عادل شاه بیجاپوری آن توپ را از احمدنگر آورده بود و چون عالمگیر فتح بیجاپور نمود آن توپ بدست او افتاد این تاریخ تعمیه بران توپ منقوش ساخت

تاریخ

شاه عالمگیر غازی بادشاه دین پناه	آنکه داد عدل داد و ملک شاهان را گرفت	فتح بیجاپور کرد و بهر تاریخ ظفر	رد نمود اقبال گفتا ملک میدان را گرفت ۱۰۹۶ ۱۰۹

و این توپ تا حال تحریر در قلعه بیجاپور که حالا در عمل سرکار کمپنی انگریز است موجود است و این تاریخها در باب فتح بیجاپور ایزد بخش متخلص به رسا نظم نموده

تاریخ

شد بادشاه دین پناه داد گر تا بهاری گرد شمشیرش بهر کوه و زمین از برای ضبط سالش هاتف از فکر رسا	از گلستان دکن خاشاک اعدا پاک رفت غنچه های حصن بیجاپور همچون گل شگفت شد کلید باغ بیجاپور بقبضه شاه گفت ۱۰۹۷

ایضا

مطلعی از پی تاریخ چنان می جستم	که شود شاهد زمان را سبب مسروری	شد نصیبم ز حق این مصرعه برجسته رسا	فتح ملک دکن و قلعه بیجاپوری ۱۰۹۷

خشت اول چو بر زمین انجمنت ۔ هاتفی گفت یا امام رضا ۱۰۹۴ ۱۰۹۴

سرای میران

مشهور بمیران کی سرای الفاصله یک کروه شرقی از شهر فتح است مردمان انجا میگفتند که اصل نام این سرای محمد آباد کبیر است چون بانی آن میران نام داشت بان نام مشهور شده و متصل این سرای روضه عالی موجود است و ترمیمی دارد که بران هیچ نوشته نیست تا بدیکه مرقد بانی آن سرای بوده باشد و این تاریخ بر دروازه سرای مذکور که در سنه هزار و نود و چهار تعمیر یافته مرقوم است

تاریخ

در دولت اورنگ شه عالمگیر ۔ تعمیر شد این بقعهٔ فردوس نظیر ۔ اندر سنه هزار و تسعین و چهار ۔ شد بی همتا محمد اباد کبیر ۱۰۹۴ ۱۰۹۴

بختاورخان

یکی از امرای عالمگیر ست و سرای موسوم به بختاور نگر که قریب دهلی است بنا نموده است در سنه هزار و نود و پنج فوت شد و سرخوش این تاریخ در نظم کشید

تاریخ

دریغ از جهان بختورخان برفت ۔ نماند آب در گلستان سخن ۔ خرد خواست تاریخ فوتش ز دل ۔ بگفتا که کو قدردان سخن

سیواجی و سنبهاجی مرهته

سیواجی پسر ساهوجی مرهته بهوسلا در عهد عالمگیر بادشاه مدتی دراز در دکن فتنه ها برپا ساخته بسیاری از ملک بدست آورده بود آخر در سنه هزار و هفتاد و شش هجری بدست مردمان عالمگیر افتاده روانه دارالسلطنت گردید و در انجا مقید ماند بعد از محبوسی سه ماه و نه روز بتاریخ بست و هفتم ماه صفر سنه هزار و هفتاد و هفت وضع خود تغییر داده با پسر خود سنبها از انجا گریخت و در دکن رسیده باز هنگامه آرای فساد گردید تاریخ گریختن او حافظ هدایت الله یافته ان شانئک هو الابتر ۱۰۷۷ ‡ و چون در سنه هزار و نود پسرش سنبها از پدر رنجیده پیش دلیرخان که یکی از امرای عالمگیری بود امد و در قید افتاد عنایت الله وکیل شاهزاده محمد اعظم شاه در تاریخ او این مصرعه یافته ‡ بازن و فرزند سنبها شد اسیر ۱۰۹۰ ‡ بعد از چند اوقات سیواجی که بتاریخ بست و چهارم ربیع الاخر سال یکهزار و نود و یک هجری واقع شده او نیز مانند پدر هنگامه فساد گرم داشت تا انکه باز گرفتار گشته حسب الحکم عالمگیر بادشاه در سنه یکهزار و نود و نه هجری کشته شد تاریخ این حالها در عبارت ‡ کافری جهنمی رفت ‡ یافته اند ۱۰۹۹

فتح یافتن نواب شکر الله خان بر راجپوتان میوات

چون نواب شکر الله خان در سنه یکهزار و نود و هفت هجری برای تنبیه راجپوتان میوات رفت و برایشان فتح یافت مرزا عبد القادر بیدل این تاریخ نوشته بنواب فرستاد

تاریخ

سرحلقه نزوکه ها بچی رام
عمری در کوهسار میوات
یعنی به پناه قلعهٔ کوه
بگریخت بصد هزار تشویش

از باد بروت لشکر درست
می بود چو خرس از خودی مست
بر جنگ مبارزان کمر بست
تا از دم تیغ بی امان رست

با هفت پسر که هر یک اش
بالشکرخان آسمان جاه
آتش زنهٔ بهادران خورد
در تاریخ شمس فکر

چون کوه سری به تیغ می بست
گردید طرف ز فطرت پست
چندانکه ز سنگ چون شرر جست
فرمود دل نزوکه اشکست ۱۰۹۷

بود او بتهای خود نموده در ترتیبش نهایت عمده جهد مبذول داشت با کلیم و سرخوش و میر یحیی و سائر و شعرا عصر جهانگیر
وشاهجهانی صحبتها داشته و از محمد دارا شکوه بخطاب مرید خان سرفرازی حاصل نموده چنانچه خود فرموده ع کرده
بارادت انتخابم بخشید مرید خان خطابم بعد از فوت دارا شکوه و میرزا جعفر بلباس فقر در آمده
ترک علائق دنیوی نموده گوشه عزلت اختیار کرد و دیگر کمر نه بست و چون بوی تشیع در دماغش پیچیده بود صحبت
دانشمند خان که در مذهب خویش تعصب هرچه تمام تر داشت اختیار نمود پس از رحلت وی از زوای مطلق گرفت
و از خانه بر نیامد تا آنکه در سنه هزار و هشتاد و نه فوت شد سرخوش تاریخ او چنین یافته

تاریخ

1089 حیف زین بزم جهان معنی طراز رفت | مست بکنج عدم از قدح هوش شد
سرخوش غمدیده خواست سال وفاتش زدل | گفت خرد آه آه ماهر ما فوت شد ۱۰۸۹

سید علی اکبر

در سنه هزار و نود و یک هجری بشهادت رسید و تاریخ شهادت او این بیت

تاریخ

گنج علم و شرع دین چون گنج زیر خاک شد | قدسیان را بر فلک زین غم گریبان چاک شد
1091 خامه تقدیر زد از سال تاریخش رقم | سید والا علی اکبر شهید پاک شد ۱۰۹۱

تاریخ چاه و حوض

در سنه هزار و نود و دو هجری باقر خان چاهی و حوضی در درگاه پیر دستگیر احداث نموده تاریخش این است

تاریخ

1092 چاهی شد و حوض دالبشارت | در مرقد دستگیر کونین
خضر آمد و سال این بنا گفت | سرچشمه آبروی دارین ۱۰۹۲

تاریخ چاه

در اثنای راه لاهور و جهنه رنجیت رای کاتهه پدر رنجهور داس مصنف کتاب تحفة الصبیان وغیره در سنه هزار
و نود و سه هجری چاهی احداث نموده بود که آب شیرین و خوشگوار داشت صاحب طبعی تاریخ آن گفته

تاریخ

1093 چاهی بنا نموده رنجیت رای کاتهه | تاریخ گفت هاتف لا زال خیر جاری ۱۰۹۳

تاریخ بنای چار محل حیدر آباد

بلده حیدر آباد که از توابع گولکنده است از محمد قلی قطب شاه ابن ابراهیم قطب شاه والی گولکنده آباد نموده
در اوایل نام آن شهر را بهاگ نگر مقرر نموده بود بعد از آن بحیدر آباد موسوم ساخته و سلطان ابو الحسن که بادشاهی از
سلاطین قطب شاهی و داماد سلطان عبد الله قطب شاه بود و بعد وفات عبد الله قطب شاه در گولکنده بر سریر شاهی
نشسته او در زمان دولت خود در سنه هزار و نود و چهار عمارتی دلپذیر در حیدر آباد تعمیر ساخته بود و آن را بچار محل
موسوم نموده تاریخ بنای آن عمارت عالی اینست

تاریخ

در سلک افاضل علما انتظام داشت و در عهد شاهجهان بادشاه در هنگامیکه علیمردان خان قلعه قندهار را بمد طالع
ملازمان صاحبقران ثانی پیشکش نمود ملا شفیع برسم تجارت و سیاحت بهند آمده و بادشاه او را از بندر سورت طلب
نموده در سلک ملازمان منتظم فرمود و در اندک مدت منظور انظار عنایت بادشاهی شده بخطاب دانشمند خانی سرفراز
گردیده بمنصب سه هزاری و خدمت بخشیگری خلعت امتیاز پوشید و در اواخر ایام سلطنت شاهجهان از منصب و
خدمت استعفا نموده در دار الخلافه شاهجهان آباد منزوی گشت و در ایام عالمگیر بادشاه مورد مراحم بادشاهی
شده بمنصب چهار هزاری سرفرازی یافت و آخر بپایه پنجهزاری رسید در مرآت جهان مرقوم است که خان مذکور در آخر
عمر بعلم اهل فرنگ مایل گردیده اکثری از احکام بخر لغات الخباعه تکرار مینمود در ماه ربیع الاول سنه هزار و هشتاد و یک در
هنگامیکه صوبه دار شاهجهان آباد بود در گذشت یکی از سخنوران تاریخ او یافته کریمه توفنا مع الابرار ۱۰۸۱ و دیگری گفت
گفت نبی شفیع محمد شفیع باد

خواجه عبد الرؤف

در اکبرآباد متصل مزار پیر گیلانی تربت خواجه عبد الرؤف موجود است که در سنه هزار و هشتاد و یک فوت کرده بر
مرقد او این تاریخ بتعمیه مرقوم ست

تاریخ

خواجه عبد الرؤف پاک نسب	سوی جنت بعد لطافت رفت هاتف غیب گفت تاریخش	طایر روح آن خجسته نهاد یکی از صاحب شرافت رفت ۱۰۸۱	زین گلستان بزرافت رفت

یعنی چون یکعدد از اعداد صاحب شرافت دور کنی تاریخ برآید

باغ حسین

چون در سنه هزار و هشتاد و یک باغ حسین بنام امام همام سید الشهدا قریب آبادانی موضع جنید پور در ملک رام
احداث یافت یکی از سخنوران این تاریخ برسم تعمیه خوب گفته

تاریخ

باغ حسین گشت چو احداث در ربیع	شد خاطر جمیع محبان شاد و شاد	تاریخ او بگفت من پیر عقل من	باغی ز خان بریده ز باغ حسین باد ۱۰۸۱	۱۱۲۱

تاریخ سرای بختاور نگر

بختاور خان یکی از امرای عالمگیری بود در سنه هزار و هشتاد و دو هجری سرای نزدیک دهلی با باغ و مسجد و تالاب آباد
ساخت و بختاور نگر نام نهاد چون تیار شد جمیع شاعران و صاحب طبعان پایه تخت را تکلیف تاریخ آن کردند تاریخ
هیچکس پسند نیفتاد محمد افضل سرخوش مصنف تذکره کلمات الشعرا این تاریخ برسم تعمیه خاطر خواه ایشان گفته آورد بادشاه
تا امرای عظام هر که شنید بسیار پسندید و تاریخ مذکور بر پیشانی آن سرای کنده شد

تاریخ

در همان عهد عالمگیر شاه رونقش از گلشن و مسجد فزود	زیب تاج و تخت فخر دین داد آبروی دیگر از تالاب داد	شهر تعمیر سرای دلکشا چون شد این معموره دلکش بنا	خان بختاور که همت گشاد عقل بختاور نگر نامش نهاد

باب یازدهم

مرزا صائب

امام غزل طرازان و علامه سخن پردازان بوده نامش مرزا محمد علی تبریزی اصفهانی و تخلص او صائب در عهد شاه
در آخر عهد جهانگیری در هند آمده بود و باز مراجعت نموده چون باصفهان رفت بخطاب ملک الشعرایی شاه عباس ثانی سرفرازی
یافت سرخوش میگوید که روزی در مجلس میر معز نشسته بودم سوداگری از ولایت آمده ظاهر ساخت که صایب فوت
۱۰۸۰ کرده میر موصوف و دیگر اعزه که در انجا حاضر بودند افسوس ها کردند و فقیر بدبهیه گفت که + صائب وفات یافت +
بی کم و زیاده تاریخ برآمد وفاتش در سنه هزار و هشتاد هجری اتفاق افتاده و در اصفهان مدفون گردید غزلی مرزا که مطلع آن
اینست بیت در هیچ پرده نیست و نباشد نوای تو + عالم پر است از تو و خالی است جای تو + بخط نستعلیق
بر سنگ مزار او که یکقطعه مرمر است کنده شد و نیز آزاد بلگرامی در تاریخ وفاتش گفته

تاریخ

عندلیب نغمه پرداز فصاحت صائبا	رفت ازین عالم بسوی روضه دار السلام	خامهٔ آزاد انشا کرد سال رحلتش	بلبل گلزار جنت صائب شیرین کلام ۱۰۸۰

شیخ محمد محسن فانی

ازا کابر کشمیر و عالمی فاضل و صاحب جاه و پاکیزه روزگار و خوش صحبت بود چندی در صوبه اله آباد خدمت
صدارت داشت و صاحب قران ثانی توجه تمام بحالش مرعی میفرمود هرگاه فتح بلخ بدست سلطان مراد بخش اتفاق
افتاد و نذر محمد خان تخت نشین آنجا جریده بگریخت و اموال وی ضبط شد در کتب خانه اش دیوان شیخ محسن مشتمل بر
مدح خان مذکور یافتند ازان روز از نظر بادشاه افتاده بی منصب شد و از خدمت صدارت معزول گردید با سالیانه
فراخور حالش مقرر گشت بعد ازان تا آخر عمر از کشمیر برنیامد همواره بدرس و افاده اشتغال داشتی دیوانی ترتیب داده
مثنویها خوب گفته گویند شیخ را با یکی از لولیهای کشمیر که یحیی نام داشت و در غایت رعنائی و نهایت حسن و جمال بود دل
دلبستگی تمام بود اتفاقاً همدران ایام ظفر خان ناظم صوبه کشمیر نیز با وی تعلق خاطر پیدا کرد و هر چند او را بتقید جلب نمود
خاطرش بجانب خود مایل نیافت آخر غزلی در هجو یحیی و شیخ محسن گفته شهرت داد این دو بیت از انجمله است بیت

خفته را بیدار سازد با دو دامان سینه یحیی	مرده را در جنبش آرد بوسه انبان سینه یحیی
لب بحیف سیحی شد شملهٔ دستار شیخ	رشتهٔ تسبیح او شد بند تنبان یحیی

و در ابیات دیگر نام او صریح آورده چون غزل بسمع شیخ رسید بنابر ملاحظهٔ حکومت ظفر خان ناشنیده انگاشته
خاموش ماند رحلت شیخ در سنه هزار و هشتاد و یک هجری اتفاق افتاده چون تاریخ فوتش در نظم بدست نیامده بود
مولف این دو تاریخ در وفاتش گفته

تاریخ

بیابی سال فوتش را چو خوانی	محمد محسن مخدوم فانی ۱۰۸۱

ایضاً

چو نامش با تخلص همره مخدوم بر خوانی ۶۹	شود تاریخ فوت او محمد محسن فانی ۳۹۱ ۱۰۸۱

دانشمند خان موسوم بمحمد شفیع

دوش بمن گفت قابلی که غنی مرد بنیست وفاتش چرا انتقال معانی	قلت اسکت انت لیس ذکیا کان لعیاداً طاهراً و نقیا دل زخرد سال رحلتش چو طلب کرد	اہل دلی ای بیخبر بمرگ نمیرند زندگی دیگریست مرگ عزیزان را قال لنا ان تقول حی غنیا ۱۰۷۹	کیف یموت الذی یکون القیا مردولی عند من یکون غنیا

۱۰۷۹

عفیفه که بای کوکلدی نام داشت

در دہلی متصل باولی شیخ نظام الدین اولیا برجی است از سنگ مرمر اندرون آن برج قبریست از ہمون سنگ که بران ایات قران ولوذونه نام الله بسیار خوش خط مرقوم ست واین تاریخ وعبارت بر قبر مذکور منقوش که ازان سال یکہزار وہشتاد استخراج می یابد تاریخ اینست

تاریخ

سال تاریخ فوت او بسم	از دل صاف پیر پاک شرست	آه سردی کشیده وگفت بگو	باد ہمدم بحوریان بہشت ۱۰۸۰

۱۰۸۰

بای کوکلدی بنت ملائم خان ۱۰۸۰

سید نعمت الله نارنولی

از خوارق وحالاتش رسالها پراست اصلش از نارنول است بعد از تکمیل بقدم تجرید اراده سیاحت نموده مطہره برکمر بسته با شه در دست سیر بیابان میکرد واز صید آن باشه قوت حلال میساخت در اثنای سیاحت بملک بنگاله عبور افتاده ودر شہر اکبر نگر عرف راجمحل درآمد از قضا دران روز میر سید قادری که مرجع خاص وعام آن دیار بوده است سر بربالش مرگ نهاده بود فرزندانش پرسیدند که بر جنازه شما قابلیت پیش نمازی کراست فرمود جوانی بدین شکل وہیئت مطہره برکمر وباشه در دست خواهد آمد او را تکلیف پیش نمازی کنید این گفت وجان بحق تسلیم کرد چون سوگواران از تجهیز وتکفین پرداختند حضرت شاه رسیده نماز جنازه قیام فرمود چند روز دران شہر توقف کرد بسیاری از ارباب طلب گرد آمدند وابو النصر نصر الدین محمد سلطان شجاع خلف صاحب قران ثانی با فرزندان واکثری ارکان دولت مرید وی گردیدند وشاه در موضع فیروزپور که از راج محل مسافت چند کروه در سمت شرقی واقع شده است رحل اقامت انداخت گویند مبلغ ده روپیه بار کابی گلی در مطبخ وی هر روز صرف میگردید که بجهت مستحقان طعام میکشیدند همدران موضع بذات او عارضه دست داد که هر دو پای او خشک گردید وفاتش در سنه هزار وهفتاد وهفت واقع شده اما این دو تاریخ از مخبر الواصلین نوشته شد ازان سنه یکہزار وہشتاد استخراج می یابد

تاریخ

شاه عرفان پناه عالیجاه شده فیروزپور زو معمور بود شاہانه دولت آن شاه	نعمت الله مظهر الله ملک بنگاله گشت زو پرنور که ندارد بدان تکلف راه	نارنولی است آن ولی خدا نعمت دولتش جهان بگرفت گفت تاریخ نقل او ایام	رفع الله قدره ابدا که مگر صاحب قران شیدا نعمت الله مهر عدن مرام ۱۰۸۰

۱۰۸۰

ایضاً

انکه در آفاق بود صاحب صدق ویقین چون زجهان فنا رفت بدار البقا +	پر شده از نعمتش سفره چرخ وزمین سال وصالش بگو قطب بهشت برین ۱۰۸۰

۱۰۸۰

باغ جمال بگیر ندسال یکهزار و نهصد استخراج باید نمعلوم که این هم درست ست

شیخ حسن ابن شیخ لطف الله

قوم مبنی اسرائیل مرید شیخ بهاء الدین میر بخشی در سنه یکهزار و هفتاد و هشت هجری فوت کرده و متصل حویلی راجه کشن داس در محله سرکی گران مدفون شد ٭ معشوق عاشق نما ٭ تاریخ وفات اوست گنبدی باشان و کلس طلا دارد کتاب صراط المستقیم در سلوک ازو یادگار ست

شیخ محمد معصوم

ولد شیخ احمد سرهندی است میلاد در سنه سبع والف واقع شده در عمر شانزده سالگی از جمیع علوم و فنون حظ وافر فرا گرفته و جهانی در سلسله مریدانش انتظام یافته در سنه تسع و سبعین والف که عمرش بهفتاد و دو رسیده بود فوت شد عزیزی در تاریخ رحلتش فرموده ٭ رفته زجهان امام معصوم ٭ ۱۰۷۹ و ناصر علی که سرآمد شعرای آن عهد بود تاریخ وفاتش بدینگونه یافت

تاریخ

چو باغ خاندان نقش بند آن ‌ ‌ ‌ فروغ دین احمد خواجه معصوم
بسوی گلشن عقبی قدم زد ‌ ‌ ‌ وزین ویرانه آباد کهن بوم
زدل پرسیدم از سال وفاتش ‌ ‌ ‌ ندا آمد ز عالم رفته معصوم ۱۰۷۹

غنی کشمیری

اسمش مرزا محمد طاهر و شاگرد شیخ محمد محسن فانی بود و بمدد طبع دراک و فنون علوم بر استاد خیره و سبقت می نمود از خطه کشمیر همچو او سخنوری خوش خیال پیدا نشده دیوانش محمد مرزا علی ماهر ترتیب داده تاریخ ابتدای شعر گفتن او از لفظ غنی که هم تخلص اوست بر می آید برین تخلص بسیار محفوظ بود و در عین جوانی دو سال قبل از وفات استاد در سنه یکهزار و هفتاد و هفت هجری در کشمیر درگذشت گویند که بادشاه هندوستان بسیف خان حاکم کشمیر نوشت که او را روانه حضور نماید سیف خان او را طلبیده تکلیف رفتن هند نمود او ابا نموده گفت که عرض کنید که او مردی دیوانه است خان مذکور گفت که عاقلی را چون دیوانه بگویم او فی الفور گریبان خود را دریده دیوانه وار روانه بتخانه شد و بعد از سه روز فوت کرده مرزا محمد علی ماهر بتمنای مرزا جعفر معمای در تاریخ وفاتش این قطعه نظم کرده

تاریخ

چو دادش فیض صحبت شیخ کامل محسن فانی ‌ ‌ ‌ غنی سر حلقه اصحاب او در نکته دانی شد ۱۰۷۹
تهی چون کرد بزم شیخ را گر دید تاریخش ‌ ‌ ‌ که آگاهی سوی دار البقا از دار فانی شد

ایضاً از مسلم که شاگرد او بود ۱۰۷۹

از فوت غنی گشت که و مه غمگین ‌ ‌ ‌ هر کس شده در ماتم او خاک نشین
تاریخ وفاتش از پی سند بگو ‌ ‌ ‌ پنهان شده گنج هنری زیر زمین ۱۰۷۹

الصف

تاریخ

١٠٧٦ سال تاریخ فوت شاه جهان — رضی الله گفت اشرف خان (١٠٧٦)

ایضاً از دیگری

چون شاه جهان خدیو قدسی ملکات — برداشت بعزم عقبی تخت حیات

١٠٧٦ جستم ز عقل سال تاریخش را — گفتا خردم شاه جهان کرد وفات (١٠٧٦)

ایضاً از دیگری

١٠٧٦ بهر تاریخ وصالش از خرد کردم سوال — گفت بیدل بر سریر قرب یزدان جای داشت (١٠٧٦)

واین چند ابیات از کتاب مخزن الواصلین نوشته شد

آنکه فردوس آشیان آمد
از رجب ماه بود بست و ششم

ثانی صاحب قران آمد
کز شاهی شده بچرخ نهم
روضهٔ او باکبراباد است

شاه گیتی پناه شاه جهان
سال تاریخ رحلتش رضوان
همچو فردوس عرش بنیاد است

چون ز دنیا شده بقصر جنان
زود رقم عز خلد شاهجهان (١٠٧٦)

عضنفر خان

یکی از منصبداران کبار پادشاهی بود سه بار بحکومت بهار نور لوای بهجت و سرور افراخته دو بار در زمان شاهجهان بادشاه بفوجداری میان دواب کامیاب گشته و مرتبه سوم در عهد عالمگیر بادشاه بحکومت بهار نور رسیده و در وقتیکه در صاحب صوبگی ٹھٹھه سربلندی داشت هفدهم ذیقعده سنه هزار و هفتاد و هفت عازم ملک عقبی گردید نعش او را از ٹھٹھه آورده در شاه جهان آباد مدفون نمودند این قطعه در تاریخ وفات اوست

تاریخ

خان والاشان عضنفر خان که بود
دست جود او بجاروب کرم
از سحاب فیض آن دریا نوال
گوهر جان را بشارع اجل
١٠٧٧ سال تاریخ مه روشن لقا (١٠٧٧)

بر دلش ببد السبی راز نهفت
گرد حاجت آز در دلها برفت
گلشن جود و سخا گل گل شگفت
گرچه قیمت داشت لیکن در ادغفت
هفدهم از ماه ذیقعده بگفت

باغ مرادآباد

چون عالمگیر بادشاه در مرادآباد باغی بنا نموده تاریخ آن باغ یافتند

تاریخ

کرد باغی بنا شه عالمگیر — فیض بخش جهان چو مهر منیر
بهر تاریخ او چو کرد سوال — گفت هاتف که دیده باغ جمال

درین تاریخ اشتباه است اگر صرف عبارت باغ جمال گیرند سال هزار و هفتاد و هفت بر آید دگر کلمه دیده

نواب نجابت خان خان خانان

یکی از سپه سالاران عالمگیر بادشاه بود نامش میرزا شجاع و نام پدرش شاهرخ میرزا نبیره میرزا سلیمان والی بدخشان بود میرزا شاهرخ در زمان اکبر شاه منصب پنجهزاری داشت و در زمان جهانگیر بادشاه منصب هفت هزاری یافته و عالمگیر بادشاه نجابت خان را بالقاب یار وفادار و خان بهادر همخطاب میکرد در اجمیر بشب یوم الاحد چهارم جمادی الاول سنه هزار و هفتاد و پنج هجری وفات یافت تاریخ وفاتش بعد منهای یک الف از عبارت رضی الله استخراج می یابد قطعه تاریخ در بیان تولد و عمر و وفات او ✤

تاریخ

در هزار و دو از دو تحمر آمد	به یکم از رجب نجابت خان	باز و رچارم از جمیعه نخست	سال هفتاد و پنج شد بجنان
شصت و سه سال ...	همچه عمر شفیع الشن جان	زین نشان نجات شد چو بجا	رحمة الله علیه و الغفران

۱۰۷۵

ایضاً

بنصف لیل احد چارم از جماد نخست	هزار و خمسه و سبعین بشد بزرگ درست

۱۰۷۴

۱۰۷۵ وازالقابا خان بهادر پادشاه و نیز از عبارت فضاء الله حق تاریخ وفات او استخراج می یابد و این چند تاریخ از ملک الشعرا کشمیری است ع گفت بالقب شجاع زیبا رفت ✤ بتعمیه ع نجابت خان لب از گفتن فرو بست ۲۳ غنچه دل روی آسمان بگرفت

۱۰۷۶

وفات شاهجهان بادشاه

شب دوشنبه بست و ششم ماه رجب سنه یکهزار و هفتاد و شش هجری که مطابق بست و سوم جنوری ماه انگریزی قدیمی و دوم فروری جدیدی سال یکهزار و ششصد و شصت و شش عیسوی بود در بلده اکبرآباد وقوع یافته و در روضه ممتاز محل که مشهور بروضه تاج بی بی است در پهلوی او مدفون گردید ایام شاهزادگی آنحضرت از روز تولد تا روز وفات حضرت جنت مکانی سی و شش سال قمری و یازده ماه و ایام سلطنت از هنگام وفات پدر تا آخر روز ماه شعبان سال هزار و شصت و هشت هجری سی و یک سال قمری و شش ماه و یک روز و ایام معزولی و محجوبی از غره رمضان سال مذکور تا روز وفات هفت سال قمری و ده ماه و بست و شش روز چنانچه مجموعه عمر آن و سریر آرای سلطنت هفتاد و شش سال قمری سه ماه و بست و هفت یوم بوده و بحساب سال شمسی هفتاد و چهار سال و بیجده روز میشود لقب او بعد وفات اعلی حضرت فردوس آشیانی قرار یافته و بر مرقد او که از یک تخت سنگ مرمر است این عبارت مرقوم ست

عبارت سر مرقد

مرقد منور و مضجع مطهر بادشاه رضوان دستگاه خلد آرامگاه اعلی حضرت علیین مکانی فردوس آشیانی صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی طاب ثراه و جعل الجنت مثواه در شب بست و ششم شهر رجب سنه هزار و هفتاد و شش هجری از جهان فانی بنزهتگاه جاودانی انتقال کردند فقط شعرای نکته سنج در تاریخ او بعضها گفته اند از انجمله یکی این بیت است ع عالم سفر کرده شاه جهان ✤ اما یکعدد زیاده می شود و اشرف خان این بیت گفته

هکو سر حقیقتش باور شد	خود بهن تر از سپهر مینا ور شد	ملا گوید که بر شد احمد بفلک	سرمد گوید فلک با حمد ور شد

چون او را بقتلگاه بردند و جلاد حاضر شد و خواست که بموجب دستور جبینش را به بندند سرمد از آن منع کرد و بجانب جلاد نگاه کرده تبسم نمود و گفت تو بهر صورتی که می آئی من ترا می شناسم و در نفس واپسین مترنم باین ترانه گشت بیت عریانی تن بود غبار ره دوست + آن نیز به تیغ از سرما وا کردند + پس مردانه سر زیر تیغ نهاده جان داد این دو تاریخ که یکی از آن تعمیه است از مولف این اوراق است

تاریخ

چون دل من سال قتل سرمد لیواته	گفت خرد آه آه سرمد دیوانه رفت ۱۰۷۲

الصنا تعمیه

بعد بر بدین سر طاغی ۹ بگو	سال قتلش سر بدر مست وا ۱۰۸۱

تاریخ

عارفی حق بحکیم سرمد بود ذات والای آن خدا آگاه	در همه عمار خان سر اندبود بود بیشک قتیل عشق الله	همچو مهر فلک بعر بانی گفته ام سال قتل آن متوکل	بود ذاتش بیا کدامانی بود مقبول اسرمد مقتول

۱۰۷۰

بنای پل سلیم گڈه

چون در عهد خلافت عالمگیر بادشاه در سال هزار و هفتاد و سه هجری در لنور گڈه که مشهور بسلیم گڈه است پلی احداث یافت تاریخ آن یافتند

اهدنا الصراط المستقیم ۱۰۷۳

نواب اسلام خان وزیر اعظم

۱۰۷۳ نامش میر عبد السلام مشهدی منصب هفت هزاری داشته و با یالت ممالک دکن سر بلندی داشت در شاهجهان نامه مرقوم ست که او در ایام حکومت خود بتاریخ چهاردهم شوال سنه هزار و پنجاه و هفت هجری فوت کرده مقبره او در سواد اورنگاباد معروف است و عمارت و نشیمنی دارد و در تذکرة الامرا نیز مرقوم که اسلام خان میر عبد السلام خراسانی در هنگام نظامت دکن در سنه بست و یکم شاهجهانی در انجا فوت کرده اما غنی کشمیری قطعه تاریخی که در وفات اسلام خان که والا تخلص داشت نوشته از آن سال یکهزار و هفتاد و چهار بر سے آید قطعه اینست

تاریخ

حیف کز فوت قدوهٔ امرا تا کند فتح ملک باقی را دور زمان آفتاب برج کمال	سر داغ شد نصیب سپاه رفت بیرون کشند زین خرگاه هر ملک شد زگریه اش سیاه حسب این مصرعه از زبان غنی	جسته ازانکه برق آه از دل آنکه داغ اندماه تا ماهی شد نفس ناله در گلو ما را مرد اسلام خان والاجاه ۱۰۷۴	خرمن ماه مانند یک برگ کاه همه آزاده دل گدا و شاه همچو نی زین مصیبت جانکاه

۱۰۷۴

بنا یافته بصرف یک لکهه و شصت هزار روپیه و عاقل خان تاریخ آن یافته

تاریخ

ان المساجد فلا تدعوا مع الله احدا

مسجد سهارنپور

در مرات جهان نما مسطور است که فردوس مکانی بابر پادشاه در زمان دولت خود مسجدی عالی در بلده سهارنپور برای شیخ عبد الستار تعمیر ساخته دو سه دیه وقف خادمه آن فرموده بودند و مسجد مذکور بمرور دهور و انقضای ایام و شهور خراب و ویران شده بود در اواخر سلطنت شاهجهان بادشاه شیخ عبد السبحان صحبی که از احفاد شیخ عبد الستار بود در ان مسجد خراب با جماعه از فقرا و اصحاب سکونت اختیار نموده بفقر و فاقه و عبادت و ریاضت شاقه میگذرانید در سنه هزار و شصت و پنج که مرتبه ثانی غضنفر خان بفوجداری میان دواب کامیاب گردید روزی بخدمت شیخ عبد السبحان آمده مسجد را خراب و ویران دیده از بانی و سال بنای او پرسید و کتابه را که بر سنگ کنده بودند خوانده متاثر گردیده آب در دیده گردانیده و همان روز برای تعمیر مسجد به پیشکاران تاکید نمود تا در اندک مدت مسجدی در نهایت صفا و کمال نزاهت مرتب شد فصحا و شعرا تاریخها گفتند از ان جمله این تاریخ است که از ان سال هزار و هفتاد استخراج می یابد

تاریخ

بهار گلشن فضل و کرم غضنفر خان
بنای مسجد عالی اساس طرح انداخت
که تازه شد بهار سخاش گلبن جود
که آسمان ز رشک خم شده برای سجود
چه افزود بهی آسمان مسجد علا
نوشت بر ورق مه خجسته تکبیر
که گوی نیکی ز ابنای روزگار ربود
خلیل واحد سبحان بنای کعبه نمود

و چون خلیل و واحد از اخوان شیخ عبد السبحان بودند لطف این تاریخ ظاهر است و شیخ عبد السبحان در سنه تسع و ثمانین والف فوت شد و تاریخ فوتش آن شیخ عبد السبحان ۱۰۸۹ یافته اند ++++

شهادت سرمد

اصلش از فرنگستان است و ارمنی بود دراک تحصیل فنون سعی نموده بکسب تجارت پرداخت و مالی فراوان گرد آورد وقتی در اثنای سیاحت بر هند و پسری عاشق شده هر چه داشت تاراج نمود و ستر عورت بر خود نگذاشت از ان بار همواره برهنه زیستی و بول و غائط در نظر خلق کردی گاه گاه فکر شعری میکرد رباعیات او مشهور اند و بیشتر رباعی میگفت دارا شکوه پسر کلان شاهجهان بادشاه ارادت موحدی او را دوست داشتی روزی بتعریف او کرده طلب حضور فرمود چون داخل اردوی معلی شد بادشاه عنایت خان را برای تفتیش حال و کشف و کرامت او فرستاد خان مذکور آمده و او را دیده بازگشت بادشاه از کشف و کرامت او پرسید عرض نمود که بر سر مد برهنه کرامات تهمت است + کشفی که ظاهرست در و کشف عورت است + در اوایل جلوس عالمگیر بادشاه او را تکلیف لباس کردند و از فرط ماخولیا تن در نداد و عاقبت در سنه هزار و هفتاد و دو هجری بفتوای علمای زمان بقتل رسید و عمده در کشتن سرمد این رباعی بود که از ان شایبه انکار معراج لازم می آید

تاریخ

زمان ملک الملوک و دوران متخلق باخلاق الله البالغ کل بالغ بی احیا و سینه رسول الله خیان بمرتبه فنای الله پرداخت که خانه خود سرخانه خدا ساخت همایون ولی که از خصال سلطانی بصفات سبحانی گراید مبارک منزلی که از دار الخلافت به بیت الهی پنج نوبت زن آید ذات اشرفش زیب افزای اورنگ کمترین چاکرش باجگیر چین و فرنگ تعمیرش مسجد کن کلیساهای اهل شرکت و نفاق تخریبش آتش زن آتشکده و سرای فارس و عراق امام باستحقاق بهترین امر برگزیده عرب و عجم ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر است اگر بنای عالمگیرش گویند بجا از جو سنها است بنا لیش بنای اثبات دین کامل لا لیس لای لیتی این باطل بنای اسلام تاریخ بناوش یعنی کلمه اشهد ان لا اله
۱۰۸۵ الا الله وحده و ان محمداً عبده و رسوله بجز از سال ایجادش ۱۰۸۵ فقط حالا این عمارت سراسر از کچهری پرمیت رنگی دیگر
یافته و مشهور بمبارک گنج است صاحب کلکتر پرمیت بلشت صاحب در اطرافش دو دکان بیوپاریان تعمیر کنانیده رونقی دیگر بخشید

سکندر شاه ۱۰۸۶

پسر اعظم شاه ابن عالمگیر بادشاه در سنه یکهزار و هشتاد و شش هجری تولد شده و تاریخ ولادت او یافته اند * وارث سکندر آمد

شاهزاده سلطان محمد

پسر بزرگ عالمگیر بادشاه است در هشتم شوال سال هزار و هشتاد و هفت هجری در قلعه گوالیر که آنجا بحکم پدر محبوس بود فوت شد و نزدیک روضه قطب الدین در دهلی مدفون گردید و این تاریخ در وفات او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

حسرتا دردا و واویلا که از چشم جهان — در زمین چون گنج زر سلطان محمد شد نهان
صد هزار افسوس و اندوه و غم و درد است واه — شاه عالمگیر را از سوز فرزند کلان
خاک بادا بر سر این روزگار بی وفا — چاک بادا سینهٔ این گیتی نامهربان
در دوشنبه هشتم شوال سال القتل او — شد رقم سلطان محمد صاحب خلد و جنان ۱۰۸۷

سعید خان قریشی ۱۰۸۷

نام اصلی وی شیخ محمد است و لقب خانی داشت اصلش از معموره ملتان است در عنفوان شباب ملازم سلطان مرادبخش پسر صاحب قران ثانی گردیده بصوبه احمد آباد گجرات رفت و بکمال مدتی در تقرب بار از تمامی ارکان دولت سبقت نمود در مدح سلطان قصائد غرا گفته روزی در اوایل ایام خدمت بجز از شاهزاده میرفت داروغه غسلخانه که یکی از حیله ها بود در راه نداد شیخ این رباعی نوشته فرستاد رباعی ای شاه جنابت چو جناب الله است * هر حکم تو چون حکم کتاب الله است * این حیله دیو فعل مناع درست * ابلیس صفت مانع باب الله است * سلطان را مذاق سخنش مطبوع افتاده فرمود که غیر از محل زنانه هر جا که شیخ بیاید مانع نشوند صفای روزمره و طرز کلام شیخ آنچنان بود که هر کس که از ملوک و خوانین و آحاد الناس لمحه

خواست طبع سرخوش جام سخن	سال اتمامش ز فیض یاد داد
۱۰۸۳ شاد و خرّم زد بر آمد راه رو ۴۱۳	گفت بحا در نگر آباد باد ۱۴۹۴

تخت آرائی شاهزاده محمد اکبر

شاهزاده محمد اکبر پسر خورد عالمگیر بادشاه است ولادت او بتاریخ یازدهم ذوالحجه سنه یکهزار و شصت و هفت هجری بوقوع آمده و تاریخ آن یافته اند ولد آفتاب عالمتاب ✤ و کدخدائی او در سنه یکهزار و هشتاد و چهار هجری بنهو

۱۰۸۴ آمده و یکی از سخنوران این تاریخ یافته قران سعد اکبر شد بنا مند ۱۰۸۴

قاضی محمد یوسف بلگرامی

ولد قاضی بهکاری این قاضی کمال است بتاریخ پنجم شهر ذیقعده سنه یکهزار و هشتاد و چهار هجری فوت کرده و سید ضیاء الله بلگرامی در تاریخ او گفته ✤

تاریخ

آه قاضی یوسفم کو آه آه	بادشا دان او برضوان الله
سال فوت آن شریعت دستگاه	در سنه هشتاد و چارم ماه ما
پنجم ذیقعده رفت آن یار ما	۱۰۸۴ آه قاضی یوسف آمد آه آه ۱۰۸۴

بحساب مکتوبه آه قاضی یوسف آه آه تاریخ است بزیادت یکعدد و لفظ آمد با تاریخ کاری ندارد ✤

ملا مفید بلخی

اصلش از خاک توران است بخوش گوئی و معنی یابی او احدی بر نخاسته تازه خیال بود در بلده ملتان در اوائل جلوس عالمگیر بادشاه بسال یکهزار و هشتاد و پنج هجری ودیعت حیات سپرده و سرخوش تاریخ فوت او بطریق تعمیه گفته

تاریخ

۱۰۸۵ مرد ملا مفید در ملتان	این سخن چون بگوش سرخوش رفت بهجو رد
برکشید آه و سال تاریخش ۶	گفت ملا مفید بلخی مرد ۱۰۹۱

مسجد عالمگیر بادشاه

مبارک منزل عمارتی عالی بود در اکبرآباد اندرون قلعه عالمگیر بادشاه شاید که در سنه یکهزار و هشتاد و پنج هجری مسجدی عالی اساس تعمیر ساخته و کتابه ان مرزا ایزد بخش قلمی نموده کتابه اینست ✤ لله الحمد این چه مکان است که پاک تر از جان است تعالی شانه از سویدا داغدار بفیض گلزمینش سینه ها از شوق تجلی بهار اجابت معتکف محرابش طهارت وقف خاک والیش وسعت صحنش زیر بد نظر گنبد دبرفت کنگره اش مبالغه نرسد فضایش عالمی است که دریای جون جون نهری از وی در گذشته بلکه بهجو رشته در گوهرش جا کرده از نیجا صفارا دریاب که گوهر را در یا آب هست و آنجا دریا از رشک صفا لبش چون رشته در پیچ و تاب از انجا که خانه حق جل و علا است اگر فرش را عرش گویند رواست بیشطاقش از کوهی تا سقف ملک تمنیده یا بمجور اکعان پشت بتواضع خم کرده هرکه را بدین مکان گذر افتاد چون سایه سر بسجده نهاد اگر زمینش درین سرزمین امری شنیده هرگز از سجده سر نمی پیچید بحضور باکه توام و نجات در صلاة او برهم با نعرار که گلبانگ شهرتش اقطار مطار گرفته مسجد عالمگیر گفتنش بجاست و باین اعتبار که از خاک بر داشته سجده تاب برسد از خطا سجده بار سنا ۵

فارغ ز دین و کفر شده بعد ازین سعید	با دسر نیاز دیت خود درست ما

وهمچنان کوچ درکوچ بشاهجهان آباد رسیده بنا بر خواهش سلطان داراشکوه چند روز برای نوکری سرکارش اختیار نمود
وپس از قتل وی در سرکار عالمگیر بادشاه باوجود منصب قلیل تقربی پیدا کرد که امرای عظام مثل اسدخان دیوان اعلی
وغیره رشک میبردند تا آنکه روز پنجشنبه اواخر رمضان سنه هزار و هشتاد و هفت هجری در هنگامیکه بحکم بادشاه بشهر ملتان
رفته بود از عالم رحلت نمود و بمقبره عالی که خود وسش بنا نهاده بود مدفون گشت

شیخ مهدی ابن شیخ کبیر بالاپیر

در شانزدهم محرم سنه هزار و هشتاد و هشت هجری فوت شده و مرقداو در بلده قنوج اندرون احاطه درگاه پدر خود
یعنی شیخ کبیر بالاپیر که برکنار دریا کالی ندی واقع است تا امروز موجود است و گنبدی عالی دارد و اندرون این روضه
تربتهای دو پسران او نیز موجود اند و بر دروازه گنبد مذکور این چند عبارت با تاریخ مرقوم ست **عبارت**
این گنبد عالی و قبه متعالی در عهد سلطنت حضرت دین پناه ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بادشاه غازی
تعمیر یافت تاریخ وفات حضرت شیخ مهدی بن شیخ کبیر بالاپیر بن شیخ قاسم قادری + + +

تاریخ

هزار بود و هشتاد و هشت از هجرت ۱۰۸۸	گذشته شانزدهم روز از محرم ماه
شب شنبه وهنگام صبحدم بود	که آن محمد مهدی سپرد جان بآله

این قبه پرنور و گنبد با تجلی طور مضجع پاک و مرقد عطرناک قطب زمانی سلیمان قادری قدس اسراره در سنه ۱۰۸۹
هجری تعمیر شد فقط

میر اسمعیل

در عمر هشتاد و چهار سالگی بروز سه شنبه چهارم شوال سنه یکهزار و هشتاد و هشت هجری فوت کرده مدت حیات
او از کلمه سعید استخراج می یابد و تاریخ تولدش از الفاظ افضل زمانه برمی آید چنانچه تاریخ فوت او سید افضل زمانه یافته اند و یکی از مریدان او این تاریخ گفته ۱۰۸۸

تاریخ

مهدی دین رحیمی کز فیض عالم	دلهای تنگ و تیره ما یافته ضیا	۱۰۸۹
چون آمید روح شریفش بباغ خلد	تاریخ او نوشت قضا ختم اولیا ۱۰۸۸

ایضاً

شد زجهان چو پیر من سوی مقام مرتضی	سوی مقام مرتضی شد زجهان چو پیر من
طبع شده مشیر من از پی سال وصل او	از پی سال وصل او طبع شده مشیر من
گفتمش ای ظهیر من از سر سوز و حزن و غم	از سر سوز و حزن و غم گفتمش ای ظهیر من
سال وصال پیر من عاشق شیر حق بود	عاشق شیر حق بود ۱۰۸۹ سال وصال پیر من ۱۰۸۸

و پسرش میر حسینی این مصرعه در تاریخ وفات او یافته ع پنجمین شوال پیرم داخل جنت شده ۱۰۷۵

میرزا محمد علی ماهر تخلص

صاحب سخن دقیقه یاب و خورده بین بوده در اصل هندو کیسته بوده در اکبرآباد توطن داشت پدرش در سرکار
میرزا صفر معمائی نوکر بود و میرزا ملطائیف اصیل خاطرش را از دین آبا گردانیده مسلمان ساخت و چون لاولد

صحبت یاد میداشت فرلیفته وی میگردید حاضر جوابی دید بدیهه گوئی او مشهور ست نوبتی شاهزاده روز عید الضحی گوسفند بدست خود ذبح کرد وچشمهای وی چنانکه مقرر ست باز مانده بود سلطان ساعتی دران نگاه کرده بجانب شیخ دید شیخ فی البدیهه این بیت خواند بیت عید قربان است میخواهم که قربانت شوم + همچو چشم گوسفند کشته حیرانت شوم +
همچنین نوبتی دیگر بروز عید الفطر در هنگام سواری عیدگاه برای مجرا رفته بود چون نظر سلطان بروی افتاد فرمود که در تهنیت عید چه گفته اید وحال آنکه شیخ هیچ نگفته بود اما بخاطرش رسید که تا سلطان از ادای دوگانه فارغ شود غزلی ترتیب دهد بعرض رساند که بلی صاحب عالم غزلی گفته شده است سلطان متوجه شد وگفت بخوانید شیخ را کاغذی سفید در جیب بود برآورد وچون میدانست که خاطر سلطان بجانب شراب مایل است درهمان تمهید بدیهه غزلی شروع نموده بسوی کاغذ میدید واین ابیات رنگین میخواند

غزل

روز عیدست لب خشک می آلود کنید ‌‌ | چارهٔ کار خود ای تشنه لبان زود کنید
دیر گاهست که از دیر مغان دور تریم | زود باشید بکف جام می اندود کنید
شربت جب نبات لب جان بخش ایاز | نوش داروی دل خسته محمود کنید
حرف بی صرفه واعظ نتوان کرد بگوشش + | گوش بر زمزمهٔ چنگ ونی وعود کنید
هست بهبود شما نیز که شاه مراد | بهتر آنست که اندیشهٔ بهبود کنید
می شود صدق چو سرمایه هر سود بود | هست امید کزین شیوه بسی سود کنید
بدرستش یافت ره از طالع مسعود سعید | سعی در یافتن طالع مسعود کنید +

چون غزل با تمام رسید سلطان فرمود که کاغذ را بما بدهید شیخ بالضرور همان کاغذ سفید بدست سلطان داد چون سلطان کاغذ نانوشته دید متحیر شده فرمود که شب فراموش کرده بودید وهمین ساعت بربدیهه انشا کرده اید گفت بلی بالجمله هر روز قرب ومنزلتش در ترقی وتزاید بود تا آنکه حضرت صاحب قران ثانی بنابر استماع عقلتهای شاهزاده موقوف علی نقی خان را که از منصبداران عمده روشناس بود بکار دیوانی سرکار والاش مقرر فرمود چون علی نقی بملازمت سلطان رسید روز اول صحبت وی با شیخ ناچاق افتاد وساعت بساعت غبار خاطر بلندی گرای بود زیراکه تا شیخ حاضر می بود سلطان بهیچ جانب التفات نمیفرمود علی نقی از مشاهده این حال تاب نیاورده روزی دو قطعه دستک برطرفی یکی بنام شیخ ودیگی بنام خود نوشته درخلوت بنظر سلطان درآورد وگفت که همین ساعت بر یکی ازین هر دو دستک مهر باید کرد چون شاهزاده او را فرستاده بادشاه میدانست لاچار بر دستک شیخ مهر نمود چون این خبر شیخ رسید همان ساعت اسباب سفر مهیا کرده از احمدآباد کوچ نمود مفارقتش بر سلطان شاق گردید بعد از آنکه دو سه منزل طی نموده بود منشوری مشتمل طلب وهزاران التفات فرستاد شیخ عرضداشت در جواب نوشت واین غزل درضمن عبارت درج نمود

غزل

مشکل بود بکوی تو دیگر نشست ما | پیچیده است زلف تو بهر شکست ما
دردم که بار رقیب تو خاطر نشان کنند | خونریز بحیلها که برآید ز شست ما
چون سبزه در ره تو بخاک افتادگی | ای سرو من بگو که چه خیزد ز دست ما
دلبسته در خیال میان جان تن نگف بند | سد سکندری شده این بند دست ما

مسجد قنوج

شیخ مهدی ابن شیخ کبیر بالاپیر در سنه هزار و شصت و هشت مسجدی اندرون احاطه درگاه بالاپیر که در قنوج است تعمیر ساخته سنگهای زنگارزنگ و بر دروازه اندرونی مسجد این چند کلمه و تاریخ مرقوم است

تاریخ

شیخ مهدی که بود پیر جواد	ساخت مسجد خجسته بنیاد	گر تو خواهی عدد ز بنیادش	در حروف خجسته مسکن باد ۱۰۶۸

مطابق سنه احد جلوس والا شاه اورنگ زیب عالمگیر شاه ۱۰۶۸

در دروازه بیرونی مسجد مذکور که در سنه هزار و هشتاد و یک تعمیر یافته این تاریخ است

بسم الله الرحمن الرحیم

از محمد مهدی پیر زمان	شد بترتیب حسن باب الجنان	سال تاریخ از خرد جستم بگفت	وادخلوا احضا حصیبا بالامان ۱۰۸۱

ملا شاه بدخشی

از مریدان و خلفای میان شاه میر لاهوری است و مرشد شاهزاده محمد دارا شکوه شعار عارفانه داشت و اشعار موحدانه میگفت اصلش از بدخشان است در اثنای تحصیل علوم در طلب دامنگیر او شده از وطن آواره گشته بکابل آمد و از انجا برفاقت یکی از تجار بهندوستان افتاده در شهر لاهور بخدمت میان شاه میر که حالات ایشان بر صغیر و کبیر هویدا است اعتقاد راسخ بهم رسانید و ریاضت شاقه اختیار کرد چنانچه گویند تا سی سال علی الاتصال خواب نکرده بود و الله عالم بالصواب بعد از رحلت میان شاه میر بکشمیر رفت و در انجا دولت ظاهری رونق داد و صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه و سلطان دارا شکوه با اکثری از خواتین معتقد او شدند و در کوهساران که یکی از جبال نواحی کشمیر است و در برابر کوهی واقع شده که آنرا تخت سلیمان گویند باغی در نهایت وسعت و تکلف با عمارات عالیه بنا نهاد و دران باب گفته بیت کوهساران بکمر لعل بدخشان دارد * اینچنین بخت کجا تخت سلیمان دارد * و آن باغ را چشمه شاهی نام کرده و در انجا آبشارهای از کوه می افتد و ملا شاه دران باغ اقامت انداخته بتجمل تمام زیست میکرد و دستور چنان داشت که هرگاه خبر تشریف آوردن بادشاه میشنید عصای در دست گرفته بسیر خیابان مشغول میگردید و ایستاده ملاقات میکرد ازین سبب صاحب قران ثانی با اکثری از امرا اعتقاد مفرط با و داشت و میفرمود که در هندوستان دو شاه اند یکی شاهجهان و دیگر ملا شاه اما بعد محبوسی شاهجهان و قتل دارا شکوه متهم بالحاد شده و عالمگیر بادشاه او را جبرا و قهرا از کشمیر طلب حضور فرموده او لاچار شده بلاهور آمد و در اثنای راه رباعی مشتمل بر تاریخ جلوس که پیش ازین مرقوم شده بدار السلطنت والا فرستاد و چون بمطالعه بادشاه رسید از تکلیف حضور معاف گردید و حکم شد که در لاهور باشد در مرات جهان نما مرقوم است که او در سنه چهارم از جلوس یا که بسال هزار و هفتاد و یک هجری در لاهور رحلت نموده مرقدش در انجا است و تاریخ نوتش بر لوح قبرش مکتوب شده داد ملا شاه بر توحید جان * و تاریخ که در مخزن الواصلین مرقوم است و از ان سال هزار و شصت و نه استخراج می یابد این است

تاریخ

مقتدای زمانه ملا شاه	نور الله قبره و ثراه	پیشوای محققان بوده	رهنمای مدققان بوده
از مریدان شیخ میرش بود	جای عزلت بکاشمیرش بود	پاس انفاس کسب او بوده	بنفس عرش فرش پیموده
	عقل تاریخ آن خدا آگاه	گفت محبوب خلد ملا شاه ۱۰۷۰	

موتی مسجد شاه جهان آباد

این مسجد سرتاپا از سنگ مرمر است و بحکم عالمگیر بادشاه در سنه دو جلوس

ای خبر تو سور منبارک بادا	پیوسته ترا تاج مبارک بادا	جستم ز پی شگون فتحت تاریخ	دل گفت شود فتح مبارک بادا ۱۰۶۹

بعد فتح حسب الحکم عالمگیر پسر بزرگ او سلطان محمد و میر جمله خانخانان سلطان شجاع را تعاقب نمودند و آن بیچاره از بنگاله هزیمت خورده در ارکان رفت بعد از سرگردانی و پریشانی چند سال راجه اندیار او را مع اعیال و اطفال بر کشتی سوار نموده غرق دریای فنا ساخت و این واقعه در سنه هزار و هفتاد و یک وقوع آمد

شهادت شاهزاده محمد دارا شکوه پسر بزرگ شاه جهان بادشاه

این شاهزاده خوش خلق و فقیر دوست صاحب تحقیق و آزاد مشرب بود دست بیعت بملا شاه خلیفه شاه میر لاهوری داده بود و جان و دل ایثار مرشد و پیر کرده شب و روز همتش مصروف تحقیق معارف بود هرگاه که از برادر خود عالمگیر هزیمت یافته فرار بر قرار اختیار کرد و طرف ولایت سهنده گریخت عالمگیر هر دم در پی او فوج فرستاد مدتی در بحر حیرانی و سرگردانی مستغرق بود آخر از انجا العبور بگجرات رفته جمعیتی بهم رسانیده تا باجمیر آمد و جنگی عظیم میان او و عالمگیر رو نمود و باز شکست خورده فرار کرد این واقعه در ماه جمادی الثانی سال هزار و شصت و نه رو داد و بعد از ان بطرف بهکر رفته اراده داشت که بقندهار رود که بتاریخ بست نهم رمضان سال مذکور بدست ملک جیون گرفتار گشت و او را مع پسرش سپهر شکوه بحضور عالمگیر فرستاد بتاریخ بستم ماه ذی الحجه روز شنبه که مطابق هفتدهم شهر لور بود بدهلی رسیدند و حسب الحکم عالمگیر بقلعه خضر اباد که قریب دهلی است محبوس شدند و چون از رسیدن دارا شکوه شورشی عظیم در شهر پیدا شده بود حکم شد او را قتل نمایند چنانچه در شب بست و یکم ذی الحجه سنه هزار و شصت و نه و بقولی دیگر بتاریخ غره محرم سنه هزار و هفتاد چهر سه مردمان سخت جان در محبس رفته آن بیچاره را شهید نمودند نعش او را بموجب اشاره عالمگیر بمقبره جنت اشیانی همایون بادشاه نقل کرده در ته خانه که زیر گنبد مرقد آنحضرت است و شاهزاده دانیال و شاهزاده مراد پسران عرش اشیانی جلال الدین محمد اکبر انجا مدفون اند دفن نمودند و او را دو پسر بودند از بطن نادره بیگم بنت سلطان پرویز یکی سلیمان شکوه که بعد شکست پدر گریخته در ملک راجه سری نگر متواری بود و راجه او را در سنه هزار و هفتاد و یک گرفتار ساخته بمردمان عالمگیر بادشاه سپردند و در قلعه گوالیار محبوس ماند و دیگری سپهر شکوه که همراه پدر دستگیر شده بود و نیز در ان قلعه مقید ماند این تاریخ تتمه در شهادت دارا شکوه از مولف این اوراق است

تاریخ

۱۰۶۷

عقل پائی ادب گرفت و بگفت قتل دارا شکوه شد تاریخ

* و این تاریخ در شهادت او از مخبر الواصلین نوشته شد که از ان شهادت استخراج می یابد *

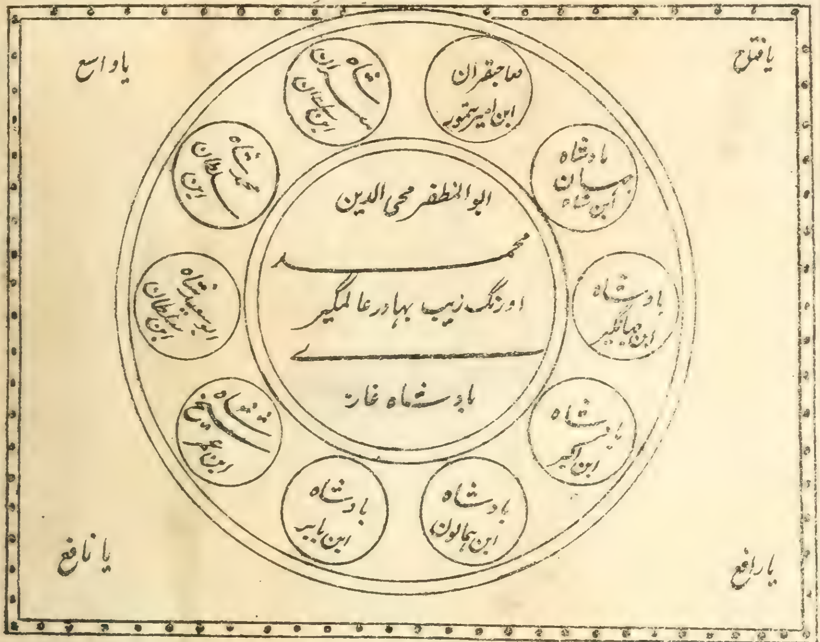
تاریخ

آنکه شاه بلند اقبال است	رتبه اش در مقام ابدال است	شاه دارا شکوه نامش بود	در کمالات شیخ جامش بود
جمعه و غرهٔ مه عاشور	بود روز وصال آن مغفور	سال تاریخ نقل آن شه چون	شد رقم صاحب بهشت برین ۱۰۷۰
	مرقد آن قتیل عشق الله	هست در گنبد همایون شاه	

و این اشعار ابدار از دارا شکوه است که هنگام شهادت از زبانش بر آمده

روزی که شود اذا السماء فطرت	و اندم که بود اذا النجوم کدرت	من دامن تو بگیرم اندر عرصات	گویم صنما بای ذنب قتلت

شکل مهر اورنگ زیب عالمگیر بادشاه غازی



و مقرر فرموده بودند که بر روی سکه این بیت منقوش سازند و بجهت مناسب بر روی اشرفی بجای لفظ بدر منیر کلمه مهر منیر قرار یافت

بیت سکه

سکه زد در جهان چو بدر منیر	شاه اورنگ زیب عالمگیر

تاریخ حفظ و اختتام قرآن

چون عالمگیر در سنه هزار و هفتاد و یک شروع بحفظ نمودن آیات قرآن فرمودند تاریخ آن سنقر یک فلانسی یافتند و چون در سنه هزار و هفتاد و هفت اختتام نمودند برای تاریخ آن * لوح محفوظ * یافتند ۱۰۷۷

فتح یافتن اورنگ زیب بر شاهزاده سلطان شجاع

سلطان شجاع پسر دوم شاهجهان بادشاه بود ولادتش روز یکشنبه چهارم جمادی الاول در اجمیر بسال هزار و بیست و پنج هجری وقوع یافته بعد هزیمت داراشکوه باراده جنگ لشکر فراهم آورده از سمت بنگاله که صوبه داری آن ولایت بدو تعلق داشت نهضت فرموده و عالمگیر این خبر شنیده بعزم دفع او با افواج عظیم کوچ نمودند و در کهجوه که پانزده کروه غربی از بلده الله آباد فاصله دارد تلاقی فریقین دست داد جنگی عظیم رو نموده و سلطان شجاع شکست خورده بطرف بنگاله گریخت این فتح بتاریخ نوزدهم ربیع الاول سنه هزار و شصت و نه وقوع یافته و ضمیر شاعر که همدران مهم موجود بود در عین گرمی معرکه تاریخ این فتح منظوم نموده از نظر بادشاه گذرانید و دو هزار روپیه صله آن یافت

تاریخ

ساعت نیک اختیار کرده ولوازم جشن خسروانه ترتیب داده و روز یکشنبه بست چهارم ماه رمضان سال هزار و
شصت و نه مطابق بست پنجم خورداد ماه الهی و هفتم خورداد ماه جلالی سنه پانصد و هفتاد و یک ملک شاهی بر اورنگ شاهی
نشست اما از تاریخ نهم ماه رمضان سال گذشته که بر دارا شکوه فتح یافته بود تاریخ جلوس خود مقرر داشتند بدرش شاهجهان
بادشاه از لعل زبان گوهر فشان بر تاریخ میلاد که آفتاب عالمتاب ست حرف شکل و بان گلرخان که حرف هم باشند افزوده
اعتاب عالمتاب ۱۰۶۸ * و میر جعفر خراسانی این تاریخ یافته * شهنشاه فلک اورنگ ۱۰۶۸ * و شخصی دیگر این مصرعه یافته * سزاوار سریر
بادشاهی * و دیگری * زیب اورنگ ۱۰۶۸ و تاج هر شهان یافته یکی از فضلا * بادشاه ملک هفت اقلیم ۱۰۶۸ * یافته و سید عبد الرشید
صاحب فرهنگ رشیدی در این آیت تاریخ یافته * اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم ۱۰۶۸ * وملا عزیز الله خلف ملا محمد سعید
مجلسی اصفهانی تاریخ درین آیت یافته ان الملک لله یوتیه من یشاء ۱۰۶۸ * ومورخی این بیت در تاریخ جلوس گفته

تاریخ

	چون تن فیض مقدمش زیب اورنگ شد	شاه هفت اورنگ تاریخ جلوس شاه شد	

وملا شاه این تاریخ در نظم کشیده

تاریخ

صبح دل من چون گل خورشید شکفت   حق ظاهر شد غبار باطل رفت   تاریخ جلوس شاه اورنگ مرا   ظل الحق گفت الحق این حق گفت ۱۰۶۹

و شخصی در تاریخ جلوس کتابی تصنیف نموده در نظم و نثر که از هر فقره و مصرعه تاریخ جلوس استخراج می یابد فقره چند ازان نوشته میشود
بسم الله الرحمن الرحیم ۱۰۶۸ الوکیل القدیم * از جمیع فقره سال جلوس بحر احسان پیدا اید * الحمد لله ۱۰۶۸ الرب الکریم المشهود
و درود و معدود و بیرها و ثنا ۱۰۶۸ احمد برگزیده معبود * و بر آل آن زبده اهل شرف عز الوجود * و بر اصحاب
آن ماه کونین مهر سپهر جود * اما بعد این قصیده که در مناقب نجیب کون و مکان ۱۰۶۸ * رسول اهل جهان
سرور زمین و زمان ۱۰۶۸ * و هر یک مصارع   این غزل نیز تاریخ جلوس است و احاد و عشرات
و مات مصارع اول تا ثلث بیت برابر احاد و عشرات و مات مصارع ثانی خود است و حروف
مصراعین سه بیت اول نیز مساوی است

تاریخ

اساس عالم مجد آفتاب هر دو جهان ۱۰۶۸	ملک پناه و رسل تاج انبیا سلطان ۱۰۶۸	شفیع کون و مکان احمد رسول الله ۱۰۶۸	پناه نامبران شفیع زمین و زمان ۱۰۶۸
سواد عین هدایت امیر ملک و ملل ۱۰۶۸	بزرگ کل رسل رهنمای کون و مکان ۱۰۶۸	خلاصه دو جهان ماه ساطع لولاک ۱۰۶۸	شهنشه جهان و فلک قدر روح احسان
سمار حلم و سخاوت جمال و کمال ۱۰۶۸	پناه تاجوران کاسمان چنان ۱۰۶۸	سحاب جود شهنشاه الک توسین ۱۰۶۸	امین هر دو جهان دادوده قدر رفیع
پناه اهل نبوت بهار علو ۱۰۶۸	اکمل مراد ملل ابروی گلشن جان ۱۰۶۸	المطاع دین جهان تاج صاحب معراج ۱۰۶۸	سپهر مجد شفیع عالمیان
۱۰۶۸	کمال آیه درع ابروی موجودات ۱۰۶۸	جهان جود و حیا مصطفی رفیع الشان ۱۰۶۸	
	کعبه آرزوی سلطان رهنمای کائنات	قبله دین رسر موجودات ۱۰۶۸	

شفیع ملل احمد مجتبی ۱۰۶۸ * رحمت عالم کعبه اصفیا ۱۰۶۸ * سرور دو سرا اسم محمد مصطفی * صلی الله علیه
صدر رسل و آله وسلم ۱۰۶۸ *

باب یازدهم

۲۰۱۴

آن دو خورشید دو برادر چو شمع عالمگیر گفتم اینچو احیه لبقر یا کی تاریخش زانکه	ای گل نغمه که حیف این چه هنر می بینم همه آفاق پر از فتنه و شر می بینم ای تا ایل سر آهی بکشید و فرمود	داد این جان فدا شیر از بشارت بدلم هیچ شفقت نه برادر به برادر دارد پسران را همه بخواه پدر می بینم	مشکل این است که هر روز بتر می بینم هیچ مهری نه پسر را به پدر می بینم

یعنی اگر از عدد ... تاریخ عدد ... که یکهزار و پانصد و چهل میشود الفاظ تا ایل و عدد سر آه که الف باشد و سر دو چهار صد و هفتاد و دو ۱۰۲۶

میشود خارج نموده آید تاریخ برآید

ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه ابن شاه جهان بادشاه غازی

شب یکشنبه یازدهم ماه ذی القعده سنه یکهزار و بست و هشت هجری که مطابق روز آسمان بست و هفتم مهر سال شصت و چهار الهی موافق روز شهریور چهارم آبان ماه جلالی سال پانصد و چهل و یک ملک شاهی ملاحق روز سیوم از خمسه المسترقه قدیمی سال هفتصد و هشتاد و هشت یزدجردی مصادق دهم تشرین الاول ماه رومی سال یکهزار نهصد و سی و یک اسکندری مطابق دهم اکتوبر ماه انگریزی قدیمی سال یکهزار ششصد و نوزده عیسوی از بطن ارجمند بانو بیگم ملقب بممتاز محل بنت نواب آصف جاه برادر نورجهان بیگم تولد پذیرفته این قطعه ملک الشعرا ابو طالب کلیم بعد جلوس فرمودن عالمگیر اورنگ خلافت در تاریخ ولادت او گفته

تاریخ ولادت

داد ایزد بپادشاه جهان نامش اورنگ زیب کرد فلک	خلفی همچو مهر عالمتاب تخت زرین پایه گشت عرش جناب طبع در باب سال تاریخش	تاج صاحب قران ثانی یافت چون باین مژده آفتاب اجتنت ندا زد رقم آفتاب ۲۸ عالمتاب	گوهر بحر از دگر فته حساب افسر خویش بر هوا چو حباب

۱۰۲۸

چون در سنه یکهزار و چهل و شش هجری بتاریخ بست و سیوم ماه ذی الحجه مطابق بست و نهم اردی بهشت روز دوشنبه عقد ازدواج اورنگ زیب با دختر شاه نواز خان ابن نواب آصف جاه منعقد گردید طالب کلیم تاریخ این جشن بدینسان نظم آورده

تاریخ کدخدائی

جهان گرد ساما بزم نشاط فلک رتبه اورنگ زیب آنکه بخشش	که کلبانگ عیشش بگردون رسید سرافراز ناهید جاوید دید فلک گفت تاریخ جشن زفافش	قران کرد سعدین دولت بخوبی نهال برومند شاهی که دولت دو گوهر بیک عقد دوران کشیده ۱۰۴۶	که از انس آن قران چشم السان ندید چو اقبال در سایه اش آرمیده

۱۰۴۶

و شاه نواز خان مذکور از اعظم امرای شاهجهانی بود که بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و سه هزار دو اسپه سرفرازی داشت و از طرف شاهزاده محمد داراشکوه در جنگ عالمگیر بادشاه معرکه مصاف آراسته بشهادت رسید

جلوس

در ابتدای ماه رمضان سنه یکهزار و شصت و هشت هجری محمد اورنگ زیب در حالت بیماری پدر با برادر بزرگ خود محمد داراشکوه محاربه متواتر نموده او را منهزم ساخت و پدر خود شاهجهان بادشاه را محبوس کرده عنان سلطنت و فرمانروای بدست خود آورد و پس از دو ماه بتاریخ غره ذی القعده روز جمعه سال مذکور مطابق یازدهم امرداد ماه الهی سال یکصد و سه اکبرشاهی موافق بست و سیوم جولائی ماه انگریزی قدیمی و دوم اگست ماه جدیدی سال یکهزار و ششصد و پنجاه و هشت عیسوی در عمارت دلپذیر باغ فیض بنیاد اعزاباد عرف شالامار بمکان تجهلی بهون در عمر چهل سالگی بر سریر سلطنت جلوس فرمود و بار دوم

و مرآت خیال مرتسم نگشته دحقایق گذران وقایع دهر و فکرت پردازان نقسیم نثر اگر سوانح نگاران بدایع ارباب ملک و دولت و صنایع شناسان اصحاب مکنت و قدرت انداز اخته تا بای این سخن گوهر بسته بر زبان قلم و قلم بر زبان نگذشته فرازنده کاخ هستی و طرازنده بلندی و پستی این بنیان رفیع را که قرة العین بینش و زینت بخش کارخانهٔ آفرینش است

بر دروازه یازدهم

پایدار داشته صدای تسبیح سبحانش را هنگامه آرای ذاکران جامع ملکوت و زمزمهٔ تهلیل معلا تمثیل راتب اطراف اراهی همه معتکفان جوامع جبروت دارا د روس منابر معموره جهان را بخطبه دولت جاوید طراز این پادشاه دادگر دین پرور که بمیامن ذات مقدس مبارکش الواب امن و امان بر روی روزگار گشاده است آراسته دارد بحق الحق و اهله *

کتبه نور الله احمد * قطعه تاریخ این مسجد چنین یافته اند

تاریخ

من نگویم کعبه لیکن اینقدر گویم که هست	جبههٔ ما باد عاشق سجدهٔ این آستان	پرتو انوار او چون عالم افروزی کند	صبح اگر در نقش تکبیرش آید حیرت در جهان
مسجد این است آنکه [illegible] اساس [illegible] اهل	خلوت روحانیان را شمع بادا این مکان	دست آستا و قبضه ما از رها مشرها ختن	از سفید آبادی آباد گشت از شهر [illegible]
نیست [illegible] احیای [illegible] اعتقاد	[illegible] صاحبقران شاه جهان	در بنای خیر این [illegible] که دارد همتش	[illegible] جوابد آخر حرف کان
تا همیشه قبله اسلام مسجد کعبه است	قبله گاه آرزو بادا بهانشین جاودان	مسجد کان [illegible] تاریخ [illegible] بود	۱۰۶۷ قبله حاجات آمد مسجد شاه جهان

عدد ماده تاریخ از روی حساب ابجد هزار و شصت و هفت میشود و انجام مسجد در سنه هزار و شصت و شش بوقوع آمده لیکن چون قلیلی از کار حکاکی و جلا مانده بود بنظر خوبی تاریخ بحکم پادشاه در آن سال داخل نموده شد و بیرون مسجد در کنج جنوبی و شمالی دار الشفا و مدرسه بجوانب صفحه زینت یافته

محبوسی شاه جهان پادشاه

از انجا که شاهجهان پادشاه پسر بزرگ خود شاهزاده محمد داراشکوه را ولی عهد خود ساخته بود برادران دیگر برادر الخصوص محمد اورنگ زیب عالمگیر که پسر سومی بود مدام باوی عداوت میداشتند تا وقتیکه در سنه یکهزار و شصت و هشت هجری پادشاه بیمار شد محمد داراشکوه که ولی عهد بود نظم و نسق سلطنت بطور خود ساخته راه آمد و رفت اخبار از هر دیار بسته و دکنود و بسبب آن اختلال بسیار در امور سلطنت افتاد و عالمگیر که در دکن بود و در همت و جوانمردی گوی سبقت از برادران دیگر می ربود مدام خیال پادشاهی در سر داشت فرصت را غنیمت انگاشته نواب شایسته خان امیر الامرا و دیگر امرا را موافق ساخته لشکری عظیم از اورنگ آباد بر سر محمد داراشکوه که در قلعه اکبر آباد بود فراهم آورد جنگ اول بتاریخ هفتم ماه رمضان در موضعی قریب دهولپور که ده کروه از اکبرآباد است با داراشکوه روی نمود و تا چند روز زمین آتش در کاسه بود تا آنکه داراشکوه منهزم گشته بجانب اکبرآباد شتافت و از انجا نیز شکست خورده بدهلی رفت و از انجا از خوف عالمگیر سوی لاهور و بهکر روانه شد و اورنگ زیب باکبرآباد رسیده دارالخلافه خالی یافته بتاریخ هفدهم رمضان سنه مذکور پدر خود را بلطف از نظر بند محبوس نموده مالک تخت و تاج گردید تاریخ این معامله که بوقت بطرلق آتیه جهت طبع از بانی گفته بود در ضمیمه قائم ثبت نموده شد

تاریخ

الخاقان الاعدل الاعظم والقاآن الاجل الاکرم ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاهجهان پادشاه غازی
لازالت رایات دولته منصورة واعداء حضرته مقهورة که دیده بصیرت حق‌بینان از مشاهده انوار هدایت انما یعمر مساجد الله

بر دروازه سیوم

من آمن بالله والیوم الآخر مستنیر است و آیینه ضمیر صدق گزینش از اشعه شکات رد ایت احب البلاد الی الله مساجدها
فروغ پذیر این مسجد که اساسش گردون مماس که کریمه لمسجد اسس علی التقوی بیان بنیانش پایدار است و بینه والقی
فی الارض رواسی نشان نه عمود کبار استوار او قمه قبه فلک سایش از طبقات آسمان گذشته بشرفه طاق
سپهر نشانش با اوج کیوان پیوسته

بر دروازه چهارم

گر طاق و قبه مقصوره اش جوئی نشان * هیچ نتوان گفت غیر از کهکشان و آسمان * فرو بودی قبه گر گردون
نبودی تا نیمش * طاق بودی طاق گر جفتش نبودی کهکشان * فروغ شمسه پیش طاق جهان نمایش روشنی
بخش مصابیح سموات پرتو گلشن گنبد عالم آرایش نورافزای قنادیل جنات منبر سنگ مرمرش چون منبر مسجد اقصی مرقات

بر دروازه پنجم

مقام قرب و تمکین اولی محراب فیض گسترش مانند صبح صادق کشاده پیشانی بشارت رسان داخلیها بهم من ربهم الهدی
ابواب رحمت آمایش صلای والله یدعو الی دار السلام به سامع خاص و عام رسانیده و منار سپهر مدارش ندای للذین
احسنوا الحسنی از نه رواق گنبد فیروزه فام گذرانیده مسقف رفیع با صفایش تماشاگاه روحانیان کره افلاک

بر دروازه سه کتبه یا دے بخط طغرا نوشته است

بر دروازه هفتم

صحن وسیع دلگشایش سجده گاه پاک نژادان معموره خاک روح فضای فیض انتما و طیب هوای روح افزایش
از روضه رضوان حکایت کرده نهر و بیت ماء معین حوض دلنشین لطافت آبش از چشمه سلسبیل خبر داده در روز جمعه دهم
شهر شوال سال هزار و شصت هجری موافق سال چهارم از دور سیوم جلوس میمنت مانوس به ساعت خجسته

بر دروازه هشتم

در طالع فرخنده بر مایه ابتدا و پیرایه تاسیس یافت در عرض مدت شش سال بحسن سعی کارپردازان کاردان کارگزار
و فرط اعتقاد و اهتمام کارفرمایان صاحب اقتدار و بذل جهد و جهد استادان ماهر و باشعور و وفور کوشش پیشه کاران
چابکدست صاحب هنر و اتفاق مبلغ ده لکه روپیه صورت انجام و طراز اختتام پذیرفت و مقارن اتمام در روز عید فطر

بر دروازه نهم

از قدوم اقدس پادشاه ظل الله مصابیح بیت خدا آگاه زیب و زینت گرفت و باقامت نماز عید و ادای وظایف
اسلام چون مسجد الحرام در عید الضحی مرجع طوایف انام گردید و مبانی اسلام و ایمان را متانت و رضانت کرامت فرمود
سیاحان ربع مسکون و سالکان نوردان کوه و هامون را آراسته عمارتی باین رفعت و حصانت ابنیه البصر

بر دروازه دهم

شیخ والاجناب اسمعیل	بود محو خدا عیان و نهفت	در سه صد و سی سال رحلت او	خرد دم قد ده مشایخ گفت

نواب سعد الله خان وزیر

یکی از منصبداران کبار شاهجهان بود و بتاریخ بست و دوم جمادی الثانی سال هزار و شصت و شش بعارضهٔ قولنج قریب پنجاه و هشت سالگی ازین جهان رحلت نمود و لطف الله خان پسرش که یازده ساله بود بخلعت منصب هفتصدی و صد سوار نوازش یافت

نواب علیمردان خان امیر الامرا

یکی از خوانین عمده و کار دیدهٔ درگاه شاهجهان بود و در سنه هزار و شصت و هفت هجری بعروض عارضهٔ اسهال از خدمت بادشاه رخصت کشمیر که آب و هوای انجا بمزاجش سازگاری داشته یافته و از ماچهیواره بنابر ضعف و ناتوانی در کشتی سوار شده بماره رسیده بود که دوازدهم رجب سنه مذکور بدرود این جهان نمود پسرانش لاشش او را بلاهور برده در روضهٔ والده اش مدفون ساختند چهار پسران گذاشته بود ابراهیم و عبد الله و اسمعیل و اسحاق

چندربهان برهمن

در سلک ملازمان شاهزاده محمد داراشکوه پسر شاهجهان بادشاه بعهدهٔ منشی گری انتظام داشت منشآت و مکاتبات که باهل زمان خود نوشته جمع ساخته و مجموعهٔ رنگین پرداخته و دیوان اشعار نیز دارد بیشتر اشعارش بطرز قدیم است تخلصش برهمن در سنه هزار و شصت و هشت درگذشت و در مرآت الخیال مرقوم است که او بعد قتل داراشکوه ترک نوکری نموده بشهر بنارس رفت و در انجا در سنه الف و ثلث و سبعین فوت شد نقلیست که شاهزاده روزی برهمن را بملازمت بادشاه برد بادشاه گفت که از گفتهٔ خود شعری بخوان برهمن این شعر خواند ؎ مرا دلیست بکفر آشنا که چندین بار * بکعبه بردم و بازش برهمن آوردم * بادشاه برآشفت و گفت که کسی تواند که جواب این کافر رساند افضل خان وزیر که حاضر بود پیش آمده این شعر شیخ سعدی را خواند ؎ خر عیسی اگر بمکه برند * چون بیاید هنوز خر باشد * بادشاه تبسم کرد و هیچ نگفت از وست ؎

ببین کرامت بتخانهٔ مرا ای شیخ　　اگر خراب شود خانهٔ خدا گردد

مسجد جامع شاه جهان بادشاه مشهور به مسجد جهان نما

این مسجد عالی که ثانی ندارد بفاصلهٔ هزار گز بادشاهی از قلعهٔ شاهجهان اباد سمت غرب واقع است خوبی و لطافت عمارتش از تحریر و تقریر بیرون است بنیاد این مسجد لطیف بحکم شاهجهان بادشاه بتاریخ دهم شوال سنه یکهزار و شصت هجری مطابق سال بست چهارم جلوس بکفهٔ سعد الله خان دیوان اعلی و فاضل خان خانسامان نهاده اند و در مدت شش سال بصرف ده لکهه روپیه صورت اتمام پذیرفته یازده در دارد و این کتبه برین دروازه ها منقوش است

کتبه بر دروازه اول از جانب شمال

بفرمان شهنشاه جهان بادشاه زمین و زمان گیهان خدیو کشورستان گیتی خداوند گردون توان موسس قوانین عدل و سیاست مشید ارکان ملک و دولت لبنا دران عالی فطرت قضا فرمان قدر قدرت فرخنده رای خجسته منظر فرخ طالع بلند اختر آسمان حشمت انجم سپاه خورشید عظمت فلک بارگاه

بر دروازه دوم

مظهر قدرت الهی مورد کرامت نامتناهی معلی کلمة الله العلیا مروج الملة الحنیفة السمحا ملجاء الملوک و السلاطین خلیفة الله فی الارضین

شاعری از سادات رشید اباد من توابع همدان است در اواخر عهد جهانگیر بهند آمده در سلک ملازمان صاحب قران ثانی انتظام یافته و دیوانش مشهور دارد در مرات جهان مرقوم است که الهی در سنه هزار و پنجاه و هفت فوت کرده و در کتابی دیگر خوانده ام که وفاتش در سنه هزار و شصت و چهار هجری واقع شده چنانچه غنی کشمیری موافق این سال تاریخ یافته

تاریخ

نیست دور از اثر صحبت او * که لب گور درآید بسخن 1064
بر سر خاک او ارباب زمان * جامه پوشید سیه چون سمن
گفت تاریخ وفاتش طاهر * برد الهی ز جهان گوی سخن

میر یحیی کاشی

از شعرای پای تخت صاحب قران ثانی بوده تاریخ اباد شاهجهان اباد بسیار خوب یافته و بادشاه صله آن پنجهزار روپیه عطا فرموده وفاتش شاید که در سنه هزار و شصت و چهار بوده و این بیت با تاریخ وفات بر لوح قبرش نوشته اند * ای که از دشواری راه فنا ترسی مترس * بسکه آسان است این ره میتوان خوابیده رفت * و تاریخ این است 1064
* احیای سخن چو کرد یحیی جان داد *

مسجد دائی

این مسجد که مشهور است به دائی کی مسجد در شاهجهان اباد بر راه دست چپ دروازه واقع است در سنه یکهزار و شصت و چهار هجری تعمیر یافته و بر پیشانی آن این تاریخ مرقوم است

تاریخ

شکر الله که گشت این مسجد * از شرف سجده گاه اهل نظر * سال تاریخ او خرد گفتا * گشته آباد کعبه دیگر 1064

حضرت سید باقی

در سنه هزار و شصت و پنج بقصد طواف کعبه رفت در راه مسافر دار البقا شد تاریخ وفاتش از جذب الواصلین نوشته شد

تاریخ

عمده دین و قدوه کون و مکان * قبله اهل جهان و کعبه عرش آستان 1065
میر باقی مرشد آفاق از لطف خدا * چون ازین دار الفنا شد جانب عز جنان
ساعت و روز و مه و سال وصالش عقل گفت * پنج شنبه پنجم شوال باقی دار جان

شیخ عبد اللطیف برهانپوری

در سنه هزار و شصت و شش وقتیکه شاهجهان بادشاه به تسخیر حیدراباد متوجه شده بود در برهانپور فوت شد و در آن 1066
بلده مدفون گشت تاریخ اوست * اه از آن شیخ کامل

شیخ اسمعیل چشتی الهابادی

او در ماه رمضان سنه یکهزار و شصت و شش هجری در الهاباد فوت کرده و در انجا مدفون گردیده

تاریخ از کتاب [illegible]

1066

شیخ عالی مقام اسمعیل * بدر راه اهل سنت بود و دلیل * گفت تاریخ نقل او هاتف * ماه فردوس و جنت اسمعیل

ایضاً

وفاتش در سنه یکهزار و شصت و دو هجری واقع شده و یکی از مریدان او شیخ کریم الله سهارنپوری در تاریخ او گفته

تاریخ

فانی العشق لم یزل یسئل لایزال ‏| فیض الآن یگانه درگاه ذوالجلال
چون واشته نظام دل از رده نظام ‏| تاریخ انتقال وی آمد نظام بال
۱۰۶۲ ۱۰۶۲

موتی مسجد

این مسجد که اندرون قلعه اکبراباد است سراسر از سنگ مرمر است بحکم شاهجهان بادشاه تعمیر یافته و در سنه یکهزار و شصت و سه هجری باختتام رسیده این چند عبارت اندرون مسجد مذکور مرقوم است شاید این کعبه نورانی و بیت المعمور ثانی کر صبح در جنب صفاهای ان ستاره ای است خیره و خورشید از فرط ضیاهای آن خشتی است خیره کرسی پایه ارش باساق عرشش همدوش گنبد فیض بارش باروان فردوس هم آغوش بنیان عالیت اساس بنیان لمسجد اسس علی التقوی ذروه سپهر اقتدارش ترجمان فاستوی و هو بالافق الاعلی هر گلدسته اش دسته نوری بانوار کواکب بسته یا فواره فیضی از چشمه آفتاب جسته هر کلس زرینش شمع فروغ بخش قنادیل آسمانی هر محراب نور آگینش هلال نو بدرسان عید جاودانی هر اطراف اش قلعه لعل فام مستقر الخلافت اکبراباد که بازمردین حصار سبع سیار برسته است گوی هاله البیت و در بدر منور گرد نرفشان سحاب رحمت برهانی است مبین یا دایره ایست گرد مهرانور که بر ترشیح امطار کرامت نشانی است تبیین همانا بهشتیست قصریست بالا از یک لولوی لالا که از سر آغاز معموره دنیا مسجدی سراسر از سنگ مرمر مصفا عدیل آن بروی کار نیامده و از بدو ظهور عالم عهدی سراپا منور و مجلا النظر آن جلوه ظهور نداده بفرمان خاقان سلیمان احتشام و سلطان خلیل احترام چهره افروز مسلمانی بانی مبانی جهانبانی شهنشاه عرش بارگاه ظل الله خلایق پناه مؤسس ارکان خلافت مرصع بنیان عدل و رافت که بهمین قدمش زمین را بر آسمان هزاران نازوار دو نور نقشش آسمان را بارها بر زمین فراوان نیاز بخت و دولت را از عشق خدمتش دوام بیدار سری ملک و ملت را با جمال طلعتش کمال هواداری باد بهشت از خاک درگاه فلک جاهش در وزیره گری آتش دوزخ از آب شمشیر دشمن کاهش وظیفه خوری سه بنای مملکت زو استواری * اساس عدل را زو پایداری * مدام از چشمه تیغ ظفر خیز * کند پیمانه کفار لبریز * خیابانش را فلک خدمتگذاری * جبینش را سحر آئینه داری * قطب آسمان دین پروری و نیر تعیق نو ازی مرکز دوران عدالت گستری و مملکت طرازی ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه غازی بنا یافته در عرض هفت سال بصرف سه لکهه روپیه اواخر سال بیست و ششم جلوس اقبال مانوس مطابق سنه هزار و شصت و سه هجری پیرایه انجام در بر و تاج اختتام بر سر گرفته ایزد تعالی بمیامن نیت حق طویت این بادشاه دین پناه همگنان را توفیق ادای طاعات و اقتنای حسنات روز افزون کناد و اجر دلالت و هدایت

این آثار روزگار فرخنده آثار این حق گزین حقیقت آگاه پاید گرداناد آمین یارب العالمین فقط

شیخ عبد الاحد

مشهور بمیان گل افضل موصوف و لعلو فطرت و جودت طبع معروف بود تاریخ رحلت او *

۱۰۶۳ قیل ادخلوها بسلام آمنین * یافته اند
۱۰۶۳

میر الهی

حضرت امیر ابوالعلا سر اولیای دین	شاه کشف بالیقین مختار اکمل عدل را / خواست چون فیضش آخر سال وصال آن	زیست بقای معنوی ملک جاودان / گفت هاتف از جهان قطب جهان ابوالعلا	گرد صعود این مکان ساخت علیین جا

۱۰۶۱ آن اولیاء الله لا یموتون و لکن ینقلون من دار الی دار ۱۰۶۱

گوهر بحر وفا کان سخا منبع فیض	کاشف سر خدا عارف حق مرشد را / بهشت و روز دو شنبه سال وصال او فضل حق است	بو العلا رکن جهان غوث زمان جای زمین / شد شنبه نهم ماه صفر صبح پگاه	کرد چون رحلت از این دار فنا سوی الهی

۱۰۶۱ الحسینی الحاری ۱۰۶۱

و این رباعی در تاریخ وفات او امیر نور العلا که عم زاده او بود فرموده اما یک عدد کم میشود

تاریخ

۱۰۶۰ در سنه الف و واحد و ستین	شد مقامش مقام علیین	یافت تاریخ او دل غمناک	رفته قطب زمان بعالم پاک

و بر یکی از تربت که متصل مرقد اوست از سنگ مرمر این بیت از خواجه حافظ مرقوم است ۱۰۶۱

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه	که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

ملک الشعرا ابو طالب کلیم همدانی المولد کاشانی ۱۰۲۸

دو بار بسیر هند آمده مرتبه اول در عهد جهانگیر بادشاه رسیده بعد چندی که به مرتبه رسیده و بست و هشت بود بوطن معاودت نموده به توفیق رفیق طالب دو بار تاریخ مراجعت خود یافته و مرتبه دویم باز بهند آمد و از شاهجهان بادشاه بخطاب ملک الشعرا بلند آوازه گشته دو مرتبه زر سنجیده شد اول مرتبه وقتیکه خداوندگار روم بپادشاه نوشت و بعد از تهنیت مبارکباد جلوس تحریر نمود که شما را چه معنی شاه جهان قرار داده اند شما بادشاه تمام روی زمین نیستید بادشاه در جواب آن تامل نموده آصف خان بر مصلحت کرد طالب کلیم قصیده در مدح بادشاه گذرانید و این بیت دران قصیده باین مضمون آورده هند و جهان ز روی عدد چون برابر است شاه را خطاب ازین رو مسلم است بادشاه خوشوقت شده همین بیت در جواب نوشت و کلیم را بزر سنجیده در تذکره سرو آزاد نوشته که فوت کلیم در پانزدهم ذی الحجه سنه یکهزار و شصت و یک در کشمیر واقع شده و در نزدیکی قبر میرزا محمد قلی سلیم طوسی مدفون گردیده چنانچه غنی کشمیری در قطعه تاریخ وفات او گوید

تاریخ

حیف کز دیوار این گلشن پرید / اشک حسرت چون زیر قلم / عمرها در یاد او زیر زمین	طالب آن بلبل باغ نعیم / شد سخن از درد آن طالب یتیم / خاک بر سر کرد قدسی و سلیم / گفت تاریخ وفات او غنی	رفت طوطی خامه را از دست داد / هر دم از شوقش دل اهل سخن / عاقبت از اشتیاق یکدگر / طور معنی بود روشن از کلیم ۱۰۶۱	بی عصا طی کرد این ره را کلیم / چون زبان خامه میگردد دو نیم / گشته اند این هر سه در یکجا مقیم

۱۰۶۱

میر غلام علی آزاد میگوید که ظاهرا از اعتبار ساقط است که هر سه در یکجا مدفون اند این دو نوانند بود که بقدر اکثر نقل کرده باز بر که شنیدند از شیخ عبد المجید میگوید که قدسی در لاهور گذشت و میرزا طاهر نصیرآبادی مینویسد که استخوان قدسی بمشهد مقدس رسانیده اند اما راقم الحروف در کتاب مرآت الخیال خوانده که طالب کلیم در سنه الف و اثنی و ستین درگذشت و مرقد او در یکی از دیهات لاهور واقع است و میرزا محمد قلی سلیم طوسی از طبقه اتراک و نکته سنجان بلند ادراک بود بعد ورود هندوستان در رکاب میر عبد السلام مشهدی که بخطاب اسلام خان وا پایالت ممالک و کن سر بلندی داشت بسر میبرد و در سنه هزار و پنجاه و هفت در کشمیر فوت کرده و در همان شهر مدفون گشته

شیخ فیض الله

بعد از آنکه خواجه مسطور بدرجه شهادت رسید راجه مان سنگه منصب سه هزاری ذات و سه هزار سوار بنام امیر ابو العلا تجویز نموده انجا را با ایشان تفویض ساخت در اوایل سلطنت جهانگیر بادشاه ترک سپاه گری دنیا نموده باجمیر رفتند و از انجا باکبراباد آمدند و در انجا دست بیعت بعم خود امیر عبد الله که هم خسر او بوده دادند و امیر عبد الله قطب وقت خود بود بظاهر وضع نوکری اختیار نموده در زمان اکبر شاه بالفعل بودند و منصب و حکومت دهلی داشتند در اواخر عمر بنظامت و صوبه داری برهان پور ممتاز بود و وفات او بتاریخ بست دویم شهر ذی القعده سنه روداده و قبرش و قبر پیر او خواجه محمد بخشی بر کنار دریای جمن مقابل گهات بلده اکبراباد واقع است بعد وفات او امیر ابو العلا بر مسند ارشاد نشسته بیشتر بوجد و سماع می پرداخت گاه گاهی وقت استیلاء جذبه این بیت خواجه حافظ را می خواندند بیت · فیض روح القدس ار باز مدد فرماید · دیگران هم بکنند انچه مسیحا میکرد · از جمله کشف و کرامات او که در کتاب تحفة العارفین تصنیف حیات الله احراری مسطور اند طرفه تر یکی اینست که روزی امیر ابو العلا با یاران حلقه محفل معارف گذاری بسته بودند که ناگاه جوگی با قفس شارک وارد شد فرمودند که قفس را از جوگی بیارند یاران همچنان کردند آنحضرت وضو ساخته دوگانه وضو ادا کرده قطره چند آب وضو بران قفس زدند بمجرد آن شارک از قفس بر آمده بزنی زیبا شکل و رعنا شمایل متشکل گردید چون استفسار حالش کردند معلوم شد که دختر یکی هنود بود و این جوگی برو مبتلا شده بقوت سحر او را شارک ساخته با خود میداشت و در شب باز بر حالت اصلی آورده حظ نفسانی خود می نمود آنحضرت زن را فرمودند اگر ترا حوالی رفتن خانمان خود باشد رسانیده شود گفت مقدر من چنین بود حالا می خواهم که در کنیزی شما باشم بعد از ان زن و جوگی هر دو مسلمان شدند والله عالم بالصواب و آنحضرت زن را بحباله نکاح جوگی در آوردند و نام آن جوگی صوفی علی قلی نهادند او هم یکی از اهل الله گردید قبر او در جوار مزار آنحضرت موجود است و نوشته اند که امیر ابو العلا از مدتی عارضه سوزاک داشتند آخر الامر بعلت استیلاء آن صاحب فراش شدند و در چند روز پیش از رحلت طعام و آب ترک کرده بودند وفاتش بروز سه شنبه وقت صبح نهم صفر سنه یکهزار و شصت و یک هجری بوقوع آمده مدت عمرش هفتاد و یک سال بود مزارش در اکبراباد از شهر بیرون بمسافت یک کروه بطرف شمال متصل قدم رسول که آنرا کربلا نیز گویند لاحق بزمین سلطان گنج واقع است و چهار دیواری وسیع دارد و متصل تربت او مرقدی چند اند هر سال بروز وفات زایران در انمقام برای زیارت قبر او جمع میشوند تعویذ قبر او از سنگ مرمر است و بر ان سبحان ربی الاعلی منقوش است و بطرف پایین یک لوح از سنگ مرمر نصب کرده اند و بر ان این ابیات بتاریخ وفات او تصنیف امیر افضل احراری کنده است

تاریخ

آنکه شد منتخب ز نیکان انتخاب
مرشد و پیر کاملان پیر پاکان نشان

یعنی که آفتاب دین گشته نهان از جهان
مرهم ریش عاشقان فیض رسان این و آن

نور فیض امیر ابو العلا نور احمد
مرشد آل مصطفی امجد النسل خواجگان

زانکه سر بسر ...
آمد ولی معرفت نور دو عین مرتضی

سال نقلش سروش فرمود | میر نعمان ستون دین بود (۱۰۵۸) | روضهٔ او باکبراباد است | تا قیامت بفیض آباد است ۱۰۵۸

میر صالح الملقب بکشفی

پسر عبد الله مسکین است در سنه یکهزار و شصت هجری در اکبراباد رحلت نموده دران مقام مدفون گردید

تاریخ از کتاب مخزن الواصلین

میر صالح که اهل عرفان بود
عقل تاریخ آن ستوده نژاد ۱۰۶۰

صاحب کشف راز یزدان بود (۱۰۶۰)
گفت کشفی بخلد آب بداد
بدفن او باکبراباد است

ذات پاکش که از حق آگاه است
با بسال وصال آن خسرو
روحش از فیض ایزدی شاد است

لمعهٔ نور نعمت الله است
وای خلد میر صالح کو
۱۰۶۰

مسجد اکبرابادی

این مسجد عالی ایست از سنگ سرخ است در شاهجهان آباد اندرون فیض بازار واقع است اعز النسا بیگم عرف اکبرابادی محل زوجهٔ شاهجهان بادشاه در سنه یکهزار و شصت هجری تعمیر ساخته بود بر دروازهٔ این کتبه بخط نسخ منقوش است

کتبه

این مسجد فیض اثر و سرای راحت جا و حمام لطافت اساء و چوک دلگشا که عبادت گاه حق پرستان روزگار و روح افزای مترددان اقطار و نزهتکده اسمانیان و دار النفع زمینیان ست در عهد سعادت مهد بادشاه اسلام کهف انام سایه ذو الاعالیه پروردگار خلیفه برگزیده کردگار رحمت اعم ذی الجلال مظهر ایزد داور ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه غازی پرستار خاص بادشاه پرستنده با خلاص ظل الهی موفقه خیرات و مبرات محرره سعادات و حسنات اعز النسا مشهور باکبرابادی محل بفرمان معلی بنا کرد و بجهت الفاء رضاء الهی و اقتناء ثواب اخروی و حاصل سیری و محبوبی با حقوق و مرافق داخله و خارجه وقف لازم شرعی نمود و مقرر ساخت که اگر برمت این امکنه احتیاج افتد آنچه از حاصل این موقوف بعد الترمیم باقی ماند بخدمت مسجد و حمام و طالب علم رساند و الا تمام را بجماعه مسطوره بدهند این منازل متبعه در عرض دو سال بصد و پنجاه هزار روپیه آخر شهر رمضان المبارک سال هزار و شصتم هجری مطابق بست چهارم سال جلوس عالم آرا صورت انجام پذیرفت ایزد تعالی اجر این خیر جاری و نفع باقی بروزگار فرخنده آثار بادشاه دین پرور حق گزین حقیقت گستر و بانی این مبانی عامره عاید گرداناد امین یارب العالمین

میر ابو العلا اکبرابادی ابن ابو الوفا حسینی

در سنه نهصد و نود هجری ولادت یافته جد او میر عبد السلام در زمان خلافت اکبر بادشاه از سمرقند بهندوستان آمده باز مراجعت نموده بزیارت بیت الحرام رفته و همانجا وفات یافته پسرش امیر ابو الوفا در بلده فتحپور سیکری وفات نموده نعش او را بدهلی برده متصل مدرسه لعل دروازه مدفون ساختند امیر ابو العلا بعد وفات والد در خدمت خواجه محمد فیضی که جد مادری او بود تربیت یافته و خواجه موصوف در عهد محمد اکبر شاه همراه راجه مان سنگه که متعین صوبه بنگاله بود بفوجداری بردوان قیام داشتند

جلوس نموده هفتاد و سال فرمان روائے نموده بعد از سلطان ابراهیم نه سال و بعد از و پسرش سلطان محمد در سنه هزار پنجاه و هشت بر سریر سلطنت نشست و این مصرعه در زبان ترکی از تاریخ ولادت او خبر میدهد

نور در کلدی محمد صلب ابراهیم دن

اعظم خان

برادر آصف خان جعفر بیگ بود در سنه دویم جهانگیری بمنصب هزاری و بخطاب ارادت خان سر بلندی حاصل ساخته در سنه احد شاه جهانی باضافه هزاری و بوزارت کل سرفراز شده در سنه سیوم بخطاب اعظم خان بلند آوازه گردیده در سنه بست و یکم بفوجداری جونپور سر بلندی حاصل ساخته و در سنه بست و دوم سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجرے در عمر هفتاد و شش سالگی در بلده جونپور در گذشت و در باغے که پیش از انقضائے ایام حکومت بر کنار دریاے بلده مذکور احداث نموده بودند مدفون گردید تاریخ فوتش از کلمه اعظم اولیا ۱۰۵۹ استخراج مے یابد و بلده قلعه اعظم گده که قریب شهر جونپور است آباد و احداث نموده او ست پسرش بعد وفات او بخطاب اعظم خان سر فرازی یافته در سنه احد عالمگیری در جنگ اکبراباد با سلطان دارا شکوه بکار آمد ۱۰۵۸

فتح قلعه قندهار از شاه عباس ثانی صفوی

چون در سنه یکهزار و پنجاه و نهم شاه عباس ثانی بادشاه ایران قلعه قندهار را فتح ساخته از دست مردمان شاهجهان بادشاه بر آورد ارباب طباع سلیم را در فتح این قلعه مشیدة البنیان تواریخها بخاطر رسیده در رشته نظم و بیان کشیده از انجمله این مصرعه از خان ذیشان مرتضے قلیخان قورچے باشی است مصرعه بود اولین فتح صاحب قرانی ۱۰۵۹ و دیگر شاعران نیز چنین یافته مصرعه علی میکشاید در قندهار ایضا دست ولایت آمد ۱۰۵۹ مصرعه ایضا آمد کلید ممالکت هند قندهار ۱۰۵۹ بعد ازین در سنه یکهزار و شصت و دو شاهزاده اورنگ زیب و در یکهزار و شصت و چهار شاهزاده دارا شکوه پسران شاه جهان بادشاه برائے تسخیر این قلعه بقندهار ۱۰۵۹

رفتند و سنے نیل مقصود مراجعت نمودند

شیخ محب الله الله آبادی

او در سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری در الله آباد فوت کرده و در ان بلده مدفون گردیده

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

شیخ عرفان پناه عالی جاه سال ترحیل او به نیک نسق	مظهر فیض حق محب الله گفت قطب الشیوخ مظهر حق ۱۰۵۸	گوهر معدن حقایق بود مرقد او هست در الله آباد	آخسته درجه و قابل بود موقع فیض و منزل ارشاد

۱۰۵۸

میر نعمان اکبرابادی

او بتاریخ هیژدهم ماه صفر سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری در اکبراباد فوت کرده در انجا مدفون گردیده

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

میر نعمان که مظهر دین بود زبده آل مصطفے بوده	تابع خاتم النبیین بود قرة العین مرتضے بوده	عارف ذات ذو الجلالش دان بود تاریخ هیژدهم ز صفر	ورع و تقوی بر کمالش دان که ز دنیا شد آن ستوده سیر

شرافت یکی آیه در شان او	سعادت در آغوش ایوان او	سجود در این سرای سرد	کنار بهر نوشت بدار جبهه در
ببالیش سر صدق هر کس که سود	چو دریا چون آبر دلبش فزود	زمانه چو دیوار او برفراشت	به پیش رخ مهر آیینه داشت
ز بس آرزوی دیدار است هست	ز نقاش چین بو نما خواهست است	چنان بر سرش دست ایام کرد	که گردون بلندی از و وام کرد
ز هواره حوض دریا نشان	ایا آب این شیشه زد آسمان	چو جای شهنشاه عادل بود	از آن بادشاه بنا زل بود

و اندرون دیوان خاص بآب زر این کتبه مرقوم است

اگر فردوس بر روی زمین است	همین است و همین است و همین است

مسجد جامع اکبرآباد

این مسجد عالی که متصل دروازهٔ قلعهٔ اکبرآباد است تعمیر ساختهٔ جهان آرا بیگم دختر سومی شاه جهان بادشاه است که بصرف پنج لکه روپیه در عرصه پنج سالی در سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری صورت انجام یافته طولش یکصد و سی دراع و عرض صد دراع دفضای صحن هشتاد دراع بادشاهی مشتمل بر سه گنبد عالی و پنجاه ایوان است و این کتابه بخط طغرا بر گرد محراب دروازه اندرونی آن عمارت عالی بر سنگ مرمر مرقوم است اما بعضی عبارت آن در ایام غلبه سپیر تهه وجات بضرب گوله هاے توپ زایل گشته و مسجد نیز جابجا شکسته بود بحکم صاحبان انگریز باز مرمت گردید کتابه اینست کتابه ؎ این مسجدیست شریف خدا پرستان روی زمین را و معبدیست منیف عبادت گزین را منظریست نور افزا دیده وران عبادت آئین را و سکینت دکلشا عارفان حقیقت بین را که به امر رفیع القدر نواب فلک جناب خورشید احتجاب آفتاب سمت نقاب عفت مسیدهٔ نساء زمان صاحبه نسوان دوران ملکه جهان مالک کیهان ناموس العالمین اعز اولاد امیر المومنین جهان آرا بیگم در عهد سعادت مهد صاحب عصر دالی دهر ظل ظلیل حضرت سبحان خلیفه خلیل ایزد سنان باعث امن و امان بادشاه هفت اقلیم برآرنده تخت و دیهیم حارس ملک و ملت قامع جور و بدعت بادشاه دین پناه شهنشاه حق آگاه مظهر کرم وجود برگزیده حضرت معبود فرمان فرمای بحر و بر دادوه عدل گستر افراز نوا بر و احسان جهانبانی ملک ستان مقنن قوانین رعیت پروری و برده نوازی ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاه جهان بادشاه غازی بمبلغ پنج لکه روپیه که قریب هفتده هزار تومان رایج ایران و بست و پنج لک خانی ناقد توران باشد در عرصه پنج سال صورت انجام پذیرفته ایزدی بنیاد دوام این بنا رفیع را چون بیت المعمور پایدار و این اساس منیع را چون کاخ فلک بر قرار داراد است آثار بانیه مبانی خیرات عام مراسمه خیرات عاید گرداناد تم فی سنه

باقی احوال سلاطین روم

چو سلطان احمد پسر سلطان محمد چهارده سال در روم حکومت نموده در سنه هزار و بست و شش درگذشت برادرش سلطان مصطفی بر سریر فرمان روائی نشست و بعد حکومت یکسال سه ماه معزول گشت و برادر زاده او سلطان عثمان بادشاه شد و بعد از حکومت چهار سال مقتول گردید و سلطان مصطفی عم او بار دیگر یک سال و چهار ماه سلطنت راند و باز معزول شد و سلطان مراد برادر سلطان عثمان بر سریر سلطنت

و یک ملک شاهی مصادف [?] نهم ماه اپریل سنه یکهزار و ششصد و سی و نهم عیسوی قدیمی در روز دوازدهم سال جلوسی موافق
طرحی که در پیشگاه خلافت مقرر گشته بود نهاده اند و این حصار عالی باهتمام عزت خان و الله وردی خان و مکرمت خان
با سایر عمارات دیگر مثل امتیاز محل معروف برنگ محل و شاه محل معروف بدیوان خاص و دیوان عام و خوابگاه و تسبیح خانه
و نقارخانه و حمام و باغ حیات بخش وغیره در عرصه نه سال و سه ماه بتصرف لکها روپیه بتاریخ بست و چهارم ربیع الاول
سنه بست و یک جلوسی موافق سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری باتمام رسید و موسوم بشاه جهان آباد گردید و صاحب
قران ثانی همون روز وقت داخل شدن درین عمارت جشن عالی ترتیب داده و میر یحیی کاشی تاریخ اتمام آن گفته از نظر شاهی
گذرانید و پنجهزار روپیه صله یافته تاریخ اینست

تاریخ

۱۰۵۸ شد شاه جهان آباد از شاه جهان اباد
۱۰۵۸

و این قلعه مشتمل است بر چهار دروازه ها و دو کهرکی و بست و یک برج از انجمله هفت برج مدور و چهار برج مثمن اند
بر محرابهای شه نشینی که اندرون خوابگاه بادشاهی است این کتبه که آنرا سعدالله خان وزیر انشا نموده مرقوم است

کتبه
بر محراب جنوبی

سبحان الله این چه منزلهاست رنگین و نشیمن های دلنشین قطعه بهشت برین چون گویم که قدسیان همت
بلند بنا ستایش آرزومند اگر ساکنان اطراف و اکناف بلسان بیت العتیق بطوافش آیند رواست و اگر
نظارگیان الفس و آفاق مثل حجر اسود به تقبیل آستان رفیع البنیانش شتابند سزا آغاز قلعه والا که از
کاخ گردون برتر است و رشک سد اسکندر و این عمارت دلکشا و باغ حیات بخش که در منازل چون روح
در بدن است و شمع در انجمن و نهر اطهر که آب صافش بینا را آیینه جهان نما است و دانا را عالم غیب پرده کشا و
دالبشار ها که هر یک گوی سپیده صبح دم است بالوحه آرا لوح و قلم و فوار ها که هر گردش پنجه نور را [illegible]

بر محراب شمالی

با مصافحه آسمانیان مائل بالالی متلالی است با نعام زمینیان نازل و حوض که همه از آب زندگانی پر و صفا رشک
نور و چشمه خور و دوازدهم ذی الحجه سال جلوس دوازدهم اقدس مطابق هزار و چهل و هشت هجری
بعالمیان نوید کامرانی داد و انجامش که بصرف پنجاه لکهه روپیه صورت پذیرفت بست و چهارم ربیع الاول
سال بست و یکم جلوس همایون موافق سنه هزار و پنجاه و هشت بفرخندی و میمنت از دم گیتی خدیو گیهان
خداوند بانی این مبانی آسمانی شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاه جهان بادشاه غازی
در فیض بروی جهانیان بکشاد

ابیات که بآب زر مرقوم اند

شهنشاه آفاق شاه جهان	باقبال ثانی صاحبقران	در ایوان شاهی بصد احتشام	چو خورشید بر چرخ بادا مدام
اساس ست تا گز این بنا	بود قصر اقبال او عرش سا	زهی دلنشین قصر پیراسته	بهشتی بصد خوبی آراسته

ناگه نوجوان که بچه نزاد	شیخ روشن ضمیر را بر دم داد	کودکی [illegible] را به نیم نگاه	زنده گردان [illegible] حق آگاه
شیخ با آن کمال و همت و جود	در لباس سپاهیان می بود	حامی بادشاه شاهجهان	بود پیوسته آن ولی زمان
شیخ را راه بود بی اکراه	در حرمگاه خاص شاهنشاه	از جمادی نخست سبز دهم	بود کان قطب شد بچرخ نهم
سال نقلش خرد باهل زمان	گفت افسوس رفت قطب جهان	روضهٔ او با کبیر آباد است	منزل فیض و جای ارشاد است

۱۰۵۷ ۱۰۵۷

حضرت ولی محمد نارنولی

بتاریخ بست و پنجم شوال سنه یکهزار و پنجاه و هفت هجری فوت کرده

تاریخ از مخبر الواصلین

آنکه او مرشد خواص و عوام	هست او را ولی محمد نام	آنچنان هست مرشدی در حال	که بد نسبتی از جنوب و شمال
کشف او برتر است از تحریر	خارقش فائق است از تقریر	جمعه و بست پنجم شوال	نقل کرد از جهان خراب و ملال
	سال تاریخ نقل هجرت او	مظهر الحق ولی اعظم کو ۱۰۵۷	

۱۰۵۷

احوال دهلی قدیم و بنیاد قلعه شاه جهان آباد

در نسخه هفت اقلیم که امین محمد رازی در سنه یکهزار و یک هجری تصنیف نموده مرقوم است که در تواریخ اهل هند آمده که شهر دهلی از اعصار نهایت ابادانی داشته و بعد ازان نوع خراب شد که مسکن وحوش و ذباب گردید تا آنکه در سنه سه صد و چهار هجری باز ابادانی گشت و قرب سه صد سال هندوان دران مکان کامجو و کامران بوده اند و در پانصد و هشتاد و هشت بر دست سلطان قطب الدین ایبک غلام سلطان معز الدین سام که او را سلطان شهاب الدین نیز خوانده اند فتح شد و ازان زمان تا حال هندوان دیگر بران مکان مستولی نگشته اند و همیشه در تصرف سلاطین اسلام بوده و دهلی قدیم که در زمان سابق ابادانی داشته الحال خراب است و از عماراتی که باقیمانده مسجدیست که هزار ستون در انجا بکار رفته و در بیرون مسجد مناره ایست در کمال بلندی که هیچکس را قدرت بالا رفتن آن نیست و در این مناره را جمعی که پیموده اند هشتاد قدم گفته اند و ارتفاعش را صد و سی ذرعه اما دهلی نو بر یک فرسنگی شهر قدیم بر کنار آب جمن در سال ششصد و هشتاد و هشت هجری باهتمام سلطان جلال الدین خلجی بنا شده و این شهر در غایت کیفیت و لطافت هوا است و درین شهر چندان باغات جنت نشان و عمارات دلپذیر است که خامه و زبان از تحریر ان بتقصیر قایل است از انجمله مضجع جنت آشیانی همایون بادشاه است که عمارتی بدان لطافت درین عصر و زمان نساخته اند و در بیرون شهر عماریست موسوم بشکارگاه سلطان فیروز شاه و در میان عمارت عمودی بر آمده است که قریب سی ذرع ارتفاع و سه ذرع سطبری دارد و از روی قیاس چنان فهم میشود که یک لخت سنگ است و این عمارت سه مرتبه است ما دام که بیخ این عمود بزمین نرسیده و بانند دو سی ذرع دیگر بخاک و خشت و گل محکم نشده باشد ایستادن آن ممکن میسر نخواهد بود و بدین تقدیر عمودی که شصت ذرع طول داشته باشد بر پا داشتن آن نوع از محالات است فقط و این عمود و مناره که مذکور شد الی الان در دهلی موجود اند و صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه بنای قلعه دار الخلافت شاه جهان اباد و شهر را در سنه یکهزار و چهل و هشت هجری انداخت

قلعه دار الخلافت شاه جهان آباد

این قلعه عالی در عهد دولت شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاه جهان بادشاه اساس یافته و بنای این قلعه و شهر را بعد از گذشتن پنج ساعت از شب جمعه دوازدهم یا که بست پنجم ذیحجه سنه یکهزار و چهل و هشت هجری مطابق نهم اردی بهشت سال یا نصد شصت

روضهٔ فیض بخش شیخ کبیر | در حقیقت بود بهشت برین | یافت توفیق زین عمارت خوش | شیخ مهدی سپهر صدق و یقین
هشت در لفظ نغز تاریخش | بیگمان الف و سبعه و خمسین

۱۰۵۷ ۱۰۵۷

در خانهٔ پنجم

تاریخ وفات شیخ قادر شاه بن شیخ کبیر

۱۰۵۲ شیخ قادر چو رفت از عالم | گریه کردند جمله اهل الله | سال تاریخ از خرد جستم | گفت بشنو زبان قادر شاه

۱۰۵۲

متصل این روضه گنبدی دیگر است که اندرون آن مرقد شیخ مهدی ابن بالا پیر ست که بسنه یکهزار و هشتاد و هشت هجری فوت کرده تاریخ او و تاریخ مسجد که شیخ مهدی در حین حیات خود در احاطه مذکور عمارت کرده بود در مقام خود مرقوم خواهد شد

حکیم رکنا کاشی

مسیح تخلص از مجلسیان شاه عباس ماضی بود بتقریبی از شاه رنجیده ترجیع بندی گفته که مطلع اش این است ؎ گر فلک یک صبحدم با من گران باشد سرش ٭ شام بیرون میروم چون آفتاب از کشورش ٭ از ایران بهندوستان آمده ملازم اکبر شاه شد و در زمان شاهجهان بادشاه بمعارج دولت صعود نموده از جمله مقربان گشت آخرها بطواف بیت الله فایض شده بار دیگر بایران رفت و بقیه عمر همانجا بسر برده در سنه هست یا که سبع و خمسین و الف درگذشت تاریخش درین مصرعه یافته اند ع رفت بسوی فلک باز مسیح دوم ۱۰۵۶

۱۰۵۶

مولوی عبد القدوس ولد رشید

بتاریخ یازدهم ربیع الاول روز پنجشنبه سنه یکهزار و پنجاه و هفت هجری از جهان فانی رحلت نمود و تاریخ وفات او این است

تاریخ

در ربیع الاول و حادی عشر وقت زوال | پنجشنبه شد بسوی روضهٔ دار القرار | سال تاریخ وفاتش گشت از صدر الممات | زانکه او بود از رضای حق بهر لیل و نهار

۱۰۵۷ ۱۰۵۷

سید جلال بخاری

بکمال استعداد علوم ظاهری و فنون رسمی آراسته بود و چون شاهجهان بادشاه با ایشان اخلاص و اعتقاد تمام داشته نمی خواست که یک لحظه از نظر او دور باشد بنابران بتاریخ هشتم ماه شعبان سنه هزار و پنجاه و دو بکمال مبالغه عهده صدارت کل ممالک محروسه و منصب شش هزاری امتیاز بخشید از اولاد سید احمد کبیر است و خلف سید محمد بخاری و تاریخ ولادت سید محمد بخاری که خود گفته ۹۸۳
۹۸۳ این مصرعه است ع من دست دامان آل رسول ٭ سید جلال بخاری تخلص خود رضا فرموده اکثر به نظم اشعار می پرداخت
۱۰۰۳ در سنه یکهزار و سه ولادت یافته و تاریخ آن ٭ وارث از رسول است سال وفات بموجب نوشته مرات جهان نما یکهزار و پنجاه و هفت است از عبارت ٭ جانشین جنید ۱۰۵۷ اگر از به استخراج مے باید سه فرزندان داشت یکے سید جعفر دوم سید علی مخاطب برضویخان سیوم سید موسی مدفن سید احمد که در جوار شاه محمد خیالی در بیچی منزل مدفون است و سید جلال بخاری بیرون دروازهٔ دهلی شهر پناه نو آسوده اند

شیخ ناصر اکبرآبادی

یکی از اولیائے وقت خود بود در سنه یکهزار و پنجاه و هفت هجری در اکبرآباد فوت کرده تاریخ وفات و احوال او ازین چند بیت که از مخبر اولیا این است معلوم میگردد

ابیات با تاریخ

شیخ ناصر که عارف حق بود | کاشف راز و واقف حق بود | خاک را از نظر طلا میکرد | آب را شیر با صفا میکرد
دانه سبحه در کفش گردید | عقد یاقوت و لعل مروارید | ابر را ابر کجا که معتبر بود | بارش انجا ماعث اهل بود

تا با امروز موجود است مسلمانان بدستور قدیم بروز عیدین در آن مکان مجتمع شوند و نماز میگذارند

حاجی محمد جان قدسی مشهدی

از شاهجهان بادشاه بخطاب ملک الشعرائی که همین پایه صاحب سخنان است سرفرازی یافته شیخ عبد الحمید صاحب شاهجهان نامه در وقایع جشن نوروز سال هزار و چهل و پنج مینگارد که روز پنجشنبه دوازدهم شوال سال مذکور سر برآرای آسمان چهارم پرتو التفات بر ساحت حمل انداخت تا نزدهم ماه سطور حاجی محمد جان قدسی در جلدوی قصیده که بمدح بادشاه محلی ساخته بود بمیزان سنجیده شد و مبلغ وزن که هزار و پانصد روپیه شده بود باو مرحمت گردید و در اواسط شهر ربیع الاول سنه تسع واربعین والف بعنوان صلهٔ شعر صد مهر عنایت شد و در جشن شفا یافتن جهان آرا بیگم از آسیب آتش در اوایل شوال سال هزار و پنجاه و چهار هجری بعنایت خلعت و دو هزار روپیه تمتع برگرفت وقتی قدسی قصیده در مدح عبد الله خان که از اولاد حضرت خواجه بود و منصب هفت هزاری داشت گفته بحضور وی برد و در مجلس ایستاده بخواند چون فارغ شد عبد الله خان برخاست و هر دو دستش گرفته بر مسند خود نشانید و خود با پیرهن سفید که در بر داشت بر پالکی سوار شده بیرون رفت و خیمه را با خزانه و جمیع کارخانجات وغیره زر و جه صله بدو بخشید بعد از چندی قدسی قصیدهٔ رنگین ترازان در مدح صاحبقران ثانی گفته بعرض رسانید بادشاه خبر بخشش عبد الله خان شنیده بود فرمود حاجی صله که عبد الله خان بتو داده است هیچکس نمی تواند داد پس اقسام جواهر قیمتی طلبیده فرمود تا هفت بار دهانش از آن پر کنند در تذکره مرات الخیال مرقوم است که قدسی در سال یکهزار و پنجاه و پنج فوت شده و ملک الشعرا ابو طالب کلیم در مرثیه او ترکیب بندی گفته و این مصرعهٔ تاریخ یافته مصرعه دوران بلبل قدسی چنین زندان شد

شیخ کبیر عرف بالا پیر ۱۰۵۵ ۱۰۵۵

این شیخ قاسم قادری است و مزار شیخ قاسم در چنداگل گده است و روضهٔ شیخ کبیر در قنوج بر کنار دریای کالی نی و آن عمارتیست عالی از سنگهای نگارنگ تعمیر یافته و اندرون آن روضه چهار تربت اند یکی ازان تربت فرزند اوست که شاه قادر نام داشت و پیش از فوت پدر در سنه یکهزار و پنجاه و دو رحلت نموده و دو تربت دیگر برادرزادگان شیخ کبیر است و شیخ کبیر روز دوشنبه دوازدهم ماه رمضان سنه یکهزار و پنجاه و چهار هجری انتقال نموده و یکی از پسران او که شیخ مهدی نام داشت در سنه یکهزار و پنجاه و هفت بر مرقد او این گنبد عالی تعمیر ساخته بر پیشانی دروازه گنبد مذکور این عبارت و ابیات مرقوم است

در خانه اول

این گنبد عالی در زمان دولت نواب معلی القاب بهادر خان ابن دریا خان افغان غوریه خیل داؤدزی عمارت پذیرفت

در خانه دوم

این گنبد عالی در سنه هزار و پنجاه و هفت هجری در عهد سلطنت ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی خلد الله ملکه و سلطانه تعمیر پذیرفت

در خانه سوم

تاریخ وفات حضرت شیخ کبیر بالا پیر بن حضرت شیخ قاسم قادری

شده ز هجری سال هزار و پنجه و چار
دوشنبه و دهم و بود از مه رمضان
بگفت داعی حق را اجابت لبیک
که هر کامل و قطب زمانه شیخ کبیر
روانه گرد روان را بروضهٔ رضوان
سپهر علم و عمل بحر دانش و عرفان

در خانه چهارم ۱۰۵۴

تاسیت یازدهم

۲۰۲۹ ۷۵۸ ۹۵۷ ۲۳۶

۷۵۸ شدهٔ زبلخ و بدخشان نذر محمد خان زر و قبایه و املاک زگه نشست از آن

یعنی چون از اعداد بلخ و بدخشان اعداد نذر محمد خان بدال مهمله برود و اعداد زر و قبایه و املاک افزوده شود تاریخ بر آید و نذر محمد خان
پس از چند اوقات در هند آمده و بعد استقامت چند سال در هندوستان روانه مکه شده و در اثنای راه در نواحی سمنان سلخ جمادی الثانیه سنه
فوت کرده

تاریخ حوض و عیدگاه بهاره

چون در سنه یکهزار و پنجاه و شش هجری شخصی بنام حبیب سور حوضی و عیدگاهی در ملک بهار قریب درگاه مخدوم الملک شاه
شرف الدین تعمیر ساخت این تاریخ بر دروازه آن ثبت نمود که تا امروز موجود است

تاریخ

بدور شاه جهان بادشاه عدل گزین	حبیب سور بنا کرد حوض شرف الدین	دعیدگاه معلاش فرش خشتی آن	به بست و ساخت بعون خدا این دو ان
	هزار و پنجه و شش سال هجرت سرور	که شد تمام بماه صفر بخیر و ظفر ۱۰۵۶	

۱۰۵۶

و شاه شرف الدین در سنه هفتصد و هشتاد و دو فوت شده و در بهار مدفون گشته اند و روضه او در سنه نهصد و هفتاد و هفت تعمیر گردیده

جامع مسجد بلده الله اباد

این مسجد عالی برکنار دریای جمن متصل قلعه الله اباد واقع است و آنرا نواب شایسته خان ابن نواب آصف جاه بهادر در زمان شاهجهان
بادشاه تعمیر نموده در سنه یکهزار و پنجاه و شش هجری باتمام رسانیده بیست و سه ابیات با تاریخ اندرون مسجد مذکور قریب گنبد
منقوش است از انجمله سه ابیات بسبب مهجوری **ابیات** چونه کاری معلوم نشد باقی بست ابیات این است

زهی بنای همایون که در اله اباد
شهی که عالم آبای علوی و سفلی
غبار معصیتش می برد نسیم عطا
کس از شرافت و قدرش نیاورد بشمار
بلند قدر بنائی که بهر کسب ضیا
ازین بنا بود و عالم ز باعث دنیا
زهی بنا و زهی باعث و زهی بانی
چو دور گنبد این کعبه دید چشم فلک
قدم ز سر پی اتمام ساختی غنی
بگفت هاتف تاریخ سال تعمیرش

بحکم بادشه دین پناه شد بنیاد
بداد داد دین و شرافت چو آنه آرد باد
کسیکه ناصیهٔ صدق را بنجا بنهاد
بسطح صحن سقف فلک بود همزاد
بر آستانش مهر منیر سر بنهاد
خدمت راضی دست خدا گشاد
بلطف حق همه معمور دین و دنیا باد
براه حیرت همچون زمین با افتاد
چو اهتمام بنام من اتفاق افتاد
بر آستانش مهر منیر سر بنهاد

شهی که زیب آرایش سر بر کلاه
شهی جهان که بزیر نگین گرفته جهان
رواج یافته دین در جهان از این مسجد
چو خشت بهر بنا ماند بر زمین معمار
بخلق سنگ درش هلینگ خدا ابنی
لبشد ز لطف الهی بدین بنا باعث
ز چار سوی بنا عفو جرم می بارد
بنه بسجده سر اینجا که فیض مسجد شاه
بنور دین اندیشه داد دستش ترتین
هزار و پنجه و شش رفته بود از هجرت

چو او ز مادر ایام هیچگاه نزاد
چو آفتاب فروزان همیشه عدل بداد
بگرد خانهٔ دین کس چو بادشه اباد
ملک ز عرش بیامد پی مبارکباد
زهی صفائی دست هنرور استاد
ز صدق و صفای شایسته خان نیک نهاد
زهی شرافت بانی و رتبه بنیاد
بدین بسنگ چو انسان بیان گو داد
نه همچو کوه کن از دست تیشه فولاد
۱۰۵۶ که هست باز کشیده از عمارتش استاد
۱۰۵۶

باهتمام فرید مهدی خلیل الله موسوی باتمام رسید فقط اگر اعداد آستان و مهر منیر گیرند تاریخ بر می آید اما یک عدد زیاده پوشیده مباد که
در اوایل عملداری کمپنی انگریز در اله اباد یعنی در سنه یکهزار و هشت صد عیسوی کرنیل گیت صاحب این مسجد را متغیر ساخته مکان بود
و باش خود مقرر نموده بود و بعد از ده سال در سنه یکهزار و هشت صد و یازده عیسوی باز بحکم کمپنی انگریز بصورت اصلی مبدل ساخته شد

۲۴۰

اولیا مدفون گردید و القاب آن مغفوره نواب جنت ماب صاحبه الزمانی مقرر شد و جهان آرا بیگم در همین حیات مجمع خود را تعمیر نموده بر لوح مزار او این بیت و عبارت بخط نسخ مرقوم است * هو الحی القیوم * بغیر سبزه نپوشد کسی مزار مرا * که قبر پوش غریبان همین گیاه بس است * الفقیر الفانیه جهان آرا مرید خواجگان چشت بنت شاه جهان بادشاه غازی انار الله برهانه سنه ۱۰۹۰

تاریخ پل علیمردان خان

این پل قریب دریای سرخاب ست مابین قندهار و پشاور و آن را نواب علی مردان خان وزیر شاهجهان بادشاه در سنه یکهزار و پنجاه و چهار هجری تعمیر ساخته و بر لوح سنگی که نزدیک آن پل استاده ست این ابیات تاریخ مرقوم ست

تاریخ

در زمان ثانی صاحبقران شاهجهان	بادشاهی دادگستر ظل وهاب وحید سال تاریخش چو جستم از خرد دادی جواب	خان عالیشان علیمردان شد از مهر خدا بانی این پل علیمردان شد از لطف حمید	بانی این پل بفال فرخ و بخت سعید

قلعه جلال اباد ۱۰۵۴

شهر جلال اباد که بر کنار دریای اتک ست برای ابادی آن جلال الدین محمد اکبر شاه در سنه نهصد و هفتاد و هشت هجری وقت مراجعت از کابل بشمس الدین خافی حکم داده بود او در عرصه دو سال آباد ساخته بفاصله سه کروه از شهر جلال اباد چار باغ که از اباغ صفا و باغ وفا میگویند موجود ست و این باغ را بابر بادشاه در سنه نهصد و چهارده هجری احداث ساخته بود و شاهجهان بادشاه در سنه هزار و پنجاه و چهار قلعه در جلال آباد تعمیر نموده بود و حالا مسمار ست اما سنگی که بران تاریخ آن قلعه مرقوم ست در مسجد جلال اباد تا امروز موجود ست تاریخ اینست ۴۵۰۱

تاریخ

بحکم شاهجهان اهتمام خان چو نهاد	بروی ساحت دریا بنای خیر مآل حساب سال بنایش ز عقل میجستم	ز آسمان و زمان تا اثر بود پیدا ندا رسید بگوشم بنای فرخ فال	مباد خوبی این قلعه در شکنج زوال

تاریخ فتح بلخ و بدخشان ۱۰۵۴

۴۵۰۱

چون در سنه یکهزار و پنجاه و شش هجری شاهجهان بادشاه با جمعیت سه لکه سوار متوجه قندهار شده بلخ را فتح ساخت و محمد خان والی توران مغلوب شده بگریخت لفری شیرازی این ابیات در تاریخ بطور تعمیه گفته

تاریخ

شکر لله کز عنایات خدای جهان گشت در تسخیر عالم ثانی صاحبقران سال این تاریخ جستم از عقل دانشور	گر بفتح ملک توران سر بر ملک رسد ابر نوادر اگر در کشور ستانی کامیاب گفت با طبع سخن ز راه تعمیه گاهی نکته یاب	بادشاه غازی عادل شهنشاه جهان زد بر آتش عزم جهانگیری شی گرد باد والی توران آمد ز ملک توران بعد از آن	انکه گرد دور جهان شهنشاهی انتخاب گر داقبالش جهان را صبح بینش آفتاب ثانی صاحبقران شاهان بکاتیر گرد حساب

۲۱۰۱

و چون نذر محمد خان زر و قیمت املاک را همانجا گذاشته راه خود پیش گرفته بود چنانچه تاریخ آن مرزا عبد الرزاق مصنف کتاب مجموع الصنایع برسم تعمیه خوب گفته

تاریخ

این مصرعه مولانا اشرفی فردوسی یافته * تاریخ * یعنی بابر او رنگ شاهی نهاد * در ماه صفر سنه یکهزار و پنجاه و دو در گذشت بعد فوت او لیسرش شاه عباس ثانی بر تخت سلطنت جلوس نمود و بعضی از دانشوران ظل معبود تاریخ ۱۰۶۲
آن یافته اند در پنجم ربیع الاول سال یکهزار و هفتاد و هفت از افراط شرب مدام در گذشت و بعد از وی پسرش
شاه سلیمان صفوی بادشاه ایران شده بعد فوتش پسر او شاه حسین صفوی بسلطنت ایران رسید و احوال نادرشاه نوشته خواهد شد

شیدا

از شیخ زادهای فتح پور سیکری است که در حوالی اکبرآباد واقع است در اواخر عهد جهانگیری و اوایل جلوس صاحبقرانی بعرصه سخنوری در آمده بسیار شوخ طبع و بیباک بود و شعرای پایه تخت را طعن و بجا میرنجانید هجو مرزا امر الله که او را الفضل متهم میکردند گفته **بیت** نه تنها من همیگویم که امر الله مفعول است * خدا فرموده در قرآن که امر الله مفعولا * و به هجو طالب املی گفته **قطعه** شب و روز مخدوم ما طالبا * پی جیفه دنیوی در تک است * مگو قول همرست باد منیت * که دنیاست مردار و طالب سگ است * سال وفاتش معلوم نیست

جهان آرا بیگم

دختر سومی شاه جهان بادشاه است ولادت او روز چهارشنبه بیست و یکم ماه صفر سنه هزار و بیست و سه هجری موافق روز فروردین ماه الهی و سال نهم از جلوس جهانگیر بادشاه بوقوع آمده و بیست و هفتم محرم سنه هزار و پنجاه و چهار هجری آتش چراغ در جامه اش گرفت و تمامی اندامش مجروح شد بادشاه که درآن ایام در دکن بود از انجا داکتر بوتن صاحب انگریز را که حکیمی حاذق بود و بسواری جهاز بر دریای سورت وارد شده بود طلب داشت حکیم موصوف حسب الحکم بادشاه بمعالجه جهان آرا بیگم پرداخت و در اندک فرصت او را غسل شفا داد بادشاه بعوض این خدمت شایسته حسب التماس او فرمانی از حضور بنام کمپنی انگریز مرحمت فرمود که ایشان بی مزاحمت در ملک بنگاله کوٹهای تجارت [illegible] ساخته بکار تجارت پردازند فقط و حاجی محمد خان قدسی در باب سوخته شدن جهان آرا بیگم قصیده گفته بپادشاه گذرانید و بهمراه رد [illegible] یافت از انجمله یک بیت این است **بیت** تا سر زده از شمع چنین بی ادبی * پروانه ز عشق شمع [illegible] سوخته است * روزی بیگم بسیر باغ میرفت میر صیدی طهرانی از بالای بام که بر سر راه بود ببانگ بلند این [illegible] مطلع برقعه بر رخ افگنده برد ناز بباغش * تا نگهت گل بیخته آید بدماغش * بیگم شنیده [illegible] میرزا محمد علی ماهر تخلص مثنوی مختصری در مدح جهان آرا بیگم گفته بتوسط عنایت خان آشنا نزد بیگم فرستاد این بیت بیگم را خوش آمد و یالعدد روپیه صله فرستاد

بیت انیست

بیت
بذات او صفات کردگار است | که خود پنهان و فیضش آشکار است

و میر غلام علی آزاد میگوید که در کلیات نعمت خان عالی که مثنوی شانزده بیت [illegible] خلد مکان است دران مثنوی این بیت مذکور نیز بنظر آمده نوادر افتاده [illegible] جهان آرا بیگم [illegible] بادشاه بتاریخ سوم رمضان سنه هزار و نود و دو هجری در خلوت [illegible] [illegible] [illegible] غلام الدین

شیخ عبد الحق محدث دہلوی

یکے از اولیای کبار ہند بود در ماه محرم سنہ نہصد و پنجاه و ہشت ہجری بوجود آمده و در سنہ یکہزار و پنجاه و دو درگذشتہ مقبره او در دہلی برکنار حوض شمسی واقع است عبارت چند کہ از ان بالکل احوالش معلوم توان کرد اندرون برج آن مکان از حروف چونه مرقوم است و آن عبارت اینست بسم الله الرحمن الرحیم مجملی از احوال کرامت منوال مقتدای وقت مباحث المفاخر ابو المجد عبد الحق رحمة الله و رحمة واسعة آنکہ از مبادی شعور بطاعت حق و طلب علم کمر بستہ نزدیک یا دو آن بنوع اکثر علوم دینیہ تحصیل کرد در سن بست و دو سالگی از ہمہ آن فارغ شده و کلام مجید از بر کرفتہ بر مسند نشست و ہم در عنفوان جوانی جاذبہ الہی در رسید یکباره دل از یار و دیار بر کنده متوجہ حرمین محترمہ بین گشت مدت مدید بآن مقامات شریفہ اقامت ورزیده با قطاب زمان و اولیای کبار صحبتہا داشتہ بود از پیر ارجمند رخصت ارشاد طالبان اختصاص یافت و علاوه آن تکمیل فن حدیث نموده بہ دیار ان بموطن مالوف مراجعت فرمود و مدت پنجاه و دو سال بجمعیت ظاہر و باطن تمکین یافت تکمیل فرزندان و طالبان بجا آورد و بنشر علوم سیما علم شریف حدیث پرداختہ بنہجی کہ در دیار عجم احدی از علمای متقدمین و متاخرین دست نداده است ممتاز و مستثنی گردیده و در فنون علمیہ خاص فن حدیث کتب معتبره تصنیف کرد چنانکہ علمای زمان اختیار بدان ورزیده دستور العمل خود دارند و اہل درس و خواص و عوام بجان خریداری می نمایند تصانیف این فیاض و الا از صغیر و کبیر بصد جلد و بحسب شمار ابیات بپانصد ہزار رسیده است در محرم سنہ ۹۵۸ این نور اتم پرتو ظہور بعالم عنصری داده و در سنہ ۱۰۵۲ انتمام الہی و گشاده پیشانی بانعام قدس خرامید تاریخ ولادت شیخ اولیا ۹۵۸ و تاریخ وفات فخر العالم ہست فقط و این تاریخ کہ یک عدد از سال فوت کم میشود

از کتاب مخبر الواصلین نوشتہ شد

تاریخ

فاضل ہند شیخ عبد الحق شرع مشکوة از تصانیفش	حامی شرع و دین بہ نیک نسق تازی و فارسی است تالیفش سال نقلش خرد عیان بنہفت	عالم و متقی و عارف بود عمر او بود یکصد و ده سال بجلال حق بہشت مرد بگفت	بعلوم غریبہ واقف بود کانزمان شد ازین سرا بملال

شیخ محمد صادق گنگوہی صیاد متخلص

از ابنای شیخ عبد القدوس گنگوہی و از خلفای عم خود شیخ ابو سعید بود صاحب صدق و یقین و خداوند استقامت و تمکین بوده پیوستہ بہ ترتیب مریدان پرداختی در سنہ اثنی و خمسین و الف درگذشت و این مصرعہ در تاریخ وفات اوست ع قطب آفاق رخت از عالم بست ۱۰۵۲

شاه صفی ابن شہزاده صفی مرزا ابن شاه عباس صفوی

بعد وفات جد بزرگوار خود [illegible] بسن سیزده سالگی در ایران در ماه جمادی الاول سنہ یکہزار و سی و ہشت بر سریر فرمانروای [illegible] نامش سام مرزا بود بشاه صفی ملقب گشت شعرای بلاغت شعار تواریخ مرغوبہ در سلک نظم [illegible] دادند [illegible] ده از کیس بالہام غیبی تواتر یکدیگر ظل حق تاریخ یافتند و از جملہ تواریخ جلوس ۱۰۳۸

در زمان شاهجهان بادشاه ناظم صوبه الهآباد بود و همدران شهر در سنه هزار و چهل و هفت هجری فوت شد و درهمین سال خانزمان بهادر در دولت آباد درگذشت

نواب افضل خان علامی

اصل ایشان ملا شکر الله است در عهد جهانگیری از شیراز آمده در دکن با خانخانان عبد الرحیم خان همراه گردیده و معرفت ایشان از درگاه جهانگیری منصب یافته و در سنه دوم شاهجهان بخدمت وزارت کل از تغیر ارادت خان برادر آصف خان جعفر بیگ سرفراز گردیده چنانچه تاریخ آن ٭ شد فلاطون وزیر اسکندر ٭ یافته اند و در سنه یازدهم بمنصب هفت هزاری و چهار هزار سوار بلند مرتبه گشته و در سنه دوازدهم بتاریخ دوازدهم رمضان سنه هزار و چهل و هشت هجری بعارضه جسمانی در لاهور درگذشت عزیزی تاریخ ارتحالش ازین مصرع برآورده ع زخوبی برده گوی نیکنامی ٭ و نیز علامی از دهر رفت ٭ یافته اند و علامی تخلص او بود

۱۰۴۹

باقر خان نجم ثانی

از امرای صاحب همت و سخا بود و در خدمت حضرت فردوس آشیانی درجه تصرف داشت بصحبت شعرا مانوس و مالوف بود و بنظم اشعار مشغوف در سنه هزار و پنجاه وداع عالم فانی نمود ۱۰۵۰

غیرت خان

برادر زاده عبد الله خان فیروزجنگ است [illegible] سردار خان بود در سنه یکهزار و پنجاه هجری در زمان شاهجهان بادشاه فوت کرده و عزیزی در تاریخ فوتش این بیت خوب یافته

تاریخ

۱۰۵۰ لفظ تاریخ از میان نام غیرت خان بر آر ٭ باقی از او در ابجد بگیر در شمار

سید عبد القادر بخاری اکبرآبادی

در سنه یک هزار و پنجاه فوت شده و تاریخ وفات او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

آنکه او را ندیده ام تا سنی عارف ذات ایزدی بوده	بود همنام شاه جیلانی گوهر بحر سرمدی بوده سال نقلش که هر گو سفت	ذات او زبیت توکل بوده ذات او بود باکمال و وقار عقل شهباز عرش اعلی گفت	بر ریاض فنا عشقش گل بود منبع فیض و مطلع انوار ۱۰۵۰

تاریخ مقبره خضر غوری

در نزدیکی درگاه سید کبیر قریب موضع سلطان گنج در بلده اکبرآباد تربتی است که آن مدفن زنی بود که در سنه هزار و پنجاه هجری فوت کرده و این تاریخ بر آن تربت منقوش است

تاریخ

چو عفت زمان بانوی روزگار	بعصمت ز دنیا گذر کرد ملی خرد بهر سال وفاتش بگفت	شب جمعه و هفدهم از رجب بهشت برین باد ماوای وی	بفردوس اعلی چو شد جای او ۱۰۵۰

کلیم در تهنیت اربع یعنی اول طلوع نوروز دوم وقوع عید فطر و سوم شیوع قدوم خجسته لزوم بادشاه بدار الخلافت و چهارم تولد یافتن سلیمان شکوه این قصیده نظم کرده بپایهٔ سریر اعلی معروض داشته

قصیده در تهنیت اربع

جحسته مقدم نوروز و غره شوال / فشانده اند چه گلهای عیش بر سر سال / بچشم مردم دار الخلافه عید نو است / غبار موکب شاهنشه جهان جلال
شرف پذیر ز نوروز در چنین عیدی / که بادشاه نشیند بتخت استقلال / بوصف تخت مرصع گهرفشان ختم / خدا نصیب کند عمر خضر و طول مقال
هزار سیلان یاقوت و صد بدخشان لعل / برو نما گرفت است تا نمود جمال / توان ز آتش یاقوت آن چراغ افروخت / که زبان و رسد آتشش تزلزل زوال
فتاده بر تو یاقوت و لعل بر الماس / چنانچه عکس چراغان فتد بآب زلال / بهانداره دیگر بر انچه خواهی هست / زشان و شوکت و فر و شکوه و جاه و جلال

قصیده درجه قبول یافته و کلیم بمیزان عنایت خسروی سنجیده شد مبلغ پنجهزار و پانصد روپیه که همسنگ بر آمد باو انعام شد و شاعری دیگر در تاریخ اتمام آن سریر خلافت ع سریر همایون صاحبقرانی ۱۰۴۴ یافته گویند که تختی بدان قیمت و زیبای در هیچ زمانی و عصری کسی ندیده و نشنیده

بیت

هر چند نظاره کرد احول / تا یتش بچشم در نیاید

این سریر خلافت در دودمان تیموریه تا زمان محمد شاه بادشاه ماند وقتیکه نادرشاه فتح هندوستان نمود آن را ز میمه غنایم ساخته ببرد

شیخ میر لاهوری

که ملاشاه بدخشی یکی از مریدان او بود در عمر هشتاد و هشت ساله در لاهور سنه یکهزار و چهل و پنج بتاریخ هفتم ربیع الاول فوت کرد و دران بلده مدفون گردید از خزینة الاصفیا نوشته شد

تاریخ

عارفی راه حق بصدق و یقین / شیخ میر آفتاب کشور دین / هر یک از دولتش رسیده بکام / قادری بود آن خدا آگاه / از مریدان اوست ملاشاه
خواجه ملا واحد سنام / در همه عمر خود شده پابند / بخیال زن و غم فرزند
از ربیع نخست هفتم بود / در دل هفته رحلتش فرمود / عمر هشتاد و هشت سالش بود / کانزمان کرد سوی خلد صعود
سال نقلش ملک ببرج فلک / ز در قم میر جنتی سنگ / گنبد مرقدش بلاهور است / همچو بر چرخ چارمی سور است 1045

مسجد اجمیر

این مسجد عالی را شاهجهان بادشاه در اجمیر عقب روضهٔ خواجه معین الدین چشتی بصرف چهل هزار روپیه تعمیر ساخته و در سنه یکهزار و چهل و هفت اختتام یافته و در تاریخ اتمامش بی بدل خان طالب کلیم قصیده گفته از انجمله این چند بیت است با تاریخ

تاریخ

داد مین حرمت اجمیر ز فیض حرم / سر نوشت سا کنانش بین جز خط امان / مسجدی کان کعبه را هست تا محشر بود / زین محل فیض جست هر جا که میخواهی بخواه / کعبهٔ حاجات دنیا مسجد شاهجهان ۱۰۴۷ / بیتها صد دسته گل بست از رنگ زبان

باقر خان

تخت طاوسی

این تخت مرصع موسوم بتخت طاوسی بود سقف این تخت را از درون بیشتر میناکار و بخی مرصع و از بیرون بلعل و یاقوت و جواهر
مرصع معرّق ساخته بر مروین اساطین دوازده گانه برافراخته و بالای آن دو پیکر طاوس مکلل بزواهر جواهر و در میان هر دو طاوس
درختی مرصع بلعل و الماس و زمرد و مروارید تعبیه نموده و برای عروج سه پایه نردبان مرصع بجواهر آبدار ترتیب داده و این تخت
بصرف زیاده از یک کرور روپیه ترتیب یافته و در عرصه هفت سال صورت اتمام پذیرفته و از جواهراتی که دران تخت نصب کرده بودند
لعلی بود در وسط آن بقیمت یک لکه روپیه که شاه عباس صفوی مصحوب زنبیل بیگ برسم ارمغانی بجهانگیر بادشاه فرستاده بود و
او در جلدوی فتح دکن بپسر خود شاهجهان بخشیده و این لعل دوازده مثقال وزن داشت و از ان خاص مرزا الغ بیک بود و
مرزا مذکور بخط نسخ بران لعل این عبارت کنده انیده بود الغ بیک ابن مرزا شاهرخ [illegible] امیر تیمور گورکان و چون بمرور روزگار
بسلسله صفویه منتقل گشت بفرموده شاه عباس بخط نستعلیق بران کنده بود [illegible] شاه ولایت عباس چون بجهانگیر بادشاه
رسید نام خود و اباء سامی نام پدر بران نگاشتند و الحال باسم [illegible] بادشاه مزین گشته بران تخت تعبیه شد شعرای پایه تخت
اشعار آبدار در تعریف این سریر بی نظیر پرداخته و سور خیال [illegible] ازان اشعار در تاریخ بانها ایراد ساخته دیام صاحب
✻قران ثانی این مثنوی حاجی محمد جان قدسی که ختمش [illegible] تاریخ است بمینای سبز درون تخت کتابه نموده بودند✻

تاریخ

زهی فرخنده تخت بادشاهی	که شد سامان بتائید الهی	[illegible] ململ	ز زر خورشید را بگداخت اول
بحکم کارفرما صرف شد پاک	مینا کاریش بنیای افلاک	[illegible] نمود	وجود بحر و کان را حکمت این بود
ز یاقوتش که در قید بها نیست	لب لعل بتان را دل بجا نیست	براه [illegible] کشیده	گهر افسر به خاتم ندیده
بخر چشش عالم از زر شد چنان پاک	که شد از گنج خالی کیسه خاک	رساند گر فلک خود را بپایش	دهد خورشید و مه را رو نمایش
مراو ازی که بر پایه اش سود	ز گردن پایه بر تخت افزود	خراج بحر و کان پیرایه او	پناه عرشش و کرسی سایه او
ز الوانش جواهر گشته الوان	خراج عالمی هر دانه ز آن	در اطرافش بود گلهای مینا	فروزان چون چراغ از طور سینا
چو میکرد از فرازش کوتهی دست	نگین خویش جم بر پایه اش بست	شب تار از فروغ لعل و گوهر	تواند صد فلک را داد اختر
دهد شاه جهان را بوسه برپای	ازان شد پایه قدرش فلک سای	کند شاه جهان بخش و جوان تخت	خراج عالمی را خرج یک تخت
خداوندی که عرش و کرسی افراخت	تواند قدرش تختی چنین ساخت	اثر باقی است تا کون و مکان را	بود بر تخت جا شاه جهان را
بود تختی چنین هر روز جالیش	خراج هفت کشور زیر پایش	چو تاریخش زبان پرسید از دل	بگفتا اورنگ شاهنشاه عادل ۱۰۴۴

سنه ۱۰۴۴

وقتیکه صاحبقران ثانی از سفر اول کشمیر معاودت نمود و در قرب مستقر الخلافت اکبراباد رسید ساعت در آمدن شهر و جلوس
بر تخت موصوف باختیار اختر شناسان روز جمعه سیوم شوال سنه هزار و چهل و چهار هجری مقرر شد و تا رسیدن ساعت
در نزدیکی شهر توقف نمودند و غره شوال این سال که مطابق روز چهارشنبه یازدهم مارچ ماه انگریزی قدیم و بست و یکم جدید
سال یکهزار و ششصد و سی و پنج عیسوی بود نیر اعظم در تبتکده برج حمل خرامید و بمعانقه عید و نوروز سر در شاه و جهانیان را دوبالا
ساخت بعد ازان بادشاه بتاریخ مقرر داخل شهر شدند و بران تخت مرصع جلوس فرمودند و تا نه روز جشن عالی انعقاد
یافت و چون قرب همان ایام یعنی در ماه صیام سلیمان شکوه پسر شاهزاده محمد دارا شکوه متولد شده بود چنانچه ملک الشعرا ابوطالب

زبس گوهر فرزر گرفته است اوج
دو سعد اختر اوج شاهنشهی

هر صبح توان کرد تیغ خیال
به برج شرف کرده اند اتصال
خرد بهر تاریخ این عقد گفت

طرب آن چنان طرف این جشن بست
از انبرش زهره به مشتری
قران کرده سعدین تاج جلال

که در نگه بیش وانشد در سوال
سعادت گرفت است اوج کمال

کدخدای شاهزاده محمد شجاع

پسر دویمی شاهجهان بادشاه است بست روز بعد از کتخدائی شاهزاده داراشکوه عقد ازدواج او با دختر مرزا رستم صفوی انعقاد یافت و تاریخ آن جشن فرخنده ازین قطعه ابوطالب کلیم مستفاد میشود اما یکعدد از روی حساب ابجد کم است

تاریخ

ای دل از گلشن امید گل عیش بچین
جشن فرخنده والاگهر عالیقدر

روز کار طرب و عشرت جاوید آمد
عالم افروز تر از کوکبهٔ عید آمد
بهر تاریخ قران کرد رقم کلک کلیم

پیش از اندم که ز نوروز به تایید کنند
بسر اردهٔ ماه فلک بادشهی
مهد بلقیس به منزل جمشید آمد

بهم امروز همه بوی گل امید آمد
از پی ساز طرب کوکب ناهید آمد

و شیخ عبدالحمید شاهنامه نویس می نگارد که این هر دو جشن کدخدای در سنه هزار و چهل و دو هجری سر انجام یافته و همدرین سال حسب الحکم شاهجهان بادشاه هفتاد و شش بتخانه در خطه بنارس بخاک برابر کرده شد ❊

تولد سلیمان شکوه

۱۰۴۴ تاریخ بست و ششم رمضان سال هزار و چهل و چهار در خانه محمد داراشکوه از بطن دختر سلطان پرویز فرزندی بوجود آمده به سلیمان شکوه موسوم گردید که بتکرار یکبار تاریخ ولادت نیز از آن نام مستخرج میگردد

نواب مهابت خان

از امرای کبار و خوانین نامدار بود و اصل نامش زمانه بیگ در عهد جهانگیر بادشاه خدمت صاحب صوبگی کابل داشت در مکنت و کثرت سپاه و فراوانی اسباب شوکت و جاه از سایر امرا امتیاز داشت و قصه در افتادن او با نورجهان بیگم و قید کردن بادشاه را و بدست آوردن نواب آصف خان اصفهانی را و مقابله او با امرای جهانگیر در جهان گیرنامه و اقبال نامه جهانگیری مفصل مسطور است این واقعه در سنه یکهزار و سی و پنج هجری بوقوع آمده بعد وفات جهانگیر در سال دویم از جلوس صاحبقرانی مطابق هزار و سی و هشت هجری سیوم ماه رجب بصاحب صوبگی دهلی سربلندی حاصل کرده و در سنه یکهزار و چهل و چهار وفات یافت از عبارت رنج مرد تاریخ وفات او بر می آید مولف را چنان معلوم میشود که این تاریخ کسی گفته که از نواب مذکور آزردگی خاطر داشت در اصل ؛؛ خرم مرد تاریخ مرد نوشته اند و محمد خان تاریخ فوتش را زمانه آرام گرفت یافته اما یکعدد زیاده میشود و مولانا ای عبدالشکور تاریخ وفات او چنین در سلک تحریر کشید

تاریخ

فخر ملوک جهان خان مهابت لقب
چون بقضای الله فانی عمر او

آنکه چو او یک خلف مادر گیتی نزاد
رخت ز دنیا به بست روی بجنت نهاد

آنچه به تدبیر تیغ کرد در اقلیم هند
سال وفاتش خرد دوش برسم دعا

هیچ قوی پنجه را دست بکوشش نداد
گفت بجای پدر خانزمان زنده باد

و خانزمان نام پسر مهابت خان است که باسم لهراسپ موسوم بود و بعد فوت پدر او نیز بخطاب مهابت خان سرفرازی یافته در زمان صاحبقران ثانی بصوبه داری کابل سرفرازی داشته تخلص او امانی است در سنه هزار و چهل و هشت فوت کرده ؛

تاریخ

شاه فرخنده مهر خسرو دین شاه صفی | یافت توفیق که از او به نجف آب فرات
انکه خاک قدمش زینت افسر آمد | این اشاره به از قائل غفر آمد
بنده درگه او از شرف حب علی | سال تاریخ چو پرسید ملازم بگفتند
بهتر از قیصر و خاقان و سکندر آمد | آب ما از ید دست ساقی کوثر آمد ۱۰۴۲

کتخدائی شاهزاده محمد داراشکوه

داراشکوه پسر بزرگ شاهجهان بادشاه بود ولادتش بتاریخ بست و دهم ماه صفر سنه یکهزار و بست و چهار هجری از بطن ممتاز محل دختر اصف جاه وزیر بوقوع آمده و ابوطالب کلیم این مصرعه در تاریخ ولادتش یافته گل اولین گلستان شاهی

و بعمر بست سالگی بتاریخ دوم ماه شعبان سنه هزار و چهل و سه عقد مناکحت او با دختر سلطان پرویز که نادره نام داشت منعقد گشته چنانچه میرزا طهماسپ قلی ترک جهت طوی او نوزده بیت در تاریخ گفته در انشای آن نهایت صنعت بلکه اعجاز بکار برده که در هر مصرعه آن تاریخ است و اگر حروف منقوطه یا غیر منقوطه بیت را علیحده بگیرند همان تاریخ شود چنانچه از یک بیت چهار مرتبه تاریخ حاصل می اید و علاوه آن از رسم توشیح یک بیت دیگر براید یعنی از گرفتن سر حروف مصرعه های اول مصرعه اول و از سر حروف مصرعه های ثانی مصرعه ثانی حاصل شود که بدستور اصل بکار رود به مذکور تاریخ براید و ان توشیح و بیتی که از توشیح حاصل اید بیت

بیت که بتوشیح حاصل اید

بعد تزئین بلوح محمل شاه | رقم دیدم قران مهر با ماه

نوزده بیت موشح که از ان تاریخ براید

بحمد الله که شد دیگر بسعی نایب سلطان
درین دولت که یارب جاودان باد او وجود او
زهی شاهی نکو آیین که بادا نام اقبالش
یقین دانم که قصد او کند حل همه مشکل
بود در سایهٔ شاه جهان سوی او
وجود جاه او با دا صفای حکم رحمت
مراد و مقصد باوج شهاب الدین و الدنیا
محبت بین که دارد بر دوام چند که او
شهی گر تا ز لطف وی کند چون شادی دائم
همیشه فر با اقبال و با فر دیا آیین
بود هر مصرعه تاریخ بس منقوطه هر بیتی

رواج الیتام افزون و دوصل بادا ان
مزین شد دلم چون گل ز لطف داور سبحان
همین عهد را بار و بسیار جود را سامان
بیچ جود او وارد ولا مشکلی آسان
زمین شاد کن و دید و عدل این محیط امان
لوای بزم او و ساز دل بزم دهر را
همه نیت همه بر و همه احسان
بود پیش کف ناجی و سنگ گهر یکسان
مسیح آید چو بیمار العطار ازلی دربان
همیشه حاسد احوال و بیجاد سرگردان
دگر لی نقطه ها لیس بیت توشیح عیون این
کسی گر زین نمط شعری تواند گفت بسم الله

جمیلا امن داد بند بهر طوی شهزاده
لعالی الله ز گرد و بالی هادی کامل
یم از صحبت عطا او کند از مفلسی ماله
نوید جشن شهزاده ز وصل اید بحمد الله
لوای جود او هر جا مقیم سایه افگن شد
حسود بد گوی او را نحوست مایل طالع
حصون سروری قائم بآن طوق قامایل
لوار احبیش او تا جهان را داد انجم
الهی تا ابد بادا ندای قدر یا
رقم زن نوزده بیت موشح خانه فکرم
بعرض حضرت پیر سانم گر قبول افتد
لشا گردی او خط بسیم در حضرت خاقان

قبول یکدلی یا از این جشن علما و ارکان ۱۰۴۳
دلیل موبد دانا بعهد دانش و عرفان ۱۰۴۳
دُر از قید نوال وی بو سیم در صف بالان ۱۰۴۳
قرین فر از دبا و جهد نایب عمران ۱۰۴۳
امل انجار رسد کامل کشاده دل بکف امان ۱۰۴۳
عرید کلک او با و اسعادت از این فرزندان ۱۰۴۳
رواج عدل با تا قی با درین جشن نکو منان ۱۰۴۳
ابد با جود او هدم ستم را عدل و ایران ۱۰۴۳
الهی تا بود عالم عمل را جود و سامان ۱۰۴۳
الی طوبی مبارک باد شهزاده را
سلیمان کرد از رحمت قبول هدیه مور ان

و ملک الشعرا طالب کلیم تاریخ این جشن خجسته چنین یافته

تاریخ از طالب کلیم

ازین فرخنده جشن وافر سرور | همه عید شد سر بسر ماه و سال
ز گوهر فشانی دست کرم | گهر گشت چون آبله پایمال

قندهاری بیگم

صبیه رضیه مظفر حسین مرزا صفوی است و مظفر حسین مرزا خلف سلطان حسین مرزا ابن بهرام بن شاه اسمعیل است چون ولایت قندهار را محمد خان قلاتی در سنه سوم جلوس اکبری حسب الحکم آنحضرت بواله شاه طهماسپ نمود شاه سلطان حسین مرزا برادر زاده خود بخشید بعد وفات سلطان حسین مرزا از وی چهار پسران ماندند مظفر حسین مرزا و رستم مرزا و ابوسعید مرزا و سنجر مرزا سوای مظفر حسین مرزا سه برادران یکی بعد دیگر در سال سی و هشتم جلوس اکبر شاه بهند آمدند و از اکبر شاه ملازمت حاصل نموده بخدمت عمده سرفرازی یافتند بعد از ان مظفر حسین مرزا نیز مهربانی های بادشاه به نسبت برادران دیده قلعه قندهار را بشاه بیگخان که بحکومت ان اطراف نامزد شده بود تفویض نموده وارد هند گردید و بمنصب پنجهزاری و جاگیر سنبهل افتخار اندوز گردید و در عهد جهانگیر بادشاه در ماه رجب سنه هزار و نوزده هجری ازدواج بیگم مذکور با شاهزاده مرزا خرم یعنی شاهجهان بادشاه بوقوع آمد و بقندهاری بیگم مخاطب گردید و باغی که در اکبراباد به باغ قندهاری شهرت دارد و تعمیر کرده اوست و روضه که در وسط باغ است شاید که مدفن ان عفیفه باشد قبرش اندر ته خانه است حالا آن مکان تعلق براجه بهرت پور دارد و مکانی عجیب است

شیخ بدیع الدین سهارنپوری

از مریدان شیخ احمد سرهندی است در سنه اثنی و اربعین والف ازین دار پر ملال انتقال نمود و در صحن مسجد خود مدفون گردید تاریخ رحلتش ازین مصرعه استخراج می یابد بشرط آنکه حرف ذال که در کلمه گذشت واقع است انرا بی نقطه خوانند

تاریخ

۱۰۴۲	شمع فرار او همه نور غفور باد	دلهای زائران ورش غرق نور باد	تاریخ رحلتش چو ز هاتف سوال کرد	قطب جهان گذشت ز عالم جواب داد

عمارت خاص محل شاه جهان بادشاه

این عمارت در دهلی کهنه قریب گلال باری در عهد شاهجهان بادشاه در سنه هزار و چهل و دو هجری بنا یافته بود حالا رو بانهدام دارد مگر این کتبه بر دروازه آن مکان تا امروز باقی است

کتبه تاریخ

	بدور شاهجهان صاحبقران ثانی	که در جهان است آن جهانپرور و سپهر جناب	بنا نهاد بهمین زمانه خاص محل	درین زمین بکرم منت زینجا دریاب
۱۰۴۲	همیشه باد بزیر سپهر تو قلمرو ان	همی ضمیر منیرش پی صلاح و صواب	اگر ز سال بنائیش شود سوال ترا	حساب کن بشمر آی محل خاص جواب

حضرت شیخ پیر میرتهی

مرشد جهانگیر بادشاه است و در سنه هزار و چهل و دو هجری فوت کرده و در میرتهه مدفون گردیده این تاریخ بطور تعمیه در باب وفات

تاریخ تعمیه

	در زمانم بلا شک و اشتباه	شیخ پیر است عارف باللٰه	خارقش همچو آفتاب عیان	شاهد حال اوست پیر و جوان
۱۰۴۲	از مریدان او جهانگیر است	که شهنشاه هند و کشمیر است	مولد و مدفنش بمیرتهه دان	که بهند است قصبه چو جنان
		سال نقلش بگو لوا و یلله	که عطا شد ز شیخ پیر خدا	

تاریخ آوردن نهری از آب فرات بنجف

چون در سال یکهزار و چهل و دو هجری شاه صفی بادشاه ایران نهر از آب فرات تا نجف برد مورخی این تاریخ یافته

دیار دکن بدو حواله بود چهارم سلطان مراد بخش که صوبه گجرات و تهته و بهکر وغیره بدو تفویض بود و از دختران یکی انجمن آرای دوم گیتی آرای سیوم جهان آرای چهارم دهر آرای که پیش از تولد اندرون شکم مادر نالیده بود و روزیکه تولد شد همان روز بیگم صاحبه وفات یافت وقصه اش بدین عنوان است که روزیکه دهر آرا بیگم در شکم مادر نالید آواز ناله او همه خادمان و دختران که حاضر بودند شنیدند و مخوف شده در ورطه حیرت مستغرق شدند هر لحظه درد زه بر می آمد و باز کم میشد و طفل اندرون شکم می نالید هرچند که دایه گان محل و دانایان و واقفان بمعالجه کوشیدند سودی نداشت بیگم صاحبه از حیات خود مایوس شده بادشاه را نزد خود طلبید و گریه و زاری نموده عرض نمود که ظاهرست که چون فرزند در شکم بنالد مادرش زنده نماند اکنون که نصیب ما شده عنقریب بمسافر عدم میشوم لیکن مرا دو وصیت است اول اینکه حق تعالی شمارا چهار پسران و چند دختران عطا فرموده است برای نام و نشان همین کافی است چنان نکنی که نسل دیگر از کسی پیدا شود و باهم جنگ و جدال نمایند دویم آنکه بر مرقد من چنان عمارتی تعمیر نمایی که بر منصه ظهور نایاب و کمال لطیف و عجیب باشد بادشاه هر دو وصیت را بجان و دل قبول فرمودند بعد از آن دهر آرا بیگم تولد شد و بیگم صاحبه پس از ساعتی در گذشت و این واقعه بتاریخ هفتدهم ماه ذی الحجه سنه یکهزار و چهل در برهانپور واقع شده و در باغ زین آباد برهانپور برسم امانت مدفون گردیده و از انجا در اکبرآباد آورده تا شش ماه بیرون روضه بر دروازه چوک که زمین افتاده بود امانت داشتند و کواغذ نقشه مقبره به یک استادی آوردند چون یکی از آن پسند بادشاه شد نخستین بموجب آن نقشه چوبین تیار کردند من بعد موافق آن نقشه روضه که در اکبرآباد بر کنار دریای جمن واقع است و حالا بتاج محل اشتهار دارد بموجب وصیت آن بانو فراکیش بانواع سنگهای بیش قیمت در عرصه هفت سال به صرف پنجاه لکهه روپیه تعمیر ساخت و شاه جهان بادشاه نیز بعد وفات هم درین روضه که یکی از عجائبات روزگارست در پهلوی بیگم مرحوم مدفون گردید بعد فوت بیگم صاحبه شاهجهان بادشاه لفظ غم در تاریخش یافته و بی بدل خان در تاریخ وفات بیگم صاحبه این ابیات انشا فرمود

تاریخ

سنه ۱۰۴۰

زین جهان رفت چو ممتاز محل / در جنت برخش حور گشاد
بهر تاریخ ملایک گفتند / جای ممتاز محل جنت باد ۱۰۴۰

در اندرونی و بیرونی دروازه های این روضه عالی آیات قران بخط طغرا منقوش است و در باب اندرونی روضه طغرا نویس نام خود و سال اختتام آن مرقوم ساخته انه الفقیر الحقیر امانت خان شیرازی سنه هزار و چهل و هشت هجری مطابق دوازدهم سنه جلوس مبارک و بر مرقد بیگم صاحبه که از سنگ مرمرست یا حی یا قیوم مرقوم است و پایین التعویذ طرف جنوب این چند کلمه منقوش مرقد منوره ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل توفیت فی سنه ۱۰۴۰ و شاهجهان بادشاه نیز در صفت این مکان بهشت نشان ابیات انشا نموده چندی از آن این است

ابیات

زهی مرقد پاک بلقیس عهد / که بانوی آفاق را گشته مهد
منور مقامی چو باغ بهشت / معطر چو فردوس عنبر سرشت
بصحنش ز خال معنبر بحور / بجاروب مژگان درش رفته حور
جواهرنگار است دیوار و در / هوا تازه و تر چو آب گهر
عمارت گر این مقدس جناب / ز سر چشمه فیض آورده آب
برین بقعه پاک والا مقام / ترشح کنان ابر رحمت مدام
اگر مجرم آرد برین در پناه / شود او چو مغفور پاک از گناه
اگر عاصی آرد برین روضه روی / بشوید نامه خویش را شست و شوی
ز رقت بنظاره این مزار / شود چشم خورشید و مه اشکبار
نمود این عمارت نبار روزگار / که ظاهر شود قدرت کردگار

تاریخ ۱۰۳۵

حشرش بعلی ابن ابی طالب باد ۱۰۳۵

اگرچه ازین مصرعه سه سال از تاریخ فوت کم میشود اما مولف چنانکه در کتاب عالم آرای عباسی یافته نوشت

دیوان خاص قلعه اکبراباد

چون در سنه یکهزار و چهل هجری دیوان خاص اندرون قلعه اکبراباد بحکم شاهجهان بادشاه تعمیر یافت این ابیات و تاریخ اندرون آن عمارت منقوش نمودند و تا حالت تحریر موجود است

تاریخ دیوان خاص

ازین دولت قصر عالی بنا	سر اکبراباد شد عرش سا	بود کنگرش از جبین سپهر	نمایان چو دندان سین سپهر
سجود در این سقف آسمان	کند سر نوشت بد از جبه دور	شرافت یکی آیه در شان او	سعادت در آغوش ایوان او
رنا چو ازین شش که بسته است	بزنجیر عدلش ستم بسته است	بنازم بزنجیر کز عدل شاه	همه چشم شد در زده داد خواه
درین ایوان شاهی بصد احتشام	چو خورشید بر چرخ بادا مدام	چو ایوان او عالم آرای شد	سر خاک از و آسمان سای شد
شهنشاه آفاق شاه جهان	که نازد به او روح صاحبقران	باین رونق و زیب و زینت مکان	ندیده بروی زمین آسمان
بود صحن با نقش چو سیمای مهر	بر زرش فتاده چو سایه سپهر	بتاریخش اندیشه آورده رو	در فیض شد باز از چار سو
	چنین گفت تاریخ حنابی ثنا	سعادت سرای همایون اساس	

تاریخ قصر که شاهجهان بادشاه در سنه هزار و چهل تعمیر نموده و طالب کلیم در تاریخ آن گفته ۱۰۴۰

تاریخ قصر

بدیمن دولت سرای شاه	تا او کجبین بهر خاک	بود این قصر از بد عا	[illegible] سیان گشته انداز حل
	طاق ایوان بادشاه جهان	باد سراب انجم و افلاک	

۱۰۴۰

میر محمد باقر داماد

تخلص او اشرق است خلف سید محمود داماد استرابادی است و دختر زاده شیخ علی آملی پدرش بدین جهت بداماد اشتهار یافته او مولفات بسیار از و میر مدتی در اصفهان بسر برده در سنه هزار و چهل درگذشت و تاریخ فوتش ازین مصرعه استخراج می یابد

عروس علم دین را مرده داماد ۱۰۴۰

ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل

نسبت نواب آصف خان است که او برادر نور جهان بیگم بود اصل نام او ارجمند بانو بیگم الملقب بممتاز محل و ممتاز زمان عرف تاج بی بی ولادت ارجمند بانو بیگم در سنه یکهزار هجری واقع شده و در سنه یکهزار و نسبت و یک در سلک ازدواج شاهجهان بادشاه درآمده و نوزده سال چند ماه در مشکوی خسروی مانده و چند پسران و دختران از و متولد شده و چند ازان فوت شدند بهنگام وفات بیگم چهار پسران و چهار دختران زنده بودند از پسران یکی محمد داراشکوه که بادشاه او را ولی عهد خود مقرر ساخته در خدمت خود میداشتند دوم سلطان محمد شجاع که صوبه دار بنگاله بود و از نیک تدبیر و همت و مروت تمامی آن ملک از سر سبز و آباد داشته و کار تجارت کمپنی انگریز در زمان او بخوبی سرانجام یافته سوم اورنگ زیب عالمگیر که صوبه داری

[illegible]

شاه عباس صفوی

ابن سلطان سکندر شاه ملقب محمد خدابنده است بتاریخ دوشنبه غره رمضان سنه نهصد و هفتاد و هشت هجری تولد شده * و این قطعه در تاریخ ولادت اوست

تاریخ تولد

نونهال چمن بادشهی	که بگلزار جهان گشت مقیم ناگهان از پی تاریخش گفت	سال مولود وی از کلک قضا ۹۷۸ هاتفی بادشه هفت اقلیم	چون رقم خواستم از طبع سلیم	978

996 در سنه نهصد و نود و شش هجری پدر خود را که متضعف البصر بود معزول ساخته و در دار الخلافت قزوین بر تخت سلطنت نشست و اصفهان را دار الخلافت خود ساخت تاریخ جلوس او ظل الله (۹۹۶) * یافته اند و بدینطریق برشته نظم کشیده

تاریخ جلوس

گرد بر مسند شاهنشاهی	چون جلوس آن شه همایون گاه سال تاریخ دل طلب میکرد	بود چون سایه خدائی جهان ۹۹۶ هاتفی بانگ زد که ظل الله	سایه انداخت بر عباد الله	996

و اسم شریفش عباس بهادر خان نیز تاریخ است چنانکه در رشته نظم کشیده اند

تاریخ جلوس سنه ۹۹۶

996

بر مسند خاقانی زد تکیه شه ایران	تاریخ جلوسش شد عباس بهادر خان

1016 چون در سنه یکهزار و شانزده هجری نهر آب بروضه رضویه یعنی بمشهد آورد حاتم بیگ اعتماد الدوله در تاریخ آن این مصرع یافته

سنه ۱۰۱۶

آب آمد بروضه داخل شد

در سلسله صفویه مثل وی بادشاهی بافرهنگ و کیاست و تدبیر و شجاعت و سیاست برنخاسته از غرایب وقایعی که در زمان دولت او جلوه ظهور نمود بسلطنت برداشتن یوسفی ملحد و قتل او بود و بیان آن سانحه بطریق اجمال آنکه مولانا جلال الدین منجم یزدی در سنه هزار و دو بشاه ظاهر کرد که آثار کواکب و قرانات علوی و سفلی دلالت بر افتاد و اعدام بادشاهی ایران میکند مناسب چنان می نماید که درین سه چهار روز خود را از سلطنت معاف نموده شخصی را که قتل او روا باشد بپادشاهی بردارند بنابران استاد یوسفی ترکش دوز ملحد را برای این کار اختیار کردند و تاج شاهی بر سرش نهادند و اسباب سلطنت همه اماده و مهیا کردند و بعد از سه روز آن بیچاره را کشتند و در تاریخ خلد برین مسطور است که خواص و عوام در آن سه روز آن ملحد را موافق ضابطه آن خاندان سجده می نمودند چنانچه حکیم رکن الدین مسعود کاشی این قطعه منظوم ساخته

قطعه

نکرد سجده آدم بحکم حق شیطان	ولی بحکم تو آدم سجود شیطان کرد

و شاه عباس معاصر اکبر شاه و جهانگیر بادشاه بود و مدت چهل و دو سال در ایران سلطنت نموده در تاریخ شب پنجشنبه بست و چهارم شهر جمادی الاول سنه یکهزار و سی و هشت هجری در گذشت عمر وی شصت سال بود بعد از وی نبیره اش سام مرزا الملقب شاه صفی بر مسند شاهی نشست و تاریخ وفات شاه عباس از واردات طبع مرزا سنجر که از نواده و شهزاده شاه نعمت الله ماضی است نیست *

وعبادت * خداحق تحق وار دواد * نیز یافته اند و شیخ عبد الحمید شاهنامه نویس * دوشنبه بست و نجم بهمن * یافته و شاهجهان بادشاه سوای سکه های دیگر که در زمان مروج بود سکه زر سرخ بوزن دو صد مهر که قیمتش سه هزار روپیه است ارزید مسکوک گردانیده بودند و یکی ازان سکه که در ۱۰۶۲ موافق سنه بست و ششم جلوسی ضرب شده بود تا امروز در دار العجایب لندن موجود است و در سر دو طرف آن سکه این ابیات وغیره منقوش

ابیات سکه

سکه بر مهر دو صد مهری زد از لطف اله	ثانی صاحبقران شاه جهان شاه دین پناه	روی زر باد از نقش سکه اش عالم فروز	تا شود از پرتو خورشید روشن روی ماه

بدین طریق دریکطرف

از صدق ابوبکر شد ایمان انور	اسلام قوی دست شد از عدل عمر	دین تازه شد از شرم و حیای عثمان	از علم علی یافت ولایت زیور

بدین طریق دریکطرف



طرف دیگر



و اینچنین سکه برای انعام امیران و مستعدان مقرر بود نه برای عوام چنانچه در شاهجهان نامه مرقوم است که در سال سی و یکم جلوسی بتاریخ بست سیوم جمادی الثانی سنه هزار و شصت و هفت هجری که روز شرف افتاب بود مبارزخان بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره و فیل معزز گشته به پتنه رخصت شد و همت خان بخدمت اضافه پانصدی بمنصب دو هزاری و هزار سوار و اسپ و علم و جاگیرداری دهن سسری نگر و سلطان نظر برادر سیف خان بمنصب هزاری ششصد سوار و بیگ بعنایت خلعت و اسپ با زین مطلا و انعام پانزده هزار روپیه و یکمهر صد تولگی دیگر و بنه همین وزن منقش و مباهی گردیده رخصت یافتند

وا این قصیده دوازده بیت ست که از هر مصرعه تاریخ تولد بر مے آید

قصیده تاریخ

خدا بوجود بقا داد عالم و امکان
ز جود شاه جهان بادشاه ملک آرائی
نشاط شادی و کام طرب بیاد الله
بود چو گوهر از آن صاحبقران گردون
هزار سال چو از هجرت آمده بوجود
بمدح شاه جهان طبع این ابیات زده

برای شاهجهان بادشاه کل جهان ۱۰۰۰
پدید از وی شاه پور صد عمان ۱۰۰۰
بباد شاه جوان بادشاه کامرسان ۱۰۰۰
بنوده چون آن صاحبقران تاریخ قران ۱۰۰۰
شهنشهی که بود زندگی عالمیان ۱۰۰۰
ز قسمت ازل آورد از دلم بزبان ۱۰۰۰

از لطف یزدان زعمل چو هفت اقلیم
ز جام قوت او باد حیات ابد
بداد وجود و باحسان شهنشه آفاق
بدهر ثانی او این پناه ملک بود
هزار قرن بماناد آنکه هر دم از و
از آن دوازده مصرعه بجاه نگار

بود باسر و باکلاه زین سلیمان شان ۱۰۰۰
مدام باده الطاف و قدرت یزدان ۱۰۰۰
علیم و عالی و دانا نواز ملک ستان ۱۰۰۰
که صد قران نه زاین بی همال از قران ۱۰۰۰
بود بدور جهان صد هزار جان شادان ۱۰۰۰
کند تو شاه جهان پناه بیان ۱۰۰۰

چون حضرت جنت مکانی یعنی جهانگیر بادشاه در بیعت حیات سپرد خلف سیوم او مرزا خورم که ملقب شاهجهان بود و در آن ایام از پدر بغاوت ورزیده در دکن اقامت داشت بعد سه ماه و هشت روز از وفات پدر از انجا مراجعت نموده بتاریخ هشتم جمادی الثانی سنه یکهزار و سی و هفت هجری مطابق بست و پنجم بهمن ماه سال هفتاد و دو اکبر شاهی در سن سی و هفت سالگی در دار السلطنت لاهور بر سریر فرمانروائی جلوس فرمودند شعرای نکته سنج و فضلای والا طبع تاریخ جلوس او بسلک نظم کشیدند از انجمله از میر عبد الرشید این تاریخ است

تاریخ

برشد برتخت باقبال بخت
باغ جهان خورم و سرسبز شد

شاهجهان ثانی صاحبقران
از کرم بادشه کامران
آمده تاریخ جلوسش زغیب

آن شه دین پروری که فیض او
خضر لقا یوسف مصری وجود
شاه جهان بادشاه جهان

گشت جهان غیرت باغ جنان
عالم پر از لطف او جوان ۱۰۳۷

تاریخ از میر محمد صالح

۱۰۳۷ تا بود از آدم و عالم نشان شاه جهان باشد شاه جهان

تاریخ از امیر شوقی

بادشاه زمانه شاه جهان + خورم و شاد و کامران باشد + حکم او بر خلایق عالم + همچو حکم قضا روان باشد
۱۰۳۷ بهر سال جلوس او گفتم + تا جهان باد در جهان باشد +

و این قطعه از حکیم رکنا کاشے است اما یکعدد از سال جلوس زیاده میشود

تاریخ از حکیم رکنا کاشے

۱۰۳۷ بادشاه بحر و بر شاه جهان + کز صفا چون مهر تابان آمده + سال تاریخ جلوسش چون بگفت + وارث ملک سلیمان آمده

وسعدے گیلانی باین مصرعه ملهم شد

مصرعه تاریخ

جلوس شاهجهان داد زیب ملت و دین
۱۰۳۷
ولفظ زینت شرع
۱۰۳۷

بادشاه نورجهان بیگم خواست تا داماد خود سلطان شهریار را بر سریر سلطنت نشاند آصف خان برادر نورجهان این معنی را قبول نکرده سلطان داوربخش را بادشاه ساخته روانه طرف لاهور شدند و سلطان شهریار که در لاهور بود و استقرار خبر انتقال جنت مکانی شنیده به تجربه کاری آن خود دست تصرف بخزاین و سایر کارخانجات بادشاهی دراز کرده هر کس را هر چه خواست میداد و در فراهم آوردن لشکر پرداخت در عرصه یک هفته هفتاد لک روپیه بمنصب داران قدیم و جدید داده لشکر از آب گذرانید از اطرف صفحهان داوربخش را بر فیل سوار ه روی بعرصه کارزار نهاد در سه کروهی شهر لاهور تلاقی فریقین دست داده در حمله اول شکست بر لشکر شهریار افتاد و فرار نموده بقلعه در آمد آصف خان او را بدست آورده قید نمود و بعد از چندی حسب الحکم داوربخش هر دو چشمش از نور باصره معدوم الفروغ ساختند شاهزاده که طبع موزون داشت تاریخ این واقعه را که در سنه یکهزار و سی و هفت دست داده خود بنظم آورده

تاریخ

زنرگس گلاب ار چه نتوان کشید ✤ کشیدند از نرگسانم گلاب ✤ اگر از تو پرسند تاریخ آن ✤ بگو کور شد دیده آفتاب ۱۰۳۷

شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی

خلف سیوم محمد جهانگیر بادشاه است ولادتش بتاریخ بست و نهم شهر ربیع الاول سنه یکهزار هجری که مطابق روز ایراد بست و پنجم دی ماه الهی سال سی و ششم از جلوس اکبرشاهی موافق روز اورمزد و غره بهمن ماه جلالی سال یا لفصد و سیزده ملکشاهی مصادق روز رس پنجم هم خورداد ماه قدیمی سال هشصد و شصت و یک یزدجردی معانق پنجم کانون ثانی ماه رومی سال یکهزار و هشصد و سه سکندری ملاحق روز چهارشنبه پنجم جنوری ماه انگریزی سال یکهزار و پانصد و نود و دو عیسوی موافق شانزدهم ماگهه ماه هندی سال یکهزار ششصد و چهل و هشت و سمت بکرماجیت بود در بلده لاهور از بطن نواب جوده بائی دختر راجه بهگوان داس راجه جودهپور بوقوع آمده و بشاهزاده مرزا خورم موسوم گشته و چون پدرش در سال یکهزار و بست و پنج او را بنابر تسخیر ولایت دکن فرستاد او را بخطاب شاهجهان ملقب ساخت بعد از آنکه بر سریر فرماندهی نشست این ابیات و قصاید در تاریخ تولد او گفته اند از انجمله یکی از سخنوران این قطعه انشا نموده که بعد از رفع احاد از عبارت صاحبقران ثانی تاریخ تولد استخراج می شود ✤

تاریخ ولادت

شاهنشه زمانه دانشور یگانه روزی که عالم پر از مقدمش چو جنت شد	اسکندر تختنشین صاحبقران ثانی می تافت از جبینش نور خدا یگانی از چار و نهه گذر کن تا عقل بر تو خواند	دین پرور معظم شاه جهان که باشد از چار و نهه نیاید دیگر جواب و ضد نوی تاریخ مولدش را صاحبقران ثانی	از جبهه اش هویدا فر جهان ستانی کامد قرین حکمش تائید آسمانی

۱۰۰۰ شخصی دیگر این قطعه در نظم آورده که از عبارت ظل جاوید الهی تاریخ استخراج مے آید

تاریخ

زعدل شاه نورالدین جهانگیر خدا از بس کرم شهزاده داد بعهد دولتش آسوده گردید چو او بر سر نهد افسر تماند جهان افروز شد چون شاه خورم	منور گشت از مه تا بماهے برانداز در سوم داد خواهی ز بس عدلش رعایا و سپاهے شهان را رتبه صاحب کلاهے بعصر دلفروز بادشاهے	باین شاهنشهی با دانش و داد بتخت بادشاهی چون نشیند شود شاه جهان از لطف یزدان بدوران اش نه بیند دیده دهر خرد تاریخ سال مولدش را	که درگاهش کند عالم پناهے کند نه آسمانش بارگاهے دهد بخت بلندش زینت گاهے ز امر نافذش روی سیاهے رقم زد ظل جاوید الهے

۱۰۰۰

چه گویم نام وی کز حاتم طے — ازین ماتم سرا چون رخت بربست
بهمه همشش نام دلستان رفت — جهان غمگین شده او کامران رفت
گلستان جهان کی ایشان زنگ است — چو تاریخ وفاتش جنت کشفی
بهار دولت او چون درجنان رفت — خرد گفتا جهانگیر ازجهان رفت ۱۰۳۶

ایام شاهزادگی جهانگیر بادشاه تا روز وفات والد او سی و هفت سال و دو ماه و بیست و هفت روز قمری و مدت سلطنت از یوم الوفات پدرش تا روز وفات خودش بیست و دو سال قمری و هشت ماه و یازده یوم چنانچه مجموعه عمرش بحساب سال قمری پنجاه و نه سال یازده ماه و دوازده روز نعشش بعد وفات جنت مکانی قرار یافته در بعضی کتب مرقوم است که او بتاریخ بیست هفتم صفر سنه هزار و سی و شش هجری فوت کرده و مدت سلطنت او بیست و یک سال و هشت ماه و سیزده یوم بوده و مدت عمر پنجاه و هشت سال یازده ماه و ده یوم بود این سخن غلط می نماید او را پنج پسران و دو دختران بودند سلطان خسرو و سلطان پرویز و مرزا خورم یعنی شاهجهان بادشاه و سلطان جهاندار و سلطان شهریار ازان میان خسرو و پرویز و جهاندار در حین حیات پدر فوت شدند و شهریار همراه داور بخش و گرشاسپ پسران سلطان خسرو و طهمورث و هوشنگ فرزندان شاهزاده دانیال بعد وفات جنت مکانی بسعی آصف خان حسب اشاره شاهجهان بادشاه بشهادت رسیده بمهمان خانه عدم شتافتند

سلطان داور بخش

عرف مرزا بلاقی پسر شاهزاده سلطان خسرو بود وقتیکه جهانگیر بادشاه فوت کرد پسرش شاهزاده خورم یعنی شاهجهان بطرف دکن بود بنابران آصف جاه و اعظم خان وزیر جهت انتظام ملک سلطان داور بخش را از محبس برآورده در راجپور بادشاه ساختند و مکنون ضمیر شان بود که بوقت رسیدن شاهجهان از دکن او را بر سریر سلطنت بنشانند عزیزی تاریخ جلوس سلطان

داور بخش را گفته تا یکعدد از سال جلوس کم میشود

تاریخ ۱۰۳۷

چو شد سلطان داور بخش از بخت — بسان حور بر روی تخت والا
بجیب فکر سر بردم بسالش — خرد تاریخ گفتا تخت بالا

چون سه ماه و چند روز برین بگذشت و آمد آمد شاهجهان از دکن گوش زد خاص و عام گردید دولت خواهان بادشاهی روز یکشنبه بیست و دوم جمادی الاول مطابق دهم بهمن ماه الهی در ایوان دولت خانه لاهور خطبه بنام شاهجهان بادشاه خواندند و حسب نوشته شاهجهان مرزا بلاقی را که روزی چند بجهت مصلحت وقت بسلطنت برداشته بودند دستگیر ساخته محبوس نمودند و بیست چهار شنبه سیزدهم بهمن ماه مطابق بیست ششم جمادی الاول سنه هزار و سی و هفت آصف خان آن بیچاره را همراه گرشاسپ برادر او و سلطان شهریار را نیز با طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال مسافر صحرای عدم ساخت شخصی در تاریخ وفات سلطان داور بخش گفته

تاریخ ۱۰۳۷

شد سریر جهان بادشاه داور بخش — چو رخت بست ز عالم سیاه شد ملکت
سپهر چادر نیلی بسر کشید و بگفت — نماند مالک اقبال یاور دولت

در بعضی کتب مسطور است که او در سنه یکهزار و سی و شش هجری بر تخت نشسته و مدت سلطنت او یک سال و چند ماه بوده

این سخن غلط می نماید

سلطان شهریار

پسر خورد جهانگیر بادشاه بود و دختر نور جهان بیگم که از نطفه شیر افگن خان بود در حباله نکاح او آمده بعد وفات جهانگیر

از شاهجهان بادشاه یافته در وطن بسر می‌برد تا آنکه رخت هستی از این جهان بیرون برد در مرات جهان نما سال فوت او یکهزار و چهل و دو مرقوم است اما این مصرعه که در تاریخ وفات اوست عدد شش صرف یکهزار و سی و شش میشود بنابر آن در این مقام نوشته شد

آفتاب علم را آمد کسوف ۱۰۳۶

عبدالرحیم خان خانخانان

پسر بیرم خان خانخانان است یکی از خوانین اعظم درگاه عرش آشیانی و جنت مکانی بوده در قابلیت و استعداد تمام عیار و یکتای روزگار بود زبان هندی و فارسی شعر نیکو میگفت واقعات بابری را بحکم عرش آشیانی بفارسی ترجمه کرده در تاریخ چهاردهم صفر سنه نهصد و شصت و چهار هجری در لاهور متولد شده و در عمر هفتاد و دو ساله در سنه یکهزار و سی و شش هجری وفات یافته مقبره او در دهلی متصل درگاه نظام الدین اولیا تا امروز موجود است اما همه شکسته شده رو بانهدام دارد این چند ابیات از دست

ابیات

شمار شوق ندانسته‌ام که تا چند است ✽ جز این قدر که دلم سخت آرزومند است ✽ نه دانم و نه دانم ولی دام این قدر دانم ✽ که پای تا بسرم هر چه هست در بند است
هنوز مصرع ... [illegible] ... نگاه اهل محبت تمام سوگند است ✽ مرا فروخت محبت ولی نمیدانم ✽ که مشتری چه کس است و بهای من چند است
رمای حق ... [illegible] ... وگرنه خاطر عاشق بهیچ خورسند است ✽ از آن خوشم بسخنهای دلکش تو رحیم ✽ که اندکی باداهای عشق مانند است

وفات نورالدین محمد جهانگیر بادشاه غازی

در سنه هزار و سی و شش هجری بطرف کابل تشریف برده از آنجا بکشمیر رفتند در آنجا بیمار شده کوچ بسوی لاهور نمودند در اثنای راه در روز یکشنبه بیست و هشتم ماه صفر سال یکهزار و سی و هفت هجری که مطابق روز دی بهمن پانزدهم ماه الهی سنه هفتاد و دو از جلوس اکبرشاهی موافق روز رام بیست و دویم آبان سال پانصد و چهل و هفت جلالی مصادف روز رس ... نهم فروردین ماه قدیمی سال نهصد و نود و هفت یزدجردی مطابق بیست و هشتم تشرین الاول ماه رومی سال یکهزار و نهصد و سی و نه اسکندری ملاحق بیست و هشتم اکتوبر ماه انگریزی قدیمی سال یکهزار و ششصد و بیست و هفت عیسوی موافق روز اماوس پانزدهم کاتک ماه هندی سال یکهزار و ششصد و هشتاد و چهار سمت بکرماجیت بود از این جهان فانی بعالم جاودانی سفر کرد نعش او را تجهیز و تکفین نموده بطرف لاهور روانه ساختند و در باغ دره آن طرف آب لاهور در باغی که نور جهان بیگم اساس نهاده بود بخاکش سپردند بر مرقدش این آیات قرآن نوشته است
بسم الله الرحمن الرحیم هو الغفار الذنوب قال الله تبارک و تعالی قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم کل نفس ذائقة الموت و انما توفون اجورکم یوم القیامة فمن زحزح عن النار و ادخل الجنة فقد فاز و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور و قل رب اغفر و ارحم و انت خیر الراحمین سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین ۵ مرقد منور اعلیحضرت غفران پناه نورالدین محمد جهانگیر بادشاه ... سنه ۱۰۳۷ فضلا شعرای وقت و فضلای هندوستان بسیاری گفته اند از آنجمله این مصرع است ✽ جهانگیر از جهان عزم سفر کرد ۱۰۳۷
کفتند ... [illegible] ... آگه نشود از سال وفاتم کم غیر ✽ تاریخ شهنشاهی جهان شاه جهانگیر
... [illegible] ... نورالدین محمد بود نامش ✽ ان ان از رفتنش نور جهان رفت

تاریخ ۱۰۳۵

او محرم راز کعبهٔ وحدت بود | او منبع نور و سند عزت بود
ممدوح جواد و معدن حضرت حق | برهان کمال هادی امت بود ۱۰۳۵

واین چند ابیات در تاریخ رحلت او از کتاب تحفة الواصلین نوشته شد

تاریخ

انکه او بهر خرد مسندی است | احمد کابلی و سرهندی است | نقشبندی است آن ستوده سیر | رونق افزای شهر سرهند
بی شک آن شیخ عافیت محمود | از مریدان خواجه باقی بود | او مجدد بالف ثانی بود | واقف سر جاودانی بود
الف ثانی باو مجدد شد | وانکه احمد بجای احمد شد | از مریدان اوست بس مشهور | میر نعمان در آدهم و نور
خواجه صدیق و شیخ عبدالحی | داشت اقبال سرمدی از وی | ابن شیخ صفر سفر فرمود | زین جهان سوی [illegible]
سال نقلش بگو بعون احد | نور اوج بهشت از احمد ۱۰۳۵ | مرقد او بشهر سرهند است | زان زحق [illegible]

میر عبدالله ترمذی مشکین قلم

۱۰۳۵ از اولاد شاه نعمت الله بوده و باخلاق ستوده اتصاف داشت خط نستعلیق را بغایت صاف باصول و اسلوب خوش نوشت واز حضرت جنت مکانی بخطاب مشکین قلم و تخلص وصفی افتخار اندوز و مباهی شده چنانچه خود میفرماید

شعر

وصفی تخلص من و مشکین خطاب من | این نامها ز شاه شهنشاه یافتم

منظومات بسیار دارد در سنه هزار و سی و پنج در گذشت این مصرع تاریخ وفات اوست

تاریخ ۱۰۳۵

۱۰۳۵ ز دنیائی دلی قطب زمان رفت

سلطان پرویز

پسر دویمی جهانگیر بادشاه بود در کابل متولد شده و مادرش که صاحب جمال نام داشت دختر خویش زینخان کوکه بود در سی و هشت سالگی بتاریخ ششم ماه صفر سنه یکهزار و سی و پنج هجری در دکن فوت کرد و معتمدخان صاحب جهانگیرنامه که یکی از منصبداران بادشاهی بود بدیهه این تاریخ گفته

وفات شاهزاده پرویز ۱۰۳۵

ملک الشعرا طالب آملی

در زمان محمد جهانگیر بادشاه بهندوستان وارد شده و در سنه یکهزار و بیست و هشت بمنصب ملک الشعرائی سربلندی یافته [illegible] اورا بادشاهی منتول [illegible] وفاتش در سال یکهزار و سی و پنج رو داده و این رباعی که از تاریخ وفات او خبر میدهد از [illegible] است

تاریخ

۱۰۳۵ واو [illegible] ازمرد طالب آن [illegible] | امروز [illegible] از [illegible] | تاریخ وفاتش از خرد جستم گفت | حشرش با علی ابن ابی طالب باد ۱۰۳۵

ملا عبداللطیف سلطانپوری

از علمای عالمگیر بادشاه بوده در معقولات و منقولات مهارت تمام داشت در اواخر عمر نابینا شده بود [illegible]

کتیبه سمت مشرق

شد بحکم شاه نور الدین جهانگیر عظیم　　سال و تاریخش بهار آن صراط المستقیم

رفتن شاه عباس صفوی بزیارت خطه نجف و تسخیر نمودن قلعه بغداد

چون در سنه یکهزار و سی و دو هجری شاه عباس صفوی بقصد زیارت روضه شاهنشاه خطه نجف و ائمه کرام بغداد از اصفهان با قلیلی از جنود قاهره که در رکاب حاضر بودند قدم توکل بر شاهراه مقصود نهاد از اتفاقات حسنه توکلت علی الله تاریخ این سفر شد چنانچه غبار محمد توسقا قزوینی بنظم آورده

تاریخ

گردید بسر کرده قدم عازم آن راه	اسباب غزیمت همه چون گشت مهیا	شد آنکه شهنشاه جهان با دل آگاه	دیریست که عزم نجف شاه ولایت
	تاریخ همان شد که توکلت علی الله ۱۰۳۲	چون گفت توکلت علی الله در آن راه	

۱۰۳۲

در غره ربیع الاول در بغداد رسیده در حوالی مزار ابوحنیفه نزول نمودند و عساکر ظفر مآثر بمحاصره شهر و قلعه مامور گشته بلوازم اسباب قلعه کشائی مشغول شدند و بروز یکشنبه بست و سیوم ربیع الاول قلعه گردون اساس بغداد که چندین سال بود که از تصرف شنوان ایند و دمان بیرون رفته بود به نیروی اقبال مسخر اولیای دولت گردید

ستلسی داش شاعر هندی

برهمنی بود و اشعار هندی و سنسکرت بسیار گفته اشعارش که دوهره و کبت است در میان هندوان مشهور است بر زبانها ساهتی سکل بجه سال یکهزار و ششصد و هشتاد از سمبت بکر ماجیت که موافق پنجم ماه شوال سنه هزار و سی و دو هجری مطابق بست چهارم ماه اکتوبر انگریزی قدیمی سنه یکهزار و ششصد و بست و سه عیسوی بود در بلده بنارس بر کنار دریای اسی فوت کرده چنانچه از تاریخی که بزبان هندی گفته اند مستفاد میگردد

تاریخ

سمبت سوره سے اسی گنگ کی تیر	ساون سکلا ستمی تلسی تجی سریر

شیخ احمد سرهندی

ملقب به مجدد الف ثانی فرزند شیخ عبد الواحد فاروقی است ولادت او در سنه نهصد و هفتاد و یک در بلده سرهند و فرع یافته و کلمه نجات شیخ[۹] تاریخ تولد اوست در صغر سن کلام ملک العلام را یاد گرفته بتحصیل علوم پرداخت و سرآمد علمای روزگار و سر دفتر فضلای نامدار گردید گویند که در ایام تدریس روزی بخانه شیخ فیضی رفت و شیخ در آن هنگام سواطع الالهام را که تفسیریست بی نقط تصنیف میکرد گفت که مولانا بر وقت رسیده اید مطلبی پیش آمده که بغیر حروف معجمه بیان کردنش متعسر بل متعذر است و من هرچند بحر تامل و تفکر غوطه خوردم هرگز گوهر مقصود بدست نرسید شیخ احمد اگرچه در انشای عبارت بی نقطه چندان اشتغال نداشت اما از ذکاوت ذهن و رسائی فهم بی تشویش و تامل خیابان عبارت موزون و مسجع انشا نمود که حیرت نکته سنجان شد و شیخ فیضی از آن ختم الکلام عرق خجالت بر چهره وقت خود می آرد بعد از فوت پدر بخدمت قطب منقبت خواجه باقی بالله رسیده در طریقه نقشبندیه بمرتبه اکمل رسید و تالیف نوادر و رسایل بسیار از و بر صفحه روزگار یادگار مانده وفاتش بست و نهم ماه صفر در سه شنبه وقت چاشت سنه اربع و ثلثین و الف واقع شده و تاریخ وفاتش از مصرعه آخر این ابیات پیدا یکهزار و سی و چهار

رباعی بر گنبد تربت مذکور

از حسن عمل چه روضه ایست	سبحان الله زهی کمال عفت	اقلیم عدم ز نور رفعت است	بنگر که ز عفت صبح جنت آراست

در روضه که در وسط باغ بمقابل دروازه کلان است میگویند که همشیره سلطان خسرو و این عمارت را در سنه یکهزار و سی و چهار هجری برای مدفن خود تعمیر ساخته بود لیکن دفنش جای دیگر بوقوع آمده و این عمارت همچنان خالیست اشعار بسیار اندرون گنبد بخط نستعلیق مرقوم ست اما چندی ازان اشعار بسبب کهن سالگی زائل شده اند مصرع اول ازان اشعار این ست مصرعه خوش آنکه رخت ازین خانه بربست + و تاریخ تعمیر آن عمارت که مشتمل بر سه بیت بود بر پیشانی دروازه آن روضه کنده بود لیکن بیت مطلع بسبب امتداد ایام زائل گشته و دو بیت دیگر اینست

تاریخ

1034 نوشت با قلم اختر این روضه را	خرد در سال بنائش بصفحه فکرت	ازین خجسته بنا شد سپهر از خاک	هر دو را که ست همیشه نور خدا

در روضه که اندرون احاطه مزار بسمت مشرق است مرقد سلطان خسرو ست بعد اشعار و تاریخ وفات او که اندرون روضه مذکور بر گنبد مرقوم ست اینست

ابیات با تاریخ

دیده چون بنیاد عالم را خراب آباد	زندگی را خیمه بیرون زد بیار چرخ	از جفای گردون بهر ظلم آمده شد	آه از سپهر آسمان بسر رفت بعد از
بلبل این باغ بودن مطلقا از نشست	گلبنی هر جا که بینی برگ ریزان دست	هر کجا در شعله خاکستر شد باشد	اهل ده باشند آگاه از مملکت شاد
مشکل است آنان همه نام سر اسیر جا شد	ای طالب رانم حدیثی که مستر باد	از پی ماک تبا شده ز خلاء شد	کم بود ادراک او دست بیست شمار
هم زمین کز بیست هم آسمان فرمانش باد	چاک پیراهن شد از قصر باغ هم	عندلیبان را رنگ لعبی ز دل شاد بود	آن بماله بود آرای گلشن عهد
دردست خاک جفا از سر مسالک سستعد	آن تن نازک که بزمی بود پیرهن گران	شاه دوست هر را بسوی خلد چون ارشاد شد	شد قبا بر قامت مردم قبا و رما
1036 صفحه جنت ز جان پاک آراسته باد	سلمی از شه سال فوتش فرزند آبادگر	خاص درگاه خدا و همه آباد شد	شد غریق رحمت ... پاک بود

بعد وفات خسرو مرزا خرم که برادر سیوم بود خواست که سلطان پرویز را نیز که برادر دوم او بود بکشد تا ... بعد فوت پدر بر تخت نشیند لیکن شهزاده پرویز از قضای الهی در سنه یکهزار و سی و پنج فوت نمود سلطان خسرو را دو پسران بودند یکی داور بخش دوم گرشاسپ و ایشان حسب الارشاد مرزا خرم یعنی شاه جهان بادشاه در عنفوان جلوس او یعنی در سنه یکهزار و سی و هفت هجری بقتل رسیدند

پل قلعه سلیم گده

این پل مابین قلعه سلیم گده که حالا مشهور بنور گده است و قلعه شاه جهان آباد واقع ست از جهانگیر بادشاه در سنه یکهزار و سی و یک هجری احداث نموده بر دو جانب پل مذکور این تاریخ منقوش ست

کتبه مغرب

1031 که شمشیرش جهان اکرد تسخیر / پل شاهنشه دلی جهانگیر	جهان گیر ابن شاه اکبر / پی تاریخ اتمامش خرد گفت	شهنشاه بعدل و داد و همبر / که وصفش را نشاید کرد تحریر	بحکم بادشاه هفت کشور / چون این پل گشت در دهلی مرتب

۱۰۰۱
* در استفتاح این منشور نامی ‖ نحو تاریخ ختمش از لطافت *

وقت ... ش که سنه هزار و بست و چهار هجری است این مصرعه افاده میکنند
* الهی عاقبت محمود باشد * ۱۰۲۴

۱۰۲۴
زلالی در یکهزار و سی و یک هجری وفات کرد و این مصرعه در تاریخ وفات اوست
۱۰۳۱
* از جهان رفت زلالی بجنان * ۱۰۳۱

سلطان خسرو

فرزند بزرگ جهانگیر بادشاه بود ولادتش در بلده لاهور بروز دین بست چهارم امرداد ماه الهی سال سی و دو جلوس اکبرشاهی موافق شهر رمضان سنه نهصد و نود و پنج هجری دست داده مادرش که همشیره راجه مانسنگه بود جوده بائی نام داشت و چونکه سلطان خسرو داماد اعظم خان وزیر اکبرشاه بود چنانچه بعد وفات اکبرشاه راجه مانسنگه و اعظم خان وزیر هر دو متفق شده خواستند که سلطان خسرو را بر تخت نشانند اما جهانگیر پسر را بعد از جنگ بدست آورده محبوس نمود بعد از این نیز سلطان خسرو از پدر باغی شده سر بشورش بر آورده بود و مردمان شاهی حسب الحکم بادشاه او را با همراهیانش بدبختی پسر میرزا شاهرخ و حسن بیگ و عبدالرحیم گرفته و مسلسل بزنجیر نموده بحضور فرستادند بادشاه سلطان خسرو را در حبس نگاه داشتند و حسن بیگ را در پوست گاو و عبدالرحیم را در پوست خر بعضی بسواری خر تشهیر گردانیدند و دیگران را که رفیق شاهزاده بودند در رویه در جوانب شهر بردار کشیدند مدتی شاهزاده محبوس ماند آخر از خوف پدر از اکبرآباد گریخته بالهآباد رفت و در انجا رخت اقامت انداخت تا آنکه در سنه یکهزار و سی و یک هجری بتاریخ سیزدهم ربیع الاول در گذشت مزارش در بلده الهآباد بفاصله یک کروه غربی از قلعه موجود است در باغی که مشهور بباغ سلطان خسرو است و گرد باغ مذکور چهار دیواری است سنگین که حسب الحکم ... بادشاه از باقی مانده چونه و مصالح قلعه تعمیر یافته اما در بعضی تواریخ مرقوم است که در ایامیکه شاهجهان یعنی میرزا خرم حسب الحکم پدر به تسخیر ولایت دکن رفت برادر خود سلطان خسرو را نیز همراه خود برد و در ان دیار در سنه یکهزار و سی و یک هجری ... او را شهید کرد و در جهانگیرنامه نیز مسطور است که او در دکن در ... بهمن ماه الهی سنه مذکور بعارضه درد قولنج ... این سخن راست باشد جای تعجب است که مزارش در شهر الهآباد چگونه تعمیر یافت اما چون باز در همون ... بعد تکفین و تدفین حسب الحکم بادشاه نعشش او را جهت احقاق شهادت او از قبر بر آورده بودند شاید که ... در الهآباد کرده باشند زیرا که قبر مادرش در انجا بود و بالجمله اندرون احاطه مذکور چهار روضه با گنبدهای عالیشان هستند ... بطرف مغرب است معلوم نیست که آن مدفن کیست بعضی گویند که این روضه بی بی تنبولن است گنبد دویم عمارتی است سنگین گویند که این مزار مادر سلطان خسرو است و مادر سلطان خسرو که جوده بائی نام داشت سودائی بر مزاج او استیلا یافته افیون خورده خود را ہلاک ساخته بود اصل تربت او اندرون روضه است و آن مسدود است از هر چهار طرف و تربتی که بر بلندی سقف است نقلی است از سنگ مرمر ساخته اند و گنبدی بر آن تعمیر یافته تاریخ در باغی که بر لوح مزار و گرد این تربت مرقوم است اینست

تاریخ بر لوح مزار شاه بیگم

چون چرخ فلک گردش خود اشفت		در زیر زمین آئینه خود بنهفت		تاریخ وفات شاه بیگم جستم	از غیب بلک بخلد شد بیگم گفت ۱۰۱۴

۱۰۱۴

ابو طالب که وزیر شاه عباس بود این قطعه نظم کرد

تاریخ

رفت چون شیخ زدار فانی — گشت الوان جنانش ماوای
دوستی جست ز من تاریخش — گفتمش شیخ بهاء الدین آی ۱۰۳۰

عزیزی دیگر * افسوس ز مقتدای دوران * یافته و صاحب بحر العلمین * شیخ عالیجاه * یافته
۱۰۳۰ — ۱۰۳۰

عمارت اوجین

چون بحکم شاهجهان ابن جهانگیر بادشاه در سنه یکهزار و سی هجری دو محل سراهای دلچسپ بر چشمه کالیه دیهه در اوجین بتعمیر یافت این تاریخ بر دروازه آن عمارت منقوش ساختند

تاریخ

بحکم شاه جهان ساخت این دو عبرتگاه — حسن لعهد جهانگیر ابن اکبرشاه
بهشت روی زمین یافت عقل تاریخش — که سروران جهان است منزل دلخواه
۱۰۳۰

تاریخ مسجد بنگاله

نواب ابراهیم خان فتح جنگ که خالوی نور جهان بیگم بود و بعضی نوشته اند که خواهر نور جهان بیگم در عقد نکاح خود داشت در سنه دوازدهم جهانگیری بمنصب چهار هزاری والا پایه گردیده بنظم صوبه بنگاله از تغیر قاسم خان نبیره شیخ سلیم چشتی سرفرازی حاصل نموده و در سنه نوزدهم بسال یکهزار و سی و دو هجری در اثنای جنگ مشهوری که بمقابله سلطان خورم پسر جهانگیر بادشاه که در آن ایام از پدر باغی بودند بر زم شدید پیوسته بصد هر دانگی شهید گردیده این ابراهیم خان در ایام حکومت خود در سال یکهزار و سی هجری مسجدی در بنگاله تعمیر ساخته و عزیزی در تاریخش این مصرعه یافته * بنا کعبه ثانی نهاد ابراهیم *
۱۰۳۰

حمام الله وردی خان

در اکبرآباد قریب موضع چهیپی توله حمامی است نواب الله وردی خان یکی از منصبداران بادشاهی در زمان جهانگیر بادشاه در سنه هزار و سی هجری تعمیر نموده بود حالا رو بانهدام دارد بر دروازه حمام مذکور این تاریخ منقوش است *

تاریخ

[illegible] شاه جهانگیر
[illegible] الله وردی خان بنا کرد
ز موج آب عکس قوس قزح گلجام

که حمّی زیبد باد عالم پناهی
چنین پاکیزه حمامی که خواهی
همیشه حوض او پر باد و ماهی
گرفتم دامن پاکان و گفتم

بشهر آگره دار الخلافت
صفائش رو و بارو خورشید
پی تاریخ بنیادش دلم را
بنای خیر حمامی مباهی
۱۰۳۰

که باشد پای تخت پادشاهی
فضائیش با فلک در بارگاهی
بغسل ذکر شستم از سیاهی

پوشیده مباد که اسم جهانگیر در اول مصرعه و لفظ مباهی در آخر مصرعه شکسته بود مولف بغور تمام این هر دو لفظ را مندرج ساخت اغلب که درست باشد

زلالی خوانساری

در اختراع تازگی عبارت و نازکی اشارت بی نظیر افتاده عمده مثنویات او محمود و ایاز است سال آغازش که احدی و الف باشد این بیت تصریح می نماید

تاریخ

ستاره نیست بدین طول سر برآورده ز فلک اشاطری شبه کمر برآورده

تاریخ بنای مدرسه اول یلنگتوش بی

یلنگتوش بی بهادر که از امرای جماعهٔ الجین است در رکاب سلاطین ذوی الاقتدار اتفاق جنگ‌های خویش صرف خدمت ساخته لشکرها شکست داده و ولایت‌ها فتح نموده در زبان بیشمار و غنیمت بسیار بدست آورده ترک خدمت سلاطین نموده متوجه بقعات خیر گردیده اند و خانقاه وغیره فی سبیل الله عمارت کرده چنانچه در سال هزار و بست و هشت در ولایت سمرقند در برابر مدرسهٔ میرزا الغ بیگ گورکانی مدرسهٔ عالی بنا کرد و مولانا نامیر حاج در تاریخ تمامی این مدرسه چنین فرموده

تاریخ

امیر صفدر عالی یلنگتوش که آمد	پی بریخ کمالش زبان ناطقه پر زد	بنای مدرسه کرد آن چنانکه زمین را	باوج چرخ رسانید از آن لوای تفاخر
بسال‌ها نرسد بر فراز طاق رفیعش	عقاب عقل به نیروی سعی بال تدبر	اگر بها نرسد بر سر منار منیعش	حراف برفن اندیشه باکمند تفکر
چو راست کرد مهندس نمونه خم طاقش	فلک ز راه نو انگشت حیرت گزد بتحیر	یلنگتوش بهادر چو بود بانیش آمد	حساب سال بنایش یلنگتوش بهادر ۱۰۲۸

تاریخ بنای خانقاه یلنگتوش بهادر

و یلنگتوش بهادر در سنه هزار و بست و هشت بر سر مزار حضرت مولانا خواجگی کاشانی خانقاه عالی عمارت کرده و بعضی از املاکات خود را وقف آن نمود و یکی از شعرای وقت تاریخ آن یافته

تاریخ

۱۰۲۸ ۱۰۲۸

تاریخ خانقاه فرح‌بخش و فیض‌یار	ینبوع فیض و جای حضور ابود درست ۱۰۲۸

ذکر افتادن شهاب از آسمان و ساختن شمشیر از آن

در اقبال نامهٔ جهانگیری مرقوم است که در زمان دولت جهانگیر بادشاه در سنه هزار و سی هجری در یکی از موضع پرگنه جالندهر متعلقه پنجاب هنگام صبح از جانب مشرق غوغای عظیم برخاست در اثنای این شور روشنی برق روی بانحطاط نهاده بر زمین افتاد و ناپدید گشت قطعهٔ زمین موازی دوازده درع در طول و عرض نوعی سوخته شد که نشانی از سبزه نماند هنوز اثر حرارت داشت هر چند زمین را کندند اثر حدت و حرارت بیشتر ظاهر میگشت تا بجای رسیدند که پارچهٔ آهنی تفته نمودار شد و بحدی گرم بود گویا همین دم از کورهٔ آتش برآورده اند محمد سعید عامل پرگنه مذکور آن را در خریطه کرده و مهر بر سر آن نهاده روانه حضور نمود و بادشاه استاد داؤد را که در فن شمشیرگری ید طولا داشت بحضور طلبیده فرمودند که ازین آهن شمشیری و خنجری مرتب ساز او عرض کرد که در زیر پتک نمی ایستد و از هم میریزد مگر آنکه با آهن دیگر که پاک و بی جرم باشد ضم ساخته بعمل آرد حکم شد که چنین کند سه حصهٔ آهن با هم آمیخته دو قبضه شمشیر و یک قبضه خنجر و یک کارد ساخته بنظر گذرانید از آمیزش آهن دیگر جوهر برآورد و بدستور شمشیرهای یمانی و جنوبی خم میشد و اثر خم نمی ماند در برش با شمشیرهای اصیل اول برابر آمد فقط

شیخ بهاء الدین آملی تخلص بهائی

والد شیخ حسین است در صغر سن به تحصیل علم مشغول گردیده در جمیع فضایل و کمالات باندک روزگار سرآمد افاضل اعصار گردید و تصانیف بسیار یادگار گذاشت از انجمله یکی نان حلوا است معاصر شاه عباس صفوی بود در روز سه شنبه دوازدهم شوال سنه ثلثین و الف در اصفهان در گذشت لاشش او در امیوجب وصیتش به مشهد برده مدفون ساختند و در تاریخ رحلتش عماد الدین

تاریخ

چونکه سردار لشکر رومی	وارد ملک ایروان گردید	دو سه ماهی بدور قلعه نشست	مهره بازی بساط عربده چید
دید کز تیغ شیعیان علی	همه لشکرش بقتل رسید	کمر کینه در میان بربست	چاره جز فرار خویش ندید
ماه شوال چون به بست گذشت	دوشنبه آخرین بنصف رسید	دولت شاه دین مساعد گشت	لشکر روم منهزم گردید
	پی تاریخ آن خرد گفت	آمد اعدا ز شیعیان را عید ۱۰۲۵	

١٠٢٥

ملک عنبر حبشی

غلام بهادر نظام شاه بادشاه احمد نگر دکن بود که بامارت رسید چون بهادر نظام شاه در سنه هزار و هشت در عهد اکبر شاه بدست امرایان او افتاده در قلعه گوالیار محبوس شد ملک عنبر مرتضی نظام شاه ثانی را برای نام بر تخت نشانیده آن ولایت را تصرف خود داشت تا آنکه در سنه یکهزار و بست و پنج هجری عاجز شده احمد نگر را بدست مردمان جهانگیر بادشاه ١٠٢٥ سپرد در تاریخ این معامله عزیزی این مصرعه تعمیه یافته تاریخ سر غلام زکنه برکن و حساب طلب * یعنی سر غلام که حرف غ است و عدد آن یکهزار میشود اگر با عدد کلمه کهنه که بست و پنج میشود یکجا نمایند تاریخ سپردن ملک بر آید و ملک عنبر حبشی در عمر هشتاد ساله در سنه یکهزار و سی و پنج هجری فوت شده در دولت اباد مدفون است

ستاره دم دار

در ماه محرم سنه یکهزار و بست و هشت هجری مطابق ماه دسمبر سنه یکهزار و ششصد و هیژده عیسوی ستاره دم دار نمودار گشته بود چنانچه صاحب اقبال نامه جهانگیری در واقعات سال سیزدهم از جلوس جهانگیر بادشاه می نویسد که بتاریخ شانزدهم دیماه که مطابق نوزدهم ماه محرم سال مذکور بود پیش از طلوع صبح به سه گهڑی در کره هوا ماده بخاری بشکل عمودی نمودار شد و هر شب بیشتر از شب دیگر مرئی میگشت چون تمام نمود صورت حربه پیدا کرد که دو سر باریک و میان کنده خمدار مانند و هر دو پشت بجانب جنوب و روی بسوی شمال منجمان و اختر شناسان قدر قامت او را باصطرلاب معلوم نمودند که بست و چهار درجه فلکی را با اختلاف منظر سایر است و بحرکت فلک اعظم متحرک و حرکت خاصه نیز با حرکت فلک اعظم در و ظاهر میشود و جای او اول در برج عقرب مرئی میگشت در اندک مدت برج عقرب را گذاشته بمیزان رسید و حرکت عرضی در جهت جنوب نیز دارد و دانایان فن نجوم این قسم را حربه نوشته اند بعد از شانزده شب که این علامت ظاهر شده بود در همان سمت ستاره مرئی گشت که سرش روشنی داشت و تا دو سه گز دمش دراز می نمود ولیکن در طرف دم اصلا روشنی و درخشندگی نبود از آثار این انچه در وسعت آباد ممالک هند پرتو ظهور افگنده وباء طاعون است که هرگز در هیچ زمانی از ازمنه ماضیه بوز و نشان نمیده بود و در کتب معتبر اهل هند ثبت نگشته پیش از ظهور این سیاره بیک سال اثر و با ظاهر شده و تا هشت سال کشید و نیز در میان حضرت شاهنشاهی و شاهزاده جوانبخت شاهجهان الواب شورش و فساد مفتوح گشت و هفت هشت سال روزگار بدسگال ترتیب مواد فتنه و آشوب اشتغال داشت چه خونها که ریخته نشده و چه خانها که خراب نگشت فقط نور جهان بیگم زوجه جهانگیر بادشاه که در سخن گوئی مهارت کمال داشت در ایامی که این ستاره ظهور نموده دغدغه کمال بخاطر مردم راه یافت این بیت که شعرا وقت بسیار پسندیده اند گفته

بیت

به بار دکن کشید و از مرتضی نظام شاه والی احمدنگر و بعد او از برهان شاه اکرام و انعام فراوان یافت و در بیجاپور از ابراهیم
عادل شاه والی آنجا گرفته از مقربان بارگاه او گردید و چون سوء قابلیت ملا ظهوری در آنجا شایع گردید فریفته گردیده دختر
خود را در حباله نکاح او در آورد و شیخ فیضی وقتیکه از درگاه اکبری بسفارت برهان شاه والی احمدنگر مامور شد در عریضه خود از
احمدنگر به اکبر شاه پادشاه نوشته بود که در احمدنگر دو شاعر خاکی نهاد صافی مشرب اند و در شعر رتبه عالی دارند یکی ملک قمی و دیگر
ملا ظهوری فقط و ناظم تبریزی میگوید که ملا ملک قمی در سنه یکهزار و بیست و چهار فوت شد و ملا ظهوری یکسال بعد از وی
و ملک الشعرا ابوطالب کلیم در تاریخ وفات ملک قمی این قطعه گفته که بعد از روایت ناظم تبریزی زیاده میشود

تاریخ

۱۰۲۵	ملک آن پادشاه ملک معنی	که نامش سکه نقد سخن بود	خیال آفاق گیر از کلک معنی	که چون ملکش از قم تا دکن بود
	سوی گلزار جنت رفت آخر	که دلگیر از هوای این چمن بود	بجستم سال تاریخش ز ایام	بگفتا او سر اهل سخن بود ۱۰۲۵

در محاصره قلعه ایروان

در سنه هزار و بیست و پنج هجری سلطان احمد پادشاه روم محمد پاشا را برای تسخیر بعضی از ملک ایران فرستاد و او با لشکر
گران و توپ ها و عراده جزایر بیشمار روی توجه بطرف ایران نهاد گویند که در هیچ عصر و زمان سپاه روم با این کثرت و استعداد
با ایران نیامده بود شاه عباس صفوی ازین مطلع شده متوجه استحکام قلعه ایروان و انتظام مهام قلعه داری شد محمد پاشا
با لشکر روم در عشر ثالث شعبان آمده قلعه ایروان را محاصره ساخت و مکرر به تسخیر قلعه بسعی موفور و جهد غیر محصور بجا می آورد
و توپچیان روم شبانه روز از توپ انداختن خالی نبودند و محصوران از اندرون قلعه بدفع دشمنان قیام داشتند و صدمات
دلیرانه روم را بضرب گوله تفنگ دفع می نمودند چون مدت محاصره با امتداد کشید در آخر روم از تسخیر قلعه مایوس شده پیغام
صلح نمودند و بتاریخ بیست و پنجم شهر شوال طبل ارتحال کوفته بجانب عرض روم بازگشتند درین آمد و رفت قریب چهل هزار
کس از رومیان در پای قلعه خصوصاً از سرما و بیماری رخت برای آخرت کشیدند در آغاز محاصره و گرمی حرب
و قتال خواجه علی اکبر اصفهانی شبی در عالم رؤیا مشاهده نموده بود که از شخصی سوال مینماید که فتنه عظیم حایل شده دو لشکر
قرین یکدیگر گشته اند فتح و ظفر از کدام خواهد بود آن شخص بجواب گفت که فتح از شیر علی است و مصنف کتاب عالم آرای عباسی این
عبارت را به زمانه عالی دلی بوزن در آورده و از نوادر اتفاق موافق تاریخ این سانحه یافته بسلک نظم کشید

تاریخ

آمد ز دیار روم از بهر ستیز	سردار بصد هزار مکر و دغلی	آراسته زبهر دفع آن شاه جهان	فوجی ز جنود حق بصد زیب و حیلی
بربست کمر بکینش از لطف اله	برزد بمیان خویش دامان یلی	میخواست یکی ز بندگان درگاه	در واقعه بنده از قضای ازلی
تا زین دو گروه فتح از جانب کیست	کین راز شود عیان بما ز نیکت علی	بشنید ز هاتفی که میگفت ز غیب	فتح از شیر علی عباسی دلی ۱۰۲۵
	این نادره ترکه این ندای غیبی	تاریخ فنای آن از لطف علی	

بالجمله بیامن الطاف الهی ظفر و نصرت قرین حال خسروان شاه ایران گشته چندین هزار ذکور و اناث از شیعیان که در ۱۰۲۵
قلعه بودند از آسیب دشمنان قوی نجات یافتند فی الحقیقت آن روز سعید سیانه ایشان عید گشت چنانچه
خواجه محمد یوسف قزوینی این تاریخ گفته

بداؤنی در تالیف خود نوشته است که بندو بیر بند شمشیر اسلام ⁂ در سنه بست و ششم در تعاقب شاهزاده مراد مقابله محمد حکیم برادر
خورد اکبر شاه که در آن ایام راه بغی پیموده بود در حدود کابل بحرب صعب پیوسته ظفریاب گشته و در سنه سی ام بعد فوت میرزا
حکیم برای آوردن واماندهای میرزا بکابل رفته وهمه را از انجا بسلامت آورده و در سنه سی ویکم برای تنبیه افاغنه یوسف زئی و
بنظم کابل مقرر شده در سنه سی وسیوم بنظم بهار از تغیر سعید خان مباهات اندوخته در سنه سی وچهارم بعد فوت پدر بمنصب پنجهزاری
وبخطاب راجگی بلند گردیده در سنه سی وپنجم در ایام نظم بهار ترددات نمایان کرده بتسخیر ممالک اودیسه بکرر ضرب صعب کرده و به
تلاشهای که در وهم وخیال نگنجد نموده در سنه سی ونهم بنظم بنگاله از تغیر سعید خان نام برآورده در سنه چهل ودویم درجن سنگه پسر
خود را در صف جنگ عیسی زمیندار بهاتی واز زمینداران اودیسه که بحرب صعب پیوسته بود بکشتن داده در سنه چهل وچهارم بحضور آمده
پیشکشی از اتحاف بنگاله که بحجر در نیاید گذرانیده وباز بهمان صوبه رفته در سنه چهل وهفتم بنابر تنبیه اعدا فیل سواره با فواج کثیره
در آب رودخانه بکرم پور وسری پور حمله زده باداد طالع بسلامت گذشته وموجب حیرت نظارگیان شده بعطای چارقب سر
برافراخته حضور طلب خلعت شده در سنه پنجاهم بمنصب هفت هزاری وبخطاب فرزندی والا رتبه گشته در سنه احد جهانگیری بمهم دکن
رفته همیشه مصدر امور عظیمه مانده در سنه نهم جهانگیری که موافق سنه یکهزار وبست وسه هجری بود در انجا فوت کرده وهمدرین سال ملا
خان اعظم وزیر نیز رحلت دار البقا گردید

شنائی شاعر

در عهد شاه عباس ماضی بود در سنه هزار وبست وسه هجری در ایران فوت نموده بادشاه سخن * تاریخ فوت اوست
۱۰۲۳ ۱۰۲۳

آقا رضی اصفهانی

شاعری بود که سیر هندوستان کرده برگشت • در سنه یکهزار وبست وچهار هجری جاده فنا پیموده * آه از رضی * تاریخ وفات اوست
۱۰۲۴ ۱۰۲۴

قدسی انصاری سهارنپوری

نام او شیخ عبد الکریم است صاحب وجد وحال بود در جمیع علوم وفنون امتیاز داشت چهاردهم محرم سنه اربع وعشرین
۱۰۲۴ والف فوت کرد وعزیزی * شمع ارشاد حق * در تاریخ وفاتش یافته

قاضی ابو العلا معروف بقاضی بڈه

۱۰۲۴

ولد قاضی ابو الفتح عرف قاضی کمال بلگرامیست وبرادر خورد قاضی محمود است در عربی وفارسی دستگاهی کمال داشت وبه
نیابت قاضی محمود بحکومت بلگرام وغیره محالات می پرداخت وچندی بامور قضا نیز مشغول بوده در بلگرام متصل باغ قاضی
عبد الدایم باغی پخته ترتیب داده وگنبدی عالی در انجا در سنه یکهزار وبست وچهار هجری تعمیر نموده مزار او در همان گنبد است
وتاریخ تعمیر آن گنبد از منقوله اوست

تاریخ

خوشا گنبد کز الطاف الهی	بنای آن بعهد شهر ببهر گو چو تاریخش زهاتف جستم انگه	بعهد شاه نور الدین جهانگیر بگفتا گنبد قاضی بڈه گو	مرتب شد بشکل چرخ مینو

۱۰۲۴

ملا ملک قمی

مشهور سخن سرایان است مسکن او قم است ودر ماه رمضان سنه نهصد وهشتاد وهفت از قزوین برآمده سری

کرد تعمیر این پل از شفقت	گر شود دستگیرش از بدل گفت بردار خامه و بنویس	سال تاریخش از فلک جستم بسته از راه مهربانی پل	گشت روانش ز بحر گل گل

میرزا جعفر قزوینی المخاطب باصف خان ١٠٢١ ١٠٢١

وزیر جهانگیر بادشاه بود. این اصف خان پسر اعتماد الدوله نیست بلکه برادرزاده میر غیاث الدین علی اصفهانی است که از خوانین اکبری بمرتبه حشمت و دولت تقرب و عزت ممتاز بود سلیقه سخنوری درست داشت و مثنوی شیرین خسرو بسیار بی نظیر گفته نام پدرش میرزا رفیع الزمان بن آقا ملا است در آغاز شباب از ولایت عراق بهندوستان آمده و بعد عم خود میرزا غیاث الدین جبین اخلاص بسعادت زمین بوس اکبر بادشاه نورانی ساخته در اندک فرصت بمنصب میر بخشی ترقی نموده در عهد جهانگیر بادشاه بمنصب هفت هزاری رسیده سرفراز بپایه وزارت شده وفاتش در سنه یکهزار و بست و یک هجری بوقوع آمده و تاریخ فوتش که در اقبالنامه جهانگیری و مرات جهان نما مرقوم است این است

صد حیف ز آصف خان

سلیمه سلطان بیگم ١٠٢١ ١٠٢١

از زوجات حضرت عرش آشیانی بود دختر گلرخ بیگم است و گلرخ بیگم صبیه حضرت فردوس مکانی است و در عقد مناکحت میرزا نور الدین محمد که از خواجه زادهای نقشبند بود منعقد گردیده و دختر او سلیمه سلطان بیگم صاحب طبعیت عالی بود گاهی مصرعی و احیاناً بیتی میفرمودند مخفی تخلص میکرد و این بیت از ایشان است

بیت

کاکلت را گر زمستی رشته جان گفته ام — مست بودم زین سبب حرف پریشان گفته ام

حضرت جنت آشیانی ایشان را به بیرم خان نامزد کرده بودند و در سال جلوس حضرت عرش آشیانی این نسبت منعقد گشته و بعد فوت بیرم خان عرش آشیانی بعقد ازدواج خود درآورده و فاتش همدران سال که میرزا جعفر قزوینی فوت نموده نیز واقع شده یعنی بسال هزار و بست و یک هجری

تاریخ بنای کتاب خانه اخوند ملا یوسف ١٠٢١

سلطان العلما برهان الفضلا مولانا یوسف قراباغی در ولایت بخارا جهت فرزند خواجه یعقوب کتاب خانه در سنه هزار و بست و زونبا فرمود و این خانه رفیع الشان در عهد خاقان فریدون نشان امام قلیخان در شهور سنه یکهزار و بست و هفت بپایان رسیده فضلای زمان تاریخها گفته آورده انداز انجمله این تاریخ مقبول مشار الیه گردیده

تاریخ

ای خضر دانش که مسیح انفاس یوسف نسب	نزد صد فهم تو عقل فلاطون است کم	شد بتاریخ بنای خانه این مصرع تمام	صاحب این بقعه میمون افلاطون عصر

راجه مانسنگه ولد راجه بهگوان داس کچهواهه ١٠٢٢ ١٠٢٢

در تذکرة الامرا مرقوم است که او در ششم سال اکبری همراه پدر خود بملازمت بادشاه رسیده بمنصب سر برافراخته در رکاب بسعادت خدمت می نمود و در ایام کنوری در اکثر مصاف مصدر تردد نمایان شده خصوص در سنه هفدهم در کارزار گجرات و شمشیرها زده و در سنه بست و یکم در جنگ با رانا پرتاب سنگه زمیندار اودی پور کارها بظهور آورده چنانچه ملا عبد القادر در

برادرزادهٔ خود امام قلیخان ولد دین محمد خان و ولایت بلخ و شبرغان و دیگر محالات آنطرف آب آمویه را به برادرزاده دیگر نذر محمد سلطان داد و ایشان بعد از چندی سر از اطاعت او بیرون کشیده علم فتنه و فساد برافراختند تا آنکه ولی محمد خان لاچار شده استمداد از شاه عباس صفوی نموده عازم درگاه شاه شد روزیکه ولی محمد خان داخل شهر گردید شاه عباس بسعادت و اقبال با سایر امراء و ارکان دولت بعزم استقبال سوار شده او را سواره دریافته مصافحه و معانقه پرداختند و انواع اشفاق و مهربانی بظهور آورده بشهر آوردند شعرای بلاغت شعار اشعار آبدار و تواریخ مرغوب در سلک نظم کشیدند

ازانجمله خواجه شعیب جوشقانی این تاریخ گفته

تاریخ

چون گردش های چرخ منقلب	گشت پیدا در بخارا انقلاب
رهنمون شد دولت و اقبال او	رو بدرگاه شهنشه مالک رقاب
این قران سعد را تاریخ جو	کردم از اندیشهٔ قدسی خطاب
شاه ترکستان و خان آنکه است	زیب تخت مسند افراسیاب
شاه عباس قدر قدرت که هست	کامران و کامبخش و کامیاب
ساخت روشن شمع مجلس و گفت	ماه شد مهمان بزم آفتاب ۱۰۱۹

۱۰۱۹

از مصرعه اخیر هزار و نوزده اخراج می یابد موافق تاریخ توجه بایران اما وقتیکه بملاقات شاه فایز گردید آغاز هزار و بست بود آن نیز بتعمیه حاصل است و تاریخ دیگر از محمد صالح اینست که موافق سنه هزار و بست ترتیب افتاده

تاریخ

عباس شه آن سپهر احسان	کز بولی اوست زیب ایران
قاآن زمان ولی محمد	اورنگ نشین ملک توران
آمد بدرش ز روی اخلاص	بر دوست گرفته تحفهٔ جان
جستم ز خرد چو سال تاریخ	گفت آمده بادشاه توران ۱۰۲۰

۱۰۲۰

میر سنجر

خلف میر حیدر معمائی کاشی است در عهد سلطان ابراهیم عادل شاه بیجاپوری بوده در ایام اقامت بیجاپور فرمان طلب شاه عباس جنت مکان ایران با خلعت فاخره بنام او صدور یافته اما پیش از وصول فرمان منشور اجل بنام او در رسید و این واقعه در سنه یکهزار و بست و یک هجری رو داده این مصرعه که بتعمیه است در تاریخ وفات اوست

افگند بادشاه سخن چتر سنجری ۱۰۲۱

مورخ نکته دان درین مصرعه بحسن تعمیه افگنده یعنی اگر از اعداد بادشاه سخن که هزار و بست و سه میشود ده عدد یعنی عدد حرف یا که چتر بادشاه سخن است افگنده شود تاریخ بر آید

تاریخ پل در دهلی

این پل بفاصله دو کروه سمت جنوب از شاه جهان آباد واقع است و مشهور به باره پله در عهد جهانگیر بادشاه مهربان آغا این پل را در سنه هزار و بست و یک هجری بنا انداخته و این تاریخ بر آن پل مرقوم ساخته

تاریخ

در جهانگیر شاه اکبر شاه	آنکه عدلش ضیاست عالم را
هند را در زمان سلطنتش	... آطلس را
سال هفتم ز عهد سلطنتش	که نشان جهد گل ...
... دوستان ... است از سر	بوستانی ... فاخته غل
... حضرت دهلی	بوی از گل گرفته رنگ از گل
خانه خاص مهربان آغا	خادم قصه شاه حرم گل

سید کبیر

روضهٔ او در اکبراباد متصل سلطان گنج تا امروز موجود است در سنه یکهزار و هیزده هجری فوت شده و بر لوح مزارش
این تاریخ مرقوم است

تاریخ

۱۰۱۸ امیر دین کبیر اهل عالم | ز عالم شد بر ضوان همنشین باد | چو رحلت کرد از دنیای فانی | مقام و منزلش خلد برین باد
چو کردم فکر تاریخ وفاتش | خرد گفتا که با رحمت قرین باد ۱۰۱۸

میر نور الله ششتری

در سال هزار و نوزده هجری ازین جهان فانی بملک جاودانی شتافته

تاریخ از مخزن الواصلین

۱۰۱۹ میر نور الله عالی انتساب | زین زمانه با دل آگه شده | سال نقلش مظهر الحق زد رقم | عدل جامی میر نور الله شد ۱۰۱۹

حوض جهانگیری

این حوضی است از یک پاره سنگ که تا امروز در قلعه اکبراباد موجود است و دورهٔ آن قریب پانزده دست و بلندی آن از زمین قریب سه دست خواهد بود و این حوض را جهانگیر بادشاه در سنه یکهزار و نوزده هجری تیار ساخته بود و قطعه تاریخی مشتمل پنج بیت بر لبهای بیرونی آن حوض منقوش نموده اما از کهن سالگی سوای حروفی چند که جابجا نمایان است همه زایل گشته مگر مصرعه اول و آخر که از آن تاریخ بر می آید تا هنوز باقی است راقم الحروف دو مصرعه دیگر را بدقت تمام خوانده چهار مصرعه ساخته و آن مصرعه ها اینست

تاریخ

۱۰۱۹ پناه ملک و دین شاه جهانگیر ابن اکبر شاه | شهنشاهی که از تدبیر او شد کار تقدیری | طلب کردند چون از خضر سال او خضر گفتا | نهان شد از خجالت قعر زمزم حوض جهانگیری ۱۱۱۳ ۹۴

اگر از عدد عبارت حوض جهانگیری عدد کلمه زمزم دور کرده شود تاریخ تیاری حوض بر آید

خواجه مرتینس ارمنی

در اکبراباد قریب چهن چهن کتوره گورستانی است که در آن عظام گذشتگان دین عیسوی که در قدیم الایام پیش از عملداری سرکار کمپنی وارد هندوستان گردیده و در اینجا وفات نموده بودند مدفون هستند از آنجمله یکی قبر خواجه مرتینس ارمنی است که در زمان جهانگیر بادشاه در سنه یکهزار و بست هجری که مطابق سنه یکهزار و ششصد و یازده عیسوی بود فوت کرده بر سنگ تربت او این چند عبارت مرقوم است ** اینجا مدفون است خواجه مرتینس ارمنی مقدسی که خود را غلام کرستس میگفت و چون صاحب خیر بود هر چه با خود داشت بنذر آنحضرت بفقرا ایثار کرد در سنه یکهزار و ششصد و یازده از تولد حضرت عیسی فقط

ولی محمد خان ازبک پادشاه توران

پسر جانی بیگ خان خواهرزاده عبدالله خان ازبک است و بعد فوت باقی محمد خان که برادر او بود بر مسند سلطنت ماوراء النهر و ترکستان جلوس نموده با برادرزادگان و اقربا در کمال اشفاق و مهربانی سلوک کرده ایالت ولایت سمرقند به

هر دو قلعه را شاه عباس صفوی در سال بستم از جلوس مطابق سنه یکهزار و هفده فتح ساخته و میر جلال الدین حسن صلای صدر در تاریخ این فتح گفته

تاریخ

١٠١٧ شهر دربند چو شد هاتف غیبی میگفت ... فتح دربند بس فتح که شیحون آمد ... عجب دل چو گشادیم بر آمد تاریخ ... فتح دربند همایون همایون آمد

صاحب نسخهٔ عالم آرای می نویسد که بین الجمهور مشهور است که سد سکندر ذو القرنین که در قرآن ذکر آن آمده همین باب الابواب است که بجهت دفع مضرت یاجوج صفقان دشت آن کنار دریا تا البرز کوه کشیده اما صورت وقوع ندارد زیرا که در اقصی دریا شرقی و شمالیست که ذو القرنین در ما بین آدمیان و یاجوج و ماجوج از آهن و رصاص ترتیب داده و مسموع شده که این سد را شاه انوشیروان کسری جهت مضرت و دفع آسیب مردم دشت قبچاق که خر صورت اند و نوعی انسانی از آدمیان ندارند ترتیب داده و چون هر شیء را از بهر تمام تعریف و ستودن بفرو کامل نسبت میدهند محتمل است که این سد را از غایت استحکام بطریق مجاز بان سد نسبت کرده سد اسکندری نامیده باشند

میر عبد الواحد متخلص بشاهدی بلگرامی

از بلگرام است عمری دراز بمسند ارشاد و رازینت بخشیده و سلیقه شعر خوب داشت شب سوم رمضان سنه یکهزار و بیست و هفت عالم قدس خرامید و در بلگرام مدفون گردید مورخی تحفهٔ تاریخی بروح او گذرانید

تاریخ

١٩ چو رفت واحد صوری و معنوی گفتم		١٠٢٧ هزار و بیست و هفت و شب جمعه ماه صوم سوم	

مصرعهٔ ثانی تاریخ صوری و هم معنوی است یعنی یکے تاریخ صوری که هزار و بیست و هفت است و تاریخ معنوی آن باشد که از روی حساب ابجد از اعداد همون مصرعه حاصل میشود لیکن آنکه نوزده عدد که از قاعده جمل زیاده است آن را بتعمیه تا که خارج کنند یعنی کلمهٔ واحد که عددش از روی حساب ابجد نوزده میشود و واحد صوری است و واحد که بمعنی یک است واحد معنوی است عدد این هر دو که نوزده شد چون از عدد مصرعه ثانی دور کرده شود تاریخ بر آید

شیخ علی احمد

فرزند شیخ حسین نقشی است که ذکرش پیش از این مسطور شده بفضایل صوری اتصال داشت منقول است که در محفل جهانگیر بادشاه این بیت خواجه حسن دهلوی مذکور شد

بیت

هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی		من قبله راست کردم بر سمت کج کلاهی	

شیخ را بمجرد شنیدن این بیت حال دگرگون شد و بعالم دیگر شتافت و کان ذلک در سیزدهم محرم سنه یکهزار و هیزده و مولانا حسن این تاریخ یافته

تاریخ

ای حسن یاد کن ز نتیجهٔ مرگ رفت در حالت سماع از انس	زانکه نتیجه شمرده ام سالت هیچ دیگر نگشته ...	در عمر خود سے علی احمد سال تاریخش از عرب جسته	که ز ظری ندا شنیدت در حالت قال سے ماتت و هو فی الحالت ١٠١٨

نکشیده بود و باغبان دهر گلی برنگینی او در حدیقهٔ کائنات ندیده الحاصل این مطلع رنگین او ست

بیت

شبی در منزل ما مهمان خواهی شدن یا نی
انیس خاطر این ناتوان خواهی شدن یا نی

مسماة تهدی

از نسل سادات جرجان است عروس طبع سلیمش از زیور تعریف و توصیف احتیاجی نیست چه این مطلع برجسته از واردات وی بر علو فکرش گواه عدل است

مطلع

مرا در دل بسیست از دل بیقرار از هجر یار خود
چه گویم پیش همدردان که در دم بیقرار خود

و این غزل نیز از وست

غزل

من سوخته لاله رخانم چه توان کرد
خرام تو ام هر نفسی ذکر دگر نیست

واله شده سبز خطانم چه توان کرد
نامت شده چون ذکر زبانم چه توان کرد
ای همدمی از جور رقیبان ستم کار

صد تیر بلا و ستم جور رسیده
مجنون صفت از عشق بتان از در جرم
بر خیز رخ بر بن رفیق فغانم چه توان کرد

زان ناوک دلدار بجانم چه توان کرد
دیوانهٔ لیلی صفتانم چه توان کرد

مسماة آقائی

که او را ایاق نیز میخوانند گویند که وی در ایام سلطان حسین بهادر خان در بلدهٔ هرات مرجع خاص و عام بود جمعیت تمام و اموال با سرانجام داشته و خدم و حشم و دواب از گاو و گوسفند و اسپ و شتر و باغات و دکاکین بسیار داشته و هر سال فضلا و شعرا را غله خود وظیفه مقرر ساخته بود ناگاه در یک فصل وجه انعامی افتاد که وظیفه خواجه آصفی تاخیر یافت از انجهة خواجه این قطعه محمل نظم کرده فرستاد چون بمطالعه آقائی درآمد بخندید و حسن ادایش پسندید و غله مقرر مع شئی زاید ارسال داشت

قطعه

ایا عروس خطا بخش جرم پوش بگو
که کی وظیفهٔ ما را قرار خواهی داد

بوقت غله مرا گفته که بار دهم
سرم فدای تو درت چند بار خواهی داد

و آقائی که خیلی خوش فکر بود این مطلع رنگین از وست

مطلع

ز هشیاران عالم هر که را دیدم غمی دارد
دلا دیوانه شو دیوانه هم عالمی دارد

در ذکر قلاع بادکوبه و دربند

اطراف قلعه بادکوبه یک سوی بدریای خزر اتصال دارد و طرفی دیگر که در جانب خشکی است بنوعی متانت و استحکام یافته که عروج بر چکاد آن از اندیشه خیال بیرون است این هر دو قلعه بباب الابواب و سد سکندر مشهور و معروف است از غایت ارتفاع قلعه دیوار که تا میان دریا کشیده شده از توصیف بیان مستغنی است و قلعه دربند که یکطرف آن کوه بلند است و طرف دیگر بآب دریای خزر پیوسته عبور مترددین و دشت خزر و قپچاق و ارس و روس که ساکنان آن دیار که بر ولایت مستعمران اینجا بجز یک دروازه که در میان آب سد سدید واقع است و بباب الابواب اشتهار یافته ممکن نیست این

لولی الوان در جواب نوشت

سهم خوابگی ست از گشت مرا | روزی نبود از و بجز پشت مرا
قوت بخشانکه با تو اندر دشت | بهتر بود از پشت دو صد مشت مرا

مسماة سمرقندی

از بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند است بسی خوشگوی و شیرین کلام بود گویند بچهره آفتابی بود جهان افروز و در عشوه گری آتشی بود عاشق سوز و سخن را بسیار نازک گفتی چنانکه این مطلع یادگار از وست

مطلع

شدیم خاک رهت گر بدر رود ما نرسی | چنان برو که دیگر بگرد ما نرسی

دختر درویش قیام سبزواری

در فضل و بلاغت مشهور خصوص در علم عروض و قوافی مستثنی بود این مطلع برجسته از وست

مطلع

هر کجا آن مه ز آن زلف پریشان بگذرد | هر که بر داغ او بیند ز ایمان بگذرد

مسماة حجابی

دختر خواجه هادی استرابادی است در حسن و جمال بمثابهٔ بود که آفتاب عالمتاب از رشک عارضش در زیر سحاب پنهان شدی و ماه جهان افروز از عکس رخسارش جلا یافتی گویند که از فرط حیا و عصمت در خلا و ملا نقاب از رخسار نازنین برنگرفتی از آن رو حجابی تخلص نموده بود و این مطلع از وست

مطلع

به جمال تو که آفتاب دو یکی است | خط عذار تو بود مشک ناب و یکی است

مسماة عصمتی

از اولاد این طایفه بوده است و اقران او در کمال بلاغت و عصمت و صلاح او مقر اند و گفته اند که چون او از نبات او هم منبع الوجود است همانا که وجه تخلص عصمتی همین خواهد بود و این مطلع از فکر بکر او ست

بیت

از باشکستگان بنای کعبه مشکل است | آن کعبه که دست شد کعبهٔ دل است

مسماة نشاطی

از اولاد سادات خراسان است و تولدش در محروسهٔ لشکر آباد بود و واقع شده از نیجهت نشاطی تخلص میکرد و شعرای عصر بر بلندی فکرش اقرار داشتند چنانچه این مطلع بزبان حال گواه این معنی است

مطلع

عاشقی تا قامت ابرو کمند کرده ایم | تا بهمت همتای بلندی کرده ایم

مسماة دختر امیر یادگار

در فهم بلند مشتی سخن بسیار است اما در حسن و جمال دلفریبش گفته اند نقاشش فطرت بر رعنایی او نقشی بر صحیفهٔ ایام

مسماة زوجه شیخ عبد الله

بسیار خوش طبع و خوش فکر و پاکیزه روزگار بود و با وجود آن بحسن و جمال و غنج و دلال و خلق و مروت آراستگی تمام داشت و شیخ عبد الله دیوانه که پسر خواجه حکیم بود شوهر اوست و این مطلع نتیجه طبع اوست و در نسوه اشتهار دارد

مطلع

روم بباغ و نرگس دیده وام کنم — که تا نظاره آن سرو خوش خرام کنم

مسماة نهانی

مصاحب و همنشین حرم بیگم والده شاه سلیمان بوده و پدرش از امرای بزرگ شاه سلیمان بود چون آوازهٔ جمال دلکش و فطرت بلند وی بر زبانها افتاد و بزرگان هر قوم او را خواستگاری می‌نمودند بنابران نهانی مسطوره این رباعی بگفت و در چارسوی بازار آویزان کرد مقرر آن که هر کس این رباعی را جواب گوید در حبالهٔ نکاحش در آید گویند که از موزونان آن روزگار هیچکس از عهدهٔ جواب بر نیامد

رباعی

از مرد برهنه روی زر می طلبم — از خانهٔ عنکبوت پر می طلبم
من از دهن یار شکر می طلبم — وز ریشهٔ ماده شیر نر می طلبم

مسماة بزرگی

اصلش از کشمیر است دلوی بود گویند که در عهد جهانگیر بادشاه از غایت علو فکر ترک پیشه خود کرده در گوشه قناعت و توکل خزیده بود روزی چهار شاعران برای دیدن او رفته بودند بار نداد و در این اثنا عرب بچه که خالی از تعشق نبود آمد و چون دعای او رسید او را طلبید یعنی بر خاطر شعر اگر آن آید یکی از آن میان این رباعی را نوشته فرستاد

رباعی

ای شیوهٔ کفر و دین بهم ساخته — عمر الوجود خود عدم ساخته
آثار بزرگی ز جبینت پیداست — که با عرب و گه به عجم ساخته

بزرگی فی البدیهه این بیت نوشته بیرون فرستاد

بیت

روزی که نهادیم درین راه قدم را — گفتیم صلاست عرب را و عجم را

و این بیت نیز از و مشهور است

بیت

سر بسودا بالا ام کوی که او استاد ازل — رشتهٔ جانم بجای تار در طنبور بست

مسماة الون

لولی بسیار با فهم و مجلس آرا و سلیم الطبع بود منکوحه ملا بقائی است که امیر نظام الدین علی شیر معتقد او بود گویند ملا بقائی را با تو آن شاعره بسیار دست میداد و نکته رنگین و باریک در میان می آمد از انجمله نوبتی ملا این رباعی فرمود

رباعی

یاران ستم تیز کی گشت مرا — کاواک شده چو نی ز دو پشت مرا
گر پشت بسوی من و می خواهم — بیدار کند بضرب انگشت مرا

چو برداره از رخ برقعه گل فریاد خیزد | ز نعم ز بلف اگر شانه سنبل وار خیزد
بیا ای حسن و کمالاتی چو در گلشن گذر سازم | ز جان بلبلان شور مبارکباد برخیزد

منقول ست که وقتی ملک الشعرا طالب آملی معتوب بادشاه بود و در حالت محبوسی این بیت به بیگم نوشته فرستاد بیت ز ترحم آب شدم آب آشنایی نیست بحیرتم که مرا آبروی از چه شکست بیگم بدیهه نوشته فرستاد که یخ ابست و شکست باجمله چون نورجهان بیگم در سلک مناکحت بادشاه درامد و از قدوم میمنت لزوم خود شبستان خسروی را منور ساخت پدرش خواجه یاس که بخواجه غیاث بیگ هم مشهور بود از الطاف خسروی بمرتبه وزارت رسیده بخطاب اعتماد الدوله سربلندی حاصل ساخت و پسرش ابوالحسن بپایه بلند سرفرازی یافته بخطاب اعتقاد خان و میر سامانی و بعد ازان بخطاب آصف خان معزز شده در سنه پانزدهم شاهجهان فوت کرد و صبیه آصف خان ارجمند بانو بیگم در عقد مناکحت شاهزاده مرزا خرم یعنی شاهجهان بادشاه درامده بممتاز محل مخاطب گشت و دختر نورجهان بیگم که از نطفه شیر افگن خان بود با سلطان شهریار پسر خورد جهانگیر بادشاه منسوب گردیده اعتماد الدوله در سنه یکهزار و سی هجری در اکبرآباد فوت کرده و صاحب اقبالنامه جهانگیری می نویسد که در هنگامیکه جهانگیر بادشاه نوبت دویم در سنه هزار و سی هجری بصوب کشمیر تشریف می بردند اعتماد الدوله همراه بود چون نزدیک قلعه کانگره رسید بیمار شده در ماه بهمن مطابق ماه ربیع الاول سال مذکور جان بجان آفرین سپرد و مقبره او در اکبرآباد هست و گنبدی عالی و روضه رفیع بر تربت او عمارت یافته بسنگهای رنگارنگ و این عمارت عالی و باغ آن سمت اکبرآباد بر کنار دریای جمن واقع است و تا امروز موجود اند درونی و بیرونی روضه آیات قران بخط طغرا مرقوم است و هیچ جا فارسی نیست نام طغرانویس عبد النبی قریشی بود که در سنه یکهزار و سی و هفت هجری باتمام رسانیده اصل تربت اعتماد الدوله در وسط روضه از سنگ زرد است و متصل آن تربتی دیگرست از همان سنگ و بر بالای سقف در زیر گنبد دو تربت نقلی است که آن هر دو از یکلخت سنگ مرمر است و سوای ازین تربتها بسیار تربتهای دیگر اند درین روضه مذکور است که از سنگ مرمر ساخته اند اما بر هیچ یکی ازین تربتها چیزی ننوشته اند نواب یمین الدوله آصف خان وزیر که آصف جاه هم خطاب داشت در زمان شاهجهان بادشاه در اواخر ماه شعبان سنه یکهزار و پنجاه و یک هجری مطابق ستم ماه نومبر سال یکهزار و ششصد و چهل و یک عیسوی جدیدی در غم و ماتم خواهر خود که معینه بانو نام داشت در عمر هفتاد و دو سالگی در لاهور فوت کرد و نورجهان بیگم در سنه یکهزار و پنجاه و پنج این جهان را پدرود نموده مرقدش در لاهور هست به پهلوی مقبره جهانگیر بادشاه و هیچ نوشته ندارد و نورجهان بیگم را خواهری بود منیجه بیگم نام شوهرش نواب قاسم خان یکی از امرای جهانگیری و شاعری لطیفه پرداز سخن ساز بود و اصل قاسم خان از شیراز است و چونکه نام زنش منیجه بود ازان سبب بنام زوجه خود مشهور شده چنانچه ظریفان دربار بادشاهی او را قاسم خان منیجه میگفتند چون درینمقام نام نورجهان بیگم و ذکر شعر گفتن او در میان آمد لازم گردید که شمه از احوال بعضی مستورات که بشاعری نام بر آورده اند با اشعار چند که از زبان این گروه به ثبت رسیده مرقوم گردد

مستماة مهری

در مرآت الخیال مرقوم است که مهری سابرده خورشید طلعتی بود که کرشمه جمالش عروسان بهشت را جلوه گری آموختی و از تابش عارض آفتاب جهانتاب در آتش غیرت ختی با این همه حسن رعنائی بالماس فکر در معانی مضامین آبدار سفتی و سخن را بسیار نازک گفتی از نزدیکان مهد علیا نورجهان بیگم بود و در روزی خدمت بیگم بالا آمد چمان تماشا نشسته ناگاه خواجه حکیم که شوهر مهری و او بود در پایان قدم ظاهر شد بیگم مهری را دیده که خواهد ابتلا ببیند حیرانی که جمه ... حکیم هم مجاهدست که خود را بخدمت بیگم رساند بیشتر دار انجا که تعجیل نمود و در ضمن آمدن حرکات عجیبه از او مشاهده می نمود بیگم بجانب مهری توجه نموده فرمود که ترا ای که پیر حالانعلم آمدی مهری بدیهه این بیت بر خواند بیت آمدنت ابتیام را تا توبه یاری نمانده ترا از ضعف پیری توانائی نیست چنانکه پای بر گذاری نمانده بیگم بخندید و صله لائق حال از نقد و جنس بمهری بخشید و نمونه از اشعار مهری این

غزل است

حل هر نکته که از پیر خرد مشکل بود | آزمودیم بیک قطره می حاصل بود
همه استم سوز دل خویش بگویم با شمع | داشت او خود بزبان آنچه مرا در دل بود
آنچه از بابل و هاروت روایت کردند | سحر چشم تو بدیدم همه را شامل بود
گفتم از بهر مه بر سر سم سبب چیست | در هر کس که زدم بیخود و لا یعقل بود
در چمن منتظرم از گریه زاری دلم | لاله سوخته خون در دل و پا در گل بود
دولتی بود تماشای رخت مهری را | حیف صد حیف که این دولت مستعجل بود

ع بهر یک گل زحمت صد خار می باید کشید • تتبع نموده بادشاه این مطلع را بدیهه فرمودند ؎ ساغری بر روی گلزار می باید کشید
ابر بسیار است می بسیار می باید کشید

اشرف النسا نورجهان بیگم

دختر خواجه ایاس بود خواجه ایاس در زمان اکبر شاه از ولایت ایران آمده در ممالک ما از زمان شاهی سربلندی حاصل نموده دختر را به علی قلی خان مشهور بشیر افگن خان منسوب ساخته بود بعد وفات اکبر شاه چون سلطنت هندوستان بجهانگیر بادشاه که از مدتی آتش عشق آن دختر در سینه او شعله میزد رسید شیر افگن خان را از بردوان صوبه بنگاله که جاگیر او بود بحضور طلب داشت و در پی آن شد که او را بحیلتی بکشد و آن دختر را بتصرف خود آرد چنانچه یکمرتبه شیر افگنخان را برابر آورد تا با شمشیر و تیر با شیر شرزه مقابله کرد و آن شیر را کشت و از آن روز بشیر افگن خان مشهور شد مرتبه دیگر بادشاه اشاره فرمود تا پیلی دمان را در راهش آوردند و آن جوانمرد آن پیل را نیز بشمشیر بکشت بعد از آن از بادشاه رخصت حاصل نموده بمحل جاگیر خود رفت در انجا در هزار و پانزده هجری قطب الدین خان کوکه را که برای کشتن شیر افگن خان بصوبه داری ملک بنگاله سرفرازی یافته بود کشته و تنی چند از همراهیانش را بقتل رسانیده خود نیز از دست ایشان شهادت یافت بعد وفاتش بادشاه زوجه او را از بردوان طلب داشته بعقد نکاح خود در آورد و نامش که پیش ازین مهر النسا بود به اشرف النسا نورجهان بیگم مبدل ساخت و چندان محبت و الفت با او داشت که تمام امور سلطنت و مهام مملکت بقبضه اقتدار او کرد و فرامین که بنام امرا ممالک محروسه صادر میشد این مهر بران ثبت میگردید

بیت مهر نورجهان بیگم

نورجهان گشت بحکم الله	همدم و همراز جهانگیر شاه

اگر چه خطبه بنام او نبود لیکن سکه باین نقش سکش گردیده که در یکطرف سکه تصویر بادشاه و نورجهان بیگم بود و طرف دیگر این بیت

سکه

بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور   بنام نورجهان بادشاه بیگم زر

و نورجهان بیگم در فراست و اصابت عمده مذاق و معانی بالغ بود در سخن گوئی و شعر فهمی و حاضر جوابی از نساء عالم ممتاز اکثر با جوده بائی که زوجه جهانگیر بادشاه و همشیره راجه بهگونت سنگه بود مباحثه میداشت اگرچه از بیگم اشعار دلپذیر بسیار است و مخفی تخلص اوست اما در ایامیکه ستاره دمدار در ماه محرم سال هزار و بیست و هشت هجری طلوع شده این بیت خوب گفته بیت ستاره نیست بدین طول مهر آورده • فلک بشاطری شه کمر برآورده • بسلخ رمضان پس از رویت هلال این مصرعه بر زبان بادشاه که شراب را بسیار دوست میداشت گذشت مصرعه هلال عید براوج فلک هویدا شد • بیگم فی الحال مصرعه دوم بر بدیهه رسانید ع کلید میکده گم گشته بود پیدا شد • بادشاه تحسین کرد ازین ابیات هم ازوست ؎ نورجهان گرچه بصورت زن است

در صف مردان زن شیر افگن است
دل کسی که بحسن ادا گرفتار است
بند عشق و هفتاد و دو ملت معاف است

رباعی گشاد غنچه اگر از نسیم گلزار است • کلید قفل دل ما تبسم یار است

و این دو بیت از اشعار او در زمره شعرا اعتبار و شهرت تمام دارد ؎

اگر امروز قیامت شکنی بر دل ما • هول هجران گذرانیدیم و قیامت معلوم

بود بیگم این بیت بدیهه گفت بیت ترا نه تکمه لعل است بر لباس حریر • شده است قطره خون منت گریبان گیر

نه گل شناسد و نه رنگ و بو نه عارض و زلف
دل بصورت ندهم تا نشده سیرت معلوم
روزی بادشاه پیرهنی با تکمه لعل پوشیده
روزی بعد فراق چند روزه وقت

ملاقات از فرط انبساط اشک شادی از چشم بیگم صاحبه روان شد بادشاه فرمود ع گوهر ز اشک چشم تو غلطیده میرود • بیگم صاحبه بدیهه التماس کرد ع آبی که بی تو در دیده ام از دیده میرود •

این رباعی هم ازوست

هند شنیده بوده که بعد از گذشتن زمان سلطنت اکبر شاه نور الدین نامی مالک تخت و تاج گردد بنا بر آن لقب خود نور الدین ساخت و این تاریخ
از کشفی است

تاریخ

شاه جهانگیر چو از فر بخت ‌‌— گشت فروزش گر ما چو مهر
گفت خرد سال جلوس سعید — شاه جهانگیر نصیب سپهر
۱۰۱۴

و این تاریخ تعمیه از مکتوبخان داروغه کتاب خانه است

تاریخ

صاحب قران ثانی شاهنشه جهانگیر — با عدل و داد بنشست بر تخت کامرانی
سال جلوس شاهی تاریخ شد چو جستم — اقبال و بخت و دولت فتح و شکوه و نصرت
اقبال سر برای صاحب قران ثانی — پیشش کمر بخدمت بسته ستاده مانی
۱۰۱۴

بعد جلوس فرمودن بر تخت سلطنت اول حکمی که صادر شد آن بود که بجهت تسلی مظلومان زنجیر عدالت آویختند و آن زنجیری بود از طلا که وزنش چهار من اکبر شاهی بوده مشتمل بر شصت زنگ طولش سی گز یکطرف بشاه برج دار السلطنت آگره متصل و طرف دیگر به اکاس سیه بکنار دریای جمن دوم منع خراج و باج تمام ممالک محروسه بود که حاصل ملکی یا زیاده از آن خواهد بود در بنیروی طالع و قوت بخت از قندهار و اقصای سند دریای عمان و از کابل تا سرحد بنگاله و گجرات و دکن یکبار چهار دانگ هندوستان در حیطه تصرف او درآمد این ابیات بر روی سکه آگره و احمد آباد دکن مسکوک نموده

بیت سکه آگره

سکه زد در شهر اکبر خسرو گیتی پناه — شاه نور الدین جهانگیر ابن اکبر بادشاه

بیت سکه احمد آباد

سکه زد در احمد آباد از عنایات اله — روی زر را ساخت نورانی برنگ ماه مهر

و بر بعضی اشرفی جهانگیری این بیت از آصف خان مضروب شده

بخط نور بر زد کلک تقدیر — رقم زد شاه نور الدین جهانگیر

و طرف دیگر که مشعر تاریخ ست این بیت

شد چو خور این سکه نورانی جهان — آفتاب مملکت تاریخ آن

در سال دویم از جلوس از لاهور متوجه کابل شدند در اثنای راه کلیان پسر رای رایان از گجرات آمده ملازمت نمود در انوقت بعرض رسانیدند که کلیان مذکور اولی زنی مسلمه را نگاه داشته است حکم شد که خصیه و آلتش را بریده بخوردش دادند و بینیش را بریده مقرر نمودند که تا زنده باشد طعام همراه سگان میخورده باشد اما پس از سه روز درگذشت این حرکت ناپسندیده از شیوه بادشاهان بعید است و در کلمات الشعرا تصنیف سرخوش مرقوم است که بادشاه باوجود شرب مدام شعر خوب می فهمید چنانچه روزی شاعری قصیده در مدحش گفته آورد و همینکه مصرعه اول خواند که ای تاج ... بر سر ... [illegible] فرمودند از وزن و تقطیع خبرداری گفت نه فرمودند که اگر عروض دان می بودی گردنت میزدم شاعر بخود درماند که آیا چه واقع شد پیشتر طلبیده فرمودند که این مصرعه را چون تقطیع کنند چنین بوزان می آید ۵ ای تاج دو ستفعلن لت بر سرت ستفعلن از ابتدا ستفعلن [illegible] ستفعلن پس در تقطیع کردن معنی دیگر شد یعنی لت بر سرت و این قباحتی عظیم دارد و صاحب سخن را باید که از جمیع فنون شعر [illegible] باشد روزی بعرض رسانیدند که عبد الرحیم خانخانان غزل مولانا عبد الرحمن جامی را که مصرعه از ان است

۹۶۳	آن هلال برج قدر وجود و جاه آمد برون	۹۷۷	وان نهال آبروی جان شاه آمد ببار	۹۶۳	شاه اقلیم وفا سلطان ایوان صفا	۹۷۷	شمع جمع بیدلان کام دل امیدوار
۹۶۳	عادل کامل محمد اکبر صاحب قران	۹۷۷	بادشاه نامدار و کامجوی کامکار	۹۶۳	کامل و انامی قابل اصل شاهان بهر	۹۷۷	اعدل اعلی عاقل بی عدیل روزگار
۹۶۳	سایهٔ لطف اله آن لایق تاج و نگین	۹۷۷	بادشاه دین پناه آن عادل عالم مدار	۹۶۳	مجلس دیر آسمان چارمین وان عود سوز	۹۷۷	موکب دیر آسمان اوج اندیشه دار
۹۶۳	نیر برج وجود گوهر دریای جود	۹۷۷	از هوای اوج زلها شاهباز و جانشکار	۹۶۳	مقدم مولود می افزود زیب شاه اگر	۹۷۷	مولود لالا فزود زیب در شاهوار
۹۶۳	مهر میگوید که منیر بود آن ماه پاره	۹۷۷	از پی زیب جهان زهره سازم گوشوار	۹۶۳	دایهٔ ابر بهار از مهربانیهای فضل	۹۷۷	سبزه با گل همزبان گوهر بلولو کرده بار
۹۶۳	از کلام او بیان حال معنی مستفاد	۹۷۷	وز کمال او بنای برج دنیا استوار	۹۶۳	بر زبان ها از هجوم قهر آرد الامان	۹۷۷	با عدو گاه از زبان رمح گوید الفرار
۹۶۳	موکب منصور و نهی انجا که اند عالمی	۹۷۷	یمن گویند از یمین یا یسیر انند از یسار	۹۶۳	حکم آن کلکی که دارد حکم بر آب روان	۹۷۷	بر سپیدی یا سیاهی سیر و لیل و نهار
۹۶۳	ای چو صبح لایزالی آفتاب ملک و دین	۹۷۷	پایه افزای معالی سایهٔ پروردگار	۹۶۳	والی والا علم عالم دل کیوان سریر	۹۷۷	والی ذوالاسعالی عادل عالی تبار
۹۶۳	مالک الملک جهان ای بادشاه بحر و بر	۹۷۷	با محبان مهربانی از کریمان یادگار	۹۶۳	شاه صبح عدل دادی ماه شام جاه کار	۹۷۷	برق کاه عزم و حزمی کوه کاه بردبار
۹۶۳	منبع عدل و احسان معدن لطف و کرم	۹۷۷	با سپاهی با دل و دین پر و پرهیزگار	۹۶۳	حامی و بن نبی ای ماحی آثار بد	۹۷۷	والی علیا علم کانی کرم کوه وقار
۹۶۳	ای بجودت مانده آبی از حیا پیش سحاب	۹۷۷	با وجودت می نزیبد جود از ابر بهار	۹۶۳	بادشاها سالک لولوی نظم آورده ام	۹۷۷	هدیه ارکان گرامی باز جوهی گوشوار
۹۶۳	کس شمارد هدیه زینت اگر دارد کسی	۹۷۷	هر که دارد گو بیا چیزیکه آرد گو بیار	۹۶۳	یک بیک ابیات فردی بسکه بی عیب آمده	۹۷۷	هر یکی جوی ز دی مقصود و بابی دو بار
۹۶۳	مصرع اول ز روی سال جلوس بادشاه	۹۷۷	از دو نیم مولود نور دیده و عالم برار	۹۶۳	تا بود باقی حساب روزها ماه سال	۹۷۷	وان حساب از سال و ماه روز دوران یادگار
		۹۶۳	شاه پاینده باد و باقی این شهزاده هم		روزهای حسب سالهای شمار	۹۷۷	

دران وقتیکه محمد اکبر شاه مریض بود شاهزاده سلیم درهمان ایام بعزم ملاقات پدر از اله آباد باگره آمده هنوز در کنار آب اقامت داشت که حضرت عرش آشیانی ازین جهان فانی رخت هستی بملک جاودانی بربست اکثر امرا و اعیان دولت بسلطنت سلطان خسرو ولد شاهزاده سلیم که در ریعان جوانی در خدمت جد گرامی حاضر بود اتفاق داشتند شیخ فرید که از امرای معتبر آن سلسله بود و یکدو نفر دیگر از ارکان دولت مخالف جمهور اختیار نموده بخدمت شاهزاده سلیم رفته لوازم خدمت بتقدیم رسانیدند و بر سائر امرا و ارکان دولت ظاهر شد که با وجود پسر ارشد اکبر تمشیت مهم به پسرزاده خالی از اشکال نیست ترک آن اراده نموده بسلطنت شاه سلیم راضی شدند سلطان خسرو که مدعی سلطنت بود چون حال برین منوال دید از اگره فرار نموده تا حدود لاهور رفت و جمعی از جنود جغتای و تیره بختان هزاره و افغانان و راجپوت و غیر ذالک از هر طرف باو پیوستند تا قریب بیست هزار کس بر سر شاهزاده جمع شدند که طلیعه شاه سلیم که شیخ فرید متعلق بود نمایان شد شاهزاده عطف عنان نموده از طرفین صف قتال آراسته گشت فیمابین حربی در نهایت صعوبت بوقوع پیوست چون لشکر شاه سلیم فوج فوج متعاقب یکدیگر میرسیدند شاهزاده شکست فاحش یافته فرار اختیار نمود و بر کنار آب لاهور کشتی بانان اورا شناخته بقلیج خان حاکم لاهور خبر دادند و خانند کور اورا برفق ملائمت و بعهدات دلخواه مطمئن ساخته نزد خود آورده و بعد از وصول موکب شاهی بنظر بادشاه رسانید و بادشاه مظفر و منصور مراجعت نموده بستم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و چهارده هجری در دار الخلافت اکبراباد در سن سی و هشت سالگی بر سریر سلطنت جلوس فرمودند و سید محمد کرمانی این ابیات در تاریخ جلوس یافت

تاریخ

شه بلند مکان بحر جود اکبر شاه		برفت و طفل تمنا بدهر ماند یتیم		بجای او خلف او نشست شیخ تاریخ		بجای اکبر شه بادشاهزاده سلیم ۱۰۱۴

و چونکه قیاصره روم نیز سلطان سلیم نام داشت این اسم را محل اشتباه انگاشته خود را جهانگیر نام نهادند و چونکه در ایام شاهزادگی از دانایان

جهان ای برادر نماند بکس	دل اندر جهان آفرین بند و بس	شد از عهد آن شاه اکبر کامکار	ببستان جنت برین روزگار
جهان گشت خرم بدوران او	زمین و زمان شد بفرمان او	دلی دهر بی مهر پیمان گسل	ز کین مهر او کرد بیرون ز دل
ز تأثیر بی مهری این جهان	روان شد سوی عالم جاودان	روانش همیشه ز حق شاد باد	از او عالم قدس آباد باد

تربتیکه اندرون حجره در پائین روضه است اصل تربت اوست آن نیز از سنگ مرمر است اما هیچ نوشته ندارد در خانه دیگر سمت مشرق از مزار او تربتی ست از سنگ مرمر و بر گرد آن آیات قرآن مرقوم است و بطرف پائین هذا القبر آرام بانو منقوش است و بفاصله چند قدم ازین تربت چاهی ست پخته که هیچ آب ندارد و سمت مغرب از مزار اکبر شاه بخانه دیگر قبری است از سنگ مرمر که آیات قران با گلبوته های خوشنما بران مرقوم است و بطرف پائین هذا القبر شکر النسا بیگم و این هر دو دختران اکبر شاه بادشاه بودند و سوای ایشان دختری دیگر بود که شاهزاده خانم نام داشت و آرام بانو بیگم در سنه یکهزار و سی و سه هجری ودیعت حیات سپرده و عرش آشیانی باین صبیه خود عنایت بسیار داشتند در چهل سالگی چنانچه بدنیا آمده بود رفت و متصل قبر شکر النسا بیگم تربتی است از سنگ مرمر که آن قبر سلیمان شکوه پسر شاه عالم بادشاه است که در سنه یکهزار و صد و پنجاه و سه فوت کرد شمه از احوال او و تاریخ که بران نوشته است بمقام خود مرقوم خواهد گردید و سوای این تربت ها که مذکور شد قبرهای چند دیگر نیز متصل آن تربتها است که هیچ نوشته ندارد شاید که یکی از انها تربت رقیه سلطانه بیگم باشد که صبیه مرزا هندال و منکوحه کلان عرش آشیانی بود و در سنه هزار و سی و پنج هجری در اکبرآباد فوت کرده

نورالدین محمد جهانگیر بادشاه غازی ابن جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه غازی

ولادت با سعادت او بعد از گذشتن هفت گهری از روز چهارشنبه هفدهم ماه ربیع الاول سنه نهصد و هفتاد و هفت هجری مطابق روز رس هیژدهم شهریور ماه سال چهاردهم الهی موافق روز دی بست و چهارم شهریور ماه سال چهار صد نود و یک جلالی مطابق روز خور یازدهم بهمن ماه قدیمی سال نهصد و سی و هشت یزدجردی مطابق بیست و یکم اباه رومی سال یکهزار و هشتصد و هشتاد و یک سکندری ملاحق بیست و یکم اگست ماه انگریزی قدیمی و دهم ستمبر جدیدی سال یکهزار و پانصد و شصت و نه عیسوی بطالع بست و چهار درجه میزان در عهد پور سیکری مضاف صوبه اکبرآباد در منزل شیخ الاسلام شیخ سلیم چشتی از بطن سلطانه رقیه بیگم صبیه راجه بهاری مل بوقوع آمده و بمناسبت شیخ موصوف بشاهزاده سلطان سلیم موسوم گردید اما پدرش مدام شیخو جیو و شیخو بابا مخاطب میساخت شعرای پایه تخت در تهنیت این عیش قصائد پرداخته صلای بزرگ یافتند یکی از دانش منشان در شهوار لجه اکبر ۹۷۷ تاریخ این ولادت را یافت و عزیزی گوهر برج اکبر شاهی را مطابق این عطیه دولت بخش گردانیده یکی از اصحاب فهم شاه عاقبت محمود یافته و بعضی از شعرا یک الف افزوده تاریخ ولادت از الفاظ ۹۷۷ ظل الهی و سلطان مسند شاهنشاهی بر آورده و خواجه حسین مروی قصیده موزون مشتمل بر سی و یک ابیات گفته بنظر بادشاه گذرانیده و دو لکه تنکه صله آن یافت یعنی از مصرعه اول هر بیت آن گرامی انتظام تاریخ جلوس اکبر شاه و از مصرعه دوم هر بیت تاریخ ولادت جهانگیر بادشاه بر آورده و با وجود چنین التزام دو تاریخ غریب سلک نظمش خالی از خوبی نیست قصیده مذکور اینست

قصیده تاریخ

لله الحمد ازلی جاه و جلال شهریار	۹۷۷	آنکه هر جهان از پیسه اعدال آمده و گذار	۹۶۳	طائری [illegible]	۹۷۷	[illegible]	
گلبنی انگونه نمود نارسته در چمن	۹۷۷	لاله [illegible] کشور از بستان لاله	۹۶۳	[illegible]	۹۷۷	[illegible]	

بفرمان شاهنشه ذوالجلال	که باشد شهنشاهیش بی زوال	شد آراسته آنچنان روزگار	که حیران شد اندیشهٔ هوشیار
بگیتی بفیض ازل پادشاه	بود سایهٔ نور ذات اله	چو از دهر آن سایه گردد نهان	فتد سایهٔ دیگر اندر جهان
بدینسان بود تا سر انجام کار	به نزد خرد گردش روزگار	زمانه دگرگون شود هر نفس	نگردد بیک گونه با هیچ کس
فلک رتبه شاه اکبر عرش گاه	که از هیبتش کوه گشتی چو کاه	نشستی چو بر تخت شاهنشهی	گرفتی جهان فر ظل اللهی
فروزندهٔ افسر و تخت بود	کریم و رحیم و جوان بخت بود	دل روشن و جان آگاه داشت	جهان خورد و داد و گیتی گذاشت
بباغ جهان تخم نیکی بکشت	برآن گرفت از ریاض بهشت	روانش چو انوار خورشید و ماه	فروزنده باد از نور اله

از جملهٔ ابیات این سه بیت بطرف شمالی رویه دروازه مذکور مسطور است

شاه اکبر ز روی دانائی	کرد طاهر ز دهر فانی دست	دولتش بود بی زوال ازان	دل بدنیای با زوال نه بست
	مرغ روحش چو بود طائر عرش	رفت بر آشیان خویش نشست	

این ابیات بر پیشانی دروازه مذکور شمالی رویه بخط نستعلیق مرقوم است

طاقی که از رواق نهم چرخ برتر است	روشن ز سایه اش رخ تابنده اختر است	این طاق زیب نه فلک و هفت کشور است	از روضهٔ منورهٔ شاه اکبر است

و تربت نقلی اکبر شاه که بر بالای زینه است از یک تخت سنگ مرمر ساخته اند و هیچ سقف و گنبد ندارد و در هر چهار طرف آن تربت نود و نه نام خدا با گل بوته های بسیار نوشته است و طرف بالین آن تربت الله اکبر و طرف پائین جل جلاله و گردا گرد دیوارها که بر چهار طرف آن تربت تعمیر یافته این ابیات مرقوم است

ابیات

بنام شهنشاه ملک قدم	که ذاتش مبرا بود از عدم	همه پادشاهان روی زمین	ازو صاحب تاج و تخت و نگین
کند از عدم آشکارا وجود	بود ذات او مظهر عدل و جود	ز لطفش که و مه طلبکار کام	بود درگهش قبلهٔ خاص و عام
نگارندهٔ جوهر آب و خاک	طرازندهٔ گوهر جان پاک	دو عالم ز فیض ازل آفرید	یکی کرد پنهان و دیگر پدید
به بخشیده آنکه سرای سپنج	بشاهان با افسر و تاج و گنج	که از عدل ایشان شود روزگار	شگفته تر از باغ در نو بهار
ره دادرسی را چو گیرند پیش	شناسند بیگانه را همچو خویش	شهی کو چنین زیست در روزگار	بود سایهٔ ذات پروردگار
ز نهصد فزون بود و شصت و دو سال	که شاه اکبر آن سایهٔ ذوالجلال	ببالای زرینه مسند نشست	که بر تخت او گشت افلاک پست
جهان را بیاراست از عدل و داد	دل اهل عالم ازو گشت شاد	بر پایهٔ تختش از هر گروه	شده جمع مردان صاحب شکوه
بمهر ار فگندی نظر سوی خاک	ازو هر شدی بهتر از جان پاک	گرفتی بیک حمله ملکی برزم	بایمای ابرو بدادی به بزم
چو لطف خدا لطف او عام بود	بهر کار خشمش بانجام بود	بدرگاه او هر که بردی پناه	چو اندیشه رفتی ز ماهی بماه
چنان پر شد آوازه اش در جهان	که در دل نه گنجید راز نهان	بپرداخت آن گونه روی زمین	که کرد آفرینش جهان آفرین
بگیتی دو افزون ز پنجاه سال	چنین کرد شاهی بروی جلال	چو از عدل آباد کرد این جهان	سوی آن جهان رفت روشن روان
شه هفت کشور ازین پیش بود	کنون هشت جنت مسخر نمود	به نزد خردمند هشیار دل	سرای است این عالم آب و گل
مجو مهر از جوهر نه سپهر	که با کس به پایان نبرد است مهر	سپهر است [illegible] آئینه مهرش [illegible]	که با کینه در مهر [illegible] بکار
جهان هست مانند موج سراب	ازان تشنه دل کی شود کامیاب	نه بسته است پیمان کس با روزگار	که بشکست آن را بهنگام کار
نماند بگیتی کسی جاودان	ز دست اجل کس نه برده است جان	چه خوش گفت آن کامل نکته سنج	کز آن گوهر دانش اندوخت گنج

دهم آبان ماه جلالی سال پانصد و بیست و هفت ملک شاهی مصادف روز راور هفدهم فروردین ماه قدیمی سال نهصد و هفتاد و پنج یزدجردی
مطابق شانزدهم تشرین الاول ماه رومی سال یکهزار نهصد و هفده اسکندری موافق شانزدهم اکتوبر ماه انگریزی قدیمی و بیست و ششم جدیدی
سال یکهزار ششصد و پنج عیسوی مطابق بهی ام ماه کاتک سنبت یکهزار ششصد و شصت و دو بکرماجیت و یکهزار و پانصد و بیست و هفت
ساکه سالباهن در دار الخلافت اکبرآباد کوس رحلت بعالم آخرت زدند و در باغ سکندره که قریب سه کروه غربی از قلعه اکبرآباد واقع است
در روضه که پیش از وفات خود تعمیر ساخته بودند مدفون گردید و آن مکان به بهشت آباد موسوم شد + گرامی تنش پاک بشستند
زآب + معطر بکافور و مشک و گلاب + کفن جامه کردید و تابوت جای + سپردند جسمش بعفو خدای + ز تختش به تخته در انداختند
با سکندریش وطن ساختند + در دخمه کردند بروی فراز + بخاکش سپردند و گشتند باز + شعرای وقت و فضلای عهد تاریخها یافتند
و مرثیه‌ها گفتند از آن جمله این مصرع تتمیه معروف و مشهور است ع آلف کشید ملک ز فوت اکبر شاه + و دیگری چنین یافته ع بادشاه عالم
جاوید اکبر بادشاه + و چون اکبر شاه بحساب سال قمری در پنجاه و دویم سال از سلطنت وفات نموده عزیزی دیگر از این مصرعه تاریخ
فوت برآورده بشرط آنکه حرف واو بعد از لفظ پنجاه ننویسند و آن مصرعه این است ع پنجاه و دو سال حکم راند اکبر شاه و یکی از شعرا
این قطعه در تاریخش گفته

تاریخ

شاه گیتی ستان جلال الدین | که چو او در جهان ندارد یاد
رخت بربست زین سرای فنا | ماند زو یادگار دانش و داد
هر کسی سال فوت او می‌جست | لجه الهام این گهر بساحل داد
۱۰۱۴ فوت اکبر شه است تاریخش | جای او در جوار رحمت باد

و این تاریخ از آصف خان جعفر ست و بعضی نوشته اند که از خواجه شعیب جوسقانی ست

تاریخ نعمیه

شاه اکبر جلال دولت و دین | که زد از قدر بر فلک خرگاه
ماهی عمر او فتاد بشست | نوبتش در گذشت از پنجاه
نخل شاهیش چون زپا افتاد | گشت تاریخ فوت اکبر شاه

نخل شاهی اشاره بر حرف الف است اگر آنرا از الفاظ فوت اکبر شاه دور کنی تاریخ برآید القاب او بعد از مرگ عرش آشیانی قرار یافت
و ایام شاهزادگی از روز تولد تا روز وفات جنت آشیانی سیزده سال و هشت ماه و هفت روز و مدت سلطنت از یوم الوفات پدر پنجاه
و یک سال سه ماه و یک فرخ چنانچه مجموعه عمر او بحساب سال قمری شصت و چهار سال یازده ماه و هشت روز میشود اما بحساب سال شمسی
شصت و سه سال و یکروز از آنجمله ایام حکومت بسال شمسی از روز جلوس چهل و نه سال هشت ماه و یک یوم روضه عالی و رفیع
اکبر شاه که در باغ سکندره است از سنگ سرخ و سفید تعمیر یافته و تا امروز موجود است احاطه وسیع آن چهار دروازه های عالی دارد از آن
جمله سه دروازه مسدود اند و دروازه کلان که سمت جنوب است مفتوح و اشعار فارسی بخط طغرا بر بازوی این دروازه در هر دو
جانب منقوش اند اما خواندن آن بسبب بلندی عمارت مشکل از جمله ابیات که جنوبیه دروازه کلان مرقوم اند بیت اول این است

بیت

مرحبا خرم فضای خوشتر از باغ بهشت | مرحبا عرش برین عالی بنای برتری

و این ابیات اندرون دروازه مذکور بخط نستعلیق مرقوم اند

ابیات اندرون دروازه کلان + +

والد قطب الاقطاب شیخ احمد عارف ردولی است و مرید شیخ رکن الدین ولد شیخ عبد القدوس گنگوهی چشتی بود وفاتش در بلده
سرهند واقع شده و بعضی از فضلای عصر در تاریخش ۱۰۰۷ آه شیخ کامل ÷ گفته اند که عددش یکهزار و هفت میشود و در جای دیگر
خوانده ام که تاریخ فوت شیخ عبد الواحد چشتی کان من المخلصین ۱۰۱۲ ÷ است که عدد آن یکهزار و دوازده میشود نه معلوم کدام درست است

حمیده بانو بیگم ملقب به مریم مکانی

مادر اکبر شاه بادشاه بود اصل نامش حمیده بانو بیگم مشهور بحاجی بیگم از نسل زنده پیل شیخ احمد جام بوده وفاتش در شب دوشنبه
هفتدهم شهریور سنه یکهزار و دوازده هجری واقع شده و تابوت او را از اکبرآباد بدهلی روانه ساخته در مزار حضرت جنت آشیانی یعنی
همایون بادشاه که تعمیر ساخته او بود مدفون ساختند و دارا شکوه پسر شاه جهان بادشاه و فرخ سیر بادشاه و عالمگیر ثانی وغیره هم درین
مقبره مدفون هستند و عرب سرا که متصل مقبره همایون بادشاه در دهلی واقع است بنا ساخته بیگم موصوف هست و آنرا عرب سرا ازان
سبب گویند که چون بیگم بحج رفته از عربستان سیصد کس را همراه خود آورده آنمکان را برای ایشان تعمیر نموده

سلطان دانیال

پسر سومی اکبر شاه بادشاه بود بعمر سی و چهارم سالگی جهت افراط شراب در غره ماه ذی الحجه سنه یکهزار و سیزده هجری شش ماه
پیش از وفات پدر در برهانپور رحلت نموده او را بشکار تفنگ بسیار میل بود و یک تفنگ را جنازه نام کرده این بیت بران نقش نموده
بود **بیت** از شوق شکار تو شود جان تر و تازه ÷ هر کس که خورد تیر تو افتد بجنازه ÷ پدر منع شراب کرده بود نزدیکان از ترس بادشاه
شراب نزد او نمی آوردند چون دو سه روز گذشت بیتاب شده بهر شد قلی تفنگچی زاری کرده گفت که اندک شراب بمن برسان او گفت
بچه طریق بیارم اگر کسی داند من کشته خواهم شد گفت در همان تفنگ کرده بیارم شد قلی تفنگ را از شراب پر کرده آورد چون نام
تفنگ از زبانش برآمده بود حق تعالی همان اثر ظاهر کرد یعنی که از آن تفنگ شراب خوردن همان بود و جان دادن همان تاریخ
فوتش از کلمه نمانَد ÷ استخراج می یابد و سلطان دانیال را دو پسران بودند یکی مرزا بایسنغر دوم مرزا هوشنگ این هر دو
برادران در عهد جهانگیر بادشاه مقید بودند و در سال یکهزار و سی و هفت بحکم شاهجهان بادشاه در لاهور بقتل رسیدند

در وفات جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه

در مرات جهان مرقوم است که بعد از آنکه اکبر شاه را ممالکت هندوستان بوجه احسن بضبط درآمد و خاطر جهان گشا از اطراف
جمع شد اکثر اوقات با علما و فقرا و حکما بمباحثه مسائل فقهی و تحقیق مقدمات حکمی و سخنان تصوف مصروف میشد تا آنکه روزی
بعبادت معهود بصحبت علما و فضلا اشتغال داشته تحقیق مسائل دینی مینمودند و علما برسوم تیغ زبان از نیام دهان کشیده در یکدیگر افتادند
و در مقام تنافی و تقابل درآمدند و هر یک راه خلاف دیگری پیموده تکفیر یکدیگر نمودند و مزاج شاهی را که طالب حق مطلق بود در شک
انداختند تا آنکه بانوای ملحدی چند که ندیم بارگاه سلطنت بودند شیخ تاج الدین ولد شیخ زکریا اجودهنی دهلوی که شاگرد رشید شیخ الهان
پانی پتی بود بقتل رسید و ملا عبد الله سلطانپوری که مخدوم الملک خطاب داشت نیز از ظلم آن جماعه مقتول شد و همچنین شیخ
عبد النبی نبیره شیخ الشیوخ قطب عالم شیخ عبد القدوس گنگوهی بشهادت رسید و بعد از آنکه ناصحی درمیان نماند بادشاه طریقه اختیار کرد که به
تفصیل آن چه نویسد یعنی از سر ابداد تا نشش گهڑی روز بمقابل آفتاب نشسته تسبیح نام که در کتب اهل کفر هزار و یک اسم دارد میخواند و همگفت
هرکه باین اسما اداومت نماید حیات ابدی یابد و خود تا آخر عمر ازین فعل قبیح و عمل شنیع تائب نشده پس از حکومت قریب پنجاه و دو سال
شب چهارشنبه سیزدهم جمادی الثانی سنه یکهزار و چهارده هجری مطابق روز رادی بهشت سیوم آبان ماه الهی سال پنجاهم جلوسی موافق

ابیات مذکور بر اطراف تخت مسطور باین طور مرقوم اند



چون شاه سلیم وارث تخت و نگین + بر تخت نشست و بست گیتی آئین + شد اسم مبارکش جهانگیر چو ذات + از نور عدالت لقبش نور الدین

خواجه باقی بالله

یکے از اولیای کبار بوده و مذهب نقشبندیه داشت بسن چهل سالگی در سنه یکهزار و دوازده هجری بتاریخ بست پنجم جمادی الثانی ازین جهان فانی رحلت فرموده درگاه او در دهلی ست متصل قدم شریف و بر دروازه جنوبی روضه مذکور این تاریخ که از لفظ نقشبند وقت سال فوت او استخراج می باید منقوش است

تاریخ

خواجه باقی آن امام اولیا چونکه بد مشرب فنا اندر بقا	عارف بالله اسرار نهفت محو حق گشته ز اسرار صفت سال تاریخ وصالش خسروے	نکهت بستان سرای ابتدا رخت بسته زین سرای بی بقا فی البدیهه نقشبند وقت گفت	از نهال عنبری خوش گل شگفت چون شناسی از جمی از حق شنفت

۱۱۰۱ سمت بالین مزار او دیواری ست که قصیده پانزده بیت با تاریخ بران مرقوم ست بیتے چند ازان نوشته میشود

ابیات با تاریخ

قبله ارباب معنی کعبه اصحاب دین کی توانم گفت مدح آن خلاصه و مصطفی وان ز هجرت بعد الف اثنا عشر بوده سنین	مظهر فیض الهی صاحب علم الیقین هست ذات خواجه باقی مرتبت لا جالمین از وفات قطب دوران تکیه گاه سالکین	نور چون بر تست یافت از حق ابتدا چون کمالش وصل دوام بود بی انتها هر کرا آید بر مزار اش از سر صدق و صفا	شد ز مین بتیش روشن ز نور کبریا شد بهار نحیب آخر بعمر اربعین ۱۰۱۱ خاتمش ... دوام شد مقعد شاه دین

شیخ عبد الواحد فاروقی کابلی سرهندی

تاریخ

سرآه و آرام چون کشیدم ابوالفضل جان او تاریخ گفتم ۱۰۱۱

۱۰۱۱

جامع مسجد بلگرام

قاضی محمود بلگرامی پسر اوسط قاضی ابوالفتح عرف قاضی کمال بلگرامی است در عهد اکبر شاه بپایه امارت رسیده و تا زمانه شاهجهان بادشاه در قید حیات بوده و شاهجهان بادشاه او را بطریق ایلچی گری پیش بادشاه ایران فرستاده و در زمان اکبر بادشاه در سنه یکهزار و یازده هجری در بلگرام جامع مسجد عالی بنا نموده بود تاریخ تعمیر آن مسجد اینست

تاریخ

گفتم این مسجد عالی بکه نسبت دارد | هاتفم گفت همانی که انیما محمود ۱۰۱۱

۱۰۱۱

تخت سنگ موسے

تختی است که اکبر شاه بادشاه سه سال پیش از وفات خود در سنه یکهزار و یازده هجری برای پسر خود شاهزاده سلطان سلیم تیار نموده بود تا امروز که سنه یکهزار و دو صد و شصت و چهار هجری ست در قلعه اکبرآباد موجود است اما دو پاره شده است و معلوم نیست که این نقص در کدام وقت و بچه طور در و راه یافته عرضش قریب دو گز و کسرے انگریزی ست و طولش قریب سه و نیم گز و ارتفاعش از زمین چیزے زیاده از نیم گز و سطبرے آن زیاده از یک وجب است هفت ابیات با تاریخ که اکبر شاه بر اطراف آن تخت منقوش نموده بود و بعد از آن پسرش جهانگیر بادشاه دو بیت دیگر بران افزوده اینست

ابیات اکبر شاه

بادشاهی که تیغ او سازد | محکم خسروان پایه پایه
پے تاریخ او بفکر شدم | چون روی سکه بسر عدو بدو نیم
مهر و سه را عیار بزر و بسیم | هر دمی گشتم از خدای حکیم
باشد این تختگاه فرخنده | در درجا شل بدر تابنده
تا فلک تختگاه خورشید است | تکیه گاهی خدایگان کریم
لولوی بی بها چو در یتیم | گفت ماند سریر شاه سلیم ۱۰۱۱

ایضاً

همیشه باد منور بنور مهر الٰه | سریر حضرت سلطان سلیم اکبر شاه

ابیات جهانگیر بادشاه

چون شاه سلیم وارث تخت و نگین | بر تخت نشست بست گیتی آئین
شد اسم مبارکش جهانگیر جهانداره | از نور عدالت لقبش نورالدین

برادر شیخ ابوالفیض فیضی فیاضی ست و پسر دوم شیخ مبارک ناگوری • وفات شیخ مبارک بتاریخ هفدهم ذیقعده روز یکشنبه سنه هزار و یک هجری بوقوع آمده • مقبره او در بلده اکبرآباد بفاصله یک کروه شرقی از روضه اکبرشاه موجود ست و شاید که هر دو برادران نیز در انجا مدفون هستند این روضه را مردمان آنجا • روضه لاڈلی میگویند و لاڈلی بتکلم همشیره ابوالفضل بود و منکوحه اعتقاد الدوله نواب اسلام خان و روضه مذکور احاطه وسیع و دروازه عالی دارد و بر پیشانی آن دروازه اسم شیخ مبارک و شیخ ابوالفضل مرقوم است فی سنه اربع و الف بخط طغرا اگرچه شیخ مبارک ناگوری الاصل بود اما این هر دو برادران در اکبرآباد متولد شده اند و ولادت شیخ ابوالفضل در سنه نهصد و پنجاه و هشت بوقوع آمده و از علوم معقول و منقول در عمر پانزده سالگی فراغ بهم رسانیده و بعد ازان تجرد و عزلت را دوست داشته و بتکلیف و اصرار محبان صادق در سال نوزده جلوس عرش آشیانی بملازمت بادشاه حاصل کرده تفسیر آیة الکرسی مرقوم نموده پیشکش ساخته بالطاف خسروانی مخصوص گشته اول بخدمت منشی گری و بعد ازان بعهده وزارت ممتاز و سرفراز گردیده و در عرصه قلیل بخاطر بادشاه انچنان جا گرفت که محسود شاهزادگان و امرا شد تخلص او علامی ست • ع • عالم و عادل و علامه عصر + عارف و کامل و فیاض زمان + آصف عهد سلیمان زمن + شیخ ابوالفضل وزیر خاقان + در سال چهل و سوم الهی حسب الحکم بادشاه همراه شاه مراد به تسخیر احمدنگر بدکن رفته و بعد وفات سلطان مراد همراه سلطان دانیال بود تا آنکه آن ملک در سنه هزار و نه هجری فتح شد و شیخ در سنه یکهزار و یازده هجری حسب الطلب بادشاه از دکن کوچ نموده بطرف اکبرآباد میرفت چون در نزد نروار رسید بدست رهزنان بقتل رسید بعضی نسبت این امر شنیع به شاهزاده سلیم نموده اند و انچنان است که چون شیخ حسب الحکم بادشاه روانه حضور شد دران ایام شاهزاده سلیم به بغی و نافرمانی پدر میگذرانید و از طرف شیخ آزردگی خاطر بسیار داشت و بیقین میدانست که اگر شیخ بحضور میرسد خاطر بادشاه را از طرف او منحرف خواهد ساخت براجه نرسنگه دیو بندیله نوشت که سر راه شیخ را گرفته کارش تمام سازد و چون راجه مذکور در بغی بشاهزاده شریک بود او در روز آدینه چهارم ربیع الاول سنه یکهزار و یازده در اثنای راه شهید ساخت و سرش را بریده پیش شاهزاده سلیم که در الهاباد تشریف داشتند بفرستاد و شاهزاده بغایت خوش شده آن سر را بجای نالائق انداخت و مدتی در انجا افتاده ماند عمر او به پنجاه و سه رسیده بود اکبر شاه بادشاه از استماع این خبر بسیار تاسف خوردند

ع • شهنشاه جهان را در وفاتش دیده پرنم شد — سکندر اشک حسرت ریخت کافلاطون ز عالم شد +

و شیخ عبدالرحمن ولد شیخ ابوالفضل را با امراء دیگر باستیصال راجه نرسنگه دیو تعیین نمود اعظم خان وزیر تاریخ فوت شیخ را بطریق تعمیه یافته و اینچنین گفته

تاریخ

یفعل الله ما یشاء یحکم الله ما یرید — تیغ اعجاز نبی الله سر باغی برید

یعنی از سر لفظ باغی با که حرف با ست دور کنی از باقی حروف بحساب ابجد تاریخ برآید [۱۰۱۱] و نیز نقل کنند که شیخ در خواب آمده گفت که تاریخ فوت من بنده ابوالفضل است [۱۰۱۱] تکفیر شیخ زبان زد خاص و عام است بعضی بکیش برهمن او را منسوب کنند و برخی شمس پرست خوانند و جوقی دهریه دانند والله اعلم بالصواب و این تاریخ در فوت او از مؤلف این اوراق ست که بطریق طبع آزمائی به تعمیه گفته

و بعد ازان در ممالک ایران بادشاہے نافذ فرمان بودند خصوصاً در زمان اکاسرہ اطاعت گونه بظهور آورده اند و در سائر ایام لواے خود سری افراختہ اند اول حاکم مسلمان ازان طائفه جلال الدین ایرج ابن گرگین ابن قباد است که در عهد عبد العزیز مسلمان شد و ازان زمان ظهور دولت صفویه تا نهایت طریق اطاعت و باج گذاری مسلوک داشته منصب امیر دیوانی داشتند و در زمان نواب سکندر شان ملقب بسلطان محمد خدابنده نور الدین خان ابن ابراهیم خان ابن نوشیروان مشهور بشاه عادل که در آغاز جلوس شاه عباس والے آنجا بود فوت شد میرزا علاء الملک پسرش قائم مقام گردید نواب سکندر شان او را ملقب ابراهیم خان ثانی لقب دادند بعد ازان چون سر از اطاعت بادشاہ بپچید شاه عباس در سنه هزار و ده هجری الله وردی خان را فرستاده آن ولایت را تسخیر نموده بتصرف اولیاے دولت آورد و مستعدان روزگار تاریخ فتح آن ولایت را بسیار یافته اند ازانجمله سید کمونه این تاریخ مرغوب یافته

تاریخ فتح

چو الله وردی لقب خان شاه — چو رستم سر پنجهٔ پردلے ۱۰
تهمتن صفت بر تکاور نشست — کشود آنچه گرگین میلاد بست
به نیروی بازوی کیخسروی — طلب کردم از عقل تاریخ آن
در آورد دارالامان را بدست — بگفتا طلسم کیانی شکست ۱۰۱۰

تاریخ بر سنگ تربت شخصے

که در زمان اکبر شاه بادشاه در سنه یکهزار و ده هجری مطابق سال چهل و شش الہی در اکبر آباد فوت شده و بفاصله قریب صد قدم شمالی از گنبد چهن چهن کٹوره مدفون گردیده و این چند بیت بطریق تاریخ بر مرقدا مرقوم بود که سال هجرے مستفاد میگردد و از عبارت الہی سال الہی که اختراع کرده اکبر شاه بود بر می آید

تاریخ

آه واویلا که اسعد جان من — یکهزار و ده ز هجرت بود کان
رفت و ما را ساخت در غم مبتلا — رفت سوی خلد ازین دار الفنا
روح پاکش را همی گویم بصدق — در بهشت عدن یارب باد جا
سال فوتش چون بجستم از خرد — گوش کن تاریخ شمسی را دگر
گفت با من کاهی غریب بی ریا — از الہی گشت نازل این ندا ۴۶ ۱۰۱۰ ۱۰

پوشیده مباد که چون در سنه یکهزار و دو صد و هیژده هجری قلعه اکبر آباد بتصرف کمپنی انگریز در آمد در جائے که قبر بود و مزارهاے دیگر بودند کچهری عدالت صاحب جج تعمیر یافت چون بعد از چهل سال در سنه یکهزار و دو صد و شصت و یک هجری مطابق سنه یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی حکم اصدار یافت که کچهری کهنه را مسمار ساخته در همان مقام کچهری دیگر از سر نو تعمیر نمایند بوقت کندن بنیاد دیوار کهنه چهار تربت بر آمدند ازان جمله یکی آنست که مرقوم شد و حالا این سنگ تربت اندرون قلعه اکبر آباد نهاده اند و دو تربت دیگر که هیچ نوشته نداشتند و یکے دیگر که بران این چند بیت مرقوم بود

تاریخ

واحسرتا که جان جهان از جهان برفت — زین نداو کرد جدا روح هم روان
بی او برفت قالب بیجان و جان برفت — بر ما نگر و مهر و لبسویش روان برفت — چیست حیات پاک بکن کاشنادگر
لازم بود که زار بگریم بهای های — تاریخ فوت او ز خرد جستم و بگفت — کان طوطی شکر لب شیرین زبان برفت
خورشید بود و ماه چون جهان نوجوان برفت — برگ گلی و شاخ گل از بوستان برفت

علامهٔ عصر شیخ ابو الفضل علامے

خانی نشست معتمدان پدرش که از و آزار بخاطر داشتند بسبب آنکه عم خود رستم سلطان را با سه پسرانش بسیاست رسانیده میخواست که جمیع ارکان دولت پدر را نیز نابود سازد لهذا چندے از ایشان توهم کرده بعد از شبها سر راه او را گرفتند و بزخم تیر او را هلاک ساختند و دین محمد خان ولد جانی بیگ سلطان خواهرزاده عبد الله خان را که از اقربای او بود بر مسند حکومت نشانیدند تاریخ قتل عبد المؤمن خان را بطریق التعمیه بدبخت سر بریده یافته اند یعنی اگر سر عدد بخت را که حرف با باشد دور کرده شود تاریخ بر آید ۱۰۰۶ و نوشته اند که بنا بر سوء اعمال [illegible] کهاکه از عبد المؤمن خان نسبت به پدر واقع شده زیاده از شش ماه سلطنت نه نمود و دین محمد خان که مشهور به یتیم خان بود در معرکه که با شاه عباس در هرات واقع گردید زخمی شده بعالم آخرت شتافت

سلطان شاه مراد

پسر دویمی اکبر شاه بود و در سنه یکهزار و هفت پانزدهم ماه شعبان در سی امه سالگی در دکن ودیعت حیات سپرد و در بلده شاه پور مدفون گردید بعد از ان نعش او را از انجا بر آورده نزدیک مقبره همایون بادشاه در دهلی دفن کردند این مصرعه تاریخ فوت او است ع

از گلشن اقبال نهالے بشد کم

شیخ ناگه

در شهر قنوج پرگنه دریای کالی ندی روضه ایست عالیشان و گنبدی دارد بر گرد آن روضه دیوارهاے بلند تعمیر یافته از تاریخ که بر پیشانی دروازه بیرونی تعمیه است چنان مستفاد میگردد که شیخ ناگه در حوالی یکهزار و نهم فوت کرده و در انمقام مدفون گردیده از عبارت مکان فیض آباد تاریخ بر می آید تاریخ و عبارتها اینست

تاریخ

این روضه با صفا که فردوس شیست	زان گوشه نشینی که از شاه مرد است	مرقد که شیخ ناگه فیض حق بود	تاریخ مکان فیض آباد از است
باهتمام رکن الدین و دلارے میان قریشے کتبه رکن الدین بن علاء الدین عثمانی شد			

شاه موسے

درویشے بود که در سنه یکهزار و ده هجرے بشهادت رسید اما معلوم نشد که بکدام علت بهر حال تاریخ شهادت او نیست

تاریخ

شجاع ملک ملت شاه موسے	بمیدان شهادت چون علم زد	ز روی صدق شمس الدین محمد	قتیل عشق تاریخش رقم زد

۱۰۱۰

رفیع الدین

شاعرے ممتاز و سخن سنجے معنی نواز بود و مولدش دکن است در زمان شاه اکبر در هند آمده دیوانے که خود گفته بود بنظر بادشاه گذرانید و مورد عنایات و انعامات بادشاهانه گردید در تاریخ اختتام دیوان مذکور گفته

تاریخ

دیوان رفیع چون بانجام رسید	از حضرت بادشاه انعام رسید	در ملک دکن جمیع معمور و نوشت	در سال هزار و ده باتمام رسید

۱۰۱۰

فتح ولایت لار از شاه عباس صفوے

حکام لار از نژاد گرگین میلاد اند که بعهد کیانیان بحکومت ان منصوب شده بودند از ان تا زمانه او لاد او در انجا حاکم و فرمانروا بوده در زمان ملوک طوائف بیشتر از پیشتر اقتدار یافته از حکام ولایت فارس و جوار بادشاهان بوده دار از منه سابقه قبل از [illegible]

جامع مسجد بهار

این مسجدیست عالیشان در ملک بهار تعمیر نموده سعید سرفراز خان در سنه یکهزار و چهار هجری در زمان دولت اکبر شاه بادشاه و این تاریخ بر بالای دروازه آن مسجد مرقوم ست

تاریخ

در زمان اکبر غازی شه عالم پناه بسکه از فیض مقدس شیخ و زاهد	باد دایم جای انس ابرار اتقیا روضهٔ قدسیست گوئی اندرین بهار	هم همین حضرت خان سعید سرفراز سال تاریخش چو از پیر خرد جستم بگفت	مسند عالی بنای مسجدی کرد اختتام رفته بود از هجرت خیر البشر الف و چهار ۱۰۰۴

۱۰۰۴

دروازه محلسرای رهتاس

راجه مانسنگه پسر راجه بهگوان داس کچهواهه در زمان صوبه داری خود در ملک بهار محلسرای اندرون قلعه رهتاس در سنه یکهزار یکهزار و پنج هجری تعمیر نموده و بر دروازه آن محلسرا این تاریخ مرقوم ساخته

تاریخ

دروازه عظیم بنای چو شد تمام	دروازه سپهر ز رشکش سقیم شد	سال عمارتش چو نمودم ز طبع گفت	از راجه مانسنگه بنای عظیم شد

۱۰۰۰

تحریر فی التاریخ بیست و هشتم شهر رجب المرجب سنه هزار و پنج هجری

مولانا حاجی محمد کشمیری

اصلش از همدان است یکی از آبای او همراه میر سید علی همدانی بکشمیر آمده متوطن شده بود و مولانا مذکور از کشمیر بمدینه رسیده کسب فضائل نمود و در اکثر علوم بمرتبه کمال رسیده بفقر و عبادت بسر می برد و گرد امور دنیوی نمیگردید اشعار خوب دارد روز پنجشنبه نوزدهم صفر سنه هزار و شش فوت شد و خلیفه اش مولانا حسن که از مریدان خواجه محمد باقی بود این قطعه در تاریخ وفاتش مرقوم نموده

تاریخ

نوزده از ماه صفر رفته بود وز سر پر درد و سلی بغتی	آه این فلک گشت بر زیر و زبر کز غم او مشتعل گشت سر سال و مه ور هزار زین واقعه	زیر و زبر ساخت حیات مرا پیر خرد ناله دل و جان زین خبر نوزده هم بود ز شهر صفر	همچو حیات ز نگ اندر حجر خون شده هم چه بست بخون جگر

۱۰۰۶

عبد الله خان اوزبک سپهدار ملک توران

ابن سکندر خان ابن جانی بیگ خان از اولاد چنگیز خان ابن چنگیز خان بود بعد وفات پدر در سنه نهصد و نود بحکومت سمرقند و بخارا رسیده و در هنگام حیات پدر تا دست بالا و جنگ داشته در سنه نود و شصت و تسعمائه در ولایت ماوراء النهر کوس شاهی باستقلال زد و تمامه آن دیار را متصرف شده در بدخشان استیلا یافت و میرزا شاهرخ نبیره میرزا سلیمان از جور او بکابل آمده متوجه هندوستان شده و عبد الله خان در سنه خمس و الف پنجم ماه رجب رحلت نموده و بقولی در سنه هزار و شش مطابق سنه چهل و چهار از جلوس اکبر شاه و موافق سال دوازدهم جلوس شاه عباس فوت کرد و تاریخ وفات او را قیامت قائم شد یافته اند مدت عمرش شصت و شش سال و ایام سلطنت بعد از پدر هفده سال و بعضی نوشته اند که مدت حکومت او چهل و دو سال بود بعد از و پسرش عبد المؤمن خان در سمرقند بمسند

قطعه

منم فیضی که در میدان معنی | چو من چابک سوار تیز رانیست
بجلد شعر من از پوست نامغز | بجای مردم ناپاک رانیست

بدان میماند این پاکیزه گفتار | که در دیوان حافظ نام سنگست و میر غلام علی آزاد در تذکره سرو آزاد آورده که شیخ محمد یحیی معروف بشیخ خوب الله الهٰ آبادی در کتاب اعلام الانام میگوید که صاحب قطعه مذکور ادعا نمود که این بیت خواجه حافظ بنظر نرسیده و شنیده ام که سگان را قلاده می بندی + چرا بگردن حافظ نمی نهی رسنی + و مولف را چنان بخیال میرسد که آنچه کرسیج فیضی نوشته اند درست است زیرا که بیت مذکور در اکثری از دیوان حافظ یافته نمیشود مگر در بعضی و شبه نیست که این بیت از ملحقات باشد گویند که شیخ فیضی و برادرش شیخ ابوالفضل هر دو دهریه مقربی و سر حلقه اهل تزویر بودند و صحبت خاص بادشاه راه یافته بسخنان واهی خاطر بادشاه را از جاده مستقیم انحراف میدادند چنانچه این دو شعر که از قصیده مدحیه سلطان است بر نیغ دلیلی بهر بنست

ابیات

قسمت نگر که در خور هر یک عطا کنند | آئینه را بسکندر و با اکبر آفتاب
او میکند معاینه خود در آئینه | این میکند مشاهده حق در آفتاب

واین اشعار امید واران سند بر آفتاب پرستی بادشاه نموده به تحسین فیضی سرگرم اند باید دانست که شیخ فیضی اعداد اکبر را با عدد آفتاب از حساب بینات برابر یافته و برین معنی رباعی گفت

رباعی

نوریکه ز مهر عالم آرا پیدا است | از جبهه شاهنشه والا پیدا است
اکبر که بآفتاب دارد نسبت | این نکته ز بینات اسما پیدا است

و حساب بینات آنچنان است که در حساب ابجد حروف اسمی را از حروف مسمائی بگیرند و از اول حرف اسمی مسمائی را محذوف سازند آنچه باقی ماند اعداد آن را بگیرند مثلا اعداد اکبر دو صد و بست و سه میشود الف آفتاب اسمی گیرند و الف مسمائی محذوف گردانند لف باقی ماند که یکصد و ده حاصل آید همچنین از الف دویم اسم آفتاب مجموع اعداد هر دو الف و چهار و بست باشد با تا و با در صورت حذف حروف ابتدا از هر سه حرف الف باقی میماند که مجموع عدد آن سه الف عدد همه باشد پس تمامی اعداد آفتاب دو صد و بست و سه آمد و آن برابر اعداد اکبر است فقط ولادت فیضی در سال چهارصد و شصت و نهم جلالی مطابق نهصد و پنجاه و چهار هجری اتفاق افتاده و وفات او در دهم شهر صفر سنه یکهزار و چهار هجری
۱۰۰۴ بسن پنجاه سالگی بوقوع آمده و چون شیخ بمذهبی مقید نبود این مصرعه در تاریخ وفات او گفته اند تاریخ فاسقی ۱۰۰۴ و شیعی و طبعی و دهری + و این تاریخ هم بر همون طریق است

تاریخ

شیخ فیضی که فضل پیدا است | گرچه در رزم خود سوقد بود | در ره دین ف[?] و بیداکرد | نزد ارباب شرع مفسد بود
۱۰۰۴ | زان سبب خانهٔ فضا وقد | بنوشت آنکه شیخ ملحد بود ۱۰۰۴

و مولف این اوراق این تاریخ در فوت او گفته

تاریخ از مولف

تاریخ حیات او ستم زشتا نگیز | افسوس گفت اکبر جان داد فیضی ها

۱۰۰۴ گویند که شیخ فیضی بکمال حمیده و حکیم همام برادر حکیم ابوالفتح شیرازی در عرض یکماه بترتیب ۳۰۱ بسمانه شهرستان عدم شده اند

و شیخ ابو الفضل نسبت تلمذ نموده و بعد ازان در سلک ملازمان اکبر شاهی منسلک گردیده و در محفل خلوت بار داشت و به امر آن بادشاه بانتخاب و ترجمه کتب هندی اکثر مامور میشد داستان رامچند را بفارسی ترجمه کرده تاریخ کشمیری منتخب نموده و علم تاریخ را بواقعی میدانست و تاریخها را خوب می یافت اکثر تواریخ تعمیر عمارات و وفات مشائخ و علماء عصر خود یافته در تاریخ ازدواج خود که در سنه نهصد و هفتاد و پنج هجری اتفاق افتاده گفته

تاریخ ازدواج

چون مرا از عنایت ازلی / آرزو بے جہ بماہ چہری شد
عقل تاریخ کدخدائی را / گفت ماہی قرین مہری شد

و نسخهٔ منتخب التواریخ که بتاریخ بداونی اشتهار دارد بر حق گوئی و خداشناسی و فضل و کمال او دلیلے واضح است این کتاب را در سنه یکهزار و چهار هجری باتمام رسانیده و تاریخ آن بطریق تعمیه اینچنین گفته

تاریخ

شکر الله که باتمام رسید / منتخب از کرم ربانے
سال تاریخ ز دل جستم گفت / انتخاب که ندارد ثانے

اگر حرف ثانی را که نون باشد از لفظ انتخاب دور کرده شود تاریخ برآید سال وفات شیخ معلوم نشد و نه تاریخ بهم رسید

ملک الشعرا شیخ ابو الفیض فیضے فیاضی

برادر بزرگ شیخ ابو الفضل و خلف الصدق شیخ مبارک ناگوری ست سالها فیضی تخلص میکرد آخر فیاضی قرار داد و اشعار باین معنی گفته **بیت**

زین پیش که سکهٔ سخن بود / فیضی رقم نگین من بود
اکنون که شدم مرید عشق / فیاضی ام از محیط فیاض

آورده اند که در اوائل روزے بادشاه فیضی را که بملازمتش رفته بود بیرون کٹهره نقره استاده کرد فیضی بخجلت این رباعی خواند **رباعی** بادشاها برون پنجره ام ؛ از سر لطف خود مرا جاده ؛ زانکه من طوطی شکرخایم ؛ جای طوطی درون پنجره به ؛ بادشاه بسیار پسندید و مراتب او افزود در اقسام علوم مثل شعر و معما و عروض و قافیه و تفسیر و تاریخ و خط و انشا بیمثال آفاق بود این چند ابیات ازوست

ابیات

شکر ایزد را که مداح شه بحر و برم / شاعر خاص جلال الدین محمد اکبرم
بود گر در هند خسرو طوطی شکرگرم / حالیا من هم گویی از وی شیرین ترم
او اگر پرورده سلطان محمد شاه بود / من بمداحی اکبر شاه جان می پرورم
شاعرم اما نه آن شاعر که پیش آید کسے / شعرگویان ازلی اخذ و جر سیم و زرم
طرز شعر او نباشد نظم رنگین مرا / او بطرز دیگر است و من برنگ دیگرم
بود اکبر را محمد بندهٔ فرمان پذیر / گر درین معنی دروغی گفته باشم کافرم

در طبقه سلاطین تیموریه هند اول کسیکه بخطاب ملک الشعرائی تحصیل مباهات نموده غزالی مشهدی بود که از اکبر شاه باین خطاب مامور گردیده و بعد فوت او شیخ فیضی باین لقب بلند آوازه گشت و در عهد جهانگیر بادشاه طالب املی و در زمان صاحبقران ثانی ابوطالب کلیم همدانی باین خطاب مامور شده و فیضی موارد الکلم نام کتابے در اخلاق نوشته که حروف منقوطه ندارد و تفسیر قرآن را نیز بے نقط تمام کرده و موسوم بسواطع الالهام گردانیده و میر حیدر معمائی سوره قل هو الله را تاریخ اتمام آن یافته که در سنه اثنی والف هجری باتمام رسیده و ده هزار روپیه صله گرفته سوره قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد فقط و شیخ فیضی در یکی از مقطعات خود آورده که در دیوان حافظ نام سگ نیست چنانکه ازین قطعه مستفاد میگردد

بخطاب اعظم خان نام بر آورده، دیبال پور بجاگیر او مقرر شده و در سال سی و دویم از جلوس عقد مناکحت دختر میرزا بادشاهزاده سلطان مراد منعقد گردیده و در سنه هزار و دو سو المزاجی بادشاه و بطرف خود در یافته اراده حج کرد و باز گیان دوستی بهم رسانیده از بندر بلاول که نزدیک سومنات ست بر جهازی که بنام الهی مشهور بود با فرزندان خود سوار شده بحج رفت شیخ عبد القادر بداونی تاریخ روانگی او بطرف مکه یافته

تاریخ

چو پرسیدم بدل تاریخ این سال ‌‌ ‌بگفتا میرزا کوکه بحج رفت
۱۰۰۲

بعد از مراجعت در احمدآباد گجرات سکونت نمود و در انجا سال نوزدهم از جلوس جنت مکانی یعنی جهانگیر بادشاه در سنه هزار و سی و سه هجری باجل طبعی مسافر دار الملک بقا گردید لاش او را از انجا بدهلی آورده متصل روضه پدر او خان اعظم آتکه خان مدفون ساختند و بر قبر او عمارتی عالی که شصت و چهار ستون دارد و سرتاپا از سنگ مرمر است تعمیر نمودند و آن عمارت حالا به چونسته کهنبه مشهور ست

تاریخ کتاب هفت اقلیم

این کتاب تصنیف نموده امین احمد رازی ست که در سنه هزار و دو هجری باتمام رسانیده و تاریخ اینچنین گفته

تاریخ

این نسخه که هست همچو فردوس نکو	تا مونس تو بود بروز تنهائی	گر از تو کسی سوال تاریخ کند	تصنیف امین احمد رازی گو

۱۰۰۲

سلطان مراد ابن سلطان سلیم بادشاه روم

بعد فوت پدر در اواخر ماه شعبان سنه نهصد و هشتاد و دو بر سریر سلطنت روم نشست صاحب ملک و مال گشته اول پنج برادران خود را پیش چشم خود کشته بعد ازان بکار سلطنت پرداخت کررًا او را با جنود نصارا محاربات دست داده وفاتش در ماه جمادی الاول سنه یکهزار و سه هجری بوقوع آمده پس از دوازده روز چون سلطان محمد پسر او را از قلعه آوردند نعش او را بخاک سپرده اند و سلطان محمد با یک فرمانبری بر نشست و از خردمندگی و دل سنگی نوزده برادر خود را که بزرگترین ایشان بیست ساله بود از هم گذرانید و بعد حکومت نه سال در ماه شعبان سال هزار و دوازده بمرض طاعون ازین عالم در گذشت بعد از و پسرش سلطان احمد چهارده سال حکومت نموده

مولانا شیخ نظام متخلص بضمیری بلگرامی

از قدمای شعرای بلگرام است و خواهرزاده شیخ سلیمان و از وسیله او بملازمت همایون بادشاه رسیده شاعر پای تخت او گردیده در مهر خود این بیت کنده انیده بود ؎ خدایا بحق رسول انام * پذیرای کار ضمیری نظام * در قصبه سفید بها که از توابع دار الخلافت دهلی ست در سنه یکهزار و سه هجری در عهد اکبر شاه فوت کرده و نواب مبارک خان دهلوی تاریخ وفاتش درین قطعه بضبط آورده

تاریخ

مالک ملک نظم شیخ نظام	شاعری نادر و فصیح کلام	در قصیده و شده ظهیر زمان	در غزل گشته خسرو ایام
بست رخت بقا ز ملک فنا	کرد آهسته سوی خلد خرام	کردم اندیشه بهر تاریخش	خردم گفت آه آه نظام

۱۰۰۳

شیخ عبد القادر بداونی قادری تخلص

پدرش ملوک شاه از اکابر بلده بداون بود و شیخ الفضل و کمال الفضایل داشت پیش شیخ مبارک ناگوری که پدر شیخ فیضی

براه ... بپرسید خورشید ... و چون جلال الدین محمد اکبر شاه قریب همان ایام متولد شده بود میگویند بابکه بعضے را اعتقاد است که خروج همین کس بوده بهر حال در قالب اکبر شاه نقل کرده باز رو بجهان آورده بود و موافق نیت خود بادشاهی هندوستان یافته راقم الحروف از روی حساب دریافت نموده که روزیکه آن برهمن خود را هوم ساخته آن روز مطابق بود با تاریخ بست هفتم ماه جنوری سنه یکهزار یالفصد و چهل و ... موافق دهم ماه شوال سال نهصد و چهل و هشت هجری و ولادت اکبر شاه که بتاریخ پنجم ماه رجب سنه نهصد و چهل و نهم بوقوع آمده هشت ماه و بست و شش روز بعد ازان واقعه رو داده پس اگر هندوان که بر نقل ارواح معتقد اند این واقعه را سبب پندارند جای تعجب نیست زیرا که طفل در رحم مادر نه ماه بل گاهی کمتر ازان نیز می ماند و این صرف چهار روز کم از مدت معهود است والله اعلم بالصواب همبرین طریق در یزد شاعری بود متخلص بزمانی یزدی و علت این تخلص آن بود که مذهب تناسخ داشت و خود را تناسخ لطائفے گنجوی میپنداشت و این خام خیال را در عالم قال آورده و چنین گفته بیت در گنجه فرو شدم پے دید از یزد برآمدم چو خورشید هرکس که چو مهر بر سر آید هرچند فرو رود برآید + وفات او در سنه یکهزار و سه ... هجری واقع شده و شیخ فریدالدین عطار میفرماید بیت هفصد و هفتاد قالب دیده ام همچو سبزه بارها روئیده ام

مائت یازدهم از ابتدای سال یکهزار و یک لغایت سنه یک هزار و یکصد هجری

افتتاح مائت یازدهم جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه بر سریر سلطنت هندوستان متمکن بود و ابراهیم عادل شاه برادرزاده سلطان علی عادل شاه در بیجاپور دکن و برهان نظام شاه در احمدنگر دکن و محمد قلی قطب شاه در گولکنده و شاه عباس در ایران و سلطان مراد در ولایت روم فرمان فرمائی و کشورکشائی مینمودند

قاضی ابو الفتح بلگرامی بعرف قاضی کمال

در رساله شرافت عثمانی مرقوم است که سال تولد او سنه نهصد و هفده و در ایام اکبر شاه بادشاه خدمت قضا داشته عمر هشتاد و چهار سال بود در سنه یکهزار و یک هجری رحلت نمود و ملا شیخ فیروز عثمانی این قطعه در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

ای دریغا که مشفق و مکرم
سال هشتاد و چهار در دنیا
... تاریخش از خرد جستم

عارف وقت خضر بحر نوال
کرد تلقین دین مبارک فال
گفت هاتف بدانکه شیخ کمال

آن محقق مدقق دوران
چون ندا در رسید از عالم غیب
بارش آزاد از غمش فیروز

آن مفتح در سرای جلال
گشت پنهان بسال آن زلال
صبر بهتر ازین ملال منال

۱۰۰۱

خواجه ابراهیم حسین

یکی از علامان درگاه اکبری و بزرگ زادگان قصبه بلوے[?] بود خط نستعلیق را بکمال رسانیده بخوشنویسی شهرت داشت در عین جوانی ازین منزل فانی گذشته این واقعه در سنه هزار و یک هجری دست داده و قادرے بداونی در تاریخش گفته ۱۰۰۱

تاریخ

بر حسب حکم بادشاه کونین
در ماه صفر خواجه براهیم حسین
چون کرد سفر ز عالم بی شر و شین
تاریخ شدش خواجه براهیم حسین

۱۰۰۲

مرزا عزیز کوکه

مخاطب باعظم خان کوکلتاش پسر خورد خان اعظم مشهور باتکه خان بود و کوکه و کلتاش برادر رضاعی را میگویند زیرا که اکبر شاه در خوردگی شیر مادر اعظم خان که جیجی نام داشت نوشیده بود و با او هم عمر و هم بازی بوده است در سنه شانزدهم از جلوس

دباز بحکم گورنر جنرل بهادر در سال یکهزار و هشتصد و چهل و یک عیسوی استاده کرده شد و تصویر شیری از سنگ تراشیده بر بالای آن عمود نصب کرده اند و سوای خط هندی وغیره که بران عمود منقوش است جهانگیر بادشاه در اوائل سلطنت خود نام خود و نام آباء خود را تا صاحب قران در فارسی کنده انیده بود آنهم بران عمود موجود هست بدینطریق

ابن سلطان ابو سعید | یا نور | ابن سلطان محمد میرزا | یا هادی | ابن میرانشاه | یا بدیع | ابن امیر تیمور صاحبقران | یا قادر | احد الهی ۱۰۱۴ شهر ربیع الاول موافق ربیع الثانی | یا مقتدر

الله اکبر | نور الدین محمد جهانگیر بادشاه غازی | یا حافظ | ابن اکبر بادشاه غازی | یا حفیظ | ابن همایون بادشاه غازی | یا حی | ابن بابر بادشاه | یا قیوم | ابن عمر شیخ میرزا

کتبه عبد الله مسکین قلم

و بزیر این قلعه از یک سمت دریای گنگ روان هست و از جانب دیگر دریای جمن آمده و بآن دریا ملحق گشته و سنگم شده که بر وقت ظهور دوره کلجگ عمر دریای گنگ پنجهزار سال شمسی قرار یافته بود تا سنه حال که یکهزار و دو صد و شصت و چهار هجری و یکهزار هشتصد و چهل و هشت عیسوی ست چهار هزار و نهصد و چهل و نه سال نقضی گشته و پنجاه و یک سال دیگر باقی ست و ازین حساب چنان مستفاد میگردد که در شروع سال یکهزار و نهصد عیسوی مدت معینه دریای گنگ با آخر خواهد رسید و چون این مقام پرستش گاه بزرگ هندوان است در ماه ماگهه هر گاه که آفتاب در برج جدی سیر میکند گروه گروه هندوان مرد و زن از دیار قریب و بعید جمع شده تا یک ماه درین مقام غسل مینمایند و موجب رستگاری خود می فهمند و مردن خود درین مقام نجات آخرت میدانند چنانچه در زمان سابق اکثری از هندوان سبو در دست و پای خود بسته بدریا غرق میشدند و بعضی خود را باره دو پاره میساختند و میگویند که در زمان پیشین درینجا اره بود هر کس که خود را بدان اره بریدی هر حاجتی که داشتی در جهان دیگر همراه خود رسیدی از عهد شاهجهان بادشاه این رسم موقوف گردید و برخی از دشنه سر خود از تن جدا مینمودند و برین منوال قصه مکند برم جاری ست که تا امروز ذکر او برزبان هندوان و برهمنان آن شهر جاری است و چون این قصه عجیب و غریب ست و خالی از لطف نیست بنابر غرابت درینمقام نوشته میشود

قصه مکند برم چاری

نقلیست که برهمنی مکند برم چاری نام در ایام سلطنت همایون بادشاه بطریق مذهب خود مدتی بریاضت و قناعت اشتغال داشت و در اواخر سال یکهزار و پانصد و نود و هشت سنبت راجه بکرماجیت که مطابق سال نهصد و چهل و هشت هجری بود در شهر پراگ که حالا مشهور باله آباد است از گشته و بر کنار بینی بیر یعنی در مقامیکه دریای گنگ با دریای جمن ملحق شده است آتشی افروخته موافق دین و آئین خود تمام اندام خود را پاره پاره بریده دران آتش افگند بعد ازان تمود انیز در آتش زده جان شیرین بجان آفرین سپرد و چون ریاضت او بدرگاه قادر بیچون بدرجه قبول رسیده بار دیگر در همان قالب انسان پیدا شد و بادشاهی هفت اقلیم یافت چنانچه از اشلوکی که در آنوقت خود بزبان سنسکرت گفته و بر ورق مس کنده انیده گذاشته بود و حالا آن اشلوک که در مردمان آن شهر را یاد هست مستفاد میگردد و اشلوک اینست

اشلوک

بسوره بن چهندشی ترپهه جبرا	اسمن گهوال اجهی ردوابهی ایوربت	اسکن ... هم اربی	سکل کرباری رم جاری مکنده

ترجمه اشلوک که تاریخ است معنی اشلوک اینست که در سنبت یکهزار و پانصد و نود و هشت در شهر پراگ که از بزرگترین مقامات است بتاریخ دوازدهم از آخر ماه ماگهه در اول پاس از روز تمام اندام خود را سوم کردم یعنی قربانی نمودم هست بادشاهی یافتن بر تمام روی زمین ... مکند برم چاری

بود ایامیکه بادشاه برای رفع برادر خود محمد حکیم میرزا که از کابل باراده تسخیر هندوستان تا بلاهور رسیده بود رفته بود و نهضت مراجعت
دران باغ نزول آمده چنانچه ابو الفضل در اکبرنامه مینویسد که آنحضرت بباغ دلگشای حافظ رخنه که الحق در هندوستان باغی بدین نزهت در ایران و خراسان نیز کمتر یابند
باغی نشان میدهند تشریف برده بهجت پیرای خاطر فیض ماثر شدند فقط و وفات حافظ رخنه در سنه یکهزار هجری بوقوع آمده و این تاریخ
در انواقعه بطریق تعمیه یافته اند ع باغ را رخنه شد و آب نماند یعنی اگر از عدد باغ آب دور سازی تاریخ بر آید

۱۰۳ بنیاد قلعه اله آباد

شیخ ابو الفضل در کتاب اکبرنامه مینویسد که از دیرگاه بخاطر اقدس بود که قصبه پیاگ را که دران سرزمین دریای گنگ و جمن بهم پیوسته
جوش یکتائی میزنند و دانشمندان هند این بوم را بس بزرگ انگاشته اند و ریاضت کیشان این سرزمین را طواف گاه والا میدانند
در انجا شهری بر سازند و ازین حصاری اساس یابد و چندی درانجا بر اورنگ دادگری بر نشینند و ستایان آن نواحی را انجا شنیده
فرمان پذیری بر روش گذارند و تا دریای شور ایمنی پذیرد بدین دوربینی پنجم آبان سال بست و هفتم از جلوس شاهنشاهی که مطابق
سنه نهصد و نود هجری بود از دار الخلافت فتحپور نهضت فرمایش شدند و موکب مقدس را دو ماه و شکارکنان منزل بمنزل نهضت
سیفرموده غره آذر ماه بدان نیایش جا رسیدند و روز دیگر بخجسته ساعت اساس [illegible] قلعه را سنگ زدند و در
هر کدام دانا آمینها باز نمودند و محمد خان تیزهوش کارنامها پدید آوردند در کمتر زمانی او [illegible] خبر نامه بر گرفت و هر گروهی در خور حال
دلکشا خانه بسر برد و در اندک مدتی سترگ شهری آبادان شده موسوم و مشهور بالهاباس گشت و بعد از دو ماه و پنج روز دهم بهمن
برهنمونی اقبال از راه خشکی متوجه دار الخلافت شدند فقط و در مرات جهان مرقوم ست که در سال پانزدهم جلوس بنای قلعه اله آباد
که در متانت و استحکام نظیری ندارد تقسیم یافت و در مدت چهار سال و کسری صورت انجام پذیرفت و بجائی دیگر نوشته دیدم
که این قلعه باهتمام شاهزاده بلند اقبال شیخو بابا یعنی سلطان سلیم که ثانی الحال بر اورنگ جهانگیری جلوس فرمودند و شجاعت شعار
سعید خان و مخلص خان و راجه تودر مل و رای بهار تهه دیوان و پیاگ داس مشرف من ابتدای یازدهم شهر ذی الحجه سنه نهصد
و نود و پنج لغایت بست و پنجم ماه جمادی الاول سنه یکهزار و یازده هجری بتعمیر اختتام یافته و شهری نیز درانجا آباد گشته اول تسمیه
بالهاباس گردید و بعد از آن در عهد شاهجهان بادشاه باله آباد مشهور شده فقط پوشیده مباد که نقشه این قلعه انچه که پیش ازین
بود حالا یافته نمیشود زیرا که در سنه یکهزار و صد و شانزده هجری مطابق سنه یکهزار و هشتصد و یک عیسوی کرنیل گنت صاحب انگریز
مشهور بکرنیل گیت که گنج در شهر اله آباد آباد کرده اوست بحکم کمپنی انگریز بعد شکستن عمارات اندرونی قلعه و دیوار و مکانات دیگر
صورت قلعه را دیگرگون ساخته راست اینست که پیش ازین لائق رزم نبود و حالا قابل رزم است و درین قلعه مکانی ست زیر زمین
که آنرا هندوان پاتال پوری می نامند و در انجا درختی ست که حالا هیچ شاخ و برگ ندارد و هندوان آنرا اکهی بر میگویند و ظاهر مینمایند
این درخت از لکها سال درانجاست و تا روز قیامت خواهد ماند منقول است که جهانگیر بادشاه آن درخت را بریده طبق آهنی کلان
بر سر آن نهاده بود و بعد از چند مدت طبق آهنی را شکسته باز سر بر آورده والله اعلم بالصواب و درین قلعه عمودی ست سنگین که آنرا
هندوان از غلط فهمی و نادانی لاث بهیم سین میگویند طولش قریب چهارده درع و قطرش آن سه و نیم درع است کتبه دار بانواع خط
هندی که آنرا کسی خواندن نمی تواند اما درین ایام صاحبان انگریز برای انکشاف این راز سربسته سعی موفوره بکار برده و نقل آن [illegible]
بهر جانب فرستاده اند و چنان مستفاد گردیده که این عمود را راجه عظیم الشان از راجهای چین طیار نموده در آنجا که معبد بزرگ هندوا
ست استاده کرده بود و این عمود را کرنیل کیت صاحب موصوف هنگام مرمت قلعه فرود آورده بود تا چهل سال اندرون قلعه افتاده ماند

مولانا عرفی

اسمش جمال الدین و مولدش شیراز است شاعری شیرین کلام شیرین سخن بوده نظمش اندر غایت خوبی است آراسته و نثرش اندر اشارت عالی پرداخته در ابتدا از شیراز رخت برکشیده وارد هند شده چون در اوایل او را فقری چنانکه باید دست نداد لاجرم متوجه آگره شد و مسیح الدین حکیم ابوالفتح در نکته اول بر حقیقتش آگاهی یافته بر تربیتش پرداخت و بتدریج ریاض احوالش از آب التفات حکمت پناهی نضارت یافته بساحری در شاعری نام برآورد چون شجر اقبال حکیم مذکور بصرصر فنا برکنده شد سپه سالار عبدالرحیم خانخانان در استرضای خاطرش کوشید و شهرتش بیش از بیش گشت دران اثنا احوالش بمسامع پایگان حضرت شاهنشاهی یعنی اکبر شاه گردیده در سلک بندگان خاص انتظام یافت و پس از چندروز بمرض اسهال نقش حیاتش از صفحه روزگار شسته شد بعد وفات در لاهور بخاک سپردند و بعضی کسان نوشته‌اند که با شاهزاده مرزا سلیم خصوصیت و محبت مفرط داشته چنانچه بعضی بعشقش متهم کرده عاقبت حساد در عین جوانی او را مسموم نمودند وفاتش در سال سی و ششم جلوس اکبر شاه در سنه نهصد و نود و نهم هجری بوقوع آمده تاهی کلام عرفی شیرازی تاریخ وفات اوست و بسبب آنکه حرص و طمع مال داشت در بنا طول آمال ظریفی تاریخ فوتش اشعث طماع ۹۹۹ یافت و در مرات جهان مرقوم است که عرفی در مرض موت خود قصیده گفته که در آن آرزوی رفتن به نجف ۹۹۹ معلی کرده مطلعش این بیت جهان بگشتم و دردا بهیچ شهر و دیار نیافتم که فروشند بخت در بازار و در آخر قصیده میگوید بیت اگر بشور در کوی تو حمله تشخیز کلیم مردمک دیده طشت زرار بکاوش مژه از گور تا نجف بروم اگر بهند هلاکم کنند ور بتتار بعد از فوتش میر صابر اصفهانی استخوانهای او را روانه نجف معلی نمود بالجمله چون نعش او در نجف اشرف رسید ملا رونقی همدانی تاریخ رسیدن لاشش دران دیار اینچنین گفته

تاریخ

یگانه گوهر دریای معرفت عرفی بکاوش مژه از گور تا نجف بردم	که آسمان پی پرورش صدف آمد فگند تیر دعائی که بر هدف آمد	چو عمر او بسر آمد زگردش زمان رقم زد از پی تاریخ رونقی کلم	شکست بر سر لهاش آمد بکاوش مژه از سینه تا نجف آمد

در بعضی کتب مسطور است که چند سال بعد وفات او درویشی آمده باشتباه دیگری که پهلوی او مدفون بود استخوانهای عرفی را آورده به نجف برد

خواجه محمد یحیی

ابن خواجه ابوالفیض ابن خواجه محمد عبدالله پسر کلان خواجه عبدالله احرار است نهایت صاحب کمال و عارف و کامل بود احوال او مفصل در اخبار الاصفیا مسطور است بتاریخ دوازدهم شهر ربیع الاول سنه نهصد و نود و نهم هجری فوت کرده قبر او و نیز قبر یکی از مریدان او امیر عبدالله که پیر امیر ابوالعلا اکبرابادی بود در بلده اکبرآباد برکنار دریای جمن متصل باغ گهاٹ هذا الزمان موجود است

تاریخ وفات اوست

آن قطب زمانه خواجه یحیی	در وقت خودش نبود ثانی نه را برقم سه بار بنویس	در راه وفات خواجه کونین تا سال وفات او بدانی	او رفت ازین جهان فانی ۹۹۹

حافظ خانه

در سرهند باغی ست که آن را باغ نولکه میگویند و بانی آن باغ حافظ خانه نام داشت که در زمان اکبر شاه بنای آن باغ نهاده و ...

منقول است که چندی بعد از وفات حکیم ابو الفتح برادرش حکیم همام که برسم رسالت پیش عبد الله خان اوزبک همراه سید صدر جهان رفته بود باز آمده شرف ملازمت دریافت و بادشاه او را بنوازش بادشاهانه نواختند یکی از حاضران مجلس رباعی سقا ابو طالب اصفهانی که در مرثیه حکیم ابو الفتح و تهنیت آمدن حکیم همام گفته بود بعرض رسانید رباعی چهر دو برادرم که همسال آمد او شد بسفر وین سفر باز آمد اورفت و بدنباله او عمر برفت وین آمد و عمر رفته ام باز آمد بادشاه در بدیهه فرمودند که لفظ دنباله در مصرعه ثالث خالی از گرانی نیست اینچنین باید گفت ؎ اورفت و زرفتنش مرا عمر برفت ۔ و همگنان را بسیار پسندیده افتاد

راجه تودر مل

دیوان محمد اکبر شاه بود آبادی ملک و عزل و نصب کاربردازان خالصه حواله او بوده و در سال نهصد و هشتاد بصوبه داری ملک بنگاله هم سرفراز و ممتاز گشته بروز زمیاد و بست و ششم آبان ماه الهی سال سی و چهارم جلوسی موافق روز دوشنبه یازدهم محرم سال نهصد و نود و هشت هجری در لاهور درگذشت اگرچه در راستی و سربراهی مهمات هندوستان و مردانگی و تدبیر یگانه عصر بود اما رعایا ازو ناخوش بودند چنانچه مورخے تاریخ وفات او را بدین عنوان بسلک نظم کشیده

تاریخ

تودرمل آنکه ظلمش آفاق را گرفته	چون شد سوی جهنم گشتند خلق خرم	تاریخ رفتن او از پیر عقل جستم	شادی کنان بگفتا وی رفت در جهنم

٩٩٨

راجه بهگوانداس

پسر راجه بهارمل کچهواهه است که از عقیده مندی بپایه والا رسیده بود و دخترش جوده بائی نام بعقد مناکحت شاهزاده مرزا سلیم یعنی جهانگیر بادشاه درآمده و راجه بهگوانداس پنج روز بعد از وفات راجه تودرمل در روز عزای او سوار شده بود و پس از مراجعت استفراغ کرده بعد ازان حبس بول شد و باین درد شب اردی بهشت سیوم آذر ماه الهی موافق شانزدهم محرم سنه نهصد و نود و هشت رخت هستی ازینجهان بربست دران ایام اکبر شاه در کابل بود چون خبر فوتش شنید تاسفها خورده کنور مانسنگه را که فرزند رشید او بود بخطاب راجگی و منصب والای پنجهزاری عز امتیاز بخشید

شیخ وجیه الدین علوی گجراتی

صاحب تصانیف بود مرید شیخ محمد غوث گوالیاری است گویند که چون شیخ محمد غوث بگجرات رفت شیخ علی متقی با جمعی از علمای بسبب بعضی کلمات فتوی بر قتل شیخ محمد غوث نوشت و حاکم آنجا فتوی را بنوشتن شیخ وجیه الدین موقوف داشت و شیخ وجیه الدین چون بخانه شیخ محمد غوث آمد اول دیدن شیفته شیخ شد و کاغذ فتوی را پاره کرد و شیخ علی متقی گفت که فهم شما بکمالات شیخ نرسیده و بعد ازان خود مرید او گردید و شیخ وجیه الدین بفضائل صوری و معنوی اراستگی تمام داشتند بخلافت شیخ محمد غوث که امی بودند یکی از فضلای وقت شیخ وجیه الدین را گفته که از شما مستبعد مینماید که مرشد امی را اختیار کردید جواب داد که منت خدا را عز و جل که پیر من نیز مثل پیغمبر من امی است و شیخ وجیه الدین غره صفر سنه نهصد و نود و هشت فوت کرده و قبرش در احمد آباد گجرات است و کلمه شیخ وجیه الدین بے الف و لام از تاریخ وفات او خبر میدهد ٩٩٨

تاریخ از نتیجه افکار ابو الفضل المصلین

قدوة الاصفیا وجیه الدین	عالمی شد بنا وجیه الدین گفته ام سال نقل او به یقین	علوی بود آن ستوده صفات بهشت مسکن وجیه الدین	مسقط الراس و مدفنش گجرات

٩٩٨

جنگ کرده غالب آمد و میرزا سلیمان که در آن ایام بکابل بود در بدخشان رفت و بعد از چندی از غلبهٔ ازبک باز از بدخشان فرار نموده متوجه هندوستان گردید و در ماه ربیع الاول سنه خمس و تسعین و تسعمائة سال سی و دوم از تاریخ الهی بملازمت بندگان حضرت رسیده مورد افضال شاهنشاهی گردید و بعد از دو سال بسن هفتاد و هفت سالگی بروز شنبه هشتم رمضان سنه نهصد و نود و هفت ۹۹۷ هجری مطابق سنه سی و چهارم الهی در لاهور در گذشت و تاریخ وفات او را بخشی یافته اند

شیخ سلیمان بلگرامی

در محله قاضی بلگرام سکونت داشت و قتیکه همایون بادشاه از شیر شاه هزیمت یافته در بلگرام رسید شیخ سلیمان خدمتش کرده و بادشاه او را انگشتری خود داده گفته بود که این انگشتری نشان من است اگر باز بادشاه شوم بخدمت حاضر شوی چون همایون بار دیگر بادشاه هندوستان گردید شیخ مذکور بپای تخت رسیده بوسیله همان انگشتری بشرف ملازمت فائز گشته صاحب دولتی گردید و مولانا ضمیری را که از خواهر زاده او بود نیز همراه خود برده بملازمت رسانیده و هر دو بپای تخت حاضر می بودند و شیخ سلیمان در عهد اکبر بادشاه در سنه نهصد و نود و هفت هجری وفات یافته مولانا ضمیری تاریخ وفاتش گفته

تاریخ

سپهر جاه و دولت ای سلیمان	که تاج مکنتش شد تا سر ماه	شده پیمانه اش پر چون بتقدیر	بوقت رحمت حق اولین ماه
حدیث خلق و احسان و حیا یش	شده افسانه در عالم بافواه	بسوی جنت عالی روان شد	بحکم ایزدی آن طالب شواه
چو با جاه و جلال خویش آن شیخ	گرفته جانب خلد برین راه	پی تاریخ فوتش در بدیهه	خرد گفتا کجا آن شیخ با جاه ۹۹۷

و قطعه دیگر مولانا مذکور در تاریخ وفاتش گفته و این مصرعه ماده تاریخ است شمار سال وفاتش میان خلد برین ۹۹۷

۹۹۷

میر فتح الله شیرازی و حکیم ابو الفتح گیلانی

امیر فتح الله بصفاء ذهن سلیم و ذکای طبع مستقیم از سائر فضلای زمان امتیاز فراوان داشت و در جمیع علوم خصوصاً در اقسام علم حکمت و فنون صنائع ممتاز بود از شیراز در هند وارد شده در خدمت سلطان علی عادل شاه والی بیجاپور منصب وکالت یافته و پس از فوت وی که در سنه نهصد و هشتاد و هشت هجری بوقوع آمده بدرگاه اکبر شاه رسیده و مخاطب بعضد الدوله گردید و روز بروز سواد جاه و جلالتش در فزایش بود تا در سنه نهصد و نود و هفت بادشاه او را همراه گرفته بکشمیر رفتند و او در سری نگر که دار الملک کشمیر است بمرض اسهال در گذشت و قتیکه بادشاه از فوت وی اطلاع یافت لب بتاسف نموده فرمودند که اگر میر بدست فرنگ افتادی و فرنگیان قدر شناس تمام خزائن بارگاه سلطنت عوض خواستی در بساعت این سودای پر سود کردمی و چنین گوهر والا را ارزان خریدمی فقط چندی بعد از فوت وی بادشاه از کشمیر بقصد کابل نهضت فرمودند در اثنای راه مسیح الدین حکیم ابو الفتح گیلانی برادر حکیم همام ولد مولانا عبد الرزاق گیلانی نیز از جهان سفر آخرت نمود چنانچه اکبر شاه در یکی از فرمان خود که در کتاب ابو الفضل موجود است میفرماید که بتاریخ بست چهارم امرداد ماه الهی در سنه سی و چهار مطابق سه شنبه سوم شوال سنه نهصد و نود و هفت هجری امیر فتح الله شیرازی از این ظلمت کده رحلت نمود و تحیر و تاسف همچنان تازه بود که بتاریخ هفتم شهریور ماه الهی سال سی و چهار موافق شب پنجشنبه نوزدهم شوال سنه مذکوره حکیم ابو الفتح گیلانی ازین سرای فانی ارتحال نموده و تاریخ فوت آو شان چنین یافته اند که حکیم و شاه فتح الله که و صرفی ساختی تاریخ فوت این دو علامه در تقدیم ۹۹۷

تاریخ

امسال دو علامهٔ عالم رفتند	رفتند موخر و مقدم رفتند	چون هر دو موافقت نمودند بهم	تاریخ نشد که هر دو باهم رفتند ۹۹۷

همشیره او نواب پری خانم بیگم است که خود رتق و فتق مهمات سلطنت کرده حسب الامر پادشاه او را بخفیه هلاک نمودند بعد از آن حرم محترم او خیر النسا بیگم بجهت ضعف باصره شوهر خود و صغر سن شهزادگان مهمات سلطنت را سر انجام میداد چون این معنی موافق مزاج امرا نبود بعد چندی اتفاق نموده او را نیز بخفیه هلاک ساختند و سلطان حمزه میرزا را بولیعهدی پدر قبول نمودند و حمزه میرزا تا چند سال بجای پدر بامور سلطنت می پرداخت تا آنکه بتاریخ بست دوم ماه ذی الحجه سنه نهصد و نود و چهار هجری در حدود گنجه از دست دلاکی بتحریک امرا کشته شد چنین نوشته اند که ولادت میرزا بطالع سنبله شده و صاحب طالع اش عطارد بود و در آن اوقات احتراق عطارد واقع شده بود از تأثیر آن این حادثه روی داد و از اتفاقات غریب احتراق عطارد ۹۹۴ موافق تاریخ این واقعه هائله است بعد شهادت او میرزا ابو طالب را که پسری خورد ساله بود قائم مقام ولیعهد پدر ساختند اما میرزا عباس که در مشهد بود در سنه نهصد و نود و شش هجری باعانت مرشد قلیخان فوجی عظیم جمع نموده بر ایشان آمد و پدر و برادر را معزول ساخته در قزوین بر تخت سلطنت نشست

میرزا سلیمان بدخشی حاکم بدخشان

ابن خان میرزا ابن سلطان محمود میرزا ابن سلطان ابو سعید میرزا از اولاد امیر تیمور صاحب قران ست وقتیکه پدرش خان میرزا حاکم بدخشان در سنه نهصد و بست و هفت هجری فوت کرد میرزا سلیمان هفت ساله بود بابر شاه بادشاه که در آن ایام در کابل بود باستماع این خبر پسر خود شاهزاده محمد همایون را بحکومت آن ولایت نامزد ساخت و بعد فتح هندوستان حکومت بدخشان بمیرزا سلیمان داد او را پسری بود میرزا ابراهیم نام در شجاعت تمام و سخاوت رشک عمام بود و ولادتش در سنه نهصد و چهل و یک هجری که موافق نخل امید پدر است در بدخشان اتفاق افتاده در ایامیکه میرزا سلیمان بر سر بلخ رفت همراه او میرزا ابراهیم که بحسن صورت و سیرت اتصاف داشت در معرکه بدست مردم پیر محمد خان اوزبک حاکم بلخ افتاد و باشاره او از دست کوراک که نام جلادی بود کشته شد این واقعه در ماه ذی الحجه سنه نهصد و شصت و هفت بوقوع آمده و تاریخ این قصه کوراک کشت ۹۶۷ یافته اند و میرزا سلیمان کو نخل امید پدر ۹۶۷ تاریخ یافته و عزیزی در مرثیه او این رباعی گفته و بعضی گفته اند پدرش گفته

رباعی

ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتی ... مانند خورشید درخشان رفتی
در مهر چو خاتمی سلیمان بودی ... افسوس که از دست سلیمان رفتی

و گویند که پیشتر از قتل خود بدو روز میرزا ابراهیم قصیده گفته بود که مطلع اش اینست **بیت** رفتم بخاک حسرت چون لاله داغ بر دل آرم بحشر بیرون با داغ لاله از گل + و میرزا ابراهیم مذکور را پسری بود میرزا شاهرخ نام چون بحد بلوغ رسید باغوای بعضی فتنه انگیزان اکثر ولایت بدخشان را متصرف شده خواست که جد خود را از میان بردارد میرزا سلیمان از این معنی دل تنگ شده گریخته نزد میرزا محمد حکیم برادر اکبر شاه که حاکم کابل بود آمد و طلب کمک نمود چون میرزا حکیم بخلاف توقع او پیش آمد چاره کار خود را از درگاه اکبر شاه چشم داشته در ثلث و ثمانین و تسعمائه رو براه هندوستان نهاد چون در فتحپور سیکری رسید بادشاه باعزاز تمام پیش آمده از کمال عطوفت او را در آغوش گرفت و بسیار مهربانیها نمودند بعد چند اوقات در همون سال رخصت حجاز حاصل نموده از بندر سورت بکشتی در آمده بزیارت حرمین مستعد گردید در سنه ثلث و تسعین و تسعمائه عبد الله خان اوزبک در ولایت ماوراء النهر کوس بادشاهی زده تمام آن دیار را متصرف شده در بدخشان نیز استیلا یافت و میرزا شاهرخ از بدخشان گریخته التجا بدرگاه سلاطین پناه آورده بمراحم خسروانی سربلندی یافت همدرین سال محمد حکیم میرزا در کابل فوت کرد و چون فرزندان میرزا خورد سال بودند فرمان صادر گشت که آن ولایت را بتصرف بندگان درگاه در آرند در سنه اربع و تسعین و تسعمائه میرزا شاهرخ که همراه لشکر شاهی بکابل رفته بود جمعیت نموده بر سر بدخشان تاخت و با امرای عبد الله خان اوزبک

او نیز همراه بود اما بسبب افزونی و بیجوری او بهابه تنها سر گذاشته رفتند و در انجا شانزدهم مهرماه الهی سال سی ام جلوس موافق ماه شوال سنه نهصد و نود و سه هجری ببختی در گذشت و کار آئمان را بند نامه باز گذاشت

ابیات

مبادا خرد شد غرق شراب | گزین نیل شد قصر دانش خراب
شراب از پی ترک هستی خورند | نه از بهر شوخی و مستی خورند

تاریخ رساله مناجات

این رساله را شیخ ابو الفضل علامه بحکم اکبر شاه در سنه نهصد و نود و سه هجری مطابق سال یا فصد و شست جلالی تصنیف نموده بود این رباعی از آن رساله است

رباعی

بصحرای عدم خوش خفته بودم | مرا با نیستی خویش خوش بود
ازان خواب خوشم بیدار کردی | ندانم تا ازینم چیست مقصود

تاریخ بسال هجری

بحمد الله که این فرخنده نامه | که از کلک رادت شد فراهم
پی تاریخ این اتمام بجز نیست | بفرمان شهنشاهی ست گر عقل
۹۹۳
امارت نامه سلطان عالم | بر و اسرار غیبی نیست مبهم

۹۹۳

تاریخ بسال جلالی

این رقم غیب که معنی اش است | نامه و جدول ارباب مجد
راه بتاریخ جلالیش برند | چون بشمارند مناجات و جد
۹۰۸

راجه بیربل

در اصل برهمنی بود باد خوان که در هندوی بهاٹ گویند و نام او مهیس راس بوده است چون بملازمت اکبر شاه رسید بسخن سرائی و لطیفه گوئی و بذله سنجی در سلک مصاحبان انتظام یافت و بتدریج گوی سبقت از همه ندیمان در ربوده بمنصب دوهزاری رسید و یکی از مقربان درگاه و خاص الخاص گشته در زمره محرمان حریم انس و دمسازان محفل همایون ممتاز گردید و چون شعر هندی خوب میگفت بخطاب کب رای که قریب بمعنی ملک الشعرا است مخاطب گردیده و بعد ازان بخطاب بیربر که معنی آن بهندی بهادر است سرفرازی یافته اکثر خطاب با دشاهی در حق او بدین عبارت میشد مصاحب دانشور راجه بیربر در ایامیکه محمد اکبر شاه در کابل بود او را از انجا همراه زین خان کوکه بجانب سواد بجور که بنگاه افغانان یوسف زئی است فرستاده بودند و مدتی با ایشان جنگ و جدال داشت تا آنکه هفتم اسفندارمذ ماه الهی سال سی ام از جلوس موافق ماه ربیع الاول سنه نهصد و نود و چهار هجری با بسیاری از مردمان کار بکار آمد ازین سانحه تا دو روز بادشاه هیچ طعام نخوردند و ملا شیری نیز همدرین معرکه بقتل رسید

سلطان محمد صفوی ملقب بسلطان محمد خدابنده

پسر شاه طهماسپ صفوی ست در شهور سنه نهصد و سی و هشت ولادت یافته و تاریخ میلاد اوست فرزند شاه طهماسپ اول محمد آمده
۹۳۶
او را سلطان سکندر شان نیز مینویسند چون بادشاه شاه اسمعیل صفوی بعد فوت پدر بسلطنت ایران رسید و چندی از برادران و برادرزادگان را از دیده هستی بمالک نیستی فرستاد خواست تا سلطان محمد را نیز بهلاک سازد اما چون او در شیراز سکونت داشت دستش بدو نمیرسید تا آنکه در آخر عمر کس بشیراز فرستاده حکم کرده بود که او را نیز هلاک سازد اما پیش از آنکه این امور شنیعه از حیز قوه بفعل آید شاه اسمعیل ودیعت حیات بقابض ارواح سپرد بعد از وفاتش بعضی امرا خواستند که پسرش شاه شجاع را که طفل هشت ماهه بود بادشاه نمایند اما امرای دیگر قبول این معنی ننموده سلطان محمد میرزا را از شیراز آورده در سنه نهصد و هشتاد و پنج هجری که سال وفات شاه اسمعیل صفوی بود در قزوین بر تخت سلطنت نشانیدند و چونکه

زنانش را بتانی منصور حلاج دریافته بحسب اتفاق پیش ازین واقعه این قطعه شخصی بنظم کرده بود ۹۸۹

قطعه

شاه منصور نمارسی که بود	دائم آزار مردمان کارش	زین عمل عنقریب می بینم	همچو منصور برسر دارش

درهمین سال چون بادشاه بجهت تنبیه مرزا محمد حکیم بکابل رفتند هرچند از مردم معتبر از قصه خواجه منصور تفحص و استکشاف نمودند هیچ دریافت نگردید آخر معلوم شد که خطوط ساخته بعضی بدنهادان دشمنش بود بنا بران بادشاه برقتل ناحق او اکثر اوقات تاسف میکرد

شاه قاسم

درسنه نهصد و نود و دو فوت کرده و خواجه عبدالرضا همشیره زاده خواجه محمد شریف تاریخ فوت او را وفات شاه قاسم ۹۹۲ یافته و تاریخ عرس محمود بیگ نامی را الهی عاقبت محمود گردان یافته ۹۹۲

کدخدائی شاهزاده سلطان سلیم ۹۹۲

چون شاهزاده سلطان سلیم شانزده ساله شد پدرش محمد اکبرشاه درسنه نهصد و نود و سه هجری عقد مناکحت او با راجه بهگوان داس ولد راجه بهاریمل کچهواهه که از عقیدتمندی بپایه والاامارت رسیده بود منسلک فرمودند و بروز نوروز جشن عالی ترتیب داده جمیع منسوبان و ملازمان بادشاهی را امداد و دهش مستغنی ساختند و شیخ ابوالفیض فیضی قطعه در سلک نظم کشیده که هر مصراع آن تاریخ این سانحه دولت افزاست

تاریخ

زهی عقد دربائش سلطان سلیم	که پرتو دهد سال امید را	زپروردن آفتاب دول	قرانی شده ماه وناهید را
۹۹۳	۹۹۳		

۹۹۳ ۹۹۳

و بعد چندگاه صبیه رضیه راجه اودے سنگه ولد راے مالدیو مرزبان جوده پور که بوسعت ولایت وکثرت لشکر سردار جمیع راجه هاے عظیم الشان بود درعقد ازدواج شاهزاده موصوف منعقد گردید

محمد حکیم مرزا ابن همایون بادشاه

برادر علاتی اکبر بادشاه است بتاریخ پانزدهم جمادی الاول سنه نهصد و شصت و یک درکابل متولد شده و تاریخ ولادت او ابوالمفاخر و ابوالفضائل یافته اند از طرف برادر خود محمد اکبرشاه حکومت کابل داشته و باغوای ۹۶۱ ۹۶۱ خانزمان علی قلی خان باغی شده درماه جمادی الثانی سنه نهصد و هفتاد و چهار هجری باراده تسخیر هندوستان تا بلاهور رسیده بودند چون شنید که اکبرشاه لشکر کشی کرده برسر او می آید از لاهور باز بکابل مراجعت کردند و در اندیار بعمر سی و دو سالگی شانزدهم امرداد ماه الهی سنه سی جلوسی اکبرشاهی موافق ماه شعبان سنه نهصد و نود و سه هجری فوت ۹۹۳ کرده و چون فرزندان مرزا خورد سال بودند فرمان براجه بهگوان داس و پسرش کنور مانسنگه حاکم پنجاب صادر گشت که بکابل رفته آن ولایت را بتصرف بندگان درگاه آرند و خود نیز بکابل تشریف بردند

شیخ ابراهیم

نبیره شیخ سلیم فتحپوری است انوار شایستگی از پیشانی او میدرخشید اما از همنشینی طبیعت پرستان بیخود از پارسائی بباده پیمائی افتاد چندانکه سودائی مزاج شد و بیمار بهای سخت رو داد و درسالیکه اکبرشاه خبر وفات برادر خود مرزا محمد حکیم شنیده بسوی کابل نهضت فرموده بودند او

سال نهصد و هشتاد و هشت هجری واقع شده مدفنش در چهار دروازه مدار جای بانام بود عمرش آنچه شهرت یافت
صد و ده سال بود و مولانا قاسم بخاری که یکی از شاگردان او بود تاریخ فوتش در الفاظ رفت ملا قاسم کاهی ٩٨٧
یافته و میر یوسف استرآبادی از عبارت «خوش طبع» تاریخ بر آورده اما یک عدد کم میشود و مولانا عارفی ولد مبارک ٩٨٨ سبزواری
این مصرعه یافته تاریخ زجهان رفته قاسم کاهی ٩٨٧ و شیخ فیضی چنین یافت ٩٨٨

تاریخ

٩٨٦ تاریخ وفات سال و ماهش پرسیدم | گفتا دوم از ماه ربیع الثانی ٩٨٨

سلطان علی عادل شاه بیجاپوری

پسر سلطان ابراهیم عادل شاه است بعد وفات پدر در سنه نهصد و شصت و پنج در بیجاپور دکن بر سریر حکومت نشسته
٩٨٨ و بعد سلطنت بست و سه سال در سنه نهصد و هشتاد و هشت از دست خواجه سرای کشته شد شاعری تاریخ
وفات او درین عبارت یافته شاه جهان شد شهید

ملا حسین نقشی ٩٨٨

از کمالات صوری و معنوی بهره مند بود در مهرکنی ید بیضا داشت گویند هر که پیش او شاگردی کردے بدولت صوری
و معنوی رسیدے وفاتش چهاردهم جمادی الثانی سنه نهصد و هشتاد و نه هجری واقع شده و یکی از سخنوران تاریخ وفاتش بنیکو یافته

تاریخ

قطب عالم شیخ دین حسین پیر | علم او همدوش تسنیم عشق
آنکه بود از فضل مخدوم دیار | فضل او مدحت حکم کردگار
شد یکی تاریخ شیخ الاولیا ٩٨٩ | اصفیارا از جمالش آبرو
چون برفت از عصر آن قدوه صفات | گشت دیگر مقتدای روزگار ٩٨٩
اولیا را از وجودش افتخار | سوی جنت زین جهان بی مدار

٩٨٩

شیخ جلال تهانیسری

بتاریخ چهاردهم ذی الحجه سنه نهصد و هشتاد و نه هجری فوت کرده

تاریخ از مخبر الواصلین

عارف ذات ایزد متعال | ماه ذی الحجه چهاردهم
قطب و غوث زمان شیخ جلال | بود کان شیخ شد بحج بهم
ذات او بود از قدم تا سر | سال ترحیل آن ستوده جلال
گل خورشید باغ تهانیسر | شد رقم در بهشت جای جلال ٩٨٩

٩٨٩

خواجه منصور شیرازی

او را شاه منصور نیز میخواندند در امور حساب دانی و بصفت فراست و کاردانی موصوف بود در خدمت محمد اکبر بادشاه
بپایه قدر و منزلتش از تمامی دیوانیان عظام درگذشته و بعد از چهار سال که از روی استحقاق باستقلال بمهم وزارت
پرداخت بادشاه از گفته راجه تودرمل او را از پایه وزارت انداخته مقید ساخت و من بعد جمعی از حاسدان حسد نموده خطی از زبان
او بجانب مرزا محمد حکیم برادر بادشاه که در آن وقت از کابل اراده تسخیر لاهور نموده بود نوشتند و بسعی راجه بیربل و جمعی دیگر که از
سخت گیری او در معاملات رنجیده بودند حکم انفاذ یافت که او را از حلق آویزند فرمانبرداران بارگاه سلطنت در نزدیک سرای
کوت کچهوه او را از حلق کشیدند و این واقع بتاریخ بست و سوم محرم سنه نهصد و هشتاد و نه هجری دست داده عزیزی تاریخ

که هرگاه ذوذنابه در خانه صاحب طالع واقع شود بلاشبه او را معدوم میسازد و شاه اسمعیل بطالع جوزا متولد شده بود چنانچه بعد ازان ایام بعد از سلطنت یکسال و هفت ماه بروز یکشنبه سیزدهم ماه رمضان سنه نهصد و هشتاد و پنج هجری در قزوین درگذشت در کتاب طبقات اکبری مرقوم است که در ماه رجب سال نهصد و هشتاد و شش موافق سال بست و سوم الهی ستاره که آنرا ذات الذنب گویند پدید آمده بود و منجمان بعرض رسانیدند که در ملک عراق و خراسان پریشانی تمام روی خواهد داد و درین سال فرمانروای مملکت ایران درگذشت و تفرقه تمام بحال مردم آنجا راه یافت فقط سنه نهصد و هشتاد و شش که دران کتاب مرقوم ست غلط مینماید زیرا که از کتب انگریزی هم ثابت ست که آن ستاره در سنه نهصد و هشتاد و پنج که مطابق سال یکهزار و پانصد و هفتاد و هفت عیسوی بود پدید آمده و هم درین ایام اکبر بادشاه بقصد کابل از دهلی کوچ کرده بودند که این ستاره ظاهر شد و بادشاه مراجعت نموده باکبرآباد آمدند بالجمله چون شاه اسمعیل فوت کرد میر حیدر رفیقی معمائی که در فن تاریخ مهارت کمال داشت این قطعه در تاریخ جلوس و فوت شاه گفته و دُرّی سفته

قطعه تاریخ

شهنشاه جم جاه گیتی پناه — که میخورد گردون بداتش قسم
ازو هست در کام ضحاک بار — وزو خاک بر فرق جمشید جم
پی پادشاهی زیر زمین — لبسال دگر در عدم زد قدم
یکی بهر جاهش در اقلیم دهر — یکی بهر غرش بملک عدم
جهاندار و قهار گردون وقار — که بودش لقب قهرمان عجم
پی تاجداران روی زمین — برافراخت در هر سالی علم
دو تاریخ زیبنده میخواست فکر — که بر لوح عالم نگارد قلم
شهنشاه روی زمین گشت ثبت — شهنشاه زیر زمین شد رقم

۹۸۵ ۹۸۴

۹۸۵ و بوفات شاه اسمعیل برادرش سلطان سکندرشان ملقب به محمد خدابنده بر تخت ایران جلوس فرمودند

امیر عبد القادر ولد قاضی مسعود

در زمان شاه طهماسپ صفوی پنج سال قاضی احداث تبریز بود و آخر بغلط در ری بدست جمعی از اعراب سعیدی شربت شهادت چشید چنانچه ازین تاریخ مستفاد میگردد

تاریخ

درنهصد و هشتاد و نه از هجرت شده — در ملک فشا به بلای ظاهر
تاریخ وفاتش زخرد پرسیدم — سلطان قضات اهل ری کشتند
گفت آه شهید میر عبد القادر — اعراب سعیدی که کم انداز کافر

۹۸۷

در مصرعه اول سال نهصد و هشتاد و نه است و از روی حساب جمل از ماده تاریخ دو عدد کم میشود

مولانا قاسم کاهی

سیدی بود نامش نجم الدین محمد و کنیتش ابو القاسم در پانزده سالگی خدمت مولانا عبد الرحمن جامی را دریافت و حق تعالی ویرا چندان قبول عامه بخشیده بود که هر چه کردی بد نمودی در زمان آمد بقدر دن شاهنشاهی اکبر شاه از راه بهکر بهند افتاده تقصدات و انعامات بسیار یافت و بواسطه قصیده لازم قبیلے که گفته بود یک لکهه تنکه صله گرفت و بعد ازان حکم شد که هرگاه مولانا بحضور آید هزار روپیه بصیغه پا مزد بدو دهند او ازان جهت ترک ملازمت کرده دیگر بدان مجلس وارد نشد ابتدا در بنارس به تعشق بهادر خان برادر خانزمان مدتها بسر برد و پس ازان باگره آمده باقی ایام حیات را دران مکان بپایان رسانید فوتش بتاریخ دوم ماه ربیع الثانی

۹۳۰ نقش مهرش شده تاریخ جلوس بندهٔ شاه ولایت طهماسپ ۹۳۰ در تذکرهٔ کلمات الشعرا تصنیف سرخوش مرقوم است که تاریخ جلوس او از قول شاه ولایت برآورده اند که فرموده مصرعه لکل قوم دولة و دولتنا فی آخر الزمان باعتقاد اهل تشیع اشاره بظهور صاحب الامر آخر الزمان که نهصد و سی عدد ش باشد تاریخ جلوس او میشود و این بادشاه در ایام جهانبانی هرگاه از مشاغل مهام سلطنت فراغ حاصل گشتی اوقات شریف بانتظام مهات و انجاح مطالب سفاهه ارباب حاجات مصروف داشتی و جهانبانیرا از نیت درست و حسن اعتقاد در عنفوان شباب بتوبه و اتابت راغب گشته در سنه تسع و ثلثین [illegible] که سرش را [illegible] بود از جمیع مناهی توبه کرده وجوه شرابخانه و قمارخانه و بیت اللطف را از دفاتر اخراج کرده [illegible] در سنه [illegible] و شصت و سه جمیع امرا و اعیان قزلباش بموافقت او بتوبه رغبت نمودند و از غرایب حالات عبارت توبه نموده ما [illegible] تاریخ آمد چنانچه در رشتهٔ نظم کشیده از نظم سلطان کشور دل طهماسب شاه عادل سوگند داد توبه خیل و سپاه دین را تاریخ توبه دادن شد توبه نصوحا

۹۶۳ سر الهی است این منکر مباش این را در سنه نهصد و چهل و چهار فتح شروان نموده و تاریخ آن در مقام خود نوشته شده و در سنه نهصد و [illegible] و نه با سلطان سلیمان خواندکار روم صلح نموده در زمان دولت او همایون بادشاه از شیرشاه منهزم شده بایران رفته بامداد او باز سلطنت هندوستان رسید و بعد سلطنت پنجاه و سه سال شب سه شنبه پانزدهم صفر سال نهصد و هشتاد و چهار [illegible] فانی بملک جاودانی سفر کرده بموجب وصیت نعش او را بمشهد برده دفن کردند تاریخ وفات او در کلمه دوازده امام [illegible] عبارت امام هشتاد و دو است اگر دوازده بار هشتاد و دو گرفته شود نهصد و هشتاد و چهار گردد که از مطالب [illegible] پانزدهم شهر صفر

۹۸۴ دیگر کشش پرنور ۹۸۴ نیز تاریخ وفات اوست

شاه اسمعیل صفوی ثانی

پسر دویمی شاه طهماسپ صفوی است چون پدرش فوت کرد شاهزاده سلطان حیدر میرزا که حاضر بود جنس [illegible] سلطنت را مخصوص خود دانسته در مقام جمعیت شد اما خواهر نامهربان او پری خانم او را بدغا اندرون حرم طلبیده کشته اقبال [illegible] و اسمعیل میرزا که هیجده سال از فرمان پدر در قلعه قهقهه محبوس بود بسعی خواهر خود از قید مستخلص گشته در سنه نهصد و هشتاد و چهار بر تخت سلطنت نشست و اکثری از امرا و برادران و بنی اعمام را بقتل رسانید میر حیدر معمائی [illegible] در تاریخ جلوس او انشا نمود که شانزده بار از ان تاریخ بر می آید یعنی اگر عدد هر مصرعه را جدا جدا گیرند چهار تاریخ آید و اگر اعداد حروف منقوطه یا غیر منقوطه بیت را علحده بگیرند همان تاریخ شود و اگر عدد حروف منقوطهٔ یک مصرعه با غیر منقوطهٔ یکی از مصارع دیگر بگیرند همان تاریخ بر آید و همبرین منوال اگر عدد حروف غیر منقوطهٔ هیچ یکی از مصرعها با مصرعه دیگر گیرند نیز همان تاریخ شود تاریخ اینست

تاریخ

۹۸۴	۹۸۴	۹۸۴	۹۸۴
الحمد ایا طبع وفاگستر ما در صنعت این رباعی الطف نگر	کامد بیوست منتش آن دلبر ما کش هر مصارع کشته تاریخ مثل	شاه اسمعیل امام و انصاف بعلم بالنقطه هر دو مصرعه و بی النقطه	المنت للّٰه شهنشاه همایون فر ما گردد و دو و چهار تاریخ علی

۹۸۴

چون رواج بادشاه طریق مذهب سنی مایل بود نقش سکه را که پیش از این در ایام پدرش لا اله الا الله محمد الرسول الله و علی ولی الله بود ازاله نموده ساخته فرموده این بیت بر سکه نقش نمایند بیت ز مشرق تا بمغرب گر امام است علی و آل او ما را تمام است و پیش از وفات شاه دو دنباله که موافق رای منجمان از ان دلیل زوال یکی از بادشاهان است در برج ثور سر طالع هر شب [illegible] عظیم بخاطر سلاطین را دریافت زیرا که قواعد نجومی بر آن دلالت میکند

در باغ فرح بخش گذر کن شاها	برلاله و یاسمن نظر کن شاها	نعمت خان راز بهر تاریخ بنا	از باغ فرح بخش بدر کن شاها

۹۸۶

یعنی چون از اعداد باغ فرح بخش عدد نعمت خان دور کنی تاریخ بنای باغ بر آید اما معلوم نشد که این باغ کجاست و در وقت کدام بادشاه تعمیر یافته در آنشار چهار چمن مسطور است که اگر چه در لاهور باغات خوب بسیار هست اما باغ فرح بخش که در عهد صاحبقران ثانی صورت اتمام یافته بمقتضای طراوت و نضارت گلهای دست فضاء اعتدال هوا و حسن منظر و خوبی مکان و نقش و نگار عمارات متعدد و صفای آب روان و تالابهای و حوضهای کلان و نهرهای عریض و جوی های طویل و اقسام آرایش و آراستگی بر باغات دیگر شرف دارد و در شاهجهان نامه مرقوم است که شاهجهان بادشاه در ایام شاهزادگی در سنه هزار و بست و نه باغ فرح بخش در کشمیر تعمیر نمود اما تاریخ مذکور در باب این هر دو باغ نمی تواند بود مگر آنچه که در کتاب هفت اقلیم مسطور است که در احمدنگر دکن باغات بسیار است و از باغات آن خطه دلنشین یکی باغ فرح بخش است که شبیه و نظیر ندارد و میان آن باغ ارم اساس حوضی ساخته اند مانند برکه نیلگون فلک بی پایان و بقیاس در درون بر که عمارتی بنا شده که دست هیچ بنا مثل آن چنان بنای نموده فقط شاید که تاریخ مذکور العهدة در باب همین باغ باشد

داؤد شاه بادشاه بنگاله

در سنه نهصد و هشتاد و دو اکبر شاه را خبر رسید که داؤد شاه ولد سلیمان کرانی بعد از کشته شدن بایزید برادر کلان او در ولایت بنگاله فرمانفرما شده و شهر زمانیه را که خان زمان علی قلی خان بنا نهاده معمور گردانیده بود تاخت و تاراج نموده و لودی خان را که قلعه رهتاس در تصرف داشت مقید گردانیده و هلاک ساخته از استماع این خبر بادشاه از اکبر آباد کوچ برکشتی نموده متوجه آن سمت شد چون در بنارس رسیدند بعرض رسانیدند که اگر از بهر کشایش این عقده مشکل کرنج کرا باشد فال گرفته شود بهتر است بنابران درین روز سید میرک اصفهانی که در علم جفر بی نظیر بود بامر عالی صورت این واقعه را از کتاب جفر جامع در مجلس بادشاهی بحضور اعیان مملکت استخراج کرد چنانچه بعد از ترکیب حروف این بیت حاصل گشت **بیت** بزودی اکبر از بخت همایون برد ملک از کف داؤد بیرون بعد از چند روز همچنان ظاهر شد القصه تاریخ شانزدهم ماه ربیع الثانی بحوالی قلعه پتنه رسیدند و در انجا جنگ واقع شد و داؤد خان متوهم گردیده در شب بست و یکم ربیع الثانی سنه نهصد و سه بر کشتی سوار شده بجانب بنگاله گریخت و بعد از چندی در انجا کشته شد تاریخ آن فتح را مصرعه ملک سلیمان ز داؤد رفت یافتند فقط ۹۸۳

شاه طهماسپ صفوی

۹۸۴

پسر شاه اسمعیل صفوی است ولادت او صبح چهارشنبه بست و ششم ذی الحجه سنه نهصد و نوزده بوقوع آمده و آفتاب عالم افروز تاریخ تولد اوست بعد وفات پدر نوزدهم ماه رجب سنه نهصد و سی هجری در ایران بر تخت سلطنت نشسته و ۹۱۹ یکی از فضلا در تاریخ جلوس او این قطعه گفته

تاریخ جلوس

طهماسپ شاه عالم کز نصرت الهی	جا بعد شاه غازی بر تخت زر گرفتی	جای پدر گرفتی کرد جهان مسخر	تاریخ سلطنت شد جای پدر گرفتی

و چون از غایت خلاص و حسن اعتقاد خود را بنده شاه ولایت می نامید از اتفاقات حسنه بنده شاه ولایت طهماسپ نیز تاریخ جلوس شد و خاتم فرمان بدین نقش ختم گردید چنانچه درین باب گفته اند قطعه شرف بندگی شاه نجف یافته چون ز بدایت طهماسپ ۹۳۰

دربن مدینه پس از هجرت رسول امین | گذشت نهصد و سی سال انشهور و سنین | بشهر هند حدوث آمدم بپاک قدم | ببین حقیقت حوادث راوج علیین ۹۳۰

۹۳۰

در ابتدا بهند دکن وارد شده چنانکه باید انتر مراد ش صعود ننمود لاجرم علیقلی بیگ مشهور بخانزمان بهادر شخصی را با چند راس اسپ و هزار روپیه خرج راه بوی فرستاد و مصاحبتش را التماس نمود چنانچه ازین قطعه که بدیهه گفته مستفاد میگردد

قطعه

ای غزالی بحق شاه نجف | که سوی بندگان بیچون آی
چونکه بیقدر گشته آنجا | سر خود گیر و زود بیرون آی

چه سر غزالی که غین است اشاره بهزار روپیه است و غزالی سالها با خانزمان بسر برده و نقش بدیع را دران زمان بنظم آورده و در عوض هر بیتی علاوه صله یافته در حین گشته شدن خانزمان که ذکرش پیش ازین مذکور شده بدست اولیای دولت محمد اکبر شاه افتاده از منظوران او گردید و بملک الشعرا رسید و اول اوست که باین خطاب نامور شده بعد از چند وقت برگ مجاز از عالم فانی در گذشته در سرکهنج گجرات که مقبره مشایخ کبار و سلاطین نامدار است مدفون گردید وفاتش شب جمعه لست رجب سنه نهصد و هشتاد هجری دست داد و تاریخش ازین ابیات که تعمیه تا کست دریافت گردد

تاریخ

بود کنجی غزالی از معنی | مدفنش خاک پاک سرکهنج است
بعد یکسال سال تاریخش | احمداباد و خاک سرکهنج است ۹۸۱

۹۸۱

یعنی از ماده تاریخ اگر یک عدد کم کرده شود تاریخ بر آید و عدد اشعار غزالی از غزل و مثنوی هفتاد هزار بیت است

ملا علی محدث طاری تخلص

زهد و تقوی بمرتبه کمال داشت در سنه نهصد و هشتاد و یک فوت کرد و ملا عالم کابلی در تاریخ فوت او این قطعه گفته که آنهم بطریق تعمیه تارک است و یکعدد از ماده تاریخ دور باید کرد

تاریخ

دریغا که ناگاه ملا علی را | ربود از میان دست برد حوادث
پی سال تاریخ او سال دیگر | بگو مرده ملا علی محدث ۹۸۱

۹۸۱

سلطان سلیم ابن سلطان سلیمان بادشاه روم

بعد از وفات پدر خود در سنه نهصد و هفتاد و چهار هجری در روم بر تخت شاهی نشست و تاریخ جلوس او ازین مصرعه که بزبان ترکی و فارسی است استخراج می یابد

تاریخ جلوس

سلطان سلیم اولدی جهان خنبر عالم ۹۷۴

۹۷۴

او معاصر محمد اکبر شاه بادشاه هند و شاه طهماسپ صفوی بادشاه ایران بود در سال نهصد و هشتاد و دو هجری بعد حکومت هشت سال فوت کرد و پسرش سلطان مراد بجای او نشست و زیاده از بیست سال سلطنت نمود

باغ فرح بخش

این باغ در سنه نهصد و هشتاد و دو هجری تعمیر یافت و نعمت خان نامی داروغه تعمیر آن باغ بود در وزی شخصی از مصاحبان بادشاه بسیر باغ مذکور رفت داروغه نگذاشت رنجیده شد و این رباعی که دران شکایت داروغه و هم تاریخ تعمیر باغ از قسم تعمیه است بپادشاه گذرانید و مورد عنایات بادشاهانه گردید

تاریخ

سال نهصد و چهل و یک هجری موافق نهم ربیع الاول و رومی سال یکهزار هشتصد و سه اسکندری که موافق دهم ستمبر از انگریزی سال یکهزار و پانصد و هفتاد و دو عیسوی بود بطالع حمل بمحاسبه حکمای یونان و بطالع حوت بحساب دانایان هندوستان درخطه فیض انتمای اجمیر در بقعه قدسیه شیخ دانیال نام درویشی از پیشتر جه بهاریل کچهوایه که بادشاه اورا بسبب آنکه زمان ولادت نزدیک رسیده بود بخانه درویش موصوف گذاشته بودند بوقوع آمده مولد گرامیش که خانه شیخ دانیال بود بنابران شهزاده سلطان دانیال موسوم گردید

فتح قلعه سورت

چون محمد اکبر شاه از فتح گجرات فارغ شد در سنه نهصد و هشتاد بجهت تنبیه و تادیب مرزا ابراهیم حسین و مرزا محمد حسین پسران مرزا سلطان محمد که ولایت سورت و بروچ و برووده و جانپانیر را در تصرف خود داشتند و در قلعه سورت که برکنار دریای شور واقع بود متحصن شده بودند از سواد احمداباد گجرات متوجه شده در بست و پنجم شعبان سنه مذکور به بندر سورت رسیدند و در کنار حوض وسیع نزول فرمودند و بر دور حصار نقبها زدند و تا دو ماه از طرفین مقاتله و مجادله ماند آخر اهل قلعه عاجز شده قلعه را تسلیم بادشاه نمودند و این فتح بتاریخ بست سوم شوال سمت ظهور یافت و اشرف خان میر منشی در تاریخ فتح آن قلعه گفته

تاریخ

کشور کشای اکبر غازی که بی سخن — جز تیغ او قلاع جهان را کلید نیست
تسخیر کرد قلعه سورت بحمله — این فتح جز ببازوی بخت سعید نیست
تاریخ فتح شد که عجب قلعه گرفت ۹۸۰ — اینها ز دولت شه عالم بعید نیست ۹۸۰

حاجی افضل بلگرامی

مردی بزرگ معتقد فیه بود در بلگرام بر مسند هدایت و ارشاد لبهره می برد بعد وفاتش تردی بیگ سلطان در سنه نهصد و هشتاد هجری بر مرقد او گنبدی عالیشان از سنگ عمارت کرده و این قطعه تصنیف شیخ نظام متخلص بضمیری بخط نستعلیق در نهایت خوش خطی بر لوح سنگین کنده در پیشانی باب گنبد تعبیه نموده اما این گنبد بنام سالار بیگ که میر اهتمام تعمیر بود شهرت یافت نام تردی بیگ سلطان را کسی نمیداند و سنه هشتاد و نهصد که در آخر مصرعه آورده خود تاریخ است و از روی حساب ابجد هم همان تاریخ می برآید قطعه اینست

قطعه تاریخ

بدوران شه اکبر گرشته — خطاب او جلال الدین محمد
زتردی بیگ سلطان یافت بنیاد — برای مرقدش این پاک گنبد
چو حاجی افضل از تقدیر حق رفت — ازین دار فنا در دار سرمد
ضمیری جست سال این بنا را — بتاریخش نهان و آشکارا
خرد گفتا سنه هشتاد و نهصد ۹۸۰ — بلفظ فارسی و هم با بجد ۹۸۰

ملک الشعرا مولانا غزالی مشهدی

الفضایل و کمالات صوری و معنوی محلی بود و ولادت او در سنه نهصد و سی بوقوع آمده چنانچه خود در قصیده که بروضة الشعرا موسوم ساخته گفته

تاریخ

	ازان شد سال تاریخش ببی تاب — بازنده و فا		تا از نغمه و القابش بود معلوم در هندوستان

۹۸۱

نوائی پیرزاده

پیرزاده سبزواری شهرت داشت در زمان اکبر شاه بهندوستان آمده مدت مدید از ملازمان درگاه بود در سنه نهصد و هفتاد و نه در بلده لاهور در پای دیواری سر بزانوی تفکر داشت ناگاه از تند باد حوادث سنگی بر سر افتاد و جان داد چون در سرائیدن نغمه بی نظیر بود یکی از نغمه سرایان بزم سخن در تاریخ رحلتش باین ترانه مترنم شد

تاریخ

فغان کز محنت چرخ جفا کیش	خوش الحان بلبلی از بوستان رفت	چنانش چرخ سنگی بر کمر زد	اگر ان مجروح گشت از میان رفت
	ز پیر عقل جستم سال فوتش	بگفتا پیرزاده از جهان رفت	

۹۷۹

شاه عبد الغفور عرف باباکپور

اصلش از کالپی است و انتسابش در سلوک بسلسله شاه مدار میرسد در گوالیار مدفون است تاریخ رحلت او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد که ازان سنه نهصد و هفتاد و نه استخراج می یابد

تاریخ

شاه عالم کپور مجذوب است	ماه عالم کپور مجذوب است	آنکه او بود عاقبت محمود	شاه عبد الغفور نامش بود
سال انتقالش که احسن خوب است	گفت هاتف کپور مجذوب است	مرقدش در گوالیار ببین	مسندش بر سریر خلد برین

۹۷۹

در فتح گجرات

چون محمد اکبر شاه در سنه نهصد و هشتاد هجری بقصد تسخیر گجرات و استیصال فساد مرزا ابراهیم حسین و مرزا محمد حسین که سر بشورش آورده گجرات و نواحی آنرا متصرف شده بودند رفته الولایت را فتح نمود تاریخ آن نواب خانخانان بیان نمود چنانکه یافته از آن جمله بار کے

تاریخ

۹۸۰ یوم الاحد ثانی ربیع اول — در زبان هندی اتوار ربیع اول کی دوجی و شاعری در الفاظ — قهر گجرات آمده تاریخ
۹۷۹ یافت چون بادشاه این تاریخ را شنید شاعر را پیش خود طلبیده پرسید که تو این چنین تاریخ بی ادبانه چرا گفتی او گفت که
۹۸۰ من این تاریخ نگفته ام بلکه — شاه گجرات آمده — گفته ام بادشاه شنیده او را انعام بخشید و ملا احمد مهرکن الدملا حسین
نقش سکه بنام بادشاه کنده باین تاریخ گذرانید و مورد سرفرازیها گردید

تاریخ

خسروا سکه گجرات بنام تو زدند	ملک را سایه عدل تو تبارک بادا	ای خوش آندم که دیدم تاریخ و ...	گو همیت سکه گجرات مبارک بادا

۹۸۰

ذکر ولادت سلطان دانیال

در زمانیکه محمد اکبر شاه باراده تسخیر گجرات رفته بودند موکب اقبال در حدود ... نزول اجلال فرموده تا معدن خجسته قدم از اجمیر رسیده بود و نوید مسرت افزای تولد فرزندی بدو رسانیدند لاجرم بعد از گذشتن چهل و یک ... از شب ... نسبت هفتم شهریور ماه سال هفدهم الهی موافق شب چهارشنبه دوم جمادی الاول سال نهصد و هشتاد هجری ... و شب سوم ... مطابق سوم ... ماه جلالی سنه نهصد و ... ملکی مصادق ... [illegible]

ماند و هم

تا ماند [illegible] آسمان بهشت | تا نقش جود در جهان است
تا شمس سپهر همنشین باد | فر دولتش بجهان ابدقرین باد

و دالان یک پیش در دالان با عمارات عالی زیب افزای مسجد بود اعتضاد الدوله نواب اسلام خان صوبه دار بنگاله [illegible] بیگم که همشیره شیخ ابوالفضل [illegible] و نواب اکرام خان در روضه لاڈلی بیگم که آباد است و محله فتحپور سیکری تعمیر ساخته نواب اکرام خان است که هنوز آن مکان با تمام نرسیده بود که انتقال نمود [illegible] این تاریخ اگرچه درست نمی آید زیرا که صرف سنه نهصد و سی ازان استخراج می یابد میگویند که تاریخ انتقالست

تاریخ

۹۳۰ سال تاریخش [illegible] عقل | گفت زیبا منزل اسلام خان
۹۳۰
شاید که درست آید | اگرچه نام اسلام خان که در تاریخ است نام اکرام خان بنویسند

شیخ سلیم چشتی فتحپوری

پدرش شیخ بهاء الدین از اولاد شیخ فرید الدین گنج شکر است و شیخ در سنه هشتصد و هشتاد و سه هجری متولد شده و کلمه
۸۸۳ نجم معرفت تاریخ ولادت اوست برادر بزرگ او شیخ موسی نام داشت در اصل از دهلی است و مرید خواجه
ابراهیم چشتی است مدت العمر در وطن مینداشت و در کوهی متصل موضع سیکری صوبه اکبراباد که حالا بفتحپور سیکری
اشتهار دارد بسر می برد سه مرتبه بحج رفته و سال تشریف آوردن او از حج بموضع سیکری سنه نهصد و هفتاد و یک
۹۷۱ هجری است چنانچه تاریخ آن درین مصرع یافته اند مصرعه ماه اوج شرف بهند آمد ۹۷۱ و اکبر شاه بادشاه را با ایشان
اخلاص و اعتقاد بسیار بود چنانکه پیش ازین مذکور شده عمری دراز یافته و در بست هفتم رمضان سنه نهصد و هفتاد
و نه ازجهان رفته در عبارت شیخ حاجی تاریخ فوت او یافته اند روضه او بالای کوه فتحپور سیکری در مقابل بلند
۹۷۹ دروازه برسمت شمال مایل بمشرق واقع است و این عبارت و تاریخ بر مرقد او منقوش

کتبه بر مرقد

تاریخ وفات شیخ الاسلام شیخ سلیم چشتی قدس الله سره العزیز | کمینه ملت سر طریق شیخ سلیم | که در کرامت و قربت جنید و شبلی را ست
منور است از و شمع خانواده چشت | فرید گنج شکر را خلف ترین تو را | دو بین سلیش زخود فنا و بحق باقی | که سال رحلتش اندر زمانه مشهور است

چون بعد وا زیاده تاریخ یعنی از الفاظ زخود فنا بحق باقی کم گردد سال مقصود حاصل شود چنانچه عزیزی دیگر بدین طریق گفته

تاریخ

۹۷۹ چو بار الکم کنی از بن که زانو دو هی آید | خرد گو بدین سان و اش زخود فنا بحق باقی ۹۸۱ | و این دو تاریخ یکی از کتاب مخبر الواصلین و دیگری از تذکرة
الشعر التصنیف محمد افضل سرخوش نوشته شد

تاریخ

عارفی بی نظیر شیخ سلیم | مرشد و رهنمای هفت اقلیم | از مه صوم بست و هفتم بود | که بخلدش ز دهر نقل نمود
۹۸۰ سال ترحیل آن ولی کریم | هاتفم گفت بدر خلد سلیم | در فتحپور بر بلندی کوه | مرقد اوست با علو و شکوه

تاریخ

خیمه شیخ الاسلام آنکه هر قرب | ز شبلی و جنید آن گوهر ثانی | ربوده [illegible] کوی کیمیا [illegible] | ز درویشان ز رلیشی ز سلطانان بسلطانی

قطعهٔ تاریخ

داد دو شهزاده بشاه این سپهر ۹۷۷	چهرهٔ آن هر دو به از آفتاب ۹۷۸	اول از و ثانی شاه جهان ۹۷۷	ثانی از و دلبر عالی جناب ۹۷۸
آن یکی از این بشاه سریر ۹۷۷	مژده رسان بود لبعد انتخاب ۹۷۸	آن دگر باعث امن و امان	مهر زمه داد و با و مهد خواب ۹۷۸
مژده که مولود ز شه اول است ۹۷۷	گفته از و مصرع اول جواب ۹۷۸	از دو بین مصرع ابیات هم ۹۷۷	مولد شهزادهٔ ثانی بیاب ۹۷۸
باد مدام آن شه و شهزاده کا ۹۷۷	جاه سکندر زفر افراسیاب ۹۷۸		

و از آن باز که فرزندان رفعت پیوند در موضع سیکری سعادت ولادت یافته بودند بادشاه آن موضع را مبارک و میمون انگاشته بناهای عالی در انمقام نهادند و آن موضع را پای تخت خود گردانیدند چنانچه این کوه که از وحشیان و درندگان معمور بود در عرصه چهار و سال پر از عمارات و باغات و منازل و جاهای خوش و مکانهای دلکش گردید و بعد از فتح گجرات نام این موضع را فتح آباد خیال فرموده بودند لیکن بزبان عالمیان بفتحپور اشتهار یافت

مسجد فتحپور سیکری

این مسجد بر بالای کوه فتحپور سیکری است و بمسجد شیخ سلیم چشتی مشهور است و شیخ موصوف از نذر و نیاز ملکه والی احمد آباد و از نذر و نیاز اکبر شاه بادشاه که جهت ولادت جهانگیر مقرر کرده بود بنای این مسجد رفیع را در سنه نهصد و هفتاد و شش انداخته و در مدت چهار سال در سنه نهصد و هفتاد و نه پیرایه اتمام پوشانیده شیخ عبد القادر بداونی تاریخ بنیاد آن چنین یافته

تاریخ

هذه البقعة قبة الاسلام	رفع الله قدر بانیها	
قال روح الامین تاریخه	لا یری فی البلاد ثانیها ۹۷۶	۹۷۶

و دیگری بیت معمورہ آمده از آسمان ۹۷۶ یافته و اشرف خان میر منشی در تاریخ اتمامش این قطعه گفته ۹۷۸

۹۷۸

تاریخ

در زمان شه جهان اکبر	که از و ملک را نظام آمد
شیخ الاسلام مسجدی آراست	کز صفا کعبه احترام آمد
سال اتمام این بنای رفیع	ثانی المسجد الحرام آمد ۹۷۹

۹۷۹ کلمهٔ آمد در تاریخ مذکور شاعر برای قافیه ابیات آورده است و با تاریخ کاری ندارد در جهانگیر نامه مسطور است که این عمارتی است عالی و از زیبا حان روی زمین استماع افتاده که مثل این مسجد در هیچ بلادی از معمورهٔ جهان نیست عمارتش همه از سنگ در غایت صفا اساس یافته پنج لکهه روپیه در تعمیر آن صرف شده و این مسجد بر فراز کوه سیکری طرف جنوب واقع است در غایت ارتفاع و نهایت تکلف و در مقابل دروازه کلان بر سمت شمال مایل بمشرق روضهٔ شیخ سلیم چشتی است

دروازه کلان فتحپور سیکری

که مشهور به بلند دروازه است در سنه نهصد و هشتاد و سه تعمیر یافته و تاریخ آن ازین مصرعه استخراج می‌یابد
۹۸۳ شده رشک طاق سپهر بلند ۹۸۳ و بر بازوی دروازه مذکور این عبارات و ابیات در فارسی و عربی منقوش است کتبهٔ فارسی اینست حضرت شاهنشاه فلک بارگاه ظل الله جلال الدین محمد اکبر بادشاه فتح ملک دکن و داندیس که سابقاً مسمی بخاندیس بود نمود در سنه ۴۶ الهی موافق سنه ... بفتحپور رسیده عزیمت آگره فرمودند

روضهٔ متبرکهٔ خواجه معین الدین چشتی که سرچشمهٔ اولیای هند و از مقربان درگاه الهی اند رفته لوازم اطاعت ایزدی بتقدیم رسانند چون آنچنان گوهر درج خلافت بر ساحل امید آمد ایفای نذر از شرائط حق گذاری شناخته در روز ابان و هم بهمن ماه الهی موافق روز جمعه دوازدهم ماه شعبان سنهٔ مذکور از دار الخلافت آگره پیاده قدم در وادی مرحله پیمای و بیابان نوردی نهادند و از راه فتحپور سیکری در دوازده روز به بقعهٔ قدسیهٔ خواجه موصوف که در اجمیر واقع است و از آگره یکصد و چهل کروه است رسیدند و تقدیم شکر و سپاس بجا آوردند و بعد چندی عمارت عالی بنیاد و مساجد و خانقاه در آن حواشی طرح انداخته اساس عبادت نهادند

ولادت سلطان شاه مراد

بعد از گذشتن پنجاه و دو پل از شب آسمان بست و هفتم خورداد ماه الهی سال پانزدهم جلوسی موافق شب پنجشنبه سوم محرم نهصد و هفتاد و هشت هلالی مطابق بست و نهم خورداد ماه سال چهار صد نود و دو جلالی مصادق هفتدهم ابان ماه سال نهصد و سی و نه قدیمی یزدجردی موافق هشتم حزیران ماه رومی سال یکهزار و هشتصد و یک اسکندری که مطابق هشتم ماه جون انگریزی سنه یکهزار و پانصد و هفتاد عیسوی بود بطالع جدی بطرز حکمای یونان و قوس بطور حکمای هند در منازل اقبال شیخ سلیم چشتی در فتحپور سیکری بوقوع پیوست نام نامی آن شاهزادهٔ بلند اقبال شاه مراد نهاده شد اما بسبب تولد شدن او در کوهستان فتحپور هندوان نامش پهاری نهاده بودند سخن آفرینان نکته سنج در تهنیت و تاریخ این مولود مسعود نظم های دلکش گفته مورد صلات گشتند و پدرش محمد اکبر شاه بجهت مراسم شکر گذاری این عطیهٔ عظمی باراده زیارت روضهٔ خواجه معین الدین چشتی نهضت موکب معلی بطرف اجمیر فرمودند و روزی چند اداب زیارت بتقدیم رسانیدند و در همین ایام حکم رفعت اساس بایجاد و احداث حصار شهر اجمیر نفاذ یافت چنانچه در عرصه سه سال جمیع عمارات قلعه و منزل شاهنشاهی صورت اتمام یافت خواجه حسین مروی در ولادت این هر دو شاهزادهای بلند اقبال یعنی سلطان سلیم و شاه مراد مشتمل بر تعمیه رباعی گفته که از بیت اول اسم سلطان سلیم با تاریخ ولادت و از بیت دوم نام سلطان شاه مراد با تاریخ ولادت استخراج می یابد و از مجموعه ابیات بیتی استخراج یافته که از مصرعه اول تاریخ ولادت شاهزادهٔ اول و از مصرعه دوم تاریخ ولادت شاهزادهٔ دوم حاصل میشود و آن رباعی اینست

تاریخ

سلطان	۹۰۵ شه دید مهر طلعت بی پایان را	۹۷۷ در سیم نمود آن مه دوران را	سلیم
شاه	دل سوی شهی کشید کز حسن جمال	از چشم نمود ناز ابروان را ۹۷۸	مراد

۹۷۸

بیت استخراج

دی مهر سلیم این مه دلکش نمود نام | لطف بیان نمود دران شهد حسن آرزو

و مولانا قاسم ارسلان قصیده در تاریخ شاهزادهای عالیشان گفته که از مصرع اول ۹۷۷ اسم و تاریخ شاهزاده سلیم و از مصراع دوم ۹۷۸ نام و تاریخ شاهزاده شاه مراد واضح و لایح میگردد و مطلع آن قصیده اینست

مطلع

ز نور پاک چو سلطان سلیم شد نازل ۹۷۷ | لوای شاه مراد این اکبر عادل ۹۷۸ ۹۷۷

و هم خواجه حسین مروی قطعه گفته مشتمل بر هفت بیت که از مصراع اول تاریخ ولادت سلطان سلیم و از مصراع ثانی تاریخ تولد سلطان مراد ظاهر میگردد و آن قطعه اینست

سلطان محمد مرزا که از اولاد امیر تیمور بود سه پسران داشت اول الغ مرزا که در سنه نهصد و هفتاد و پنج فوت کرده دویمی ابراهیم حسین مرزا و سیومی محمد حسین مرزا نام داشت این هر دو مرزایان از اکبر شاه باغی شده جمعی کثیر از اوباشان پراگنده را فراهم آورده در سنه نهصد و هفتاد و شش در گجرات رفته آن ولایت را که از متعلقات سلطان محمود گجراتی خالی از حاکم بود و چانپانیر و سورت را نیز بی جنگ گرفتند و بعد ازان در سنه نهصد و هفتاد و هفت قلعه بروچ را نیز بدست آوردند تاریخ این فتح را نتروی روده چنین یافته

تاریخ

اولاد تمر که در شجاعت فرد اند	شد فتح بهر کجا که رو آوردند	کردند چو فتح بروچ از روی ستیز	تاریخ شد آنکه فتح بروچ کردند ۹۷۷

بنیاد نهر شیخونی

ملا نور الدین سفیدونی که بخطاب نواب ترخان امتیاز داشته از جمله مصاحبان و ندمای همایون بادشاه بود چون پرگنه سفیدون از توابع دار الخلافه مدتها جاگیر او بود بسفیدونی مشتهر شد در اوایل عهد محمد اکبر شاه که اواخر ایام دولت او بود جوی آبی از دریای جمنه بریده زیاده از پنجاه کروه را بجانب کرنال پیشتر برده و از فیض آن زمین فروغ شده باعث رفاهیت حال و آبادانی رعایا گردیده و چون آن نهر عنقریب همان ایام که شهزاده سلیم تولد پذیرفته بود باتمام رسیده بنابر آن آن نهر را بنام او مقرر ساخت و تاریخ آن شیخونی ۹۷۶ یافت که عدد آن نهصد و هفتاد و شش ۹۷۶ می شود و نی بزبان هندی آب جو را گویند و شاهزاده سلیم را پدرش بسبب آنکه تولدش در منزل شیخ سلیم چشتی فتحپوری اتفاق افتاده بود شیخو می گفتند و نواب ترخان در سنه نهصد و نود و چهار فوت کرده

ولادت جهانگیر بادشاه

در اکبرنامه مسطور است که اگرچه واهب العطایا اکبر شاه را پیش ازین فرزندی چند عطا کرده بود لیکن چون هر یکی از آنها بر مهد عدم دراز کشیده بودند لهذا اندام بدر ویشان و گوشه نشینان التجا می بردند و شیخ سلیم چشتی درویشی صاحب حالت در کوهی متصل موضع سیکری که حالا بفتحپور سیکری اشتهار دارد بسر می برد و مردم آن نواحی از شیخ موصوف اعتقاد تمام می داشتند چون آوازهٔ خدا شناسی و ایزد پرستی و ریاضت کشی شیخ بمسامع بادشاه رسید چندی از منسوبان سرادقات عصمت را در انجا برده بامید تولد فرزند در قرب جوار شیخ مذکور آرامش دادند و دران فضای رفیع محل بادشاهی اساس عالی نهاده همواره از خدای بسیار بخش امید وار بوده انتظار مقدم دولت افزای گوهر یکتای خلافت میبردند تا آنکه بطالع سنبله چهارم درجه میزان بعد از گذشتن هفت گهری از روز و زرس هیردهم شهریور ماه الهی سال چهاردهم جلوسی موافق روز چهارشنبه هفتدهم ماه ربیع الاول سنه نهصد و هفتاد و هفت هلالی گوهر یکتای خلافت در منزل شیخ موصوف از نهانخانه صدف ببطون بساحت وجود قدم نهاد و چون این نوید دولت افزا در اکبراباد بمسامع بادشاه رسانیدند از جمله ماثر شکر که در روز تهنیت بظهور آمد آن بود که جمیع زندانیان ممالک محروسه را از سلاسل قیود مستخلص ساختند و آن دریکتای خلافت بمناسبت شیخ موصوف بسلطان سلیم موسوم گردید اما پدرش همواره به شیخو بابا مخاطب می ساخت و چون دران ایام که بادشاه جویای فرزند بود معامله با ایزد خود رفته بود که چون این نیت بحصول انجامد از ابواب شکر از دار الخلافت اگره پیاده بزیارت

از راجای و پسرش متعلق بود چوبها قرار داده در یک محوطه چوب و پنبه و حسب امثال آن تعبیه کردند و در حین وقایع محوطه مذکور را آتش زده خود بارا در آن انداختند و خاکستر شدند از عجایب قدرت الهی چون بعد از چهار روز در آن محوطه را کشادند دو زنان زنده برآمدند که چوبی بزرگ حایل انها گشته از آتش وقایت کرده بود یکی از آن زنان که کملاوتی نام داشت خواهر رانی درگاوتی بود و دوم دختر راجه بیر اگڈه که او را برای راجه آورده بودند و هنوز با و نرسیده بود این دو زنان بعد بوسیدن عتبه علیه سلطنت آبروی یافتند

بنیاد قلعه اکبر آباد

در دفتر اول اکبرنامه شیخ ابو الفضل می نویسد که در سنه الهی یعنی در سنه نهصد و هفتاد و دو هجری بادشاه دار الخلافت آگره را که بمنزله مرکز هندوستان است بجهت مصالح ملکی و مالی اساس قلعه عالی که در خور آن باشد و لائق حال این سلطنت تواند بود اشارت فرمودند و امر مطاع بنفاذ پیوست که قلعه پیشین که بر ساحل دریای جون در سمت شرقی شهر واقع است و بواسطه توالی نوائب زمان و تصادم حوادث روزگار ارکان آن باختلال انجامیده برداشته در آن محل منیع حصن حصین و حصار رصین از سنگ تراشیده بنیاد نهند عرض سی گز بادشاهی مقرر شد و ارتفاع آن بشصت گز رسید مشتمل بر چهار دروازه که بیامن آن درهای دولت بر چهار رکن عالم کشاده شد هر روز سه هزار کس از بنایان چابکدست و مزدوران قوی بازو و دیگر عمله فعله عمارت بر دوام کار می کردند و از اساس تا کنگره سنگهای تراشیده سرخ آتشین که هر یکی در صفا آئینه گیتی نما و در رنگ گلگونه رخسار اقبال تواند بود چنان باهم وصل یافت که سر موی را در آن راه نبود و این حصار عالی که مثال آن مهندس خیال ندیده در عرصه هشت سال تا کنگره و فصیل و سنگ انداز باهتمام مخلص حقیقت پیوند قاسم خان میر بر و بحر بفرخی و فیروزی صورت ارتفاع و نقش اختتام گرفت فقط و در کتاب هفت اقلیم مسطور است که این قلعه در عرض چهار سال بمبلغ هفت کرور و سی و پنج لکهه روپیه باشد صورت اتمام پذیرفته و همه جا بنای قلعه را باب رسانیده اند فقط و شیخ فیضی تاریخ دروازه اش که در سنه نهصد و هفتاد و سه تیار
٩٧٣ شده «بنای در بهشت» یافته اند و در انجا ثبت نموده و تاریخ دروازه هتیاپول که در سنه نهصد و هفتاد و شش تیار شده ملا شیری گفته

تاریخ

٩٧٦ کلک شیری پی تاریخ نوشت		بی مثال آمده دروازه فیل ٩٧٦

تاریخ در وفات لاچین

لاچین نام شخصی که شاهین حیل شجاعت بوده و در زمان محمد اکبر شاه در سنه نهصد و هفتاد و شش فوت کرده و تردی رود که پدرش در هرات بسلک نویسندگان سلطان حسین مرزا انتظام داشته و خود بهند آمده در خدمت اکبر شاه بخلعت امتیاز ممتاز بود و تاریخ وفات او این رباعی گفته

تاریخ

٩٧٧ لاچین قدیم شاه لاچین پرور	سنقار شد از زمانه کین پرور	تاریخ بخش اگر کسی پرسد از تو	گو حیف ز لاچین شه دین پرور ٩٧٦

تاریخ فتح گروچ

شاه دین پرور جمشید سریر بهر تاریخ وی از عالم غیب	خسرو عهد محمد اکبر دیگ چیتور گشاده یکسر	ساخت بی شبه پی فتح چیتور	دیگ ده و نیم تن و اژدر پیکر

بنای پل جونپور

٩٧٥ ٩٧٥

منعم خان خانخانان که بعد از معزولی خانخانان بیرم خان در سنه نهصد و شصت و هفت از محمد اکبر شاه بمنصب عالی وکالت و شرف خطاب خانخانانی معزز شده بود و بعد کشته شدن خان زمان و علی قلی خان در سنه نهصد و هفتاد و چهار تمامی جاگیر ایشان از جونپور و بنارس و غازیپور تا کنار آب جون بدو تفویض گردیده او در سال نهصد و هفتاد و پنج هجری سوای مساجد و عمارات که در جونپور تعمیر نموده پلی بنهایت استحکام بر دریای گومتی بسته که تا امروز موجود است و هیچ تغیری در وراه نیافته مهتمم آن پل فهیم نامی غلامی بود و تاریخ عمارت آن پل عزیزی بطریق تعمیه یافته و در آنجا ثبت نموده

تاریخ

خانخانان خان منعم افتدام ره بتاریخش بری گر ابگنی	بسته این پل را بتوفیق کریم لفظ بدر آ از صراط استقیم	نام او منعم ازان آمده است یعنی اگر عدد لفظ بدرا از عدد کلمه صراط المستقیم دور کرده شود	بر خلایق هم کریم و هم رحیم

٩٨٣ تاریخ برآید و منعم خان در سال نهصد و هشتاد و سه هجری در ماه رجب در لکهنوتی که دار السلطنت بادشاهان بنگاله بود و آنرا گور نیز می گویند فوت کرده

حضرت شیخ علی متقی گجراتی

مولد و موطن او گجرات است بتاریخ دویم جمادی الاول سنه نهصد و هفتاد و پنج هجری در مکه فوت کرده

تاریخ از مخبر الواصلین

آنکه او هادی خفی و جلی است از جمادی نخست بود دویم مولد و موطنش بگجرات است	متقی زمانه شیخ علی است کز علی شد باوج چرخ نهم در ثقاوت باند درجات است	بلقا بست عدیل او عدم است سال ترحیل او رقم افتاد مرقد او بمکه الله است	عاجز از وصف و مدح او قلم است وارث الانبیا بحق جان داد ٩٧٥ فیض بخش گدا و هم شاه است

فتح قلعه رنتهنبور

چون رای سرجن راجه رنتهنبور بار دیگر سرکشی آغاز نهاده و بنابر آن محمد اکبر شاه باز در سنه نهصد و هفتاد و شش هجری باراده تسخیر آن قلعه رفتند و بتاریخ سوم شوال سنه مذکور آن قلعه را که سلطان علاء الدین خلجی با آن همه حشمت و اجلال بعد از محاصره یکساله دست تصرف بران یافته بود به یامن اقبال در یکماه مفتوح ساخت و مولانا شیری این تاریخ یافت

تاریخ

٩٧٦ قلعه کفر چو از دولت شه یافت شکست — شه کفارشکن یافته شیری سالش — همدرین ایام یعنی در سنه نهصد و هفتاد و سه هجری خبد المجید آصف خان بارانی درگاوتی حاکمه گره کتیل که مابین صوبه رنتهنبور و مالوه و بهار دکن است محاربه عظیم نمود چنانچه رانی دو زخم بر برداشته چون عرصه را تنگ دید خود را بخنجر کشت و پسرش که متحصن بود بعد از ترددنمایان بقتل رسید و این رانی تیر و بندوق خوب می انداخت و هرگاه شکار بندی که شیری نمودار شده آب نخوردی تا بزخم بندوقش از جان سیر نکردی و بر باز بهادر و دیگران هر چند بارها صف جنگ آراسته غالب آمده بود و پس از انکه او بالپسر کشته شد و قلعه چوراگڈه مفتوح گردید بهمه زنان

بعضی بیدولتان دران حدود غبار فتنه انگیز فتنه بودند نهضت والا فرمودند شاهنشاهی ساحت آن زمین بود در مقدس گیتی خدیو بوضع
دولت دریافت شب بعد ان عرصه نکاشتی منزل فرمودند روز سیوم روی توجه بجانب بنارس آوردند چون مردم بنارس
از نادانی و بیدولتی دروازه جونپور بسته بودند حکم تاراج شد و بزودی بخشش فرمودند و بعد سه روز عنان توجه را بطرف جونپور
انعطاف دادند و بعد چندروز از جونپور کوچ فرموده بطرف کره مانکپور رفتند و از انجا از فرط عنایت تمامی محال جاگیر علی قلی خان
و بهادرخان از جونپور و بنارس و غازیپور تا کنار آب جون به منعم خان خانخانان تفویض نموده او را رخصت دادند و فرمودند
و موکب معلی بدولت و اقبال روز مهر شانزدهم تیرماه الهی سال دوازدهم جلوسی موافق روز شنبه بستم ذی الحجه سنه نهصد
و هفتاد و چهار هجری بصوب مستقر الخلافت توجه نمودند و روز خورداد ششم امرداد ماه الهی موافق شنبه یازدهم محرم سنه
نهصد و هفتاد و پنجم ظلال اقبال بدار الخلافت آگره انداختند

شیخ عبدالعزیز دهلوی

در زمان محمد اکبرشاه بسال نهصد و هفتاد و پنج هجری فوت نموده و چون که شیخ بر پشت خطوط و صحایف ذره ناچیز عبدالعزیز
می نوشت چنانچه عزیزی تاریخ رحلتش را ذره ناچیز ۹۷۵ یافته و شیخ عبدالقادر بداونی این تاریخ در سلک نظم کشیده ۹۷۵

تاریخ

عزیز جهان شیخ عبدالعزیز | که عالم همه قطب درویش بخواند | سوی عرصهٔ آخرت تاخت رخ | وزین تنگنا اسپ همت جهاند
طلب کردم از دل چو تاریخ او | بگفتا که قطب طریقت نماند

ایضاً از شخصی دیگر ۹۷۵

عزیز الحق چون عزم سفر کرد | منازل در مقام لامکان یافت | چو تاریخ وفاتش باز جستم | خرد گفتا حیات جاودان یافت
۹۷۵

فتح قلعه چیتور

چون محمد اکبرشاه در سنه نهصد و هفتاد و پنج بقصد تسخیر قلعه چیتور روانه آنسمت شدند و قلعه را محاصره نموده نقبها زیر برج
قلعه کندیده از باروت معمور نمودند روز اسفندارمذ پنجم دی ماه الهی از سال دوازدهم جلوسی موافق چهارشنبه پانزدهم جمادی الآخر
سنه مذکور در باروت آتش دادند برج قلعه از بیخ و بنیاد با تمامی سپاه آن بیه بختان که بر سر آن برج سرگرم کارزار بودند
هوا گرفته متفرق و متلاشی شدند و سنگها بفرسنگها رفت و آواز این قلعه عنیف تا به پنجاه کروه بیشتر رسیده موجب استعجاب
متبعان گردید و بعد از چندروز قلعه مفتوح شد و قریب سی هزار کس از قوم راجپوت که در قلعه مذکور بودند بقتل رسیدند
مرزا اسیری تاریخ فتح را چنین یافته

تاریخ

چو گلگونه اندیشه بادشاه | سوی عزم چیتور کرد زمین | باندک زمان فتح آن قلعه کرد | که باد اجهان نقش زیر نگین
چو تاریخ برسیدم از عقل گفت | ندارد کسی یاد فتحی چنین ۹۷۵ | و عنبر بزی دیگر گفته | دل گفت که بکشاد بزودی چیتور ۹۷۵

لفظ چیتور را با یا باید نوشت تا تاریخ برآید بعد فتح چون بادشاه برای نیاز خواجه معین الدین چشتی دیگر روبمین نبیاره ۹۷۵
کلان ترتیب داد و میرعلاء الدوله کافی تخلص این تاریخ یافت ۹۷۵

تاریخ

و بپسرش سلطان سلیم پادشاه روم گردید و قریب هشت سال سلطنت نمود

خان زمان علیقلیخان و بهادر خان

پسران حیدر سلطان ازبک بودند هر دو برادران بزیور شجاعت و سخاوت آراسته و حیدر سلطان در ملازمت جنت آشیانی اعتبار تمام داشت و بعد از وی محمد اکبر شاه بجلدوی نیکو خدمتهای او ولایت شرقیه و جونپور را جاگیر این دو برادران مقرر داشته آخر ها بگمراهی اختیار کرده فتنه و فساد در ملک انگیخته بودند و ارادهٔ سروری بسر داشتند و از پادشاه باغی شده کسان بطلب میرزا محمد حکیم که برادر اکبر شاه بود بکابل فرستاده داعیهٔ خطبه خواندن بنام او داشتند چنانچه غزالی مشهدی که دران ایام بخدمت خان زمان خان ممتاز بود این سجع را یافته بسم الله الرحمن الرحیم وارث ملک است محمد حکیم بنابر آن پادشاه خانخانان منعم خان را بجراست اکبر آباد گذاشته خود را در ماه جمادی الثانی سنه نهصد و هفتاد و چهار بر سر محمد حکیم که از کابل تا بلاهور رسیده بود روان شد چون این خبر باو رسید از لاهور گریخته بکابل رفت و اکبر شاه از انجا مراجعت نموده بر سر علی قلی خان و برادرش لشکر کشی نموده و در مانک پور که قریب بست کروه غربی از شهر اله آباد مسافه دارد رسیده عبور گنگ فرمودند علیقلی خان نیز لشکر فراهم آورده تا چندروز با پادشاه محاربه داشت تا آنکه بتاریخ غرهٔ ذی الحجه سنه مذکور روز دوشنبه علیقلی خان و برادرش بهادر خان هر دو در جنگ کشته شدند چنانچه شیخ ابو الفضل در دفتر اول اکبر نامه که در سنه یکهزار و چهار هجری تصنیف نموده بودند می فرماید که این فتح شگرف که کارنامهٔ روز اقبال روزافزون تواند بود در عرصه قریه سکرول از مضافات جوسی و پیاگ که درین ایام بخطاب الهاباس اساس سعادت یافته روی داده و آنرا منبرجا مع ساخته فتح پور نام نهادند فقط و این آن فتح پور است که از شهر اله آباد بفاصله شش کروه بطرف مغرب واقع است بر کنار دریای گنگ مابین بیگم سرای و عالم چند و تاریخ این فتح دولت آئین از عبارت فتح اکبر مبارک بر می آید و قاسم ارسلان در وفات خانزمان و بهادر خان این تاریخ بطریق تعمیه یافته

تاریخ بتعمیه

قتل علی قلی و بهادر چو جسته شد ... جانان مپرس از سن هیدل که چون شده
جستم ز پیر عقل چو سال وفات شان ... آهی ز دل کشید بگفتا دو جوان شده ۹۷۵

در مصرعهٔ آخر کلمهٔ آه بجنسی یکعدد هست که اگر از الفاظ دو جوان شده دور کرده شود تاریخ بر آید تخمیصی دیگر گفته قتل دو نمک حرام بی دین ۹۷۵
۹۷۵ اگرچه ازین تاریخ یکعدد زیاده میشود لیکن چون این واقعه در آخر سنه نهصد و هفتاد و چار بوقوع آمده مضایقه ندارد و تخمیص دیگر این تاریخ گفته که آن هم یکعدد زیاده دارد

تاریخ

چون خانزمان از جهان رخت بست ... بنیاد فلک سراسر از پا افتاد
تاریخ وفاتش ز خرد جستم گفت ... فریاد ز دست فلک بی بنیاد ۹۷۵

و از جملهٔ اسیران و قتیلان این معرکه یکی خوشحال بیگ است که بحسن سیرت و صورت آراستگی تمام داشت و این قطعه تاریخ اوست ۹۷۵

تاریخ

خوشحال که بود دیدهٔ اهل خرد ... برگشت ز پادشاه از طالع بد
مقتول چو شد بصحبت خانزمان ... تاریخ آمد گل سرخ زیبا قد ۹۷۴

از کلام ابو الفضل که مذکور شد چنان استفاده میگردد که اکبر شاه شهر اله آباد را که دران وقت به پیاگ اشتهار داشت به الهاباس موسوم ساخته بود چنانچه او میگوید که چون این فتح دولت پیرای روی نمود همان روز موکب معلی بصوب الهاباس که

لاجرم آن ملک را بازبدو سپرده مراجعت کردند علی غلام آسیرابادی تاریخ قتل راجه مذکور بطریق تعمیه درین مصرعه یافته که از دور کردن عدد حرف جیم از الفاظ قتل رام راج تاریخ برمی آید تاریخ بانهایت خوب گشته قتل رام راج

صبوحی شاعر

شاعری بی قید لاابالی بود دعوی صاحب کمال داشت در خدمت اکبرشاه میگذرانید در سنه اثنی وسبعین وتسعمایه فوت کرد وصبوحی خوار ۹۷۲ تاریخ وفات اوست امایکعدد زیاده میشود ۹۷۳

میر سید جامه باف

ازمشاهیر زمان بوده وخاطرش در اختراع معانی واقتراع الفاظ ید بیضا و دم مسیحا داشته در نهصد وشصت ونه درهند آمده از فوائد انعامات اکبرشاه مخطوط وبهره مندشده روزگاری در آسائش می گذرانید تا درسنه نهصد وهفتاد وسه درگذشت وتاریخ وفات اوست گفت خرد که میر رباعی سفر نمود ۹۷۳

حضرت شاه علی گجراتی ۹۷۳

درماه جمادی الآخر سنه نهصد وهفتاد وسه هجری فوت کرده ودر احمدآباد گجرات مدفون گردیده

تاریخ از مخبر الواصلین

سیدی بی نظیر شاه علی — مظهر ذات پاک لم یزلی
باز در اصطلاح گجراتی — گفت سر صفاتی و ذاتی ۹۷۳
مرقد او باحمدآباد است — نسخه فارسی و هم عربی
سال نقلش ازین سراچه ز خشت — جای فیض و مقام ارشاد است
کرد تالیف در خدا طلبی — خرد هم گفت نور افروخ بهشت
۹۷۳

نیلی چهتری

این مقبره نواب نوبت خان است که در دهلی کهنه متصل عمارت خاص محل شاهجهان بادشاه واقع ست درسنه نهصد وهفتاد وسه تعمیر یافته بود حالا روبانهدام دارد وچونکه برسر گنبد آن عمارت چهتری نیلی ساخته بودند ازان سبب به نیلی چهتری مشهور است بر دروازه آن مکان این کتبه مرقوم است

تاریخ

به بین خوش منظری عالی مقامی — درین عالم ندیده چشم ایام
پی تاریخ اتمامش خبر زار — چو پرسیدم بگفتا یافت اتمام ۹۷۳ ۹۷۳

سلطان سلیمان ابن سلطان سلیم بادشاه روم

۹۲۶

بعدوفات پدر درسنه نهصد وبست وشش هجری در پانزدهم شوال برتخت شاهی نشست و خلدالله ملکه سلطانا تاریخ جلوس اوست وامینی شاعر قصیده دران روز بگفت که هرمصرعه اش تاریخی بود واین بیت ازانجمله است

تاریخ جلوس

بداد نداز مملکت کامرانی ۹۲۵ — بکاوس عهد و سلیمان ثانی ۹۲۶

وسلطان سلیمان برجمیع آل عثمان بعدالت وشجاعت امتیاز داشت وچهل وهشت سال بادشاهی نمود ومعاصر شاه طهماسپ صفوی بود وسالها با او جنگ داشت آخر درسنه نهصد وشصت ونه درمیان ایشان قواعد صلح استحکام یافت وتاریخ آن سابق ازین مرقوم گردیده وسلطان سلیمان درسنه نهصد وهفتاد وچهار درگذشت

تاریخ

کسی گو رخنه در دین نبی کرد — نه بیند در دو عالم خیر ذلت
اگر تاریخ غوثش خواهی از من — برون کن از شریعت حرف علت
چو علت شست صد از بند کار گشت — بصد خواری فتاد آخر ز غوثت
970 اگر حرف یار آکه حرف علت است از کلمه شریعت ور کرده آید تاریخ بر آید

سید محمد غوث گوالیاری

مرشد شیخ وجیه الدین علوی گجراتی است بتاریخ چهاردهم محرم سنه نهصد و هفتاد هجری فوت کرده و در گوالیار مدفون گردید

تاریخ از مخبر الواصلین

سید الاولیا محمد غوث — جد عالی او به نیشاپور
سال نقلش بتعمیه رضوان — سند الاتقیا محمد غوث
نعمت و فیض داد و رونق و نور — غوث بی لوث زد رقم بر جوان
۱۵۰۶ ۵۳۶
مرشد چارده سلاسل اوست — ازمه صوم بود چاردهم
بهمه راه شیخ کامل اوست — که گذشت از زمانه غوث امم

ایضاً

970 آن شیخ محمد المخاطب — بالغوث بلطف معبود
تاریخ وصال او ملایک — ۹۷۰ گفتند که شیخ اولیا بود

فتح قلعه رنتهنبور

چون محمد اکبر شاه در سال نهم جلوسی مطابق سنه نهصد و هفتاد و یک در ماه رمضان قلعه رنتهنبور را محاصره نمود و رای سرجن امان طلبیده قلعه را با اولیای دولت سپرد میر فراغی برادر حکیم فتح الله شیرازی این تاریخ یافت

تاریخ

971 چون گل نصرت شگفت در چمن فتح شاه — ۹۷۱ منهی تاریخ گفت قلعه گرفتند واه

تولد دو فرزند توامان

چون در سنه نهصد و هفتاد و دو در خانه محمد اکبر شاه از یک بطن دو فرزندان بطریق توامان ولادت یافتند بادشاه یکی را مرزا حسن و دیگری را مرزا حسین تسمیه فرمودند و قاسم ارسلان در تاریخ این دو گوهر شاهوار گفته

تاریخ

972 شد شاه یگانه را دو فرزند جلی — آمد دو گهر ز درج مقصود گشت
در ان پی تاریخ ولادت بنوشت — ۹۷۲ بنمود دو ماه روی از اوج شرف

این هر دو فرزندان یک ماه بعد از ولادت بصحن سرای عالم فانی خرامیدند

راجه رام راج بیجانگری

راجه عظیم الشان بود که بر ولایت بیجانگر که از ممالک دکن است سروری می نمود و از دولت و ملک خود مغرور گشته بادشاهان دیگر را که در دیار دکن سلطنت می نمودند در خاطر نمی آورد و هیچ نمی شمرد بنابر آن عادل شاه ابن سلطان ابراهیم عادل شاه بیجاپوری باتفاق سلطان حسین نظام شاه بحری و ابراهیم قطب شاه و برید شاه جهت دفع او کمر همت بسته در ماه جمادی الاول سنه نهصد و هفتاد و دو هجری بالشکر عظیم روانه بیجانگر شدند چون در آنجا میدان محاربه صعب دست داد و راجه رام راج با بسیاری از سپاه در آن جنگ کشته شد غنیمت بیقیاس بدست آن بادشاهان افتاد و آن ولایت را تاخت و تاراج نمودند چون یکی از برادران آن راجه درخواست صلح نمود

ولی شد جامی این بقعه خیر | شهاب الدین احمد خان عادل
زهی خیریت این بقعه خیر | که شد تاریخ او خیر المنازل
۹۶۹

خان اعظم

مشهور به انگه خان لقبش شمس الدین محمد خان و اصلش از غزنی بود و این صاحب مکنت از اعظم خوانین همایون بادشاه و اکبر شاه بود در وقتیکه همایون بادشاه نزدیک قصبه جوسا از شیر خان افغان شکست یافته از معرکه کارزار عنان برتافته خود را در دریای گنگ انداخته نزدیک بود که غرق دریای فنا گردد و بدستگیری شمس الدین از ورطه هولناک بساحل سلامت و نجات رسیده و بادشاه وی را با اتباعش بعوض این خدمت شایسته بمناصب بلند و مراتب ارجمند رسانید و در زمان اکبر شاه ترقیات عظیمه نموده و چون در پیکار پنجاب پیکار نموده غالب آمد کمال اقتدار بهم رسانید و رتق و فتق ولایت پنجاب گردید در سنه تسع و ستین و تسعمایه از پنجاب بجناب سلطنت مآب رسیده وکیل مطلق شد و اول شخصی که منصب هفت هزاری یافت خان اعظم بود و ادهم خان کوکلتاش پسر جورد ماهم انگه بغرور تقرب بادشاه و نقریب حسد وکالت که از ماهم انگه گرفته باو مفوض شده بود باغوای منعم خان خانخانان و دیگر امرا روز دوشنبه دوازدهم رمضان سنه مذکور سر دیوان آن اعظم خوانین را بشمشیر بیداد پاره پاره ساخت چون بادشاه ازین معنی خبر یافت از دولتخانه بر آمد و ادهم خان هر دو دست بادشاه را به بی ادبی گرفت و بادشاه بزور بازوی دستهای خود را از دستهای او رهانیده چنان مشتی قوی بر سرش زد که هوشش از دماغش پرید و از پا در افتاد و بادشاه فرمود تا دست و پای او را بسته از بالای بام دولت خانه بزیر انداختند چنانکه مغز پر شر و شورش و پاشش پاشش گردید [illegible] این سانحه را دو خون شد یافته اند ما بعد زیاده میشود و عزیزی بهر تاریخ شهادت خان اعظم این قطعه بنظم آورد
۹۷۰

تاریخ نعمیه

[illegible] اعظم خان [illegible] سید شد بسی	که چو او کس درین زمانه ندید که شدی سال فوت خان شهید
بشهادت رسید ماه صیام دیگری از فضلا بطریق تعمیه این مصرعه یافته ع	شربت موت روزه دار چشید رفت سر از ظلم سر اعظم خان

۹۷۰

[illegible] ادهم خان پدرش ماهم انگه در فراق فرزند خود بفاصله یکماه بعد ازین سانحه رخت هستی ازین جهان بیرون برد [illegible] شهادت خان اعظم در اکبراباد واقع شده بعد از ان لاشش را بدهلی فرستاده در جوار روضه شیخ نظام الدین اولیا مدفون ساختند [illegible] پسرش مرزا کوکه روضه عالی بر قبرش تعمیر نموده که تا حالت تحریر موجود است و مقبره ادهم خان نیز در دهلی است مشهور بهول بهلیان

محمد یوسف

در دیار خوش نویسی شهرت تمام داشت مولدش کابل و منشاش هند بود و بحسن خط و سلامت شعر گوئی سبقت در اقران میبرد در خدمت محمد اکبر شاه بعهده یاتش لوليى (?) نامور بود و در ریحان جوانی در سنه نهصد و هفتاد فوت گشته واشرف خان این مصرعه در تاریخ وفاتش یافته | کجا شد یوسف مصری عزیزان | و مرزا علاالدوله صاحب تذکره شعرای زبان اکبری این قطعه بران منظوم ساخت

تاریخ

محمد یوسف آن مصر ملاحت	برفت از دهر اشک از دیده بیران
پی تاریخ او گفته عزیزی	کجا شد یوسف مصری عزیزان

امیر تقی الدین محمد صدر

در زمان دولت شاه طهماسپ صفوی بمنصب علیه صدارت معزز بود چون در سنه نهصد و هفتاد بسبب علتی ازان عهده معزول گشت قاضی عطاالله تاریخ عزل را بطور تعمیه چنین یافته

تاریخ

ز نهصد فزون رفته بر شصت و یک | قضا گفت شهر راکه الملک لک
جهان بود زسلطان درسلک هر زمان | سعید مبارک زملک گشت

وسلطان بعد سلطنت هفت سال و چهار ماه و چند روز از دست اعتماد خان کشته شد وکان ذالک فی تاریخ خمسه شهر شعبان لیلة الاثنین فی سنه ثمان وستین وتسعمائه واز عبارت مقتول شد بیگناه تاریخ مستفاد میگردد وشاعری در زبان گجراتی این تاریخ گفته

تاریخ

۹۶۸

احمد جالی کس بر دکس سپر چو یا | بالبو پوچهی جی کسین دوشنبه رات | از عبارت دوشنبه رات تاریخ بر می آید بعد قتل او اعتماد خان

۹۶۹

شخصی را که نتهو نام داشت ملقب بسلطان مظفر ساخته بر سریر فرمانروائی نشانید و گفت که این پسر سلطان محمود ثانی است او آخرین بادشاه گجرات است در ایام اکبر شاه بادشاه گجرات و مالوه را تسخیر نموده بتصرف خود آورد

تاریخ صلح

چون در سنه نهصد و شصت و نه هجری میان خسرو ایران شاه طهماسپ صفوی وسلطان سلیمان خواندکار روم بعد جنگ وجدال چند سال قواعد صلح استحکام یافت قاضی عطاء الله ولد قاضی محمد در تاریخ آن این قطعه انشا نمود

تاریخ

شکر خدا کز کرم کردگار | ضابطه ایام چو تاریخ صلح
فایده اقبال درین کهنه دیر | جست خرد گفت که الصلح خیر
مشتمل صلح شهان جهان | داد دگفتند امتش مستحبیر

۹۶۹

۹۷۰ —

تولک شاه

که از اکابر بلده بداون بوده پدر شیخ عبد القادر بداونی است واز مریدان شیخ بیچو سنبهل بود که اکبر شاه بادشاه بفضل و دانش او اهتمام داشت در سنه نهصد و شصت و نه هجری فوت کرد وعزیزی تاریخ وفات او در وثنیز دانشمند یافته شیخ عبد القادر در تاریخ پدر عالی قدر خود این رباعی گفته

۹۶۹

تاریخ

سر دفتر افاضل دوران ملوک شاه | آن بحر علم ومعدن احسان وکان فضل
چون بود در زمانه جهان فضل از آن | تاریخ سال فوتش آمد زمان فضل

تاریخ مراجعت اکبر شاه

چون اکبر شاه بادشاه بروز جمعه بستم جمادی الاخر سنه نهصد و شصت و نه هجری از طرف رنتهنور ببلده اجمیر که بد انعبسبب شکار وزیارت روضه خواجه معین الدین چشتی رفته بودند داخل دار الخلافت آگره شدند یکی از فضلای عصر در تاریخ قدوم او گفت

تاریخ

چه سوی تخت گاه از سمت مغرب | همین خورشید گردون مولت آمد
تو اکنون سال تاریخ قدومش | بگفتند آفتاب دولت آمد

۹۶۹

۹۶۹

مدرسه و مسجد ماهم بیگم

این مدرسه ومسجد قریب قلعه کهنه دهلی که آنرا دین پناه میگویند واقع است در زمان اکبر شاه بادشاه ماهم بیگم در سنه نهصد و شصت و نه آنرا تعمیر ساخته بود اگرچه این هر دو عمارت حالا بالکل رو به انهدام دارند اما کتبه که از آن تاریخ تعمیر معلوم گردد تا امروز باقی است و آن اینست

تاریخ

بدوران جلال الدین محمد | که باشد اکبر شاهان عادل
چو ماهم بیگم عصمت پناهی | بنا کرد این بنا بهر افاضل

بقاضی محمد اشاره شد که تاریخی پیدا سازد قاضی محمد در بدیهه این تاریخ گفته

تاریخ

عیسی نفسی چو صبح تابان ز صفا | آورد به پادشاه ایمان ز صدق
تاریخ چو فوت شه دین گفتم | عیسی لحد نشد مسلمان ز صدق ۹۶۷

محمد بیرم خان خانخانان

یکی از خوانین اعظم درگاه همایون بادشاه بود و از ابتدای جلوس اکبر شاه تا پنجسال بعهده جلیل القدر وکالت و وزارت سرفرازی داشت اما از انجا که او بادشاه را خورد [illegible] تصور نموده انچه که می خواست بی اجازت بادشاه میکرد این معنی بر مزاج بادشاه بسیار گران می آمد اما چیزی نمی گفت تا انکه بعد از پنج سال قابو یافته او را از عهده وکالت [illegible] وزارت معزول ساخت از جمله تقصیرات او یکی آن بود که تردی بیگ را که در اوائل جلوس [illegible] حکومت دهلی داشته به بهانه آنکه از معرکه هیمو بقال رو گردان شده بود در سنه نهصد و شصت و سه هجری بی اطلاع بادشاه بقتل آورده بود بالجمله بیرم خان بعد معزولی چند بار با بادشاه جنگ و جدل نموده و هزیمت یافته آخر از همه پابوس شده بقصد طواف حرمین از بادشاه رخصت حاصل نموده رو براه نهاد چون بگجرات رسید مبارک خان افغان که پدر او در جنگ ماچهواره بسرکردگی بیرم خان بقتل رسیده بود بعوض خون پدر خود او را شهید ساخت این واقعه بروز جمعه چهاردهم جمادی الاول سال نهصد و شصت و هشت هجری بوقوع آمده همرهان او ازین سانحه کدام بجای شتافتند و بیرم خان در خاک و خون افتاده بود تا انکه [illegible] او مساکین قالب خونین او را برداشته حواشی مقبره شیخ حسام که از مشایخ وقت خود بود بجا [illegible] و بعد ازان بسعی حسین قلیخان بمشهد مقدس نقل گشت و بیرم خان علمی مرصع مزین بجواهر [illegible] هشتم علی موسی رضا ترتیب داده بود و یک کرور سکه بران خرج شده قاسم ارسلان تاریخ اتمام آن علم امام هشتم ۹۶۰ یافته و شیخ عبد القادر بداونی در تاریخ شهادت او این مصرعه بطریق تعمیه گفته گفت گل گلشن خوبی نماند ۹۶۸ یعنی اگر لفظ گل را از عبارت گلشن خوبی دور سازی تاریخ برآید [illegible] ارسلان این ابیات در تاریخ فوت او در سلک نظم کشیده

تاریخ

بیرم بطواف کعبه چون بست احرام | در راه شد از شهادتش کار تمام
در واقعه هاتفی پی تاریخش | گفتا که شهید شد محمد بیرام ۹۶۸

سلطان احمد شاه گجراتی

بعد شهادت سلطان محمود ثانی که [illegible] نداشت [illegible] اتفاق نموده احمد خان را که از قرابتان سلطان بود بخطاب سلطان [illegible] پانزدهم ربیع الاول سنه نهصد و شصت و یک [illegible] بر تخت نشاندند

از ماههای آلهی ساختند چنانچه سال اول ... فروردین الهی سال دویم سال اردی بهشت الهی همچنین دیسوم سالهای دیگر نیز

اسامی ماههای آلهی و تعداد ایام هر ماه

فروردین اردی بهشت خورداد تیر مرداد شهریور مهر ابان آذر دی بهمن اسفندارمذ

۳۱ ۳۱ ۳۲ ۳ ۳۱ ۳۱ ۳۰ ۳۰ ۲۹ ۲۹ ۳۰ ۳۰

اسامی ایام هر ماه

اورمزد بهمن اردی بهشت شهریور اسفندارمذ خورداد مرداد دی باذر آذر ابان خور ماه

تیر گوش دی بمهر مهر سروش رشن فروردین بهرام رام باد دی بدین دین ارد

اشتاد آسمان آمباد مار اسفند انیران روز شب

[illegible] دریافتن نام ماههای الهی

زفروردین چو بگذشتی اردی بهشت بدان | خورداد [illegible] مرداد باید | [illegible] شهریور [illegible] ابان آذر و دی دان | که بهمن جز اسفندارمذ ماهی نمی‌زاید

بیت دریافتن تعداد ایام هر ماه الهی از روی حساب ابجد

لا ولا لب ولالا ششمه است | لل کط وکط لل شهور کوته است

در روز اول این تاریخ جدید مطابق بود با روز هرمز غره فروردین ماه سال چهارصد و هشت جلالی و روز دی بمهر یازدهم مرداد ماه قدیمی سال نهصد و بست و پنج یزدجردی موافق یازدهم آذر ماه رومی سال یکهزار و هشتصد و شصت و هفت اسکندری مطابق یازدهم مارچ ماه قدیمی انگریزی سال یکهزار و پانصد و پنجاه و شش عیسوی فقط و بنا سال [illegible] امروز در هندوستان رایج ست از همین سال تصور باید نمود

[illegible] شاه بر هیموبقت

بعد از انکه خاطر بادشاه [illegible] بالکلیه جمع شد علی قلیخان شیبانی را بر سر هیمو بقال که باتردی بیک یکی از منصبداران بادشاهی که حراست دهلی داشت مصاف نموده دهلی را متصرف شده بود روان ساخت و بعد از ان موکب سعادت و اقبال روانه آن سمت شدند بروز پنجشنبه دوم محرم سال نهصد و شصت و چهار در حدود پانی پت میان علیقلی خان و هیمو مقاتله واقع شد تیری بچشم آن لعین رسید از پس سر بر آمد چنانچه او را بیهوش ساخت جمعی که گرد وی بودند بی دست و پا شده منهزم شدند و راه خود را پیش گرفتند بعد از ان خانخانان بیرم خان هیمو را گرفته پیش بادشاه آورد و به تیغ شمشیر کار او را تمام ساخت و مقرون دولت از انجا کوچ فرموده با غنایم بیقیاس و نصرت و فیروزی بدار السلطنت دهلی در آمدند و چون همه مال و متاع که هیمو از زمان شیرشاه و سلیمشاه و عدلی شاه فراهم آورده بود بتاراج رفت چنانچه تاریخ واقعه را [illegible] یکی از دانشوران تاریخ این فتح را چنین یافته

تاریخ

دبیر صنع بر لوح لقا با خامه قدرت | رقم زد بهر سال طبع او گرفت هیمو را

۹۶۴

عیسی خان ولد [illegible]

وقتیکه شاه طهماسب صفوی در سنه نهصد و شصت و هفت هجری عیسی خان ولد لوند گرجی را مسلمان ساخت

رباعی سکه

این نقد روان گنج شاهنشاهی — با کوکب اقبال کند همراهی
خورشید بپرورش از آن که بود — یابد شرف از سکهٔ اکبرشاهی

و بعضی از نقود این رباعی داشت

این سکه که دست بخت ازو نور باد — پیرایهٔ نه سپهر هفت اختر باد
زرین نقد بیست کار از رو چون زر باد — در دهر روان بنام شاه اکبر باد

نگین شاهنشاهی

مولانا مقصود مهرکن کار پیر دراز که مهر بر سطح فولادی نام گرامی تلکان والا جاه صاحبقران الخط رقاع نگاشته بود و مهر شاهی بخط نستعلیق نام اکبر بادشاه اقدس این بیت شیخ سعدی شیرازی نقش پذیرفته بیت راستی موجب رضای خداست — کس ندیدم که گم شد از ره راست
در اول سال جلوس سکندر شاه افغان که از همایون بادشاه هزیمت یافته در کوه سوالک پنهان شده بود لشکری عظیم رسانیده سر بشورش برآورده و از افواج شاهی شکست فاحش یافته رو بفرار نهاده و در افتتاح سال دیگر همیو لقال نیز بسزای خود رسید مختصر اینکه از اول جلوس تا نهایت وقت بهر جانب که توجه فرمودند خود دولت و اقبال باستقبال لشکر ظفر مآل آن خدیو عدو بند کشور کشا آمد و آنچه [illegible] شاهان باید از عدل و داد و علم و کرم و بنده نوازی و سروری و کشورستانی و مدبری همه در ذات مجمع صفات موجود بود و اکثر معموره هندوستان از بلاد شرقی و غربی و جنوبی و شمالی در تحت تصرف او در آمده و هر که از طریقه انقیاد سر بپیچید گوشمالی چنانکه باید یافت

ذکر وضع تاریخ الهی از مبدا جلوس اکبر شاه

عمدهٔ موسسان این تاریخ علامت الزمانی فلاطون آبادانی عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی بود و اگرچه وضع این تاریخ جدید در سال نهصد و نود و دو هجری [illegible] اتفاق افتاده ابتدای آن را از سال اول جلوس اکبر شاه نهاده اند از روز تحویل نمودن آفتاب ببرج حمل یعنی چون بیست و پنج روز بعد از زمان جلوس حضرت شاهنشاهی و انقضای چهار ساعت و پنجاه و چهار دقیقه نجومی از شب سه شنبه حقیقی و چهارشنبه عرفی بیست و هشتم ماه ربیع الثانی سال نهصد و شصت و سه هجری نیر اعظم پرتو شرف بدولت سرای برج حمل انداخت و صبح آن که روز چهارشنبه بود نوروز بهجت افروز شد از همون روز مبدا این تاریخ جدید را اعتبار نمودند و مدار حساب بر ماه و سال شمسی نهادند و حضرت شاهنشاهی خود بدولت و اقبال این تاریخ را بتاریخ الهی موسوم ساختند و اسامی ماهای این تاریخ را
همان اسامی مشهوره فارسی منظور و معتبر داشتند چون فروردین ماه الهی و اردی بهشت ماه الهی و غیر آن و نام های ایام نیز [illegible] نام متعارف فارسی گذاشتند چون در بعضی ماه ها یک روز یا دو روز از سی زیاده بود آن را بروز و شب نامزد کردند چنانچه جمله روز های سال سه صد و شصت و پنج [illegible] زیاده شدند و پنج روز مسترقه که فارسیان در اخیر سال می افزودند بر افتاد و ماه و سال شمسی شد و نیز بر ضمیر انور اقتضای آن کرد که در سنوات این تاریخ نیز ده از ده باشد لاجرم هر سال بنامی با اسم ماهی

بعد ازانکه حضرت جنت آشیانی بملک جاودانی سفر کرد در نصف النهار روز جمعه دویم ماه ربیع الثانی سنه نهصد و شصت و سه هجری که مطابق چهاردهم فروری ماه انگریزی سال یکهزار پانصد و پنجاه و شش عیسوی و موافق روز آبان دهم اسفندارمذ ماه سال چهارصد هفتاد و هفت جلالی و مصادق روز فروردین نوزدهم تیر ماه قدیمی سال نهصد و بیست و پنج یزدجردی موافق چهاردهم سباط ماه رومی سال یکهزار هشتصد و شصت و هفت اسکندری موافق نوزدهم پهاگن ماه هندی یکهزار ششصد و دوازده سنبت بکرماجیت و یکهزار چهارصد و هفتاد و هفت ساکه سالباهن بود پس چهارده سالگی در باغ کلانور باتفاق خانخانان بیرم خان و دیگر امرا که در ملازمت محمد اکبر شاه حسب الحکم جنت آشیانی متوجه دفع سکندر افغان شده بودند خلعت زرین در بر و تاج مرصع بر سر نهاده بدولت و سعادت بر تخت سلطنت جلوس فرمودند و بجهت انتظام ملکی و مالی منصب جلیل القدر وکالت و وزارت بخان خانان بیرم خان اختصاص یافت بعد بیست و هشت روز از ان جلوس بیست و هشتم ماه ربیع الثانی سال مذکور که روز چهارشنبه بود و نوروز بهجت افروز شد و ابتدای سال الهی که اکبر شاه ایجاد نموده بود از همین روز است همدرین ایام میر عبد الحی صدر این بیت خوانده بیت الا نوروز عالم رفت برباد ۹۶۳ گلی صد برگ شوری را لقا باد و بعضی این بیت را نقش بسته بودند و شهرت یافته بود و نقل مجلسها گشته از غرایب آنکه در همان هنگام یکی از فضلا مصرعه ثانی را تاریخ جلوس یافته بود و لیکن اگر لفظ گل را بیای لیسند اگر به طریق رسم خط مساعدت آن نمی نماید و بعضی از فضلا تاریخ جلوس را از لفظ کام بخش ۹۶۳ یافتند و نیز این مصرعه بشعر بر سال سعادت انجام مصرع جلوس شد خداوند عالم پناه ۹۶۳ و غیری در الفاظ نصرت اکبر تاریخ جلوس یافته چنانچه این رباعی نظم کرده

تاریخ جلوس

از خطه شاه رفعت منبر شد | در سکه عدل کار با جوهر شد
بنشست بتخت سلطنت اکبر شاه | تاریخ جلوس نصرت اکبر شد ۹۶۳ ۹۶۳

و سکه اکبر شاه که بر اقسام فراوان و گوناگون پیکر بود این رباعی که از ملک الشعرا شیخ فیضی است بر روی سکه ها منقوش یافته بود و بر یکطرف سکه این بیت بود

بیت بر سکه

خورشید که هفت بحر از و گوهر یافت | سنگ سیه از پرتو آن جوهر یافت
کان از نظر تربیت او زر یافت | و ان زر شرف از سکه شاه اکبر یافت

و در میان آن الله اکبر جل جلاله و طرف دیگر این رباعی منقوش گردید

رباعی

این سکه که پیرایه امید بود | با نقش دوام نام جاوید بود
سیمای سعادتش همین بس که بدهر | یکذره نظر کرده خورشید بود

و سال الهی و ماه در میان آن نقش یافته و سکه دیگر در یکطرف السلطان الاعظم الخاقان المعظم الخلیفه المتعالی خلد الله ملکه و سلطانه و ابد عدله و احسانه و جانب دیگر این رباعی ملک الشعرا است

قصهٔ نظام سقه

در عمادت السعادت مسطور است که چون همایون بادشاه در عظیم آباد از شیرشاه انهزام یافته رو به گریز نهاد اسپ را در آب انداخت تا از دریا عبور نماید و از اسپ جدا شده عنقریب بود که غرق شود نظام سقه در انحالت دست آن خسرو را گرفته بکنار رسانیده بود بادشاه در آنوقت فرموده بودند که انشاء الله تعالی ترا بعوض این خدمت شگرف بعد حصول طمانیت خاطر از صبح تا نصف روز بر تخت خواهیم نشانید چنانچه بعد فتح هندوستان انچه که ارشاد شده بود بعمل آوردند و نظام سقه در همین قدر فرصت بدوختن و بریدن دراهم و دنانیر چرمی حکم کرد تا در ساعتی درست کرده آوردند و اهل حرفه در عیوض آن جنس مطلوب بمشتری دادند والله اعلم

شاهم بیگ

محبوب خاطر ماه علی قلی خان بود و قصه عشق ایشان و کشته شدن شاهم بیگ بجونپور در سنه نهصد و شصت و سه در مرات جهان نما مفصل مسطور است و این تاریخ که بطریق تعمیه است شخصی در شهادت او گفته. تاریخ. بر داشت آه و گفت که شاهم شهید شد

جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه غازی ابن نصیر الدین محمد همایون بادشاه

ولادت باسعادت حضرت شاهنشاهی محمد اکبر شاه بعد از گذشتن هشت ساعت و هشت دقیقه از شب اول بستم آبان ماه جلالی سال چهار صد و شصت و چهار موافق نوزدهم اسفندارمذ قدیمی سال نهصد و یازدهم یزدجردی مطابق شب یکشنبه پنجم رجب سال نهصد و چهل و نه هلالی و ششم ماه کاتک سال یکهزار و پانصد و نود و نه هندی یعنی سنبت بکرماجیت شانزدهم تشرین الاول ماه رومی سنه هزار و هشتصد و پنجاه و چهار اسکندری که مطابق با ترده‌یم ماه اکتوبر سال یکهزار و پانصد و چهل و دو عیسوی بود در حصار امرت کوٹ از توابع قلمرو متصل ملک مارواڑ وقتیکه پدرش همایون بادشاه از شیرشاه رو بر تافته بحالت تباه در آنجا رسیده بود از شکم حمیده بانو بیگم ملقب بمریم مکانی که از نسل زبدهٔ شل شیخ احمد جام بوده است بوقوع پیوسته نکته پردازان نظم و تواریخ مناسب یافتند و قصاید تهنیت گفتند و همه بعرض حضرت جهانبانی رسانیده کامیاب جایزه های گرامی گشتند از آن جمله این تاریخ را مولانای نور الدین یافته و بتحسین و احسان ممتاز شده

تاریخ ولادت

چون کلک قضا نشان تقدیر نوشت
آیات ابد را نه بتفسیر نوشت
از بهر ولادت شهنشاه جهان
تاریخ شهنشه جهانگیر نوشت

ملک الشعرا ابو الفیض فیضی فیاضی این تاریخ را بعد از آنکه اکبر شاه بر تخت سلطنت نشسته در نظم آورده

لله الحمد که آمد بوجود
آنکه از کون و مکان منتخب است
شب در روز سه سال میلاد
بادشاهی که ز شاهان جهان
شب یکشنبه پنج رجب است
اکبرش نام و جلالش لقب است

تاریخ

منشی خرد طالع میمون طلبید | انشای سخن ز طبع موزون طلبید
تحریر چو کرد فتح ہندوستان را | تاریخ ز شمشیر ہمایون طلبید ٩٦٢

ہفت ماه بعد این فتح روزی بادشاه بر بالای بام کتب خانه که در نزدیکی ترتیب یافته بود برآمده مردمی را که در مسجد جامع مجتمع بودند بسعادت کورنش مشرف ساخته از جمعی که از سفر حجاز بتازگی آمده بودند از احوال حرمین و گجرات می پرسیدند چون شام رسید خواستند که فرود آیند به اذان مؤذن رسید بودند که مؤذن شروع اذان نمود بمقتضای تعظیم اذان همانجا اراده نشستن فرمودند ناگاه پایش در دامان پوستین پیچید و عصی بلغزید بیفتادند و بعد دو روز ازین حادثه بتاریخ یازدهم ربیع الاول سال نهصد و شصت و سه هجری این عالم بیوفا را پدرود کردند لاش او را در کیلوکهری که سلطان معز الدین کیقباد در دهلی برکنار دریای جمن بفاصله دو کروه از شهر تعمیر ساخته بودند مدفون کرده عمارتی عالی و مقبره احداث نمودند و این مقبر عالی بتاکید و اهتمام نواب حاجی بیگم زوجه همایون بادشاه بصرف پانزده لکهه روپیه اتمام یافته شاعری در صفت این مکان گفته

بیت

هر که بنیاد که بیند شکل فردوس برین | گویا این قصر و این باغ همایون آئین

بالجمله بعد انتقال بادشاه فضلا و شعرا در تاریخ وفاتش اشعار رنگین گفته اند و این ابیات در تاریخ او که مولانا قاسم کاہی در رشته نظم کشیده اگرچه بغایت خوب است لیکن یکعدد کم میشود و تفاوت یکسال یا دو سال در عمارات تجویز توان کرد نه در وفات تاریخ این بیت

تاریخ

ہمایون بادشاه آن شاه عادل | چو خورشید جهان تاب از بلندی
که فیض خاص او بر عام افتاد | بپایان در نماز شام افتاد
قضا از بهر تاریخش رقم زد | ہمایون بادشاه از بام افتاد ٩٦٢
بنای دولتش چون یافت رفعت | جهان تاریک شد در چشم مردم
اساس عمرش از انجام افتاد | خلل در کار خاص و عام افتاد

٩٦٢

و بعضی کسان میگویند که اگر مصرعه آخر را باینطور بنویسند تاریخ برآید ہمایون بادشاه از بام افتاد ٩٦٣ مولانا مسعود حصاری این مصرعه یافته ٥ واصل حق شد ہمایون بادشاه ٩٦٤ اگرچه این مصرعه یکعدد زیاده دارد اما برسم خطی که نام القدس را بی الف نویسند بگیرند درست آید و میر عبد الحی این مصرعه یافته گو ورای بادشاه من از بام او فتاد ٩٦٣ و جمعی این مصرعه یافته اند وارث ملک جلال الدین باد ٩٦٣ و شخصی دیگر چنین گفته ہمایون کجا رفت و اقبال او ٩٦٣ مدت سلطنت ہمایون بادشاه از هنگام وفات بابر شاه تا روز وفات او بست و پنج سال و دو ماه قمری و پنج روز بود از ان جمله نه سال و هشت ماه مرتبه اول حکومت نمودند و بعد ازان پانزده سال طوایف الملوک ماند و مرتبه ثانی بعد از فتح ہندوستان تا هنگام وفات صرف هفت ماه و چند روز و مدت عمرش چهل و نه سال و چهار ماه و هشت یوم بوده لقب او بعد وفات جنت آشیانی قرار یافته و بادشاه را سوای محمد اکبر شاه پسری دیگر بود محمد حکیم نام که ذکرش بعد ازین خواهد آمد

برادید قاسم کاهی که در سفر حرمین با او همراه بود در تاریخ فوتش این قطعه گفته

تاریخ

کامران آنکه بادشاهی را / کس نبود است همچو او در خورد
شد ز کابل بکعبه و انجا / همان بحق داد و تن بخاک سپرد
گفت تاریخ او چنین کاهی / بادشا کامران بکعبه بمرد

درین تاریخ لفظ بادشاه رابی حرف ها باید نوشت تا تاریخ برآید از مرزا کامران یک پسر مانده بود موسوم به ابو القاسم مرزا در غایت فطنت و ذکا در جوانی بسال نهصد و هفتاد و چهار بحکم اکبر شاه در قلعه گوالیر که در انجا محبوس بود بقتل رسیده ۹۷۴ نماند از کامران نام و نشانی تاریخ وفات اوست اما یکعدد کم میشود

مراجعت نصیر الدین محمد همایون بادشاه از ایران و فتح هندوستان

چون همایون بادشاه را از طرف شورش برادران خاطر جمع شد اراده هندوستان کرده در اواسط ذی الحجه سال نهصد و شصت و یک هجری متوجه هندوستان شد و روز توجه از دیوان خواجه حافظ شیرازی که انرا دیوان لسان الغیب نیز میخوانند تفاول جست این بیت برامد

بیت

دولت از مرغ همایون طلب و سایه او / زانکه با زاغ و زغن شهپر دولت نبود

و روزیکه سوار شدند فرمودند که عزمیت هندوستان در خاطر ست الحال از سه کس که متعاقب یکدیگر می آیند نام پرسیده فال گرفته شود قضا را اول کسیکه پیدا شد دولت خواجه نام داشت چون پیشتر رفتند و بقالی پیش آمد که مراد خواجه نام داشت بادشاه فرمودند که چه خوش باشد که شخص سیوم را سعادت خواجه نام باشد بعد از ساعتی شخصی پیدا شد که نام او سعادت خواجه بود بادشاه ازین قصه غریبه خوشدل شده امیدوار فتح هندوستان گردیده اعتصام بعنایت الهی نموده بعد انقضای پانزده سال که درین مدت پنج بادشاهان از قوم افغان یعنی شیر شاه و پسرش سلیم شاه و سلطان محمد عدلی و سلطان ابراهیم و سکندر شاه بر تخت دهلی نشسته بودند و ذکر ایشان قبل ازین مسطور شده وارد هندوستان گردید افغانان که در حوالی رهتاس و حدود دریای نیلاب جمعیت نموده بودند از شنیدن آوازه نهضت همایون بادشاه خود بخود پریشان شدند و همایون بادشاه مظفر و منصور بی منازعتی در لاهور درآمدند و در انجا خطبه و سکه بنامش زیب و زینت یافت و افواج بهر جانب تعین شده سرهند و دیالپور در تصرف آوردند و سکندر شاه لشکرها تعین کرده بعد از شکست پی پی با هشتاد هزار کس متوجه جنگ شد و قریب چهل روز در سرهند بمقابل همدیگر نشسته محاربه می نمودند تا آنکه بتاریخ دویم شعبان سال نهصد و شصت و دو هجری جنگ صف واقع شد و شکست بر لشکر سکندر افتاد و او فرار نموده در کوه سوالک پنهان شد بعد ظهور اینچنین فتح کبری سجدات شکر بجا آورده روز غره رمضان بدولت و اقبال بدهلی نزول اجلال فرمودند و بار دیگر خطبه و سکه بنام نامی او زیب و زینت یافت محمد بیرم خان در الفاظ شمشیر همایون تاریخ این فتح یافته

تاریخ

٩٢٤ چه بیست دانی سال تاریخ شه فرخنده فال ٭ تو کن بیع شهنشاهی بود تاریخ سال

شهادتش در موضع خبسیر که از توابع کابل است بتاریخ بیست و یکم ذیقعده سال نهصد و پنجاه و هشت هجری و قتیکه تامی قبایل افغان مهمند و خلیل بموافقت مرزا کامران بر عساکر همایون بادشاه شبخون آورده بودند روی داده و بلا خور دزگر که از منتسبان مرزا بود مرثیه گفته که مطلع آن این است ٭ شبی خون جگر مرزا هم چشم شب آن بود ٭ سیاه دیده از آن شد خون چشمه در بر آن بود

و شبخون که لفظ مناسبت است تاریخ این واقعه است چنانچه نیز او در نظم آورده ٭

تاریخ

هندال محمد شه فرخنده لقب ٭ ناگه ز قضا شهید شد در دل شب ٭ شبخون شهادتش چو کردم مطلب ٭ تاریخ شهادتش ز شبخون بطلب
٩٥٨ (٩٥١)

و مولانا مرزا امانی بطریق تعمیه این تاریخ گفته

تاریخ

شاه هندال سرو گلشن ناز ٭ چون از این بوستان دولت رفت ٭ گفت تاریخ قمری نالان ٭ عالمی ابا د سرو شد رفت ٭ سرو ی از بوستان دولت رفت ٭ بر فلک دود آه حسرت رفت
٩٥٩ (٩٥٩)

یعنی الف که مانند سرو باشد اگر عدد وش را که یک است از عدد بوستان دولت در کرده شود تاریخ بر آید بعد شهادتش نعش او را پس از چند گاه بکابل برده نزدیک مرقد بادشاه مدفون ساختند و همین سال همایون بادشاه رضیه دختر مرزا هندال را العقد مناکحت پسر خود محمد اکبر شاه منعقد نمودند

مرزا محمد عسکری

برادر همایون بادشاه است چون تقصیرات عظیم از د ظهور می آمد بنابران همایون بادشاه بجهت تسکین فتنه و فساد او را در کابل قید فرموده بودند روزی فرصت یافته به بلخ گریخت و از انجا متوجه زیارت حرمین گردیده در وادی که میان هشام و مکه است بدرود این جهان نمود این واقعه در سنه نهصد و شصت و یک هجری دست داده و عسکری بادشاه دیزادل تاریخ وفات اوست اما عددش سی و نه سال کم میشود مولف چنانکه یافت نوشت

مرزا کامران

برادر همایون بادشاه است و تقصیرات عظیم از و بظهور رسیده در آخر چون دیگر برادران او یعنی مرزا عسکری دستگیر شد و مرزا هندال بقتل رسید او نیز از همه مایوس گردیده پیش سلطان ادم گکهر رفت و سلطان آدم او را گرفته بدرگاه همایون بادشاه در کابل فرستاد بادشاه بنابر حقوق اخوت حکم بخونریزی
٩٦٠ نکرد و حسب الاراده از نشتر کحول شده رخصت مکه یافت چنانچه تاریخ این سانحه در لفظ نیشتر ٩٦٠ یافتند و این واقعه در اواخر سنه نهصد و شصت بوقوع آمده و محمد مومن فرنخودی این مصرعه تاریخ یافت ٭ چشم تو شد ٩٦٠ ز بیداد سپهر ٭ و مرزا کامران در مکه بعد از سه سال بتاریخ یازدهم ماه ذی الحجه سنه نهصد و شصت و چهار بعالم بقا انتقال نمود و این مصرعه در تاریخ اوست ٭ بگو شاه محرم در مکه ماند ٩٦٤ ٭ لفظ بگو را نباید گرفت تا تاریخ

پیش سلیمان مرزا که حاکم بدخشان بود فرستاد و خواست که سکه و خطبه او در بدخشان نیز باشد مرزا سلیمان
فرستاده را بے مقصود باز گردانید مرزا کامران از همین معنی در تاب شد لشکر بدخشان برد مرزا سلیمان چون
آثار ضعف خود و قوت مرزا کامران مشاهده نمود کس فرستاده در آشتی زد و خطبه و سکه بنام او ساخت بعد از آن
مرزا کامران بعضی از محال بدخشان را از مرزا سلیمان جدا ساخته بمردم خود داد و بکابل مراجعت نمود و
قندهار را از مرزا هندال گرفته بمرزا عسکری حواله نمود بعد چندی او فات مرزا سلیمان آنچه مرزا کامران از و
جدا کرده بود باز متصرف شده و نقض عهد نمود و مرزا کامران بار دوم لشکر بآن صوب برد و بر مرزا سلیمان
غالب شده قاسم برلاس و مرزا عبد الله و جمعی دیگر از هواخواهان خود را بسرداری بر لاش مذکور گذاشته خود
مراجعت نمود و خواجه حسین مروی تاریخ این سانحه را که هفتدهم ماه جمادی الثانی روز جمعه سنه نهصد و چهل و هشت ۹۴۸
رو داده ع روز جمعه هفتدهم ماه جمادی الثانی یافته و مرزا کامران مرزا سلیمان را با پسرش مرزا ابراهیم در قید نگاه میداشت و روزگار بغفلت میگذرانید
تا آنکه کوکبه اقبال همایون بادشاه ارتفاع یافت و بدولت و سعادت آمد نزدی او و کنار انهاد و موجب خلاصی مرزا سلیمان شد و
آن چنانست که چون همایون بادشاه با امرای ممالک ایران متوجه قندهار شد و آن قلعه را تا شش ماه
محاصره نمود آخر مرزا عسکری که از طرف برادر خود مرزا کامران حکومت آنجا داشت با امان بیرون
آمده بملازمت مشرف شد بمقتضای کرم ذاتی قلم عفو بر جرائم او کشیده بجانب کابل توجه نمودند در اثنای
راه مرزا هندال و مرزا یادگار ناصر برادر بابر شاه از مرزا کامران گریخته بپادشاه پیوستند چون نزدیک کابل
رسیدند هنگام شب مرزا کامران از کابل فرار نموده بغزنی رفت این فتوحات بتاریخ دهم رمضان سال
نهصد و پنجاه و دو هجری واقع شده و این مصرعه تاریخ آن فتح است ع بے جنگ گرفت ملک کابل از وے ۹۵۲ بعد از آن
بادشاه بشهر در آمده دیده بدیدار شاهزاده محمد اکبر که با مادر خود در کابل بود روشن ساخت عمرش در آنوقت
سه سال و دو ماه و پنج روز بود در اوائل سنه نهصد و پنجاه و سه چون بادشاه بر سر مرزا سلیمان که از قید
رهائی یافته بدخشان را متصرف شده بود رفت مرزا کامران خبر یافته از غزنی آمده کابل را باز گرفت چون
این قصه بمسامع بادشاه رسید حکومت بدخشان بمرزا سلیمان و حکومت قندهار بمرزا هندال داده و عم
خود مرزا یادگار ناصر را که موجب فتنه و فساد بود بقتل آورده متوجه کابل شد و با مرزا کامران محاربه نموده تا
کابل را هفتم ربیع الاول سنه ۹۵۴ نهصد و پنجاه و چهار مفتوح ساخت و مرزا کامران باز راه فرار پیش گرفت و تاریخ
این فتح کابل را گرفت ۹۵۴ یافتند بعد از این فتوحات نیز از مرزا کامران و مرزا عسکری بتقصیرات عظیم صدور یافت
و چند مرتبه با بادشاه جنگها کرده اند لاجرم بادشاه با انهمه سپاه در کابل و قندهار و بدخشان با برادران خود محاربه
متواتر داشت تا آنکه مرزا عسکری دستگیر شد و مرزا هندال بقتل رسید و مرزا کامران از همه مایوس شده پیش
سلطان آدم گکهر رفت و او بدرگاه معلی فرستاد و بعد از آن مکحول شده رخصت مکه یافت تاریخ وفات این هر سه
برادران در مقام نوشته میشود

مرزا هندال

برادر همایون بادشاه و پسر بابر شاه است در سنه نهصد و بست و چهار متولد شده و این بیت در تاریخ تولد اوست

تاریخ

گذشت چون تخت منور ز ابراهیم ‌‌ ‌‌ ‌‌ رفت سر در دوست ولا ساد تیر و تیغ

سال تاریخ جلوسش ز خرد جستم ‌‌ ‌‌ ‌‌ ز خرد کالبد سلطنت آمد تاریخ ٩٦٢

بعد دو ماه از حکومت او سکندر شاه عرف احمد خان سور باو محاربه نموده دهلی و آگره را متصرف شد و بعیش میگذرانید تا آنکه قریب همان ایام همایون بادشاه آمده دوباره فتح هندوستان نموده و سکندر شاه بطرف بنگاله گریخت و سلطان ابراهیم که بطرف مشرق رفته بود در اوریسه در سنه نهصد و هفتاد و پنج از دست سلیمان حاکم اندیار کشته شد

سکندر شاه

برادرزاده شیر شاه بود در سنه نهصد و شصت و دو هجری بر سلطان ابراهیم غالب آمده بر تخت دهلی نشست بعد چند ماه همایون از ولایت رسیده و برو غالب آمده بار دیگر مالک ملک هندوستان گردید تاریخ از لطف

تاریخ

سکندر شه برادرزاده شیر ‌‌ ‌‌ ‌‌ که بنشست چند مه بر تخت دهلی

همایونش هزیمت داد در جنگ ‌‌ ‌‌ ‌‌ به نهصد و شصت و دو از سال هجری ٩٦٢

سرگذشت نصیر الدین محمد همایون بادشاه بعد هزیمت یافتن از شیر شاه

چون در سنه نهصد و چهل و هفت هجری از شیر شاه افغان هزیمت خورده و بطرف عراق نهاد بعد از حیرانی و پریشانی تمام نبس از انقضاء چند سال پیش طهماسپ شاه صفوی بادشاه ایران فرستاد و این قطعه از واردات حالات خود بشاه نوشت

قطعه

خسروا عمر بست تا عنقای عالی همتم ‌‌ ‌‌ ‌‌ قله قاف قناعت را نشیمن کرده است

دشمنم شیر است و عمری تا بسر گرده بود ‌‌ ‌‌ ‌‌ حالی از کین عداوت روی با من کرده است

روزگار سفله و گندم نما و جو فروش ‌‌ ‌‌ ‌‌ طوطی طبع مرا قانع بارزن کرده است

التماس از شاه ندارم که با من آن کند ‌‌ ‌‌ ‌‌ آنچه با سلمان علی در دشت ارزن کرده است

شاه این مژده را شنید مکتوبی مشتمل بر کمال توقیر و استدعای تشریف حضور ارسال داشت و این بیت در عنوان مکتوب ثبت نموده

همای اوج سعادت بدام ما افتند ‌‌ ‌‌ ‌‌ اگر ترا گذری بر مقام ما افتد

چنانچه در ماه ربیع الثانی سنه نهصد و پنجاه و یک در ابهر بادشاه ملاقات شد امرای سرراه خصوصاً محمد خان حاکم هرات دقیقه از لوازم خدمت و بندگی فرو گذاشت ننمود و شاه والا جاه مقدم همایونی را همایون پنداشته آنچه از لوازم بادشاهی و مهمانداری باشد بجا آورده و چند روز جشنهای خسروانه داشت و همایون بادشاه در روز جشن عالی الماس گرانبها که خراج اقلیمها بود با دویست و پنجاه لعل بدخشان برسم ارمغان بشاه داد و شاه بعد از چند روز بکمال دلداری و خاطر جوئی سامان سلطنت ارزانی داشته شاه مراد پسر خود را با دوازده هزار سوار بکمک همراه داد چنانچه بادشاه با امرای کمکی در شروع نهصد و پنجاه و دو متوجه قندهار شدند باید دانست وقتیکه همایون بادشاه از شیر شاه منهزم شده در وادی حیرانی و پریشانی سرگردان گردید برادرش مرزا کامران از و جدائی اختیار نموده بسمت کابل روان شد و چون در آنجا رسید سکه و خطبه بنام خود کرده ابواب کامرانی بر روی روزگار گشاده بمقتضای هوا و هوس روزگاری بسر میبرد و غزنی و آنچه و در اعسکری مرزا و خواجه خاوند محمود را باسم رسالت

سال تاریخش چنین کردم رقم　　پادشاهی یافت او اقبالها

٦٩١ بعد از سه روز یا که سه ماه مبارز خان که برادر زاده شیر شاه بود فیروز شاه را بتاریخ بست و نهم جمادی الاول
سنه مذکور قتل نموده بر تخت نشست و تاریخ شهادت و اینست

تاریخ

شه دولت افروز فیروز خان　　که بیگرد ملک ستم را خراب
چنین گفت سال وفاتش خرد　　ز سیل اجل ناگهان شد روان
جوانمرگ شد شاه بیجا جواب ٩٦١　　به بنیاد معمورهٔ عمرش آب

سلطان محمد شاه عادل

عرف مبارز خان نام پدرش نظام خان سور که برادر شیر شاه بود بعد کشتن فیروز شاه را که خواهر زاده او بود
بتاریخ بست و نهم جمادی الاول سال نهصد و شصت و یک هجری بر تخت سلطنت نشست و لقب خود را
محمد شاه عادل نهاد و هیمون و هوسربقال ساکن قصبهٔ ریواڑی را صاحب اختیار ملک و مال گردانیده بشرب
مدام اشتغال نمود تاریخ جلوس اوست

تاریخ

جابر مملکت مبارز خان　　که شده دره ستم سالک
سال تاریخ دولتش گفتم　　تخت فیروز خان گرفت ظالم
پادشه شد مبارز مهلک　　گشت بر ملک و دولتش هالک

ابراهیم خان بنی عم شیر شاه در سنه نهصد و شصت و دو ٩٦١ بسبب بی انتظامی ملک و بیخودی بادشاه لشکر فراهم آورده
دهلی را متصرف شد و محمد شاه طاقت مقاومت در خود ندیده بطرف چنار رفته همانجا سے بود تا آنکه در
سنه نهصد و شصت و سه در مونگیر در معرکه که با بهادر شاه بادشاه بنگاله رو داده بود کشته شد مدت حکومت
او در دهلی یازده ماه بود

مرزا شرف جهان

این قاضی جهانست که قرب پانزده سال زمام امور ملک و مال شاه طهماسپ صفوی بادشاه ایران در
کف کفایت و قبضه شهامت او بوده و آثار خیر او یکے اجرائے نهر کربلاست که ابو نصر حسن بادشاه بیست
ده هزار تومان صرف نموده و بدان موفق گشته ولادت او در صبح چهارشنبه هیزدهم ربیع الثانی سنه نهصد و
دو دست داده و در شام یکشنبه هفتدهم ذی القعده سنه نهصد و شصت و دو هجری وفات یافته و آه شرف از
جهان شده ٩٦٢ تاریخ رحلت اوست

سلطان ابراهیم

بن غازی خان سور است و خواهر سلطان محمد شاه عدلی را در نکاح خود داشت او امرا و وزرای محمد شاه را
با خود موافق ساخته بتاریخ ششم ماه جمادی الاول سنه نهصد و شصت و دو هجری دهلی را متصرف
شده بر تخت سلطنت نشست تاریخ جلوس اوست

کارای اوا ز لفظ خوشحال مستفاد می گردد که سنه نهصد و چهل و پنج باشد او قلعه سورت را تعمیر نموده وان قلعه بغایت استواری ست در طبقات اکبری آمده که صفر آغا نامی غلام سلطان محمود گجراتی که خداوند خان خطاب داشته در سنه نهصد و چهل و هفت این قلعه را بر ساحل دریای عمان جهت دفع فساد فرنگیان ساخته و پیش از انکه قلعه تعمیر یابد فرنگیان انواع خرابی بمسلمانان آن مکان میرسانیدند و دران ایام که خداوند خان به عمارت آن می پرداخت فرنگیان چند نوبت کشتی با سامان نموده بقصد جنگ آمدند اما هیچ وقت کاری نتوانستند ساخت و چون با تمام رسید چوگهندی بر زیر دروازه که بزعم فرنگیان مخصوص بپرتگال است شروع نمود فرنگیان چون به جنگ و جدال مانع حصار نتوانستند آمد مبلغهای کلی قبول نمودند که آن چوگهندی را نسازند اما صورت نیافت عرض آن قلعه پانزده ذرع و از تفاعش بیست ذرع بنا بر اعانت استحکام هر دو سنگ را به قلابهای آهنی محکم ساخته و سرب را گداخته در فرجها و درزها ریخته و لنگرها و سنگ اندازها انواعی ساخته که دیده از دیدن خیره می ماند فقط و سلطان محمود بعد از حکومت سیزده سال و دو ماه در سیزدهم ربیع الاول سنه نهصد و شصت و یک هجری از دست غلامی که برهان نام داشت شهید شد نعش او را در حظیره سلطان محمود بیگره که در پائین گنبد شیخ احمد کهتو واقع است بخاک سپردند سال وفات او از عبارت حقیق بالشهادت ۹۶۱ بیرون می آید و این نظم در تاریخ او از شیخ یحیی معنی است

تاریخ

سلطان محمود که از جهان چو بیرون رفت تنها
در جنت المأوی شد و آنجا علم افراخته
تاریخ سال رحلتش از عقل جستیم باز گفت
مجمع در زراء خرد با زمره شهراء حق
گفتا که ای یحیی شنو سلطان شهادت یافته
خود بادشاهی میکند چتر شهی در آن شده

وچون سلطان سلیم شاه بادشاه دهلی و سلطان برهان نظام شاه بحری ابن سلطان احمد نظام شاه بحری والی احمدنگر دکن همدرین سال فوت کرده بودند چنانچه مولانا علی در الفاظ زوال خسروان تاریخ فوت این هرسه بادشاهان یافته

و چنین گفته

تاریخ

شد خسروان زوال بیکسال
دوم سلیم شه سلطان دهلی
که هند از عدل شان ارزان بود
که در هندوستان صاحبقران بود
ز من تاریخ فوت این سه خسرو
سیم محمود شاهنشاه گجرات
سوم آمد نظام شاه بحری
چه پرسی زوال خسروان بود
که همچون دولت خود نوجوان بود
که در ملک دکن خسرو نشان بود

بعد از سلطان محمود شاه که وارثی نداشت امراء سلطان احمد شاه را که از اقربای او بود بر تخت نشانیدند

سلطان فیروز شاه

پسر سلطان سلیم شاه است بعد وفات پدر حسب وصیت او فیروز خان را که پسری دوازده ساله بود در قلعه گوالیار بر تخت نشانیدند و تاریخ جلوس او که از ان سنه نهصد و شصت و یک استخراج می یابد اینست

تاریخ

چون شه فیروز خان شد
کشت غلامی در او دو اجلال ها
یافت تخت سلطنت جا بدر
کرد زیر چتر استقلال ها ۹۶۱

سلطان سلیم شاه

پسر خورد شیرشاه است و جلال خان نام داشت چون شیرشاه فوت کرد عادلخان پسر کلانش که ولیعهد بود در قلعه رنتهنپور را قطاع داشت و جلال خان پسر خورد نزدیک بود و چون امرا دیدند که آمدن عادلخان زود میسر نمیشود و خود حاکمی ضرور است جلال خان را طلبداشته بتاریخ پانزدهم ربیع الاول سنه نهصد و پنجاه و دو هجری در کالنجر بر سریر سلطنت نشانیدند و مخاطب باسلام خان نمودند اما میان مردم بسلیم شاه اشتهار یافت بعد ازین میان هر دو برادران جنگ واقع شد و عادلخان هزیمت یافته از جنگگاه بیرون رفت و دیگر کس ازو نشان نداد و چون خاطر سلیم شاه از طرف برادر مطمئن شد سامان جلوس مهیا ساخته باٰئین شایسته در سنه نهصد و پنجاه و سه هجری بر تخت سلطنت جلوس نمود چنانچه تاریخ آن بتعمیه یافته اند

تاریخ بتعمیه

سلطان سلیم شاه با فر و شکوه	کز عدلش ظلم در عدم محبوس است تاریخ جلوس سعد او از سر هوش	به نشست بتخت و ز ره انصاف سامان جلوس ۹۴۸ شهمیت مأیوس است	در ملکش ظلم ز آمدن مأیوس است	۹۵۳

اکثری از ممالک هندوستان در تحت تصرف خود داشته در اکبرنامه مرقوم است که او بتاریخ بست و دویم ذیقعده سنه نهصد و شصت فوت کرده و مدت حکومت او هشت سال و دو ماه و هشت روز بوده در تاریخ فرشته مرقوم است که او در اوایل سنه ستین و تسعمائه وفات یافته و مدت سلطنت او نه سال بود و در مرات جهان نما مرقوم است که او بتاریخ دویم ذیقعده سنه نهصد و شصت بسبب سمیت قرحه که در یکی از اعضای سفلی او بهم رسیده بود رخت هستی بربست و بجای دیگر نوشته دیدم که بتاریخ بست و پنجم جمادی الاول سال نهصد و شصت و یک از شدت وجع دنبلی که بر مقعد او برآمده بود درگذشت و تاریخ انتقالش که از آن سنه نهصد و شصت استخراج می یابد اینست ع سلیم شاه بگوالیار مرد ۹۶۰ و چنان نوشته اند که در سالی که سلیم شاه فوت کرده در همون سال سلطان محمود گجراتی و برهان نظام شاه بحری بادشاه دکن نیز فوت شدند و تاریخی که از آن سنه نهصد و شصت و یک استخراج می یابد اینست

تاریخ

سلطان سلیم شاه که از حسن عاقبت	آرام زیر سایهٔ عرش خدای یافت	بودم بفکر سال وفاتش که ناگهان	هاتف بزد نوا که تحیات ۹۶۱ جای یافت	۹۶۱

و قلعه سلیم گده واقع سواد دهلی برلب دریای جمن تعمیر کرده سلیم شاه است و حالا آن قلعه را بعضی مردمان قلعه نورگده میگویند اگرچه وفات سلیم شاه در گوالیار واقع شده اما در سهسرام که پدرش شیرشاه نیز در اندیار آسوده اند مدفون است

سلطان محمود شاه گجراتی

پسر لطیف خان ابن سلطان مظفر شاه است والدهٔ او بنت بهرام خان بادشاه ولایت سند بود از نسل نیم انصاری و تولد سلطان در شهور سنه اثنین و ثلاثین و تسعمائه وقوع یافته و در سنه یازده سالگی بعد از فوت سلطان بهادر گجراتی در سنه نهصد و چهل و سه هجری بسلطنت گجرات رسیده بهترین زمانه بادشاهان گجرات زمانه سلطان محمود بود که هرکس باندازه خویش بناز و نعمت بسر می برد و خوشحال می بود لهذا تاریخ ابتدای حکومت و

دارلیه و بندر گوراگات و گور بنگاله تا ٹهٹه و بندر لاهوری و هرمز که مسافت آن قریب بد و سال راه میشود و عرض آن از کابل و کشمیر تا سر حد دکن که قریب بیکنیم ساله راه باشد مسخر گردانید در سنه هزار در دولت قندهار در حیطه تصرف غلامان درگاه خلایق پناه درآمد امید که عنقریب اکثر اکناف عالم را از تائید بخت و اقبال حضرت ظل الهی و شاهزاده کامگار گردون اقتدار شاه سلیم و شاه مراد و دانیال شاه و خسرو شاه و پرویز شاه مسخر اولیای یزدان گرد و آمین رب العالمین تمت فی سنه هزار و هفت پوشیده نماند که در زمانیکه اعلی حضرت خاقانی حکومت قندهار را بنواب نامدار شاه بیگ خان کابلی مفوض فرموده بودند بنده درگاه محمد معصوم

بن سید صفائی آبادی بن سید شیر قلندر بن سید حسین زنجیرپای بن باباحسین ابدال

شیخ محمد رفیع الدین محدث

در سنه نهصد و پنجاه و چهار هجری فوت کرده و در اکبرآباد در حویلی آصف جاهست مدفون گردیده

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

مظهر خالق زمان و زمین سال نقلش چو در شمار آید	شاه دنیا و دین رفیع الدین نهصد و پنجه و چهار آمد ۹۵۴ آن حویلی به اکبرآباد است	صفوی بود آن خدا آگاه در حویلی آصف جاهست نه بجای دگر ترا یادست	طیب الله روحه و ثراه مرقدش را ببین اگر خواهی

مولانا حسن

در بلده اکبرآباد موضعی است که آن را جهن جهن کٹوره میگویند متصل آن مکان گورستانی است قدیم که در آن مقام مزارهای فرنگیان چه از پرتگیز و فرانسیس و هولند نیز و ارمنی که در زمان دولت پادشاهان هند فوت کرده بودند بسیار اند و اندرون احاطه آن قبرستان تربت مولا حسن که در زمان دولت سلطان سلیم شاه ابن شیر شاه در سنه نهصد و پنجاه و شش هجری فوت کرده بود تا امروز موجود است و این ابیات که از تاریخ وفات او خبر میدهد بر گرد تربت او منقوش است ۹۵۶

تاریخ

در حقه فضل مولا حسن چو کرده ازین دار فانی سفر بفردوس تا روح پاکش برند	هنرمند بی مثل عالی مدار بدار البقا آن سر نامدار ملایک بفردوس از اعتبار	سر اهل دانش عزیز جهان بعون و برحمت بلطف عمیم بجنت قرارش چو شد در بهشت	جهانی معانی و کوه وقار جهان آفرین داور کردگار شده سال موتش بجنت قرار ۹۵۶

مولانا ابوالخیر خوارزمی

در انواع فضایل نصاب کامل حاصل داشته خصوص در حکمت که ارسطوی اول و در طبابت بوعلی ثانی بوده در آخر سلطنت ابوالغازی سلطان حسین میرزا بهرات و تا زمان استیلای محمد خان شیبانی دران دیار میبود محمد خان وقت مراجعت ویرا بماوراءالنهر آورده وفاتش در سال نهصد و پنجاه و هفت هجری دست داده ۹۵۷ تاریخ فوتش ازین ابیات استخراج مے یابد

تاریخ

سپهر فضل مولانا ابوالخیر — که میدانست اسرار حقایق
سفر کرد از جهان فانی و ماند — ز حسرت داغ بر جان خلایق ۹۵۷
چو عاشق در غزل بودش تخلص — ازان تاریخ او شد فوت عاشق ۹۵۷

واقع است چون ظهیر الدین بابر بادشاه بعد از فتح بدخشان و کابل و قندهار اطمینانی حاصل ساخت چند سال پیش از فتح هندوستان بامغارت شد مهمود تا در نزدیکی آن قلعه بر فراز کوه مذکور بنای عمارتی نهند و جهت بالا رفتن آن مکان کوه را تراشیده چهل زینه‌ها مرتب سازند اگرچه اهلکاران سرکار حسب اشارت علیه بی توقف در احداث آن مکان مشغول شدند لیکن از زینه اما چنان استفاده میگردد که این عمارت بعد از وفات بابرشاه در سنه نهصد و پنجاه و سه هجری در ایامیکه همایون بادشاه هزیمت یافته بطرف ایران رفته بودند باهتمام مرزا کامران و محمد عسکری برادران همایون بادشاه باتمام رسیده و حالا این عمارت مشهور است بچهل زینه بر بالا زدی اندرونی و بیرونی این مکان کتابه فارسی بسیار مرقوم اند و چنان مفهوم میگردد که برخی ازین کتبه در ایام ایالت مرزا محمد عسکری منقوش یافته و بعضی ازان حسب الاشارت اکبرشاه بادشاه در سنه هزار و هفت مرقوم نموده اند اگرچه در بعضی مقام از کهن سالگی حروف کتبه زائل گشته اما هرقدر که منشی موهن لعل که در سنه یکهزار و دو صد و چهل و هشت هجری بکابل و قندهار رفته بود و نقل گرفته بود سبزه ازان درین مقام ثبت می گردد

کتبه مرزا کامران و مرزا عسکری

در تاریخ سیزدهم شهر شوال سال نهصد و بیست و هشت اعلیحضرت گردون سلطنت مملکت پناه معدلت شعار مکرمت آثار نواب بزرگ کامکار عتبه نشاد سلاطین گردون اقتدار ملاذ و سناه گیتی دار شهسوار عضمار عدل و احسان اعدل آگاهی زمین و زمان المنصور بالانظار عنایت الله ابو الغازی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه خلد الله ملکه و سلطنته فتح قندهار نمود در همین سال امر عالی به بنای این رواق جهان نمای که سر بفعت شش مهاد ات ایوان کیوان رسیده شرف نفاذ یافت و اتمام آن باهتمام فرزند همایون نشان محمد کامران بهادر که شرفات کاخ عدالتش ازین نه طاق در گذشته مفوض گردید و حسب اشارت علیه بی توقف مهندسان صاحب هنر و استادان ماهر دانشور در ساعت محسنه و طالع خجسته اساس آن انداخته و عمله و اهلکاران عالیجاه بابک دست که هریک سرآمد کشوری و یگانه مملکتی بودند وفاق حذاقت و مهارت در احداث آن بظهور رسانیدند و چون شاهزاده مشار الیه ایالت و مملکت قندهار را به برادر ارجمند سعادت یار مرحمت آثار معدلت شعار محمد عسکری بهادر طول عمره و افاض علی العالمین بره و حسانه تفویض نمود در ایام ایالت این شاهزاده عالیشان در نهصد و سی و ... و از میامن الطاف شاهزاده فیروز بخت که ضمیر منیرش مطرح انوار الهی است در نهصد پنجاه و سه این عمارت سپهر فرسا باتمام رسید فقط

کتبه محمد اکبر شاه بادشاه

منقوش مرات ضمیر ارباب دانش میگرداند که مملکت قندهار در قبضه تصرف آبای بندگان حضرت شاهنشاه جم جاه فلک بارگاه خلافت پناه ظل الله جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی خلد الله ملکه بود در حینیکه رایات کشورستانی جنت آشیانی محمد همایون بادشاه غازی طیب الله ثراه و جعل الجنت مثواه مهیا من توفیقات ربانی و تائیدات سبحانی تسخیر دهلی نمود و بار قندهار از تصرف این دودمان بیرون رفت و چون اقبال دولت شاهنشاهی اکثر اقالیم ربع مسکون را که طول آن از حدود

سراندیب

براد رخورد شاه جعفر است از ایران بهندوستان آمده مورد الطاف و اعطاف همایون بادشاه گردیده بعد ازان بتقریبی بملک دکن رفته بصحبت نظام شاه بحری والی گولکنده پیوست و وفاتش دران دیار در سنه نهصد و پنجاه و دو واقع شده و تاریخ آن تابع اهل بهشت یافته اند ۹۵۲

جفتا سلطان

جوانی بود از سلاطین مغول در حسن صورت و سیرت یگانه روزگار و بنظر خاص همایون بادشاه ملحوظ و بحسن التفات منظور از جمله وقایعی که در ایام اقامت همایون بادشاه در کابل حادث شد یکی فوت جفتا سلطان است پدرود شدن او این جهان را بخاطر بادشاه بغایت گران آمد وفاتش در نهصد و پنجاه و سه بوقوع آمده و مرزا امانی در فوت او این تاریخ بتعمیه گفته که از عدد و لفظ باغ چون عدد لفظ گل دور کرده شود تاریخ برآید

تاریخ

سلطان جفتا بد چو گل گلبن خوبی
بیک اطلس سوی جنان آن مه موزون شد
در موسم گل غنچه سفر کرد ازین باغ
دلها ز غمش غنچه صفت غرق بخون شد
تاریخ وی از بلبل ماتم زده جستم
۹۵۳ در گریه شد و گفت گل از باغ برون شد

شاه علاوالدین مجذوب

عرف شاه علاول بلاول ابن سید سلیمان گویند که او درویشی صاحب کشف و کرامت معاصر همایون بادشاه بود درگاه او در بلده اکبرآباد در محله نائی کی منڈی تا امروز موجود است مشهور بدرگاه شاه جی و مسجدی خورد متصل مزار اوست گویند که شاه جی این مسجد را بدست خود تعمیر ساخته بود از دعای او نیمه مسجد زیر زمین فرو رفته و گنبدی که بر مزارش نمایان است اندرون آن آیات قرانی مرقوم است و تاریخ وفات او که بر ستون های روضه او نوشته بودند بسبب کهن سالگی جا بجا زایل گشته مگر از رساله او که نزد متولیان درگاه موجود است چنان مستفاد می گردد که او تا آغاز سلطنت سلیم شاه پسر شیر شاه زنده بود و از تاریخی که در آن کتاب مسطور است دریافت شده که او در سنه نهصد و پنجاه و سه هجری فوت کرده تاریخ این است

تاریخ

علاوالدین مجذوب خرد مند
گزو گشتی روا مطلوب هر عز
بناگه شد نهان از چشم مردم
چو نوری کو شود از دیده محجوب
چو گفتم چیست تاریخ وفاتش
خرد گفتا علاوالدین مجذوب ۹۵۳

واین تاریخ از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

عارف راه حق بعلم و یقین
شاه عالی نسب علاالدین
ولد ذات او بود سالک مجذوب
بلکه خود بود طالب و مطلوب
لفظ مجذوب با علاوالدین
ضم کن و سال انتقالش بین
مرقد او به اکبرآباد است
بیگمان جای فیض و ارشاد است

ذکر عمارت چهل زینه در قندهار قدیم

قلعه قندهار قدیم که حالا خراب و ویران افتاده است و نیم کروه غربی از قندهار جدید فاصله دارد و بر سر کوهی

رهتاس خورد نهاده و این قلعه باهتمام جلال خان که پسر خورد شیر شاه بود انجام یافته چنانچه این تاریخ بر دروازه آن قلعه مرقوم است

تاریخ

ز هجرت گذشته تواریخ سال ۝ بنهصد چهل هشت آید جلال ۹۴۸ ۝ بنا کرد این قلعه سنگین چهال ۝ شهنشاه شیر است عالم شعار

نقل است که چون ملو خان حاکم مالوه در مهمی از شیر شاه منهزم شده بدست او افتاد و بعد از چندی از و بگریخت شیر شاه این مصرع خواند ع با ما چه کرد دیدی ملوی خان گیدی من شیخ عبد الحی که حاضر بود فی الفور این مصرعه بدیهه گفت ع قولیست مصطفی را لا خیر فی العبیدی + در آیام یکه شیر شاه قلعه کالنجر را محاصره نموده می جنگید اتفاقا در باروت آتش گرفت و شیر شاه با اکثری از امرا سوخته شد باهمدران روز فتح بر کالنجر یافتند و راجه را که کیرت سنگه نام داشت اسیر کرده پیش شیر شاه آوردند چون مژده فتح به شیر شاه رسید گفت الحمد لله و جان بحق تسلیم نمود این واقعه بتاریخ دوازدهم ربیع الاول سنه نهصد و پنجاه و دو هجری بوقوع آمده و تاریخ این معامله عزیزی در الفاظ ز آتش مرد یافته چنانچه ازین رباعی مفهوم گردد

تاریخ وفات

شیر شاهی که از مهابت او ۝ شیر و بز آب را بهم می خورد ۝ چون برفت از جهان بدار البقا ۝ گشت تاریخ او ز آتش مرد ۹۵۲

و شیر شاه از بنگاله و بنارگاون تا آب سنده که مسافت یکهزار و پانصد کروه است در هر کروه سرای ساخته و چاه و مسجد از سنگ و خشت پخته بنا کرده و بسی شهرها بنام خود مثل شیرگده که در چار کروهی قنوج است و شیرکوت آباد ان نموده گویند که چون وی آینه دیدی گفتی که حیف در وقت پیری و نماز شام سلطنت بمن رسید وگرنه اهل عالم میدیدند که چه کارها می کردم و مدت سلطنت او از روز هزیمت همایون بادشاه در قنوج پنج سال و دو ماه است مقبره او در سهسرام است بعد از وی پسرش سلیم شاه بر سریر سلطنت هند نشسته در بعضی تواریخ مرقوم است که شیر شاه در سال نهصد و پنجاه و سه فوت کرده اما از تاریخ مذکوره الصدر و از تاریخی که بر کهاری باولی واقع دهلی منقوش است صاف ظاهر است که او در سنه نهصد و پنجاه و دو فوت کرده فقط

کهاری باولی

این باولی در عقب جامع مسجد متصل لال کنوان در شاه جهان آباد واقع است آنرا عماد الملک عرف خواجه عبد الله ذر قریشی در اول سال جلوس اسلام شاه یعنی سلیم شاه ابن شیر شاه بنا نهاده بود و در سنه نهصد و پنجاه و هشت باتمام رسانیده آثارش الی الآن موجود است و عبارتی چند بخط عربی بر دروازه و دیواران منقوش است انچه که بر دروازه و دیواران کنده است اینست

بسم الله الرحمن الرحیم در عهد و زمان سلطان السلاطین و المظفر اسلام شاه بن شیر شاه سلطان خلد الله ملکه و سلطانه بنا کرده این چاه بتوفیق الله و بروح رسول الله ملک عماد الملک عرف خواجه عبد الله ذر قریشی بدار الملک حضرت دهلی فی سنه اثنی و خمسین و تسعمائة ۹۵۲ فقط

شاه طاهر دهنی

کلان بیگ را در قندهار محاصره نمود میرزا کامران برادر بادشاه از لاهور بایلغار رفته سام میرزا را شکست داد و این مصرعه تاریخ شد
ع زده بادشه کامران سام را + و مولانا بکسی این تاریخ بطریق تعمیه گفته +

۹۴۲ ## تاریخ فتح

آمدم که تاج و کاسهٔ زر در نظر نمود + در بزم رزم شکل ای الفتن و جام + پرسیدم از خرد که چرا تاج زرفشان + افگند همچو لالهٔ حمرا درین مقام
۹۴۲ گفتا سپهر از پی تاریخ این بیان افگند تاج زر ز شکست سپاه سام

چون محمد زمان میرزا ابن میرزا بدیع الزمان ابن سلطان حسین میرزا سر بشورش برآورده سکه بنام خود زده بود و در آخر فرار نموده بسلطان بهادر گجراتی پیوست بنابران بادشاه در سنه نهصد و چهل و دو هجری بر سر سلطان بهادر لشکر کشید و او منهزم شده در مندو گریخت تاریخ این واقعه قزل بهادر در یافتند بادشاه تمام گجرات را متصرف شده قلعه چانپانیر را نیز فتح نمود و یکی از فضلا تاریخ آن اول هفته ماه صفر یافته بعد از آن سلطان بهادر گریخته بسمت مندو رفت و در آنجا از دست فرنگیان کشته شد و همایون بادشاه در اندک فرصت از مندها تا صوبه بهار در حیطه ضبط آورده و باستقلال تمام عیدا کرده بعیش می گذرانید تا آنکه از نحوست ایام لیبال و هم از سلطنت در نهم ماه صفر سنه نهصد و چهل و شش هجری بر گذر چوسا لب آب گنگ از مضافات صوبه بهار عرف عظیم آباد در ... و دیگر بار در تاریخ دهم محرم سنه نهصد و چهل و هفت در قنوج از شیرشاه افغان از قوم سور هزیمت یافته و از بی اتفاقی برادران که ایشان هم مخالف شده بودند تنگ آمده رو بجانب خراسان و عراق نهاد و ند بالقی احوال او بجائی دیگر ثبت خواهد گردید

شیرشاه بادشاه

از طایفه افغانان قوم سور است و نامش فرید خان بود و چون شیری را کشت از آن سبب او را شیرخان می گفتند و بعد از آنکه مسلط بر ممالک هندوستان گردید ملقب بشیرشاه شد جد وی ابراهیم خان در زمان سلطان بهلول از روه که مسکن افاغنه است بهندوستان آمده در خدمت امرا روزگار میگذرانید و پدرش حسن در ملازمت جمال خان که در زمان سلطان سکندر اقطاع جونپور داشته بسر می برد و سهسرام و خواص پور بجاگیر پدرش حسن نام داشت مقرر بود شیرشاه نیز از بابر شاه در شرق جاگیر یافته بود در سنه نهصد و چهل و شش بر همایون بادشاه غالب آمده و بار دیگر در ماه محرم سنه نهصد و چهل و هفت در قنوج باو محاربه نموده هزیمت داد و ملک هندوستان را بتصرف خود آورد و بتاریخ بیست و هشتم شوال سنه نهصد و چهل و هفت هجری بر تخت سلطنت جلوس نمود و تاریخ جلوسش این است

تاریخ جلوس

شاهنشه شیرشاه گردون رفعت + کش هست نسب بفیض عالی بوده + بنشست به بیست و هفت شوال بتخت + شاهان جهان بپایش سر سوده
۹۴۸ تاریخ جلوس گفت هاتف از غیب + فر زیب اورنگ سلطنت افزوده

و شیرشاه بعد از فتح یافتن بر همایون بادشاه در سنه نهصد و چهل و هشت لنها حصار شصت گز دور تخمیناً از شهر لاهور بر لب دریای جهلم فلک ... در کمال رفعت و استواری تعمیر ساخته
که تا امروز موجود است و نام آن ...

تعمیه بیت بر آورده مصرعه گر بدیدی کم ز ملاذ وزرا یعنی اگر از الفاظ ملاذ وزرا عدد لفظ یکی را که چهل میشود کم کرده آید تاریخ برآید

ذکر تربت بیگم سلطان

که در سنه نهصد و چهل و پنج هجری در اکبرآباد فوت کرده و اگرچه عرصه سه صد و بیست سال گذشته قبرش بفاصله چند قدم بیرون از احاطه روضه نواب اعتماد الدوله الی الان موجود است و بر تعویذ آن آیات قرآنی مرقوم و بطرف پائین این چند کلمه منقوش است وفات مرحومه مغفوره بیگم سلطان بنت مولانا کمال در سنه نهصد و چهل و پنج از هجرت فقط

نصیر الدین محمد همایون بادشاه غازی ابن ظهیر الدین محمد بابر شاه

شب سه شنبه چهارم ماه ذی القعده سال نهصد و سیزده هجری در ارک کابل از بطن ماهم بیگم که از نسل اعیان و اشراف خراسان بوده و نسبت عالی الشان به شیخ احمد جام میرسد تولد پذیرفت و مولانا مروی تاریخ آن سلطان همایون خان یافته و عزیزی شاه فیروز قدر گفته و نیز بادشاه صف شکن و خوش باد تاریخ تولد اوست و خواجه کلال سامانی این تاریخ تعمیه یافته

تاریخ تولد

سال مولود همایونش مست | از درک الله تعالی قدر را
برده ام یک الف از تاریخش | تا کشم میل دو چشم بدرا

از مصرعه ثانی بعد از دور کردن یک عدد تاریخ برمی آید بشرط آنکه دو لام در لفظ الله گرفته شود چون حضرت فردوس مکانی یعنی پدرش بابر شاه ابن عالم فانی را پدرود نمود بحکم وصیت و قابلیت از سنبهل باگره تشریف آورد در عمر بیست و چهارم سالگی بتاریخ نهم جمادی الاول سنه نهصد و سی و هفت هجری در دار الخلافت اگره که پایه تخت سلاطین هندوستان بوده است سریرآرای سلطنت گردید و هر یکی از منسوبان درگاه را مواجب و مناصب بحال قدیم مقرر نمود و هر یک برادران خود را جاگیر دادند بمیرزا کامران کابل و قندهار و غزنی و پنجاب مقرر کرده سرکار سنبهل بمیرزا عسکری دادند و سرکار الور بمیرزا هندال مکرمت نمودند و بدخشان بمیرزا سلیمان بن خان میرزا ابن سلطان محمود بن سلطان ابو سعید مرحمت فرمودند چندی بعد از روز جلوس بسیر دریای جمن متوجه شده از سخاوت جبلی یک کشتی از زر پر کرده بمردم بخشیدند از آنجهت برای تاریخ جلوس کشتی زر یافته اند و بعضی از فضلا تاریخ جلوس در لفظ خیر الملوک یافته اند چنانچه ازین رباعی مفهوم گردد

تاریخ جلوس

محمد همایون شه نیکبخت | که خیر الملوک است اندر سلوک
چو بر مسند بادشاهی نشست | شدش سال تاریخ خیر الملوک

بعد شش ماه از جلوس بتسخیر قلعه کالنجر متوجه شدند حاکم آنجا دوازده من طلا و دیگر اسباب پیشکش کرده غاشیه اطاعت بر دوش گرفت و اکثر ممالک دیگر نیز در تحت تصرف بادشاه در آمد در نهصد و چهل هجری قریب دار الملک دهلی برکنار دریای جون شهری اساس فرموده نام آن را دین پناه نهادند و یکی از فضلا تاریخ آنرا شهر بادشاه دین پناه یافته چون در سنه نهصد و چهل و دو هجری سام میرزا برادر شاه طهماسپ صفوی خرابه

هجری بوقوع آمده از جمله اشعار و نعیره که بر تربت او مرقوم است این تاریخ که در بعض مقام از کهن سالگی زایل گشته مسطور است

تاریخ

جوان سرقدی کلعذار رعنائی	فتاد در کف اهل ظلوم ظلم درین	ز اصل حسن که جد او ز رسول خدا	شهید گشت درین بیع فانی دون
گذشته بود چونه روز ماه ذی الحجه	ز سال نهصد چهل چهار بعد از آن ٩٤٤	پسر سید حسین شهید شهید الله	که این سعید قریش اهل جان ادون

بیت

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه	که زیارت که رندان جهان خواهد بود

ما بقی احوال پادشاهان شیروان

چون فرخ یسار ملقب بشیروان شاه در نهصد و شش هجری بدست شاه اسمعیل صفوی گشته شد پسرش بهرام بیگ قایم مقام والد خود گردیده بعد از یک سال فوت کرد برادرش غازی بیگ که ز غازی بیگی بد منسوب است والی شیروان شده و در سنه ثمان و تسعمائه درگذشت برادرش شیخ ابراهیم مشهور بشیخ شاه بن فرخ یسار قبای حکومت پوشیده در نهصد و بیست و هفت بملازمت شاه طهماسب صفوی بن شاه اسمعیل صفوی آمده بعنایت خسروانه ممتاز گردیده و در نهصد و سی فوت گشت پسرش سلطان خلیل چون ارشد اولاد بود بعزت مصاهرت شاه طهماسب ممتاز گشته یعنی دختر شاه اسمعیل را که خواهر شاه طهماسب صفوی بود بحباله نکاح خود آورده و من حیث الاستقلال امور ملک و مال می پرداخت تا در نهصد و چهل و دو مرکب بعالم مخلد تاخت شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخ شاه بعد از فوت عم بحکومت نشسته و در وقتیکه شاه طهماسب فتح شیروان پیش نهاد همت ساخت بقدم ممانعت پیش آمد معرکه صعب رو نمود و شاهرخ نرهمیت یافته رو بفرار نهاد و آن ولایت بتصرف شاه طهماسب در آمد این واقع در سنه نهصد ٩٤٤ و چهل و چهار رو داده و بعد از یک سال شاهرخ بدست شاه طهماسب افتاد و آن سلسله منتهی گردید

تاریخ فتح شیروان از طهماسب شاه صفوی

چون در سنه نهصد و چهل و چهار شاه طهماسب صفوی عزیمت تسخیر ولایت شیروان نموده بر سر شاهرخ والی آنجا یار رفت و فتح یافت و بعد از یک سال شاهرخ نیز بدست او افتاد مولانا خلیل که مدتها در تبریز لطبابت اشتغال داشت و در مراتب سخنوری وحید زمان بود در مدح و تهنیت قصیده غرا گفت که از هر مصرعه اش تاریخ فتح بظهور میرسد و بعضی نوشته اند که این قصیده گفته مولانا ضیع الله است مطلع اشش این است

آمد از باد صبا مژده رحمت بنهال ٩٤٥	کی ز سپهری دنی بود پریشان احوال ٩٤١

خواجه محمد شریف هجری

برادرزاده مولانا امیدی است در زمان سلطان شاه طهماسب صفوی بوزارت هفت ساله یزد و ابرقوه و سامانک ممتاز و سرفراز بوده و بعد از آن بوزارت اصفهان مفتخر گردیده در کمال جاه و جلال روزگار میگذرانید تا آنکه در سنه نهصد و چهل و پنج طایر روحش بعالم علوی شتافت و مولانا ضمیری تاریخ فوت او ازین مصرعه که

و برانه تو در دل محزونان عرب است + هرکس که گرد ز میانامی + نام از تو برآورده معاجب است + بالجمله مولانا در سنه نهصد و چهل و دو هجری در زمان دولت ۹۴۲
همایون بادشاه فوت کرد و اخوند میر مولف تاریخ حبیب السیر تاریخ وفات او شهاب الثاقب یافته + ۹۴۲

مولانا اهلی شیرازی

از شعرای کرام و فضلای عظام بوده و در سلک ملازمان شاه اسمعیل ماضی انتظام داشت و با امیر علیشیر اتحاد تمام قصیده مصنوع خواجه سلمان را باسم آن امیر تتبع نموده
و چند صنعت زیاده کرده و امیر علیشیر انصاف داده که بهتر از سلمان گفته وفات او در سنه نهصد و چهل و دو واقع شده مرقد او در شیراز است ۹۴۲
و بادشاه شعرا بود اهلی تاریخ وفات اوست + ۹۴۲

شیخ جمالی دهلوی

بسیار فاضل و باخرد و دیانت بوده در خوردی نام او جلال خان بود و تخلص جلالی داشت چون جوان شد باشاره پیر خود شیخ سماء الدین جمال خان نام و جمالی
تخلص کرد سیر العارفین از تصنیفات اوست در زمان ابو الغازی سلطان حسین مرزا بخراسان رفته و تا آخر عمر مرزا بدان دیار گذرانیده در هند مراجعت
نموده مصاحب سلطان سکندر بود و بابر شاه بادشاه احترام او کماهی بجا می آورد و همایون بادشاه را بصحبت او میلی موفور بوده همواره با او مجالست
می نمود از ابیات اوست سه ما را ز گرد کوچش پیراهنیست بر تن + وان هم ز آب دیده صد جاک تا بدامن + در سنه نهصد و چهل و دو هجری
فوت نموده مزارش در دهلی کهنه واقع است و الفاظ خسرو هند بود + تاریخ فوت اوست و این ابیات در تاریخ رحلت او از فخر الواصلین است ۹۴۲

تاریخ

مجذوب حضرت جمالی بود	عاشق و مست لاابالی بود	شعر رنگین و تازه اش بجهان	هست عشرت فزای پیر و جوان
نقشش اول زردی لقین ۹۴۲	بود بی اشتباه فخر الدین	سال نقلش بعزت و تمکین	خردم گفت ماه خلد برین ۹۴۲

اندرون روضه او که بسیار خوب و مرغوب ساخته اند دو غزل از غزلهای او و چند ابیات از چونه مرقوم نموده اند مطلع اینش نیست سه اگر
بلطف کشند سر سیاه کاری ما + بود بعفو تو چشم امیدواری ما +

شیخ عبد القدوس گنگوهی

۹۴۲

از مشاهیر مشایخ هند و از اولاد امام اعظم ابو حنیفه کوفی است در بست و سوم جمادی الثانی سنه نهصد و چهل و دو فوت کرده تاریخ وفات او را شیخ اجل یافته اند +

سلطان بهادر شاه گجراتی

ولد مظفر شاه ثانی است و مظفر شاه بعد فوت پدر خود که سلطان محمود بیکره نام داشت در ماه رمضان سنه نهصد و هفده به سلطنت گجرات رسیده بود و بعد حکومت چهارده
سال و نه ماه بتاریخ بست و دوم جمادی الثانی سنه نهصد و سی و دو فوت کرده و در گنبد پدر خود مدفون گردید و بعد از مظفر شاه پسرش سلطان سکندر شاه دو ماه
و شانزده روز حکومت نموده بتاریخ نوزدهم شعبان سنه مذکور کشته شد بعد از آن عماد الملک سلطان محمود برادر سکند شاه را که کودکی خیال بود بر تخت نشانیدند
اما بهادر شاه پسر بزرگ مظفر شاه که بطرف جونپور رفته بود از آنجا برگشته باز آمده روز عید رمضان سنه مذکور قائم مقام آباء و اجداد خود گردید و عماد الملک را بدست آورده
از میان برداشت در سنه نهصد و سی و هفت تسخیر مالوه نمود و بعد از حکومت یازده سال از همایون بادشاه شکست یافته بسمت بندر دیو رفت در آنجا بتاریخ سوم رمضان سنه
نهصد و چهل و سه از دست فرنگیان مقتول شده غرق دریای فنا گردید تاریخ این واقعه را فرنگیان بهادر کش و سلطان البر شهید البحر و قتل سلطان بهادر یافته اند ۹۴۳ ۹۴۳
بعد از وفاتش امرا سلطان محمود ثانی را که برادرزاده او بود بر سریر سلطنت نشانیدند + ۹۴۳ ۹۴۳

سید حسین شهید

تربتش در اکبرآباد قریب نائی کی منڈی تا امروز موجود است وفاتش در سنه نهصد و چهل و چهار

بقیه موده این نیازمند تمام شکر سراسر ستایش سراپا نیایش درگاه الهی ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی
شاهجهان بادشاه غازی بعد فتح بلخ و بدخشان و فرار نذر محمد خان از بلخ و شبرغان و توقف قریب یکسال از کار طلبان سردار
او دران سرزمین بان گروه فیروزی دهر نهیب او وظفر سپاه رزم خواه دران میدان که بمحض کرم کارساز حقیقی
نصیب این نیازمند دولت خواهان این بنده شرمنده احسان حضرت یزدان گشته آخر سال نوزدهم جلوس میمنت
مانوس موافق یکهزار و پنجاه و شش در عرصه دو سال بچهل هزار روپیه انجام یافت فقط و بر مزارش که اندرون روضه
مذکور است این ابیات در تاریخ وفات او نوشته اند ✣

تاریخ

بادشاه کز جنبشش تافتی او زآکه	آن ظهیر الدین محمد بود بابر بادشاه	باشکوه و دولت و اقبال و عدل و داد و دین	او دست از توفیق و فیض و فتح فیروزی سپاه
عالم اجسام انگرفت و شد روشن روان	بهر فتح عالم ارواح چون نور نگاه	شد چو فردوس مکان رضوان پرسید تاریخ چیست	۹۳۷ گفتمش فردوس دایم جای بابر بادشاه

مدت سلطنت بابر شاه از روز وفات پدر تا روز وفات خود در اندجان و هندوستان سی و شش سال و هشت ماه
و دو روز از انجمله از تاریخ فتح هندوستان مدت حکومت او در هند چهار سال و ده ماه و مدت عمر چهل و نه سال چهار ماه
و یک روز لقب او بعد وفات حضرت فردوس مکانی مقرر یافته بوقت رحلت از ایشان چهار پسران ماندند
محمد همایون مرزا و کامران مرزا و عسکری مرزا و هندال مرزا ✣

تاریخ احداث نهر مکه معظمه

چون در سنه نهصد و چهل هجری سلطان سلیمان ابن سلطان سلیم بادشاه روم نهر بمکه معظمه احداث نمود تاریخ آن گفتند ✣

تاریخ

در عهد سلیمان شه فرخنده صفات	آمد بحرم مکه نهری چو فرات	پرسید خرد زمان تاریخش را	۹۴۷ گفتم سوی مکه آمد آب عرفات

تاریخ حوض لطیف

شخصی بنام لطیف در سنه نهصد و چهل هجری حوضی احداث نمود تاریخ آن عزیزی بتعمیه گفته که اگر از اعداد حوض لطیف عدد لفظ آب
که سه باشد دور کنی تاریخ بر آید ✣

۹۴۰ ۳ ۹۴۳
از حوض لطیف آب بردار

امیر انوشیروان مشهور بشاه عادل

بن امیر ابو سعید علاء الملک بعد از عم خود یعنی امیر هارون در سنه نهصد و بست و هفت در ولایت لار که در ایران است بر مسند حکومت تکیه
زده بعدل و داد کوشید تا بشاه عادل مشهور گشت در سنه نهصد و چهل بدست مجهولی بقتل رسید و این بیت در تاریخ قتل او ست ✣

تاریخ

۹۴۰ ۹۴۰

چون سلخ صفر گشته گردید شه عادل	از قتل شه عادل تاریخ شده حاصل

مولانا شهاب الدین معمایی

در فن معما مهارت کمال داشت همراه بابر شاه بهند آمده در سلک ندمای و مقربان او انتظام داشت منقول است که مولانای مذکور رساله در تبیین و توضیح
علم معما نظم کرده بهمایون بادشاه فرستاد آنجناب بعد از مطالعه این رباعی گفته با صله لایق بوی روانه ساخت سه نامت زعجم رفته بملک عرب بهمت

نزدیک شد که زاغ برد استخوان من * وفات روز دوشنبه بتاریخ ششم جمادی الاول سال نهصد و سی و هفت هجری مطابق بیست و ششم دسمبر ماه انگریزی سنه یکهزار و پانصد و سی عیسوی بود در بلده آگره از عارضه تپ برحمت ایزدی پیوست اولاً در باغ نورافشان واقع سواد اکبرآباد که حالا بنام باغ مشهورست تا شش ماه امانت داشتند بعده لاش را بکابل برده دفن نمودند مولانا شهاب الدین معمائی در تاریخ وفات او این مصرعه یافته که ازان بروفوت تاریخ برمی آید و این تاریخ را تاریخ صوری و معنوی گویند ع در نهصد و سی و هفت بوده ۹۳۷ * و این ابیات که هم تاریخ جلوس همایون بادشاه است نیز از مولانا مذکورست *

تاریخ وفات

شه خسروان شاه بابر که داشت	دو صد بنده مانند جمشید و کی چو پرسند تاریخ ای دل بگو	محمد همایون بجایش نشست همایون بود وارث ملک وی ۹۳۷	چو طومار عمرش اجل کرد طی

۹۳۷

تاریخ دیگر

بادشاهی که شهریاران‌ش	بنده بودند و خادم و منقاد خرد از سال فوت او پرسید	چو وفای ندید در عالم گفت هاتف بهشت روزی باد ۹۳۷	رفت ازین عالم خراب آباد

۹۳۷

و ازین قطعه هشت نهج تاریخ دفاتش استخراج می یابد یعنی از هر چهار مصرعه با چهار تاریخ علیحده علیحده برمی آید و از اعداد حروف بی نقط مصرعه اول و حروف نقط دار مصرعه دوم تاریخ دیگر و از حروف نقطه دار مصرعه اول و حروف بی نقط مصرعه دوم تاریخ دیگر و همچنین از مصرعه سوم و چهارم برهمین دستور دو تاریخ دیگر استخراج میگردد و قطعه تاریخ اینست

قطعه تاریخ

بادشاه دهر بابر با کمال عدل بود ۶۲۷ ۳۱۰	واقف احسان عالم مصدر لطف اله ۳۱۰ ۶۲۷	سال جان او گزیدن جان بفردوس برنگاه ۵۱۷	جای فردوس آمد بگزید بابر بادشاه ۵۱۷ ۴۲۰

و این هر سه تاریخ از مولف راقم الحروف است *

لمؤلفه

سال فوتش ز عقل پرسیدم	های بابر وفات کرده بگفت ۹۳۷

۹۳۷

ایضاً

چون ز دنیا برفت بابر شاه	گشت تاریخ او قضاء الیه ۹۳۷

۹۳۷

ایضاً

در نهصد هشتاد و هشت آمد چو بابر در جهان	بهر نهصد و سی بود و چون فتح کرد هندوستان	تاریخ ششم ماه محرم بود نهصد سی و هفت	بار از جهان بیرون کشید و کرد رخ سوی جنان

و روضه بابر شاه که در کابل واقع است تعمیر ساخته شاهجهان بادشاه است که بعد فتح بلخ و بدخشان در سنه یکهزار و پنجاه و شش هجری بنا انداخته و بر محراب آن روضه این چند کلمات مرقوم ساخته *

کتبه مسجد روضه بابر شاه در کابل

این مسجد لطیف و معبد شریف که سجده گاه قدسیان است و جلوه گاه کروبیان بفرمان ادب معلی اعلی نظرگاه عالم بالا یعنی روضه منوره بادشاه غفران پناه رضوان دستگاه حضرت فردوس مکانی ظهیرالدین محمد بابر شاه غازی که جز این عمارتی نتوان ساخت

تاریخ فتح

۹۲۶
توئی شاه شاهان دوران که شد | همیشه نزا کار فتح وظفر | گرفتی بدخشان وتاریخ شد | محمد همایون شه بحر و بر

درسنه نهصد و سی هجری بابر شاه عزیمت تسخیر هندوستان نموده متوجه السمت شدند وچون لاهور و دیبالپور و دیگر ممالک را تسخیر نمودند تاریخ آن یافتند ✢

تاریخ فتح

۹۳۰
ظهیر الدین محمد شاه بابر | سکندر دولت وبهرام صولت | بدولت فتح کرد خطهٔ هند | که تاریخ آمدش فتح بدولت

۹۳۰
وچون که فتح دیبالپور در وسط ماه ربیع الاول دست داده بود چنانچه تاریخش نیز وسط شهر ربیع الاول یافته اند بعد از فتح بکابل مراجعت نمودند و در سنه نهصد و سی و دو بتاریخ غره ماه صفر روز جمعه عزیمت تسخیر دهلی نموده وعبور دریای سنده فرموده متوجه آنسمت شدند و در اندک روزگار فتحها کرده روز پنجشنبه سلخ جمادی الثانی با سلطان ابراهیم لودی بادشاه دهلی در میدان پانی پت مقاتله واقع شد تا آنکه روز جمعه هفتم ماه رجب سال نهصد و سی و دو که مطابق بستم ابریل ماه انگریزی سال یکهزار و پانصد و بست و شش عیسوی بود کار بقتال وجدال رسید سلطان ابراهیم با جماعه از مقربان کشته شد و دولت سلطنت بعد انقضای یکصد و سی و یک سال قمری از فتح امیر تیمور که درین مدت نه بادشاهان از اولاد افاغنه وغیره بر تخت دهلی نشسته بودند نصیب بابر شاه گردید بعد فتح بتاریخ دوازدهم روز چهارشنبه شهر مذکور داخل دهلی گردیده بر تخت سلطنت جلوس نمود و فرمانروای ممالک هندوستان گشت وچندان خزاین و دفاین وی را میسر شد که عقل از شماران عاجز آید

عزیزی در تاریخ این فتح عظیم گفت ✢

تاریخ فتح

۹۳۲
گشته در پانی پت ابراهیم را | شاه غازی بابر عادل لقب | روز وماه وسال و وقت آن ظفر | صبح بود و جمعه و هفت رجب

بعد از فتح شاهزاده محمد همایون را باگره فرستادند تا خزاین آنجا را ضبط نماید در انجا بکرماجیت نام راجه از اولاد حکام گوالیار الماسی بدانجناب پیشکش نمود که هشت مثقال وزن داشت و بست و هشت رتی را یک مثقال میگویند وجوهریان قیمت آن الماس را نصف خرج روزمره تمام ربع مسکون گفته بودند وچون آگره محل نزول بادشاه گردید بروز نوروز که نهم ماه جمادی الثانی بود بسنه نهصد و سی و سه بر محمود پسر سکندر شاه و راجه سانکا که با لکهه سوار رو بجنگ آورده بودند غالب آمده فتح یافت شیخ زین صدر که از افاضل گرامی قدر بود تاریخ این فتح عالی را فتح بادشاه اسلام یافت و میر گیسو نیز
۹۳۳
از کابل همین تاریخ نوشته فرستاده و بابر شاه در کتاب واقعات بابری که خود تصنیف نموده میفرماید که در فتوحات سابق نیز این توارد در فتح دیبالپور که در وسط ربیع الاول رو داده بود تاریخ آن دو کس وسط شهر ربیع الاول یافته بودند
۹۳۴
وچون در سنه نهصد و سی و چهار در ارک کابل بر قلعه چندیری فتح یافت تاریخ آن فتح دار الحرب یافتند گویند که ادراک بادشاه درین غایت بود که شیخ زین صدر وقتیکه بملازمت رسید پرسیدند که عمرت چند است شیخ گفت بیش ازین بهفت سال چل ساله بودم و قبل ازین بدو سال چهل سال داشتم و اکنون نیز چهل دارم بادشاه بنا بر مقصود شیخ دریافت و تحسین فرمود این بیت از بابر شاه است ✢ باز آی ای همای که بی طوطی خطت ✢

تاریخ ولادت

چون ششم درش محرم زاد آن شه کرم   تاریخ مولدش هم آمد ششم محرم

نقل است که بابر شاه روزی در مجلسی فرمودند که تاریخ تولد ما ششم محرم است شیخ زین الدین خوافی که در حاشیه آن مجلس نشسته بود بر سبیل بدیهه گفت که الفاظ ششم محرم شش حرف دارد و الفاظ ششم شش حرف که نزد اهل حساب عدد خیر است نیز از تاریخ خبر میدهد و لفظ ششم حروف منقوش عدد خیر هر دو تاریخ است جلوس بعد وفات پدر یعنی میرزا عمر شیخ در دوازده سالگی بتاریخ پنجم ۵ رمضان روز سه شنبه سنه هشتصد و نود و نه هجری که مطابق تاریخ دهم ماه جون انگریزی سال یکهزار چهار صد نود و چهار عیسوی بود باتفاق اعیان مملکت در خطه اندجان که یکی از شهرهای فرغانه و پایه تخت انجاست بر سریر سلطنت نشست و آن قدر شست و نرد در مهام تسخیر ممالک ایشان را پیش آمده کم بادشاهی را روی نموده باشد مدت یازده سال در ماوراءالنهر با سلاطین جغتائی و ازبک جنگها عظیم واقع شده سه نوبت بر سر سلطان احمد میرزا عموی خود غالب آمده فتح سمرقند فرموده و در آخر چون سلاطین ازبک بخیال تسخیر ماوراءالنهر لشکر عظیم بسمت بخارا کشیدند طاقت مقاومت بهم خود ندیده فرار بر قرار اختیار نمودند و چون مشیت ایزدی آن بود که ممالک هندوستان کردونا گزیر متوجه بدخشان و کابل شده و بدخشان را متصرف شده در اواخر ربیع الاول سال نهصد و ده هجری کابل را هم بدست آورده و در سال نهصد و سیزده قندهار را تسخیر نمود و چون تا این زمان اولاد صاحبقران را میرزا می گفتند فرمودند که ما را بعد ازین بادشاه گویند و در اواخر این سال شاهزاده محمد همایون در کابل تولد یافت و چون در سال نهصد و بست و هفت خان میرزا حاکم بدخشان فوت کرد بابر شاه پسر خود شاهزاده محمد همایون را که سیزده ساله بود بحکومت آن ولایت نامزد ساخت چون شاهزاده آن ولایت را از دست دشمنان بیرون آورد جنوبی بدخشانی که در فن معما همتا نداشت و از مجلسیان شاهزاده بود قصیده مصنوعه بنام او در سلک نظم کشید و بعضی صنایع مثل معما و تاریخ و غیر آن که در قصیده میر سید ذوالفقار شروانی که بنام خواجه رشید وزیر منظوم ساخته و در قصیده مصنوع سلمان ساوجی که در مدح غیاث الدین وزیر پرداخته مندرج نبود او در قصیده خود درج کرده و فی الواقع این قصیده در عالم سخن کارنامه ایست که سخن طرازان انجمن لبیان مثل آن بعجز و قصور معترف اند از آن قصیده است این چند بیت +

ابیات

شمشاد رخ تو لاله و نسرین خطت ریحان   همی شنیم لب تو غنچه رنگین شده خندان
نمیدانم خط تو سبزه و ریحان چمن تو گل   شود ظاهر قد تو فتنه بستان زمن جولان

و از مصرع این دو بیت که بسرخی مینویسند این مطلع که به بحر دیگر توان خواند بر می آید +

رخ تو لاله و نسرین خط تو سبزه و ریحان   لب تو غنچه رنگین قد تو فتنه بستان

و اگر این را بعکس خوانند باین طریق مطلع میشود به تغییر قافیه +

خط تو سبزه و ریحان چمن تو لاله و نسرین   قد تو فتنه بستان لب تو غنچه رنگین

و از ضمن چهار بیت قصیده که بعضی کلماتش بسرخی نویسند این قطعه مشتمل بر تاریخ فتح بدخشان بر می آید +

وبتاریخ هفتم وبقولی هشتم ماه رجب روز جمعه سنه نهصدسی و دو هجری در میدان پانی پت با او محاربه کرده او را کشته بادشاه
هندوستان گشت از ان پس سلطنت هندوستان از طبقه افغانان بدودمان تیموریه انتقال یافت تاریخهای این
معامله در زیر حالات محمد بابرشاه ثبت خواهد گردید اما بطریق ندرت تاریخ که شخصے از قوم بقال در انوقت بزبان
هندی گفته اینجا نوشته سے شود +

تاریخ بزبان هندی

نوسی او پر تہہ بیتا	پانی پت مین بہارتہ دلیس	اتھوارن رجب جو سکروارا	بابر جیت براہیم ہارا	٩٣٢

وعزیزی در تاریخ قتل او ابراهیم لودی ٩٣٢ شهید شد یافته و در مقوله تاریخ که مولوی امام بخش صهبائی گفته نیز در رقم ثبت
میگردد اگر عدد الفاظ سلطان براهیم راکه در آخر مصرعه است با عدد الفاظ جنت والای پاک یکجا گرفته شود تاریخ برآمد
وآن اینست +

تاریخ تتمیه

کرد چو سلطان براهیم کوچ	هفتم شهر رجب زین سرای	جست دل از هاتف الهام گرای	سال وفاتش بگردون سرای
	گفت که در جنت والای پاک ٩٢٤	یافته سلطان براهیم جای ٩٠٨	

شیخ حاجی عبد الوهاب بخاری

در زمان سلطان بهلول بوده وبروز جمعه پانزدهم رجب سنه نهصدسی و دو هجری در ایامی که بابرشاه بادشاه بر سلطان ابراهیم ٩٣٢
فتح یافت مریض شده فوت کرد و شیخ حاجی ٩٣٢ تاریخ وفات اوست +

مولانا هلالی استرآبادی

از طایفه جغتا بود و در غره ایام جوانی بصوب خراسان روکرده بشهر هرات رفت وامیر علی شیر بر و رعایت فرمود دیوان غزلش
بغایت فصاحت است چون در سنه ست وثلثین وتسعمائه عبد الله خان اوزبک بر بلاد خراسان استیلا یافت هلالی
مورد عاطفت خانی شده محسود اقران گردید ومعاندان کمر عداوت بسته وپیش خان متفق شده باآنکه او درمیان اهل
تشیع بتسنن مشهور بود برفض متهم ساختند وخان بر حقیقت کار واقف نشده او را بقتل رسانید چون نام قاتل
او سیف الله بود شعرای معاصرش سیف الله ٩٣٦ گشت تاریخ شهادتش در سنه تسع وثلثین وتسعمائه واقع شده
والله اعلم +

ظهیر الدین محمد بابرشاه بادشاه غازی

ولد سلطان عمر شیخ مرزا ابن سلطان ابوسعید مرزا ابن سلطان محمد مرزا ابن مرزا میرانشاه ابن امیر تیمور گورکان صاحبقران ولادت
او بتاریخ ششم محرم سال هشتصد وهشتاد وهشت هجری که مطابق پانزدهم فروری ماه انگریزی سال یکهزار چهارصد
وهشتاد و سه عیسوی بود از بطن قتلق نگار خانم دختر یونس خان بادشاه مغلستان وخواهر بزرگ سلطان محمود که
خانی الوسش مغل بعد از یونس خان باو تعلق داشت رو بعالم شهود نهاد وخواجه عبید الله احرار که قطب وقت بود
بزبان فیض اثار اسم ایشان را ظهیر الدین محمد نهادند چون این لقب بر زبان ترکان جاری نمی شد بابر میگفتند وتاریخ
ولادت او شش محرم یافته اند چنانچه ازین بیت مفهوم گردد +

که او را شیبک ازبک و محمد خان شیبانی و شاهی بیگ خان نیز میخواندند رفت و بر خراسان مستولی گشت تاریخ آن در عبارت فتح شاه دین پناه یافتند و چون شاهی بیگ خان در معرکه کشته شد شاه اسمعیل فرمود تا کاسه سر او را در طلا گرفتند و دران شراب خوردند چنانچه میرزا قاسم گونابادی در جناب در مدح شاه گفته بیت ؏ هنوزش غروری مگر در سر است ❊ که بزم چو تو شاه را ساغر است ❊ منقول است که چون خواجه کمال الدین محمود که وزیر شاهی بیگ خان بود در واقعهٔ مرو اسیر شد در وقتیکه آن کاسه زر اندود را شهریار بدست گرفته باده عشرت ازان می نوشید خواجه در مقابل شاه در صف گرفتاران استاده بود شاه با وی خطاب فرموده گفت که خواجه این سر را می شناسی سر پادشاه تست گفت سبحان الله چه حالت دولتی بود که هنوز دولت در وی باقی است که باین حال بر دست چون تو صاحب دولتی است که دمبدم از آن باده نشاط می نوشی این نکته موجب انبساط خاطر اشرف گشته خواجه را منظور نظر التفات گردانید و بوزارت خراسان بدستور معزز و سرفراز ساخت در ریاضی که در جمیع شعرای هرات با نام بود فتوحات زمان ایشان را بنظم آورده و این بیت در تاریخ فتح خراسان گفته ❊

تاریخ

بود تاریخ قتل ازبک و فتح خراسان		امیر المومنین حیدر علی ابن ابیطالب	

و شاه اسمعیل در سنه نهصد و بیست با سلطان سلیم پادشاه روم مصاف داده غرضکه از سنه احدی و عشرین تا سنه ثلثین و تسعمائه اوقات خود را بعیش و عشرت گذرانیده در آخر عمر بجهت شکار اسپ بجانب شروان میل نمود و بعد از مراجعت بیمار شده در صباح دوشنبه نوزدهم رجب سنه ثلثین و تسعمائه بجهان جاودان شتافت نعش او را در اردبیل برده دفن نمودند از عبارت طاب مضجعه و خسرو دین تاریخ وفات او استخراج می یابد یکی از فضلا در ۹۳۰
تاریخ فوت او گفته ❊

تاریخ

شاه دین شاه و شاه گفتند بهر تاریخ		ز اهل الفاظ تاریخ فوتش ساختم	

۹۳۰

تاریخ دیگر

شاه گردون پناه اسمعیل	آنکه چون مهر در نقاب شده		از جهان رفت و ظل شدش تاریخ	سایه تاریخ آفتاب شده

مدت سی و هشت سال عمر داشت و بیست و چهار سال بدولت گذرانید بعد از وی پسرش شاه طهماسب صفوی بر تخت ۹۳۰
حکومت نشست و پنجاه و سه سال پادشاهی نمود و برادرانش بهرام میرزا و القاس میرزا و سام میرزا بودند ❊

سلطان ابراهیم حسین لودی

پسر سکندر شاه لودی است بعد وفات پدر در اواخر سال نهصد و پانزده هجری در دار السلطنت آگره بر تخت نشست و این قطعه در تاریخ جلوس اوست ❊

تاریخ

چون افسر دولت از سر ابراهیم	گردید چو چتر او سعادت آمود		سال تاریخ همایون ساعت	هاتف گفتا که تاج دولت آمود

و سلطان ابراهیم بر اکثر ممالک هندوستان فرمانروائی میکرد تا آنکه محمد بابر شاه از اولاد امیر تیمور صاحبقران از ولایت آمده

تاریخ

٩٢٧ چون پسر محمد خلفت آل عبا | زین دهر فنا رفت سوی دار لقا | تاریخ شهادتش رقم کرد ضیا | والعبد شهید یحیی الموسی (سنه ٩٢٧)

عزیزی دیگر چنین یافته

٩٢٧ چون کرد بتیغ جانستان چرخ فلک | از لوح زمانه نام سبز ک را حک | گفتم که حساب سال آن واقعه چیست | دل گفت که قتل شیدگان سرک (٩٢٧)

مولانا امیدی

بجودت طبع و استقامت ذهن قدوه شعرای زمان بود مولدش قصبه طهران است من اعمال ری داد بانجه ذوالنی و میر عبد الباقی و خواجه حبیب الله که از امرا و ارکان دولت شاه اسمعیل صفوی بودند اتحاد تمام داشت میان او و شاه قوام الدین نوربخشی عداوت جانی بود تا آنکه قوام الدین در سنه ثلثین و تسعمایه نیم شبی برو غافل ریخته نخل حیاتش را از پا در آورد این قطعه در تاریخ وفات اوست اما تاریخ عدد کم میشود شاید که در سنه نهصد و بست در پنج وفات کرده باشد و الله اعلم

تاریخ

نادر العصر امیدی مظلوم | گو بناحق شهید شد ناگاه | شب بخواب من آمد و فرمود | کای ز سر درون من آگاه
بهر تاریخ قتل من بنویس | آه از خون ناحق من آه (٩٢٥)

٩٢٥

شاه اسمعیل صفوی

اول اوست از سلاطین صفویه که بر تخت ایران نشسته پدرش سلطان حیدر را از اولاد شیخ صفی الدین اردبیلی است که احوالش پیش ازین مرقوم گشته ولادت شاه اسمعیل در بست پنجم ماه رجب سنه هشتصد و نود و دو بوقوع آمده و طلوع پسر شاه اسمعیل و بدر دولت قزلباشش تاریخ میلاد اوست (٨٩٢) چون پدرش سلطان حیدر در محاربه که با شروان شاه روداده بود در سنه هشتصد و نود و سه هجری کشته شد پسرش شاه اسمعیل که یکساله بود بدست شروان شاه افتاد و بعد از چند سال از خوف سلطان یعقوب گریخته خفیه در گیلان بسر می برد در انجا مریدان پدرش از هر جانب جمع شدند تا آنکه در بعد در سنه نهصد و شش بعزم انتقام خون پدر و جد خود که از دست فرخ یسار بن سلطان خلیل الله والی شروان بقتل رسیده بود لشکری جمع ساخته برسر او رفت و در معرکه او را بدست آورده بملک نیستی فرستاد و در سنه سبع و تسعمایه در حوالی شروان بر الوند بیگ آق قوینلو غالب آمد و در اندک روزگار بسیاری از ممالک ایران را فتح کرده بر تخت سلطنت نشست و ملقب بشاه اسمعیل صفوی شد مذهب اثنا عشره در ایران از وقت او رواج و رونق پذیرفته چنانچه اهل توران تاریخ جلوس او را که در سنه نهصد و شش دست داده مذهب ناحق (٩٠٦) یافته اند و صاحب طبعی در ایران این را شنیده بعبارت عربی درست کرده مذهبنا حق (٩٠٦) غرضکه شاه اسمعیل هر جا که میرفت نسیم عنایت ازلی بلاگردان شقه لوای دولتش میشد در سنه نهصد و هشت قلعه فیروزه را بدست آورد و لشکرش بعزم تسخیر حصار استا که حسین کیا جلاوی و مراد بیگ شاملو با سپاه فراوان دران قلعه متحصن شده بود رفتند چون آن حصار را گرفتند حکم شد تا اهل حصار را هلاک ساختند و مراد بیگ را بر آتش کباب نمودند و صوفیان در حضور شاه او را بخوردند و حسین کیا را در قفص کرده چندان جفا و آزار دادند که خود را هلاک ساخت چون در سنه نهصد و شانزده بر شاه بیگ خان والی خراسان

تاریخ

چون اصفی آن چشم خرد را مردم	در ابر اجل گشت نهان چون انجم	پرسید دل از من که چه آمد تاریخ	گفتم زهرات آمده روز دوم

۹۲۶

سلطان سلیم بن سلطان بایزید پادشاه روم

ولادتش در سنه هشتصد و هفتاد و هفت هجری بوده و بعد مغلوب و مسموم ساختن پدر خود را در هجدهم صفر سنه نهصد و هجده در روم بر اورنگ فرمانروای برآمد بعد از جلوس متوجه پسرا گردید و هشت نفر از برادرزادهای خود را که در انجا بودند بدست آورده بقتل رسانید و از انجا متوجه مغنیا گردید برادرش قورقود از وصول او خبردار شده در یکی از جبال گریخت و آخر ظاهر گشته بقتل رسید و سلطان احمد نیز که برادر خورد او بود بعد چندی مقتول گردید چون از دفع اقربا باز پرداخت لشکری باذربایجان کشید چون خسرو ایران شاه اسمعیل ماضی که اول پادشاه از سلاطین صفویه است در همدان از آمدن او اطلاع یافت با دوازده هزار سوار عنان بجانب او کشیده و در اوایل رجب سنه عشرین و تسعمائة در بیست فرسنگی تبریز بموضع چالداران تقارب فریقین دست داده قتال صعب رو نمود و کس بسیاری از سپاه ایران بزخم تفنگ دشمنان نیز جنگ کشته گردید و سلطان سلیم به تبریز آمده هشت روز دران شهر توقف نمود و در آخر باز طبل کوچ زده بصوب روم در حرکت آمد و در سنه احدی و عشرین و تسعمائة قلعه کماخ را از تصرف گماشتگان شاه اسمعیل بیرون آورد و در سنه اثنی و عشرین و تسعمائة با سلطان قانصو غوری صف جدال و قتال آراسته ولایت مصر و شام را تسخیر نمود و عرب و دیگر بسیار ملکها را فتح کرده پس از سلطنت هشت سال و هشت ماه و هشت روز در شب جمعه ششم شوال سنه ست و عشرین و تسعمائة با دل پر حسرت و دست تهی بوادی خاموشان منزل گزید بعد از وی پسرش سلطان سلیمان بجای او نشست و قریب چهل و هشت سال پادشاهی نمود ✤

مولانا عبد الله هاتفی

خواهرزاده مولانا عبد الرحمن جامی است و مولد او جام است زبده شعرا و افصح فصحا بود در نظم مثنوی از سایر شاعران عصر گوی تفوق ربوده از تصنیفات اوست خسرو و شیرین و هفت منظر و لیلی و مجنون و تیمور نامه در سنه نهصد و بیست و هفت فوت کرده و در قصبه خرجرد مدفون است تاریخ وفاتش را عزیزی جامی ثانی چه شد یافته و دیگری چنین گفته

تاریخ

تاریخ فوت او طلبیدم ز عقل گفت	از شاعر جهان شه شاعران طلب

۹۲۷

میر غیاث الدین محمد ابن امیر یوسف

از افاضل سادات کرام بود چون آفتاب اقبال شاه اسمعیل صفوی از افق هرات طالع گشت زمام قضایای [illegible] تمام ممالک خراسان را در قبضه اقتدار وی نهاد و پس ازان امارت بر منصب صدارت افزوده صاحب طبل و علم دخیل و حشمش گردانید امیر خان که حاکم خراسان بود حسد برده او را روز چهارشنبه بیستم رجب سنه نهصد و بیست و هفت هجری بقتل رسانید گویند که دران محل قطعه گفته نزد امیر خان فرستاد و این یک بیت ازان جمله است

بنا حق ار چه مرا میکشی ولیک به بین ✤ که عاقبت چه کند با تو خون ناحق من ✤ خواجه ضیاء الدین میرم ابن ربایی در تاریخ فوت او گفته

سلطنت نشست و در امر سلطنت صاحب اقتدار گشته و ولایت بیش از بیشتر مفتوح ساخت خصوص ولایت حصار الیه یحیی که از مستحکمات ولایت فرنگست و مولانا عبد الرحمان جامی سلسلة الذهب را باسم او کرده چنانچه ازین چند بیت ظاهر میشود و از بدایع آنکه مصرع آخر از روی حساب موافق سال جلوس است ✣

تاریخ

کاش از شیر ز ان کنون بودی — عدلش از مشتری فسر زنجبری
مهبط العزه و اسعد سلطان
تا زد کوس عدل شد منده — خسروی را دم را شدی بنده
بایزید ایلدرم شه دوران ۸۸۵

و سلطان بایزید را سه پسران بودند سلطان احمد و سلطان قورخت و سلطان سلیم و سلطان بایزید بتاریخ سنه ثمان و عشر و تسعمائه وفات یافت و پسرش سلطان سلیم بجای او نشست ✣

میر افضل خواب بین

پسر میر سلطان علی خواب بین است گویند که این هر دو عزیزان هر گاه خواستندی بخواب دیدندی بنابران بخواب بین مشهور شدند سلطان حسین میرزا نسبت به میر سلطان علی التفات و مهربانی بسیار میفرمود در سنه نهصد و بست و یک در گذشت تاریخ وفات او اینست ✣

تاریخ

سید عالی نسب سلطان علی — آنکه می گفتش خرد زاهل یقین
میر را چون خواب بینی شیوه بود — سال فوت اوست میر خواب بین ۹۲۱ ۹۲۱

تاریخ حوض چارسو

که حسن خان شاملو در شهر هرات در سنه نهصد و بست و پنج هجری احداث نموده و بران گنبدی عالی ساخته و نام آن حوض چارسو نهاده ✣

تاریخ

رنگین بنای ملک هری بر که ۹۲۵ ۹۲۵

و هرات را هری نیز گویند چنانچه ازین رباعی مستفاد میگردد ✣

رباعی

لهراسپ نهاد و است هری بنیاد — گشتاسپ برو بنای دیگر بنهاد
بهمن پس از ان عمارتی دیگر کرد — اسکندر رومی آخر همه داد بباد

بیت

اگر کسی پرسد ز تو از شهرها بهتر کدام — اگر جوابی راست خواهی گفت او را گو هری

خواجه صفی ولد خواجه نعمت الله

چون پدرش چند گاه بوزارت سلطان ابو سعید قیام مینمود و چندی در سایه تربیت نظام الدین علی شیر بسر برده و گاه همت بر ملازمت بدیع الزمان میرزا می گماشت بنابران صفی تخلص کرده در شاعری مرتبه اعلی و در فضیلت درجه اولی داشت دیوان غزل او امروز متداول است بتاریخ شانزدهم شعبان شاید که در سنه نهصد و بست و شش هجری ازین عالم رحلت نمود مزارش در هرات است امیر سلطان ابراهیم امینی تاریخ فوت او را چنین گفته ✣

ومرات جهان نمام فرموده است که چون در سنه احدی و تسعمائه میرزای کوچک که خواهر زاده سلطان حسین بود از سفر حجاز مراجعت نمود از جمله تنسوقات که بر سبیل پیشکش برزا گذرانید بیضه شتر مرغی بود چون بعد انقضای ده سال خواست که ازان بیضه کانسه کما ینبغی ترتیب نماید هر گاه آنرا دو پاره نمودند از میان آن بیضه بچه زنده بیرون خرامید +

سلطان سکندر شاه لودی عرف نظام خان

در ماه جمادی الاول سنه هشتصد و بست و نه هجری از شکم بنا دختر زرگر که مشهور به بی بی سناری بود تولد پذیرفته بعد وفات پدر خود یعنی سلطان بهلول لودی در ماه شعبان سنه هشتصد و نود و چهار هجری در دهلی بر تخت سلطنت نشست نام اصلی او که نظام خان بود به علاء الدین سکندر شاه ملقب ساخت و بر طریق پدر رعایت دین و ملت بر جمیع امور مقدم میداشت در عهد او خلق آسوده و نام ظلم و تعدی نمانده در ممالک وی رواج اسلام بجائی رسید که رسم کافری مضمحل گشت و معبدهای هندوان خراب شده و در شهر ایشان کفر نماند چنانچه دران دیار کاروان سرای ساخته خباز و قصاب و طباخ تعین نمود اگر هندوی آنجا غسل کردی و موی سر و ریش تراشیدی ازوی گناه بگاره میگرفتند روزی هندوی در باب غسل و موی سر تراشیدن مدد خواست مسلمان گفت صریحاً دشوار است اگر خواهی حکمی کنم هندو قبول نمود پس آن مسلمان او را برهنه ساخت و دستهای وی پس پشت بر بست و چابک زنان او را بر دریا آورد و حجام را طلبداشته گفت سر و ریش این بدبخت را بتراش حجام موی سر و ریش او را تراشید و بهمان طریق بسته در رسن در گردن انداخته در دریا غوطه داهیند بدین ارکش غسل میسر شد اول او هست که بلده آگره را که در نخست بیانه بود و در زمان اسلام گاهی تخت نشین نشده بود در سنه تسع و تسعمائه پای تخت ساخته حصار سری را که بدهلی شهرت یافته بود ترک داد او نیز مانند پدر با سلطان حسین شرقی و سلطان علاء الدین بادشاه بنگاله جنگها داشت در عهد او در سنه احدی و عشر و تسعمائه روز یکشنبه سوم ماه صفر در اکثر بلاد هندوستان خصوص در بلده آگره زلزله عظیم شد چنانکه کوه ها بلرزه در آمد و عمارات عالی محکم از هم ریخت زنده ها قیامت پنداشتند و مرده ها حشر انگاشتند چنانچه ازین تاریخ مستفاد میگردد +

تاریخ

در نهصد و احدی عشر از زلزله ها ۹۱۱	گرد بد سواد آگره چون مرحله ها	با آنکه بناهاش همه محکم بود	از زلزله شد عالیها سافلها

در آئین اکبری مرقوم است که کبیر جولاه که مشهور در هندوستان است در زمان او بود و قبر ششش در رتن پور است و سلطان سکندر در بلده آگره بتاریخ هفتم ماه ذیقعده روز یکشنبه سال نهصد و پانزده هجری فوت کرده مدت سلطنت او بست و یک سال و چند ماه بود و تاریخ وفاتش اینست +

تاریخ

۹۱۵ چو کرد رحلت عالم نظام خان سلطان	ز جان به تنگ جهانی ز آه و زاری شد ۹۱۵	جهان سیه شده در چشم هر کس از مرگش	ز حال عالم گفتا سروش تاری شد

سلطان بایزید ابن سلطان محمد بن سلطان مراد بادشاه روم

بعد وفات سلطان محمد که پدر او بود در روز سه شنبه نوزدهم شهر ربیع الاول سنه هشتصد و هشتاد و شش در روم بر تخت سلطنت

مسجد جامع دهلی بنظرش در آمده بود برداشته بدست میان بهونه داد او کورنشات بجا آورده بمقتضای فکرت بلند بخاطر آورد که
چون این دانه سعادت دست بوس بادشاه یافته فکری باید کرد که حیات ابدی یابد آنرا در باغچه نشیمن خود کاشته
مراسم حزم و احتیاط در پرورش آن بکار برد از وی چند خوشه بر آمد چون پخته شد زیاده از دو صد دانه بهم رسید همچنین
چند سال علی التواتر کاشته حاصلات آن سال بسال بهم رسانیده مبلغ فراوان پیدا کرد و از ان مبلغها در شهر دهلی
مسجدی بعمارت متین احداث نموده حقیقت آن دانه و احداث مسجد بعرض بادشاه رسانید سلطان بفعل وی آفرین و
آفرین کرده بعنایات بادشاهانه و افزایش مواجب سرفراز گردانید و آن مسجد باسم مسجد موبهه موسوم گشت و تا حال در دهلی
قائم است و بهمان نام شهرت دارد اما ز مینار آن نواحی اندرون مسجد مذکور خانه خود ساخته اند و در انجا می مانند این مسجد
شاید که چند سال بعد از سال نهصد احداث یافته بود گویند که چون سلطان سکندر نوجوان بود کاری که پسندیده خرد و ان
و لائق بادشاهان نباشد بی مشورت در زمانی نمود چنانچه انچنین وزیر صاحب تدبیر را بدون وقوع هیچ تقصیر مقید
ساخت و غیر از جرمی که از وقتل لازم آید آن بیگناه را بالقتل رسانید اما در تاریخ فرشته مرقوم است که پسر بادشاه
یعنی سلطان ابراهیم حسین در زمان خود میان بهونه را همراه دیگر مجرمان که در قید بودند مقتول ساخت ٭

ابو الغازی سلطان حسین مرزا

ابن مرزا منصور بن مرزا بایقرا ابن مرزا عمر شیخ بن امیر تیمور صاحبقران است چون سلطان ابوسعید مرزا در سنه هشتصد و هفتاد
و سه هجری بدست حسن بیگ افتاده بقتل رسید هرات وغیره بدست سلطان حسین افتاد در دهم ماه رمضان سنه
ثلاث و سبعین و ثمانمائه در دار السلطنت هرات بر تخت شاهی نشست و بعد کشتن مرزا یادگار محمد بر تمامی ملک
خراسان مستولی گشت و امیر نظام الدین علی شیر وزیر او بود و سلطان حسین مرزا در هرات مکانی تعمیر نموده که آن را
تخت سفر گویند و حالا هم موجود است هنگام احداث آن مکان مرزا حکم کرده بود که هر که شراب خورد سزا او همین باشد
که او را بتعمیر تخت سفر بکار آوردن سنگ و خشت مشغول سازند چنانچه ازین بیت مستفاد میگردد ؎ هر که با
لاله رخان باده گلرنگ کشد ٭ حکم مرزا است که بر تخت سفر سنگ کشد ٭ و مولانا عبد الرحمان جامی که در زمان او بود
نسخه یوسف زلیخا را بنام او نظم نموده چنانچه گفته است ؎ درین عهدی که چون انسان عین است ٭ جهان فرد همی
٩١٢ سلطان حسین است ٭ وفات سلطان حسین مرزا در ماه محرم سنه نهصد و دوازده هجری بوقوع آمده و در طبقات
اکبری مرقوم است که در سنه نهصد و یازده بتاریخ شانزدهم ذی الحجه فوت کرده مدت عمر او هفتاد سال و مدت
حکومت سی و هشت سال و چهار ماه بود و در هرات مدفون است بعد از وی فرزندان او بدیع الزمان مرزا و مظفر حسین
مرزا باتفاق بر تخت نشستند مولوی جامی در صفت مظفر حسین در کتاب مسطور این بیت در معما گفته ؎
درین میدان که با داخالی از زره ٭ فلک طاس تهی را پر فرح کرد ٭ بعد از انکه شاه بیگ ماوراء النهر را مسخر ساخت
عزم تسخیر ممالک خراسان نمود و در سنه نهصد و سیزده بهرات آمد و این هر دو مرزایان که شب و روز بجز شراب خوردن
کاری دیگر نداشتند از خواب غفلت بیدار شدند و صف آرائی نمودند محاربه صعب روی نمود و شکست بر لشکر
مرزایان افتاد و مظفر حسین گریخته بطرف قندهار رفت و در انجا کشته شد و بدیع الزمان مرزا بطرف روم فرار نمود

زو گرفتم بدگیری دادم ٭ امیر علیشیر بیشتر از بیشتر رنجیده پروانه قتلش از بادشاه حاصل ساخت و مولانا جلا نموده بطرف ماوراء النهر رفت ولادت او در سنه هشتصد و چهل و چهار و وفات او در صبح یکشنبه یازدهم جمادی الاول سنه نهصد و شش بود یکی از فضلا تاریخ وفاتش در سلک نظم آورده ٭

تاریخ

آن میر بلند قدر والی رتبت	چون کرد ازین جهان بجنت رحلت	از سال وفات همای او پرسیدم	دادند جواب من که جنت جنت ۹۰۶

و مولانا صاحب دار قصیده در مرثیه او گفته که از مصرعه اول هر بیت تاریخ ولادت و از مصرعه دیگر تاریخ وفات می برآید این چند بیت ازان است ٭

تاریخ

ای فلک بیداد و بیرحمی بنیان کرده ۸۴۴	ای اجل ملک و جهان را بازو یران کرده	کرده گاه از جفا چیران دل اهل ولا ۹۰۶	که زکین قصد هلاک صد مسلمان کرده

کرده برجان کمین بنهاده دام عنا ۸۴۴   بر زمان از کینه جوئی صید صد جان کرده ۹۰۷

شیخ سما الدین

در سیر العارفین مرقوم است که او از جمله مشایخان عظام بوده و از روی علم ظاهر و باطن آثار جنید و بایزید در اطوارش بود معاصر سلطان بهلول لودی بوده و برادر حقیقی ایشان شیخ اسحاق نام داشت وفات او در هفتدهم ماه جمادی الاول شاید که در سنه نهصد و هفت واقع شده و مدفن او بالای حوض شمسی در دهلی واقع است و این تاریخ در وفات او در سیر العارفین مرقوم است ٭

تاریخ

مرشد دین الله و ملک شاه سما الدین چو رفت ۲۰۲	بر سر بر عرشش آمد کام او	هشت خلد آمد بنام او اگر بر سر یکی	سال تاریخش بگو هشت آمده بر نام او ۵۰۰

۹۰۷ یعنی عدد عبارت هشت را که هفتصد و پنج میشود با عدد اسم او سما الدین که دو صد و دو میشود یکجا کرده آید تاریخ فوت برآید ٭

مولانا عبد الجلیل

از افاضل هرات بود در سنه نهصد و یازده در انجا فوت کرد و تاریخ فوتش اینی گفته

تاریخ

افسوس ازان سپهر دانش	کش بود چو ابر سیره اتفاق	تاریخ وفات او خرد گفت	علامه بی مثال آفاق ۹۱۱

سلطان محمود میرزا ابن یونس خان ۹۱۱

بعد از رحلت پدر در سنه نهصد و دو والی مغلستان شد و آخر بدست شاهی بیگ خان گرفتار گشته برلب دریای خجند بقتل رسید و لب دریای خجند ۹۱۴ تاریخ این واقعه است قتلش شاید که در سنه نهصد و چهارده وقوع یافته

ذکر مسجد موٹھه

در خزانه العلوم التواریخ مرقوم است که این مسجد تعمیر کرده میان بهوه است و میان بهوه از سادات عظام و وزرای کرام سکندر شاه لودی بود گویند که میان بهوه نوعی از دانش و فراست داشت که روزی سلطان سکندر دانه غله موٹهه که در

تاریخ

٩٠١ کمال الحق والدین شیخ بیجو ٩ | که آمد جنت فردوس حالش | زروی تعمیه تاریخ فوتش | شود حاصل ز نام دلکشایش

اگرچه مؤلف را از سال فوتش شبهه است اما ازین تاریخ چنان مستفاد میگردد که او در سنه نهصد و یک هجری فوت کرده
یعنی اگر از عدد حروف شیخ عدد حروف جو دور کرده شود تاریخ برآید ❊

شمس الدین محمد روجی

روز شنبه شانزدهم رمضان سال نهصد و چهار هجری فوت کرده امیر سلطان ابراهیم امینی تاریخ چنین یافته ❊

تاریخ

٩۴ آن پیر که سر عشق او را | از عین شهود بود مشهود | منصوب بروح در حقیقت | ز و نسبت هر دو کون مقصود
شد سوی جنان و گشت تاریخ | شنبه که ز صوم شانزده بود

امیر کمال الدین حسین

در ایام دولت سلطان یعقوب بن حسن بیگ از تبس بآذربایجان شتافته و چند گاه در ظل تربیت آن بادشاه گذرانیده چون در سنه نهصد و چهار بهرات آمد ابو الغازی سلطان حسین مرزا صدارت پرسیدن و هم داد خواهان را برای صواب نمایش تفویض او نمود مولانا فصیح الدین تاریخ صدارت او نظم فرمود ❊

تاریخ

٩٠۴ ای آنکه زیاده شد ز تو قدر قدر شرع | در اوج صدارتی مه بدر شرع | ای صدر فریش صاحب عالی قدر | تاریخ صدارت تو شد صدر شرع
٩٠۴

مولانا حسین واعظ

صاحب تفسیر حسینی است همعصر ملا عبد الرحمان جامی بوده در سنه نهصد و ده هجری فوت کرده ❊

تاریخ از مخبر الواصلین

ناصح و فیاض مولانا حسینی کاشفی | آنکه گنج معرفت در مخزن دل نهاد | دیدمش در واقعه بر منبر عرش شرف | گفتمش تاریخ فوتت چیست ای صاحب رشاد
٩١٠ گفت چون شد بعد از این منبر حرمش مقام | از پی تاریخ منبر اعرش باد

امیر نظام الدین علی شیر

متخلص به نوای حلف صدق گنجینه بهادر است و گنجینه بهادر در زمان سلطان ابو سعید از مقربان درگاه او بود و جد مادرش میر ابو سعید در سلک اعظم امرای بالقرا مرزا جد سلطان حسین مرزا منتظم و امیر علی شیر وزیر مرزا سلطان حسین بادشاه خراسان بوده که هیچ کس را آن پایه و منزلت نبود علما و مورخان تالیف بسیار بنام او نوشته اند منقول است که میر بنا بر عدم توجه بجانب تاهل به عنیت اشتهار یافته بود و مولانا بنای قصیده در مدح او گفته صله چنانکه مطبوع او بود بدو نرسید بنا بر علیه آن قصیده را باسم سلطان احمد میرزای توم سلطان حسین مرزا کرده بدو گذرانید این معنی مسموع میر شده نسبت بملا بنای در مقام کلفت شد مولانا جهت تلافی این قطعه را نوشته بملازمتش فرستاد قطعه دختر اینکه بکر فکر منست ❊ هر کی را بشوهری دادم ❊ انکه کابین نداد عنی بود ❊

پس بعضی کسان که یک عدد زیاده نوشته اند شاید که درست نباشد

ذکر سلاطین گجرات

ولایت گجرات از زمان دولت سلطان علاء الدین خلجی تا هنگام غلبه امیر تیمور گورکان متصرف بادشاهان دهلی بوده بعد ازان حکام آنجا بسبب ضعف سلطنت سر از اطاعت پیچیده خود بادشاه شدند و اول ایشان ظفر خان بن وجیه الملک است که در زمان ناصر الدین محمود بن محمد شاه بن فیروز شاه باربک بادشاه دهلی بحکومت گجرات امتیاز حاصل نموده در سنه هشتصد و شش هجری پسرش تاتار خان پدر خود را بی اختیار کرده حاکم گجرات شد و خطبه بنام خویش کرده خود را محمد شاه نامید و بعد از چند سال مسموم گردید بعد فوتش پدرش ظفر خان در سنه هشتصد و ده هجری علم شاهی افراشته سکه و خطبه بنام خود کرده لقب خود مظفر شاه نهاده بر تخت شاهی نشست الغرض ابتدای سلطنت گجرات از همین وقت باشد در ماه رمضان سنه هشتصد و سیزده سلطان احمد شاه نبیره مظفر شاه جد خود را مسموم ساخته بر سریر فرماندهی نشست و در همین سال بنیاد شهر احمد آباد گجرات نهاد چنانچه تاریخ بنای آن که با خیر است سابق ازین مرقوم گردیده و سلطان مظفر شاه و احمد شاه هر دو معاصر سلطان هوشنگ بادشاه مالوه بودند و با او جنگ داشتند و سلطان احمد شاه سی و دو سال و شش ماه و بیست و دو روز حکومت نموده چهارم ربیع الثانی سنه هشتصد و چهل و شش هجری درگذشت بعد ازوی پسرش محمد شاه مسند شاهی را رونق بخشید در ایام او شیخ احمد کهتو که یکی از اولیای روزگار بود فوت کرد و سلطان محمد روضه عالی بر تربتش تعمیر ساختن فرمود و محمد شاه بعد حکومت هشت سال نه ماه و چند روز بتاریخ بستم محرم سنه هشتصد و پنجاه و پنج این جهان فانی را پدرود نمود بعد ازوی پسرش جلال خان خود را ملقب بسلطان قطب الدین ساخته قدم بر سریر شاهی نهاد در ایام او شیخ برهان الدین قطب عالم غره ذی حجه سنه هشتصد و پنجاه و شش در گجرات فوت کرد و سلطان قطب الدین بعد از حکومت هشت سال و شش ماه و شانزده روز بتاریخ ششم رجب سنه هشتصد و شصت و سه درگذشت پس از وی عم وی سلطان داؤد دیکماه سلطنت نموده معزول شد و امرا سلطان محمود بیکره را بتاریخ دوازدهم شعبان سنه مذکور بر تخت شاهی نشانیدند در زمان او حضرت شاه عالم که یکی از اولیای وقت بود در سنه هشتصد و هشتاد فوت کرد و مقبره او در رسول آباد گجرات است و محمود شاه در دوازده کروهی احمد آباد شهری بنا نهاده محمود آباد نام کرد و بعد سلطنت پنجاه و چهار سال بتاریخ سوم رمضان سنه نهصد و هفده هجری درگذشت و در سرکیج گجرات مدفون گردید فقط

مائت دهم از سال نهصد و یک لغایت سنه یکهزار از هجری

در ابتدای مائت دهم سلطان بایزید ایلدرم در روم و مرزا سلطان حسین در خراسان و شیروان شاه المشهور بفرخ یسار در شیروان و سلطان سکندر شاه بن سلطان بهلول در هند و سلطان محمود شاه بهمنی در دکن و سلطان غیاث الدین خلجی در مالوه و سلطان محمود بیکره در گجرات فرمانروایی مینمودند و صاحب خطبه و سکه بودند

شیخ بچو سنبهل

از اعظم مشایخ هند بود و بدرش عبد الغفار در بداونی که ملوک شاه نام داشت یکی از مریدان اوست این تاریخ که سمیه است در وفات اوست

در آن وقت عمرش بهفتاد رسیده بود چنانچه میگوید ع مرا هفتاد شد سال و ترا هفت ÷ ترا می آید اقبال و مرا رفت ÷
و تاریخ اختتام کتاب مذکور را اینچنین گفته ÷

تاریخ کتاب یوسف زلیخا

قلم سا حی این جنس فاخر ... رسانید آخر این سالی بآخر
که باشد بعد از آن سال مجدد ... نهم سال از نهم عشر از نهم صد

از آخر مصرعه قطعه مذکور تاریخ بریں منوال برمی آید یعنی نهم سال از نهم عشر سال هشتاد و نه شد و نهم صد سال هشتصد شد پس تاریخ هشتصد و هشتاد و نه شد فقط و جامی بسن هشتاد و یک سالگی روز جمعه هیجدهم محرم سال هشتصد و نود و هشت یا که هشتصد نود و نه هجری ازین جهان فانی بعالم باقی انتقال نموده و مولانا عبدالغفور لاری مدت حیات وی را از حروف کاس که بمعنی جام است استخراج کرده و این تاریخ در وفات او از مولف این اوراق است ÷

تاریخ از مولف

٨٩٩ جامی آن اوستاد نضل و هنر ... رفت از مکتب جهان بجهان
طفلکی جست حرف تاریخش ... گفتمش صاد و ضاد و طا بر خوان

تاریخ از فجر الواصلین

افصح بی النظیر جامی بود ... شب آدینه بود نوزدهم
بکمالات علم نامی بود ... نیک نیز ربیع از بیع دوم
هاتفم گفت سال رحلت او ... همه تصنیف آن معلی شان
که ز دنیا گذشت عارف حق ... جای جامی بهشت عدن بگو
عدد جام شد رقم بر خوان ... جانب آسمان هفت طبق

٨٩٩ و این دو تاریخ از تواریخ مرأت جهان نما نوشته شد ÷

تاریخ

٨٩٩ جامی که بود بلبل جنت مقیم شد ... فی روضة مکرمة ارضها السما
کلک قضا نوشت روان بر در بهشت ... تاریخه و من دخله کان امنا

ایضا

قطب آفاق حضرت جامی ... کان فی لیلة الورا نورا
کرد رحلت ز دهر شد تاریخ ... هژدهم روز ماه عاشورا

پهلوان محمد مشهدی

٨٩٩ از نوادر اعصار و سر خیل پهلوانان روزگار بوده و معاصر سلطان حسین مرزا و امیر علی شیر بود در سنه تسع و تسعین و ثمانمائه در هرات در گذشت و چونکه مولوی جامی یک سال پیش از وی فوت کرده چنانچه امیر علی شیر در تاریخ وفاتش این قطعه گفته و این تاریخ باسلوب غرائب واقع شده که بیک عبارت تاریخ فوت دو کس ظاهر می شود و لفظ مخدومی در اینجا اشاره بر مولوی جامی است ÷

تاریخ

محمد پهلوان هفت کشور ... که در دهرش نبود اقران و امثال
ز بعد قطب عالم عارف جام ... که او مخدوم دوران بود بی قال
سر و سر حلقه اهل طریقت ... که رفت از قید گیتی فارغ البال
٨٩٩ پس از سالی سوی جنت خرامید ... ازین دیرینه دور مختلف حال
اگر پرسد کسی تاریخ فوتش ... بگویش بعد مخدومی بیکسال

٨٩٨ ازین تاریخ صاف ظاهر است که سال وفات مولوی عبدالرحمان جامی سنه هشتصد و نود و هشت است

روی داد امیر علی شیر که وزیر سلطان حسین مرزا بود تاریخ را خلد برین یافته اما بموجب نسخه مجمع الفصحا سال وفاتش هشتصد و نود و ششم میشود و آن این است ٩٠٦ ٨٩٦

تاریخ

مظهر فیض وفضل لطف اله
از وجودش زمانه پر ضو بود
شب شنبه که خواجه نقل نمود ٨٩٥

خواجه حق نما عبید الله
کهنه بنیاد دین از و نو بود
سلخ ماه ربیع الاول بود
در سمرقند مرقدش میدان

عزت دودمان ابرار است
از زمان سروش حق بشنو
سال نقلش بگو بلا اشباه
بر سریر عرش مسندش میدان

شرف خاندان احرار است
٨٠٦
سال مولود آن خدا بین ضو
خواجه عابدان عبید الله

مرزا عمر شیخ

ابن سلطان ابو سعید مرزا ... ولد امیر تیمور صاحبقران است در سنه هشتصد و شصت در سمرقند متولد شده پدرش سلطان ابو سعید نسبت بفرزندان دیگر ایشان را دوست تر میداشتند و از فرط توجه در نگاهداشت ملک موروثی ولایت اندجان و آن نواح را بایشان داده بودند و ایشان آنولایت را که حدود مغلستان بود بنوعی ضبط فرموده که لشکر بیگانه را مجال عبور بان نبود و باآنکه ایشان همواره بالکائی یونس خان تاخت می آورد و بعد از وفات پدر در سنه هشتصد ٨٧٣ و هفتاد و سه باتفاق امرا و اعیان مملکت بر سریر فرمانروای فرغانه که اندجان پای تخت و یکی از شهرهای آنجاست متمکن شده مدام بصحبت درویشان خدا شناس متوجه بود علی الخصوص بخواجه ناصر الدین عبید الله احرار نهایت اخلاص و نیازمندی داشتند داخسیکت پایه تخت مرزا عمر شیخ بوده و آن بر جری عظیم واقع شده بحسب تقدیر روز دوشنبه چهارم رمضان سال هشتصد و نود و نه بحوالی کبوترخانه که بر یکی از عمارات بود نشسته تماشای کبوتران متوجه بودند یکی ٨٩٩ از خدمتگاران از شکستن جر خبردار شده بمرزا آگاهی داد مرزا برخاسته یک پای در کفش آورده بود که آن جر از هم جدا شده و آن بادشاه با برج علوی گشتافتند سن شریفش بسی و نه ٣٩ سال رسیده بود و ایام سلطنت بیست و شش ٢٦ سال و دو ماه بود ایشان سه پسران و پنج دختران داشتند بزرگترین پسران باعتبار صورت و معنی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه بود دوم مرزا جهانگیر و سوم مرزا ناصر +

مولانا نور الدین عبد الرحمان مشهور بمولوی جامی

بنسخه هفت اقلیم مرقوم است که لمعات فضائل و کمالاتش مانند فروغ آفتاب منور ساز عرصه ربع مسکون بود صاحب رشحات آورده که جد ایشان مولانا شمس الدین محمد دشتی بوده منسوب بمحله دشت اصفهان که بنابر نوائب زمان از وطن بر آمده بخراسان افتاده و در قصبه جام توطن گزیده بود و والد او مولانا نظام الدین احمد دشتی نام داشت و جامی در جام در بیست و سوم شعبان سنه هشتصد و هفده متولد گشته و بدان سبب جامی تخلص فرموده در دار السلطنت هرات مسکن گزیده

بیت

مولدم جام و رشحه قلمم + جرعه جام شیخ اسلامی است + لاجرم در جریدهٔ اشعار + بدو معنی تخلصم جامی است + و در عنفوان شباب تحصیل علوم نموده سر آمد اقران گردید و در عهد سلطان ابو سعید بخدا شناسی و خدا پرستی شهرت یافته قبول خاص و عام گشت و در عهد سلطان حسین بایقرا بیشتر از بیشتر قبول یافت و امیر علی شیر غاشیه انقیاد او بر دوش جان می داشت و جامی بخدمت خواجه عبید الله احرار اخلاص و اتحاد بسیار داشت و از خلفای مولانای کاشغری بود تالیفات او بسیار است از جمله تصنیفات او یکی نسخه یوسف زلیخاست که در سنه هشتصد و هشتاد و نه هجری باتمام رسانده

وچون بنابر تهدید و وعید حسن بیگ لوای مخالفت برافراخت موجب ویرانی آن لشکر گردید و سلطان ابوسعید مقید گشته بقتل رسید و چون فرخ یسار نسبت بخاندان شیخ صفی عذری و قصدی اندیشیده بود بمکافات آن در نهصد و شش بدست شاه اسمعیل صفوی کشته شد بعد از وی پسرش بهرام بیگ قائم مقام پدر خود گردیده در نهصد و هفت فوت کرد و پس از وی برادرش غازی بیگ که زر غازی بیگی بدو منسوب است والی شده در سنه ثمان و تسعمائه درگذشت بعد از وی شیخ ابراهیم مشهور بشیخ شاه بن فرخ یسار و بعد از وی پسرش سلطان خلیل و بعد از وی شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخ شاه قبای حکومت یکی بعد دیگری پوشیدند و در وقتیکه طهماسپ صفوی فتح شروان را پیش نهاد همت ساخت شاهرخ بقدم ممانعت پیش آمده در سنه نهصد و چهل و پنج بدست او افتاد و آن سلسله منتهی گردید ؛؛

سلطان بهلول لودی

ابن کالا ابن ابراهیم خان حاکم ملتان بود وقتیکه بهلول در شکم مادر بود خانه بر مادرش افتاد و جان داد پدرش بزودی شکم زن چاک زده پسر را برآورده و بهلول نام نهاده بهلول در سنه هشتصد و پنجاه و پنج غایبانه سلطان علاء الدین ابن سلطان محمد شاه بادشاه دهلی که در بداؤن استقامت داشت بر حسام خان وزیر او که حراست دهلی میکرد مستولی گشته دهلی را متصرف شد و در سنه هشتصد و پنجاه و شش خطبه و سکه بنام خود کرده بتاریخ بست و پنجم ذی حجه بر تخت جلوس نمود تاریخ جلوسش این بیت ؛؛

تاریخ

شاه بهلول چون بتخت نشست | عدل را ساز زیب ملک بست
گفت دل سال جیت هاتف گفت | که بهار جلوس سلطنت است ۸۵۶

و او را اکثر با سلطان محمود شاه و پسرش محمد شاه شرقی مقاتله و محاربه دست داده و چون نوبت بسلطان حسین شرقی پسر محمود شاه رسید تا چند سال با او صلح قرار گرفت باز میان ایشان نزاع قائم گردید و مدتی بین الجانبین محاربه بود اما هر مرتبه سلطان حسین هزیمت یافته و سلطان بهلول بعد سلطنت سی و هشت سال و هشت ماه و هشت روز در سنه هشتصد و نود و چهار مریض گشته بتاریخ دوم ماه شعبان وفات یافت و پسرش سکندر شاه بر جای او نشست مقبره او در دهلی متصل درگاه شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلی واقع است تاریخ وفات سلطان بهلول این بیت ؛؛

تاریخ

۸۹۴ هشتصد و نود و چار رفت از عالم ۹۴ | خسرو ملک ستان و جهان گشا بهلول
ز تیغ ملک ستان بود لیک دفع اجل | نبود مجال بشمشیر و خنجر مصقول

تاریخ تعمیه

شاهنشه عالم شه بهلول که دیدی | افتاده در اطراف جهان صیت جلالش
۸۹۴ در حلقه شد و گفت سروش از سر حسرت ۳ | افسوس سفر عالم ارواح ز سالش

خواجه عبید الله احرار نقشبند

در زمان سلطان ابوسعید مرزا و عمر شیخ مرزا در حیات بوده و آن هر دو بادشاهان ارادت و خلاص و اعتقاد و نیازمندی بسیاری با او داشتند و مولوی جامی که یکی از مریدان او بود در نسخه یوسف زلیخا او را یاد کرده است ؏ چو فقر اندر قبای شاهی آمد ؛ به تدبیر عبید الله آمد ؛؛ وفات خواجه موصوف در سمرقند بسال هشتصد و نود و شش هجری

امیر حسن بیگ بودند وی را بر مسند خلافت نشانیدند و سلطان حیدر تاجی از سقرلاط قرمزی که مشتمل بر دوازده ترک بود ساخته
بر تارک می نهاد و هر که بدست ارادت بوی می پیوست از همان جنس افسری بوی میداد و چند هزار کس را از قبایل اتراک چیده
کلاه سرخی با نها عطا فرمود و همه را قزلباش ملقب ساخت قزل در ترکی سرخ و باش بمعنی سر آمده چون امیر حسن بیگ
بر میرزا جهان شاه و میرزا سلطان ابوسعید ظفر یافت بوسیله عقیدت و اخلاصی که نسبت بدان دودمان داشت صبیه
صلبیه خود حلیمه بیگی آغا را در سلک ازدواج سلطان حیدر کشید از وی سه پسران حاصل شد که یکی از آن جمله شاه
اسمعیل صفوی است که ذکرش بعد ازین مرقوم خواهد گردید و بسبب مواصلت امیر حسن بیگ سواد سلطان حیدر
روی در ازدیاد نهاد همواره بر نسبت والد خود و وفور شوکت ارباب غزا و جهاد در امطمح نظر میداشت تا در آخر اوقات
حیات رایت نهضت بجانب دربند شروان بر افراخت و فرخ یسار بن امیر خلیل الله که دران زمان شروان
شاه بود توهم نموده از سلطان یعقوب پسر حسن بیگ که او نیز از سلطان حیدر متوهم بود استمداد لشکر نمود و سلطان یعقوب
سلیمان بیگ را با چهار هزار سوار بامداد او روان ساخت و در نواحی طبرسران تلاقی فریقین دست داد نزدیک بود که شروان
شاه از معرکه ستیز عنان بگرداند که از شست تقدیر تیری عمر فرسا گشاد یافته سبب انقطاع رشته حیات سلطان حیدر
گردید و این واقعه در ماه شعبان سنه ۸۹۳ هشتصد و نود و سه هجری بوقوع آمده و سلطان یعقوب پسران او را دستگیر ساخته
در قلعه اصطخر محبوس ساخت +

ذکر پادشاهان شروان

خاقان کبیر ملک منوچهر که خاقانی شاعر مداح او بود بکثرت فضیلت و هنر پروری از جمیع پادشاهان شروان امتیاز فراوان
داشته و شروان شاه از نسل بهرام چوبین است و بهرام بچند پشت باردشیر بابکان میرسد بعد از منوچهر دوازده
نفر از اولاد وی در شروان حکومت نموده اند بدین نسق بعد از منوچهر ولدش فرخ زاد بر مسند حکومت تکیه زد و چون
او نماند گشتاسپ مالک زمام امور مملکت گردید بعد از وی فرامرز بن گشتاسب پای بر تخت حکومت نهاد و پس
از وی فرخ زاد بن فرامرز بر مسند حکومت صعود نمود و از عقب او کیقباد بعدل و داد کوشید بعد از وی ولدش
کاوس مدتها حکومت کرد و در ۷۷۴ هفتصد و هفتاد و چهار فوت کرد و پس از وی پسرش هوشنگ پادشاه شد و در ۷۸۴ هفتصد
و هشتاد و چهار وفات یافت و بعد از فوت هوشنگ ایالت به شیخ ابراهیم بن سلطان محمد رسید او با امیر تیمور معاصر
بود و در اکثر معارک همراهی کرده و در ۸۲۰ هشتصد و بیست وفات یافته سلطان خلیل الله بن شیخ ابراهیم بعد از پدر بر تخت
سلطنت جلوس نمود و بحسب اتفاق کلمه سلطان خلیل تاریخ جلوس است او نیز نسبت پدر عمل نموده با اولاد امیر تیمور
صداقت ورزید و در تبعیت می کوشید لهذا قرا اسکندر ترکمان بنا بر معاندت صاحبقران در هشتصد و سی دیگ
لشکر بشروان کشید و جمیع شهر دانات را تاراج نمود و در ۸۳۲ هشتصد و سی و دو برادرانش کیقباد و اسحاق
و هاشم بر وی خروج کرده خفت فاحش بوی رسانیدند و آخر بمعاونت میرزا شاهرخ سر ایشان را مندفع گردانید
در هشتصد و شصت و سه وفات کرد و شروان شاه المشهور بفرخ یسار بن سلطان خلیل بر اثر پدر وارث ملک
گشت و شروان شاه ۸۶۳ تاریخ جلوس است در عهد او سلطان ابوسعید از خراسان بقصد تسخیر آذربایجان آمده در قراباغ
قشلاق نمود و بار دادهم که شروان شاه طریق مصادقت می پیمود جنود خراسان ... خوراک و علفه چهارپایه مرفه الحال بود

برداشت و بادشاه شد و در سنهٔ خمسین و ثمان و عشر و ثمانمائه دلش از سلطنت مهجوری گرفته لپسر خود سلطان مراد بجای ...
نشانده عزلت اختیار نمود و باز هوای سلطنت کرد لپسر نیک اختر اصلاً مضایقه دران نه نمود چون در سنهٔ هشتصد و بست
و پنج سلطان محمد فوت کرد پسرش سلطان مراد فرمانروا گردید و در اربع و خمسین و ثمانمائه اجل صبحی در گذشت و در
مقامی منبر آمد که در عمر چهل و نه سالگی فوت کرده و مدت سلطنت او سی سال و شش ماه و هشت روز بود بعد از و پسرش
سلطان محمد در محرم سال مذکور بی مزاحمت غیری بر تخت سلطنت جلوس نمود مرتبه اش از آبا و اجداد در گذشت از جمله
تائید اش یکی تسخیر استنبول است که دست تسلط هیچ بادشاهی بدان نرسیده بود و او آن بلده را در سال هشتصد و
پنجاه و هفت جبراً و قهراً گرفت و یکی از فضلا تاریخ را بلدهٔ طیبه یافته و این فتح بتاریخ بستم جمادی الاول روز سه‌شنبه
سال هشتصد و پنجاه و هفت که مطابق بست نهم مئی ماه انگریزی سنهٔ یکهزار چهار صد و پنجاه و سه عیسوی بود واقع
شده باید دانست که اصل نام این شهر قسطنطنیه است که یکی از قیاصرهٔ روم که قسطنطین نام داشت قریب سه صد
سال قمری پیش از هجرت یعنی بتاریخ بست ششم ماه نومبر سال سه صد و بست و نه عیسوی بنیاد این بلدهٔ معظمه انداخته
و نامش قسطنطین پول نهاده اما چون این کلمه از زبان ترکان که محض بی علم بودند جاری نمیشد استنبول میگفتند
و حالا نیز باین نام مشهور است و بعضی قسطنطنیه مینویسند بالجمله بعد چند مدت میان سلطان محمد و حسن پادشاه که ورقی حادث
شده مهم بقتال و جدال کشید اگرچه اغزلو محمد پسر حسن پادشاه ابتدای از منقلای و برا منهزم ساخته خاص مراد را که امیر الامرا
میزیست بقتل رسانید اما در تاریخ سنهٔ ثمان و سبعین و ثمانمائه در حدود آذربایجان تلافی فریقین دست داده شکست
بر حسن بادشاه افتاد و زینل بیک پسرش بقتل آمد عزیزی منصرک الله نصراً عزیزاً را تاریخ این فتح یافته و مولانا
عبد الرحمان جامی چند قصیده در مدح سلطان محمد گفته که مطلع یکی ازان قصاید اینست ـــ ۵ کم کسی بر سر یر
جاه و جلال ✤ چون تو گرد اکتساب فضل و کمال ✤ و سلطان محمد به نیکی و نیکنامی روزگار میگذرانید تا در آخر یوم الخمیس سوم
ربیع الاول سنهٔ ست و ثمانین و ثمانمائه در حوالی گل دیری فوت گشت و تاریخ واقعه را فی یوم الخمیس یافته اند پس از ۸۸۶
پسرش سلطان بایزید قائم مقام او شد ذکرش بعد ازین خواهد آمد ✤

سلطان جنید اردبیلی

از اولاد شیخ صفی الدین اردبیلی است که ذکرش در باب هشتم مرقوم شده بعد وفات پدر خود که شیخ ابراهیم نام داشت
در اردبیل بر مسند هدایت نشسته بتلقین سالکان طریق معرفت مشغول شد و در اندک روزی از دحام خاص و عام
شده غلبهٔ سلطان جنید بجائی رسید که مرزا جهان شاه که فرمانفرمای عراقین و آذربایجان بود از زوال ملک خود
متوهم گردیده حکم نمود که در اردبیل توطن ننماید چنانچه سلطان جنید بجانب دیاربکر نهضت فرمود و امیر ابو النصر حسن بیگ
که حاکم دیاربکر بود خواهر خود را که خدیجه نام داشت در سلک ازدواج او انتظام داده در غایت عزت و تعظیم پیش
سلوک نمود و شیخ جنید بعد از چند وقت طایفه از صوفیه را بخود متفق ساخته جهت امر غزا در سنهٔ هشتصد و شصت
بجانب گرجستان در حرکت آمد چون در ولایت شروان در آمد امیر خلیل الله والی شروان سر راه بروی گرفته
مهم بنزاع و جدال انجامید چون دمیدن صبح سلطنت خاندان صفویه را هنوز مهلتی مقدر بود هر آینه بدست شروان شاه
افتاده بقتل رسید و بعد از ان صوفیه دست متابعت بدامن سلطان حیدر که ارشد اولاد سلطان جنید و خواهر زاده

این دولت را از آن گیرند چه کلمهٔ عثمانیه موافق تاریخ سال است اما در ششصد و هشتاد و نه خطبه باسم او خوانده اطلاق سلطنت بروی کردند
٦٧٦ و کار او روز بروز بالا گرفته دیر افتوحات موفور دست داده بر بسیاری از ولایت استیلا یافت چون سی و هشت سال حکومت
نمود در هفتصد و بیست و هفت هجری فوت گشته و در قبه بر سا مدفون گردید بعد از وی اورخان بن عثمان بر مسند پدر نشسته
شهر و نیزیک را که از خلاصه های این روم است در سنه احدی و ثلثین و سبعمایه بگرفت و با اهتمام سلیمان پادشاه ولد رشید تر
گلی بولی مسخر گردید اما در حین فتح بلاد در تسع و خمسین و سبعمایه بقتل آمده اورخان نیز بعد از وی در سنه ستین و سبعمایه
درگذشت قیصری صاحب شرح فصوص الحکم و معراج الاموری در زمان دولت وی بوده بعد از اورخان سلطان مراد
پادشاه گردید او را خواندکار خواندند و او ابتدای لسبی لله شاهین و قایدی ارنوس بیک اورنه را در احدی و ستین و
سبعمایه بگرفت و بصوابدید قرا خلیل غلامان کسیب را ملازم ساخت ینکچری نام نهاد و کلاه زر دوزی چند یافته بر سر
ایشان گذاشت و از آن زمان اسکوب در میان ایشان پیدا شد و او بتدریج بسیاری از شهرهای روم را مفتوح ساخت
و در سنه احدی و تسعین و سبعمایه بجنگ لار فرنگ رفته غالب آمد و پس از آن بر سر تلی استاده نظاره اطراف
میکرد که ناگاه یکی از کفار که مجروح بود افتان و خیزان متوجه وی گردید چون نزدیک رسید تیغ بوی حواله نموده بقتل
رسانید از سلطان مراد دو پسران مانده بودند یکی یعقوب و دیگرے بایزید امراے دولت و اعیان مملکت یعقوب
را هلاک ساخته بایزید را بپادشاهی برداشتند و او را ایلدرم بایزید میگفتند او بغایت غیور و قهار و متکبر و جبار بود در
هفتصد و نود و دو هجری استنبول که آنرا قسطنطنیه نیز می گویند محاصره کرد چون شنید که سلاطین فرنگ جمع شده بدفع و جنگ
او می آیند فسخ اراده کرده با ده هزار سوار که همراه داشت باستقبال ایشان رایت جلادت برافراخت و فتح یافت و
مردم کفار بقول صحیح دو لست هزار بودند و بسیاری از ایشان بقید اسیری گرفتار گردیدند القصه ایلدرم بایزید از آن
فتح ملبند آوازه شده از کمال غرور بنا بر حمایت سلطان احمد جلایر و قرا یوسف با امیر تیمور تنازع کرده معامله بمقاتله انجا
چنانچه در آخر سنه هشتصد و چهار مین الجانبین صف کارزار راست شده بایزید بدست مردم امیر تیمور مقید گردید و
امیر تیمور مراحم خسروانه را شامل حال وی گردانید و اراده داشت که وی را مطلق العنان سازد که در فلال احوال
غیرت غلو آورده بمرض خناق و ضیق النفس در هشتصد و پنج وفات یافت تاریخ فوت اوست فوت ایلدرم بایزید او را شش
پسران بوده اند ارطغرل که در جنگ مذکور ناپدید شد جانا نام اصلی او مصطفی بود و سلیمان و سلطان محمد و موسی
و قاسم بعد وفات بایزید پسرش سلطان سلیمان را بردم انلی برده بسلطنت نشانیدند و سلطان محمد باماسیه رفت
و موسی که در خدمت پدر مقید گردیده بود از مجلس امیر تیمور خلاصی جسته نعش والد خود را بر سا برده بسلطنت نشست
و سلیمان پادشاه موفور قصد وی کرده و موسی به بلاد فرنگ گریخت و در اورنه کس بسیاری بر سر او جمع آمده بجانب
سلیمان در حرکت آمد و در وقتیکه سلیمان در حمام بود غافل بدان شهر در آمد سلیمان فی الفور از حمام برآمده راه فرار پیش
گرفت قضارا گذرش بر دهی افتاد و مردم آن موضع دیر القتیل آورده سرش نزد موسی آوردند هفت سال کامرد البود
موسی چلبی من حیث الاستقلال قائم مقام پدر گردید ابتدا آن موضع را که در قتل برادرش جرات نموده بودند بقتل
رسانید بعد چندی امرا بسلطان محمد پیوسته بدفع او کوشیدند در سال هشتصد و چهارده موسی بدست او افتاد
محبوس بلکه مقتول گردید چون سلطان محمد برادر خود موسی را بزه کمان که ملعنت ترکان کرش گویند از میان برداشت

خواجه محمود گاوان گیلانی

وزیر سلطان محمد شاه بهمنی بود و خواجه محمود مخاطب بود بملک التجار خواجه جهان و سلطان محمد شاه بهمنی والی دکن از گفته حاسدان بی تحقیقات قصور او را در کبر سن که عمرش بهفتاد و هشت رسیده بود بتاریخ پنجم ماه صفر سنه هشتصد و هشتاد و شش بقتل رسانید ملا عبد الکریم صاحب تاریخ محمود شاهی که از شاگردان بلکه مریدان او بود در تاریخ شهادت او گفته ❊

تاریخ

٨٨٦ شهیدی بی سبب مخدوم مطلق | که عالم راز جودش بود رونق
اگر خواهی تو تاریخ وفاتش | فرو خوان قصه قتل بناحق

تاریخ

٨٨٦ سال فوتش گر کسی پرسد بگو | بی گنه محمود گاوان شد شهید

سلطان محمد شاه بهمنی

از سلاطین دکن است چون پدرش سلطان همایون شاه ظالم فوت کرد سلطان نظام شاه که پسر بزرگ بود بر تخت فرمانروائی نشست و بعد فوت او که بتاریخ سیزدهم ماه ذیقعده سنه هشتصد و شصت و هفت هجری اتفاق افتاده برادرش سلطان محمد شاه بر تخت سلطنت جلوس نمود و به سلطان احمد لشکری ملقب گشته وزارتش تعلق بخواجه محمود گیلانی مشهور بخواجه جهان بود و بسعی وی در ملک سلطان رونقی پدید آمده و ملک احمد ولد ملک نائب و دریا خان که غلامان سلطان بودند بسعی خواجه جهان تربیت یافته ملک احمد بخطاب نظام الملکی و اقطاع جونیر ممتاز گردیده و دریا خان بعماد الملک ملقب گشته اقطاع کاویل بدو تعلق گرفت اما بعد از شهادت خواجه موصوف در اندک زمانی ایشان و امرای دیگر رایت مخالفت افراشتند و هر کس هر جا که بود دم از انا و لا غیری زد و سلطان محمد شاه نوزده سال در دیار دکن سلطنت نموده یک سال بعد از قتل خواجه محمود گاوان بعمر بست و هشت سالگی بتاریخ غره ماه صفر سال هشتصد و هشتاد و هفت هجری فوت کرد تاریخ وفات او اینست ❊

تاریخ

٨٨٧ شهنشاهی جهان سلطان محمد | که در بحر فنا ناگه فرو شد
دکن چون شد خراب از رفتن او | خرابی دکن تاریخ او شد

ذکر سلاطین عثمانیه روم و فتح قسطنطنیه

در کتاب هفت اقلیم مرقوم است که سلیمان شاه نامی که بسیزده پشت یا عورخان می پیوندد در فطرت مغول از ماهان مرو ماخان بجانب ولایت روم در حرکت آمد و دران حدود بمحاربه و مقاتله کفار اشتغال داشت پس از چند گاه از آنسیه رجعت کرده بحوالی حلب آمد و در پیش قلعه جعبر خواست تا خیل خود را از فرات بگذارند که در آب غرق شده فوت گشت و در زیر قلعه مدفون گردید از وی سه پسران ماندند سنقر و کوندغدی و ارطغرل سنقر و کوندغدی باتباع بوطن اصلی شتافته و ارطغرل در ولایت روم مانده همواره بجنگ کفار اقدام می نمود تا در سال ششصد و هشتاد و هفت در سن نود سالگی پدرود این جهان فانی نمود بعد از وی ولد ارشدش عثمان بجای پدر سرور قوم گردیده و بر زین ملکستانی نشسته در سال ششصد و هشتاد و هشت بر قرا حصار دست یافت و نور خان آنجا

ذکر سلاطین دکن

اول کسی که از سلاطین دهلی بروایتی دکن مستولی گردید سلطان علاء الدین خلجی بوده و در دکن سه صد و شصت قلعه بوده است که هر کدام سر تفوق بقلهٔ قلعهٔ سماوی افراخته و دیوگر که عبارت از دولت آباد باشد با مضافات و دیگر پرگنات تا زمان سلطان غیاث الدین تغلق تعلق بسلاطین دهلی داشته چون سلطنت دهلی به پسرش محمد تغلق شاه رسید قتلغ خان را بصوبه داری دولت آباد مقرر کرد شخصی بنام حسن که برهمنی گانگوه نامی او را بشارت سلطنت داده بود همراه او بدکن رفت در انجا ستاره طالع او درخشیدن گرفت تا آنکه لشکریان او را بسرداری خود گزیدند و بعد از چند اوقات ساعت نیک مقرر کرده روز جمعه بست چهارم ربیع الآخر سنه هفتصد و چهل و هشت هجری تاج سلطانی بر سر او نهادند و چون آن برهمن بشارت سلطنت بدو داده بود لهذا خود را ملقب به سلطان علاء الدین حسن گانگوه بهمنی ساخت و سکه و خطبه بنام خود کرد و شهر گلبرگه را با حسن آباد موسوم ساخته دار السلطنت خود نمود و بسیاری از ملک دکن در تصرف خود آورد بعد سلطنت یازده سال و ده ماه بتاریخ غره ربیع الاول سنه هفتصد و پنجاه و نه فوت کرد اولادش تا مدت دراز بحکومت و دارائی اندیار سر بر آسمان می سودند و ازین جماعت بعضی در شهر گلبرگه و برخی در شهر بیدر و جمعی در احمد نگر و چندین در تلنگ و قومی در برار بلوازم امور حکومت پرداخته اند بالجمله بعد سلطان علاء الدین حسن پسرش سلطان محمد شاه بهمنی بتخت نشست و بعد سلطنت هفده سال و چند ماه بتاریخ نوزدهم ذیقعده سنه هفتصد و هفتاد و شش وفات یافت بعد از و پسرش سلطان محمدشاه بهمنی بر سریر فرمانده‌ی جلوس نمود و بعد سلطنت سه سال و چند روز هفدهم ذیحجه سنه هفتصد و هفتاد و نه هجری از دست داؤد خان که عم او بود کشته شد و داؤد خان ملقب به داود شاه گشته افسر سلطانی بر سر خود نهاد ما بعد از سی و پنج روز بست یکم محرم سنه هفتصد و هشتاد هجری او نیز کشته شد بعد ازو سلطان محمود پسر خورد سلطان علاء الدین را بر تخت نشانیدند او بعد از ایالت نوزده سال و شش ماه بست یکم رجب سنه هفتصد و نود و نه هجری فوت کرد و روز دیگر ملک سیف الدین غوری که وزیر او بود بعمر یکصد و هفت ساله رحلت نمود بعد از سلطان محمود پسرش سلطان غیاث الدین بهمنی یک ماه و بست و پنج روز سلطنت نموده مکحول و محبوس شد و برادرش سلطان شمس الدین بهمنی را بر تخت نشانیدند او را نیز بعد از پنج ماه و هفت روز بتاریخ بست و سوم ماه صفر سنه هشتصد هجری سابقه مقید نمودند بعد ازو سلطان فیروز شاه روز افزون بهمنی پسر سلطان داؤد شاه بر تخت نشست و بعد سلطنت بست و پنج سال و هفت ماه و پانزده روز سشاید که در ماه شوال سنه هشتصد و بست و پنج هجری بجوار رحمت ایزدی پیوست بعد ازو برادرش سلطان احمد شاه بهمنی افسر سلطانی بر سر نهاد احمد آباد بیدر بنا نموده او دست بحکومت دوازده سال و نه ماه و چند روز بتاریخ هشتم رجب سنه هشتصد و سی و هشت هجری فوت کرد بعد ازو پسرش سلطان علاء الدین بهمنی در احمد آباد بیدر بر تخت سلطانی نشست و بعد سلطنت بست و سه سال و ده ماه و پانزده روز در ماه جمادی الاول سنه هشتصد و شصت و دو هجری رحلت نمود بعد ازو پسرش سلطان همایون شاه ظالم بر تخت فرمانروائی نشست و بتاریخ بست و هشتم ذیقعده سنه هشتصد و شصت و پنج فوت کرد و تاریخ وفات او سابق ازین مرقوم شد بعد ازو پسرش سلطان نظام شاه بهمنی بعمر هشت سالگی بر تخت نشست و بعد سلطنت دو سال قدری کم سیزدهم ذیقعده سنه هشتصد و شصت و هفت وفات یافت بعد ازو برادرش سلطان محمد شاه بهمنی بر سریر فرمانروائی نشست ذکر او بعد ازین خواهد آمد

ذکر گنبد شهر قنوج و تاریخ آن

بسمت مشرق شهر قنوج قریب قلعه کهنه درگاهیست بر بلندی احاطه دارد که اندرون آن دو روضه هاست از سنگها سرخ و سفید تعمیر شده یکی از آن روضه ها تاریخی داشت بر پیشانی باب چون راقم این اوراق در سنه هزار و دو صد و پنجاه و نه از اله آباد بطرف اگره میرفت در آن مقام رفته دید که همه حروف تاریخ بسبب کهن سالگی زائل شده بود مگر دو سه حروف باقی مانده معلوم نشد که آن مقبره کیست مگر ساکنان انجا گفتند که این روضه اولاد مخدوم جهانیان است و قریب آن روضه مقبره دیگریست گنبدی عالی دارد و چهار مینار بر چهار گوشه آن و اندرون آن مکان چهار قبر است که هیچ تاریخ نداشت مگر سنگی بزرگ در یک سو نهاده بود که در ایام پیشین بر پیشانی دروازه بیرونی تعبیه کرده بودند و از تاریخی که بران سنگ منقوش است چنان مستفاد میگردد که شخصی بنام شاه بری خان در ایام دولت حسین شاه شرقی ابن محمود شاه بن سلطان ابراهیم شرقی در سنه هشتصد هشتاد و یک گنبدی عالی بران روضه تعمیر نموده بود تاریخ اینست +

تاریخ

این گنبد... مبدع که از چرخ برتر است	دین طاق بی نظیر که بازیب و زیور است	گشته بنا بعهد همایون حسین شاه	کاندر زمانه ذات جلیلش مظفر است
ترتیب کرد شاه بری خان فتح خان	کز فضل حق جهان همه او را مسخر است	باد اهزار سال حیاتش فلک بکام	کین ملک بر دوام بذاتش مقرر است
هشتاد و یک و هشتصد از هجرت رسول	تاریخ و سال گشت ز ماه پیمبر است	بانی طاق سید راجوی بن جلال	کافاق از جمالش خوشتر منور است
	کاتب حروف حاتم مسکین که... ضعیف	امیدوار مغفرت از حضرت اکبر است	

و از تاریخی که در بیرونی این روضه بر پیشانی باب منقوش است چنان مستفاد میگردد که این روضه وقتی از زلزله شکست شده و شخصی از عباس علی نام از اولاد آن را از سر نو در سنه هزار و دو صد و نه هجری تعمیر ساخته تاریخ اینست +

تاریخ

این روضهٔ اطهر و منور	ثابت لقب و جلال حیدر	تعمیر شده بری چو فرمود	هشتاد و یکی و هشت صد بود
کز زلزله زمین شکسته	تعمیر دگر شکسته بسته	عباس علی یکی ز اولاد	خلعت الصدق است دال سخا
	سنه دو صد و نه و یکهزار است	از هجر رسول نامدار است	

سلاطین آق قونیلو

که ایشان را بایندریه نیز خوانند نه کس بودند و ایام سلطنت ایشان چهل و دو سال برین منوال بود اول ایشان امیر ابو النصر حسن بیگ ابن قرا عثمان که بعد پدر ترقیات عظیمه نموده لوای استقلال و تسخیر افراشته بر اکثر بلاد استیلا داشت و بعد حکومت پانزده ساله وکسری در سنه هشتصد و هشتاد و دو در شب عید فطر بمرگ طبعی درگذشت بعد از وی پسرش سلطان خلیل پادشاه شد و بعد از شش و نیم ماه برادر کهتر او سلطان یعقوب که از جانب او حاکم دیار بکر بود متوجه آذربایجان شده لوای مخالفت برافراخت و روز چهارشنبه چهاردهم ربیع الاول سنه هشتصد و هشتاد و سه برادر را کشته به اکثر بلاد ایران حاکم گردید و در سنه ... تسعین و ثمانمائه فوت کرد و بعد از ایشان شش کس دیگر یکی بعد دیگری حکومت نمودند +

۸۸۱

قبول ننمودند ناچار اوزن حسن راه های آمد و شد غله مسدود گردانید و مادامیکه شیروان شاه المشهور بفرخ یسار بن سلطان خلیل والی شیروان طریق مصادقت می پیمود جز و خراسان از ممر غله و آذوقه و علف چهارپا مرفه الحال بودند و چون شیروان شاه بنا بر تهدید و وعید حسن بیگ لوای مخالفت برافراخت موجب حیرانی آن لشکر گردید چنانکه چهارده شبانروز اسپان خاصه سلطان چوب خوردند و از کثرت قحط لشکر سلطان ابوسعید پریشان گشت قضا را در همان ایام در شب چهاردهم ماه رجب خسوف واقع شد و تمامی جرم ماه در برج دلو بعقده راس سیاه شد و سلطان ازان واقعه سراسیمه بیشتر گردید و بتاریخ بست و دوم ماه رجب سال هشتصد و هفتاد و سه هجری بتقدیر ایزدی سلطان ابوسعید بدست مردم اوزن حسن اسیر شد و بقتل رسید چنانکه این تاریخ ازان مطلب خبر میدهد ✣

تاریخ

قضا چو لشکر سلطان ابوسعید شکست گذشته بود ز ماه رجب شش روز	ز کس مدان که ز سیر ستاره و ماه است قدر نوشت که بستش زمانک گو ماه است	بشیروان چو بنه برد ماند بر لب آب لطیفه ایست عجایب که لشکر او را	بمنزلی که نه انجا مقام نه راه است اوزن حسن دو تاریخ شیروان شاه است

٨٦٣

و قتل سلطان ابوسعید اینگونه است که چون اوزن حسن سه روز بعد اسیر شدن سلطان را بمیرزا یادگار محمد ابن سلطان محمد میرزا ابن میرزا بایسنغر که همراه بود داد او سلطان را ببهانه قصاص گوهرشاد بیگم بتاریخ بست پنجم رجب بقتل رسانید و مولانا جلال الدین محمود دوانی در مدح آن سلطان قطعه فرموده اند و درو تاریخ نیست ✣

تاریخ

سلطان ابوسعید که در فر خسروی	هشتم سپهر بر جوانی چو او ندید	الحق چگونه کشته نگشتی که گشته بود	تاریخ سال مقتل سلطان ابوسعید ٨٧٣

٨٠٢ مدت عمر سلطان ابوسعید چهل و سه سال بود و ایام سلطنت هیجده سال یکماه و یکروز بعد از وی سلطنت در برادران تقسیم یافت بادشاهی سمرقند بمیرزا احمد و اندجان بمیرزا عمر شیخ و خراسان و هرات وغیره بدست ابوالغازی سلطان حسین میرزا انتقال

مرزا یادگار محمد

ابن میرزا محمد بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور صاحبقران بعد از وفات جد خود یعنی میرزا بایسنغر حاکم خراسان گردید و با میرزا سلطان حسین با قبرا محاربه داشت تا آنکه میرزا سلطان حسین بشب چهارشنبه بست هفتم صفر سنه هشتصد و هفتاد و پنج ایلغار نموده بردی شب خون آورده او را بقتل رسانیده متصرف خراسان شد پس از نسل میرزا شاهرخ منقطع گردید مولانا کمال الدین عبد الواسع در تاریخ شهادتش گفته ✣

تاریخ

	شد شهر صفر شهید و هم شهر صفر ٨٧٥	از سال شهادتش دهد باز خبر

٨٦٥

ذکر شهر قنوج

این شهر از شهرهای قدیم هندوستان است آباد نموده راجه سورج که معاصر رستم دستان بود و در زمان دولت راجه مالدیو که نسبش بشانزدهم پشت براجه سورج میرسد شهر قنوج بان عظمت رسیده بود که سی هزار دکان تنبول فروشان و قلعه بزرگ پخته داشت اما درین زمان که سنه هزار و دو صد و پنجاه و نه هجری است ویران افتاده است و مردمان کمتر اند و قلعه بالکل مسمار شده اما بعضی جا روضه های سنگین و مساجد استاده اند ذکر عمارت و تاریخ آن در رسته خود کرده خواهد شد ✣

استوانه دارد شروع نمود و در اندک مدت باتمام رسانید و در آخر سنه تسع و اربعین و ثمانمائه بر سلطان محمود شرقی والی جونپور رفته جنگ کرد و اکثر بلاد اطراف جونپور بغارت داد آخر بصلح قرار داده مراجعت نمود در سنه خمس و خمسین و ثمانمائه متوجه تسخیر گجرات شد و در اثنای راه خبر آمد که سلطان احمد گجراتی فوت کرد و سلطان قطب الدین پسر او بر تخت نشست بکوچ متواتر بحوالی احمدآباد گجرات رسید سلطان قطب الدین صفوف آراسته رو بمیدان رزم آورد و لشکر مالوه را پریشان ساخت و سلطان محمود بطرف ماندو معاودت نمود در سنه احدی و سبعین و ثمانمائه با والی دکن یعنی سلطان محمد شاه بهمنی صلح نمود و در همین سال حکم کرد که مدار محاسبان دفتر بتاریخ قمری ننهند و بجای تاریخ شمسی قمری بنویسند و سلطان محمود بعد از سلطنت سی و چهار سال بسن شصت و هشت سالگی بتاریخ نوزدهم ذی قعده سنه هشتصد و هفتاد و دو فوت کرد عزیزی در تاریخ وفاتش گفته ❊

تاریخ

شاه خلجی نهاد سلطان محمود	از دار فنا بخلد چون ره پیمود	تاریخ وفات حضرت سلطان	از باب بهشت عدن یابی مقصود ٨٧٢

بعد از سلطان محمود شاه پسرش غیاث الدین خلجی سی و سه سال سلطنت نمود بعد از وی ولد او سلطان ناصر الدین خلجی بادشاه مالوه شد و یازده سال و چهار ماه حکومت نمود و بعد از و سلطان محمود ثانی بپادشاهی رسید اما در سنه نهصد و سی و هفت سلطان بهادر گجراتی مالوه را گرفته متصرف شد و سلطان محمود را در معرکه بکشت ❊

سلطان ابوسعید مرزا

ابن سلطان محمد مرزا میرانشاه ابن امیر تیمور صاحبقران بود ولادت او در سنه هشتصد و سی بوقوع آمده و پیوسته همراه مرزا الغ بیگ ابن مرزا شاهرخ می بود چون مرزا الغ بیگ در ماه رمضان سنه هشتصد و پنجاه و سه هجری از دست مرزا عبد اللطیف که پسر او بود بقتل رسید و مرزا عبد اللطیف نیز بعد از هفت ماه از دست لشکریان مقتول شد ابوسعید مرزا بامداد ابو الخیر ازبک در سنه هشتصد و پنجاه و چهار بر مرزا عبد الله ابن مرزا ابراهیم ابن مرزا شاهرخ که بعد کشته شدن مرزا عبد اللطیف بر تخت سمرقند نشسته بود غالب آمده و او را بقتل رسانیده در سن بست و پنج سالگی بسال هشتصد و پنجاه و پنج بر سریر سلطنت سمرقند جلوس فرمود و هشت سال برفاهیت در سمرقند و ماوراء النهر و ترکستان سلطنت نمود و شاهزاده اویس را که از احفاد بالقرا بهادر بود و عمزاده ابو الغازی سلطان حسین بهادر است بدست آورده شهید کرد بعد از آن برفاهیت بر تخت سمرقند نشست و بعد از واقعه بابر سلطان ابن مرزا بایسنغر طمع بر ملک خراسان نموده بدان جانب متوجه گشت و در سنه احدی و ستین و ثمانمائه هرات را گرفت و گوهرشاد بیگم را که بانوی مرزا شاهرخ بود بجهت تسکین فتنه و فساد مملکت که از و بظهور می رسید ببرای نیستی فرستاد و مدت هژده سال الی الفرمانروائی و کشورکشائی اشتغال داشت چنانچه ترکستان و ماوراء النهر و بدخشان و غزنی و کابل و قندهار و حدود هندوستان و پاره از عراق و خراسان در تحت و تصرف خود آورده استقلال تمام پیدا کرده بود چون در سنه هشتصد و هفتاد و دو هجری مرزا جهان شاه ابن قرا یوسف ترکمان که حاکم آذربایجان بود بدفع حسن بیگ که او را اوذن حسن نیز گویند بدیاربکر رفت و کشته شد سلطان ابوسعید از خراسان بقصد تسخیر آذربایجان که بعد فوت جهان شاه متصرف اوذن حسن آمده بود بر و لشکر کشید و در قراباغ آمده قشلاق نمود اوذن حسن هر چند عاجزی نمود و از در صلح در آمد

دهار برآمده بالکه بگیرد و آویختند آخر سلطان هوشنگ تاب مقاومت در خود ندیده و امان جسته پیش سلطان مظفر آمد و وی او را با امرای وی بند کرده بگجرات آورد و برادر خود نصرت خان را با لشکر انبوه در قلعهٔ دهار گذاشته بفتح و فیروزی مراجعت نمود بعد از آنکه سلطان مظفر بگجرات رسید لشکر مالوه یکجا شده نصرت خان را از دهار بدر کردند و در قلعه ماندو موسیخان را که ابن عم سلطان هوشنگ بود بسرداری برداشتند بعد وصول این خبر بگجرات مظفر شاه بعد از یک سال هوشنگ شاه را از حبس برآورده و عهد گرفته در سنه احدی و عشر و ثمانمائه شاهزاده احمد شاه را بکومک او رخصت فرموده احمد شاه دهار و نواحی آنرا از دست امرا غدار برآورده تفویض او نمود بعد ازان سلطان هوشنگ ماندو را نیز از دست موسیخان برآورده ملک مغیث را که ابن عم او بود ملک الشرقی خطاب داده امر وزارت بوی مفوض فرمود و چون سلطان مظفر فوت کرد پسرش سلطان احمد شاه بپادشاهی رسید چندبار سلطان هوشنگ باراده تسخیر گجرات رفته و پشیمان شده باز آمد در سنه اثنی و عشرین و ثمانمائه سلطان هوشنگ آثار نجابت و کاردانی بر جبین ملک محمود پسر ملک مغیث واضح و لایح دیده وی را محمود خان خطاب داد و با پدر در مهمات ملکی شریک ساخت بعد ازین سلطان احمد گجراتی نیز چند مرتبه بر مالوه تاخت آورده و با سلطان هوشنگ جنگ نموده و سلطان هوشنگ شاه در سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه فوت کرده و تاریخ رحلت او از عبارت آه هوشنگ شاه نماند استخراج می یابد مدت سلطنت او سی سال بود بعد از وی پسرش غزنی خان خود را محمد شاه ملقب ساخته در عیش و طرب میگذرانید و حال کار او آن شد که خون برادر محبوس را ناحق ریخت و بعضی را میل در چشم کشید و دلهای مردم ازو نفرت گرفت و محمود خان نیز ازو برگشت و هوای سلطنت که در سر داشته قوی‌تر ساخته جویای وقت فرصت شد تا آنکه او را در شراب زهر دادند مدت سلطنت او نه ماه و چند روز بود و محمود خان بپادشاهی مالوه رسید +

سلطان محمود شاه خلجی پادشاه مالوه

پسر خانجهان خلجی است پیش از آنکه بپایه بلند سلطنت صعود نماید در سلسله امرای اعظم سلطان هوشنگ شاه پادشاه مالوه بود بعد وفات هوشنگ شاه که در سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه بوقوع پیوسته پسرش محمد شاه نه ماه و چند روز حکومت نموده مسموم شد بعد از و سلطنت به محمود خان رسید او بروز سه شنبه بست و نهم شوال سنه تسع و ثلثین و ثمانمائه باستصواب خانجهان و صلاح دید جمهور انام بر تخت سلطنت مالوه جلوس نمود خود را السلطان محمود خلجی ملقب ساخته پدر خود را خطاب اعظم همایون ارزانی داشت گویند که در زمان سلطنت هوشنگ شاه شیخ الاسلام جانیلده خلیفه شاه راجو قتال که همیشه در ویرانه و بیابان ماندی بقصد زیارت حرمین بر مندو که دار السلطنت مالوه است گذر کرد محمود خان که همیشه آرزوی سلطنت در دل داشت بملازمت شیخ رفت و بسیار نیازمندی و فروتنی کرد از اتفاقات همان ساعت طعام در میان آمد و شیخ از روی کرم چهار لقمه پیاپی در دهن محمود خان انداخت گفت بادشاهی مالوه تا سه فرزند دیگر تراست و عاقبت چنان شد که آن بزرگ فرموده بود والله اعلم بالصواب بالجمله چون سلطان محمود شاه پادشاه مالوه شد تمامی ولایت مالوه و اکثری از بلاد و قلاع مسخر ساخت و اور المستنجد بالله که از خلفای بنی عباس است منشور سلطنت و خلعت خلافت از مصر فرستاد و سلطان در سنه ثلث و اربعین و ثمانمائه در اهتمام عمارت مقبره سلطان هوشنگ و مسجد جامع هوشنگ شاهی که قریب دروازه رامپوری دارالفتح است و دویست و سی گنبد و سه صد و هشتاد

وسرداران نامی جهانشاه را بقتل رسانید وجهانشاه منکوب ومخذول شده ازهرات آهنگ عراق وآذربایجان نمود و بعضرورت با سلطان ابوسعید گورکان ابن سلطان محمد صلح کرده بازگشت چون جهانشاه مخذول بعراقین رسید مهابت او در دلها کم شد وازغایت حرص وغلظت قلب با ولد خود پیر بداغ دشمنی ظاهر ساخت او از شیراز گریخته در بغداد رفت جهانشاه برقصد فرزند عزیمت بغداد کرد ویک ونیم سال بغداد را محاصره نمود تا آنکه بسبب امتداد محاصره شهر بغداد قحط خاست وماکولات وذخایر اهل شهر وقلعه تمام شد پیر بداغ عاجز شده بصلح راضی شد در اثنای صلح محمدی که ولد جهانشاه بود ازخلاصی پیر بداغ وتسلط او دیگر باره اندیشه مند شد وپدر را بران آورد تا بر قتل پیر بداغ راضی شد چنانچه نماز پیشین روز سه شنبه چهار دهم ذیقعده سنه احدی وسبعین وثمانمائه آن بدبخت با جمعی از امرای جهانشاه بشهر بغداد درآمده برادر خود را شهید کرد بعد ازان جهانشاه ازغایت حرص وطمع بدیار بکر که مستقر آبا واجداد امیر کبیر ابوالنصر حسن بیگ بود نموده لشکر بدان دیار کشید ودر حدود دیار بکر با امیر حسن بیگ مصاف کرده بالاکثر از فرزندان وامرا بقتل رسید واز دودمان قرا یوسف دود نکبت برآمد وزمان دولت تراکمه بسر آمد این واقع بتاریخ دوازدهم شهر ربیع الثانی سنه اثنی وسبعین وثمانمائه دست داده چنانچه یکی از شعرای زمان در تاریخ آن واقعه این قطعه در سلک نظم کشید +

تاریخ

۸۷۲

اردوی همایون جهانشه تو یابان	با آنهمه اسباب زبردستی دشت	ثانی عشر از شهر ربیع الثانی	ویران شده تاریخ حسن بیگ گذشت

وجهانشاه هفتاد سال عمر یافت سیزده سال به نیابت شاهرخ باذربایجان سلطنت نمود وبعد از وبیست ودو سال در عراقین وفارس تا هرمز باستقلال بادشاهی راند +

احوال بادشاهان مالوه

ولایت مالوه ازهنگام سلطان غیاث الدین بلبن تا زمان سلطان محمد ابن فیروز شاه در تصرف بادشاهان دهلی بود بعد ازوی چون مملکت دهلی تجزیه وتقسیم یافته حکام اندیار حکم ملوک طوایف پیدا کردند ودلاورخان غوری که از قبل سلطان محمد بحکومت آن ولایت رفته دم استقلال زد ازان وقت حکام مالوه از اطاعت بادشاهان دهلی بیرون رفته چنانچه یازده تن تا زمان دولت اکبرشاه حکومت کرده اند آورده اند که سلطان محمد بن فیروزشاه جمعی را که در ایام تفرقه وحیرانی بوی هم نمک وهمعنان بودند وآئین وقار وجمعیت ورزیده بعد ازانکه سلطنت ومی جمعیت وقرار انجامید هر یک را رعایتها کرده مملکتی بخشید ازان جمله دلاورخان غوری را در سنه ست وثمانمائه حکومت مالوه ارزانی داشت ووی به نیروی بازوی انولایت راجیان در ضبط آورده که مغلیه ازهر دو طرف دست تصرف در آستین کشیدند وسکنه آنولایت بغایت آرام گیر شدند چون سلطان محمد وفات یافت سلسله انتظام والتیام مملکت هند انقطاع پذیرفت وملوک طوایف بهم رسیدند وشوکت بادشاهی کمتر شد دلاورخان نیز از سر اطاعت والی دهلی بجنبانید ودم استقلال زده سالها بکام گذرانید در سنه تسع وثمانمائه ودیعت حیات سپرد ایام حکومت او سه سال بود بعد ازوی پسرش الپخان خود را بسلطان هوشنگ ملقب ساخته خطبه وسکه بنام خود کرد هنوز امر سلطنت واساس دولت استقلال نپذیرفته بود که سلطان مظفر گجراتی سامان لشکر نموده روی تسخیر بانولایت نهاد وسلطان هوشنگ در اوایل سنه عشر وثمانمائه بآهنگ جنگ از قلعه

توابع خراسان وفات کرد او را تصانیف بسیار است از انجمله کتاب جواهر الاسرار است مشتمل بر چندین علوم در تاریخ فوتش خواجه اوحد مستوفی میفرماید ❊

تاریخ

۸۶۶ دریغا آذری شیخ زمانه | که مصباح حیاتش گشت بی ضو
چو او ثانی خود نبود در شعر | از آن تاریخ فوتش گشت خسرو ۸۶۶

و سلطان احمد شاه مذکور بعد از سلطان فیروز شاه بهمنی که برادر او بود بسلطنت دکن رسیده بود و بعد حکومت دوازده سال و نه ماه و بیست و چهار روز بتاریخ سوم ماه رجب سال هشتصد و سی و هشت هجری فوت کرد و سلطان احمد شاه گجراتی معاصر او بود ❊

مولانا طوطی

در زمان دولت ابوالقاسم بابر سلطان از جمیع خوش طبعان و نکته پردازان ممیز است در حینیکه وداع این جهان پر نزاع میکرد جهت خود مرثیه گفته این بیت از آن جمله است ع وقت آن شد که دل از دام هوس باز رهد ❊ طوطی روح ز بیداد قفس باز رهد ❊ در تذکره دولت شاهی آمده که رفاتش در دار السلطنت هرات در حدود سنه سبع و ستین و ثمانمائه وقوع پیوسته و میر علی شیر تاریخ فوت او را از لفظ خروس بر آورده که عددش هشتصد و شصت و شش میشود چنانچه از قطعه مستفاد میگردد ❊

تاریخ

۸۶۶ فصیح زمان طوطی شاعران | که بودش ز فکر معانی عروس
چو طوطی برفت این عجب طرفه بود | که تاریخ شد فوت او را خروس ۸۶۶

خواجه سالار

خلیفه و هم داماد مولانا اسحاق بوده پیش از آنکه شرف اندوز خدمت مولانا اسحاق گردد پیشه سپاهگری اختیار کرده در لباس اهل دنیا میگذرانید در سال هشتصد و شصت و هفت درگذشت و در سواد سهارنپور در باغ خود مدفون شد عزیزی تاریخ فوتش سالار صف ابرار و سالار صاحب اسرار یافته ❊ ۸۶۷

جهانشاه ابن قرا یوسف ترکمان

بادشاهی قاهر و صاحب دولت بود لیکن مردی نا اعتماد و بدخوی بوده و شاهرخ سلطان در سنه تسع و ثلاثین و ثمانمائه حکومت آذربایجان بدو داده اما بعد از واقعه شاهرخ سلطان و نکبت میرزا بایسنغر بر عراقین و آذربایجان و اکثر ایران زمین تسلط یافت و عراقین را از تصرف اولاد شاهرخی بیرون آورد و سی و پنج سال باستقلال حکومت کرد و تا آنکه بعهد او مسلط شد و جباری و قهاری او مرتبه عالی یافت و فضلا بر آنند که در روزگار اسلام از دهر اعتقاد تر بادشاهی ظاهر نشده اسلام را ضعیف داشتی و بر فسق و فجور اقدام نمودی و در شهور سنه احدی و ستین و ثمانمائه بعد از واقعه بابر بهادر میل خراسان و استرآباد نمود و با امیرزاده ابراهیم بن سلطان علاء الدوله در بیرون شهر استرآباد مصاف داد و ظفر یافت و اکثر امراء الوش جغتای بدست جهانشاه بقتل رسیدند و جهانشاه تخت هرات را نیز مسخر ساخته قریب هشت ماه در دیار خراسان حکومت کرد در اثنای آن حال ابوالغازی سلطان حسین بهادر از خطه مرو شاهجان خروج کرده لشکر بجانب استرآباد کشید و از لشکر ترکمان انتقام حاصل ساخته و اکثر مردان کار

٨٦٣ ساخت جا در ساحت قدس قدم | خیمه زد از خطهٔ امکان برون
چرخ دون کیمیایهٔ قدرش بود | سال تاریخش بپرس از چرخ دون

میر حبیب الله

از احفاد سید نعمت الله ولی بود و در دکن اقامت داشت سلطان همایون ثانی بهمنی او را در اوایل سلطنت خود محبوس ساخته و بعد ازان مردمان سلطان او را در سنه هشتصد و شصت و سه قتل نمودند سید طاهر در تاریخ وفات او گفته ✤

تاریخ

٨٦٣ به شعبان شهادت یافت در هند | حبیب الله غازی طالب شاه
روان طاهری صحبت تاریخ | برآمد روح پاک نعمت الله

سلطان همایون شاه ثانی بهمنی

از سلاطین بهمن شاهیان است که در ولایت دکن سلطنت نموده اند اول ایشان سلطان علاء الدین کانگوه بهمنی است که در زمان سلطان محمد تغلق بادشاه دهلی در سنه هفتصد و چهل و هشت هجری بموجب بشارت شیخ نظام الدین اولیا در ملک دکن علم شاهی افراشته و مستولی گشته و اولادش تا مدت دراز دران دیار سلطنت نموده و سلطان همایون شاه یازدهم بادشاه از اولاد اوست بعد وفات پدر خود که سلطان علاء الدین ثانی نام داشت بسنه هشتصد و شصت و دو بر تخت سلطنت در دکن نشست اگرچه در مردانگی موصوف بود اما در آزار مردمان بی باک چنانچه بسبب ظلم او را سلطان همایون شاه ظالم می گفتند و بتدریج کارش بجای انجامید که دست تعدی بعیال فرزندان مردم دراز میکرد و میفرمود تا عروس را از میانه راه گرفته بحرم سرای وی می بردند و پس از ازالهٔ بکارت بخانه او میفرستاد شبی خدمتگاران او بایکدیگر اتفاق کرده بوقتیکه او باستراحت مشغول بود کنیز حبشی بیک چوب کارش را بآخر رسانید این واقعه بتاریخ بست و ششم ماه ذیقعده سال هشتصد و شصت و پنج بوقوع آمده مدت سلطنت او سه سال و سه ماه و شش روز نظیری این قطعه در تاریخ فوت او گفته ✤

تاریخ

٨٦٥ همایون شاه مرده دور خوش گشت | تعال الله زهی مرگ همایون
جهان پر ذوق شد تاریخ مرگش | هم از ذوق جهان آرید بیرون ٨٦٥

شیخ آذری

عارفی مجرد و محققی عالی همت بود بکار دنیا کم التفات نمودی و علی الدوام طالب صحبت اهل الله بودی چهل سال بر سجاده طاعت بفقر و قناعت روزگار گذرانیده معاصر سلطان محمد بایسنغر بود و در زمان سلطان احمد شاه بهمنی که نهم بادشاه از سلاطین بهمن شاهیان است از ایران بسیر هند آمده بود و در دکن با سلطان ملازمت حاصل نموده اتفاقاً سلطان دران ایام شهر بیدر را بنیاد میکرد و دار الاماره در کمال شکوه طرح انداخت که آن در سنه هشتصد و سی و شش هجری باتمام رسیده شعرای پای تخت کتابه عمارت بنظم آوردند شیخ آذری هم چند بیت موزون ساخت ازان جمله است این دو بیت ✤

ابیات

حبذا قصر مشید که ز فرط عظمت | آسمان پایهٔ از سدهٔ این درگاه است
آسمان هم نتوان گفت که ترک ادب است | قصر سلطان جهان احمد بهمن شاه است

بعد ازان آذری از هند مراجعت نموده و در سنه هشتصد و شصت و شش در عمر هشتاد و دو سالگی در اسفراین از

علاء الدین بطرف بداون رفته بران لک قانع ماند و در سنه هشتصد و هشتاد و سه در بداون در گذشت در زمان او تمام
هند بستان طوائف الملوک بود در دکن و گجرات و مالوه و جونپور و بنگاله بادشاهان صاحب سکه بودند مدت سلطنت او در
دهلی هفت سال دو ماه و سه یوم نام مادرش جهان آرا بیگم بود +

مولانا اسحاق

وطن اصلی او اوچه است و خلیفه و همشیره زاده سید صدر الدین راجو قتال است در سنه هشتصد و شصت در گذشت و در بهار پور
۸۶۰ در صحن خانه خود مدفون گشت تاریخ وفاتش مخدوم اسحاق ۸۶۱ یافته اند +

سلطان بابر بهادر

ابن مرزا بایسنغر ابن مرزا شاهرخ است سلطنت هرات بدو تعلق داشت و بعد قتل کردن برادر خود سلطان محمد را
در سنه هشتصد پنجاه و پنج بادشاه عراق و خراسان شد در اوایل سنه ستین و ثمانمایه در آخر دولت بابر بهادر ذو
ذوابه در غایت مهابت در حوالی برج ثور که خانه هشتم طالع بابر مرزا بود ساطع میگشت و اولیای دولت او
از نمیعنی بغایت هراسان شدند تا آنکه در صباح سه شنبه بست و پنجم ربیع الثانی سنه احدی و ستین و ثمانمایه سلطان
بابر در مشهد فوت کرد ایام حکومت او هفت سال بود عزیزی در تاریخ وفاتش این قطعه گفته +

تاریخ

۸۶۱ شاه بابر شهی که از عدلش	عدل نوشیروان بدی ناسخ	بود راسخ چو در سخا و کرم	گشت تاریخ فوت او راسخ ۸۶۱

و مولانا شرف الدین عبد القادر برادر صاحب مطلع السعدین در تاریخ او گفته +

تاریخ

آفتاب ملک بابر خان نماند	کی چنان خورشید پنهان شد ز نور است	در ربیع الثانی و فصل ربیع	لاله را ساغر ز خون دل پر است
۸۶۱ چرخ را گفتم جگر ها چاک شد	دیده ها از اشک دامن پر در است	این چه حالست و چه تاریخ است گفت	موت سلطان موید بابر است

این غزل نمونه از ارادات طبع فیاض آن بادشاه است +

غزل

در دور ما نه کهنه سواران کجی است	. . . . . . نی هست	این سلطنت که مار گدا نیش ما فهم	دارا نه هشت بهره که کاوس را کی است
دانی کمان ابروی دانا به چه راست	که گوشه های دو دو ملی خلق در بلاست	دارد ز زلف او دل زنار بند ما	سودای کفر و کافری و هر چه در دل است
	بابر رسیده ناله زارت بگوش یار	مجنون نشد و یافت که لیلی در این جاست	

خواجه شمس الدین محمد کوسوے جامی

از اولاد کبار و احفاد بزرگوار شیخ الاسلام احمد الجامی است و خرقه شیخ که میگویند همان خرقه است که از شیخ ابو سعید ابو الخیر بوی رسیده بود
در گریبان او وصله از پیراهن رسول موجود است از میان همه اولاد بخانواده ایشان رسیده توفی یوم السبت السادس
والعشرین من جمادی الاولی سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه و قبر وی در حوالی مسجد جامع هرات است نزدیک بمزار رفیقه ابو یزید
مرغزی در تاریخ وفات وی گفته اند +

تاریخ

شمع اهل قبله اکمل که بود	اهل صورت را بمعنی رهنمون	خواجه شمس الدین محمد کز غمش	آسمان پوشید دلق نیلگون

هشتصد و پنجاه و سه بنوای سمرقند میان پدر و پسر مصاف دست داد و عبد اللطیف ظفر یافت و الغ بیگ بطرف ترکستان گریخت و عبد اللطیف بر تخت سمرقند جلوس نمود بعد چندی مرزا الغ بیگ باز بایل سمرقند شده در شهر رمضان سنه مذکور پیش فرزند بی محابا در آمد آن بدبخت در اول پدر را مراعات و اکرام نمود فاما شیطان بر و غالب شد و دل او را بقتل پدر خویش گردانید و بر لب آب سبوح که بیرون سمرقند است آن بادشاه را بدست عباس نامی داد و عباس او را بقصاص خون پدر خود بدرجه شهادت رسانید در الوقت الغ بیگ این بیت را می خواند بیت پدرکش بادشاهی را نشاید اگر شاید بجز شش مه نپاید عمر مرزا الغ بیگ پنجاه و هشت سال بوده از لفظ مخبر تاریخ او بر می آید و این رباعی قطعه در تاریخ وفات اوست

تاریخ

۸۵۳ الغ بیگ آن شاه جم اقتدار ‖ که دین نبی را از و بود پشت
چو عباس کشتش به تیغ جفا ‖ شدش حرف تاریخ عباس کشت

از الفاظ عباس کشت تاریخ وفات او بر می آید و این قطعه که بطور تعمیه است نیز از آن حال خبر میدهد

تاریخ

شاه مغفور الغ بیگ علیه الرحمة ‖ آنکه خود را بسوی کعبه مغفور رساند
راست در عاشر ماه رمضان گشت شهید ‖ خلق را ماتم او بر سر آتش بنشاند
اگر ای تو تاریخ وفاتش برسند ‖ گوئی ای بیخبران دور الغ بیگ نماند

۸۵۳ الغ از عدد الفاظ الغ بیگ عدد لفظ دور منها کرده شود تاریخ بر آید ۱۰۶۳

مرزا عبد اللطیف

این مرزا الغ بیگ پسر است از پدر باغی شده ملک از دیگرفت و بعد از آن باشاره او پدرش از دست عباس نامی کشته شد چون هفت ماه دیگری برین بگذشت سیاف اجل انتقام خون پدر از پسر کشید یعنی بدست یکی از ملازم خود که بابا حسین نام داشت در بست و ششم ربیع الاول سنه هشتصد و پنجاه و چهار بقتل رسید و سرش را بریده در پیشگاه طاق مدرسه الغ بیگ که در هرات است آویختند چنانکه در تاریخ او گفته اند

تاریخ

۸۵۴ بابا حسین گفت شب جمعه اثر بریز ‖ تاریخ قتل اوست که بابا حسین کشت ۸۵۴

سلطان علاء الدین

پسر محمد شاه بن فریدخان بن خضر خان است بعد وفات پدر خود در سنه هشتصد و چهل و نه هجری بر تخت دهلی نشست و بهلول لودی و دیگر امرا آمده بیعت کردند و این سلطان خود از پدر هم سست تر خسان تر و عاجز تر بود این مثل که زبان زد عوام الناس این دیار است که دهای شاه عالم از دهلی تا پالم در باب اوست و حسام خان نام وزیر او بود تاریخ جلوس اوست

تاریخ

سلطان علاء دین چو در وقت سعید ‖ بر سر بنهاد تاج از زور حسام
گفتم که ز سال او چه گویم هاتف ‖ فرمود که تاج بادشاه اسلام ۸۴۹

در سنه هشتصد و پنجاه و هفت هجری بهلول لودی بسازش حمید خان لشکری برکشید و دهلی را متصرف گردید و سلطان

در جمعه بست و سوم ربیع الثانی سنه ثلاثین و ثمانمائة وقتیکه از نماز فارغ شده متوجه بیرون گشت ناگاه شخصی نمد پوش احمد نام از مریدان مولانا فضل الله استرآبادی بطریق دادخواهان بسر راه آمد و جرأت نموده کاردی بشکم میرزا رسانید امرا مضطرب گشته او را پاره پاره کردند و بعد از ان جراحان بعلاج میرزا مشغول گشتند تا در اندک فرصتی انجراحت براحت تبدیل یافت

این تاریخ دران واقعه گفته اند +

تاریخ

سال تاریخ هشتصد و سی بود	روز جمعه پس از ادای صلات بجروی در بساط چون فرزین	قصه بس عجیب واقع شد خواست تا شهرخی زند شه مات	در خراسان ولی بشهر هرات

پنج شاهزادگان عالی قدر از صلب او بوجود آمده اند الغ بیگ گورکان و ابراهیم سلطان و بایسنغر میرزا و سیورغتمش و محمد جوکی بهادر در صبح یکشنبه بست و پنجم شهر ذیحجه سنه خمسین و ثمانمائة روز نوروز سلطانی در فشاوره من اعمال ری بجوار رحمت ایزدی پیوست الفاظ خاقان زمان ۸۵۰ و حروف شمشیر ۸۵۰ تاریخ وفات اوست و این دو رباعی نیز در تاریخ وفات او گفته اند +

تاریخ

۸۵۰ سلطان جهان شاهرخ آن مظهر نور	در هشتصد و هشتاد و نه آمد بظهور	در هشتصد و هفت شد بشاهی مشهور	در هشتصد و پنجاه ۸۵۰ شد از دار غرور

ایضاً

شاهرخ شاه قضا قدرت و سلیم ظلال	آنکه در بیشه شاهی زدی پنجه بشیر	زد بفردوس برین خیمه بذی الحجه و گفت	ماند تاریخ زما در همه عالم شمشیر ۸۵۰

جامع مسجد جونپور

این مسجد تعمیر نموده سلطان ابراهیم شرقی است که در سنه هشتصد پنجاه و دو هجری بنای آن نهاده و تا هنوز که سال یکهزار و دوصد و شصت هجری است موجود است و تاریخ بنایش مسجد جامع الشرق است ۸۵۲ +

میرزا الغ بیگ گورکان

ابن شاهرخ سلطان ابن امیر تیمور صاحبقران است پادشاهی عالم و عادل بوده و در علم مرتبه عالی یافته خصوص در علم ریاضی وقوفی تمام داشته است چون الغ میرزا اعلم هندسه + یافت نتوان در هزاران مدرسه + و زیج جدید گورکانی که مدار استخراج تقاویم بدانست به کمال دانش و دانای او دلیل واضح است در عهد پدر خود چهل سال باستقلال سلطنت سمرقند و ماوراء النهر کرد در زمان او از یک جریب زمین که چهار خروار محصول حاصل آن بود چهار دانگ فلوس مال و خراج میگرفته اند که بحساب دراهم نقره یک دانگ باشد بعد از وفات پدر از ماوراء النهر لشکر بخراسان کشید و ملک موروثی طلب میکرد و امیرزاده علاء الدوله ابن میرزا بایسنغر ابن شاهرخ با او مخالفت کرد و در حدود ترناب من اعمال بدغیس حرب افتاد و الغ بیگ ظفر یافت و تمامی خراسان را مسخر ساخت نود هزار لشکری همراه داشت و دران هجوم خراسان خراب شد و در شهر رمضان سنه اثنی و خمسین و ثمانمائة بوقتیکه الغ بیگ بضبط خراسان مشغول بود ابوالخیر خان سمرقند را محاصره کرد و درین حال پسرش میرزا عبد اللطیف را که بلخ و مضافات آن را با او داده بود شیطان تحریص داد و با پدر عاصی و باغی شد مدت سه ماه الغ بیگ را اعزاز کرد چون با عبد اللطیف محاربه بود بعد از ان در شهر شعبان سنه

هشتصد و چهل و نه در زمان سلطان محمد گجراتی در گجرات واقع شده مقبره او نزدیک شهر احمدآباد در قصبه سرکیج است در مرآت سکندری
مرقوم است که در ایام احتضار شخصی را سلطان محمد گجراتی بعیادت شیخ فرستاده بود آن شخص در اثنای راه بر وفات شیخ
اطلاع یافته برگشت و پیش سلطان آمد سلطان احوال پرسید گفت مصرعه شه عالم محمد را بقا باد * اتفاقاً حروف این ٨٤٩
مصرعه برابر تاریخ وفات برآمد و از لفظ آخر اولیا نیز همان تاریخ برمی آید و فاضل شاعر تاریخ وصال او را باین نظم ادا نموده

تاریخ

طاب مهیم علی ثما ثمانیه — کان ذالک ثامن الشوال
عمره دل ماند قطبم — مات یوم الخمیس قبل زوال ٨٤٩

و این تاریخ در وفات او در کتاب محرالواصلین مرقوم است *

تاریخ

شیخ احمد که مغربی بوده — صاحب علم موهبی بوده
مات یوم الخمیس قبل زوال — کان ذالک ثامن الشوال
روضهٔ او باحمدآباد است
قطب حق بود شهر او از حق — عدد قطب شد به نیک نسق
گفت تاریخ نقل او رضوان — جای احمد بهشت جاویدان ٨٤٩
موضع فیض جای ارشاد است

سلطان محمد شاه

بن فرید خان بن خضر خان بعد شهادت سلطان مبارک شاه در سنه هشتصد و سی و هفت بر تخت دهلی جلوس نمود تاریخ
جلوس او این است *

تاریخ

شد محمد شاه چون بر تخت دست کامیاب — تابع فرمان او شد پادشاهی روم و ر
بودم اندر فکر تاریخش که هاتف گفت زود — آصف انصاف و سکندر عدل تاریخ جلوس

در زمان او در سنه هشتصد و سی و هشت هوشنگ شاه بادشاه مالوه پسر دلاور خان غوری فوت کرده و تاریخ فوت
او در الفاظ هوشنگ شاه نماند یافته اند هم در عهد او در هر سری سودای و در هر دلی تمنای پدید آمد و سلطان ابراهیم
شرقی بعضی از پرگنات را متصرف شده بود و سلطان محمود شاه خلجی که بعد وفات هوشنگ شاه بادشاه مالوه شده بود
در سنه هشتصد و چهل و چهار با سلطان محمد شاه محاربه نمود و سلطان احمد گجراتی معاصر او بوده است و محمد شاه بعد سلطنت
دوازده سال و دو ماه و هفده روز بتاریخ بست و دوم شوال سال هشتصد و چهل و نه هجری در گذشت این قطعه تاریخ
وفات اوست اما نه عدد کم میشود *

تاریخ

چون محمد شه یگانه که بود — دولتش بنده چاکر اقبالش
شد بجنت سروش غیبی گفت — نوحه واه عرش در سالش

میرزا شاهرخ ابن امیر تیمور صاحبقران

بعد وفات پدر بادشاه خوارزم و خراسان و قندهار و ایران و قدری از هندوستان بوده ولادت او در بلدهٔ
سمرقند چهاردهم ماه ربیع الاول سنه هفتصد و هفتاد و نه هجری بوقوع آمده و هفتاد و یک سال عمر یافته هفت سال
بروزگار پدر بادشاهی خراسان کرد و چهل و سه سال بعد از پدر باستقلال در ممالک توران و ایران و دیار هند و ترک
سلطنت نموده از غایت صفات طوبیت و خلوص نیت هر جمعه واسطه ادای نماز بمسجد جامع هرات تشریف بردی تا آنکه

در وفات او مرقوم است چنان مفهوم میگردد که عمرش یکصد و بیست و چهار سال بوده سال وفات هشتصد و چهل و این تاریخ است

تاریخ

آنکه قطب مدار عالم بود
یمنی است و شامی و حلبی
عمر آن شاه مطلع الانوار
بشب جمعه شاه نقل نمود ۸۴۷

پادشاه ممالک و دین بود
پیشوائی ره خدا طلبی
یکصد و بست و چار سال شمار
هجده هم از جماد اول بود
باز تاریخ نقل آن اعظم

شاهباز رواق علیین
آن شهنشه که مطلع نور است
شده سال طلوع او یقین
سال ترحیل او عیان بنهفت
ز وخرد ساکن بهشت رقم ۸۴۰

نامدار جهان بدیع الدین
از مریدان شاه طیفور است
شمس دین ودین بدیع الدین ۲۴۲
عقل قطب المدار جنت گفت ۸۴۰

سکندر ترکمان

ولد قرا یوسف ترکمان است بعد وفات پدر جلادت و مردانگی تا حدی بجا آورد که در وهم نگنجد با شاهرخ مرزا مصاف داد با خر مخذول و شکسته شد و بجانب روم گریخت وکان ذلک فی یوم الاربع تاسع عشرین شهر رجب سنه اربع وعشرین وثمانمایه و شاهرخ هر چند مملکت آذربایجان را باولاد و امرا بزرگ عرض کرد اما از ترس اسکندر همچنان قبول نکردند بالضرورة آن ملک را باز بی سامان گذاشته بدار الملک اصل معاودت نمود چنانچه گفته اند سکندر لشکر ما را زد و خست + شه ما مملکت بگرفت و بگریخت + بالجمله میان شاهرخ و اولاد قرا یوسف و ترا که سالها خصومت باقی ماند تا آنکه در شهور سنه تسع وثلثین وثمانمایه سکندر بکلی منکوب و ضعیف شد و از دست پسر خود که قباد نام داشت در سنه هشتصد و چهل و یک کشته شد و شاهرخ مرزا برادرش جهانشاه ابن قرا یوسف را بر آذربایجان امیر ساخت حکومت سکندر شانزده سال بود

سلطان محمد ابن میرانشاه

بن امیر تیمور بدین و اهل دین بازگشت تمام داشته همواره با برادر خود مرزا خلیل الله در سمرقندی نمود و از سلطنت و ملکداری رغبتی نداشت چون در سنه هشتصد و یازده شاهرخ مرزا سمرقند را گرفته حواله پسر خود مرزا الغ بیگ نمود سلطان محمد همراه او اقامت اختیار نموده و مرزا الغ بیگ همواره در اعزاز و احترام او کوشیده با داب برادری سلوک میفرمود و سلطان محمد دو فرزند داشت یکی سلطان ابوسعید مرزا و دیگر منوچهر مرزا چون بیمار شده قریب مرگ رسید سلطان ابوسعید را بمرزا الغ بیگ سفارش نمود لاجرم پیوسته سلطان ابوسعید در سایه عاطفت او بوده کامیاب عیش و طرب می بود تا آنکه پدرش سلطان محمد از همان بیماری شاید که در سنه هشتصد و چهل و پنج رخت هستی از ینعالم بیرون برد

شیخ وجیه الدین احمد مغربی

المشهور بشیخ احمد کهتو گنج بخش یکی از مشایخ کبار روزگار خود بود پدرش ملک اختیار الدین محمد با سلطان فیروز بادشاه دهلی قرابتی داشت و از امرای کبار بود خزانه وافر گذاشت و غیر از شیخ اورا وارثی نبود شیخ از فرط جمالی و حسنی که داشت مردمان دهلی اورا یوسف ثانی می گفتند بعد از وفات پدر در فسق و فجور مستغرق میبود تا آنکه مرید بابا اسحاق مغربی گشت و در اندک روزگار بمقام قطب رسید چنانچه سلاطین هند مرید او شدند چون بگجرات رفت سلطان مظفر گجراتی که بادشاهی دانشمند بود مرید او شد و شیخ یکصد و یازده سال عمر یافت وفات او بتاریخ پنجشنبه هشتم شوال سنه

تاریخ

۸۲۴
گشت چون بادشه مبارک شاه — شادی آماده گشت و بر پا جشن
سال تاریخ این خجسته جلوس — ۸۲۴ شهنشهان عالم آرا جشن

چون سیزده سال و سه ماه و شانزده یوم سلطنت نمود به دار الملک دقاضی عبد الصمد و سدبان کتری اتفاق کرده او را ببارت نجم ماه رمضان سال هشتصد و سی و هفت هجری در مسجدی که آنجا برای نماز رفته بود شهید کردند و برادر زاده او را که محمد شاه نام داشت بادشاهی بر داشتند شاه هوشنگ بادشاه مالوه معاصر سلطان مبارک شاه بوده است تاریخ وفات مبارک شاه

تاریخ

۸۳۷
آماده چو شد پی سفر از دنیا — سلطان مبارک شه دولت بهره ور
آواز آمد برای تاریخ وفات — ۸۳۷ سعی سفر روح مجسم ز سروش

مرزا بایسنغر

این مرزا شاهرخ است ولادت او در شهور سنه هشتصد و دو هجری رو داده و وفاتش پیش از پدر در دار السلطنه هرات در باغ سفید بوده در عمر سی و هشت سالگی در هنرمندی و هنر نوازی شهرهٔ اقالیم بود گویند که چهل کاتب خوشنویس در کتابخانه او بکتابت مشغول می بودند شعر ترکی و فارسی را نیکو گفتی و بششش قلم خط نوشتی و این تخلص او راست ؎ گدای کوی او شد بایسنغر ✤ گدای کوی جانان بادشاهی ست ✤ و میان مرزا الغ بیک و مرزا بایسنغر و ابراهیم سلطان لطیفه و مکاتبات بسیار است شبی از فرط شراب بخواب گران فنا گرفتار شد این واقعه در سنه هشتصد و سی و هشت هجری بوقوع آمده شعرا در مرثیه او اشعار بسیار گفته اند امیر شاهی بدین رباعی بر همگنان فایق آمده **رباعی** در ماتم تو دهر بسی شیون کرد ✤ لاله همه خون دیده در دامن کرد ✤ گل جیب قبای ارغنون را بدرید ✤ قمری نمد سیاه در گردن کرد

شاه مدار

لقب او بدیع الدین است مرید شیخ محمد طیفوری البطامی است هرگز جامه او شوخگن نشدی و با خلق بنا مختی شگرف داستانها از و بر گذارند سلسله مداریه را او سر آغاز است خوابگاه او مکنپور است هر سال روز فروشمران او کردها کرده مردم از دور دشتها بدانجا رسند هر یکی ز نگار رنگ علم با خود برده نیایشها بجای آرند قاضی شهاب الدین در زمان سلطان ابراهیم شرقی بود و آویختی دشمن سازی اندوختی در مرآت جهان نما مرقوم است که تاریخ وفات او ساکن بهشت یافته اند که از آن سنه هشتصد و سی و هشت بر می آید و بعضی نوشته اند که در هشتصد و چهل فوت کرده چون راقم این اوراق در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و نه هجری اثنای آباد بطرف اکبرآباد میرفت گذر بسمت درگاه مذکور که ششش کروه شرقی از شهر قنوج فاصله دارد افتاد و این تاریخ در وفات او از پیری که مجاور آن مکان بود بدست آمد

تاریخ

رفت زین دار سوی حق بشتاب — هیزدهم از جمادی الاول
شاه دین مالک عیان و صواب — شد فرو د آفتاب عالمتاب
چون طلب کرد دل ز سال وصال — خیمه زد سوی عالم ملکوت
گشت طالع در آن زمان چو صبح — ۸۳۸ شد عیان ساکن بهشت جواب
رخت بر بست زین جهان خراب — مظهر فیض دوست را دریاب

بعضی مردم که از علم تاریخ خبر ندارند میگویند که عمرش چهار صد سال بود و این سخن بعید از عقل است از تاریخی که در بحر الوافلین

ظلّ که مدفون گردید تاریخ وفات او از فجر الواصلین نوشته شد + + + + + +

تاریخ

آنکه سید محمدش نام است	بیگمان بهر اهل اسلام است	عالمی را کشید از چه آز	بر سنهای گیسوان دراز
۸۲۵ ماه ذیقعده بود و شانزدهم	که شده سیدی بچرخ نهم	سال نقلش که هیچو او سفت	عقل مخدوم دین و دنیا گفت ۸۲۵

سید شاه نعمت الله ولی

بملکات نفسانی و کمالات انسانی موصوف بود و بخرق عادات و کشف و کرامات معروف نسبش بامام موسی کاظم منتهی میشود مرید شیخ عبد الله یافعی بود و مذهب امام شافعی داشت و سلاطین عصر و ملوک زمان معتقد او بودند معاصر سلطان شاهرخ بوده مؤلفات او قریب بپانصد کتاب و رساله است در مرات جهان نما مرقوم است که او در سنه هشتصد و بست و هفت در زمان شاهرخ مرزا انتقال نموده و در قریه ماهان مدفون گردیده اما از تاریخ که در کتاب مخزن الواصلین مسطور است سنه هشتصد و سی و چهار میشود تاریخ این است

تاریخ

آنکه روشن تر از خور و ماه است	شاه کونین نعمت الله است	لقب خاص اوست نور الدین	روشن از نور او زمان و زمین
۸۳۴ او ولی خدا است در دو جهان	مرشد و رهنمای پیر و جوان ۸۳۴	بست و پنجم مه رجب بوده	که ز دنیاش نقل فرموده ۸۳۳
۸۳۴ آنکه مفتاح باب فردوس است	نقل او از قباب فردوس است	باز تاریخ فوت او رضوان	نور جنات عدن گفت بران
	روضه عالیش بماهان است	که ببر حد شهر کرمان است	

سید قاسم انوار

لقبش معین الدین علی است سلسله او بشیخ صدر الدین اردبیلی میرسد اصلش از آذربایجان است بعد از تکمیل میل هرات فرمود و اکثری از اشراف انجا مرید و معتقد او گشتند اصحاب غرض بشاهرخ مرزا خبر کردند که اکثر نوجوانان مرید شاه قاسم گردیده اند و ما را بر صلاحیت وی چندان اعتماد نیست بادشاه باخراج سید حکم فرمود لیکن هیچ کس یارای آن نداشت که این حکم بدو تواند رساند درینحال شاهزاده بایسنغر گفت من بلطائف الحیل او را روانه سازم برخاست و بزیارت سید شد و بتقریبی سخن عزیمت سفر درمیان آورد سید فرمود بدانست مرا بچه وجه اخراج میکند شاهزاده گفت که ای خداوند شما چرا السخن خود عمل نمیکنید سید گفت آن سخن کدام است شاهزاده این بیت خواند **بیت**

قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن	شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکسان

سید دعا و تحسین کرده فی الحال رو براه نهاد و در سنه هشتصد و سی و هفت ازین جهان رحلت فرمود در مرات الخیال مرقوم است که او در سنه خمس و ثلاثین و ثمانمایه فوت شده مرقدش در شهر جام است تاریخ وفات او از کتاب فجر الواصلین نوشته شد

تاریخ

شاه کونین قاسم انوار	زبده آل حیدر کرار	بود او مست جام سر قدم نیز سبحه	واقف حالتی خفی و جلی
۸۳۵ سال ترحیل آن ملازم خلد	گفت قاسم مخلد قاسم مخلد ۸۳۵	مرقد او بشهر جام نگر	بسرش نور صبح و شام نگر

سلطان مبارک شاه

پسر خضر خان است بعد پدر بتاریخ نوزدهم ماه جمادی الاول سنه هشتصد و بست و چهار هجری برتخت دهلی نشست تاریخ جلوس او است

امیر قوام الدین سنجانی

در بدایت حال از سرکاری قریه سنجان خواف بوده و نسخه جمع و خرج و توجیه و تحقیق القریه بعهده وی بوده ناگاه وی را جذبه رسید از هر چه در آن بود بیرون آمد بسلوک راه آخرت مشغول شد دیوان اشعار بسیار است بتتبع بعضی غزلیات مولانا جلال الدین را جواب گفته کتابی تصنیف کرده جنون المجانین نام آن نهاده و در آنجا سخنان غریب درج کرده است وفاتش پنجم محرم سال هشتصد و بیست واقع شده چنانچه از تاریخی که مولانا شیخی قهستانی در تاریخ ولادت و وفات او گفته مستفاد میگردد +

تاریخ

امیر تارک سالک قوام ملت و دین | که در طریق طلب مثل شاه ادهم بود
بسال هفتصد و سی و چهار میلاد تو بود | بصبح روزه و آغاز عید عالم بود
شب سفارتش هم شهور هشتصد و بیست | بر اقتضای قضا پنج شب مقدم بود ۸۲۰

سلطان خضر خان

ابن ملک سلیمان حاکم ملتان از اولاد سادات است بعد وفات پدر خود در زمان فیروز شاه بادشاه دهلی بحکومت ملتان رسیده و صاحبقران نیز در حین مراجعت از هندوستان آن ولایت را بدو تسلیم فرموده بود بتاریخ پانزدهم ماه ربیع الاول سنه هشتصد و هفده با دولت خان لودی محاربه نموده و او را بدست آورده محبوس کرده بر تخت دهلی نشست تاریخ جلوس او است

تاریخ

چون خضر خان به تخت کرد جلوس | مرهم سینه های ریش آمد
بهر تاریخ این جلوس سروش | گفت جشن قباد پیش آمد ۸۱۷

و خضر خان با وجود استعداد سلطنت سکه بنام امیر تیمور و بعد فوت او بنام پسرش شاهرخ مرزا جاری داشته در غایت عدالت و خداترسی روزگار میگذرانید بعد سلطنت هفت سال و دو ماه و دو یوم بتاریخ هفدهم جمادی الاول سنه هشتصد و بیست و چهار هجری بمرض مبتلا گردیده درگذشت و پسرش مبارک شاه بادشاه دهلی شد تاریخ وفات +

تاریخ

چون خضر از اینجهان خضر خان بربست | نخل طرب جهان بیفتاد از بیخ
هاتف ز جیب فکر سر بر زده گفت | در دار زمان روز افزون تاریخ ۸۲۴

مخدوم شاه تقی

فرزند مخدوم شیخ شعبان بیابانی است درویشی باکمال بود و در موضع جهوسی خاص که مقابل قلعه اله آباد واقع است مدفون است و مرقد او زیارت گاه عالمیان است شاید که در سنه هشتصد و بیست و چهار فوت کرده و تاریخ او درین الفاظ یافته اند بحر فلک آفتاب و بعضی کسان از اسم او که شاه تقی است و عددش هشتصد و شانزده میشود تاریخ برآورده چنانچه ازین بیت مستفاد میگردد +

تاریخ

چو شد شاه تقی موصل حقیقت | ز اسمش گشت تاریخ وفاتش ۸۱۶

شیخ محمد گیسو دراز

خلیفه شیخ نصیر الدین چراغ دهلی است بفرموده پیر از دهلی بدکن رفت و در سال هشتصد و بیست و پنج در آن دیار فوت کرده در

٨١٤ سلطان خلیل را شاہرخ سلطان بهرات آورد سلطنت و ایالت ری و قم و همدان بدو داد و دو سال و نیم دران دیار به نیابت او سلطنت کرده در شهر رجب سنه هشتصد و چهارده هجری در ری بجوار رحمت حق واصل گشت بست و هشت سال عمر یافت

مسجد گجرات

در گجرات مقامی است موسوم به بانک چونکه قریب آن مقام یکی از ارکین دولت سلطان احمد گجراتی که ابوبکر حسینی نام داشت در سنه خمس و عشر و ثمانمایه مسجدی عالی تعمیر نموده این ابیات در تاریخ بنای آن در مرات اسکندری مرقوم است +

تاریخ

خوش بنا این بقعه که چون کعبه بنائی عجب است	کعبه با علم و دولت و دین عرب است	در جهاندار سلطان زمان احمد شاه	شهریاری که شهنشاه جهانش لقب است
منبع علم و ادب گشت بانی آن	که وفا و کرم و منقبتش اندر حسب است	زبده آل نبی مفخر اولاد علی	سید عالم ابوبکر حسینی نسب است
	مسجد الله مرتب شده تاریخ اساس	٨١٥ هشتصد و پانزده و غره ماه رجب است	

٨١٥

ناصر الدین سلطان محمود شاه

پسر محمد شاه لودی است چون اقبال خان در جنگ با خضر خان حاکم ملتان کشته شد دولت خان و اختیار خان پسران محمود خان لودی باهم متفق شده ملک را در قبضه اختیار خود ها داشته سلطان محمود را که از خوف امیر تیمور دهلی را گذاشته بطرف گجرات گریخته بود و بعد ازان در قنوج آمده آن ملک را بتصرف خود داشت طلب داشتند و بتاریخ بست و دویم جمادی الثانی سال هشتصد و هشت هجری بار دیگر او را بر تخت دهلی نشانیدند تاریخ جلوس اوست +

تاریخ

شد چو بر تخت شهی غازی سلطان محمود	دولتش بیش و علامات اثر اقبال از بر	هاتف از منظر قدس آمده آواز کنان	٨٠٨ قدرت عدل بود سال جلوس اقدر

سلطان محمود در سنه هشتصد و پانزده هجری بطرف کیتهل برای شکار رفت و بعد مراجعت مریض گشته بتاریخ بست و نهم ذی قعده بعد ایالت بیست سال و پنج ماه و هفت یوم درگذشت مدت حکومت و نحوست او هر دو مرتبه تا روز وفات نوزده سال و پنج ماه بود تاریخ وفات اوست +

تاریخ

٨١٥ زدار بس فنا از بسکه سلطان محمود	آمد غم ازین حادثه از غم دل نخون	هاتف بغم والم شد و گفت از حیف	٨١٥ سازد الم و درد همین روز افزون

دولت خان لودی

پسر محمود خان لودی است بعد وفات سلطان محمود امرا دولتخان را در سنه هشتصد و پانزده روز در دهلی بر تخت نشانیدند تاریخ جلوس اوست

تاریخ تعمیه

کرد دولتخان بتائید خدای ذو المنن	روی عالم را بحسن سعی چون روی عروس	گفت هاتف با سر اقبال با صد خورمی	٨١٦ روزگار عیش آمد سال تاریخ جلوس

بتاریخ پانزدهم ربیع الاول سنه هشتصد و هفده در جنگ بدست خضر خان افتاده در قلعه فیروزآباد مقید ماند تا آنکه در ماه جمادی الاول سال هشتصد و هفده هجری درگذشت مدت سلطنت او یک سال و سه ماه و تاریخ وفات او اینست +

تاریخ

رہ چو دولتخان بسوی جنت الماوا گرفت	عالمی از درد و غم صد ناله را بر چرخ برد	بهر تحریر فکر بردم تا که تاریخی بنظم	٨١٧ گفت هاتف سال او یکصد حیف دولت برد

مشغول گشت دهرو لشکر قریب یکدیگر شدند قرا یوسف هیضه کرد و از درد شکم درگذشت و ملک صبح بتصرف مرزا شاهرخ درآمد یکی از شاعران دران باب گفته **ابیات** بساط حکومت بگسترده بود ❊ ولی هیچ فرصت ندادش حیات ❊ چنین طرفه منصوبه کس ندید ❊ ز یک سوی شهرخ ز یکسوی مات ❊

احمد آباد گجرات

احمد آباد دارالملک گجرات است سلطان احمد بن سلطان محمد بن سلطان مظفر شاه گجراتی همت بر بنای آن گماشته و طبقات اکبری آمده که چون سلطان احمد آب و هوای قصبه اساول را که بر سر راه پتن واقع است موافق مزاج خود یافت با تفصواب جناب شیخ احمد کهتو که از کبار مشائخ آن روزگار بود اراده شهر ساختن نموده در ذی القعده سنه ثلاث و عشر و ثمانمایه در کنار آب سابر متی خشت تعمیر شهر احمد آباد را بر زمین نهاد و قلعه و بازارها و مساجد متعدد طرح انداخت و در بیرون شهر سه صد و شصت پوره مشتمل بر بازار و مسجد و دیوار بسته آبادان ساخت و تاریخ بنای آن شهر دلگشا را با چنین یافته اند چنانچه حلوای شاعر مثنوی با تاریخ درین باب گفته و آن مثنوی در مرات اسکندری مرقوم است ازانجمله این چند بیت ترقیم یافت

ابیات

چنین گفت حلوای شکرسخن / که افشاند صد درج دُر در سخن
زمینی بغایت فرحناک دید / ز گرد محن خاک او پاک دید
که در ساحت آن زمین هوا / کند تازه شهری معظم بنا
مه ذلقعده رفته از هجریه / ثلثه عشر با ثمانمایه ٨١٣
درانام هم احمد آباد شد

که چون چند گه شاه گردون غلام / شدش بر لب رود سابر مقام
بالهام غیبی و حکم اله / چنین آمد اندر دل پادشاه
بفرمان شاهنشه بخت یار / بکردند ساعات سعد اختیار
چو ترتیب آن شهر عالی مقام / شد از ناصرالدین احمد تمام
دران ملت احمد آباد شد

و در سنه عشرین و ثمانمایه حصار احمد آباد صورت اتمام یافت و چون نوبت سلطنت بسلطان محمود ثانی رسید در دوازده کروهی احمد آباد شهری بنا نهاد محمود آباد نام و در ولایت صورت قلعه نیز بغایت استواری در سنه نهصد و چهل و هفت تعمیر ساخت و سلطان احمد مذکور بعد وفات والد ماجد خود مظفر شاه در سنه ثلث و عشر و ثمانمایه هجری بسلطنت گجرات رسیده بود و سی و دو سال و شش ماه و هشت روز سلطنت نموده در چهارم ماه ربیع الثانی سنه هشتصد و چهل و شش درگذشت و بعد از و سلطان محمد بادشاه شد و پس از فوت او سلطان قطب الدین بجای او نشست ❊

سلطان خلیل الله

فرزند امیرانشاه بن امیر تیمور است بعد از وفات امیر تیمور بر تخت سمرقند جلوس کرده بادشاهی صاحب حسن و بخشنده و ظریف طبع بوده چهار سال در دیار ماوراءالنهر سلطنت کرد آخرالامر خدایداد حسینی و خدایداد حبته و تردی بیک و باقی امرا بر و خروج کردند و شاهزاده را بند کرده بقلعه شاهرخیه فرستادند چون آوازه استیلای امرای حرام نمک و قید امیرزاده بسمع شاهرخ مرزا رسید سپاهی گرانمایه جمع کرده از هرات عزم سمرقند نمود آن نمک حرامان سمرقند را گذاشته بطرف ترکستان گریختند و شاهرخ سلطان نقاره بنام خود زده بر تخت سمرقند جلوس کرد فی الجمله چون مملکت ماوراءالنهر بتصرف شاهرخی افتاد سلطان خلیل را از بند خلاص ساخت و از آب امو عبور فرمود و حکومت نخست بخلف الصدق خود الغ بیک گورکان مقرر داشت و کان ذالک فی سنه هشتصد و یازده و بعد ازانکه

ذی‌قعده سنه هشتصد و ده هجری میرزا میرانشاه کشته شد و میرزا ابوبکر انهزام یافته بگریخت مدت عمر میرانشاه چهل سال و هفت ماه و ده روز و مدت سلطنت سه سال و سه ماه و هفت روز و اورا هشت پسران بودند ابابکر میرزا و علی میرزا و عمر میرزا و میرزا خلیل و سلطان محمد و میرزا ایجل و میرزا سیورغتمش +

سلطان احمد جلایر بغدادی

خلف الصدق سلطان اویس جلایر است بعد قتل نمودن برادر خود سلطان حسین جلایر را در سنه هفتصد و هشتاد و چهار در بغداد بر مسند خلافت نشست حکمش تا ما حد روم رفتی پادشاهی هنرمند و هنرپرور بوده و اشعار عربی و فارسی نیکو گفتی و در انواع هنر مثل تصویر و تهذیب و قواسی و شهابی و خاتم بندی و غیر ذالک استاد بود و بخشش قلم خط نوشتی و اورا اعتقادی عظیم در حق خواجه حافظ بودی و چندانکه حافظ را ببغداد طلب داشتی و رعایت کردی حافظ از فارس جانب بغداد میل نه نمودی و بخشک پاره در وطن مالوف قناعت کردی در مدح سلطان این غزل گفته ببغداد فرستاده +

غزل

احمد الله علی معدلة السلطانی	احمد شیخ اویس حسن ایلکانی	خان بن خان شهنشاه شهنشاه نژاد	آنکه می‌زیبد اگر جان جهانش خوانی
ماه گر بی تو برآید بدو نیمش بزنند	معجزهٔ احمدی و عاطفت سبحانی	برشکن کاکل ترکانه که در طالع تست	دولت کسری و منصب چنگیزخانی

در سال دوازدهم از جلوس در حدود سنه هفتصد و نود و پنج امیر تیمور صاحبقران بقمع سلطان احمد لشکر بدیار بغداد کشید و سلطان احمد بغداد را وداع کرده بروم رفت و چون چند سال بعد از وفات صاحبقران در سنه هشتصد سیزده سلطان احمد قصد تبریز کرده بر قرا یوسف ترکمان که از جمله گله بانان پدر او بود لشکر کشید و کار بستیز رسید قرا یوسف بر سلطان احمد غالب آمده او را گرفته بقتل در آورد و رسم سلطنت از خاندان جلایر بر افتاد و ترا کمه مسلط شدند چون خبر قتل سلطان بمیرزا شاهرخ ابن صاحبقران رسید از خواجه عبدالقادر که فرید دهر و نادره عصر بود و سلطان احمد او را مسمی بیار عزیز گردانیده بود پرسید که هیچ خبر بواسطه یار عزیز بسته خواجه این رباعی در تاریخ سلطان گفته گذرانیده +

تاریخ

شیخ عبدالقادر زدیده هردم خونریز	با دور سپهر بیست جای ستیز	آن کان مهر سپهر خسروی را ناگاه	تاریخ وفات گشت قصد تبریز ۸۱۳

۸۱۳

قرا یوسف ترکمان

ولد قرا محمد است و اصل ایشان از جبال عارف است من اقصار ترکستان و بعهد قدیم باذربایجان و دیلیس افتاده اند و در دم صحرانشین بودند سلطان اویس جلایر ایشان را گله بانی و چوپانی فرمود و قرا محمد بر ولد او سلطان محمد بغدادی خروج کرد و تبریز را گرفت و باز از سلطان احمد مختار منهزم شد و سلطان احمد از سرهای ترا کمه در صحرای خوی مناره ساخت و قرا یوسف آن مناره را در زمان خود خراب کرد و سرهای اقربا را دفن نمود و بر جای آن لنگری بنا فرمود و صاحبقران قرا محمد و قرا یوسف را بارها از آذربایجان و مضافات آن راند و ایشان گریخته اند و تا تیغ آبدار صاحبقرانی در میان بود آتش فتنه آن مخاذیل مشتعل نمیشد و همواره منکوب و گریزان بجانب شام و روم بودند اما بعد از وفات صاحبقران باز قرا یوسف استیلا یافت و فتنه ظاهر کرد و بنوعی که ذکر رفت امیران شاه را در سنه هشتصد و ده و سلطان احمد جلایر را در سنه هشتصد و سیزده بقتل رسانید و چون در سنه هشتصد و چهارده میرزا شاهرخ لشکری عظیم بجنگ قرا یوسف کشیده بدفع او

بعبدالکریم ربلبه ینگانی و هشت زیره ازان سنگ ازو گرفته برای نمودن یاران بهندوستان آورد سبحان الله فلک دوار بحکم قادر
قهار چه نیرنگیها از برای عبرت اولی الابصار از پردهٔ خفا منصهٔ ظهور جلوه میدهد وقتی بود که امیر تیمور در کمال استقلال بر مسند
جاه و جلال مغرور نشسته برای سلطان روم بطریق تهدید و تحدید این بیت مینوشت **بیت** بتاراج ترکان دهیم روم را بسنبوزان
برم خاک این بوم را ✚ چنانکه بعد از تسخیر روم خاک قسطنطنیه که پای تخت والی انجاست بر چهل شتر بار نموده بسمرقند آورده بود
چون آخر کار ناچار بحکم قادر جبار دست از ملک و مال و درم و دینار پاک شسته اکتفا بر تختهٔ سنگی فرمود آنرا هم باین وضع
بهای منش را ساخت ✚

شیخ نور قطب عالم

۸۰۸ پور شیخ علاء الحق است اصلی نام او شیخ نور الدین احمد زادگاه او لاهور است شیخ حسام الدین مانکپوری خلیفه او ست در هشتصد
و هشت رهگرای عالم علوی شد و در پنڈوه مدفون است آ در مرات جهان نما مرقوم است که او در هشتصد و چهل و هشت فوت کرده والله اعلم ✚

اقبال خان لودی پسر ظفر خان

بعد فتح یافتن بر نصرت شاه فرمانروای دهلی در سنه هشتصد و دو هجری در ماه صفر بر تخت شاهی نشست تاریخ جلوس او ست

تاریخ

شاه اقبال خان نصرت مند	جالس تخت شد بعزم شهی	سال تاریخ گفت هاتف غیب	محفل آرا اعز بزم شهی ۸۰۲

و اقبال خان ملک میان دواب را ضبط نمود اما اقطاعات بزرگ در قبض امرای دیگر ماند گجرات در قبض اعظم خان عرف
ظفر خان و پسر او تاتار خان و ملتان و دیبالپور در دست مسند عالی خضر خان و کڑا و اوده و قنوج و بهار و بهرایچ و جونپور
در تصرف خواجه جهان المخاطب بملک الشرق ماند و ملک الشرق خواجه جهان در سنه هشتصد و دو هجری در جونپور فوت کرد
و ملک قرنفل که پسر خوانده او بود بجای او قابض شده خود را مبارک شاه خطاب کرد و چون مبارک شاه در سنه اربع
و ثمانمائه وفات یافت برادر او سلطان ابراهیم بادشاه جونپور وغیره گردید و اقبال خان در سنه هشتصد و هشت بر خضر خان
حاکم ملتان لشکر کشی نموده بست نهم جمادی الاول سنه مذکور بقتل رسید تاریخ وفات به تعمیه ✚

تاریخ

۸۰۰ چون تهی اقبال خان فرمانده کشورستان	داور اقلیم گیر و پرورش فرمای خلق	یافت جا در سایهٔ طوبی و قصر حور عین	سالش از روی بکا شد آه وا ویلای خلق ۸۰۶

میرزا میران شاه

فرزند عزیز امیر تیمور گورکان بود ولادت او در سنه هفتصد و شصت و نه هجری واقع شده در زمان پدر خود حکومت عراق
و عرب و عجم و آذربایجان و دیار بکر و شام بایشان متعلق بود روزی در شکار اسپ رم خورد از سر زین بر زمین افتاد و ضربی
عظیم در سر وردی او رسید اگرچه علاجها بسیار کردند و مزاج او بصحت میل کرد لیکن اثری ازان ماند بنابران امور
مملکت بمیرزا ابوبکر که پسر کلان او بود سپرد و خود دخل نمیکرد و چون پدرش امیر تیمور رخت هستی بعقبی بربست ابوبکر میرزا سکه
بنام پدر خود کرده مهمات سلطنت را سرانجام میداد تا آنکه بعد از سه سال قرا یوسف ترکمان که او را از هنگام امیر تیمور هوس
سلطنت در سر پیچیده بلکه چند مرتبه با امیر جنگ نموده بود و بعد وفات او آذربایجان را متصرف شده بود سر بشورش
برداشته و سپاهی عظیم جمع نموده در حوالی تبریز آمد میرزا ابوبکر پدر را همراه گرفته بمحاربه شتافت و بتاریخ بست چهارم

تاریخ

٧٠٨ سلطان تیمور که مثل او شاه نبود | در هفتصد و سی و شش آمد بوجود | در هفتصد و هفتاد و یکی کرد جلوس | در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود

ایضاً

بسال هشتصد و هفت و بهفدهٔ از شعبان | نماز شام سه شنبه بخطهٔ اترار

تاریخ معمیه

٨٠٧ سلطان تمر آنکه چرخ را دلخون کرد | وز خون عدو روی زمین گلگون کرد | در هفدهٔ شعبان سوی علیین تاخت | فی الحال ز رضوان سر و پا بیرون کرد

یعنی اگر سر و پای لفظ رضوان را که حرف ری و نون باشد دور کنی از باقی حروف از روی حساب جمل سال وفات دریافت گردد و این چنین تاریخ را تعمیه بالتخرجه گویند ❊

تاریخ دیگر

٨٠٧ شهنشاهی که ماوایش بهشت جاودان آمد | وداع شهریاری کرد و تاریخش همان آمد

و مولانا محمد زاهد که از فضلای عصر بوده تاریخ وفاتش را اینچنین تعمیه گفته ❊

تاریخ

٨٠٧ تیمر گرکان زنخل شاهی بر داد | در آخر عمر جان بحسرت سر داد | از زاهدی تاریخ وفاتش آمد | بگرفت سر و پای قضا را سر داد

سر و پای قضا را اگر فت یعنی اسقاط کرد و زاهد سر خود را که حرف زی است داد تاریخ حاصل شد و دیگری چنین گفته مصرع سر زلف آورده و بر رخ نهاد ❊ این را نیز در لباس تعمیه ادا کرده که ظاهر کرده مدت عمر صاحبقران هفتاد سال و یازده ماه و بیست روز و مدت سلطنت سی و پنج سال یازده ماه و پنج روز و درین مدت قلیل در اکثر ربع مسکون از ایران و توران و ترکستان و گرجستان و چین و ختن و فارس و کاشغر و بدخشان و خراسان و خوارزم و مازندران و طبرستان و گیلان و آذربایجان و عراق عرب و عجم و کردان و کیچ و مکران و روم و شام و مکه و مدینه و هندوستان خطبه و سکه بنام او بود و صاحبقران را چهار فرزندان بودند یکی جهانگیر مرزا دوم عمر شیخ مرزا سوم امیران شاه گورگان چهارم شاهرخ بهادر که هر یکی را در زمان آنحضرت چندین فرزندان شده فضلا در بیان حالات او مجلدات و مصنفات نوشته اند از انجمله ظفرنامه که آنرا تاریخ تیموری گویند از مولانا شرف الدین یزدی است و دیگر تیمورنامه مولانا عبدالله هاتفی است ❊

ذکر مزار صاحبقران

خواجه عبدالکریم که همراه نادرشاه در سنه هزار و یکصد و پنجاه و ... هجری از دهلی با ایران رفته بود در کتاب بیان واقع تصنیف خود میگوید که چون نادر السلطان بعد فتح هندوستان و مراجعت خود بطرف ایران در ایامی که در هرات اقامت داشت بلطف علیخان افشار حکم کرد که شنیده شد که سنگ قبر امیر تیمور از تحفه های روزگار است و بعضی میگویند که قادر هر معدن است می باید که سنگ مذکور را مع دروازه های مدرسه آنجا که هفت جوشی است بمشهد برساند خان مذکور بسمرقند رفته آن تخته سنگ سبز رنگ را از بالای قبر صاحبقران برداشته مع دروازه های مدرسه بعرابه توپ کشی که در هند چهکره گویند بار نموده بمشهد آورد لیکن در اثنای کندن از ضرب تیشه ستم پیشه آن گورکنان سخت جان چهار پاره گردید چون آرنده و دارنده آن لوح مذکور باین حقیر یعنی

و آل مظفر را مقهور ساخته فارس را در تصرف خود آورد بعد ازان ببغداد رفت و اهل آن دیار را بقتل آورد و سلطان احمد جلایر ابن سلطان
اویس فرار نموده بطرف روم رفت و بغداد مسخر او شد در سنه هفتصد و نود و هفت بر سر تقتمش خان که حقوق امیر را فراموش
کرده بود رفته او را مغلوب و مستهلک گردانید و تمامی بلاد شمال را چون ارس و مسکا و چرکس و قمق و قبچاق تاخت نموده باز بدانجا
معاودت نموده تمامی آذربایجان و عراق را بمیرزا میرانشاه پسر بزرگ خود داد و خراسان را بمیرزا شاهرخ سپرده بسمرقند باز
گشت و در سنه هشتصد عزیمت هندوستان کرده بتاریخ دوازدهم ماه محرم سنه هشتصد و یک از دریای سنده گذشته
و با محمود شاه لودی که دران ایام در دهلی بادشاهی میکرد محاربه نموده فتح هندوستان کرد و در دهلی خطبه بنام خود خوانده بعد قتل
و غارت پانزده روز در دهلی مانده متوجه ایران گردید و بسمرقند معاودت فرمود و در سنه هشتصد و سه هجری بسیواس و ملاطیه و
ابلستان را تاخت نموده لشکر بشام کشید و تمامی آن ولایت را مسخر ساخته حاکم آنجا را بقتل رسانید و درهمون سال دمشق را گرفته
آتش زد و تاخت و تاراج نمود چنانچه اهل آن دیار تاریخ این معامله را در لفظ خراب یافته اند (۸۰۳) و بتاریخ نوزدهم ذی حجه روز جمعه
سال هشتصد و چهار هجری که آفتاب در ششم درجه اسد بود در حوالی انگوریه با ایلدرم بایزید که بادشاه روم بود مصاف کرده
غالب شد و چون که چندروز بعد از فتح سال هشتصد و پنج شروع گردید تاریخ این فتح را غلبت الروم فی ادنی الارض یافتند
یعنی لفظ ارض که سه حرفی است اعلی آن الف است و اوسط ری و حرف ادنی ضاد است (۹۰۰) پس حرف ضاد که ادنی است تاریخ
فتح شد منقول است که چون شاهجهان بادشاه در ایام سلطنت خود این تاریخ را شنید بسیار خوش گردید فرمود که از کتب تواریخ
تحقیق نمایند چون ظاهر شد که در شروع سنه هشتصد و پنج فتح روم شده فرموده که حرف ضاد را عدد هشتصد باشد
این تاریخ درست نیست زیرا که تفاوت پنج سال است افضل خان دیوان اعلی بعرض رسانید که ضاد ملفوظی بگیرند که فن
تعمیه است مضایقه ندارد فی الجمله بعد فتح روم بایزید را اسیر و دستگیر ساخته بپایه سریر آوردند چندی او را در قفس آهنی کرده
با خود میداشت و خواست که او را مطلق العنان سازد که از مرض خناق و ضیق النفس بتاریخ سیزدهم شهر شعبان
در سنه هشتصد و پنج درگذشت فوت ایلدرم (۸۰۵) بایزید تاریخ وفات اوست بالجمله امیر تیمور تمام روم را تا کنار دریای
فرنگ تاخت کرد و چون خاطرش از قضایای روم فارغ شد بواسطه بدعهدی گرگین گورجی در شروع سال
هشتصد و پنج بولایت گرج رفته تمام گرجستان را زیر و زبر نمود و کلیسیاهای ایشان را مساجد گردانید و تمام مردان قلعه
گورگین را گرفته بتیغ بیدریغ درگذرانید و در سنه هشتصد و هفت هجری در ضمن تسخیر ممالک خطا نموده و از آنجا کوچ
کرده در موضع اترار از اعمال ترکستان که از سمرقند تا آنجا هفتاد و شش فرسخ است قشلاق نمودند و دران اثنا
مریض شده شب چهارشنبه هفتدهم ماه شعبان سنه هشتصد و هفت که مصادق هجدهم فروری ماه انگریزی سنه
یکهزار چهارصد و پنج عیسوی بود در رو بجانب دار الملک بقا آورد و بموجب وصیت نعش او را در خطه سمرقند آورده
در گنبد سید برکه شیخ شمس الدین کلال که صاحب قران را با ایشان اخلاص و اعتقاد تمام بود مدفون ساختند
بعد وفات لقب او علیین مکانی مقرر نمودند و لقب گورکان که شامل اسم او می نویسند سبب این است که کسیکه در سلسله
جغتا خان بقرابت دامادی مشرف می شد او بخطاب گورکان نوازش مییافت چون صاحبقران از ان نسل بود
و هم با صبیه بادشاه وقت کتخدا گردیده بود بنابران بالقاب گورکان اشتهار یافت و گورکان بزبان ترکی داماد را
گویند تاریخ وفات در الفاظ تیمور رفتان (۸۰۷) یافته اند و ازین رباعی ولادت و جلوس و وفات او معلوم شود —

مرقوم است از سال وفات او سه عدد کم است ✣

تاریخ

آن خجندی که نام اوست کمال ❊ بکمال سخن بداشت مثال
بود در گلشن سخن گویا ❊ بفصاحت چو بلبل گویا
سال سنقار آن فصیح عجم ❊ زد رقم عندلیب خلد قلم
قبر مزبور اوست در تبریز ❊ رحمت آمیز و فیض حق انگیز ۸۰۰

امیر تیمور گورکان ملقب بصاحب قران

نسب صاحبقران و جنگیز خان به تومنا خان که جد چهارم جنگیز خان و نهم اوست میرسد و تومنا خان بادشاه ترکستان بود و دو پسر داشت قبل خان و قاجولی بهادر از نسل قبل خان جنگیز خان بود و امیر تیمور از اولاد قاجولی بهادر نام پدرش امیر طراغای بود و ولادت صاحبقران در شب سه شنبه بست و هفتم شعبان سال هفتصد و سی و شش هجری موافق تاریخ نهم اپریل ماه انگریزی سنه یکهزار سه صد و سی و شش عیسوی در خطه دلکش شهر کش که بشهر سبز مشهور است از بلاد ایران در زمان بادشاه ماوراءالنهر ترمیه شیرین خان که از اولاد جغتای بن جنگیز خان بود از بطن تکینه خاتون از مطلع اقبال طالع گشته و تاریخ آن از روی حساب ابجد مولد تیمور یافته اند در زمان ولادت او چهار ماه از وفات سلطان ابوسعید خان گذشته بود و بدین سبب هرج مرج تمام در سرزمین ایران بظهور آمده چون امیر تیمور بسن بست و پنج سالگی رسید خواهر امیر حسین ابن امیر مثلای ابن امیر قزغن را خواستگاری نمود و امیر قزغن بعد از قتل غزان سلطان بسرداری رسیده بود و بعد از قتل وی پسرش امیر عبدالله قائم مقام شد و بعد از وی خللی تمام در مملکت بهم رسیده هر کس جای را متصرف شده اطاعت دیگری نمیکردند چون امیر تیمور و امیر حسین بر دیگر دشمنان غالب آمدند و تمامی ماوراءالنهر را متصرف شدند در آخر میانه او و امیر تیمور کدورت کشید امرا نیز از بدخلقی امیر حسین تنگ آمده بودند که دران اثنا خواهرش که حرم امیر تیمور بود وفات یافت یکبارگی علاقه خویشی در دوستی از هم گسسته شد و امیر تیمور باتفاق امرا لشکر به بلخ کشید و امیر حسین را از حصاری که انجا متحصن شده بود بدست آورده روز چهارشنبه دوازدهم ماه رمضان سال هفتصد و هفتاد و یک که مطابق دهم اپریل ماه انگریزی سنه یکهزار و سه صد و هفتاد عیسوی بود بقتل رسانید و تاج سلطانی بر سر نهاد و این بیت در تاریخ جلوس اوست ✣

تاریخ

بای تو جلوس تیمیر سلطان ❊ یکنقطه نهی گر بسر دال دعا

امیر تیمور بعد از قتل امیر حسین بلخ را بیکی از هواخواهان خود سپرده بکش مراجعت نمود و از انجا رو بجانب سمرقند نهاد و آنرا مرکز رایت سلطنت و پای تخت خود گردانیده به بنای قلعه و عمارات فرمان داد چنانچه در اندک مدت از برکت مکرمت او سمرقند بجای رسید که فوق آن متصور نباشد بعد ازان در سال هفت صد و هفتاد و هفت قمرالدین خان حاکم ترکستان را مستاصل گردانیده در سال هفت صد و هشتاد و یک خوارزم باو مسخر شد و پس از دو سال هرات و توابع آن در تحت تصرف او در آمد و در سنه هفتصد و هشتاد و هفت تا سلطانیه رفته انجا را مسخر نمود و درهمین سال آذربایجان را تسخیر نموده گرجستان را فتح کرد در روز دوشنبه سال هفت صد و هشتاد و نه بواسطه فتنه و فسادی که از مردم اصفهان واقع شده بود آن شهر را قتل عام فرمود و شیراز را مسخر ساخته در شروع سنه هفت صد و نود و پنج شاه منصور را که کلاه گردن کشی کج می نهاد در شیراز بقتل در آورد

تاریخ

۷۹۵ بعبرت نظر کن بر آل مظفر | شهانی که گو از سلاطین ربودند | اگر در سنه هفتصد و خمس و تسعین بهجرت | همه شب به زنار حسب عجمن غنودند

باب نهم از سال هشتصد و یک لغایت سنه نهصد از هجری

ناصر الدین سلطان محمود شاه

پسر محمد شاه بودست نام اصل او خواجه جهان است بعد برادر خود سلطان همایون سکندر ثانی که چهل و پنج روز حکومت نموده فوت کرده بپادشاهی دهلی
رسید عمرش در آنوقت ده ساله بود چنانچه یکی از شعرای عصر در باب پادشاهی او گفته ب ملکی گرفت کودکی ده ساله این عجب شد محمود بن محمد فیروز بن نصرت
نصرت خان که پسر فتح خان بن فیروز شاه بود جهت مملکت مدام با او جنگ داشت تا آنکه امیر تیمور صاحبقران از ولایت ایران متوجه هندوستان شده
و بتاریخ دوازدهم ماه محرم سنه هشتصد و یک از دریای سنده گذشته و لاهور و دیگر ممالک را فتح کرده بتاریخ پنجم ماه جمادی الاول در فیروزآباد که
قریب دهلی است رسید هفتم ماه مذکور جنگی عظیم با محمود شاه نموده و محمود شاه منهزم گشته بجانب گجرات فرار نمود چون امیر تیمور بعد فتح
در دهلی رسید همگی امرا در آمده خدمت نمودند و بروز جمعه خطبه بنام او خواندند بعد از پانزده روز بجانب ولایت خود معاودت نمودند ما بعد
مراجعت صاحبقران بطرف ایران در ممالک هندوستان هر طرف طوایف الملوک پیدا شدند نصرت شاه دهلی را متصرف شد درین سلطان
ابراهیم پادشاه گردید چنانچه محمود شاه با نصرت خوده با ایشان جنگها داشت بعد نصرت شاه اقبال خان لودی بار بحکومت دهلی رسیده تا چند سال فرمانروایی نمود

نصرت شاه لودی ابن فتح خان بن فیروز شاه

چون امیر تیمور صاحبقران گورگان بعد فتح هندوستان در سنه هشتصد و یک هجری بطرف ایران مراجعت نمود تا دو ماه تخت دهلی از پادشاه
خالی ماند نصرت شاه که پیش از ورود صاحبقران با سلطان محمود منازع داشت فرصت را غنیمت شمرده دهلی را متصرف شد در همین
سال که هشتصد و یک هجری بود بر تخت شاهی نشست تاریخ جلوس او بطور تعمیه اینست ✢

تاریخ

۷۹۸ زد چو نصرت شاه برا و رنگ سلطانی قدم | داد عقل و فهم را افزونی و رنگ و داد | نام تاریخش بهم بکردم که یار و دی جلال | هاتفی گفتنا بگو ز الیس زرنگ داد

بود سلطنت یازده ماه از اقبال خان بن ظفر خان منهزم گشته طرف میوات گریخت و در آن دیار تا آنکه در سنه هشتصد و دو فوت کرد تاریخ وفات او اینست

تاریخ

۸۰۲ نصرت شه سپه طراز چو شد بخجلد | در سر شک ما بمژگان بسفت عقل | بودم بفکر سال وفاتش که ناگهان | پای وفات بر سر بلغت عقل

پای وفات حروف الف و با باشد که بعد آن چهار صد و یک شد اگر آنرا از باره گیرند دو هشتصد و دو شود و کتابی دیده شد
که او تاریخ نسبت بهفتم ذی القعده هشتصد هجری فوت کرده

شیخ کمال خجندی

صاحب فضل و کمال خجند اند و جامع حال بوده زاویه که در تبریز داشته خلوتی بوده است که شب از انجا سر می برد کسی دیگر در آنجا
بسر رفت چون بعد از وفات وی امرا دیده اند غیر از بوریایی که بر آن می نشست با مخفت و سنگی که زیر سر می نهاد چیزی دیگر نیافته اند
وفات وی در سنه ثلث و ثمانمایه بوده است و قبر وی در تبریز است بر لوح قبر وی این بیت نوشته اند ع کمال از کعبه رفتی بر در یار هزارت
آفرین مردانه رفتی ✢ تاریخ وفاتش در الفاظ کمال خجندی ولی یافته اند با یک عدد زیاده می شود و این تاریخ که در کتاب خیر الواصلین

جایهای مشهور از مصلی زمین است که اکثر سیرگاهات در آن ضلع واقع شده چنانکه حافظ گفته است میان جعفرآباد و مصلی عبیرآمیز می‌آید شمالش + شیراز و منیف روح قدسی منه بجوان اسر مردم صاحب کمالش + وفات حافظ در سنه هفتصد و نود و یک بوقوع آمده و چون مدفنش خاک مصلی است تاریخ را هم خاک مصلی یافته اند چنانچه ازین رباعی که بر لوح مزارش کنده اند مستفاد میگردد

تاریخ

۷۹۱ چراغ اهل معنی خواجه حافظ | که شمعی بود از نور تجلی | چو در خاک مصلی ساخت منزل | بجو تاریخش از خاک مصلی

۷۹۱

ایضاً

۷۹۱ بهفتصد نود و یک بحکم ازلی | جهان فضل و هنر در جوار رحمت رفت | یگانه سعدی ثانی محمد حافظ | ازین سرای فانی بباغ جنت رفت

۷۹۱

و بقول بعضی وفاتش در سال هفتصد و نود و دو واقع شده چنانچه ازین ابیات دریافت میشود +

تاریخ

۷۹۲ بسال بادو صاد و ذال ابجد | ز روز هجرت میمون احمد | بسوی جنت اعلی روان شد | فرید عهد شمس الدین محمد

۹۰۲

بخاک پاکِ او چون برگذشتم | نگه کردم صفائی نور مرقد

و مولف این بیت در تاریخ وفاتش گفته +

البیت

۷۹۱ سن فوت حافظ چه خواهی طلب کن | ز ساقی و مستی و صهبا و باده

دقتیکه سلطان بابر بهادر ابن مرزا بایسنغر شیراز را مسخر ساخت مولانا محمد معمائی که صدر سلطان بابر بود بر سر تربت حافظ عمارتی مرغوب ساخت

ملا سعد الدین تفتازانی

بقول صاحب منتخب التواریخ در سنه هفتصد و نود و دو بقولی در سنه هفتصد و نود و سه در سمرقند در هجری بملک جاودانی سفر کرده تاریخ یافتند

تاریخ معمیه

۷۹۳ آفتاب شرع ملت سعد تفتازانی چو رفت | آب چشم آمد چو سیل و بلغ السیل ز باد | عقل را پرسیدم از تاریخ سال رفتنش | گفت تاریخش بگو طیب الله ثراه

۷۹۳

شاه منصور بن محمد مظفر

چون بعد فوت شاه شجاع پسرش زین العابدین از شوکت امیر تیمور مشوش شده به تستر رفت در آنجا بدست شاه منصور که عمو او بود افتاده مکحول و محبوس گردید شاه منصور از تستر خروج کرده بر فارس و عراق مستولی گشت و شیراز را نیز که امیر تیمور فتح کرده حواله شاه یحیی ابن مظفر نموده بود متصرف شد چنانچه خواجه حافظ در تهنیت مقدم او غزلی گفته که مطلع اش این است +

ابیات

بیا که رایت منصور پادشاه رسید | نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید | بیت | روح القدس آن سروش فرخ | بر قبهٔ طارم زبرجد

سیگفت سحرگهان که یارب | در دولت حشمت مخلد | بر مسند خسروی بماناد | منصور مظفر محمد

پس از آنکه پنجسال از حکومت او بسر آمد در سنه هفتصد و نود و پنج صاحبقران روی بشیراز کرد و شاه منصور روز جمعه چهاردهم جمادی الاول با چهار هزار سوار بمیدان کارزار شتافته و منهزم گشته بتاریخ دهم ماه رجب کشته شد و سلطنت از آل مظفر بکلی قطع گردید و فارس و عراق عجم بتصرف امیر تیمور در آمد و امیر علاء الدین اینیاق در تاریخ واقعه آن تهمتن آفاق گفته

تاریخ

۷۹۵ شهریار عصر منصور آنکه او | در زمین فارس تخم داد کشت | ملک هستی از دار دنیا چون برفت | لاجرم تاریخ او شد ملک هشت

۷۹۵

باشد در زمان شاه ابو اسحاق و شاه شجاع پادشاهان شیراز ظهور نمود وقتی حافظ باصفهان وارد شده ملازمان خواجه امین الدین حسن که از بزرگان نیکان اصفهان بوده در عهد شاه ابو اسحاق وزیری با قدر بود بعلت مستی بر اشتهر کرده گرد شهر میگردانیدند که در خلال احوال خبر بخواجه رسید فرمود تا تخته کلاه را از سر حافظ گرفته بر سر او گذاشتند و مقدار آنکه او رفته بود رفته و پس از آن عذر بسیار خواسته حافظ در شکر آن غزلی گفته که مقطعه اش اینست برندی شهره شد حافظ پس از چندین ورع لیکن * چه غم دارم که در عالم امین الدین حسن دارم * منقول است که خواجه امین الدین نکو جهان خاتون را بنکاح خود آورده بود و خواجه عبید زاکانی که جهان خاتون با و مشاعره داشت درین باب گفته وزیرا جهان قحبه بیوفاست * از این چنین تجربه ننگ نیست * بر هر کس فراخ و دگر را بجولاه * خدای جهان را جهان تنگ نیست * و عبید در حق جهان خاتون گفته کر غزلهای جهان خاتون بهندوستان فتد * روح خسرو و حسن گوید که این کس گفته است * منقول است که حافظ در ایام شاه شجاع بر گلرخی مغنی پسری شیفته بود که چند با جفا میکوشید آخر الامر طشت از بام افتاد و این راز در کوچه و بازار شایع گشت روزی خواجه ساقی بزم بود و آن مغنی پسر از دست او خمری بهمو دشاه از دریچه نهان میدید چون آن پسر ساغر در کشید شاه این مصرعه بر خواند مصرعه حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله نوش * حافظ آن از شاه دانسته بدیهه گفت در دور پادشاه خطا بخش و جرم پوش * منقول است وقتیکه امیر تیمور مرتبه اول شیراز را مفتوح ساخته حواله شاه یحیی بن مظفر نمود خواجه حافظ در حیات بود از گفته غمازان حافظ را طلب داشته پرسید که من تمام ملک فارس را بغداد و ان چندین جهد تسخیر نموده خواستم که سمرقند و بخارا که وطن مالوف منست آباد کنم تو آنرا بیک خال هندوی می بخشی چنانکه گفته اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را * بخال هندوش بخشم سمرقند و بخارا را * حافظ جواب داد که از همچنین انعامات باین درجه رسیده ام که محتاج و مفلس شده ام امیر بخندید و برای او وظیفه لایق مقرر گردانید * منقول است که چون سلطان غیاث الدین پادشاه بنگاله که از سال هفتصد و شصت و نه تا نهایت سنه هفتصد و هفتاد و پنج در آن دیار سلطنت نموده وقتی بیمار شد از حیات نا امید گشته وصیت کرد که بعد از وفات من سه زوجگان من که سرو و گل و لاله نام دارند مرا غسل دهند چون صحت یافت زنان دیگر که در محل سرای او بودند حسد برده آن هر سه زنان را غساله نام نهادند ایشان پادشاه را بر همین معنی مطلع ساختند پادشاه بخندید و بعد از تامل این بیت را از طبع خود بر زبان آورد ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود * وین بحث با ثلاثه غساله میرود * بعد از آن خواست که غزل باین قافیه گوید نتوانست شخصی را با تحفه پیش حافظ بشیراز فرستاد چون او بشیراز رسید خواهش پادشاه ظاهر ساخت و حافظ فی الحال این غزل را که در دیوانش موجود است گفت

غزل

ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود / وین بحث با ثلاثه غساله میرود
می ده که نو عروس چمن حد حسن یافت / کار این زمان ز صنعت دلاله میرود

خوی کرده میخرامد و بر عارض سمن / از شرم روی او عرق از ژاله میرود
شکر شکن شوند همه طوطیان هند / زین قند پارسی که به بنگاله میرود

طی زمان ببین و مکان در سلوک شعر / کین طفل یک شبه ره یکساله میرود
از ره مرو بعشوه دنیا که این عجوز / مکاره می‌نشیند و محتاله میرود

چو سامری مباش که زر دید و از خری / موسی بهشت و از پی گوساله میرود
این چشم جادوانه عابدفریب بین / کش کاروان سحر بدنباله میرود

باد بهار میوزد از گلستان شاه / وز ژاله باده در قدح لاله میرود
حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث دین / خامش مشو که کار تو از ناله میرود

وفات حافظ در ایام سلطنت امیر تیمور در شیراز واقع شده و در انجا بر کنار چشمه رکناباد و باغ مصلی مدفون است که ذکر آن موضع در غزلیات خود آورده بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت * کنار آب رکناباد و گلگشت مصلی را * میدهند اجازت مر این سفر * نسیم باد مصلی و آب رکناباد * منقول است که محمد قاسم ابن عقیل عمزاده حجاج شهر شیراز را در سنه هفتاد و چهار هجری بنا نهاده و چون بمصرف عمر لیست در آمد مسجدی در آنجا ساخت موسوم بعتیق گردانید اما در زمان عضد الدوله دیلمی سوری بغایت معمور ساختند بهترین آبهای شیراز آب رکناباد رکن الدوله ابن بویه دیلمی است که آب رکناباد ذکری اشتهار یافته و نیز

شهر جونپور است در سن نود ساله بود حکومت سی ۸۴۳ و هشت سال و نه ماه در سال هفتصد و نود و تاریخ عزه هم رمضان فوت کرد و
الفاظ وفات فیروز تاریخ وفات اوست بعد رحلت او نبیره واش غیاث الدین بن فتح خان پنج ماه بر مسند شاهی نشسته
گشته شد بعد از وی سلطان ابوبکر بن ظفر خان بن فیروز شاه را امرا بر تخت سلطنت نشانیدند اما محمد شاه بن فیروز شاه
متواتر با او محاربات نموده در بروز غالب آمده در ماه رمضان سنه هفتصد و نود و دو بر تخت سلطنت نشست و سلطان
ابوبکر را بتاریخ بستم ذی الحجه بکشت مدت سلطنت ابوبکر یک سال و شش ماه بود بعد از وی ناصر الدین محمد شاه بن فیروز شاه
بر تخت سلطنت نشست بعد سلطنت شش سال و هفت ماه بتاریخ هفتدهم ربیع الثانی سنه هفتصد و نود و شش
وفات یافت بعد از وسے پسرش سلطان همایون سکندر ثانی چهل و پنج روز حکومت کرده فوت کرد بعد از وی برادرش
سلطان ناصر الدین محمود شاه بن محمد شاه که خواجه جهان نام داشت بر تخت سلطنت نشست ٭

مولانا زین الدین ابو بکر

در علوم ظاهر شاگرد مولانا نظام الدین هرو نسبت و تربیت از روحانیت شیخ الاسلام احمد جام یافته و ملازم تربت
او بسیار می کرده است وفاتش در نصف النهار روز پنجشنبه سلخ محرم سنه احدی و تسعین و سبعمائه بوده
و ملک عماد الدین زوزنی در تاریخ وفات وسے گفته ٭

تاریخ

سنه احدی و تسعین بود تاریخ	گذشته هفتصد از سلخ محرم سوی خلد برین رفت و لایک	شد نصف النهار از پنجشنبه همه گفتند ازجان خیر مقدم	که روح پاک مولانای اعظم

۷۹۱

خواجه بهاء الدین نقشبند

بتاریخ دوم ماه ربیع الاول سال هفتصد و نود و یک هجری فوت کرده مرقد او در بخارا است و این تاریخ
در وفات او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد ٭

تاریخ

پیشوای طریق صدق و یقین یافت از روی اعتقاد کمال شب دوشنبه آن ولی ز جهان	نقشبند جهان بهاء الدین نعمت از سید امیر کلال شد بحکم اله سوی جنان در بخارا است مرقد والاش	در نسب خواجه است صدیقی از ربیع نخست بود دوم سال تاریخ نقل آن محمود چون سحاب است فیض حق بالاش	شکر اوست مرو زند سیقیه باز از دو وی اختلاف سیوم خرد هم خاص اهل دین فرمود

شمس الدین محمد خواجه حافظ شیرازی

در صفت او قلم مرقوم است که او عندلیب گلشن سخنوری و طوطی شکرستان بلاغت گستری بوده و مولانا عبد الرحمن
جامی در نفحات ذکر میکند که وی لسان الغیب و ترجمان الاسرار است در بنه سخن او بلندتر از آن است که در عرصه
طاقت بشری در آید ہے آنکه از سر غیب گوید راز ٭ هست دیوان حافظ شیراز ٭ در علم قرات کلام الله مهارت
تمام بکار می برد و التزام داشته که هر شب جمعه در گرد مقصوره که میان مسجد شیراز واقع است تا صبح بگردد و با تمامی
خویش ختم قران نماید اگرچه صوفی مشرب بوده اما در هیچ کتب مشاهده نیفتاده که دست ارادت به پیری داشته باشد

حاکم خراسان گشت و بعد از یکسال و دو ماه در سنه ثمان و ثلاثین و سبعمائة از دست برادر خود خواجه وجیه الدین مسعود کشته شد و خواجه مسعود بجای او نشست و بعد حکومت هفت سال برادر او خواجه شمس الدین بر و خروج کرد تا آنکه بعد از چهار سال و نه ماه حیدر قصاب در سبزوار کارش تمام ساخت و امیر یحیی کراتی حاکم خراسان گردید و سپه سالاری به پهلوان حیدر قصاب داد و در سنه هفتصد و پنجاه و چهار هجری امیر یحیی کراتی طغان تیمور خان را که از نژاد سلاطین مغول بود قتل نمود و بعد از چندی او نیز از دست مقربان خود شهید شد مدت حکومت او چهار سال و هشت ماه بود بعد از شهادت او پهلوان حسن دامغانی و حیدر قصاب که بعد فوت یحیی کراتی متصدی ریاست گردیده بود امیرزاده خواجه لطف الله را که پسر خواجه مسعود بود بر مسند حکومت نشاند در آخر پهلوان حسن دامغانی او را کشته نقاره بنام خود زد و بعد از چهار سال و چهار ماه خواجه علی موید حسن دامغانی را دستگیر ساخته گردن زد و خود بر سریر حکومت قرار گرفت خلائق در روزگار او آسوده گشتند هیجده سال پادشاهی کرد در ولایت و نون و ثمانین و هفتاد و سه سال عمر یافت در سنه هفتصد و هشتاد و دو چون امیر تیمور صاحب قران بخراسان عبور کرد او بخدمت رسیده مملکت را باعیان دولت صاحبقران واگذاشت و در هنگامه که افواج امیر تیمور بر سرگردان رفت خواجه علی موید دران نبرد مقتول گردید و این واقعه در سنه هفتصد و هشتاد و هشت دست داده چنانچه از تاریخ فوتش مستفاد میگردد ❊

تاریخ

۷۵۸

تاریخ وفات نجم دین خواجه علی است		بر دال محمد چو بهی یک نقطه

یعنی اگر بر حرف دال که در لفظ محمد است یک نقطه بنهی تاریخ بر آید بعد از خواجه علی موید سلطنت از سربداران منتقل گردید و خراسان با ممالک صاحبقرانی منضم شد

کالی مسجد

این مسجد عالی در شاهجهان آباد در جوار مسجد جامع شاهجهان بادشاه سمت ترکمان دروازه واقع است مشهور بکالی مسجد جونان شاه المخاطب بخانجهان وزیر فیروز شاه این مسجد را در سنه هفتصد و هشتاد و نه هجری تعمیر ساخته در صحن این مسجد قبر جونانشاه و قبر پدر خانجهان تا امروز موجود است و بر پیشانی دروازه اش این کتبه مرقوم

بسم الله الرحمن الرحیم

بفضل و عنایت آفریدگار در عهد دولت بادشاه دیندار الواثق بتائید الرحمن ابو المظفر فیروز شاه السلطان خلد ملکه این مسجد بنا کرده بنده زاده درگاه جونانشاه مقبول المخاطب بخانجهان خدا برین بنده رحمت کناد هر که درین مسجد بیاید بدعای خیر بادشاه مسلمانان و این بنده را بفاتحه و اخلاص یاد کند حق تعالی این بنده را بیامرزد بحرمة النبی و آله مسجد مرتب شد بتاریخ دهم ماه جمادی الآخر سنه تسع و ثمانین و سبعمائة هجری ❊ ۷۸۹

سلطان فیروز شاه باربک

برادر زاده محمد تغلق شاه بود و نام پدرش سالار رجب بعد وفات محمد تغلق بعمر پنجاه ساله بتاریخ بیست و یکم محرم سنه هفتصد و پنجاه و دو هجری در دهلی بر تخت سلطنت نشست و خدا بود سلام تاریخ جلوس اوست ۷۵۲ و در ایام حکومت خود عمارات بسیار و شهرهای بی شمار بنا نمود و شهر جونپور را در سنه هفتصد و هفتاد و دو هجری بنام فخر الدین محمد جونان که عموزاد او بود آباد نموده و نثار بخش

ای شاه شجاع ملک و ملت دین — خود را بجهان اثر نمود مبین
در روی زمین اگرچه هستی دو سه روز — بالله که بهم رسیده در زیر زمین

و شاه شجاع را با سلطان اویس دیگر باره مکاتبات است این قطعه شاه شجاع بسلطان اویس فرستاد ✤

قطعه

ابو الفوارس دوران منم امان امان — که لعل مرکب من تاج قیصر است و قباد
بر و بنوجوان بدر همچنان بمبرد گوش — که خواهرت بنمایند زمادر دلشاد

سلطان اویس بجواب گفته ✤

ابیات

اباشهی که باوصاف فضل موصوفی — شهنشهی چو تو ازما در زمانه نزاد
بخوانده ایم فراوان درین مختصر عمر — کتاب نظم و تواریخ و شعر استاد
ز فاضلان بزرگان هر اباد دین — کسی بمدح بزرگی خود زبان نگشاد
نخوانده ام نشنیدم ندیده ام هرگز — کسی که چشم بدر کور کرد و مادر گاد

و شاه شجاع در آخر عمر با سلطان حسین جلایر ابن سلطان اویس جنگ داشت و او را منهزم ساخته بعد ازان به تبریز رفته بران ناحیه استیلا یافت در هنگام مراجعت ازین جهان درگذشت و فاتش روز یکشنبه بیست و نهم شعبان سنه هفتصد و هشتاد و شش بوقوع پیوست ۷۸۶ وحیف از شاه شجاع تاریخ وفات اوست مدت حکومت او بیست و شش سال بود و این تاریخ نیز که خواجه حافظ شیرازی گفته شاید که در وفات اوست ✤

تاریخ

رحمن لایموت چو آن پادشاه را — دید آنچنان کزو عمل الخیر لایفوت ۷۸۶
مولیش قرین رحمت خود کرد تا بود — تاریخ ۷۸۶ این معامله رحمان لایموت

بعد وفات شاه شجاع پسرش زین العابدین بر بساط حکومت قدم نهاد و چون امیر تیمور عزیمت تسخیر فارس نمود او سررشته تمکن از دست داده روبه تشتر نهاد و پسر عم شاه منصور که دران کشور فرمانروا بود او را در قلعه حبس نمود بعد ازان خلاصی یافته و باز دستگیر شده مکحول شد و در قید بماند و شاه منصور بن شاه مظفر بر فارس و عراق مستولی گشت ✤

خواجه جلال الدین توران شاه

وزیر شاه شجاع بود خواجه حافظ شیرازی قصیده در شان او گفته این بیت ازان است ✤

خواجه توران شاه عادل آن جلال ملک و دین — بدر آفاق علی عون الهدی غوث الامم

در روز شنبه بیست یکم ماه صفر سنه هفتصد و هشتاد و هفت هجری فوت کرده خواجه حافظ شیرازی در تاریخ وفاتش گفته ✤

تاریخ

آصف دوران جلال الحق و دین توران شاه — که درین مزرعه بجز دانه خیرات نکشت
آنکه میلش سوی حق بینی و خیر گوئی بود — آخر هفته بد از ماه صفر کاف الف
سال تاریخ وفاتش طلب از میل بهشت — که بگلشن شد و این گلخن فیروزه بهشت ۷۸۷

احوال سربداران سبزوار

سربداران سبزوار طائفه مردانه و شجاع بودند و بعد از وفات سلطان ابوسعید خان قریب پنجاه سال در اکثر بلاد خراسان حکومت و سلطنت کرده اند اول ایشان عبد الرزاق است پسر خواجه فضل الله باشتین و باشتین قریه ایست از قوایر سبزوار و خواجه فضل الله مردی محتشم و بزرگ بوده و در املاک و اسباب دنیاوی نظیر نداشت او را پنج پسر بودند مهین عبد الرزاق و کهتر وجیه الدین مسعود و دیگر پسرے شمس الدین و عبد الرزاق بملازمت سلطان ابوسعید خان در آذربایجان رفته و سلطان او را تربیت کلی کرده دیسا ول ساخته بعد وفات سلطان ابوسعید خان در سنه هفتصد و سی و هفت

درمرات آفتاب نما مرقوم است که سید جلال بخاری را سه پسر بودند سید احمد کبیر و سید بهاالدین و سید محمود و پدر شیخ جلال سید احمد کبیر است اما از مرات جهان نما چنان مستفاد میگردد که سید جلال بخاری شخصی دیگر است که در سنه یکهزار و پنجاه و هفت هجری فوت کرده حالش بعد ازین مرقوم خواهد شد ❊

شیخ شعبان الحق بیابانی

درویشی صاحب کمال بود نسل او از سید محمد بهکر است در موضع جهوسی خاص که مقابل قلعه الهٰ آباد آنسوی دریای گنگ واقع است گوشه گرفته بود و دران موضع شاید که در سنه هشتصد ۸۸۵/ه و هشتاد و پنج وفات یافته مدفون گشته حالا تربتش مطاف عالمیان است تاریخ وفاتش در الفاظ قطب گنج العرش یافته اند پسرش که شیخ تقی نام داشت نیز دران موضع آسوده است ❊

احوال سلاطین آل مظفر

اول ایشان محمد مظفر است و اصل او خراسان است پدرش بعهد سلطان محمد خدابنده به یزد افتاده و در رباط مراغه یزد زینداری میکرده اند و در ملازمت بعضی از سلاطین وقت بمرتبه امارت رسیده مردی دلاور و شجاع بوده و بروزگار سلطان ابوسعید خان فوت شده و پسرش محمد مظفر بمرتبه امارت امتیاز یافته چون بعد فوت ابوسعید خان انقلاب دست داد محمد مظفر یزد را متصرف شد و باد شاه شیخ ابو اسحاق که حاکم شیراز بود محاربات نموده و او را هلاک ساخته فارس را نیز گرفت و بهر جا که روی آوردی سر آمد بودی تا آنکه بعد از چهل و دو سال که بامر سلطنت پرداخت آفتاب دولت او آهنگ زوال کرد و پسرش شاه شجاع در سنه ستین و سبعمائه بر وی خروج کرد و او را گرفته محبوس ساخت و میل در چشمش کشید و کور کرد آخر همدران حبس وفات نمود خواجه حافظ شیرازی در نمیغه این قطعه گفته بیتی چند از ان نوشته میشود

ابیات

شاه غازی خسرو گیتی ستان / آنکه از شمشیر او خون میچکید
گه بیک حمله سپاهی می‌شکست / گه بهوی قلب شیری میدرید
عاقبت تبریز و شیراز و عراق / چون مسخر کرد وقتش در رسید
آنکه روشن بد جهان بینش بدو / میل در چشم جهان بینش کشید

و سلمان ساوجی نیز همدرین باب گفته

ایضا

آنکه از کبر یک وجب میدید / از سر خویش تا بافسر هور
قوت ظهر پشت او بشکست
وآنکه میگفت شیر شرزه منم / روز هیجا و دیگران همه گور
قرة العین کرد چشمش کور

ابو الفوارس شاه شجاع ابن محمد مظفر

در فضایل یگانه بود بعد از محمد مظفر در عراق عجم و فارس و کرمان سلطنتی باستقلال یافت ما بین او و برادرش قطب الدین شاه محمود که قبل از پدر حکومت اصفهان یافته بود جهت مملکت منازع بود بعد از جنگ صلح نمود و شاه محمود دختر سلطان اویس بغدادی را بعقد نکاح خود آورده بمدد و معاونت او بر شیراز مستولی شد و پس از حکومت شانزده سال در حین حیات برادر در اصفهان فوت کرد و شاه شجاع این رباعی مناسب آن واقعه گفته

رباعی

محمود برادرم شه شیر کمین / میکرد خصومت از پی تاج و نگین
کردیم دو بخش تا بیاساید خلق / او زیر زمین گرفت و من روی زمین

و سلطان اویس جلایر در جواب گفته ❊

بیت

وانقیاد تعظیم مینمود هرجا درویشی گوشه نشینی شنیدی بزیارت او رفتی چون آوازهٔ بزرگی مخدوم جهانیان شنید خواست بملازمت او شتابد این خبر بمخدوم رسید بسلطان نوشتند که دیری است که قصد طواف اکابر دهلی خصوصاً شیخ نصیر الدین دامن گیر وقت این درویش است سلطان تصدیعه نکشد و خلایق را در تشویش نیندازد در همان روزها مخدوم بدهلی تشریف آورد سلطان از استماع قدوم مخدوم بفراوان اعتقاد و اخلاص به پیشوا رفت و از دیدن چهره نورانی اعتقاد افزوده چنگ ارادت بدامن او زد و بیعت مریدی بجا آورد گویند که مخدوم در تمام روی زمین سیر نموده از آن سبب او را جهان گرد گویند و هفت مرتبه حج اگر گذارده و از خلیفه مکه قدم رسول طلب نموده بهندوستان آورده و آنرا از سر خود فرود بیاورده چون قریب دهلی رسید سلطان فیروز شاه استقبال چند منازل نموده قدم مبارک از فرق او بر سر خود گرفته بدهلی آورد و چون بعد از چند اوقات شاهزاده فتح خان که فرزند جگربند بادشاه بود انتقال نمود این نقش پا را بر قبر او نصب کرد در روضهٔ عالی که تا امروز در دهلی موجود است بر تربت او تعمیر ساخته بر دور آن مدرسه و مسجد و مکانات دیگر بنا نمود و حالا این عمارت را درگاه قدم شریف میگویند و هر سال بتاریخ دوازدهم ربیع الاول که روز وفات رسول است انبوهی از مردان و زنان در آنجا جمع میشوند و آن نقش قدم را بآب شوئیده می نوشند بالجمله اصل نام مخدوم جهانیان شیخ جلال است بسال هفت صد و هفت هجری چهاردهم ماه شعبان روز شب برات متولد شده و جانشین و مرید پدر خود گشته اما از شیخ رکن الدین سهروردی که وفاتش در سنه هفتصد و هفتاد و پنج رو داده فایده بسیار حاصل نموده و از شیخ نصیر الدین چراغ دهلی بمرتبه فیض رسیده وفاتش بروز چهارشنبه که عید قربان همان روز بود یعنی بتاریخ دهم ماه ذی الحجه سال هفت صد و هشتاد و پنج هجری بوقوع آمده و در قصبه اوچ ملتان که آنرا اچه نیز میگویند مدفون گشته بر پیشانی دروازه روضه او این تاریخ مرقوم است ❖

تاریخ

تا رگیست گشته جمله جهان بی جلال شاه	۷۸۵ تاریخ بود هفتصد و هشتاد و پنج سال

ملنگ و جلالیه فقیر مرید خاندان او است و شیخ صدر الدین که براجو قتال مشهور است برادر مخدوم جهانیان است که در سنه هشت صد و شش فوت کرده و از تاریخی که در کتاب مخزن الواصلین نوشته است وفات شیخ جلال بسال هفتصد نود و سه و نیز بسال هشتصد میرسد و آن تاریخ اینست ❖

تاریخ

سید بی نظیر ولی مانند	مصطفی است یگان فرزند
جد او سید جلال آمد	ذات او مصدر کمال آمد
هفتصد و هفت سال هجری بود	کان مه برج دین طلوع نمود
عمرش این ضیای نیک سرشت	یکصد و هفت سال کم نوشت
نام نامی او حسین بخوان	خلف احمد کبیر بدان
سال سنقار آن عزیز جهان	گفت هاتف همای خلد جنان
سال ترحیل آن خدا آگاه	گفت رضوان گل بهشت اله

دلش از حرص و هوا سرد است	نقبش در جهان جهان گرد است
متصف ز ماه شعبان بود	که طلوعش چو آفتاب نمود
عمر آن سید بلند نژاد	بی کم و بیش خوانده ام هشتاد
لیک این قول معتبر دیدم	متفق با همه سیر دیدم
عید قربان و چارشنبه بود	که ز آفاق نهضتش فرمود
سال نقلش از این جهان رضوان	گفت مخدوم ما دین بر خوان
هشت در راحه مرقد آن شاه	عطر الله قبره و ثراه

هفتصد و هشتاد و چهار از دست برادر خود سلطان احمد شهید شد ✣

تاریخ عمارت در دهلی

قریب باولی شیخ نظام الدین اولیا سنگی است که بران سنگ این تاریخ بعبارت فارسی و خط عربی منقوش است ✣

تاریخ

بعهد دولت شاه معظم	خجسته خسرو بے اولاد آدم	بدار دین احمد شاه خیر ور	شه صاحب قران سلطان اعظم
موفق گشت از حق بنده معروف	اساس این عمارت کرد محکم	جوار روضهٔ شیخ المشایخ	نظام الحق والدین قطب عالم
وحید الدین قریشی والدین	که با اهل ارادت بود همدم	بحسن اعتقاد و صدق اخلاص	در اسرار ولی الله محرم
مرا چون هر دو بیش شیخ عالم	بدست خود گرفت و کرد تا مم	بلفظ خود مرا مسرور خوانده	درین عالم چو شیخ عیسوی دم
رجا دارم که انفاس مبارک	دران عالم بود معروف پرچم	بخوان تاریخ اتمام عمارت	درینجا چون بنای خیر مقدم
	ز هجرت هفتصد و هشتاد و یک بود	مرتب شد بنا والله اعلم	

۷۸۱

قاضی بهاالدین شیرازی

در سنه هفتصد و هشتاد و دو هجری فوت کرده و خواجه حافظ شیرازی این تاریخ در وفاتش گفته ✣

تاریخ

بهاالدین الحق طاب مثواه	امام سنت و شیخ جماعت	چو میرفت از جهان این بیت میخواند	بر اهل فضل و ارباب بلاغت
بطاعت قرب ایزد میتوان یافت	قدم در نه گرت هست استطاعت	بدین دستور تاریخ وفاتش	بر آور دار حروف قرب طاعت

۷۸۲

خواجه عماد فقیه کرمانی

در زمان سلاطین آل مظفر بغایت معزز و محترم میزیست خصوص شاه شجاع که همیشه غریق بحر احسانش داشته ابواب اشفاق بر وجهات روزگارش می کشود و خواجه عماد با وجود علم و تقوے و جاه در شاعری کامل بود و او راست ع دل عکس رخ خوب تو در آب روان دید ✣ واله شد و فریاد برآورد که ماهی ✣ در حبیب السیر آمده که خواجه عماد را گربه بود که هر گاه خواجه نماز گذاردے با او موافقت بجا آوردے و شاه شجاع این معنے را بر کرامت او حمل کرده پیوسته بقدم اخلاص خدمت کردی و خواجه حافظ که از معنے در شک بود این غزل در انوقت برشته نظم کشیده ✣

غزل

صوفی نهاد دام سر حقه باز کرد	آغاز کرد تا فلک حقه باز کرد	بازی چرخ بشکندش بیضه در دماغ	زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد
ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم	زانچه آستین کوته و دست دراز کرد	فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید	شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد
ای کبک خوش خرام کجا میروی بایست	غره مشو که گربه عابد نماز کرد	حافظ مکن ملامت رندان که در ازل	ما را خدا ز زهد ریا بی نیاز کرد

مرقد خواجه عماد در کرمان است اما سال وفات او معلوم نیست ✣

شیخ جلال مشهور بمخدوم جهانیان جهان گشت

درویشی صاحب کمال بوده و در اچه ملتان سکونت داشته و در ان دیار مدفون است سلطان فیروز شاه بارها بملاقات او آمده دستهٔ که در سنه هفتصد و نود فوت کرده یکے از مریدان اوست منقول است که سلطان بزمیع ممتاز و نت اعتقاد

مدت ملک شان یکصد و نوزده سال و دو ماه بود و هشت تن از ایشان بادشاهت نمودند

تاریخ وفات بزرگی

که در سال هفتصد و هفتاد و نه هجری فوت کرده و خواجه حافظ در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

بخواجه عادل طاب مثواه | پس از پنجاه و نه سال از حیاتش
بسوی روضهٔ رضوان سفر کرد | خدا راضی ز افعال و صفاتش
خلیل عادلش پیوسته بر خوان | در آنجا فهم کن سال وفاتش

سلطان اویس جلایر

بعد از پدر [illegible] در بغداد در سنه هفتصد و پنجاه و هفت بر مسند خلافت قرار گرفت بادشاهی بلطیف طبع و هنرمند و نیکو نظر و صاحب کرم بود و صاحب [illegible] بود که روزی سوار شد مردم بغداد بسر راه او آمدند حیران حسن او ماندند زبان حال گفتندی بیت بوی پیراهن یوسف رجهان گم شده بود [illegible] قیمت مهر گریبان تو بیرون آورد و سلمان ساوجی در تهنیت جلوس و ثنای نهایت جود او قصیدهٔ بنظم آورد و این چند بیت از آن است

تاریخ

بشیر ان سعادت [illegible] | همای [illegible] بغداد در ممالک آفاق
که سال هفتصد و پنجاه و هشت با ناز | بالاتفاق خلایق بیاری خلاق
نشست خسرو روی زمین بتخت [illegible] | [illegible] ملک عراق
خدایگان سلاطین غیاث دنیا اویس | پناه و پشت ملوک جهان علی الاطلاق

منقول است که [illegible] خواجه سلمان در مجلس سلطان بشرب مشغول بود چون بیرون آمد سلطان فراشی را فرمود تا شمع بالگن زر همراه او بیرون برد و او را بخانه رساند چون صباح فراش لگن طلب داشت خواجه سلمان این بیت بسلطان فرستاده

شمع خود سوخت شب دوش برای امروز * گر لگن مطلبد شاه ز من میسوزم * سلطان چون این بیت خواند خندان شده گفت از خانه شاعر طامع چیزی بیرون آوردن مشکل است و آن را بدو بخشید گویند که سلطان اویس بعد فوت خواجه مرجان حکومت بغداد را بخواجه سرور داد در ایام حکومت او در اواخر سنه خمس و سبعین و سبعمائة آب دجله طغیان کرده جمله عمارات را غیر از مدارس و خوانق و ابنیهٔ عالیه در آب مستغرق ساخت و درین واقعه چهل هزار آدمی غریق طوفان فنا گشتند و خواجه جمال الدین سلمان دران واقعه این تاریخ گفته

تاریخ

بسال هفتصد و هفتاد و پنج گشت خراب | بآب شهر معظم که خاک بر سر آب
دریغ روضهٔ بغداد آن بهشت آباد | که کرده است خرابش جهان خانه خراب

و خواجه سرور ازین غصه رنجور شده متوجه سرای سرور گردید و سلطان حکومت بغداد را بامیر اسمعیل ولد نجیب امیر زکریای وزیر داد و خواجه سلمان این قطعه در حق او گفته قطعه

وجیه دین محمد امیر اسمعیل * که رزق خلق خدا را گرفت کفیل * گشاده است ز دست تو دجلهٔ احسان * چنانچه بسته بر قرم رباب اسمعیل * و امیر اسمعیل چهار سال باستقلال حکومت کرده و در زمان ایالت در آنجا عمارتی میساخت سر چوبی از آن عمارت بیرون آمده بود خواستند که آن را ببرند مانع شد و گفت شاید سر کشتی بباد دهند آخر چون در شهور سنه ثمان و سبعین و سبعمائة با بابای شاهزاده شیخ علی ولد سلطان اویس بر دست ملازمان خود بقتل آمد سرش را آنجا آویختند با لجمله سلطان اویس بعد از آنکه از سریر تا روم مسخر فرمان او گشت در اوان جوانی ازین زندان فانی بریاض جاودانی رسید و این واقعه جمعه سنه دوم جمادی الاول سنه هفتصد و هفتاد و شش هجری وقوع شده مدت حکومت او قریب بیست سال بود و بعد وفاتش پسرش سلطان حسین جلایر بر سریر سلطنت نشست و بعد حکومت هفت سال در سنه

تاریخ

همای چتر همایون بادشاه اویس — بسیط روی زمین زیر سایه گرفت — حدود مملکت فارس تا در هرمز — بسال خمسه وستین وسبعمایه گرفت ۷۶۵

میر سید علی همدانی

از اولاد امام زین العابدین است وامام زین العابدین را شش فرزندان بودند از انجمله یکی عبدالرحمان است که میر سید علی از اولاد اوست واولاد میر سید علی در کشمیر وهمدان است در سنه هفتصد وشصت وشش فوت کرده ودر ولایت ختلان مدفون گشته تاریخ از مخبر الواصلین ❊

تاریخ

همدانی است سید همه دان — اسم سامی او علی همدان — خانقاهش بخطه کشمیر — فیض بخشش بهر صغیر وکبیر

شد رقم سال نقل آن والا — قطب عالی جنت اعلی — مرقدش در ولایت ختلان — بفهم ما سید همه بر زبان ۷۶۶

فخر الدین امیر محمود مشهور به ابن یمین

روزی پدرش ملک الفضلا امیر یمین الدین فرزندی این رباعی به لب جو نوشته فرستاد

رباعی

دارم ز عتاب فلک بوقلمون — وز گردش روزگار خس در درون — بنشین چو کناره صراحی همه تنگ — ... پیاله پیاله همه خون

جواب از امیر محمود

دارم ز صفای فلک آینه گون — بر آه دلی که سنگ ازو گردد خون — روزی به هزار غم بشب می آرم — تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

وامیر محمود در روز شنبه هشتم ماه جمادی الاخر سنه هفتصد وشصت ونهه هجری فوت کرده ❊

تاریخ از مخبر الواصلین

رفته بود از سال هجرت هفتصد وشصت ونهم — روز شنبه هشتم ماه جمادی الاخرین — گفت رضوان از خرد استقبال او ۷۶۹ — خیمه در صحرای جنت میر زد ابن یمین ۷۶۹

ملک معز الدین حسین کرت

ابن ملک غیاث الدین کرت وهشتم بادشاه از آل کرت است بعد از فوت برادر خود یعنی ملک حافظ در سنه هفتصد وسی ودو بر ممالک هرات وغیره بادشاه شد وسربداران را پریشان ساخت ومولانا مظفر هروی که معاصر او بود در مدح ملوک کرت قصائد وارد دارد است بیت سلطان معز الدین که ز دریای فضل وجود ❊ در لیست آفتاب وحبابی است آسمان ❊ وملک معز الدین بعد حکومت سی ونه سال در سیوم ذیقعده سال هفتصد وهفتاد ویک یا دو در گذشت در کتاب نگارستان مدت ایالت او دوازده سال مرقوم است ومولانا تفتازانی در تاریخ وفات او گفته ❊

تاریخ

۷۷۲

چون خسروانی ثالث وسی القعده — معلوم شد طیب الله ثراه

از الفاظ الله ثراه تاریخ بر می آید بعد از وفات ملک معز الدین حسین نبیره او ملک غیاث الدین بن علی در هرات دعوی سلطنت یافته وطوس وجام را مسخر ساخته وهمواره میان او وسربداران سبزوار دامن جانی قربانی جهت حکومت ولایات منازعات بوده مردی مدعی ومشهور بود وظلم کردی در رعایا ازو ناشاد بودند تا آنکه امیر تیمور لشکر بهرات کشید ودر سنه هفتصد وهشتاد وسه او را با برادر ولیسرش بعد از حکومت دوازده سال بقتل رسانید واستقبال آل کرت نمود

ز هجرت هفتصد و پنجاه و نه بود ربیع الاخر آن ماه خجسته
که شنبه روز و شنبه نیمه ماه شتلمش با محمد خواجه گشته

خواجه قوام الدین عیار

در مرات جهان نما مرقوم ست که خواجه قوام الدین صاحب عیار در مرتبه وزارت و مشیر شاه شجاع ابن مبارز الدین محمد مظفر شاه بود و مرتبه عالی داشت و خواجه حافظ شیرازی در اکثر غزلیات خود ذکر او کرده آخر در تاریخ اربع و ستین و سبعمایه بعد از تعذیب شکنجه شاه شجاع او را بقتل رسانید بعد از و امیر کمال الدین وزارت شاه شجاع یافته و بعد از و خواجه جلال الدین توران شاه وزیر او گشت و خواجه حافظ در تاریخ وفات خواجه قوام الدین این قطعه فرموده ✤

تاریخ

اعظم قوام دولت و دین آنکه بر درش از بهر خاک بوس نمودی فلک سجود
با آن جود آن عظمت زیر خاک رفت در نصف ماه ذی قعده از عرصه وجود
تا کس امید جود ندارد دگر ز کس آمد حروف سال وفاتش امید جود

از الفاظ امید جود تاریخ می بر آید لیکن بشرط آنکه حرف دال را که در لفظ جود است ذال منقوط خوانند تا عدد سال هفتصد و شصت و چهار ۷۶۴
شود و در تفرقه میان دال و ذال از این رباعی که خواجه نصیر فرموده اند میتوان نمود ✤

رباعی

آنانکه بفارسی سخن میرانند در معرض دال ذال را ننشانند
ماقبل وی ار ساکن جز وای بود دال است و گرنه ذال معجم خوانند

و این معنی چنین گفته که در زبان فارسی فرق میان دال و ذال ✤ یاد گیر از من که آن نزد افاضل معظم است ✤ پیش از و در لفظ مفرد گر صحیح و ساکن است ✤ دال خوان آنرا و باقی جمله ذال معجم است ✤ یعنی در کلمه که واقع شود اگر پیش از آن یکی از حروف علت باشد که واو و الف و یای حطی است و آن حرف ساکن باشد ذال نقطه دار است والا دال چنانچه انوری نیز گفته است ✤

رباعی

دست تو بفیض چون ید بیضا نمود از جود تو بر جهان جهانی افزود
کس چون تو سخی نه هست و نی خواهد بود گو قافیه ذال شو رهی عالم جود

پس درین صورت حرف آخر کلمه نمود و افزود و بود که فارسی است ذال نقطه دار باشد و همچنین حروف آخر کلمه زاد و شاد و دید و شنید و نیز اگر در ماقبل آن حرفی دیگر باشد و آن حرف منحرف بود هم ذال نقطه دار است مانند ایزد و آمد و امثال آن فقط و این تاریخ نیز از خواجه حافظ است ✤

تاریخ

۷۶۴

صباح جمعه بد و سادس ربیع نخست که از دلم غم آن ماه رو شد مرحل
بسال هفتصد و شصت و چهار از هجرت جواب گشت من جل حکایت مشکل
دریغ و درد و تاسف کجا دهد سودی کنونکه عمر بیازیچه رفت بی حاصل

تاریخ فتح در زمان سلطان اویس جلایر

چون بعد وفات محمد مظفر شاه در میان شاه شجاع و برادرش شاه محمود جهت مملکت تنازع افتاد شاه محمود با مداد سلطان اویس جلایر در سنه خمس و ستین و سبع مایه لشکری بعد لشیراز کشیده برادر را محاصره نمود و اکثر ممالک فارس بتصرف خود آورده چون این مژده بدرگاه سلطان اویس فرستاد خواجه سلمان به تهنیت این فتح قصیده و تاریخ گفته بسلطان گذرانید و آن تاریخ اینست ✤

خسرو رومی زمین غوث زمان بو اسحاق
که بر آن رسمی چو گل از گریه بلبل
بلبل و سرو و سمن یاسمین و لاله و گل
جمعه بیست دوم ماه جمادی الاول
هست تاریخ وفات شه سنبل کاکل
و السنین بود که پیوسته شد از جزو کل

در مفتاح ابو اسحاقی که کتابی است در فن علم عروض و قوافی قصیده ایست موشح الطرفین در مدح شاه ابو اسحاق که چون حروف اول و بعد از آن حروف اول مصرعهای ثانی را جدا گانه بگیرند بیتی از آن برخیزد موشح الطرفین که از آن نام شیخ ابو اسحق بن محمود شاه حاصل شود و از توشیح میان قطعه رباعی برخیزد که از حروف شیخ ابو اسحق هر کس که حرفی در ضمیر گیرد آنکه بر رابطه آن صنعت واقف باشد تواند گفت که کدام حرف در ضمیر گرفته است چون ایراد تمام ان قصیده موجب تطویل کلام است بنابر آن بر تحریر رباعی نوشتم که از میان قطعه برخیزد اختصار میرود ❊

ایضاً

حاتم که جود شاه احسانت
رستم که رزم خسته دستانت
زاوش رجاه کهترین نشتی است
بهرام ز قدر کمترین دربانت

بدانکه درین رباعی **الف** در مجموع مصاریع آمده است و **ش** مخصوص است بمصرعه سیوم و **ی** مخصوص بمصراع سیوم و چهارم و **خ** مخصوص بمصراع دوم و **ب** مخصوص است بمصراع اول و چهارم و **و** مخصوص است بمصراع اول و سیوم و **س** مخصوص است بمصراع اول و دوم و **ح** بمصراع اول و **ق** بمصراع چهارم هرگاه که در حافظه ضبط این حروف بکنند هر کس که حرفی از حروف شیخ ابو اسحاق در ضمیر کرد تواند گفت که کدام حرف گرفته است و مصنف در تاریخ خاتمه کتاب مذکور که بنام شاه ابو اسحاق نوشته این چند بیت گفته ❊

ابیات

بفرمان دارای خورشید ماه
شد این درج پر در و گوهر تمام
بسی گردم اندر بحار و بحور
جهاندار چون شاه صاحب قران
امیدم که ارباب دانش کنند

بنام شهنشاه گیتی پناه
کزو فاضلان را بود آب و جاه
پی گوهر مدح خسرو شناه
شهنشاه چون بو محمود شاه
به اغماض در سهوت من نگاه
که ذات ملک سیرت شاه را

ز هجرت شده هفتصد و چهل و پنج
بسی رنج بردم درین جا بر فن
ندیده است کس از سلاطین عهد
نخوانده است کس از بحار پر فضل
الهی بحق رسولی که گشت
ز آفات دوران بداری نگاه

ربیع دوم اول مهر و ماه
باامید احسان ظل آله
زبده و جهان تا ابد بن عهد گاه
چنین نظم در مدحت شاه شاه
رخ کفر از نور شرعش سیاه

ملک کیومرث

والی قلعه نور پیوسته ولایت قاین را امارت کرده آنجا آثار اقتدار ظاهر ساختی والی آنجا که شلمش نام داشت چنانچه گفته اند شهرے که دران شحنه شلمش باشد ❊ دانی که دران شهر چه شورش باشد ❊ بطاقت گشته بمدد خواجه ابرو سے توسل نموده بدفع ملک کیومرث اتفاق نمود و بدین نیت متوجه آن قسم گردید ملک نیز اطلاع یافته با فوجے از دلاوران ایشان را استقبال نمود چون از طرفین صفها راست شد کسے یکا اول قدم در میدان جلادت نهاد آن هر دو امیران بودند که تیغ بالقصه ملک آهیخته بر سر وی تاختند تغار او و ناوک جانستان از دست ملک بقتل آن امیران آمده الشان از پا در آورد هلاک ساخت وقوع این واقعه در تاریخیست که ازین قطعه مستفاد میگردد

تاریخ

لیکن او را در سلطنت خبر نامی نبود کفیل مهام سلطانی شاه دلشاد خاتون بود و دلشاد خاتون بانوی بلقیس منش بود و خواجه جمال الدین محمد سلمان ساوجی گوید سر از ایا بر فرق شکسته از سر نگین مینا و مقنعهٔ او کلاه گوشهٔ سنجر ٭ و سبب علاوهٔ سلمان ساوجی پیش امیر حسن نوئینان و دلشاد خاتون آن بود که روزی امیر شیخ حسن تیر می انداخت و سعادت نام از غلامان او تیر می آورد خواجه سلمان بدیهه این اشعار گفت و امیر حسن در بنا تربیت او شد ٭

اشعار

چو در بار چاچی کمان زفت شاه | تو گفتی که در برج قوس آمد ماه
نهادند سر خویشتن بر دوش شاه | ندانم چه گفتند در گوش شاه
چو از شست بگشاد خسرو گره | برآمد ز هر گوشه آواز زه
| که در عهد سلطان صاحب قران

دو زاغ کمان با عقاب همه پر | ببریدم بیک گوشه آورد سر
شهابی ز برج زبانه ببر نیست | سعادت بزن ار پی تیر نیست
بهمدیت کس نا له برنجاست | بغیر از کمان گو بنا المد ز دست
نکرده کسی زه زخر بر کمان |

و امیر حسن بزرگ را با امیر حسن کوچک که از نسل امیر چوپان بود منازعه و مجادله بوده بکرات از وی انهزام یافته و امیر حسن بزرگ در بغداد بسال هفت صد و پنجاه و هفت بمرض درگذشت مدت حکومت او هفده سال بود بعد از وی پسرش سلطان اویس جلایر بر مسند حکومت نشست ٭

شاه شیخ ابو اسحاق شیرازی

او ابو اسحاق انجو خیرست او سید پدرش امیر محمود شاه از نسل خواجه عبد الله انصار بوده است و امیر محمود شاه در زمان سلطان ابو سعید خان که از سلاطین مغول بود بحکومت شیراز مشغولی داشته و در زمان دولت ارپا خان بسال هفتصد و سی و شش بقتل رسیده بعد از وی پسرش امیر مسعود بجای او نشست و چون بعد از چندی او نیز مقتول شد امیر شیخ ابو اسحاق که متوجه تسخیر شبانکاره بود خبر قوت برادر شنیده بشیراز معاودت نمود و چون همدران نزدیکی ارپا خان نیز کشته شد امیر مسعود متصرف شیراز گشت و در سنهٔ هفتصد و چهل و چار خطبه و سکه بنام خود کرد و قریب چهارده سال در دولت و اقبال بسر برد و بر دست امیر محمد مظفر در هفت صد و پنجاه و هشت شهادت یافته و آن برین منوال است که چون در سنهٔ هفتصد و پنجاه و چهار امیر مبارز الدین محمد مظفر از ده و دام بجوی ... دیدام می پرستیی و مستی شیخ ابو اسحاق آگاه شد بقصد استیصال او در شیراز آمد و شیخ در قلعهٔ شیراز متحصن شد درین عرصه خاسبه قوام الدین که وزیر او بود فوت کرد و پس از فوت خاسبه سیوم شوال امیر مبارز الدین بموافقت بعضی از سرداران که طریق مخالفت با شیخ می سپرزند لشهر در آمد شیخ راه فرار پیش گرفت و مرات و مرات میانه شیخ و آمیه غبار منجاذ نزاع ارتفاع یافته آخر در اصفهان بدست شاه سلطان بحکم مبارز الدین در سنه هفتصد و پنجاه و هشت بقتل رسید و خواجه حافظ شیرازی در تاریخ وفاتش میگوید ٭

تاریخ

بر فند کام و الف لام جمادی الاول | سپهر حلم محیا آفتاب جاه جلال
بسال ذال الف گر نون حاجی الاتفاق | کمال نبی و دین شاه شیخ بو اسحاق
خدایگان سلاطین شرق و مغرب | میان عرصه میدان به تیغ و مهر
خدیو کشور عدل و کرم باستحقاق | نهاده بر دل احباب و خصلتش داغ فراق

ایضاً

بعضی هشتصد و شصت و هفت نوشته اند چنانچه از تاریخی که در مجمع الواصلین مرقوم است مستفاد میگردد ❊

تاریخ

آن امامی که بانی بوده	بالیقین شاه شاهنشه بوده	مقتدای خدا شناسان است	صاحب فیض جود جهان است
از مریدان او که دلخواه است	نور دین شاه نعمت الله است	سال ترحیل آن ستوده سیر	خردم قطب اوج ملک نوشت ٧٥٧
باز از روی اعتقاد این دان	گفت ساکن بخلد پیر جوان	هست در مکه قبر آن مغفور	زایر شه زروشب ملایک حور ٧٦٧

قاضی شیخ مجد الدین اسمعیل شیرازی

در زمان سلطنت شاه ابو اسحاق بوده چنانچه خواجه حافظ شیرازی می فرماید ❊

ابیات

بعهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحاق	به پنج شخص عجب ملک فارس بُد آباد	نخست پادشهی همچو او ولایت بخش	که جان خویش بپرورد و داد عیش بداد
دگر مربی اسلام شیخ مجد الدین	که قاضی به از و آسمان ندارد یاد	دگر بقیهٔ ابدال شیخ امین الدین	که یمن همت او کارهای بسته گشاد
دگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف	بنای کار مواقف بنام شاه نهاد	دگر کریم چو حاجی قوام دریادل	که نام نیک ببرد از جهان بخشش و داد
	نظیر خویش نه بگذاشتند و بگذشتند	خدای عز و جل جمله را بیامرزاد	

وفات شیخ مجد الدین بروز چهار شنبه هجدهم ماه رجب سال هفتصد و پنجاه و ششم هجری بوقوع پیوسته و خواجه حافظ شیرازی در تاریخ وفاتش گفته و از الفاظ رحمت حق تاریخ بر آورده ❊

تاریخ

مجد دین سرور و سلطان قضات اسمعیل	که زدی کلک زبان آورش از شرع نطق	ناف هفته بد و از ماه رجب بیست و دو روز	که برون رفت ازین منزل بی نظم و نسق
	کنف رحمت حق منزل او دان و آنگه	سال تاریخ وفاتش طلب از رحمت حق	

٧٥٦

احوال ایلکانیه یعنی سلاطین بغداد

اول ایشان امیر نویان شیخ حسن جلایر است و او را امیر حسن ایلکانی و شیخ امیر حسن بزرگ می گفتند نام پدرش امیر قیتوقا است این امیر ایلکان جلایر است و شیخ حسن دختر زاده ارغون خان یعنی پسر عمه ابو سعید خان بود و داماد امیر چوپان و امیر ایلکان در زمان سلطنت گیخاتو خان منصب امیر الامرایی داشت و شیخ حسن هنگام سلطان ابو سعید خان بن الجایتو در خراسان امیر الوش بود و بغداد خاتون دختر امیر چوپان سلدوز را که از امرای کبار ابو سعید بود در حباله نکاح خود داشت چون سلطان ابو سعید خان با دختر مذکور عشق ورزیده خواهش کرد که او را متصرف شود قبول نکرد و پدرش باعث شده داعیه سلطنت پیدا کرد و لشکر فراهم آورد تا آنکه در محرم سنه هفتصد و بیست و هشت ملک غیاث الدین کرت بفرمان ابو سعید خان او را بهم گذرانید چون سلطان از دفع چوپانیان فارغ شد قاضی مبارک شاه را نزد شیخ حسن فرستاد و استدعای بغداد خاتون نمود شیخ حسن خواهی نخواهی او را طلاق داده بحرم سلطان فرستاد و آن دختر در حباله نکاح سلطان در آمد بعد وفات ابو سعید خان امیر حسن دلشاد خاتون را که محبوبه ابو سعید بود در نکاح خود در آورد و خیال بغداد خاتون را که ابو سعید خان با کراه از و گرفته بود در خیال او بود ... دلشاد خاتون دختر امیر دمشق بن امیر چوپان بود و بالجمله چون بعد وفات ابو سعید خان انقلاب دست داد ... امیر حسن قرار گرفت

عمر او شصت و پنج ساله شمار ‌‌ ‌ بی کم و بیش ای ستوده شعار
منذر دنیا چو آن نصیر زمان ‌ ‌ بست جمعه داد حق را جان
سال نقلش مه شعبان ‌ ‌ هشتم بود از مه رمضان

درگاهش متصل روضه سلطان بهلول لودی شش گروه از شاهجهان آباد بسمت جنوب واقع است و سلطان غیر فتیله که برو اعتقاد تمام داشت این عمارت را پیش از وفات او تعمیر ساخته بود ۞

ملک ابراهیم بیو

در بهار بفاصله یک گروه مغرب از شهر کوهی هست خورد که آنرا پیر پهاڑ سے میگویند بالا سے آن کوهچه مزار ملک ابراهیم بیو که در زمان سلطان فیروز شاه دهلوی سے فوت کرده موجود است وفاتش در سنه هفتصد و پنجاه و سه بوقوع آمده و این تاریخ بر سر تربتش مرقوم است

تاریخ

بعهد دولت شاه جهان گیر ‌ ‌ که بادا در جهان ملک تو در زر
ملک سیرت ملک بیو ابراهیم ‌ ‌ که بد در دین چو ابراهیم کین سوز
بهجرت هفتصد و پنجه سه تاریخ ‌ ‌ مسافر شد ملک در بهشت از روز
شهنشاه جهان فیروز سلطان ‌ ‌ که بر شاهان گیتی گشت فیروز
. . . . ‌ ‌ بماه ذی الحجه یکشنبه از روز
خدا از مد از رضا جوی پیش بر دی ‌ ‌ که تا آسان حساب آخرین روز

خواجه قوام الدین حسن

وزیر شاه شیخ ابو اسحاق شیرازی سے بود در هنگامیکه مبارز الدین محمد مظفر بقصد استیصال نهال اقبال شاه ابو اسحاق کمر بسته بشیراز آمد عنقریب همان ایام مریض شده در گذشت و این واقعه بروز جمعه ششم ماه ربیع الاول بانگه ربیع انقاسے بسال هفتصد و پنجاه و چهار هجری واقع شده و خواجه حافظ شیرازی سے تاریخش چنین یافته ۞

تاریخ

سرور اهل عمائم شمع جمع انجمن ‌ ‌ صاحب صاحبقران حاجی قوام الدین حسن
سادس ماه ربیع الاول اندر نیم شب ‌ ‌ روز آدینه بحکم کردگار ذو المنن
هفتصد و پنجاه و چهار از هجرت خیر البشر ‌ ‌ مرغ روحش کو همای آشیان قدس بود
شد سوی باغ بهشت از دام این دار محن ‌ ‌ مهر را هنر امکان از او خوش وطن ۷۵۴

طغان تیمور خان

والی جرجان از نژاد سلاطین مغول بوده بعد از وفات سلطان ابو سعید خان در باخان اکثر ولایت خراسان را مسخر ساخته و مغبران خراسان که بعد فوت سلطان ابو سعید خان سر بر آورده بودند و مطیع منقاد گشتند آخر الامر بدست خواجه یحیی کراری که از جمله سربداران بود بتاریخ شانزدهم ماه ذی القعده سنه هفتصد و پنجاه و چهار هجری بقتل رسید بعد از قتل او سلطنت از قوم چنگیز خان بر افتاده و سربداران خروج کرده ذخیره گشتند بعد وفاتش شیخ حسن بزرگ جهان تمر خان را که از نسل کنجاتو خان بود بسلطنت برداشته خود بعراق عرب و بغداد دوباره بکبر را تصرف خود در آورد عزیزی در تاریخ قتل طغان تیمور خان گفته

تاریخ

تاریخ قتل شه عالم طغان تمور ‌ ‌ ز هجر بود هفتصد و پنجاه و چهار سال ۷۵۱
در روز شنبه از مه ذیقعده شانزده ‌ ‌ کین حال گشت واقع از حکم ذو الجلال

امام یافعی قطب مکه

از اولیای وقت بوده و شاه نعمت الله سے از مریدان است بتاریخ سال هفتصد و پنجاه و پنج فوت کرده

تاریخ

۷۳۷ چو بادشاه جهانگیر عالم بالا   بفرّ دولت خانه سپهر ز بر تنهها
زهی حصار که بشنیده حلقه در او   کشاده دهن نگون که سنگین بود
محیط انه بنقش هفت قلعه بینا   سنه زین تبا ریخ اوخلوا فیها ۳۰

وعمارت هزار ستون را در سنه هفتصد وچهل وچهار تعمیر ساخته حالا بالکل خراب وویران است اما نشانی ازان تا امروز باقی است همدران سال عمارت قلعه خرم آباد نیز باهتمام ظهیر الدین معمار تعمیر نموده فخر زمان بدر چاچی این تاریخ یافته ❊

تاریخ

خرم آباد نام کرد ش شاه   چون ظهیر الجیوش شد معمار
شد تمام این عمارت خرم   در محرم ۷۴۴ هفتصد وچهل وچار

تاریخ

برین عمارت خرم بین خجسته بسر   هزار دیده کشاده است چو آئینه دار
تمام گشت تبا ریخ ادخلوا فیها   شده بنام خلیفه بامر خسرو عهد
کشاده باتو بگویم که هفتصد وچهل وچار ۷۴۴   برین عمارت خرم ظهیر دین معمار

اما این عمارت عالی متصل قلعه تغلق آباد واقع است وبسبب آنکه این مکان هزار ستون داشت بعمارت هزار ستون مشهور است وبعضی کسان این مکان را محمد آباد وعادل آباد نیز گویند وبدر چاچ میگویند

ابیات

اگرنه خلد برین است این هزار ستون   چرا فضای وسیش عرض گاه روز جزا است
بلی جنان خرم آباد آنچنان بی است   که او متابع امر خلیفه دنیا است

درزمان او فتنه ها هر طرف مشغول شده وهر کس هر جا که بود دم استقلال زد ازان جمله حسن کانگویه در دیوگیر دکن در سنه هفتصد وچهل وهشت علم شاهی برافراشته ملک دکن را بتصرف خود آورد واولادش تا مدت دراز دران دیار فرمان فرمایی نموده اند وسلطان محمد تغلق بعد حکومت قریب بست وهفت سال در بست ویکم ماه محرم سنه هفتصد وپنجاه ودو هجری بر کنار دریای سنده درگذشت ودر تذکره دولتشاهی مسطور است که سالیکه سلطان محمد تغلق فوت کرد همدران سال ملک محمد کرت که یکی از ملوک کرت است وفات نموده چنانچه مولانا مظفر هروی در تاریخ فوت آن هر دو بادشاهان میگوید

تاریخ

بود در رزم چو کاوس کی محمد کرت   نهاد بر دل سهراب کی محمد کرت
خدیو کشور اول چو بد محمد تغلق   برفت هر دو زعقب شاه محمد کرت

قبرش اندرون روضه سلطان غیاث الدین تغلق شاه واقع دهلی تا امروز موجود است ❊

شیخ نصیر الدین چراغ دهلی

خلیفه دوم شیخ نظام الدین اولیا است وسید محمد گیسو دراز که در دکن سکونت اختیار نموده ودران دیار مدفون است از اعظم خلفای شیخ نصیر الدین است در اکثر تواریخ بنظر آمده که شیخ نصیر الدین بتاریخ هژدهم ماه رمضان شب جمعه سال هفتصد وپنجاه وهفت فوت کرده اما تاریخ رحلت او که در کتاب نجز الواصلین مرقوم است ازان سال هفتصد وپنجاه ودو استخراج می یابد تاریخ اینست ❊

تاریخ

آنکه دانش چراغ راه یقین است   نام نامی او نصیر الدین است
ذات او چراغ بی زوال   بلکه خورشید هر دو عالم خوان

ابیات

اوحدی شصت سال سختی دید ... تا شبی روی نیک بختی دید
سر گفتار ما مجازی نیست ... باز کن دیده کان ببازی نیست

و از قصیده زانیه حکیم سنائی را جوانی نیکو گفته است و عدد ابیات آن صد و شصت خواهد بود در تاریخ اتمام جام جم گفته است ✣

تاریخ

چون ز تاریخ بر گرفتم فال ... هفتصد رفته بود و سی و سه سال
چون رسالی تمام شد بد رسش ... خنم کردم بلیلة القدرش
که من این نامهٔ همایون فر ... عقد کردم بنام آن سرور

قبر وی در مراغه تبریز است و تاریخ وفات وی بدانجا سنه ثمان و ثلثین و سبع مایه نوشته اند تاریخ وفات او که در کتاب مجمع الواصلین است اینست ✣

تاریخ

آنکه او بی نظیر ثانی بود ... اوحد الدین اصفهانی بود
سال نقلش بگوی بی منت ... اوحد الدین ساقی جنت ۷۳۸ ۷۳۸

شیخ حسن کوچک

که او را امیر حسن چوپانی نیز میگفتند پسر امیر تیمور تاش ابن امیر چوپان بود بعد از سلطان ابوسعید خان و ارپا خان بر بعضی از بلاد روم و عراق و عجم استیلا گرفته بکرات شیخ حسن بزرگ را هزیمت داده تا آنکه شبی زوجه اش خضتین او را محکم گرفته او را ہلاک ساخت چنانچه خواجه سلمان ساوجی درین باب تاریخ گفته

تاریخ

ز هجرت نبوی رفته هفتصد و چهار ... در آخر رجب افتاد اتفاق حسن
گرفت محکم میدا اشتت تا بمرد و برفت ... زنی چگونه زنی خیر خیرات النسان
زهی خجسته زنی خایه را مردافکن ... بزور بازوی خود خضتین شیخ حسن

بعد از فوت او برادرش اشرف خان بر ملک ایران استیلا یافت چون مردم از جور او بجان آمدند جانی بیگ خان ابن اخاد جنگیز خان از دشت قبچاق بمقابله او شتافته و او را بدست آورده ہلاک ساخت حکومتش سیزده سال بود ✣

بدر چاچی ملقب بفخر زمان

شاعری شیرین کلام سخن سنج بلند طبیعت بوده و در عهد سلطنت محمد تغلق شاه بادشاه هند ظهور نموده و از بادشاه لقب فخر زمان یافته چنانچه خود گفته است ✣

بیت

مرا که فخر زمان خواند شاه اسلامم ... لقب مگوی بجز طوطی شکر گفتار

سال وفاتش معلوم نیست اما تاریخی که بعد اختتام کتاب بدر چاچ در سنه هفتصد و چهل و پنج گفته و از الفاظ دولت سنه تاریخ بر آورده اینست ۷۴۵

تاریخ

سال تاریخ عرب دولت سنه تو بعقد ... کاسمان عقد سخنهای مراداد نظام

سلطان محمد تغلق شاه ابن سلطان غیاث الدین تغلق

بعد از وفات پدر خود در ماه ربیع الاول سال هفتصد و بیست و پنج هجری در دهلی بر تخت فرمان فرمائی نشست در سنه هفتصد و سی و هفت قلعه نگر کوت را فتح ساخته فخر زمان بدر چاچی دران باب این تاریخ گفته ✣

چون گذشت از سال هجرت هفتصد و سی و شش ۷۳۶ | وز ربیع الاخرین هم سیزده بگذشته بود | در قراباغ از سر سلطان اعظم بوسعید | دست تقدیر الهی افسر شاهی ربود ۷۳۶

چون سلطان ابو سعید را خلفی و ولی عهدی نبود که بر مسند خانی قرار گیرد بعد وفات او انقلاب بسیار رو داد و امر ملک از انتظام افتاد در اطراف تغلب بنیاد کردند و هر سرداری سلطانی شد و شحنه بامیری قانع نشد ملوک طوایف عبارت ازین است خواجه غیاث الدین رشید ارپاخان را که از نسل تولیخان بود بسلطنت برداشت و چون او از نژاد هلاکو خان نبود اکثر امرا بحکومت او راضی نگشته لوای خلافت برافراشتند و خواجه جمال الدین دران اوان این بیت در سلک نظم کشید ✣

بیت

چون مملکت بوسعید ارپا دارد | خورشید دولت نعمتی است ارپا دارد

و علی پاشا که خال بوسعید خان بود بامداد موسیخان که نبیره بایدوخان بود بر دو لشکر کشید و غیاث الدین و ارپاخان بدست او افتاده شربت شهادت چشیدند مدت حکومت ارپاخان پنجاه و چند روز بود بعد قتل ارپاخان موسیخان بر تخت حکومت نشست و امیر حسن بزرگ که او را شیخ حسن جلایر نیز گویند و پسر عمه ابو سعید خان بود محمد خان را که از نسل هلاکو خان میشد بحکومت برگرفت و علی پاشا و موسیخان کشته شدند بعد از یکسال محمد خان نیز هشتم ذیحجه سنه هفتصد و سی و هفت بدست شیخ حسن کوچک که از پسر امیر تیمور تاش ابن امیر چوپان بود گرفتار گشته مقید شد و در آذربایجان امیر نویان شیخ حسن جلایر خروج کرد و در عراق و فارس محمد مظفر ظفر یافت و در خراسان سربداران خان شدند فی الجمله از تاریخ سنه هفتصد و سی و شش تا حدود سنه هفتصد و هشتاد و یک قریب پنجاه سال در ایران زمین ملوک اطراف یکدیگر را گردن نمی نهادند تا آنکه شمشیر آبدار صاحب قران امیر تیمور گورکان نمودار شده آتش فتنه منطفی گردید ✣

فهرست سلاطین مغول

ازایشان چهارده نفر در ایران فرمان روائی نموده اند و من حیث الاستقلال حکم رانده صدرت ملک شان از مشهور سنه تسع و تسعین و خمسمائه که اول ظهور چنگیز خان است در مغلستان تا روز چهارشنبه هفدهم ماه رمضان سنه ست و ثلاثین و سبع مائه انقراض دولت ارپاخان یکصد و سی و هفت سال بود و دو سه نفری که ازین طبقه بنابر مصلحت امرا چند روز اسم سلطنت یافته اند در اعداد این سلاطین نیستند اول ایشان چنگیز خان که بیست و پنج سال بادشاهی نموده دوم او کتا قاآن بن چنگیز خان سیزده سال بعد از و پسرش کیوک خان یکسال بعد از و منکو قاآن بن تولیخان بن چنگیز خان نه سال هلاکو خان بن تولی نه سال بعد از و اباقاخان بن هلاکو هفده سال بعد از و برادرش احمد خان دو سال و دو ماه بعد از ان ارغون خان بن اباقاخان هفت سال بعد از و برادرش گیخاتو سه سال و هفت ماه بعد از و بایدو خان بن طغرای بن هلاکو هفت ماه بعد از و غازان خان بن ارغون هشت سال و نه ماه بعد از و سلطان محمد خدابنده بن ارغون دوازده سال و نه ماه بعد از پسرش سلطان ابو سعید خان نوزده سال بعد از و ارپاخان بن سوسه بن سنگقان بن ملک تیمور بن ارتق بوکا بن تولی پنجاه و گسری فقط

شیخ اوحد الدین اصفهانی

از جمله اصحاب اوحد الدین کرمانی است و وی را اشعار بسیار است در غایت لطافت و عذوبت و تبرجیحات مشتمل بر حقایق و معارف و مثنوی بر وزن و اسلوب حدیقه حکیم سنائی است نام آن جام جم نهاده این ابیات از مثنوی اوست ✣

روز تکفین او دو شنبه کو ... صاحب خلد سال رحلت او ۷۳۵

شیخ علاء الدوله سمنانی

رسوم صوفیه را احیا داده و بعد از شیخ جنید بغدادی مجلس چون او درین طریقت قدم ننهاده در ایام شباب بملازمت ارغون خان مشغول بودے و عم او شیخ شرف الدین سمنانی از مقربان سلطان ارغون خان بود و شیخ بعد ازین مدتے بعبادت مشغول بوده و تواضع و انصاف شیخ دران مرتبه بود که مولانا نظام الدین هروی شیخ را تکفیر کرد و بدو نوشت که تو کافرے شیخ رقعه مولانا بخواند و زار زار بگریست و گفت اے نفس هفتاد سال بتو گفتم که تو کافری باور نمی کردے اکنون هیچ شبه نماند که امام مسلمانان و مفتی شرق و غرب بکفر تو حکم کرده بعد ازین گردن بنه و مرا مرنجان و این رباعی بخواند ❊

رباعی

نفسی است مرا که غیر شیطانی نیست ... در فعل بدش هیچ پشیمانی نیست

ایمانش هزار بار تلقین کردم ... این کافر را سر مسلمانی نیست

عمر شیخ هفتاد و هفت سال بود بتاریخ بیست و سیوم ماه رجب سال هفت صد و سے و شش نوبت کرد چنانچه ازین تاریخ مستفاد میگردد ❊

تاریخ

تاریخ وفات شیخ اعظم ... بیست و سیوم مه رجب بود

سلطان محققان عالم ... اندر شب جمعهٔ مکرم

رکن دین حق علاء دولت ... از هجرت خاتم النبیین

بر مسند خود نشسته خرم ... هفصد بگذشت و سی شش هم ۷۳۶

سلطان ابوسعید خان

هشتم پادشاه از اولاد هلاکو خان است که در ایران پادشاهے کرده نام پدرش الجایتو مشهور بسلطان محمد خدابنده بود بعد وفات پدر در سنه هفصد و شانزده هجرے بسلطنت ایران رسیده آنا چون دوازده ساله بود زمام کلی اختیار بقبضه اقتدار امیر چوپان سلدوز نهاده و امیر رشید الدین صاحب جامع التواریخ که از هنگام غازان خان بوزارت سرفرازے داشت او را پادشاه از گفته حاسدان و امیر چوپان بتاریخ هفتم هم جمادی الاول سنه هفصد و هیجده هجرے معه پسرش ابراهیم بقتل رسانیده گویند که سلطان ابوسعید پادشاهے نیکو سیرت و صاحب دولت بوده و از روم تا کنار جیحون خطبه و سکه بالقاب او مزین شده و وفاتش به شب سیزدهم ماه ربیع الثانی سال هفت صد و سے و شش هجری که همدران سالی امیر تیمور گورکان ولادت یافته بود بوقوع آمده و خلایق از موت او بسیار اندوهگین شدند مدت حکومت او نوزده سال و مدت عمر سی و دو سال بود مرقد او در گنبد سلطانیه است بجنب پدرش و عزیزے در تاریخ رحلت او گفته ❊

تاریخ

ثالث و عشر ربیع الثانی اندر نیم شب ... هفصد و سی و شش از هجرت بحکم کردگار

باهزاران ناله و زاری خطاب آمد که خیز ... شاه عادل ال علاالحق والدین ابوسعید ۷۳۶

کای خداوندان جاه الاعتبار الاعتبار ... شد ازین دنیا ملول و کرد جنت اختیار

و فخر الدین امیر محمود ابن یمین این قطعه در تاریخ او یافته

تاریخ تعمیه

خسرو دهلوی بحکم خدا — شب جمعه شد ز دار فنا — عمر هفتاد و پنج سالش بود — کان زبان شد بدرگه معبود
هیجده هم بود از مه شوال — که گذشت از این جهان ملال — سال ترحیل او ز من بشنو — لفظ فانی برآر از خسرو

و خواجه حسن دهلوی که نجم الدین لقب داشت و نیز در سلسلهٔ مریدان شیخ نظام الدین اولیا بود در سنه سبع و سبعمایه فوت کرده و قبرش در دولت آباد دکن است ✣

ملک شمس الدین کرت

پنجم بادشاه از آل کرت است که بر ممالک هرات و غزنی و کابل بادشاهی نموده چون پدرش ملک غیاث الدین محمد کرت در سنه هفتصد و بست و نه هجری فوت کرد ملک شمس الدین قایم مقام او شد و مولانا محمد ابن حسام الهروی این قطعه در تاریخ جلوس او در عربی گفته و از الفاظ خلد ملکه تاریخ برآورده ✣

تاریخ

۷۲۹ رضا شمس الدین کرت ماننا — واجری فی البحر المرادات فلکه — ومن عجب تاریخ مبدا حکمه — بوافق قول الناس خلد ملکه

و شمس الدین صرف ده ماه حکومت کرده در سنه هفتصد و سی در گذشت و بعد از وی برادرش ملک حافظ بادشاه هرات گردید و در سال هفت صد و سی و دو کشته شد بعد از شهادت او برادرش ملک معز الدین حسین قایم مقام او شد ✣

شیخ صفی الدین اردبیلی ابن سید جبرئیل

از اجداد ملوک صفویه است سلسله نسبش بامام هفتم موسی الکاظم به بست و یک پشت میرسد او مرید شیخ زاهد گیلانی سهروردی بود و شیخ زاهد صبیه خود را بحباله نکاح او درآورده و بعد فوت شیخ زاهد در اردبیل که قصبه ایست در آذربایجان بر سجاده هدایت نشسته بتلقین سالکان طریق معرفت پرداخت تا آنکه بتاریخ هشتدهم ذیحجه سنه هفت صد و سی و پنج هجری بعالم جاویدان سفر نمود و پسرش شیخ صدر الدین موسی اردبیلی که نبیره شیخ زاهد بود سجاده را زینت بخشید و بمرتبه بلند رسید و سلاطین زمان مثل جانی بیگ خان و لپسرش بردی بیگ خان بقدم نیاز نزدی بخدمت او رسیده یمن و تبرک می جستند و شاه قاسم انوار یکی از مریدان اوست و ششم که او از دار فنا ارتحال نمود شیخ خواجه علی که دلدار شدش بود قایم مقام او شد در اواخر زندگانی عازم گذاردن حج اسلام شده پسر خود شیخ ابراهیم را بر مسند شرع پروری متمکن گردانیده با طایفه از صوفیه قدم در راه نهاد و بعد از ادای مناسک حج در اثنای راه مریض شده سفر آخرت اختیار نمود و چون شیخ ابراهیم فوت کرد منصب خلافت را به پسر خویش سلطان جنید مسلم داشت ذکرش در زیر احوال شاه اسمعیل صفوی ثبت گردیده و تاریخ وفات شیخ صفی الدین اردبیلی که در کتاب مجمع الواصلین نوشته است اینست ✣

تاریخ

آنکه سلطان اولیا بوده — درة التاج اصفیا بوده — وانکه دریای فیض عرفان است — جد شاهان ملک ایران است
صاحب اردبیل شیخ صفی است — کاشف نکتهٔ جلی و خفی است — ماه عاشوره بود واز ده هم — بود کان قطب شد بچرخ نهم

در علم موسیقی مهارت کمالی داشته و دولت شاه در تذکره خود آورده که مرزا الغ بیگ بن مرزا شاهرخ اشعار امیر خسرو را جمع ساخته و یکصد و بست هزار بیت جمع شده و او هم آورده که امیر خسرو در یکی از رسائل خود آورده که عدد اشعار من از پانصد هزار کمتر و از چهار صد هزار زیاده است و مشهور است که نود و نه کتاب در سلک نظم کشیده از آن جمله یکی قران السعدین است که در داستان ملاقات ناصر الدین بقرا خان حاکم بنگاله با پسر خود معز الدین کیقباد که بادشاه دهلی بود گفته در سنه هشتصد و نود و هفت هجری شخصی بنام مهدی خواجه برگرد قبر او عمارت جالیدار از سنگ سرخ ساخته بود و بابر شاه بادشاه در زمان دولت خود کتبه با تاریخ این اساس و تاریخ انتقال امیر خسرو را که خواجه حسن دهلوی گفته بود بر لوح سنگ مرمر کندانیده در آنجا نصب کرده بود حالا هم موجود است و آن ابیات و تاریخ این است

لا اله الا الله محمد رسول الله

زمین را از زمین لوح شد سرفرازی | بدوران بابر شهنشاه غازی

تاریخ وفات

میر خسرو خسرو ملک سخن
بلبل دستان سرا بیقرین
شد عدیم المثل یک تاریخ او
زحرف وصل جانان سیاه آمد لوح خاص من
مهدی خواجه سید با جاه و جلال ۲۵

آن محیط فضل دریای کمال
طوطی شکر مقال بی مثال

نثر او دلکش تر از ماء معین
از پی تاریخ سال فوت او

نظم او صافی تر از آب زلال
چون نهادم سر بزانوی خیال
دیگری شد طوطی شکر مقال
طرح ساده لوحی الیس نشان عنبر بی‌نیاز
تاریخ بنای این چو کردند سؤال

بلیت

تاریخ بنا

شد بانی این اساس بشنبه دو مثال | گفتم بی‌تو جمیل مهدی خواجه

حرره شهاب الدین المعمائی الهروی

بعد از انتقال او تا دو صد و نود سال بر قبرش هیچ گنبد مجز نداشت اما در ابتدای جلوس جهانگیر بادشاه یکی از امرای او ملقب بطاهر بیگ سبزواری در سنه هزار و چهارده هجری بر قبر او عمارت از سنگ مرمر تعمیر نموده این چند عبارت با تاریخ تعمیر اندرون گنبد منقوش ساخته +

تاریخ

ای خسرو بی نظیر عالم
تاریخ بنا لبش عقل گفتا

با روضه نو مرا نیاز است
با روضه بگو که جای راز است

تعمیر نمود طاهر آن را | فیض ازلی همیشه باز است

قایل این کلام و بانی این مقام طاهر محمد عماد الدین حسن ابن سلطان علی سبزواری فی سنه ۱۰۱۴ اغفر ذنوبه و ستر عیوبه الکاتب عبد النبی ابن ایوب +

ابیات

ای تربت عاشقی بجا است
جاوید بقا است بنده خسرو
مرا نام نیک است ز خواجه عظیم

در دست ثنا زبان بیا است | شد سلک و بدار توی منظوم

ابیات

دو شین نز دو لام دو قاف و دو جیم | اگر نام یابی درین حرف عجا

زان هست که شد لقب نظامت
چون شد بهزار جان غلامت
مدانم که هست نو مرحمی فهیم

کاتب مذکور و نبیره شیخ فرید شکر گنج و این تاریخ در وفات امیر خسرو در کتاب جمع الواصلین مرقوم است +

خسرو شاعران امیر خسرو دهلوی

از اکابر شعراست پدرش امیر سیف الدین نام از اسپ قبیلهٔ لاچین که از اتراک نواحی بلخ بوده بنابر نوائب روزگار به هندوستان وارد شده در پتیالی متاهل گردیده و امیر خسرو با دو پسران دیگر در آنجا بوجود آمده چون چهار ساله شد سیف الدین بنظم ملازمت سلطان ناصر الدین محمود بن سلطان شمس الدین التمش از پتیالی بدهلی آمد رخت هستی بعالم بقا کشید خال وی که مرتبهٔ امارت داشت در صدد تربیت او گردید خسرو در یکی از مصنفات خود گفته که پدرم سیف شمسی نور پیشانی تیغ آفتاب بود و لقب شمسی اشتهار یافته ::

بیت

جهان لقب داد و بگرفت التمش | از برش بد خدایش لقب بدرت

و در وفات پدر گفته

بیت

سیف از سرم گذشت و دل من دو نیم ماند | دریای من روان شد و در یتیم ماند

من بنده دران ایام هفت ساله بودم جدم مرا در مهالک خدمت خود مسلک گردانید بخت من بود که جدم بر سر من بود درپرده کار تخت همه اهل امیر کرد و صد و سیزده سال عمر یافت هفتاد سال عرض ممالک بود من یتیم را آن کریم در کنف پرورش پرورده شدم بالجمله چون خسرو از حد بلوغیت چند مرحله تجاوز نمود ارادهٔ صحبت سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیا نموده مرید وی گردید و شیخ این رباعی در حق امیر خسرو گفته +

رباعی

خسرو که بنظم و نثر مثلش کم خاست | ملکیت ملک سخن این خسرو راست
این خسرو ماست ناصر خسرو نیست | زیرا که خدای ناصر خسرو ماست

در هنگامیکه شیخ این رباعی گفته ناصر الدین خسرو پادشاه دهلی بود که اشاره بآن کرده منقول است که خسرو باشاره شیخ صحبت خواجه خضر را دریافته است و از وی التماس آب دهن نموده خضر فرمود این را سعدی برده است مایوس شد بخدمت شیخ آمده صورتحال باز نمود شیخ گفت اگر خضر آب دهن خود در دهن تو نه انداخت بیا تا من آب دهن خود در دهن تو کنم چنانچه شیخ آب دهن خود در دهن وی انداخت و برکات آن ظاهر شد چنانکه نود و نه کتاب تصنیف کرد و امیر خسرو در ابتدای ندیم شاهزاده محمد سلطان بود بعد از شهادت او ندیم پدر او یعنی سلطان غیاث الدین بلبن گشت و تا آغاز سلطنت سلطان محمد تغلق در حیات بوده و از آغاز عمر تا انجام با سلاطین دهلی بسر برده و هفت بادشاهان را دیده خدمت کرده یکی سلطان ناصر الدین محمود بن التمش دوم سلطان غیاث الدین بلبن سیوم سلطان معز الدین کیقباد چهارم سلطان جلال الدین فیروز خلجی پنجم سلطان علاء الدین خلجی ششم سلطان قطب الدین مبارک شاه و بعد از و سلطان ناصر الدین خسرو چند ماه و هفتم سلطان غیاث الدین تغلق شاه که امیر خسرو را بتکلیف همراه خود بجانب لکهنوتی که دار الملک بنگاله بود برده چون از آن سفر باز آمد شنید که شیخ نظام رخت هستی بعالم بقا کشید ازین واقع جانگداز پیرهن چاک زده بر مزار شیخ رفته در زمین حظیرهٔ وی بخاک می غلطید و گریه و زاری میکرد تا بعد از شش ماه برحمت حق پیوست و در پایان شیخ مدفون گشت و این معامله در سال هفتصد و بیست و پنج هجری رو داده عرس وی هر سال بتاریخ هجدهم شوال میشود این بیت که خسرو در قصیده آورده +

بیت

بود وقت شش ششصد و چهل بحر عمر هم | شیت تو الحساب اند نکردم کار حساب شش

چنان مستفاد میگردد که خسرو در سال ششصد و نود و شش هجری چهل و پنج ساله بود و در سال ششصد و پنجاه و یک هجری در زمان ناصر الدین محمود متولد شده و بعمر هفتاد و چهار ساله وفات نموده گویند خسرو

تاریخ از شخصے دیگر

چو سلطان بشد جنت قرین | بتاریخش آمد شہنشاه دین | مقبرۂ شیخ بعد از وفات او تا دو صد سال بلکه زیاده مجهول بود ۷۲۵

در عہد اکبر شاه بادشاه سید فریدون خان در سنه نهصد و ہفتاد و ہجری گرد مزارش ستونہا استاده کرده گنبدے بران تعمیر نموده و بر لوح سنگے کلمه طیبه و این چند اشعار با تاریخ تعمیر آن گنبد بر بالین او نصب کرده ❊

تاریخ

شکر که در روضۂ حضرت غوث الانام
از پی تعمیر شده خان فلک احتشام

بانی با ہاشمی ساعی او با ستمے
الله بدوران شان ہست سخن النظام

روی بدرگاه او آفریدون بصدق
شاه از الطاف سپر تا بگردد نظام

شہر سبب آخر ز تاریخ نو شد شہاب
سید عالی است بر فلک احترام

از پی تاریخ آن چون متفکر شدم
کلک خرد زد رقم قبلہ گیر خاص و عام

جہل و ہفت سال بعد ازین در عہد جہانگیر بادشاه فرید خان المخاطب بمرتضی خان که فرید آباد آباد کرده اوست یک چهپر کهٹ بسیار نفیس و لطیف از صدف ساخته بر مزار او نهاده و این اشعار با تاریخ بران مرقوم نموده ❊

تاریخ

شیخ دست طلب نظام را دو فرید
کار دنیا و دین مہیا کرد

مرتضی خان فراز مرقد او
قبۂ چون سپہر برپا کرد

بہ جہان کعبۂ مربع او
چار در از چہار جا وا کرد

عرش در پای چار قائمہ اش
چار تکبیر بی محابا کرد

وانکه رو در سجود او آرد
رخ چو آئینہ مصفا کرد

سال تاریخ این بنا جستم
قبہ در شیخ عقل القا کرد ۱۰۱۷

بہر فریدش مقام فانی داد
یک فریدش مقام احیا کرد

ابر فیروزہ از جہان برخاست
دُر یکدانه در صدف جا کرد

عرش مرقد مبارک او
بر زمین کار عرش اعلی کرد

ہر کہ رخ از مقام او تابید
پشت بر کعبۂ معلی کرد

خاک روب مقامش ار باشی
میتوان کار صد مسیحا کرد

قدر بانی او رفیع کناد
انکه این ہفت سقف خضرا کرد

در عہد شاه جہان بادشاه در سنه ہزار و شصت و سه ہجری خلیل الله خان بر گرد مزارش غلام گردشی از سنگ سرخ تعمیر نموده و بر در آن سمت جنوب این عبارت کنده در عہد اعلیحضرات صاحب قران ثانی احقر العباد خلیل الله خان ابن میر میران الحسینی نعمت الہی که حاکم شاہجہان آباد بود این ایوان را بر دور روضۂ متبرکه مرتب نمود فقط و عزیز الدین محمد عالمگیر ثانی که در جناب او اعتقاد تمام داشت در سنه یکہزار و یکصد و شصت و نه شعری چند بزبان اردو گفته و بر سنگ مرمر کنده در دیوار درون گنبد بطرف پائین چسپانیده فقط

سلطان غیاث الدین تغلق شاه

پیش از سلطنت غازی ملک نام داشت پدرش بنام تغلق غلام غیاث الدین بلبن بود بعد فتح یافتن و کشتن خسرو شاه باتفاق امرا و وزرا بتاریخ غره ماه شعبان سنه ہفتصد و بیست و یک در دہلی بر تخت سلطنت نشست و مخاطب بسلطان غیاث الدین تغلق شد قلعه تغلق اباد که سمت کرده سمت جنوب از شاہجہان آباد واقع است بنا ساخته اوست و در ماه ربیع الاول سنه ہفتصد و بیست و پنج چون از سفر لکھنوتی که دار الملک بنگاله بود مراجعت نمود خانه چوبی که پسرش محمد تغلق شاه برای ضیافت او ترتیب داده بود بر دا افتاد و جان داد لفظ حلیفه تاریخ وفات است مدت حکومت او سه سال و ہفت ماه بعد وفاتش پسرش محمد تغلق شاه بر سریر سلطنت نشست مقبره او در سواد قلعه تغلق آباد موجود است

وارد منقول است که سلطان علاء الدین خلجی از نهایت اخلاصی که با شیخ بهم رسانیده بود خواست مقبره براے ایشان بنا
در موقف قبول نیفتاد و بالاخر خضرخان و شادیخان پسران سلطان که مرید شیخ بودند در میان آمده الحاح کردند و مقبره در نهایت
تکلف و ترفع بر آوردند یک گنبد بزرگ و چند گنبد دیگر گرد آن تعمیر نمودند لیکن چون شیخ وقت وفات وصیت کرد که مرا در ان
گنبد ننهند ناچار بجهت نگهداشت خاطر سلطان و وصیت شیخ بر در آن نهادند و آن عمارت بجاے مسجد شد والیوم مسجد
جامع است منقول است که چون در سنه هفتصد و شانزده سلطان علاء الدین فوت کرد و پسرش سلطان قطب الدین مبارک
شاه بر سریر سلطنت نشست بسبب آنکه هجوم خاص و عام بر در شیخ میشد با شیخ گرانی خاطر بهم رسانیده فرمود که شیخ از قلمرو ما
ما بیرون رود و شیخ بجهة استماع بار مسافرت بر نسبت شبانگاه درد شکم (?) بوالی عهد پیچید هر چند علاج کردند زیاده شد دانستند که سبب
گستاخی است که با شیخ نموده اکابر و مشایخ در میان انداختند و تشفیع ساختند و التماس برگشتن و دعای عافیت درخواست
کردند شیخ گفت درد شود از کارخانه الهی است مرا درین کار چه دخل باشد چون فایده بر شفاعت شفیعان مترتب نشد والده سلطان
آمده شکستگی و زاری بسیار کرد شیخ گفت بشرط علاج کنم که تمسک سلطنت دهلی بمهر خاصه و خواتیم ارباب مناصب بمن فرستند
و قاروره بیمار را در شیشه انداخته همراه آرند چون امید صحت انقطاع یافته بود تمسک و قاروره آوردند شیخ آن قباله را پیچیده
در شیشه انداخت و گفت بادشاهی دهلی نزد این درویش بول بیمار برابر است ازین رو خاطر جمع دارند پس دعا
کرد بیمار لحظه صحت شد والله اعلم منقول است که شخصی برای مبالغ کثیر در آنجا نوشته بود گم کرده پیش شیخ نظام الدین
آمده حال ظاهر کرد شیخ یکدرم بوی داد که این را حلواے نخر (?) بر در شیخ فریدالدین بدر ولیتان (?) بده چون آن شخص درم را
بحلوایی برداد و قدری حلوایی در کاغذی پیچیده بوی داد آن شخص چون نیک نگاه کرد آن کاغذ برات گم شده او بود
والله اعلم بالصواب شیخ نصیرالدین که او را چراغ دهلی میگویند خلیفه دوم شیخ نظام بوده و سید محمد گیسو دراز که یکی از بزرگان
وقت بوده در دکن سکونت داشته و در ان دیار مدفون است از اعظم خلفاے شیخ نصیرالدین است و شیخ برهان الدین
غریب که در درویشی صاحب شوق و ذوق بود هم یکی از مریدان شیخ نظام است در دیوگیر که حالا بدولت آباد مشهور است
فوت کرده و در انجا مدفون است و برهانپور بنام او آبادان شده و آن شهریست مشهور بر ساحل دریای تپتی (?) در تاریخ فرشته
مرقوم است که شیخ نظام در ماه صفر سال ششصد و سی و چهار هجری در غزنی متولد شده و نام پدرش احمد بن
دانیال بود و سلسله بیعت او بشیخ عبدالقادر جیلانی میرسد وفات شیخ بتاریخ هیجدهم ربیع الاول روز چهارشنبه سال
هفتصد و بیست و پنج هجری بوضوح پیوسته مقبره او در موضع غیاث پور است در دهلی و امیرخسرو دهلوی که یکی از مریدان
او بود شش ماه بعد از وفات او رخت هستی ازین عالم بیرون کشیده و این تاریخ در وفات شیخ نظام الدین بر دیوار
مسجد مذکور که بنا نموده سلطان علاء الدین خلجی است مرقوم است ✤

تاریخ

نظام دو گیتی شده بادشاه دین | سراج دو عالم شده بالیقین
چو تاریخ فوتش بجستم ز غیب | ندا داد هاتف شهنشاه دین ۷۲۰ ۷۲۵

تاریخ

انتظام زمان و اهل زمین | شیخ عالی نسب نظام الدین
چارشنبه بخلد نقل نمود | هیجدهم از ربیع الاول بود
نود و چار سال عمرش بود | کان زمان شد بحضرت معبود
سال ترحیل آن ستوده شیم | زد خرد زبده بهشت رقم ۷۲۵ ۷۲۵

غزل

ای که گفتی هیچ مشکل چون فراق یار نیست / گر امید وصل باشد همچنان دشوار نیست
خلق گویندم برو زنار بندای بت پرست / بر تن خسرو کدامی رگ که آن زنار نیست

شیخ بعد از استماع این ابیات فرمود خسرو خوش نی گوئی خوش خواستی بود خواهش خواستی رفت از این درویش نیز بشنو و این ابیات از گفتار خود خواند ✢

غزل

دیدیم خسروان بر با نعل استر است / خسرو کسی که حلقهٔ تجرید بر سر است
سیمرغ وار زد و همی یافتم بقاف عشق / کو عارفی که منظر او عرش اکبر است
گفتم ز علم عقل بملک دگر شوم / ملکم ز عالم عقل... دیدم فزون تر است
درس ثمر و منعی ز الواح تجدیدی / لوح جمال دوست مرا در ابر است

خسرو از شنیدن این غزل بسیار بگریست شیخ بزبان هندی فرمود ایه رونداند که بجهند انه نعیی انه که میکری جهری تهم میلنی امیر خسرو گفت من بنده هم از آن میگویم که چیزی نمی فهم شیخ ازین سخن بغایت خوش شد و بخواجه نعمتها و کرامتها مبذول داشت و بعد از سه روز امیر رخصت داد و برای شیخ نظام الدین و سلطان علاء الدین یادگارها فرستاد و بسلطان دو کلمه باین طریق نوشت که علاء الدین خلجی خوطه دهلی مقرر داند که با بندگان خدای تعالی زندگانی نیکو کند چون این نوشته بسلطان رسید بعضی از اهل فتنه گفتند با خلیفه اینچنین نوشتن چگونه روا باشد سلطان گفت ای نادان هزار مرحمت بر من کرد که خوطهٔ دهلی بر من مستقیم داشت جای شکر است منقول است که ملک نایب که در اواخر عهد سلطان علاء الدین تسلط پیدا کرده بود و در مزاج سلطان تصرف کرده یکی از درویشان شیخ شرف را رنجانیده و آزار رسانیده بود آن درویش دادخواهی بر آستانه شیخ برد شیخ بسلطان باین مضمون کتابت نوشت علاء الدین خوطه دهلی را اعلام آنکه خواجه سرای پیش بریده و پس دریده تو یکی از درویشان را آزار رسانیده عرش الرحمان را بلرزه آورده اگر او را الزار رسانید بهتر والا بجای تو خوطه دیگر در دست نشانیده خواهد شد وفاتش بتاریخ نهم ماه رمضان سال هفتصد و بست و چهار هجری واقع شده عمرش در هنگام وفات قریب بصد رسیده بود زیرا که با شمس تبریزی صحبت داشته مزارش در پانی پت زیارت گاه عوام است سوال از نظام الدین اولیا ✢

بیت

گوهر است کنه صورتی فردی ازی / که نشکند او جامهٔ جان راز تینی
کس نیست که او ستاد قضا را سپهد / کامی بار خداء حکمت چیست فنی

جواب از شاه بوعلی قلندر

بیت

شرط است که با امر خداوند نرنی / این نوع که گفتی نه تو مردی نه زنی
گل را چه مجال است که بر بندد کلاال / گر زهر چه سازی چرا میشکنی

شیخ نظام الدین اولیا

از اکل مشایخ هند است و اهل هند وی را سلطان المشایخ میخوانند در بداؤن متولد شده و در دهلی نشو و نما یافته نسبت وی بدوازده پشت به امام همام علی ابن موسی رضا میپیوندد و شیخ نظام صغیر بود که پدرش که احمد دانیال نام داشت از سر رفته بدوازده سالگی محبت شیخ فرید گنج شکر درویش پیدا شده اگرچه او از متاخرین مریدان شیخ فرید بود اما از همه اعلم و اعلی بود در هندوستان برتبه ولایت از جمیع اولیا شهرت تام

قطب الدین مبارک شاه خلجی

پسر سلطان علاء الدین خلجی است بعد وفات علاء الدین کافور که غلام و معشوق او بود و بمرتبهٔ وزارت رسیده شهاب الدین عمر را که پسر خورد سلطان بود و هفت سال عمر داشت بر تخت نشانید و خود مختار کار سلطنت گردید خضر خان و شادیخان را که پسران بادشاه بودند معدوم البصر ساخت بعد از سی و پنج روز کافور را کشتند و مبارک خان پسر کلان بادشاه را از قید رهائی دادند مبارک خان تا دو ماه کار سلطنت را بطرف برادر خود سرانجام میداد بعد ازان او را مکحول ساخته خود بتاریخ هفتم محرم سنه هفتصد و هفده هجری بر تخت دهلی نشست و ملقب بقطب الدین مبارک شاه گردید و جایزهٔ کتاب نه سپهر زر برابر وزن جسته فیل بامیر خسرو تسلیم نموده و امیر در کتاب تصریح نماید واز زبان سلطان میفرماید ٭

نظم

بتاریخ هجری من اسکندری ٭ کند هر که آرایش دفتری
چو میراث شد پیل زر داد نیم ٭ نه زیباست زین سهل تر داد کم
مرا عمر گر شصت بالا گذشت ٭ همه پیش شاهان والا گذشت
ز شاهان گیتی دلم کرده یاد ٭ معز الدنیا بدرشه کیقباد
ازان پس ز دریای شاهی شدم ٭ توانگر نه گنج علائی شدم
چنین بخششی کز تو هم یافتم ٭ در ایام پیشینه کم یافتم
چرا اید کزین پیش پرداختم ٭ چو این نامهٔ خاص کم ساختم
ز گنج گرانمایه و بی شمار ٭ دهم بار پیش تو آن پیلبار
شها گنج بخشا کرم گسترا ٭ معانی شناسا سخن داورا
لبی بندگی کردم از عون بخت ٭ کمر بسته در خدمت چار تخت
ازان پس ز فیروزه چرخ بلند ٭ شدم پیش فیروز شه ارجمند
شد اکنون که اقبال همدم مرا ٭ نوازنده شد قطب عالم مرا
کنون لا ابد از سحر سنج زمن ٭ باندازهٔ بخشش آید سخن

و مبارک شاه ذیرهی داشت خسرو نام که هم غلام و معشوق او بود آن نمک حرام بادشاه را بتاریخ پنجم ماه ربیع الاول سنه هفتصد و بست و یک شهید ساخته بر تخت دهلی نشست و ملقب بناصر الدین خسرو شاه گردید مدت سلطنت مبارک شاه چهار سال و دو ماه بود و خسرو شاه نیز بود حکومت پنج ماه متقید گشته از حکم غازی ملک که عبارت از تغلق شاه است بتاریخ سیوم ماه رجب سال مذکور کشته شد و تغلق شاه بادشاه دهلی گردید ٭

شرف الاولیا شیخ ابو علی قلندر مشهور بشیخ شرف الدین پانی پتی

از فحول مشایخ وقت بوده و بکرامات و خوارق عادت معروف اگرچه اصل وی از عراق است اما چون کشادکار وی در پانی پت شده و هم در ان شهر وفات یافته به پانی پتی اشتهار یافت در یکی از مصنفات خود آورده که اصل من از ولایت عراق است و با شمس تبریزی و ملای روم مرا صحبت دست داده گویند که مدام مجذوبانه گرد شهر و بازار می گشت و در آخر کارش بجائی رسید که همیشه مستغرق بودی و سخن نگفتی منقول است که سلطان علاء الدین خلجی بادشاه دهلی که مرید شیخ بود خواست که کسی را بخدمت شیخ بفرستد هیچ کس را قابل آن نیافت واز جذبهٔ شیخ ملاحظه می نمودند تا آنکه قرعهٔ اتفاق بر امیر خسرو زدند خسرو از شیخ نظام الدین اولیا که مرشد وی بود دستوری خواست شیخ بعد از تامل قبول کرد و وقت رخصت بخسرو فرمود که هرچه از شرف الاولیا بشنوی بجان و دل مسلم دار و قبول کن و زنهار بزبان و یا دل اعتراض مکن چون خسرو بپانی پت رسید خادمان از آمدن او خبر کردند فرمود که هون چون بحضور آمد شیخ بزبان هندی گفت که خسرو هیری گو ترا میگویند خسرو کلاه بر زمین نهاده گفت من بنده را باین لقب می خوانند شیخ فرمود که از هیر بیای خود خبری بگو خسرو این غزل خواند ٭

میماند شیخ در حال طاسی تهی را که بدستش بود سر بالا نموده پیش نهاد و علی سبیل المعارضه گفت بگو از چیست که سر تبریزیان را بیت میماند خواجه بجوابش نپرداخته بعد از ساعتی گفت عجب حالیست که شیرازیان در شهر ما از سگ بیشتر اند شیخ تبسمی کرده گفت این حال خلاف شهر ماست که تبریزی در شیراز از سگ کمتر اند خواجه بهم برآمد و شیخ بگوشه بنشست و جوانی صاحب جمال چنانکه رسم است خواجه را باد کردن گرفت و همام میان آنجوان حائل بود در این حالت خواجه پرسید که سخنان همام در شیراز میخوانند سعدی گفت بلی شهرتی تمام دارد گفت تو هیچ یاد داری گفت یک بیت و این مقطع برخواند بیت در میان من و دلدار حجاب است همام ❊ وقت آنست که آن هم ز میان برخیزد ❊ خواجه را اشتباه نماند در اینکه این شخص سعدی است سوگندش داد که تو سعدی هستی گفت بلی پس خواجه در قدم شیخ افتاده عذر خواست و شیخ را بخانه برد و ضیافت کرد و کمال تکلف بجاآورد و صحبتها داشتند فقط خواجه همام در شهور سنه هفتصد و سیزده هجری در زمان سلطان الجایتو بن ارغون خان وفات یافته در تبریز مدفون است.

سلطان الجایتو ملقب به محمد خدابنده

ابن ارغون خان است و الجایتو نام داشت بعد از وفات برادر خود یعنی سلطان غازان خان در سنه هفتصد و ... هجری در ایران بر سریر سلطنت نشست و بعد سلطنت قریب سیزده سال در عید ماه رمضان سنه هفتصد و شانزده هجری درگذشت خواجه حمد الله مستوفی در تاریخ فوت او گفته

از هفتصد و شانزده چو نه ماه گذشت	از گاه و کلاه خسروی شاه گذشت	تاریخ
بگذشت و جهان بوفا ابلهانست	آگاه ز حال خویش ناگاه گذشت	

بعد از وی پسرش سلطان ابوسعید بهادر خان در عمر دوازده سالگی بر سریر سلطنت نشست

سلطان علاء الدین خلجی سکندر ثانی

برادرزاده سلطان جلال الدین فیروز خلجی است و هم داماد بود بتاریخ هفتدهم رمضان سنه ششصد و پنج هجری فیروز شاه را درگذرانیده بادشاه هندوستان گردید و تخم جلالی را از بیخ برانداخت امیر خسرو این غزل در وصف او گفته

بازم رخ زیبای کسی در نظر آمد آن شاه علاء الدین اسکندر ثانی	عشقی بدل افتاد و هوای بسر آمد کز لشکر او زلزله در بحر و بر آمد از زلزله جیشش تو دهلی ز حد خویش	غزل	زین پس نخورم هیچ غمی خاک ... از خرج سلطان جهانگیر محمد شه اعظم جنبید و زمین بوسه زنان پیشتر آمد	بر شاه جهان مژده فتح و ظفر آمد کز داد و دهش همچو علی و عمر آمد

و سلطان علاء الدین قلعه چیتور را بعد محاصره شش ماه و هفت روز بتاریخ سوم محرم سال هفتصد و سه هجری مفتوح ساخته راجه آن دیار را که شوهر پدماوت رانی بود مقید ساخته بدهلی آورده دختر ش او را از آن قید بدغا و حیله خلاص نموده و قصه پدماوت رانی ملک محمد جایسی بزبان هندی نظم نموده معروف و مشهور است و سلطان علاء الدین مرید شیخ شرف الدین بوعلی قلندر پانی پتی بود و از نظام الدین اولیا نیز اخلاصی فراوان داشته اول کسی که از پادشاهان دهلی بر ولایت دکن مستولی گردید سلطان علاء الدین بود وفاتش بتاریخ ششم ماه شوال سنه هفتصد و شانزده هجری بوضوح پیوسته مدت سلطنت او بیست و یک سال کسری زیاده بعد رحلت او پسرش قطب الدین مبارک شاه خلجی بر سریر بادشاهی نشست

سید حسین

اصلش از ترمذ است و مولد او خطه غزنی یکصد و هفتده سال عمر یافته در هرات فوت کرده در سنه هفتصد و هفتده هجری تاریخ وفاتش از مخزن الواصلین

بحر عرفان و علم میر حسین هفتده هم بود از مه شوال	فخر کونین و مفخر الثقلین که گذشت از جهان ببر دنوال	تاریخ	صاحب علم و معرفت بوده سال ترحیل آن خجسته صفات	منبع فیض و کرامت بوده هاتف غیب گفت قطب هرات

پسر ملک شمس الدین اصغر و سوم پادشاه از ملوک کرت است بعد از پدر در سنه هفتصد و پنج هجری بجای پدر بهرات رسید چون سلطان الجایتو محمد خدابنده ابن سلطان ارغون خان بعد از برادر خود غازان خان پادشاه ایران شد جمله ملوک و سروران اطراف پرستش و تهنیت فرستادند بغیر از ملک فخر الدین لاجرم سلطان برای گوشمالی او در سنه هفتصد و شش هجری یک تومان لشکر همراه امیر دانشمند بر سر او فرستاد امیر مذکور در هرات رفته از محاصره اهالی هرات را تنگ ساخت آخر قرار بر آن یافت که امیر اندرون آیند تا قلعه بدو حواله کرده شود چون اندرون رفت نخست جهان پهلوان پیش آمد امیر او را بقتل رسانند و بعد از آن خود از دست پهلوان یلدو و محمد سام کشته شد این تاریخ در باب شهادت او گفته اند

تاریخ

بسال هفتصد و شش در صفر بشهر هرات	بحکم لم یزلی کردگار بی مانند	ز دست برد قضا از کف محمد سام	کشید جام شهادت امیر دانشمند ۷۰۶

و ملک فخر الدین نیز تا سال هفتصد و شش بامت اندو نماند بعد از وی برادرش ملک غیاث الدین پادشاه شد و در سنه هفتصد و بست و نه فوت کرد

مولانا قطب الدین علامه

در هفت اقلیم مسطور است که مولانا قطب الدین علامه عصر عالم و ملاذ علمای بنی آدم بود در خدمت خواجه نصیر الدین طوسی کسب کمال نموده و از زمان هلاکو خان تا ایام سلطنت سلطان محمد خدابنده ابن ارغون خان شمع حیاتش صاحب ضیا بود مصنفاتش یکی تحفه شاهی است در هیات و دیگری شرح کلیات قانون است و شرح مفتاح العلوم گویند پیش از وی کس بر مفتاح شرح ننوشته میان او و شیخ سعدی همیشه ابواب طیبت مفتوح می بود وقتی مولانا با شیخ بتماشای مسجدی که یکی از اتابکان فارس عمارت میکرد رفته بود و قضا را در آنوقت اندک گلی بر رخساره پادشاه که هنوز بعقده کسوف خط مبتلا نگشته بود رسید مولانا خواند که یا لیتنی کنت ترابا یعنی ای کاش که من گل می بودم پادشاه پرسید که چه خوانده شد سعدی جواب داد که ویقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا وفات مولانا در هفدهم ماه رمضان سال هفتصد و ده هجری بوقوع آمده و عزیزی در تاریخ او گفته

تاریخ

ولب فلک و جو آن جان جهان	چون قطب فلک ز چشمها گشته نهان	در هفتصد و ده ز هجرت اندر تبریز	یکشنبه هفدهم ز ماه رمضان ۷۱۰

تاریخ دیگر

بازی کرد چرخ کجرفتار	در مه روزه آه آزان بازی	ذال و یا رفته از سنه هجرت	رفته در پرده قطب شیرازی ۷۱۰

ایضاً از مخبر الواصلین

بود علامه مکان و مکین شرح شمسیه زو طلوع شده	مولوی زمانه قطب الدین قطبیه نام او وقوع شده	صاحب منطق و معانی بود سال نقلش که بزرگوهر سفت	فاضل بی نظیر و ثانی بود عقل علامه قطب جنت گفت ۷۱۰

خواجه همام الدین تبریزی

دانشمندی فاضل خوش طبع و صاحب جاه و از جمله شاگردان خواجه نصیر الدین طوسی بوده از اقران مولانا قطب الدین علامه و شیخ سعدی شیرازی است نقل است که روزی شیخ سعدی بحمامی رفت خواجه نیز با عظمت تمام در حمام بود و شیخ طاسی آب بر سر خواجه ریخت خواجه پرسید در دلیش از کجائی گفت از خاک پاک شیراز خواجه بقصد مطایبه و سخریه بدست او بر گل شدن اکثر شیرازیان طاسی را که در دست داشت واژگون نموده خطاب بشیخ کرده آد لیضاً گفت از چه سبب است که سر شیرازیان باین طاس

شاه کرک از صیین وارستگان است از رسماء برکنار زیستی و پیوسته در خرابات نشستی مسکنش بلده کرا مانکپور است منقول است که خواجه قطب الدین برای او خرقه فرستاد او خرقه را گرفته در آتش انداخت برنده پیش خواجه آمده احوال بگفت فرمود که برو و آنرا باز خواه تا حقیقت کار بر تو پیدا گردد او چون باز آمده درخواست خرقه نمود خواجه کرک گفت برو و از آن آتش گاه برگیر لیکن از آن خود چون او در نگریست آن خرقه را با چندین دیگر دریافت و شرمسار گردید میگویند که چون سلطان فیروز شاه بادشاه دهلی برای تنبیه سلطان علاء الدین که سر از اطاعت پیچیده بود نزدیک کرا رسید علاء الدین مخوف شده خدمت شاه کرک دریافت و بسیار فروتنی نمود مجذوب سر برداشته گفت

بیت

هرکه بیاید بر سر جنگ	سر و رکشتی تن در گنگ

وسلطان فیروز شاه بهمون وضع کشته شد والله اعلم درگاه شاه کرک در بلده کرا که هیژده کروه غربی از بلده الهآباد فاصله دارد طواف عالمیان است و فاتش در زمان سلطان علاء الدین خلجی بوقوع آمده +

باب هشتم از آغاز سال هفتصد و یک لغایت سنه هشتصد از هجرت

سلطان غازان خان ملقب بسلطان محمود

پسر ارغون خان ابن اباقاخان از اولاد چنگیز خان است او برادرزاده خود بایدو خان را مغلوب ساخته و کشته در سنه ششصد و نود و چهار هجری بادشاه ایران شد و دین اسلام را اختیار نمود و بدعوت او هزاران هزار از اهل و اتباع و جنود او دین اسلام قبول نمودند و او خود را سلطان محمود نام نهاد بعد حکومت هشت سال و نه ماه روز یکشنبه یازدهم ماه شوال سنه هفتصد و سه هجری در قزوین درگذشت لاشش او را به تبریز برده در گنبدی که در ایام حیات تعمیر نموده بود دفن کردند بعد از و برادرش الجایتو ملقب به محمد خدابنده بادشاه ایران شد تاریخ وفات سلطان غازان خان ازین قطعه که ابن امین گفته مستفاد میگردد

تاریخ

۷۰۳	بسال هفتصد و سه هجرت از شوال	بروز یازدهم عصر روز یکشنبه	شد از نواحی قزوین شه جهان غازان	بسوی خلد که آبادان جهان ازبیش آن

ملک شمس الدین کهین

دوم بادشاه از ملوک کرت است بعد پدر خود ملک شمس الدین محمد کرت در سنه ششصد و هفتاد و شش بادشاه هرات گردید و بست و هشت سال بدولت گذرانید و ابقاخان او را خطاب شمس الدین کهین داده بود در روز پنجشنبه دوازدهم ماه صفر سنه هفتصد و پنج هجری درگذشت و مولانا حکیم الدین غوری در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

۷۰۵	روز پنجشنبه از صفر ده و دو	سال هجرت رسید هفتصد و پنج	شمس دین کرت خسرو آفاق	شد بفردوس برین ای سپنج

ملک فخر الدین بهمن

وسلطان جلال الدین فیروز در کمال خداپرستی و دینداری و شریعت پروری روزگاری گذرانید اما چون برهم زدگی خاندان او مقدر بود بر خلاف عادت مستمره از وی خطای رفت و در عصر او حادثهٔ عجیب افتاد سیدی مولا را که درویشی مرتاض بعلم سیمیا مشهور بود و بجهة آنکه خرچ عظیم داشت و جمعیتهای عظیم در خانقاه او میشد و امرا و ملوک در مجلس او حاضر می آمدند به تهمت آنکه میل خروج دارد بسته پیش سلطان آوردند و حسب الحکم سلطان زیر پای فیل انداخته ہلاک ساختند بعد از کشتن وی خانمان جلالی برهم شد و سلطان علاء الدین خلجی که برادرزاده و مربای سلطان بود تخم جلالی را از بیخ برانداخت و آن چنانست که علاء الدین حکومت کڑا داشت و آن ملک را متصرف شده سر از اطاعت ملک پیچیده بود لهذا فیروزشاه باراده تنبیه اش لشکر و سپاه همراه گرفته بسمت کڑا متوجه گردید چون نزدیک رسید علاء الدین از مکر و حیله گفته فرستاد که سلطان را باین همه لشکر و سپاه آمدن چه ضرور بود که من بهر صورت تابعدار فرمانم بالجمله فیروزشاه با چند کسان از طرف مانکپور که آن سوی دریای گنگ است و علاء الدین از طرف کڑا بر کشتی سوار شده درمیان دریا ملاقی شدند در عین ملاقات یکی از ملازمان علاء الدین بموجب اشاره او شمشیری بر فیروزشاه انداخت و سرش از بدن جدا ساخته نزد علاء الدین برداد فرمود تا سر آن بادشاه مظلوم را بر سر نیزه کرده در کڑا و مانکپور بگردانیدند و جمله مخصوصان سلطان را که در کشتی بودند بقتل رسانیدند این مقدمه بتاریخ هفتدهم رمضان سال ششصد و نود و پنج هجری ۶۹۵ در عین برسات بوقوع آمده بعد شهادت سلطان فیروزشاه سلطان علاء الدین بادشاه هند شد

قاضی حمید الدین ناگوری

در زمان دولت سلطان غیاث الدین بلبن و سلطان معز الدین کیقباد بوده مزارش در دہلی در پائین تربت خواجه قطب الدین بختیار کاکی واقع است و از کتبه و رقم هندسه که بر لوح مرقوم است چنان مستفاد میگردد که او در سنه ششصد و نود و پنج هجری در ایام سلطنت سلطان جلال الدین فیروز خلجی ازین جهان فانی رحلت نموده و این لوح که حالا بر سر مرقد اوست هفتاد و نه سال بعد از وفات او یعنی در سنه هفتصد و هفتاد و چهار در عهد سلطان فیروزشاه باربک بر تربت او نصب کرده اند و عبارت که بران لوح منقوش است اینست هذا مرقد المنور قطب الاولیا فی الافاق و غوث الاتقیا بالاستحقاق الامام العالم العامل الولی الفاضل الکامل شیخ حمید الدین نور الله مرقده المنوره عمره الرحمة خادم الفقرا سلیمان بن شیخ بیکهه فی سنه اربع و سبعین و سبعمات وفات حضرت شیخ المحققین و قطب العارفین شاکر بارگاه قدس و طائف کعبهٔ انس دُرّ دریا حقیقت جوهر کان طریقت حضرت محمد محبوب حمید بندگی شیخ محمد حمید نور الله مرقده در شب دوشنبه یازدهم ماه رمضان فی المحرم ذالک اللیل جار الشمس ۶۹۵ اما تاریخیکه در نسخه مخبر الواصلین مرقوم است از ان سال ششصد ۶۹۵
و هفتاد و دو استخراج مے یابد تاریخ اینست

تاریخ

سال نقلش خردمندان دو هفت	عمدهٔ اہل دین جنت گفت

شاه کرسه

مولانا امامی الهروی

از جمله فضلای خراسان است با وجود علم و فضل شاعری بی نظیر بوده است و مولانا امامی و شیخ سعدی و خواجه مجد الدین همکر فارسی معاصر بودند نقلیست که روزی خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و ملک معین الدین پروانه که در عهد سلطان اباقا آن حاکم ممالک روم بوده است و مولانا نور الدین رصدی و ملک افتخار الدین کرمانی که از نژاد ملک زوزن است هر چهار فاضل باتفاق قطعه بحضور خواجه مجد الدین همکر فارسی فرستادند و از و استدعای کردند قطعه اینست

قطعه

توشمع فارس مجد ملت و دین
چو دولت حضرتت را هست لازم
سوالی میکند پروانه روم
دعاگو صاحب دیوان ملازم
تو کن تعیین از این چون ملک انصاف
ز شاگردان تو هستند حاضر
ز شعر نو د سعدی و امامی
بود در دست تو چون مهره موم
رهی و افتخار و نور و مظلوم
کدامی به پسندند اندرین بوم

خواجه مجد الدین این رباعی بجواب فرستاد

رباعی

اگرچه بنطق طوطی خوش نفسیم
بر شکر گفته های سعدی مگسیم
در شیوهٔ شاعری باجماع امم
هرگز من و سعدی بامامی نرسیم

و دولتشاه میگوید این فضل که در حق امامی گفته در شیوه صنائع و بدائع شاعری بوده باشد و الا سخن شیخ سعدی را مرتبه عالی و مشرب اورا درجه وافیست سخن او از حقیقت و طریقت نشان میدهد و از نمکدان لطافت آنی دارد و امامی در سنه ششصد و هشتاد در گذشت

سلطان جلال الدین فیروز شاه خلجی پسر ملک خلجی است

بعد کشتن سلطان معز الدین کیقباد را که نبیرهٔ سلطان غیاث الدین بلبن بود در سنه ششصد و هشتاد و نه هجری بادشاه دهلی شد و روزی که سلطان ساعت نیک برای جشن جلوس مقرر فرموده بر تخت نشست امیر خسرو قصیدهٔ با تاریخ گفت از انجمله چند بیت اینست

تاریخ

سه شنبه کآفتاب از مهر شب جست
بگاه چاشت با فیروزی فال
بتخت آسمان فیروزه بنشست
ز هجرت ششصد و هشتاد و نه سال ۶۸۹
ز طالع در چنین وقت مبارک
نهاد اکلیل بر سلطان تبارک
جمادی دومی را سومی روز
مه اندر برج شیر و طالع شیر
نسیم ساعت زر روز عالم افروز
بتخت شیر بر شد شه بشمشیر

و امیر خسرو این کتاب را که در قصیده ها در جلوس و وصف بادشاه نوشته مفتاح الفتوح نام کرده و در تاریخ اختتامش گفته

تاریخ

چو من این نامه را کردم سرآغاز
ز فتحش [illegible] اندر جهان گردم
گلوی خامه را کردم سرآغاز
که مفتاح الفتوحش نام کردم
بتاریخ دیگر در سال عدد بود
عروسی گردش سر پرده برماه
برآورد و چو فردوس برینش
ز هجرت سال ششصد نود بود ۶۹۰
سزای دست بردش حضرت شاه
دوم عشر جماد آخرینش

برادرش خواجه شمس الدین دیوان را به بیند عزیمت خدمت ایشان کرد و ایشان را دید چون سلطان آباقا آن را خبر شد سعدی را پیش خود طلبیده اعزاز و اکرام نمود و با او صحبت داشت در وقت بازگردیدن بادشاه فرمود که مرا پندی ده گفت از دنیا بآخر چیزی نمی توان برد مگر ثواب و عقاب اکنون تو مخیر باش آباقا آن فرمود که اینمعنی را بشعر تقریر فرمای شیخ در ساعت این قطعه را گفت

قطعه

شهی که حفظ رعیت نگاه میدارد ... حلال باد خراجش که مزد چوپانی است
دگر نه راعی خلق است زهر مارش باد ... که هر چه میخورد از جزیهٔ مسلمانی است

سلطان آباقا آن بگریست و چند نوبت گفت که من راعی ام یا نه و هر نوبت شیخ جواب داد که اگر راعی بیت اول ترا کفایت است والا بیت آخر تمام سلطان را عظیم پسندیده آمد تا در دولت شاه میفرماید که انصاف آنست که درین عهد که مایم علما و مشایخ روزگار چنین نصیحتی با بقال یا قصاب نتوانند گفت چنانچه سعدی گفته بیت

نه هر کس حق تواند گفت گستاخ ✢ سخن ملکیست سعدی را مسلم ✢ منقول است که در زمان حکومت ملک عادل شمس الدین تازی گوی سپه سالاران شیراز خرمای چند از مال دیوان که تسعیر اندک داشت به بهای گران به بقالان و اهل بازار بطرح میدادند ملک ازین ظلم بیگمان بود اتفاقاً ازان خرما پاچند قطعه به برادر شیخ سعدی فرستادند و برادر شیخ بر در خانه اتابک دکان بقالی داشت چون حال بدان نهج دید برخاست و برباط شیخ رفت و بخدمت برادر خود عرض کرد شیخ ازین حال کوفته خاطر گشت و باخود اندیشه کرد که خود برود و این بلا از سر درویشان شیراز بتخصیص برادر خود باز کند اندیشه کرد که اول کاغذی باید نوشت پس این قطعه را رقم کرده فرستاد

قطعه

زاحوال برادرم به تحقیق ... دانم که ترا خبر نباشد
خرمای بطرح میدهندش ... بخت بد ازین بتر نباشد
اطفال برند و مرد درویش ... خرما بخرند و زر نباشد
انگه تو محصلی فرستی ... ترکی که ازان بتر نباشد
چندان بزنندش ای خداوند ... کز خانه رهش بدر نباشد
ای صاحب سن بغور او رس ... لطفی به ازین دگر نباشد

ملک شمس الدین چون رقعه را خواند بخندید و در ساعت بفرمود تا منادی کردند که هر کس را که خرما بطرح داده اند پیش من آید تا بایشان سخنی بگویم آن کسان که خرما بطرح ستیده بودند همه پیش ملک جمع شدند پس بقالان را پیش خود خواند و صورت حال از ایشان پرسید هر که زر نداده بود سپه سالاران را بعد از مالش فرمود که زر ازوی نگیرند و خرما باز ستانند و از کسیکه زر ستیده باشند باز گردانند و از آن بقالان باشد و بحساب مال ملک مجرا دارند بعد ازان ملک برخاسته بخدمت شیخ آمد و عذر خواست و بعد از استمداد همت گفت یا حضرت شیخ حکم کرده ام که خرمای که بدوکان برادرت برده اند او را ارزانی دارند و قیمت ازوی نگیرند و التماس آنکه چون معلوم شد که برادر شیخ درویش است محقر فراضه آورده ام تا حضرت شیخ این اندک خرجی به برادر خود ارزانی دارد و پس هزار درم زر را بوسید و در خدمت شیخ بر زمین گذاشت و بیقین میدانست که شیخ خود چیزی بخاصه قبول نمیکند بعد ازان برخاست و عذر طلبیده بیرون رفت و مشهور و معروف شد که ملک عادل شمس الدین تازی گوی از بهر خاطر حضرت شیخ سعدی فارسی خرما و بهای حصه بقالان ارزانی داشت ✢

وخلاص دادن یکی از رؤسای حلب از آن قید بده دینار و دادن دختر خود بکابین صد دینار به نکاح شیخ و بدخوی زن زشت کردار و غیره احوال که خود در گلستان بشرح تمام مندرج ساخته درانیجا احتیاج تفصیل ندارد واز نوشته مسٹر فرنکلین صاحب انگریز که در سنه هزار و هشتاد و شش عیسوی موافق سنه هزار و دو صد و یک هجری که بسیر شیراز رفته بود احوال مرقد شیخ که دران بلده واقع است بدریافت آمد که بفاصله نیم کروه شرقی باغی بپای کوهی بسمت شمال و مشرق شیراز مرقد شیخ واقع است در میان عمارتی مربع عالیشان که بیک طرف دیوار آن دو طاق مستوی واقع شده طاق سنگین یمین مرقد شیخ است بطول چهار دست و بعرض قریب دو دست بی هیچ تغیری که در حالت بناد فن بود بکنار آن فقرات چند از احوال شیخ و کلیات او بر سنگی بخط نسخ کندیده اند و بالای مرقد سرپوشی چوبین برنگ سیاه ملمع بزر موضوع گذاشته اند بران یکی از غزلهای وی بخط نستعلیق و بالای مرقد کلیات وی مکتوب بخط خوب نگاشته اند نقل است که یکی از صلحا می بخواب دید که در عرش جوش و خروشی پیدا شد و جمعی زمزمه میکنند چون استماع کرد گفتند که این بیت شیخ باتسبیح و تهلیل یکساله ملک مقابل است آن عابد بیدار شد و فی الحال بدروازه شیخ رفت دید که شیخ نشسته زمزمه میکند و ذوقی و حالی دارد و آن غزل میخواند و سے نویسد که مطلع آن اینست

بیت

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتریست معرفت کردگار

عابد در قدم شیخ افتاد و او را بر خواب خود مطلع ساخت و بشارت داد در لطائف و ظرائف و نازکی طبع شیخ را درجه اعلی است بهمگی با مستعدان نشستی و با وجود استغراق حال با اہل فضل صحبت داشتی و مطایبه کردی و بذله گفتی ودر خلاصة الاشعار مذکور است که شیخ روزی در بازار با حکیم نزاری دوچار شد و آثار کمال از سیمای حکیم دریافته پرسید که از کجائی گفت از خراسان شیخ گفت از شعر سعدی یاد داری گفت آرے

بیت

سعدی خط سبز دوست دارد نه هر الف جوال دوزی

این بیت خواند و پرسید از اشعار نزاری چیزی بخاطر داری سعدی گفت بلے و این مطلع خواند

بیت

آوازه در افتاد که باز آدم از مر بهتان عظیمیست من و توبه کجائی

حکیم بفراست دریافت که این سعدی است او را در بر گرفت و شیخ بعد ازین حکیم را بخانه خود برده و چندی بمهمانداری قیام نموده تکلفات تمام بعمل آورد حکیم هنگام رخصت یکی از خدام شیخ گفت که مهمانداری چنین نکنند اگر شیخ شما بخراسان آید طریق مهمانداری بدانند القصه چون سعدی بعد از مدتے بخراسان رفت حکیم نزاری بمهمانداری پیش آمد اول روز شیر داغی بخت در دوم روز ماهیچه و روز سوم گوشت بریان پیش آورد و گفت چنین مهمانی سالها میتوان کرد و چنان مهمانی که شما فرموده بودید بیش از چند روزے نتوان نمود نقل است که باری سعدی در وقت مراجعت از زیارت مکه چون بتبریز رسید خواست تا خواجه علاء الدین و

تاریخ

در بحر معارف شیخ سعدی	که در دریای رحمت بود غواص	مه شوال روز جمعه رفتش ۶۹۱	بدان درگاه رفت از روی اخلاص
	یکی پرسید سال فوت گفتم	زخاصان بُد ازان تاریخ شد خاص	۶۹۱

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

شیخ سعدی که عارف حق بود	راز دان وجود مطلق بود	یکصد و بست سال عمرش بود	کان سن سال رحلت از جهان فرمود
بشب جمعه پنجم شوال	شد بفردوس آن ستوده خصال	چونکه خاصان حق تعالی بود	خاص تاریخ او ملک فرمود ۶۹۱ ۶۹۱

روزے مولف این اوراق کلیات سعدی را میخواند قصیده بر آمد که بیت مقطع اش این بود

بیت

اگر مراد دعای مدد کنی شاید	که آفرین خدا بر روان سعدی باد

مصرعهٔ آخر پسندیده آمد و آن را ماده تاریخ ساخته تعمیه این تاریخ گفتم

تاریخ از مولف

برفت سعدی شیراز گرچه از دنیا	ولی بماند بفضل و هنر بعالم یاد	زنظمهاش یکی مصرعه ایست گفتهٔ او	چو بی سعی رعونت گر کنمش اعداد ۱۴۰ ۷۲۶
	زسال فوت خبر یافتم و آن این است	که آفرین خدا بر روان سعدی باد ۱۵۵۶	

اگر اعداد الفاظ سعی و رعونت را از اعداد الفاظ مصرعهٔ آخر دور کرده شود تاریخ وفات بر آید و این تاریخ که نوشته میشود

نیز از مولف است

تاریخ از مولف

چو سعدی از پی سیر گلستان بقا شد	زشادی بر زبان آورد منت مر خدا را	زمنت مر چو حرف اولین را دور سازی	شود تاریخ سال رحلت او آشکارا ۶۹۰

تاریخ

چو سعدی در گلستان جنان شد	زشادی گفت منت مر خدا را	چو سر حرفی زمنت مر کنی دور	شود سال وفاتش آشکارا

اگر از الفاظ منت مر حرف اول را که میم است دور کنی تاریخ بر آید و چون آغاز کتاب بوستان این مصرعه است مصرعه بنام خداوند جان آفرین + و آغاز کتاب گلستان منت مر خدا چنانچه اگر پنج حروف اولین را از هر دو کتاب جدا جدا بگیری و حرف اول را باندازی تاریخ بر آید و آن را مولف باین عنوان بنظم آورده +

تاریخ

چو بنام خدا و منت مر	شد گلستان و بوستان آغاز	پنج حرفی ز هر کتابی گیر	حرف اول ز هر یکی انداز
	تا شود بر تو ظاهر و پیدا	سال تاریخ سعدی شیراز	

و این تاریخ بزبان اردو که نوشته میشود نیز از مولف این اوراق است

تاریخ تعمیه

مرگ سعدی کا جو مجھ سے پوچھو مت	کہ گلستان [illegible] ہوا کہنے لگا	[illegible] منت [illegible]	مر گیا آپ [illegible] منت مر

و اسیر شدن شیخ سعدی بقید فرنگ در سفر بیت المقدس و باجهودان بکار گل اندران در خندق [illegible]

ابیات

در شعر سه کس پیمبرانند — قولی است که جملگی برانند
فردوسی و انوری و سعدی — هرچند که لا نبی بعدی

و عقلاً بنا بر فواید دینا و عقبی کتابی در نظم و نثر بهتر از گلستان و بوستان نشان نداده اند در تاریخ شعرا و کتب دیگر مسطور است که سلطان محمد قاآن حاکم ملتان که پسر بزرگ سلطان غیاث الدین بلبن پادشاه دهلی بوده و پیش از پادشاهی در سنه ششصد و هشتاد و چهار شهید شده در زمان حکومت خود دو کرت از ملتان خرج و قاصد بشیراز فرستاده التماس قدوم شیخ نموده خواست که بجهت او در ملتان خانقاه سازد و در آن خانقاه دیهها وقف کند لیکن شیخ از جهت ضعف پیری نتوانست آمد و هر دو مرتبه یکان سفینه غزل بخط خود بسلطان شهید فرستاده و معذرت خواسته مکتوب در سفارش امیر خسرو دهلوی نگاشته و اشعار خسرو را بسیار تحسین میکرد و وفات سعدی در ماه شوال شب جمعه سال ششصد و نود و یک هجری بروزگار اتابک محمد شاه بن مظفر سلغرشاه بن ابونصر سعد بن زنگی در شیراز بوقوع پیوسته و در ان بلده مدفون گشته مزارش بسعدیه اشتهار دارد و بعضی نوشته اند که در سال ششصد و نود ارتحال نموده ولی قول اولی صحیح ترمی نماید و شیخ بقولی یکصد و دو و بقولی یکصد و بست سال عمر یافته مولف را قول آخر قرین بصدق مینماید زیراکه شیخ در کتاب گلستان آورده که چندانکه مرا شیخ اجل شمس الدین ابو الفرح ابن جوزی ترک سماع فرمودی و بعزلت و خلوت اشارت کردی در سمع قبول من نیامدی و عنفوان شبابم غالب آمدی و هوا و هوس طالب ازین کلام شیخ چنان مستفاد میگردد که او پیش از وفات شیخ ابو الفرح که در سنه پانصد و نود و هفت بوقوع آمده بحد بلوغت رسیده بود و در حین وفات او عمر سعدی کمتر از بست و هفت سال نبوده باشد پس باین حساب سال ولادت سعدی بسال پانصد و هفتاد و یک میرسد و مدت عمرش یکصد و بست سال و آنکه در نسخه هفت اقلیم و تذکره دولت شاه بنظر آمده که شیخ سعدی مرید شیخ عبد القادر جیلانی بوده و در صحبت او عزیمت حج نموده محض غلط است زیراکه اگر فرض کرده شود که سعدی چنانکه مذکور شد یکصد و بست سال عمر داشت تاهم سال ولادت او بسال پانصد و هفتاد و یک میرسد و این ده سال بعد از وفات شیخ عبد القادر جیلانی است پس این را هرگز عقل قبول نماید بلکه از کلام شیخ چنان مستفاد میگردد که او مرید شیخ شهاب الدین سهروردی است چنانکه خود در باب دوم از کتاب بوستان میگوید

ابیات

مرا شیخ دانای مرشد شهاب — دو اندرز فرمود بر روی آب
یکی آنکه در نفس خود بین مباش — دگر آنکه در جمع بدبین مباش

و آنکه در بعض کتاب گلستان نوشته اند که عبد القادر گیلانی را دیدم که در حرم کعبه روی بر حصار نهاده همیگفت لفظ دیدم غلط است لفظ دیدند باید و اینکه نوشته اند که شیخ سعدی خواهرزاده مولانا قطب الدین علامه شیرازی است اینهم غلط مینماید و تاریخیکه در تذکره دولت شاه و کتب دیگر در وفات آن بزرگوار نوشته اند اینست

تاریخ

شبی آدینه بود و ماه شوال — ز تاریخ عرب خ ص ا ز سال
همای روح پاک شیخ سعدی — بیفشاند از غبار تن پر و بال

تاریخ

آنکه او بود قاضی بیضا — نور الله سره ابدا
ناصر الدین قاضی بیضا — بره شافعی است راه نما
ذات عالی او مفر بود — عالمی را بعلم راه نمود
لیک تاریخ آن اخص ورود — منظر الحق الخص فرمود ٦٩١ ٦٩١

شیخ العارف املح الفصحا شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی

در تذکره دولت شاهی و نسخه هفت اقلیم مرقوم است که نام آن ذو الاحترام مصلح الدین است از افاضل صاحب دل و عوارف کامل بوده چون سلطان زمانش اتابک سعد بن زنگی لقب داشت بدان سبب سعدی تخلص فرموده در فضل و کمال او صاحبان فضل معتقد بوده پدرش که نام عبد الله داشت ملازم اتابک بود و برادرش بر در خانه اتابک دوکان بقالی داشت در اوایل حال بمدرسه نظامیه بغداد در حلقه درس شیخ الشیوخ ابو الفرج ابن جوزی بتحصیل علم و کمال اشتغال داشته سی سال تحصیل علوم پرداخته و سی سال بسیاحت مشغول بوده و ربع مسکون را بقدم سیاحت سیر نموده و ما بقی عمر بر سجاده عبادت و طاعت نشسته و گفته اند که در بیت المقدس و بلاد شام مدتی مدید سقائی میکرد و آب بمردم میداد تا بجفر رسید و سیراز زلال انعام افضال خود سیراب گردانید چهارده سال نوبت حج گذارده که اکثر آن پیاده بود و با شیخ شهاب الدین سهروردی در یک کشتی سفر دریا کرده و جهت غزو و جهاد تا روم و هند رفته و اقصای عالم را دیده و مردم هر مرز و بوم را بنظر امتحان سنجیده چنانچه خود گفته است

ابیات

در اقصای عالم بگشتم بسی — بسر بردم ایام با هر کسی
تمتع بهر گوشه یافتم — ز هر خرمنی خوشه یافتم
چو پاکان شیراز پاکی نهاد — ندیدم که رحمت بران خاک باد

ابتدای ظهور شیخ در روزگار اتابک سعد بن زنگی بوده و چون بحد کمال رسید اتابک ابو بکر بن سعد بن زنگی بر سریر سلطنت شیراز تکیه زده چنانکه گفته است

ابیات

که سعدی که گوی بلاغت ربود — در ایام بو بکر بن سعد بود
سزد گر بدورش بنازم چنان — که سید بدوران نوشیروان

و کتاب گلستان و بوستان بنام او نوشته و تاریخ اختتام آن هر دو کتاب چنین گفته

تاریخ کتاب بوستان

بروز همایون و سال سعید — بتاریخ فرخ میان دو عید
که پر در شد این نامه پر داز گنج — ز ششصد فزون بود پنجاه و پنج ٦٥٥ ٦٥٥

تاریخ کتاب گلستان

دران مدت که ما را وقت خوش بود — ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود ٦٥٦

و کلیات کلامش مشتمل بر اقسام اشعار و نوادر بسیار قریب بیست هزار بیت است و معنی آرایان بدائع نگار دیوان فصاحت بنیانش را نمکدان شعرای نامند و اوج گرایان مراتب حسن گفتار او را پیمبر سخن میدانند چنانچه ملا جامی فرماید

ابیات

ابیات

خدای راچه توانکر دشکر فضل وکرم	بدین نظر که دگرباره کرد در عالم سر ملوک جهان بادشاه روی زمین	بدورد دولت سلجوق شاه وسلغرشاه خلیفه پدروعم باتفاق امم	خدایگان معظم اتابک اعظم

بعدازایشان اتابک محمد شاه بن مظفر سلغرشاه بن ابونصر سعد بن زنگی برسریر حکومت نشست ودرزمان او سعدی درسنه احدو تسعین وستمائه فوت کرد ومدت سلطنت محمد شاه هشت سال بود سال وفات او معلوم نیست

شیخ فخر الدین عراقی

خواهرزاده شیخ شهاب الدین وخلیفه شیخ بهاء الدین زکریا است درسال ششصد وهشتاد وهشت بتاریخ هشتم ذیقعده فوت کرده مرقد او در دمشق است تاریخ رحلت او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

۶۸۸

عارفی بی نظیر فخر الدین سال نقل از زبان ساقی عدان	واقف راز آسمان وزمین گو بود مسکن عراقی عدن قبر او در دمشق مشهور است	جمعه وهشتم ز ذیقعده سال تاریخ نقل آن مرحوم زائر او ملائک وحور است	بود کان شیخ صوفی خلد شده از خرد جان خلد شد مرقوم

سلطان ارغون خان

ابن ابقاخان ولد هلاکوخان است بروزگار دولت پدرخود بادشاه خراسان بود چون پدرش ابقاخان فوت کرد در خطه تبریز شهزادگان وامرا برعم او براحمد خان بن هلاکوخان اتفاق کرده او را بر تخت نشانیدند و بعد از پنج ماه که احمد خان برسریر خاقانی جلوس کرد عزیمت خراسان نمود ارغون خان از و منهزم شد احمد خان را شفقت عموی درکار آمد وملک خراسان را باو بخشید وارغون خان بعد از واقعه احمد خان در ماه جمادی الاول سنه ششصد وهشتاد وسه هجری بر تخت بادشاهی نشست وبعد از دو ماه وهشت روز خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان را که بست ونه سال وزارت پدر وجدش کرده بود به تهمت آنکه ابقاخان را مسموم ساخته بقتل درآورد وبعد حکومت قریب هفت سال در پنجم ماه ربیع الاول سنه ششصد ونود فوت کرد در تاریخ او گفته اند

تاریخ

	شب بنه زهجرت نبوی ششصد ونود	در پنجم ربیع نخستین بنوبهار	

۶۹۰

بعد وفات ارغون خان برادرش سلطان کنجیتو ابن اباقاخان بادشاه ایران شد وچون قریب چهارسال سلطنت نمود امرا از کردار شنیع او بستوه آمده در ماه صفر سنه ششصد ونود وچهار او را از میان برداشتند وبایدو خان را که ولد طراغای خان ابن هلاکوخان بود بادشاه ساختند بعد سلطنت هفت ماه در شهر ذی الحجه سنه مذکور بقتل رسید وغازان خان پسر ارغون خان بادشاه ایران شد

ناصر الدین قاضی بیضاوی صاحب تفسیر

او قاضی شیراز بود ودر تبریز رفته در انجا بسال ششصد وهشتاد وپنج هجری فوت کرده اما ازین ابیات که در تاریخ رحلت او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد سنه ششصد ونود ویک استخراج مے یابد۔

رود تا از پاس سطوت ارغون خان محفوظ ماند ارغون خاطر داریش نموده نامه طلب نامه او فرستاد چون صاحب دیوان بملازمت رسید منظور نظر اعتبار گردید بوقاخان که دشمن او بود در خدمت ارغون خان او را بسیم پدرش متهم گردانید و بحکم ارغون خان بتاریخ چهارم ماه شعبان سنه ششصد و هشتاد و سه هجری بقتل رسید چنانچه ازین تاریخ مستفاد میگردد

تاریخ

نظام عرصهٔ آفاق صاحب دیوان
محمد ابن محمد جوینی دُرِ یگانهٔ دهر
زروی ...... برروی اضطرار بجبر
بسال ششصد و هشتاد و سه شعبان چهار
زجام تیغ لبالب چشید شربت قهر
بوقت عصر دوشنبه برود خانهٔ اهر

خواجه بهاء الدین محمد که دلدار شد صاحب دیوان بود در زمان آباقا نه وزارت بلکه فرماندهی و ایالت اصفهان بدو مفوض بود

احوال اتابکان شیراز

اتابک خطاب پادشاهان شیراز بود یعنی این لفظ نگاه دارنده و ادب آموزنده است و ملوک شیراز را از آنجهت اتابک گویند که یکی از ایشان که مظفر الدین سنقر نام داشت اتابک سلطان سنجر بود و سلطان او را حاکم فارس کرده بود او بعد از فوت سنجر خطاب اتابکی بخود قرار داد گویند که این لغت ترکی است اتابک است یعنی پدر بزرگ چه اتا پدر و بیک بزرگ و اتابکان شیراز حاکمان عادل و خیر بوده اند اول ایشان که مظفر الدین سنقر بود در زمان دولت سلطان سنجر بحکومت فارس سربلندی حاصل نموده و در پانصد و پنجاه و شش فوت کرده بعد از وی برادرش اتابک زنگی چهارده سال و کسری حکومت نمود بعد از وی پسرش تکله بسلطنت رسید و بیست سال حکومت کرد بعد از وی اتابک سعد بن زنگی بیست و هشت سال ملک راند و در سال ششصد و بیست و هشت فوت کرد بعد از وی پسرش اتابک ابونصر بن سعد زنگی بسلطنت رسید و او را اتابک ابو بکر نیز می نویسند مردی بس نیکو سیرت و عادل بوده در زمان او یعنی در سنه ششصد و پنجاه و شش هلاکو خان مستعصم خلیفهٔ بغداد را شهید نموده و شیخ سعدی شیرازی که در باب آن مرثیه گفته در آخر آن مرثیه این چند بیت آورده

ابیات

یا رب این ملک مسلمانی بامن آگه دار
در پناه شاه عالم پادشاه ملک دین
خسرو صاحب قران غوث زمان بو نصر سعد
آنکه اخلاقش پسندید است داد و صاحب گزین
روزگارت باسعادت باد و سعدی حق گوی
راتیت منصور و بخت یار و اقبالت قرین

همدران ایام شیخ سعدی کتاب گلستان بنام او نوشته و در تاریخ آن این بیت گفته ..

تاریخ

دران مدت که ما را وقت خوش بود
ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود ۶۵۶

و او را پسری بود مسمی باسم جدش یعنی سعد بن ابو بکر که در دیباچهٔ کتاب مذکور ذکرش نموده و گفته

علی الخصوص که دیباچهٔ همایونش
بنام سعد ابو بکر سعد بن زنگی است

وفات ابونصر سعد در شهور سنه ششصد و پنجاه و هفت بوقوع پیوسته بعد از وی اتابک سعد بن ابونصر بجای پدر نشست و بده روز که خطبه و سکه بالقاب او مزین شده بجوار رحمت انتقال کرد بعد از و سلجوق شاه و سلغر شاه بسلطنت رسید زر و سعدی درین باب قصیده گفته بیتی چند از انجمله اینست ؛

ستمائه بر سریر سلطنت ایران جلوس فرموده بادشاهی مردانه باراى وتدبیر بود وزارت بخواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان داده ولشکر بروم فرستاده بعضی از دیار روم را مسخر ساخته و در تبریز رصد مراغه را که خواجه ... طوسی بر وزارت هلاکو خان بنیاد کرده بود مشتمل بر تمامی شکل اشکال فلاک و دوایر موهومه وصور بروج ... در عهد ابقاخان باتمام رسانید و ابقاخان بسی توان برانجا خرج کرد هفتده سال وچند ماه در ... ایران بادشاهی نمود شبی در مرغزار اوجاق از حوالی تبریز نشسته بود ناگاه وحشی در نظاهر شد نفس ... بید قصد ... ن دارد تیر کمان طلب کرد چون تیر و کمان بدو دادند فی الحال بافتاد وجان داد بنظنه بعضی کمان آن بود که خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان که وزیر او بود او را مسموم ساخت و این واقعه بتاریخ بستم ماه ذی الحجه سنه ششصد و هشتاد هجری بوقوع آمده عزیزی این قطعه در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

٦٨٠ چو بست روز بماه ذی الحجه | ز دور چرخ که بر کس نمیکند ایفا || چهارشنبه هنگام صبح در همدان | بسال ششصد و هشتاد در گذشت ابقا ٦٨٠

سلطان نکودار ملقب بسلطان احمد خان

پسر هلاکو خان است بعد وفات ابقاخان که برادر او بود بر سریر سلطنت ایران نشست اول او ست از اولاد چنگیز خان که دین اسلام را اختیار نمود اما برای مصلحت ظاهر نمیکرد چون دو سال و پنجاه و شش یوم از سلطنت گذشت دیگر شاهزادگان و امرا بهواداری ارغون خان پسر ابقاخان سلطان احمد را گرفته در شب پنجشنبه بست و ششم جمادی الاول سنه ثلاث وثمانین وستمائه بقصاص شاهزاده قنقورتای پشت او را بشکستند و ارغون خان را بجاے او بر تخت نشانیدند چنانچه تاریخ آن گفته

تاریخ

٦٨٣ سپهر دولت نکودار مشتری دیدار | که بود در همه ... خطه ایران || ز دست برد فلک پشت او شکست و گرفت | نمود سال شکستش ... از لب جان ٦٨٣

تاریخ

٦٨٣ تاریخ چون ز ششصد و هشتاد و سه | تا شه حادثات فلک بر دوام کرد || ارغون بملک گیری چو تیغ بر کشید | احمد برفت و تیغ شهی در نیام کرد

خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان

وزیر هلاکو خان و سلطان ابقاخان بود از مجد الملک یزدی آزار بسیاری بخاطر داشت همواره همت بر دفع آن ناحق شناس می گماشت تا در زمان سلطان احمد خان بسحر متهم گشت و بدین حیله بتاریخ بستم جمادی الاول سال ششصد و هشتاد و یک هجری سر او را که دفتر شرو فتن بود از بدنش جدا گردانیدند اما بعد از دو سال و دو هفته در زمان ارغون خان خواجه نیز بقتل رسید چنانچه گفته اند

ابیات

چو مجد الملک از تقدیر ایزد | شهادت یافت در صحرای توشهر || بقصد صاحب دیوان محمد | که دستور ممالک بود در دهر
پس از دو سال و دو ماه و دو هفته | چشید او هم ز دوران شربت زهر || تو در دنیا مشو بد را مقابل | که دارد در ترازو نوش با زهر

توضیح این مقدمه آنکه صاحب دیوان در دفتر احمد خان باصفهان افتاد بعد فوتش خواست که هندوستان

بخلیفه آغاز مکاتبات و مراسلات نموده ازین اندیشه غافل نباید بود و این امر بزرگ را خوار و سبک نباید شمرد چون نوشته بنظر ناصر الدین رسید خواجه را حبس فرمود و مدتی محبوس ماند تا در ماه ذیقعده سنه اربع و خمسین و ستمائه که هلاکو خان از فتح بلاد و قلاع ملاحده بتخصیص قلعه الموت فارغ گشت بولایت قهستان رفته خواجه را خلاص ساخت چون خواجه بدرگاه ایلخان یعنی هلاکو خان شتافت بوفور عنایت حکم شد که ملازم اردو باشد و در اندک وقت در حضرت ایلخان محل رفیع و مقام بلند یافت منجمله آنکه از اهل تاریخ این آمده که قتل خلیفه بغداد یعنی مستعصم عباسی بتحریک خواجه نصیر الدین بود و خواجه رصد مراغه حسب الحکم ایلخان بنا کرده حکما و فلاسفه و متکلمین و غیر ذالک را در انجا جمع آورد و اما هنوز با تمام نرسیده بود که مدت عمر ایلخان به انقضا پیوست و خواجه در زمان سلطان اباقاخان پسر هلاکو خان آن رصد را باتمام رسانید و در سنه اثنین و سبعین و ستمائه فوت کرده در بغداد قدیم در روضه امام موسی کاظم بن جعفر صادق که آنرا کاظمین میگویند مدفون گشته مدت عمرش هفتاد و پنج سال سه ماه و هفت روز بوده در جامع رشیدی مسطور است که خواجه نصیر وصیت فرمود که او را در جوار مزار امام موسی الکاظم دفن کنند لاجرم در پایان آن مرقد جهت او آغاز قبر کندن نمودند ناگاه سردابه کاشی کاری ظاهر شد و بعد از تقدیم [illegible] بوضوح پیوست که آن مضجع را ناصر خلیفه برای خود ساخته بود و پسرش بخلاف وصیت پدر او را در رصافه دفن فرمود از غرائب حالات آنکه سردابه در روز شنبه یازدهم جمادی الاول وقت طلوع آفتاب بطالع حوت سنه پانصد و نود و هفت تمام شده بود و در همان روز خواجه نصیر تولد نموده عزیزی در تاریخ وفاتش این قطعه نظم فرموده

تاریخ

نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل	یگانه که چو او مادر زمانه نزاد	بسال ششصد و هفتاد و دو بذی الحجه	بروز هیجدهم او در گذشت در بغداد

٦٧٢

ملک شمس الدین کرت

آل کرت چندگاه ملوک بوده اند و ایشان مردم دلاور و بامروت بوده اصل ایشان ترک است و سلطنت از خاندان سبکتگین بدیشان منتقل شده سلطنت بلخ و هراة و غزنی و کابل سالها بایشان متعلق بوده و هشت تن از ایشان بپادشاهی رسیده اند اول ایشان ملک شمس الدین محمد بن ابابکر کرت است و آخر ایشان ملک غیاث الدین است که زوال ملک او بر دست امیر تیمور گورکان بوده و ملک شمس الدین دخترزاده ملک رکن الدین غوری است که معاصر چنگیز خان بود بعد ایالت ده سال در سنه ششصد و هفتاد و شش در تبریز فوت شد و مولانا وجیه الدین نسفی در تاریخ او گفته +

تاریخ

بسال ششصد و هفتاد و شش مه شعبان	ز تخت ملک جهان شد چو آن خجسته نهال	بنام صفدر ایرانیان محمد کرت	بر آمد آیت داغ شمس کرت در حال

٦٧٦

بعد از وی پسرش ملک شمس الدین کهین بپادشاهی رسید و احوال او بمقام خود نوشته خواهد شد

سلطان اباقاآن

عرف اباقاخان ولد ارشد هلاکو خان است بعد وفات پدر بروز جمعه سوم رمضان سنه ثلاث و ستین و

گر تو پرسی ز سال رحلت او | ز جهان شد فرید آه بگو ۶۷۰

تاریخ

فرید الدین که او گنج شکر بود | چو در ذات خدا شد محو مطلق ۶۷۰
بمظهر گفت هاتف سال نقلش | فرید الدین ولی واصل حق

مولانا جلال الدین محمد مشهور بمولوی رومی

در هفت اقلیم مرقوم است که او از ابدالان زمان و برگزیدگان دوران بود اصل او از بلخ است در خلاصة المناقب آمده که چون پدرش مولانا بهاء الدین ولد در سنه ششصد و بست و هشت روی بخطه آخرت نهاد سلطان علاء الدین سلجوقی باتمامی اکابر و صدور ان دیار جمع شده مولانا جلال الدین را بجای پدر نشانیدند و مولانا بهاء الدین را مریدی بود موسوم بسید برهان الدین ترمذی مولانا جلال الدین مرید او شد و نه سال در خدمت او بسر برد چون او فوت کرد بعد از پنج سال بشمس الدین تبریزی پیوست و چون شمس الدین در زیر ابر اسرار ناپدید گردید ملازمت صلاح الدین زرکوب را ملازم گرفت و پس ازان در عهد منبت حسام الدین قونی نیز عمری بپایان رسانید تا رسید بدانجا که رسید و در صغر سن بصحبت شیخ فرید الدین عطار رسیده ولادت مولانا در ششم ربیع الاول سنه ششصد و چهار بوده و وقت غروب آفتاب پنجم جمادی الآخر سنه ششصد و هفتاد و دو در زمان ابقاخان فوت کرده در مرات الخیال نوشته است که نور الله مرقده تاریخ وفات اوست ۶۷۲ سن مولانا شصت و نه سال بود مرقد او در روم بشهر قونیه است بعد از وفات او خلف الصدق او سلطان ولد بر جای پدر نشسته او نیز عارف و عالم بوده کتاب ولد نامه باو مشهور است

تاریخ وفات [illegible] رومی از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

آنکه مولای روم نامش بود | دل ز دو جهان کلامش بود ۶۰۴
سال مولود آن خدا آگاه | شد [illegible] ب عالیجاه ۶۰۴
سال نقلش ز اوج هفت طبق | هاتف [illegible] ب جنت حق
از ربیع نخست بود ششم | که طلوعش نمود چون انجم
شده تاریخ نقل او پنجم | بیشک و ریب از جمادی دوم
سال نقلش باشتهار زمان | نور الله مرقده بر خوان ۶۷۲

[illegible] نصیر الدین طوسی

در نسخه هفت اقلیم مرقوم است که [illegible] از جهرود ساده است اما در طوس متولد گشته و کسب کمال دران دیار نموده بطوسی اشتهار یافته وی اعلم فضلای زمان و افضل علمای دوران بوده ولادتش در وقت طلوع آفتاب روز شنبه یازدهم جمادی الاول سنه سبع و تسعین و خمسمایه دست داده و قتیکه پدرش امام فخر الدین محمد رازی از عالم گذشته عمر خواجه نصیر نه سال و پنجاه بود و در قلعه الموت وزارت اسمعیلیه هم روزے چند از روی جبر و غضب نموده در زمان خلیفه مستعصم عباسی روزے چند در ولایت قهستان ساکن شده و حاکم آن خطه ناصر الدین محتشم ابواب لطف و کرم بر روے روزگار او کشوده و خواجه اخلاق ناصری را بنام او تالیف نموده و در خلال احوال قصیده عربیه در مدح خلیفه مستعصم در سلک نظم کشیده ببغداد فرستاده چون ابن علقمی را که وزیر خلیفه بود این صورت موافق مزاج نیفتاد بر پشت همان قصیده بناصر الدین محتشم نوشت که مولانا نصیر الدین

فرید الاولیا شیخ فرید شکر گنج

این شیخ جلال الدین سلیمان است از مرتاضان روزگار و ممتازان سرشکن نفس اماره بود گویند از اولاد فرخ شاه کابلی است که او را شاه کابل گفتندی در زمان چنگیز خان از اجداد ایشان قاضی شعیب نامی به لاهور آمده بود و در قصبه قصور اقامت کرد سلطان وقت مقدم ایشان را گرامی دانسته احترام نمود و شیخ فرید که نبیره قاضی شعیب است بملتان شتافته در اجودهن که آنرا پاک پتن نیز گویند سکونت اختیار کرده بعلوم متعارفه دنیا اشتغال داشت تا آنکه خواجه قطب الدین اوشی را گذر بر دا افتاد و نصایح ارجمند در نکوهش علوم رسمی و بیانش معارف حقیقی فرموده بره براه ساختند دست از همه باز داشته دل در ملازمت خواجه بست و از دوام خدمت مظهر شرائف کرامات و مورد خوارق عادات شد و بعد رحلت خواجه قطب الدین خرقه و عصی به رسیده وجه تسمیه او بگنج شکر اقوال است بعضی گویند که سوداگری شکر بار کرده میرفت خواجه از وی شکر طلبید او گفت درین شکر نیست نمک است خواجه گفت که نمک باشد سوداگر چون جوالها را باز کرد نمک بر آمد از گفته خود پشیمان گشته پیش خواجه رفت خواجه فرمود که غم مخور اگر شکر بود شکر گردد چون دیدند شکر شده بود از آن باز او را گنج شکر خواندند و بعضی گویند که از تاثیر نگاهش توده خاک شکر شده بود والله اعلم بالصواب و خانخانان محمد بیرم خان مضمون این قصه را نظم نموده و این بیت از انجمله است

بیت

کان نمک جهان شکر شیخ بحر و بر   آن کز شکر نمک کند و از نمک شکر

در کتاب سیر العارفین مرقوم است که شیخ المشائخ سعد الدین حمویه و سیف الدین باخرزی و شیخ بهاء الدین زکریا و شیخ فرید الدین اجودهنی در یک عهد بودند اول سعد الدین حمویه وفات یافت و سه سال بعد از ایشان شیخ سیف الدین باخرزی رحلت نمود و بعد از ایشان بسه سال شیخ بهاء الدین فوت شد و بعد از وی بسه سال شیخ فرید الدین مسعود اجودهنی رحلت نمود و بقولی وفاتش بتاریخ پنجم محرم روز شنبه سال ششصد و شصت و هفت هجری بوقوع آمده مقبره او در پتن پنجاب است و مولف در کتابی خوانده که در اوایل نامش شیخ مسعود بود و در سنه پانصد و ... و نه متولد شده و در عمر نود و پنج سالگی بتاریخ پنجم محرم سال ششصد و شصت و چهار هجری فوت کرده ... از این فرد تاریخ تولد و عمر و سال وفات او دریافت گردد

تاریخ

رحم فرما شد تولد عابد آزاده عمر   شد فرید الله سال رحلت مسعود عصر

۵۶۹ ۹۵ ۶۶۴

و الفاظ فرید عصری نیز تاریخ وفات اوست بطرف چپ مزار او در روضه شیخ بدر الدین که نام پیرش بود موجود است از این قطعه که از مخبر الواصلین نوشته شد سال وفاتش ششصد و هفتاد و سه مشعر

تاریخ از مخبر الواصلین

افتخار زمان و فخر زمین   شیخ دین باد دین فرید الدین

بیگمان پنجم محرم بود   از فرید از زمانه رخت نمود

هلاکو خان

پسر تولی خان ابن چنگیز خان است در سنه ششصد و پنجاه هجری بپادشاهی ایران رسیده و ملاحده معیله را در سنه اربع و خمسین و ستمایه مستاصل و نابود ساخته قلعه الموت را از دست ایشان بدر آورد چنانکه ازین تاریخ مستفاد میگردد

تاریخ

سال عرب چو ششصد و پنجاه و چار شد	یکشنبه اول از مه ذیقعده بامداد	خورشاه پادشاه سمعیلیان ز تخت	برخاست در پیش تخت هلاکو خان ستاد

و در سنه ششصد و پنجاه و شش بغداد را آتش زده خلیفه مستعصم بالله را که آخرین خلیفه از خلفای عباسیه است گرفتار ساخته با چندین هزار باشندگان آن دیار طعمه تیغ بیدریغ ساخت بعد از فتح بغداد و عراق گردنکشان آفاق از جمله سلطان روم و اتابک فارس و حاکم کرمان و بدر الدین لولو والی موصل و آن حدود بخدمت او باستحقاق شتافتند آخر بعد از حکومت قریب سیزده سال در سنه ششصد و شصت و سه هجری در مراغه که مقر سلطنت او بود بشکار رفته و بعد ازان بحمام شتافته و بیمار شده نوزدهم ربیع الآخر سنه مذکور درگذشت و در پای سوار دلق مدفون گردید بطریقیکه رسم مغول است سردابها جهت خوابگاهش ترتیب داده سریرے آنجا نهادند و خان را بران تخت خوابانیدند و چند دختر پری پیکر را با حلی و زیور در آنجا کردند تا انیس او باشند و سردابها را مضبوط ساخته از نظر اغیار مخفی گردانیدند و این شیوه تا زمان سلطان غازان خان در میان ایشان مرعی بود خواجه نصیر الدین طوسی در تاریخ وفاتش گفته

تاریخ

چو هلاکو بمراغه بزمستان گه شد	گرد تقدیر ازل نوبت او را آخر	سال بر ششصد و شصت و سه بشب یکشنبه ٦٦٣	که شب نوزدهم بد ز ربیع الآخر

٦٦٣

شیخ بهاء الدین زکریا

بن قطب الدین محمد بن کمال الدین قریشی است در سنه پانصد و شصت و پنج هجری در کوت کرور ملتان تولد شده در صغر سن پدرش فوت کرد بعد تحصیل علم سیاحت اختیار نموده در بغداد آمد و مرید شیخ شهاب الدین سهروردی گردید و در عرصه قلیل بپایه خلافت رسید بعد ازان بملتان آمد گویند شیخ را با شیخ فرید شکر گنج کمال ربط و اتحاد بود تا مدتی یکجا بسر برده و بتاریخ هفتم ماه صفر سال ششصد و شصت و پنج بعمر صد ساله ازین جهان درگذشت گویند پیش از وفات پیرمردی نورانی خطی مهری آورده بدست شیخ صدر الدین که خلف او بود داده خط را پیش پدر خود آورد شیخ همون خط را خوانده جان بحق تسلیم نموده مزارش در ملتان است و شیخ صدر الدین در سال هفتصد و نه همونجا فوت کرد و پسرش شیخ رکن الدین ابو الفتح بجاے او نشست و ازین تاریخ که در وفات شیخ بهاء الدین زکریا از مخبر الواصلین نوشته شد سنه ششصد و شصت و هفت استخراج مے یابد

تاریخ

قدوهٔ خاندان اهل یقین از جهان بیوم الخمیس کرد سفر	شیخ اعظم و سما بهاء الدین سوی فردوس [illegible]	ششصد و شصت و شش ز هجرت بود که شد بعد سال نقل او بیقین	کانجم ذات او طلوع نمود شاهباز مقام علیین ٦٦٦

٦٦٧

تولی خان مالک ملک گردید و نه سال سلطنت راند بعد از و برادرش هلاکو خان بادشاه ایران شد

شیخ المشایخ سعد الدین حمویه

در سنه ششصد و پنجاه هجری فوت نموده و این تاریخ در وفات او در مخبر الواصلین مرقوم است

تاریخ

٦٨٠ حموئی آنکه بود سعد الدین ۔ شد ز دنیا بسوی خلد برین
سال نقلش ششصد و پنجاه ۔ شده مرقوم بیشک و اشتباه

٦٥٠

شیخ جمال گیلی

در کتاب دبستان مرقوم است که شیخ جمال گیلی در زمان علاء الدین اسمعیلی که بادشاه قلعه الموت بود در قزوین بارشاد خلائق مشغول بودی و در خفیه دعوت اسمعیلیه قبول کرده بود بنابرین علاء الدین او را تعظیم نمودی اما علماء غیر اسمعیلی شیخ را اسمعیلی ندانستندی وفاتش شب دوشنبه چهارم شوال سنه ششصد و پنجاه و یک هجری رو داده و در تاریخ فوت او گفته اند

تاریخ

جمال ملت و دین قطب اولیای خدا ۔ که آستانهٔ او بود قبلهٔ آمال
بسال ششصد و پنجاه و یک بجنت رفت ٦٥١ ۔ شب دوشنبه و روز چهارم شوال ٦٥١

مستعصم بالله ابن مستنصر بالله

سی و هفتم و آخرین خلیفه از خلفای عباسیه است در سنه ششصد و چهل هجری در بغداد بر سریر خلافت نشسته و مدت پانزده سال و هفت ماه در بغداد حکومت نموده در سنه ششصد و پنجاه و شش هلاکو خان از اولاد چنگیز خان که پادشاه ایران بود با لشکری زیاده از شمار بر سر او رسیده بغداد را محاصره نمود مدت دو ماه مستعصم متحصن بود و لشکر مغول کمال جلادت ظاهر نموده بالآخر خلیفه باستصواب وزیر خود ابن علقمی از شهر بیرون خرامیده ببارگاه هلاکو شتافت هلاکو او را با چهار پسرانش و شانزده لکه از باشندگان آن دیار با تیغ بیدریغ بدار الفنا فرستاد و بغداد را آتش زد و بروایت صاحب مرآت الجنان هزار هزار آدمی درین فتنه هلاک شدند و حسام الدین منجم را که تحکما داده بود که اگر خلیفه را خواهند کشت عالم متغیر خواهد شد نیز هشتم محرم سنه احدی و ستین و ستمائه بقتل رسانید و در مرآت جهان نما مرقوم است که هلاکو خان مستعصم را با یمای خواجه نصیر الدین طوسی در جوال کرده بالشش استخوانهای او را در هم شکستند و تاریخ این واقعه چنین نوشته اند

تاریخ

٦٥٦ سال هجرت ششصد و پنجاه و شش ٦٥٦ ۔ روز یکشنبه چهارم از صفر
شد خلیفه پیش هلاکو خان دوان ۔ دولت عباسیان آمد بسر

بعد از شهادت مستعصم اولاد عباسیه که پانصد و بست و چهار سال در بغداد خلافت کرده بودند منقطع گردید و بغداد در تصرف مغلیه درآمد و شیخ سعدی شیرازی که معاصر مستعصم بود در باب شهادت او مرثیه گفته بیتی چند از آن جمله نوشته می شود

مرثیه در شهادت مستعصم بالله

آسمان را حق بود گر خون بگرید بر زمین ۔ بر زوال ملک مستعصم امیر المؤمنین
ای محمد گر قیامت می برآری سر ز خاک ۔ سر برآور وین قیامت در میان خلق بین
خون فرزندان عم مصطفی شد ریخته ۔ هم بدان خاکی که سلطانان نهادندی جبین

واصحاب برآمد که سر و پا برهنه مبتدعی آمده پیشوای مسلمانان را از راه می برد همواره این تشنیع کردندی تا آنکه شمس تبریز پنهان از مولانا بجانب تبریز گریخت و مولانا بی طاقت شده بطرف تبریز رفت و شمس الدین را باز بروم آورد و روزگاری در صحبت او گذرانید باز مریدان و اصحاب مولانا بمعادات او مشغول شدند بضرورت شمس الدین این مرتبه عزیمت شام نمود و بعد از ان که از شام بروم آمد شبی شمس الدین با مولانا رومی در خلوت نشسته بودند شخصی از بیرون دروازه شیخ را اشارت کرد تا بیرون آمد فی الحال برخاست و با مولانا گفت که بکشتنم میخوانند دران وقت هفت کس مشورت نموده در کمین استاده کاردی بروی راندند شیخ نعره زد چنانکه آن جماعت بیهوش افتادند یکی از آنها علاء الدین محمد فرزند مولانا بود که بداغ اِنَّهُ لَیْسَ مِنْ اَهْلِکَ اتسام داشت چون آن جماعت بهوش باز آمدند غیر از چند قطره خون هیچ ندیدند از ان روز باز ازین غایت نشانی از ان سلطان معنی پیدا نیست و کان ذلک فی شهور سنه خمس و اربعین و ستمایه و آن ناکسان در اندک زمانی به بلای مبتلا شده هلاک گشتند و علاء الدین محمود را علتی پیدا شد هم در ان ایام وفات کرد و مولانا بجنازه او حاضر نشد بعضی گفته اند که شیخ شمس تبریزی در جنب مولانا بهاء الدین ولد مدفون است و قولی آنکه بدنش را در چاهی انداخته بودند شبی سلطان ولد پسر مولانا در خواب دید که شیخ شمس الدین اشارت کرده که در فلان چاه خفته ام بنیم شب یاران محرم را جمع کرده او را از ان چاه برآورده در جای مناسبی دفن نمودند تاریخ از مرات جهان نوشته شد

تاریخ

زبعد آه شمس الدین والحق	دگر تاریخ شد بود اد ز تبریز ۶۴۵

از الفاظ آه شمس الدین والحق و دیگر از الفاظ بود اد ز تبریز تاریخ بر می آید و این تاریخ از مخبر الواصلین است ۶۴۵

تاریخ

واصل ذات حق بصدق و یقین	عارف بی نظیر شمس الدین	سال تاریخ نقل او رضوان	زد رقم شمس اوج عدن جنان ۶۴۴

۶۴۴

در تذکره دولت شاهی آمده که وفات مولانا شمس الدین بعد از رحلت مولانا جلال الدین بوده و قبر وی در قونیه است

سید برهان الدین محقق

در سنه ششصد و چهل و پنج هجری فوت کرده و در قیصریه مدفون گردید

تاریخ

آنکه برهان دین و دنیا بود	نور چشم علی و زهرا بود	شد بجنت ازین سرای سپنج	آن محقق به ششصد و چهل و پنج ۶۴۵

۶۴۵

جغتا قاآن

پسر دوم چنگیز خان است بعد فوت پدر در سنه ششصد و بست و چهار بر ملک ماوراء النهر و بدخشان و بلخ و غزنی تا آب سند پادشاه گردید و هفت ماه پیش از اوکتا قاآن که برادر بزرگ و پادشاه تاتار بود در ماه ذیقعد سال ششصد و سی و هشتم هجری درگذشت و قراچار نویان که وزیر او بود در ضبط و نسق امور ملک قیام مینمود تا آنکه بعد از چندگاه هلاکو خان پسر تولی را بحکومت و لایت جد گرامیش ارجمند کردانید اما بعد از چندی کیوک خان پسر اوکتا ملک ازو گرفت و بعد سلطنت یکسال در سنه اربعین و ستمایه درگذشت بعد از و منگو قاآن ولد ارشد

تاریخ بر دروازهٔ اندرون

از سعی کمترین غلامان شهریار	با اعتقاد معتقد کامل العیار	رفتند قدسیان بدیار بهشت عدن	تاریخ یافتند حصار بهشت عدن ۱۱۳۰

۱۱۳۰

اشعار بر دروازهٔ بیرون

از حکم بادشاه جهان خسرو انام	فرخ سیر شهنشه نه آسمان غلام	گرد مزار خواجه دین قطب فلک	گردد دیگر در روضهٔ او آدم و ملک
	تعمیر شد بجری زیبا و منتظمه	مانند قبله اشرف و چون کعبه محترم	

متصل این درگاه مسجدی بود مشتمل بر یک درجه که آنرا خواجه همراه رفقا بدست خود بنا انداخته بود بعد از ان اسلام شاه در عهد خود درجهٔ دیگر بران افزوده و محمد فرخ سیر درجه سوم بران تعمیر نموده این تاریخ بران منقوش ساخت

تاریخ

مورد لطف و عنایات شه والاجناب	خسرو فرخ سیر شاهنشه مالک رقاب	ساخت از روی ارادت فرز سوم اعتقاد	مسجد زیبا بنا و سجده گاه شیخ و شاب
	پاسروش غیب هاتف گفت در گوش خرد	سال تاریخ بنا بشنو هست ربی مستجاب	

۱۱۳۰

شیخ محی الدین بن عربی

در سنه پانصد و شصت و یک تولد شده و در ششصد و سی و هفت از جهان رفته در دمشق مدفون گردید

تاریخ

شیخ والاجناب بن عربی	مقتدای ره خدا طلبی	لقب خاص او محی الدین	مرشد کافهٔ زمان و زمین
چو شد او ثانی محی الدین	سال مولود او به ثانی بین	شد رقم سال نقل آن سامی	قدس الله سره السامی ۶۳۷

۶۳۷

حضرت علی لالا

بتاریخ سوم ربیع الاول سنه ششصد و چهل و سه از جهان سفر نموده

تاریخ

عمدهٔ اولیاست علی لالا	شد ز دنیا بجنت والا	از ربیع نخست بود سوم	که گذشت از تعلق مردم
	سال نقلش بگو بعالم قدس	شاهباز هوای عالم قدس ۶۴۳	

۶۴۳

مولانا شمس الدین محمد تبریزی

در تذکرهٔ دولت شاهی مرقوم است که او پسر خاوند علاء الدین بوده که از نژاد کیا بزرگ امید است و خاوند علاء الدین که والی قلعه الموت بود از کیش آبا و اجداد تبرا نموده دفترها و رسائل ملاحده را سوخت و آثار اسلام در قلاع ملاحده ظاهر ساخت و شمس الدین را بخواندن علم و ادب پنهانی به تبریز فرستاد و از زنان تبریز زردوزی آموخته بود و ازان سبب بزردوزی مشهور است و بعضی گفته اند که او پسر بزازیست و در تبریز متولد شده بالجمله چون شمس در علم ظاهر ماهر شد مرید رکن الدین شمس گردید و در معرفت و سلوک مقامی عالی یافت روزی شیخ رکن الدین شمس تبریزی را گفت ترا می باید بروم رفت و سوخته ایست آتش در وی باید زد او باشارت پیر بروی بر دم نهاد و در شهر قونیه رسید و دید که مولانا جلال الدین بر استری نشسته و جمعی موالی در رکاب او روان از مدرسه بخانه می رود در راه ... روان شد بعد از ان مولانا همیشه او را طلب کردی و با او صحبت داشتی و تنها با او بعضی از ... تا از موالی

خواجه قطب الدین بختیار کاکی

ابن خواجه کمال الدین موسی است در اوش که ما بین مشرق و جنوب اندجان واقع است متولد شده و از آن سبب است که او را اوشی نیز مینویسند و در صغیر سن سفر اختیار کرده و در بغداد در ماه رجب سال ششصد و بست و دو هجری در مسجد امام اللیث سمرقندی بحضور شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحد الدین کرمانی و جمعی از بزرگان بارادت خواجه معین الدین چشتی استفاده یافته و در هند آمده در ملتان با مخدوم بهاء الدین ذکریا صحبت داشته و در زمان سلطان شمس الدین التمش در دهلی آمده سکونت اختیار کرده گاه گاهی بطریق نظم دری از بحر اندیشه بساحل بیان می افگند این چند بیت از انجمله است

نظم

ای بگرد شمع رویت عالمی پروانه

در لب شیرین تو شوریست در هر خانه
قطب مسکین گر گناهی میکند عیبش مکن

من بچندین آشنائی میخورم خون جگر
عیب نبود گر گناهی میکند دیوانه

آشنا را حال اینست ای بر بیگانه

خواجه بتاریخ چهار دهم ربیع الاول سال ششصد و سی و سه از این جهان رحلت فرموده در دهلی مدفون گشته تاریخ از نسخه مخبر الواصلین

تاریخ

فیض بخش جهان بصدق و یقین
از ربیع نخست چارده هم ۱۴ ۶۳۳

قطب آفاق خواجه قطب الدین
بود کان قطب شد بچرخ نهم

نقش بختیار کاکی دان
عقل تاریخ نقل آن محمود

چون او بهشتی است او بهی اش بر خوان
آب جنت بقطب دین فرمود ۶۳۳

قبرش که در دهلی است اگر چه از سنگ و خشت نساخته اند مگر خام است اما زیارتگاه خاص و عام است در زمان دولت شیر شاه و اسلام شاه بعضی از اعزه دیواری بر گرد مزارش تعمیر ساخته چهار دروازهای کلان احداث نموده بودند که تا امروز موجوداند این اشعار تاریخ بر دروازهای مذکور مرقوم اند

تاریخ بر دروازه متصل مجلس خانه

در زمان آفتاب چرخ دولت شیر شاه

شاه ارباب کوکب گردون علام
بود بست و چار و نهصد سال از هجرت که شد

این عظیم القدر درگاهی که اندر بابش
زاهتمام شیخ دین پرور خلیل الله تمام

صادق آمد قول ادخلوا الباب من الله السلام

تاریخ بر دروازه سمت احاطه بلا موج

در زمان شه جهان اسلام
کرد شخصی بنا که در بابش

شد بلند این که در سپهر جناب
یوسف ثانی از حق است خطاب

گر چه صد هست باب جنت را
چون ز تاریخ نام کردم عرض

لیس باب بمثل هذا الباب
گفت درگاه خواجه اقطاب ۹۵۸

تاریخ بر دروازه غربی ۹۵۸

خلقی که درین گنج سعادت میرفت ۱۱۱۹

آخر گهر نثار شاکر خان سفت

گفتم چه نویسم رقم تاریخش

رضوان بدل اسرار در جنت گفت ۱۱۱۹

ازین تاریخ چنان مستفاد میگردد که دروازه غربی را نواب شاکر خان که در عهد دولت عالمگیر بادشاه بحکومت شاهجهان آباد سرفرازی داشته در سنه یکهزار و نوزده هجری تعمیر نموده بود تاریخ مذکور را میرزا بیدل نظم فرموده که در رقعات او موجود است بعد از ان محمد فرخ سیر در زمان دولت خود سمت شرقی بجای دروازه از سنگ مرمر تعمیر ساخته این تاریخ و اشعار بران کنده

ششصد وهشتاد و پنج بعمر هشتاد ساله فوت کرد بعد از وی نبیره او سلطان معز الدین کیقباد ابن ناصر الدین بغراخان ابن غیاث الدین بلبن غائبانه پدر خود که در بنگاله بود بر تخت دهلی نشست و در سنه ششصد و هشتاد و هفت بفرمان فیروز ملک خلجی کشته شد و امیر خسرو کتاب قران السعدین را در باب ملاقات سلطان کیقباد با پدر خود نظم فرمود

خواجه معین الدین چشتی

در اکبرنامه مرقوم است که خواجه معین الدین چشتی از سیستان است و اهل آن دیار را سنگری میخوانند و او را سنجری مینویسند که معرب سنگری است در سال پانصد سی و هفت در قصبه سنجر بزاد و در پانزده سالگی پدرش که خواجه حسن نام داشت در ریاضت و قناعت مشغول بود درگذشت و خواجه بسمرقند و بخارا رفت و قدری بعلوم کسبی اشتغال فرمود و از انجا بخراسان شتافت و نشو و نما در انجا یافت و در هاروق که از توابع نیشاپور است ادراک صحبت شیخ عثمان چشتی هاروقی نمود و دست ارادت باو زد و بیست سال در صحبت شیخ ریاضت شاقه کشید و سفرها و غربت ها پیش گرفت و بسیاری از بزرگان وقت مثل شیخ نجم الدین کبری دریافت بالجمله اکابر از سلسله چشتیه است بده واسطه بخواجه مودود چشتی میرسد و بهشت واسطه با براهیم ادهم می پیوندد و پیشتر از آمدن سلطان معز الدین سام از غزنی بهندوستان بر جهت پیر خود بهند آمده بود و در اجمیر که رای پتهورا فرمانروای هندوستان آنجا اقامت داشت منزل گرفت صحبت با او خوب برنیاید تا آنکه در سال پانصد و هشتاد و هشت سلطان معز الدین سام مشهور بشهاب الدین غوری بهندوستان آمده در حدود تهانیسر با رای مذکور جنگ کرده فتح یافت و خواجه در اجمیر عزلت گزینی اختیار نمود خواجه قطب الدین اوشی یکی از خلفای اوست و شیخ فرید گنج شکر که در پتن پنجاب آسوده اند مرید خواجه قطب الدین است و شیخ نظام الدین اولیا دست ارادت بشیخ فرید داده الحاصل بسیاری از صاحب کمالان از زیر دامن تربیت خواجه برخاسته اند و اکبر شاه بادشاه در زمان دولت خود ذکر جلایل کمالات او شنیده چند مرتبه برهنه پا بزیارت مرقد خواجه که در اجمیر است از آگره رفته بود و عمارات عالی در انجا بنا نموده تاریخ وفات خواجه بقول ششم ماه رجب روز شنبه سال ششصد و سی و شش و بقول دیگر ششصد و سی و سه هجری است مرقد او امروز زیارتگاه خورد و بزرگ است و از الفاظ آفتاب ملک هند سال وفاتش ظاهر میشود و این تاریخ منظومه در وفات او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

جمعه ششم رجب بوده
سال نقلش بعزت و تمکین
کز جهان خواجه نقل فرموده
گو سراج جنان معین الدین
نود و هفت سال عمرش بود
روضهٔ پاک اوست در اجمیر
کاز زمان نقل از جهان فرمود
زائرش جن وانس اثر در وشیر

سید حسین مشهور بخنگ سوار

در اکبرنامه مرقوم است که قلعه کهنه اجمیر که بر قله کوهی واقع است در ان عالیمقام مرقد سید حسین مشهدی خنگ سوار موجود است که بزبان عوام از اولاد زین العابدین ابن امام حسین است و تحقیق آنست که سید از ملازمان شهاب الدین غوری است هنگامیکه فتح هندوستان کرده مراجعت نمود او را بشقداری اجمیر گذاشت و در انجا نقد حیات سپرد و بمرور ایام و هجوم عوام بولایت مشهور گشت و تربتش مطاف عالمیان شد

در رجب پانصد و سی و نه و فوتش در ششصد و سی و دو و در زمان مستنصر بالله خلیفه بغداد بوقوع آمده و در بغداد جدید مدفون گشته

تاریخ از مخبر الواصلین

آنکه شیخ الشیوخ عالم بود — عمدهٔ اولیای اعظم بود
٦٣٢ سال مولود او بدان بغین — اکمل الاولیا شهاب الدین
عمدهٔ واصلین شهاب الدین — قدوهٔ کاملین شهاب الدین
سال نقلش بگفت ارض و سما — ساکن اوج جنت والا
٦٣٢

سلطان شمس الدین التمش

زر خرید و هم داماد سلطان قطب الدین ایبک بود نام او التمش بسبب آنکه او بشب خسوف تولد شده بود در سنه ششصد و هفت هجری سلطان آرام شاه را که بعد پدر خود قطب الدین بر تخت دهلی نشسته بود گرفتار ساخته بر سریر سلطنت قرار گرفت و تاج الدین یلدوز بادشاه غزنی را که باراده تسخیر لاهور آمده بود بدست آورده بقتل رسانید این واقعه در سنه عشر و ستمایه بوقوع آمده و غیاث الدین خلجی حاکم بنگاله را منهزم ساخته آن ملک را بتصرف خود آورده در سنه تسع و عشرین و ستمایه عازم گوالیار گردیده تا مدت یکسال آن قلعه را محاصره کرده کار بر درونیان تنگ ساخت چنانچه دیوبل که والی قلعه بود عاجز گشته در شب بگریخت و قلعه بتصرف سلطان در آمده خلقی کثیر اسیر گشتند ملک تاج الدین ریزه که دبیر الملک بود در فتح قلعه که در سنه ثلثین و ستمایه بوقوع آمده بود این رباعی گفت و سلطان فرمود تا بر دروازه قلعه نقش کردند

تاریخ فتح گوالیار

هر قلعه که سلطان سلاطین بگرفت — از عون خدا و نصرت دین بگرفت
آن قلعهٔ گوالیار و آن حصن حصین — در ستمایه و سنه ثلاثین بگرفت

و در سنه احدی و ثلثین و ستمایه اوجین را گرفته بتخانه مهاکال را که از مدت سه صد سال تعمیر یافته بود خراب ساخته تمثال بکرماجیت را آورده در پیش مسجد جامع دهلی فرش کرد و وفاتش بتاریخ بستم ماه شعبان سال ششصد و سی و سه بوقوع آمده و این ابیات در تاریخ وفات او از مولف است

تاریخ

٦٣٣ چو ششصد سی و سه از سال هجری — گذشت و بست و ز از ماه شعبان
بشد سلطان شمس الدین التمش — بسوی جنت المأوی خرامان

بعد وفاتش پسر او سلطان رکن الدین فیروز شاه بر تخت دهلی جلوس نمود و چون شش ماه و بست و شش روز حکومت کرد امرا که از و ناراض بودند او را معزول ساخته سلطانه رضیه را که دختر التمش بود بر تخت نشانیدند او لباس مردانه در بر کردی و علانیه بر فیل سوار شدی آخر در سنه ششصد و سی و هفت کشته شد مزار او در شاهجهان آباد الی الان موجود است و نزد قبر او قبری دیگر است که از مزار بجیبه بیگم میگویند این مکان مشهور است بدرگاه رجی جهجی بالجمله سلطان معز الدین بهرام شاه بن سلطان رکن الدین فیروز بر تخت سلطنت نشست و در سنه تسع و ثلثین و ستمایه در شب سه شنبه سیزدهم ماه ذیقعد کشته شد بعد از وی سلطان علاء الدین پسر سلطان شمس الدین را بر تخت نشانیدند و چون او بتاریخ بست و سوم محرم سنه اربع و اربعین و ستمایه و دیعت حیات سپرد برادرش سلطان ناصر الدین محمود بادشاه شد و زیرش غیاث الدین بلبن که خطاب الغ خان داشت و زرخرید سلطان شمس الدین التمش بود در امحبوس ساخته خود در سنه ششصد و شصت و چهار بر تخت دهلی نشست و بعد از سلطنت بست و یک سال در سنه

مولف گوید که در تاریخ فوتش اختلاف بسیار است بعضی شش صد و بیست و هفت ۶۲۷ و برخی شش صد و نوزده ۶۱۹ گفته اند و از حالات مولانا بهاء الدین ولد و پسرش مولانا جلال الدین رومی چنان مستفاد میگردد که شیخ فرید الدین تا چند سال بعد از ولادت مولوی رومی که در سنه شش صد و چهار بوقوع پیوسته در حیات بود بلکه او را در کودکی دیده پس هر دو تاریخهای وفات شیخ فرید الدین که بالا مذکور شد یکی از آن درست خواهد بود و در طبقات اکبری مسطور است که شیخ عطار شصت و چهار سال پیش از شیخ سعدی فوت کرده باین حساب نیز وفات او بسال شش صد و بیست و هفت میرسد اما این قطعه که در تاریخ وفات او در کتاب هفت اقلیم مسطور است بعض غلطی نماید زیرا که قتل عام چنگیز خانی در حدود سنه شش صد و شانزده شروع شده و سال فوت شیخ کم از آن سال نمی تواند بود و نه زیاده از شش صد و بیست و چهار که چنگیز خان در آن سال فوت کرده و عدد سال که ازین قطعه برمی آید صرف پانصد و هشتاد و شش میشود قطعه این است

قطعهٔ تاریخ

شیخ عطار آن فرید روزگار	مرشد شاهان و شاهنشاه فقر
شد شهید راه فقر آن رهنما	سال تاریخش از آن شد راه فقیر ۵۸۶

در تذکره دولت شاهی آمده که قبر شیخ در بیرون شهر شادیاخ است بمحلی که موسوم است بشهر بازرگان و بعد از قتل شیخ بسه سال شادیاخ خراب شده چنانچه عزیزی در باب زلزله که در نیشاپور بکرات واقع شده میگوید

قطعه

اندر سه زمان سه زلزله نازل شد	بر پانصد و سی و آنکه شد شهر جود شصت
وان زلزله بار دوم شش صد و سی	وان زلزله بار سوم هشت صد و هشت

و امیر علی شیر در زمان سلطان حسین میرزا عمارتی عالی بر مرقد شیخ عطار بنا ساخته

مولانا بهاء الدین ولد

در تذکره دولت شاهی آمده که او سر خیل علمای بلخ بوده در روزگار سلطان محمد خوارزم شاه حشمت و عظمتی تمام یافته و باوجود علم ظاهر در تصوف سخن گفت بعضی گفته اند که از خلفای شیخ نجم الدین کبری است و مادر وی دختر بادشاه خراسان علاء الدین محمد بن خوارزم شاه بود و اهل بلخ را عظیم معتقد بودند و چون هرگاه که وعظ گفتی در پای منبر او از خواص و عوام مجلس عظیم منعقد شدی سلطان محمد بر وحسد برده بمعادات مولانا مشغول گشت مولانا رنجیده از بلخ بیرون رفت و عزیمت حج کرد چون به نیشاپور رسید شیخ فرید الدین عطار بدیدن او آمد و کتاب اسرار نامه را بهدیه پسرش مولانا جلال الدین که در آن وقت کودک بود داد و مولانا بهاء الدین را گفت زود باشد که این پسر آتش در سوختگان عالم زند الحاصل بعد از سفر حجاز عزیمت دیار شام و زیارت انبیا علیهم السلام نمود و بعد از سیاحت چند سال مولانا و اصحاب در روزگار دولت سلطان علاء الدین کیقباد بروم رفتند و اهل روم بغایت معتقد و مرید ایشان شدند و سلطان علاء الدین با امرا و فرزندان ارادت ظاهر ساختند و از جمله بلاد روم مولانا شهر قونیه را اختیار کرده بوعظ و افاده مشغول بودی تا بعد از چند سال در شهور سنه شش صد و سی و یک و بقولی شش صد و بیست و هشت بجوار رحمت ایزدی انتقال کرد و بطریق ارث و وصیت پسرش مولانا جلال الدین پیشوای اصحاب و جانشین مرشد

شیخ شهاب الدین سهروردی

اصل از سهرورد است بصحبت شیخ عبد القادر جیلانی رسیده و او را تصانیف بسیار است در عصر خود شیخ الشیوخ بغداد بود و ولادتش

هجری درگذشت چهار پسران داشت اوکتای و جغتائی و جوگی و تولی لیکن جوگی ششماه پیش از پدر فوت گردد و دیگران بپادشاهی رسیدند اوکتا که ولی عهد بود بادشاه تاتار شد و در سنه ششصد و سی و نه درگذشت جغتا بعد از پدر پادشاه ماوراالنهر و ترکستان و بلخ و بدخشان شد و تولیخان که پدر رحش او را همراه او قات با خود نگاه میداشت بعد پدر تابع برادران خود میبود و چنین گویند که این قوم مقید بهیچ دین و ملت نبودند و از حلال و حرام فرق نمیکردند و گوشت جمیع وحوش از درندگان و چرندگان تناول می نمودند چنانکه صاحب نگارستان در مقامی مینویسد که روزی سلطان اباقاخان که از نسل چنگیز خان بود طعام میخورد و خواجه شمس الدین صاحب دیوان وزیر او در ان مجلس حاضر بود سلطان پاره از کباب گوشت خوک بر نوک کارد بر داشته باو داد خواجه از رعب سلطانی اباکردن نتوانست فی الفور کباب را در دهن انداخته فرو برد

شیخ فریدالدین عطار

در هفت اقلیم مرقوم است که در نفحات الانس آمده شیخ فریدالدین ابتدا بشیوه عطاری روزگار میگذرانید روزی درویشی بدو رسیده طلب چیزی میکرد عطار از غایت مشغولی بدو ملتفت نشد درویش گفت ای خواجه تو باین نوع خواهش و تعلق چگونه خواهی مرد گفت بنوعی که تو میری درویش گفت تو هیچو من نتوانی مرد و بر فور کاسه چوبین که در دست داشت بزیر سر گذاشته و الله گفته جان داد چون عطار مشاهده آنحالت نمود از سر دکان برخاست و هر چه دست بهم داد درویشی اختیار فرمود و ملازمت شیخ رکن الدین کاف را ملازم گرفته چند سال باو بسر برد و پس ازان بزیارت بیت الله الحرام رفته بسیاری از مشائخ را دریافت و بعد از معاودت بخدمت فخر الشهدا شیخ مجدالدین بغدادی رفته از دست او خرقه پوشیده آورده اند که او را چهل رساله نظم است از مثنوی و در نفحات از مولوی رومی نقل کرده که او در کلام خود فرموده که نور منصور بعد از صد و پنجاه سال بروح فریدالدین عطار تجلی کرده مربی او گشت و در تذکره دولتشاهی آمده که اصل شیخ از قریه کدکن من اعمال نیشاپور است و شیخ عمری دراز یافت گویند صد و چهارده سال عمر داشت ولادت او در روزگار سلطان سنجر بود در ماه شعبان سنه ثلاث و عشر و خمسمایه یعنی بسال پانصد و سیزده هجری و بست و نه سال در نیشاپور بوده و در شهر شادیاخ هشتاد و پنج سال و فوت شیخ در قتل عام نیشاپور بوده هنگام استیلای چنگیز خان یعنی چون در محاصره نیشاپور قراچار نوئیان داماد چنگیز خان کشته شد و چنگیز خان بنابران حکم قتل عام فرمود شیخ بدست مغلی افتاده شهادت یافت و آن چنان است که مغلی شیخ را میخواست بقتل رساند شخصی پیدا شده گفت این پیر را مکش که خونبهای وی هزار دینار میدهم شیخ گفت مفروش که بهتر ازینم خواهند خرید چون آن شخص از وی بگذشت دیگری گفت که این مرد را مکش که خون بهای او یک توبره کاه میدهم شیخ گفت بفروش که بیش ازین نمی ارزم مغل بقهر رفته شیخ را شربت شهادت چشانید و کان ذلک فی عاشره جمادی الثانی سنه سبع و عشرین و ستمایه تاریخ وفاتش که در مخبر الواصلین نوشته است اینست

تاریخ

شیخ عطار حق فریدالدین ‌‌ ‌ آفتاب سپهر دانش دین

سال ترحیل آن مه دوران ‌ ‌ قبلهٔ اهل جنت ست بدان ۶۲۶

عمر او یکصد و چهارده سال ‌ ‌ بود از لطف ایزد متعال

عقل تاریخ نقل آن مسعود ‌ ‌ بلبل جنت و جنان فرمود ۶۲۷

۶۲۷

گردید رمش و برا فرستاد از مقربان سلطان گردید بر روز جمعه مجلس نهادے و وعظ گفتی و مادر سلطان قطب الدین محمد خوارزم شاه که عورتی بوده جمیله و بوعظ رغبت تمام میداشت گاه گاهی بزیارت وی آمدی و وعظ شنیدی مدعیان شبی در عین مستی بسلطان رسانیدند که مادر تو بمذهب ابو حنیفه در نکاح شیخ در آمده و وعظ شنیدن را بهانه ساخته سلطان در اثنای کیفیت فرمود تا شیخ را در دجله انداختند تا بمرد و شهادت او بقولی در سنه سبع و بقولی در سنه ست و عشر و ثلثین و ستمائه واقع شده و در نفحات آمده که چون شیخ مجد الدین را در سنه ست و ستمائه و قبل سنه ست عشر ۶۱۶ و ستمائه شهید کردند خاتون وی که از نیشاپور بود و بعد از چند سال در سنه ثلث و ثلثین و ستمائه او را به نیشاپور نقل کرد

شیخ نجم الدین کبرے

در خلاصه التواریخ مسطور است که چون پابای سلطان محمد خوارزم شاه شیخ مجد الدین بغدادی را در دجله انداختند و خبر شیخ نجم الدین کبری رسید متغیر شد و گفت اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ فرزندم مجد الدین را در آب انداختند و بمرد و سر بسجده نهاد و زمانی نیک در سجده بود و بعد از آن سر از سجده بر داشت و گفت از ایزد تعالے خواستم که بجهت خونبهای فرزندم ملک از سلطان باز ستاند سلطان این ماجرا شنیده بغایت پشیمان شد و با طشتی پر از زر و شمشیر و کفن پیاده بملازمت شیخ آمد و سر برهنه کرده در صف نعال بایستاد و گفت اگر دیت باید اینک زر و اگر قصاص میکنید اینک شمشیر شیخ گفت و کان ذلک فی الکتاب مسطورا دیت وی زر نیست بلکه جمله ملک و سر تو برود و سرهای بسیاری از خلائق درین قصه بباد فنا رود و لاجرم سلطان محمد نومید مراجعت نمود و عنقریب چنگیز خان که از فرقه کفار تاتار و بادشاهی قهار و جبار بود و چون بلای عظیم متوجه عجم گشت سلطان را با وجود کمال مردانگی و همت چنان رعب و هراس در دل نشست که بی جنگ فرار نمود و مغلان او را تعقب نموده شهر بشهر میدوانیدند بهر شهر که میرسید قتل عام می نمودند تا آنکه قریب صد هزار حسرت در ذی الحجه سنه سبع و عشر و ستمائه فوت کرد و در نسخه هفت اقلیم مرقوم است که در هنگامی که کفار تاتار یعنے لشکریان چنگیز خان خوارزم را تسخیر نمودند شیخ نجم الدین بدست ایشان شهادت یافته و این واقعه در عاشر و عشر و ستمائه بوقوع پیوست قبر شیخ در خوارزم است تاریخ نظم در وفات او از مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

آفتاب سپهر صدق و یقین
نهم ماه صوم و شنبه بود
قطب کونین شیخ نجم الدین
که ز دنیا بخلد عزم نمود
آنکه خورشید پیش او صغری است
سال ترحیل آن هدایت فن
الملقب نجم دین کبری است
شد رقم آفتاب اوج عدن ۶۱۸

قاآن والا چنگیز خان

از فرقه کفار تاتار است نام پدرش لیسوکی بود در سنه پانصد و چهل و نه متولد شده در سنه ششصد و دو هجری ببادشاهی سر بر آورده و در سنه ششصد و پانزده بر ملک چین و تاتار مستولی گشته و بعد از آن رخ بطرف ایران نموده بر سر محمد خوارزم شاه ابن علاء الدین تکش که سلطان غزنه و خوارزم بود در رفت و بعد محاربه متواتر در سنه شش صد و هیجده او را مستاصل ساخت چندی با پسرش سلطان جلال الدین جنگ ها داشت تا آنکه او در آب غرق گشته تمامی ملک غزنه و خوارزم و بخارا و سمرقند و غیر آنها در عرصه قلیل بدست آورد و بعد از آن در بلاد ایران اظهار مذهب خود آغاز نهاد و پس از سلطنت بیست و دو سال بعمر هفتاد و پنج ساله روز یکشنبه پانزدهم ماه رمضان سنه ششصد و بست و چهار

برکنار نیلاب از دست یکی از فدائیان گکهر بقتل رسید تاریخ شهادت او از الفاظ صاحب البصیر استخراج بنیاید و عزیزی در نظم آورده

تاریخ

شهادت ملک بحر و بر شهاب الدین ❊ کز ابتدای جهان مثل او نیامد یک ❊ سوم ز غره شعبان بسال ششصد و شش ❊ فتاد در ره غزنی بمنزل دمیک ٦٠٦

شیخ روزبهان

در نصف ماه محرم سنه ششصد و شش هجری فوت نموده تاریخ وفات از مخزن الواصلین

تاریخ

مجمع فیض و منبع عرفان ❊ قطب آفاق شیخ روزبهان / سال تاریخ رحلتش بیشک ❊ متصف بود از همه ما شور ❊ نور فردوس گفت حور و ملک ❊ که گذشت از جهان بعشرین و صفر ٦٠٦

امام فخر الدین محمد رازی

طبرستانی الاصل بود در شهر رمضان سنه اربع و اربعین و خمسمایه در ولایت ری متولد شده نزد پدر خود تحصیل علوم مشغولی فرموده او قتیکه والد او فوت شد انگاه باستان شتافته پیش کمال سمنانی در کسب کمالات نفسانی اهتمام کرده معاصر سلطان شهاب الدین غوری بوده در تاریخ یافعی مسطور است که فخر الدین رازی بغایت جمیل و با وقار و با حشم بود و هر گاه که سوار میشد قریب سه صد کس از طلبه علوم در رکاب او پیاده می رفتند و او در اختلاف علوم و انواع فنون تصانیف بسیار دارد از انجمله حدائق الانوار است که بنام سلطان علاالدین تکش بن ایل ارسلان نوشته و فاتش در هرات روز دوشنبه عید الفطر غره شوال سال ششصد و شش هجری واقع شده و قبر وی در خیابان هرات است عزیزی در تاریخ وفات او گوید

تاریخ

امام عالم و عادل محمد رازی ❊ که کس ندید و نه بیند ورا نظیر و همال ❊ بسال ششصد و شش بر گذشته بود از این ❊ نماز دیگر اثنین غره شوال ٦٠٦

سلطان قطب الدین ایبک

چون شهاب الدین محمد غوری در سنه پانصد و هشتاد و هشت بر راجه های هند نصرت یافت قطب الدین را که غلام و سپه سالار او بود به نیابت خود به هند گذاشته بغزنی رفت قطب الدین در همون سال قلعه میرتهه و دهلی را فتح کرده تا مرحد ملک بنگاله بتصرف خود در آورد و بعد وفات محمد غوری چون برادر زاده او غیاث الدین محمود پادشاه غور شد قطب الدین را تاج و تخت و چتر فرستاده بخطاب سلطان داد چنانچه قطب الدین در لاهور بتاریخ هیجدهم ذیقعد سال ششصد و دو هجری بر تخت سلطنت نشسته پادشاه هند گردید و دهلی را دار السلطنت خود ساخت در سنه ششصد و هفت در مقام لاهور در حالت چوگان بازی از اسپ افتاده بمرد لفظ سلطنت پناه از آن افهم خبر میدهد و چون انگشت خنصر او شکسته بود بسبب آن او را ایبک گفتندی و بسخاوتی که داشت او را لک بخش نیز گفتندی بعد از وی پسر خوانده او سلطان آرام شاه پادشاه هندوستان شد ٦٠٧

شیخ مجد الدین البغدادی

در نسخه هفت اقلیم مسطور است که شیخ مجد الدین بغدادی که یگانه روزگار و برگزیده درگاه حضرت پروردگار بود از تربیت یافتگان شیخ نجم الدین کبری است باصل از بغداد است خوارزم شاه از خلیفه بغداد الناصر بالله التماس طبیبی

حین سلطان طغرل شاه ثانی حاکم نیشاپور بود که بعد از سلطان سنجر بر تخت سلطنت قرار گرفت و هیچ نوبت زد و اما خوارزم شاهیان او را امان ندادند و طغرل شاه قدیم ممدوح ارزقی هست بالجمله ظهیر از نیشاپور بطریق سیاحت باصفهان افتاد و از اصفهان بآذربایجان رفت و اتابک محمد بن ایلدگز که وزیر و عم طغرل شاه بود او را تربیت کلی کرد و مدت ده سال در ملازمت اتابک بود و بعد از وفات او برادرش اتابک قزل ارسلان بن ایلدگز متصدی حکومت عراق و آذربایجان شد و اتابک ابوبکر بن محمد ایلدگز را میل آن بود که ظهیر ملازم او باشد و ظهیر بجانب ابوبکر میل تمام داشت و در آخر از قزل ارسلان گریخته با ابوبکر پیوست وفات ظهیر در تبریز بوده در شهور سنه پانصد نود و هشت هجری و در سرخاب فرود آمد ...

مات هفتم از ابتدای سال ششصد و یک لغایت سنه هفتصد هجری

بقیه احوال خلفای عباسیه که در مات هفتم در بغداد خلافت نموده اند

در عنفوان مات هفتم الناصر بالله بن مستضی که سی و چهارم خلیفه از خلفای بنی عباس هست در بغداد بر سریر خلافت متمکن بود و بعد حکومت چهل و شش سال و یازده ماه در سال ششصد و بست و دو هجری در گذشت در زمان او چنگیز خان تاتار سر برآورده بر ولایت ایران مستولی گشته و اولادش تا مدت دراز در ان ولایت سلطنت نموده اند بعد فوت ناصر بالله پسرش الظاهر بالله بن ناصر نه ماه و یازده روز خلافت نمود بعد از وی پسرش المستنصر بالله بن طاهر قریب هفده سال سلطنت راند و نماند بعد از وی پسرش المستعصم بالله بن مستنصر که آخرین خلیفه از خلفای عباسیه هست در سنه ششصد و چهل از هجرت بر مسند خلافت نشست و هلاکو خان در سنه ششصد و پنجاه و شش هجری او را کشته تخم عباسیه را از بیخ و بن بر کنید

سلطان معز الدین محمد سام مشهور بشهاب الدین محمد غوری

او برادر غیاث الدین محمد بادشاه غور و غزنی است و غزنی با علاء الدین حسن غوری در سنه پانصد چهل و هفت هجری از دست اولاد سلطان محمود غزنوی برآورده و بهرام شاه ابن مسعود شاه ابن سلطان ابراهیم غزنوی که دران ایام بادشاه غزنی بود از علاء الدین حسن هزیمت یافته بطرف هند رفت و در انجا مرد در سنه پانصد و هفتاد هجری غیاث الدین غوری برادر خود شهاب الدین محمد غوری را حکومت غزنی داد او در سال پانصد و هشتاد و دو در هندوستان آمده بسیاری از ملک هند را در تصرف آورد و لاهور را نیز از دست خسرو ملک بن خسرو شاه بن بهرام شاه غزنوی برآورده او را محبوس ساخت از ان پس سلطنت هند نیز از خانواده سبکتگین برخاست و در خاندان بادشاهان غور قرار گرفت در سنه پانصد هشتاد و هفت محمد غوری باز در هند آمده در حدود تهانیسر با رای پتهورا که راجه اجمیر بود مصاف کرده مغلوب شد انا سال دیگر که دران ایام خواجه معین الدین چشتی در اجمیر استقامت داشت با رای مذکور محاربه نموده نصرت یافت و رای مذکور را دستگیر کرده مع برادرش که راجه دهلی بود و کهانڈے رای نام داشت از جان بکشت و غیاث الدین غوری در سنه پانصد نود و نه هجری وفات یافت و برادرش شهاب الدین محمد غوری بادشاه غور و غزنی و هندوستان گردید تا آنکه ککران در نواح لاهور عصیان ظاهر کردند و سلطان بنابر تنبیه ایشان بهندوستان آمده طایفه متمردان را سزا داده هنگام معاودت در اثنای راه بتاریخ غره ماه شعبان روز سه شنبه سال ششصد و دو هجری در دمیک که دیهی است از توابع غزنی

سال پانصد و نود و پنج میشود

تاریخ

افضل الدین امام خاقانی ... خلف بو علی شروانی ... عمدهٔ اولیای شعرا بود ... زبدهٔ اصفیای فصحا بود ۵۹۵
سال تاریخ نقل او رضوان ... گفت طوطی جنت حق خمان ۵۹۵

شاه سبحان

در سنه پانصد و نود و شش از ین جهان فانی بملک جاودانی سفر نموده

تاریخ

شاه سبحان که عارف حق بود ... هم مقید بذات مطلق بود ... سال سنقار آن شه والا ... گفت شهباز مسکن اعلی ۵۹۶

شیخ نظامی گنجوی

وی را از علوم ظاهری و باطنی و مصطلحات رسمی بهره تمام بوده عمر گرانمایه را اول تا آخر بقناعت و تقوی و عزلت انزوا گذرانیده است هرگز چون سائر شعرا از غلبه حرص و هوا ملازمت ارباب دنیا نکرده بلکه سلاطین روزگار بوی تبرک می جستند و شیخ اکثر مثنویات را بالتماس و درخواست بادشاهان عصر نظم نموده مخزن اسرار بنام بهرام شاه والی روم منظوم کرده و لیلی مجنون بنام خاقان کبیر منوچهر بادشاه شیروان و خسرو و شیرین و هفت پیکر بنام اتابک قزل ارسلان و سکندر نامه که آخرترین کتاب وی است بنام طغرل شاه سلجوقی ختم فرموده و بعمر هشتاد و چار ساله فوت کرده و مرقدش بیرون شهر گنجه واقع است تاریخ از مخزن الواصلین

تاریخ

شیخ دین و دنیا نظامی بود ... قدوهٔ اولیای نامی بود ... سال نقلش برفعت و مکنت ... شد رقم گنجوی گل جنت ۵۹۲ ۵۹۲

از مصرع آخر سنه پانصد و نود و دو حاصل میشود اما ابیاتی که نظامی در تاریخ سکندر نامه گفته پانصد و نود و هفت است

تاریخ

بگفتم من این نامه را در جهان ... که تا دور آخر بود در جهان ... بتاریخ پانصد نود و هفت سال ... چهارم محرم بوقت زوال
سر سال چارم محرم بدست ... ز ساعت گذشته چهارم بدست ۵۹۷

شیخ ابو الفرج ابن جوزی

در نسخه هفت اقلیم مرقوم است که نام وی عبد الرحمان بن حسن است مصنفاتش از حد و عد بیرون است چنانچه همه مصنفات او را جمع کردند و بر مدت عمر او قسمت نمودند هر روزینه کراس که نه جزو باشد در حساب آمد و این چیزیست که عقل آنرا اصلا قبول نمیکند گویند تراشه قلم خود را که بدان احادیث نوشته بود جمع کرده وصیت نموده بود که بعد از فوت آب غسلش را از ان تراشه گرم کنند همچنان کردند هنوز چیزی باقی آمد او استاد شیخ سعدی شیرازی است و شیخ او را در کتاب گلستان شیخ اجل شمس الدین ابو الفرج ابن جوزی مینویسد و فاتش در پانصد و نود و هفت بوده

ظهیر الدین فاریابی

شاگرد رشید سمرقندی است بغایت فاضل بوده و در شاعری مرتبه عالی داشته اصل او از فاریاب است اما در روزگار اتابک قزل ارسلان بن اتابک یلدگز بعراق آمده و مداح قزل ارسلان بوده در اول حال ظهیر از فاریاب به نیشاپور آمده در آن

در تذکرهٔ دولت شاهی است که انوری در سال پانصد و چهل و هفت فوت کرده و این غلط می نماید زیرا که مشهور است که انوری تا قران کردن هفت سیاره که در سنه پانصد و هشتاد و دو در زمان سلطان طغرل شاه سلجوقی واقع شده زنده بود و بمبالغه تمام گفته که روز قران سبع سیاره بادی صعب خواهد وزید چنانکه اشجار قدیم و بناهای مستحکم را از بیخ برکند تا چون آن واقعه بوقوع نیامد سلطان با انوری خطاب عتاب عظیم نمود و انوری از آنجا گریخته ببلخ رفت و باقی عمر در آنجا بسر برد مولف در کتابی دیده که او در سنه پانصد و نود و هفت در زمان سلطان علاء الدین تکش رحلت نموده و این قرین بصدق است و در بعضی رسائل مرقوم است که انوری آخر عمر از خدمت سلاطین احتراز نموده و با کنج عزلت نشسته و قبر وی در بلخ در جنب مرقد شیخ احمد خضرویه واقع است و تاریخ فوت او را ہمیشہ یافته اند که عددش پانصد و نود و دو می شود ۵۵۲

سلطان الشعرا خاقانی شروانی

در نسخهٔ هفت اقلیم مسطور است که خاقانی از اکمل شعراست و نام وی افضل الدین ابراهیم ابن علی الشروانی است مولدش شروان است خاقان ولایت میان بود و از آن خاقانی لقب داشت منشی کلمات حسان بود بدان سبب حسان العجم نام یافت چنانچه در تحفة العراقین ذکر پدر خود کرده بر اثر آن میگوید

بیت

چون دید که در هنر تمامم
حسان عجم نهاد نامم

و در جای دیگر میگوید

بیت

بدیل آمدم اندر جهان سنائی را
از آن سبب پدرم نام من بدیل نهاد

و خاقانی در حضرت خاقان کبیر ملک منوچهر که بکثرت فضیلت و هنرمندی از جمیع پادشاهان شروان امتیاز فراوان داشته نسبتی قوی بهم رسانیده و مداح وی بوده هر قصیده که بحضرت پادشاهی فرستادی هزار دینار صله آن بود و از تشریف انعام فراخور آن یافتی و خاقانی مبدع سخن است و طرز کلام وی خاص است چنانچه خود گوید

بیت

شاعر مبدع منم خوان معانی مراست
ریزه خور خوان من رودکی و عنصری

و در نفحات آمده که خاقانی شاگرد فلکی شاعر است در زمان خلافت المستضیٔ بالله ظهور نموده در قصیدهٔ عربی که در مدح بغداد گفته ذکر وی کرده و توفی المستضیٔ سنه خمس و سبعین و خمسمائة و خاقانی نیز قصیدهٔ زائیه حکیم سنائی را جواب گفته است عدد ابیات آن از صد و هشتاد گذشته و اثیر الدین معاصر خاقانی است میان ایشان معارضات بسیار است و اثیر الدین مداح سلطان طغرل سلجوقی بن ارسلان بود قصیده در حق او گفته مطلعش این است

بیت

بفرخت رایت حق تا بافت دست باطل
الپ ارسلان ثانی شاه ارسلان طغرل

و خاقانی در سرخاب مدفون است و قبر افضل الزمان ظهیر الدین فاریابی و شاه غفور نیشاپوری پهلوی خاقانی است وفات خاقانی بموجب کتاب هفت اقلیم در شهر تبریز بوده در سال پانصد و هشتاد و دو اما از این تاریخ که از مخبر الواصلین نوشته شد

برادرش قزل ارسلان جمدة الملک شده بسر انجام مهام امور سلطنت قیام نمود متقفیان میانه سلطان و قزل ارسلان نائره فساد اندا ختند او قصد استیصال سلطان طغرل نمود و آخر سلطان در همدان بدست قزل ارسلان گرفتار شده محبوس ماند تا آنکه قزل ارسلان در سنه سبع و ثمانین و خمسمایه بسعی امرای عراق بقتل رسید و سلطان طغرل بامداد بعضی امرا از محبس بیرون خرامید بار دیگر رایت سلطنت برافراشت در سنه تسعین و خمسمایه علاء الدین تکش خوارزم شاه در حوالی ری با او محاربه نمود و سلطان طغرل از خانه زین بر زمین افتاده بقتل رسید و تکش سرش را بریده ببغداد پیش ناصر خلیفه فرستاد و جسدش را بردار کرد و تکش در روز چهارشنبه نوزدهم رمضان در سنه پانصد و نود و شش فوت کرد و پسرش سلطان قطب الدین محمد خوارزم شاه بجای او نشست

فرید کاتب

از شاگردان انوری است شاعری نازک خیال بوده گویند که چون سلطان سنجر را در عزیمت ماوراءالنهر شکست افتاد و بغایت پریشان و منقلب بجیحون فرود آمد فرید کاتب پیش او بر پای استاده بود گفت ای فرید هیچ دیدی که ما را چگونه چشمی رسید از این حال بر بدیهه بگوی تا بار دلم سبک گردد فرید فی الحال این رباعی گفت و سلطان از مضمون آن تسلی شد و فرید را بانعامات لائق بنواخت

رباعی

شاها ز سنان تو جهانی شد راست | تیغ تو چهل سال ز اعدا کین خواست
گر چشم بدی رسید آنهم ز قضاست | کانکس که بیک حال بماند است خداست

اوحد الدین انوری

در تذکره دولتشاهی مسطور است که اوصاف سخنوری و فضیلت انوری اظهر من الشمس است از شعرای کم کسی در دانشمندی و انواع فضائل همتای او بود و اصل او از ولایت ابیورد است از دهی که او را بدنه گویند در جنب مهنه از توابع خراسان و آن صحرا را دشت خاوران میگویند و از این است که انوری در اول حال خاوری تخلص میکرد و استادش عماره التماس نموده که انوری تخلص کند در عنفوان شباب در مدرسه منصوریه طوس بتحصیل علوم مشغول می بود و در عین فلاکت و افلاس بسر میبرد روزی بر در مدرسه نشسته بود دید که مردی محتشم با لباس فاخره و اسپ و غلام می گذرد پرسید که این کیست گفتند از شعرای سلطان سنجر است گفت سبحان الله پایه علم بدین بلندی و من چنین بمفلوک بعد ازین من نیز خود را بشاعری مشهور خواهم ساخت همان شب بنام سلطان سنجر قصیده گفت و علی الصباح آنرا بنظر سلطان گذرانید چند ابیات ازان قصیده اینست

ابیات

گر دل و دست بحر و کان باشد | دل و دست خدایگان باشد
شاه سنجر که کمترین خدمتش | در جهان پادشاه نشان باشد

چون سلطان در غایت سخن شناسی بود انعام و اکرام بخشید و ملازم رکاب خود ساخت مدتی همراه بود در علم نجوم سرآمد روزگار خود بود و فرید کاتب شاگرد انوری است خوش گوی و لطیف طبع بود و همواره ملازم درگاه سلطان سنجر بود و چنین گویند که از خاک خاوران چهار بزرگ فاضل خاسته اند که نجم ایشان نبوده چنانکه گفته اند...

ابیات

تا سپهر صیت گردان شد ز خاک خاوران | تا شبانگاه آمدش چار آفتاب خاوری
صوفی صافی چو سلطان طریقت بوسعید | خواجه چون بوعلی شادان وزیر بادل
عالمی چون اسعد مهنه زهر شر بری | شاعری فادر چو مشهوری خراسان انوری

فرنگیان اغاز محاربه نموده وبتاریخ سوم ماه اکتوبر سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هفت عیسوی [illegible] ایشان [illegible]
را بدست آوردا اگرچه بعد ازین بادشاهان فرنگستان وانگلستان متفق شده جنگها نموده اند [illegible]
هفت اقلیم مرقوم است که در عهد اسلام خلیفه اول محراب مسجد اقصی را برسمت کعبه راست [illegible] ساختند و در [illegible]
بر آن شهر مستولی شده محراب های اهل سلام را خراب ساختند ونود و پنج سال قمری [illegible] داشتند [illegible] هشتاد و پنج
هجری آل ایوب آنرا بحوزهٔ اسلام آوردند وشعار مسلمانی آشکارا کردند وازان زمان تا حال [illegible] سلاطین اسلام است

حکیم ارزقی

بسیار فاضل بوده است از مرو است وظهور او در روزگار دولت سلطان طغرل شاه [illegible]
مستعد تر نشان نمیدهد بادشاهی نیکو صورت و پاک سیرت بوده مقر سلطنت او نیشاپور [illegible]
بنگارستان وسلطان در آوان جوانی با ابراهیم بن ینال مصاف داشت و [illegible]
کشید وطغرل بیگ که خال او بود بدین انتقام ابراهیم ینال را بجنست وارزقی چند [illegible]
سلطان نرد میباخت چندانکه سه شش میخواست سه یک می آمد ازین صورت متغیر شد وحکیم ارزقی این رباعی را انشا کرد

رباعی

گر شاه سه شش خواست سه یک زخم افتاد
تا ظن نبری که کعبتین داد نداد
شش چون نگریست حشمت حضرت شاه
از هیبت شاه روی بر خاک نهاد

وارزقی در سنه خمس وثمانین وخمسمائه درگذشت

شهاب الدین قتیل الله

در سنه پانصد و هشتاد و شش هجری در سی و هشت سالگی فوت کرده

تاریخ

آنکه او بود فی سبیل الله
ز اتفاق جهان قتیل الله
هست مانند مهر و ماه مبین
اسم سامی او شهاب الدین
سال سنقار آن خلاصهٔ دین
شد رقم شاهباز علیین ۵۸۶

۵۸۶

طغرل شاه ثانی سلجوقی

چون سلطان الپ ارسلان سلجوقی در نصف ماه جمادی الآخر سنه احدی وسبعین وخمسمائه درگذشت خلف صدق او
سلطان طغرل شاه ثانی که آخرین سلاطین سلاجقه است که در ممالک ایران سلطنت نموده صاحب تخت و افسر گردید وشیخ نظامی
در مدح آنخسرو گفته

ابیات

سر برافروز اقلیم معانی
ولایت گیر ملک زندگانی
بسلطانی بتاج و تخت پیوست
بجای ارسلان بر تخت بنشست
پناه ملک شاهنشاه طغرل
خداوند جهان سلطان عادل

وسلطان طغرل شاه ده سال بظاهری و استظهاری عم خود جهان پهلوان یعنی اتابک محمد بن یلدگز که وزیر و هم عم او بود
بکمال بهجت و اقتدار زندگانی نمود چون عمش در ذی الحجه سنه احدی وثمانین وخمسمائه که سال قران سبعه سیاره بود فوت
کرد در هر گوشه نائرهٔ فتنه وفساد اشتعال یافت وباد قضا خاک ادبار بر سر روزگار سلاجقه ریخت یعنی چون بعد فوت جهان پهلوان

تاریخ درست است زیرا که مولف نیز از کتب تواریخ انگریزی دریافته که این قران بتاریخ شانزدهم ستمبر ماه انگریزی سال یکهزار یکصد وهشتاد وشش عیسوی هرگاه که شمس در سی ام درجه سنبله و دیگر سیارها در برج میزان بودند واقع شده وآن مطابق است با تاریخ بست نهم ماه جمادی الثانی یا که غره ماه رجب سال پانصد وهشتاد و دو هجری بالجمله منجمان ایران گفتند که درین سال بادی پیدا شود که تمام عمارات را خراب ونیست گرداند وانوری شاعر از سائر ارباب نجوم بیشتر مبالغه نمود برینکه چون در ایام حضرت نوح قران کواکب سبعه سیاره در سرطان که از بروج آبی است اقتضای آن کرد که ربع مسکون مانند ثلاثه ارباع مغروق ومعمور شد درین کثرت که جمیع سیاره در برج بادی جمع آیند باید که درین سال بادی در اهتزاز آید که عمارات برانداز د وجهان را بخاک برابر کند مردم از بیم جان وحفظ متاع وخانمان سردابها ساختند واموال خود بدانجا نقل کردند اما بنابر مشیت حضرت عزت دران ایام چندان باد نوزید که چراغی را فرو نشاند ازین جهر انوری فضیحت نظر سلطان خفتی بهم رسانید وفرید کاتب دران روز این دو بیت نظم نموده

گفت است انوری که بسبب بادهای ویران شود عمارت وکهسار بر سری + در روز حکم او نوزیدست هیچ باد + یا مرسل الریاح تو دانی و انوری

وصاحب مرات جهان نما میگوید که ارباب تحقیق گفته اند که اگرچه درینصورت کذب منجمان هویدا گردید لیکن هم دران سال چنگیز خان در بلاد توران صاحب اقتدار شده متوجه ملک ایران گردید وخرمن حیات بسیاری را بباد فنا داد وصاحب نگارستان مینویسد که درهمین سال چنگیز خان بر بعضی قبائل مغول وصحرا نشین تسلط اقتدار پیدا کرد واین سبب آن شد که در ایام حکومت او باد بی نیازی وزید وچراغ اعماز اکثر سکان امصار واقطار فرو نشست وچندین هزار هزار مومن ومشرک در ایران وتوران بل اکثر جهان برباد رفت فقط اما مولف را اعتبار برین همه گفتار نیست زیرا که استیلاء چنگیز خان در دیار ایران وتوران سی سال بعد از قران کواکب رونموده واین عرصه بعید است ع به بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا + وخسرو میفرماید

قول کس نیست بدهر استوار شاعر وقرعه زن واختر شمار

مسجد اقصی

این مسجد در شهر اورسلیم است که در انجا بیت المقدس در ایام سلف استاده بود چون یکی از قیاصر روم که اصنام پرست بود سی وهشت سال بعد معراج عیسی مسیح یعنی در سنه هفتاد عیسوی و پانصد سال پیش از تولد محمد مصطفی بیت المقدس را از بیخ وبنیاد برکنده مسمار ساخت سه صد سال بعد ازین قسطنطین قیصر روم که مذهب عیسویه قبول کرده بسبب آنکه آن مکان مولودگاه حضرت عیسی است مسجد اقصی را در انجا تعمیر ساخته بود وعمر بن خطاب در ایام خلافت خود در سنه ششصد وسی وهفت عیسوی آن شهر را تسخیر نمود اما نصارا را اجازت داد تا بی مزاحمت برای عبادت آمد ورفت می نموده باشند چون بعد از چند مدت ترکان بران مکان دست یافتند جور وتعدی بر زائران نمودن آغاز نهادند تا آنکه فرنگیان از دست ایشان بجان آمده لشکر عظیم از دور ونزدیک فراهم آورده در سنه یکهزار ونود وشش عیسوی آنمکان را از دست مسلمانان وترکان بدر آوردند ونود و دو سال شمسی بران دیار تسلط داشتند چون بعد از فوت سلطان نورالدین بن عماد الملک زنگی بادشاه مصر وشام که بتاریخ بست وپنجم شوال سنه پانصد وشصت ونه هجری بوقوع آمده سلطان صلاح الدین بن یوسف بن ایوب بر مصر وشام مستولی گردید واز مستضی بالله خلیفه بغداد خطاب سلطانی یافت او با

سنینش کامل و عاشق تولد		ایضاً وفاتش دان تو معشوق الٰهی		ترویش در جهان نمود عاشق	ایضاً	سفر افتاد اندر دام معشوق ٥٧١

ذکر لوح مزار عفیفه مرحوم

در جزیره مالته سنگی الی الآن موجود است که آن سنگ در ایام قدیم لوح مزار عفیفه بود نامش میمونه بنت حسان بن علی الهذلی وفاتش بروز پنجشنبه شانزدهم شعبان سنه پانصد و شصت و نه هجری مطابق بست و یکم ماه مارچ سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار عیسوی واقع شده و این چند عبارت بخط کوفی در وسط لوح مذکور مسطور است و ابیات بگرد آن منقوش عبارت بسم الله الرحمن الرحیم وصلی الله علی نبی محمد وعلی آله وسلم تسلیماً لله العز والبقاء علی خلقه کتب الفناء ولکم فی رسول الله اسوة حسنة هذا قبر میمونه بنت حسان بن علی الهذلی وعدام السوسی توفیت رحمة الله علیه یوم الخمیس السادس عشر من شهر شعبان الکابر من سنة تسع وستین وخمسمائة وهی تشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له ٥٦٩

ابیات

انظر بعینک هل فی الارض من باقی وحرت رهناً بما قدمت من عمل		او دافع الموت او للموت من راقی محفاً علیٰ وما خلقه باقی فی مضجعی ومقامی فی البلا عسیر	ایضاً	الموت اخرجنی قصراً فیا اسفی یا من رأی القبر انی قد بلیت به وفی نشوری اذا ما جئت خلاقی	لم تنجنی منه ابوابی واغلاقی والترب غیر اجفانی واماقی

رشیدی سمرقندی

نسب او بامیر المومنین عمر بن خطاب میرسد اصل او از بلخ است اما در خطه خوارزم مسکن داشته بر بزرگی و فضل او همگنان مقر و معترف اند عمری دراز یافت ظهور او در روزگار اتسز بن خوارزمشاه بوده است و بعد از وفات اتسز خوارزمشاه تا زمان سلطان طغرل شاه بن الب ارسلان بن اتسز در حیات بوده و اتسز در شهور سنه پانصد و پنجاه و پنج هجری در گذشت و وفات رشیدی در خوارزم در سنه پانصد هفتاد و هشت بود و مدت عمر او نود و هفت ساله بوده و قبر او در جرجانیه خوارزم است و روحانی سمرقندی یکی از شاگردان اوست

ذکر قران کردن هفت سیاره در برج میزان

در اکثر کتب تواریخ مرقوم است که در ماه رجب سنه احدی و ثمانین خمسمائة کواکب سبعه سیاره در سوم درجه میزان که از برج هوائی است بر یک دقیقه قران کردند این واقعه در زمان سلطان طغرل شاه ابن ارسلان سلجوقی واقع شد چنانچه ظهیر فاریابی ایماسے بدین کرده . . .

قطعه

اقتران اختران دانی که در میزان چراست		خود بخود دانی که این خلعت چه هنگام داده اند	از برای قیمتی یکذره خاک پای تو	نقد هفت اقلیم عالم در ترازو کرده اند

وانکه در بعضی تواریخ خصوص در تذکره دولت شاه مرقوم است که قران کواکب در عهد سلطان سنجر وقوع یافته سراسر غلط است زیراکه باتفاق مورخان وفات سلطان سنجر در سال پانصد و پنجاه و دو واقع شده و قران کواکب سی سال بعد از وفات او اتفاق افتاده و صاحب ترجمه یمینی که هم در ان عهد بود میگوید که این اقتران در شهر رجب سنه اثنی وثمانین و خمسمائة واقع شده و یکی از اهالی خراسان روایت کرده که از رسول سوال کردند که متی القیامه فرمودند القیامه القیامه چون علما دران تامل کردند بحساب جمل این را موافق عدد یافتند . هشتاد و دو یافتند و القیامت ۵۸۲ تاریخ این واقعه است و این

و مبارک پی و درویش دوست و عادل سیرت بوده هفتاد و شش سال عمر یافت از شعرای بزرگ که در زمان او بوده اند و مدح سلطان گفته و تربیت یافته اند ادیب صابر و رشید وطواط و عبد الواسع جبلی و فرید کاتب و انوری خاوری و ملک عماد زوزنی و سید حسین غزنوی و بهشتی مجوبه سلطان بوده در عهد برادران خود برکیارق و محمد قریب بست سال امارت خراسان داشت بعد ازان مدت چهل سال و چهار ماه سلطنت نمود آخر حال با حشم غزان یعنی گورخان والی ترکستان مصاف نموده در دست او اسیر شد و قریب چهار سال دیگر بجنگ آن گروه غول مثال مبتلا بود تا آنکه در سنه احدی و خمسین و خمسمایه تسبعی احمد نامی که حاکم ترمذ بود رهائی یافت و بمرو شتافت و آن بلده را در نهایت ویرانی و رعیت را در غایت پریشانی دیده غم و اندوه بر مزاجش مستولی گشت تا در بست و پنجم ربیع الاول سنه اثنی و خمسین و خمسمایه از مرض قولنج در گذشت و در تاریخ فوتش یکی از فضلای عصر این قطعه گفته..

تاریخ

۵۵۲ جهاندار سنجر که در باغ ملک ... سرفراز بودی بکردار سرو
بجو در مرو بودی و آنجا بمرد ... بجو سال فوت وی از شاه مرو
۵۵۲

شیخ عبد القادر گیلانی

یکی از اوتادان عراق است و از کرامات و کمالات او دفترها نوشته اند سلسله نسبت او بعلی ابن ابی طالب میرسد و بشت نام او و در رساله تحفة القادریه تصنیف شیخ المعالی اله آبادی نوشته است و او را غوث الاعظم و غوث الثقلین و پیر دستگیر میگویند تولد وی در سال چهار صد و هفتاد و یک واقع شده و در سن هیجده سالگی از جیلان به بغداد رفته مرید شیخ ابوسعید مبارک گشته بدرجه کمال ترقی نموده و خوارق عادت از وی بظهور آمده گویند که اوتاد عراق هشت اند یکی معروف کرخی دوم احمد حنبل سوم بشر حافی چهارم منصور بن عمار پنجم جنید ششم سری سقطی هفتم شبلی بن عبد الله هشتم عبد القادر جیلانی منقول ست که سلطان سنجر سلجوقی ابن ملک شاه آرزوی ملازمت شیخ کرده باو عریضه نوشت مشتمل بر اخلاص و اعتقاد و در انجا درج نمود که چون ما را گرفتار این امر کرده اند رسیدن ما بملازمت خالی از صعوبت نیست و در آمدن لشکر ضرر بمزارعان و غیر آنها میرسد اگر آنحضرت کرم نموده متوجه اینجا شوند ملک نیمروز برای لنگر و درویشان و خانقاه وقف نموده آید در جواب آن شیخ این دو بیت نوشت..

قطعه

چون چتر سنجری رخ بختم سیاه باد ... در دل اگر بود هوس ملک سنجرم
تا یافته جان من خبر از ملک نیم شب ... صد ملک نیمروز بیک جو نمی خرم

وفاتش در بغداد بتاریخ هفتم شهر ربیع الآخر در سن نود و یک سالگی سنه احدی و ستین و خمسمایه بوقوع آمد و تاریخ منظومه که در باب وفات او گفته اند اینست

تاریخ

۵۶۱ سلطان عصر شاه زمان قطب اولیا ... آمد بذات او ز قیامت علامتی
تاریخ سال وقت وفاتش چو خواستم ... از راه وی حدیث بگفتا قیامتی
۵۶۱

تاریخ

۵۶۱ غوث اعظم کریم محی الدین ... همه لطف و کرامتی دیدم
سال تاریخ فوت آنحضرت ... که وفاتش علامتی دیدم
بانصد و شصت و یک هجری بود ... هم بمعالی قیامتی دیدم
۵۶۱

او گریان شد ندی او گفتی که بر حال من غمگین مشوید بلکه طرب و خوش دل کنید گویند دوستان بجهت وی کفشی آوردند
تا در پای کند روز دیگر کفش را بجنب ایشان آورد دور کرد و گفت آن سنائی که دیروز در نظر شما بودم امروز خلاف
آنم غالباً هند راه این کفش هست و برا قصیده ایست رائیه زیاده از دو صد و هشتاد بیت که آنرا رموز الانبیاء کنوز الاولیا
نام نهاده لبسی معارف وحقایق و لطائف دقائق درانجا درج کرده ظهیر او در روزگار دولت بهرام شاه بن مسعود
غزنوی بوده از گفتار او حدیقه هست که بنام او نوشته و دیوان شیخ سنائی از سی هزار بیت زیاده هست تاریخ تمام شدن
حدیقه خود بنظم آورده که سنه خمس و عشرین وخمسمائه بوده هست وبعضی تاریخ وفات او را در همین سال نوشته اند
ومولوی رومی در غزلیات خود او را یاد کرده هست سه عطار روح بود وسنائی دو چشم او ما از پی سنائی وعطار آمدیم
تاریخ فوت او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

آن حکیم زمان سنائی بود — سال نقلش برتبه مکنت
عالم از وی برو شنائی بود — گفت هاتف زهی گل جنت ۵۲۵
از تصانیف او حدیقه بدان — عقل تاریخ نقل او گفتا
۵۳۵ بگل و میوهٔ دقیقه بدان — طوطی اوج جنت والا ۵۳۵

شیخ الاسلام احمد الجام

مشهور بزنده پیل نام نامیش ابو نصر احمد بن ابو الحسن هست از فرزندان جریر بن عبد الله البجلی هست که در سال
وفات رسول ایمان آورده بود هیژده سال در کوهستان در ریاضت بسر برده پس سوی آبادانی شتافته
وشیخ را چهل و دو فرزندان بودند سی و نه پسر و سه دختر بعد از وفات وی چهارده پسران وسه دختران باقیمانده
بودند و این چهارده پسران همه عالم و عامل و کامل وصاحب تصنیف کرامت بوده اند خود هم تصانیف کامله
دارد از آن جمله یکی کتاب سراج السائرین هست ولادت او در سنه احدی واربعین واربعمائه بوده و وفات
در ماه رجب سال ست وثلثین وخمسمائه در زمان سلطان سنجر گویند که مولانا مغربی وحکیم سوزنی وعبد الواسع
جبلی شاعر نیز همدرین سال فوت نموده تاریخ منظومه از مخبر الواصلین

تاریخ

قدوهٔ دهر زبدهٔ ایام — احمد جام رهنمای ازل
قطب کونین شیخ احمد جام — سال ترحیل او عیان و نهفت
۵۳۶ شده سال تولدش مجمل — عقل والی اهل جنت گفت ۵۳۶

یوسف همدانی

در سنه پانصد و سی و شش هجری رحلت نموده و این تاریخ در وفات او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

آنکه او بود یوسف همدان — وصف او را شمار نتوان کرد
کس نبود است مثل او بهمه دان — بلکه یک از هزار نتوان کرد
سال ترحیل یوسف همدان — بادشاه جهان قدس بخوان ۵۳۶

سلطان سنجر بن سلطان جلال الدین ملک شاه

هفتم بادشاه از آل سلجوقیه هست بعد از برادر خود سلطان محمد بادشاهی خراسان وماوراء النهر رسیده صاحب دولت

غزنی بود در هند آمده و او را هزیمت داده و گرفتار ساخته نزد برادر خود بفیروزکوه فرستاد و در اینجا محبوس ماند تا آنکه بعد از چند سال درگذشت بادشاهی آل ناصر دو صد و پانزده سال ماند و بعد از خسرو ملک نسل سلطان سبکتگین منقطع گردید فقط

امام محمد غزالی

غزال قریه ایست از اعمال طوس که نام آن قریه غزال بوده و غزالی دران قریه در سال چهارصد و پنجاه هجری متولد شد و نیز گویند که غزال ریسمان فروش را گویند و او رشته‌ها در خود در بازار میفروخت ازان جهت غزالی اشتهار یافته گویند که او هفتاد علم خواند که کشادکار او در کدام باشد از هیچ نوع علم او را فتحی نشد رجوع بصوفیه نمود و زهد و عبادت اختیار کرد سخن شرع را با سخن صوفیه مخلوط گفتی بعمر پنجاه و چهار سالگی چهاردهم جمادی الاخر سال پانصد و پنج هجری فوت کرد تاریخ فوت او ازین بیت معلوم شود

تاریخ

نصیب حجة الاسلام ازین سرای سپنج ... حیات پنجه و چار و ممات پانصد و پنج ٥٠٥

امام احمد غزالی

برادر محمد غزالی بود در پانصد و هفده هجری ازین جهان فانی رحلت نموده تاریخ وفاتش از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

احمد آنکس که ماه غزالی است ... در دو عالم بدرجهٔ عالی است
در جهان بود عارف حق بین ... بکمالات علم و صدق و یقین
سال ترحیل ز زبان خرد ... شد رقم آب جنت از احمد ٥١٧ ٥١٧

خواجه مودود چشتی

بن خواجه یوسف بن سمعان است پدرش خواجه یوسف در سنه چهارصد و پنجاه و نه هجری بعمر هشتاد و چهار ساله فوت کرده و در چشت مدفون گردید و خواجه مودود بتاریخ غره رجب سنه پانصد و بست و هفت رحلت نموده و سلسله چشت خواجه معین الدین چشتی که در اجمیر آسوده اند بدو واسطه بدو میرسد تاریخ از مخبر الواصلین

تاریخ

آنکه مودود چشتی اش نام است ... گلشن چار باغ اسلام است
عمدهٔ خاندان چشت آمد ... هادی جانب بهشت آمد
سال تاریخ نقل آن مسعود ... گو بجنات آب از مودود ٥٢٧ ٥٢٧

جار الله زمخشری

صاحب تفسیر کشاف در سال پانصد و سی و سه هجری فوت نموده ......

تاریخ

آنکه او بود صاحب کشاف ... دلش از کینه و کدورت صاف
نام نامی اوست جار الله ... جعل الله فی الجنان مثواه
سال نقلش ملک بهفت درقم ... ز درقم رحمة العلی الحق ٥٣٣ ٥٣٣

حکیم سنائی غزنوی

مولف حدیقة الحقائق اصلش از غزنی است دیوانه وار همواره پابرهنه گردیدی و چون دوستان و خویشان بر حال

موافق استیلا داوبران قلعه است و حسن بن صباح مردی بود که اسمعیلیه مذهب داشت توابعان او را فدائے میگفتند او دشمن جانی نظام الملک وزیر ملک شاه سلجوقی بوده مدام فرصت وقت می جست تا که در سنه چهار صد و هشتاد و پنج هجری یکی از فدائیان خود را فرستاده آن وزیر را هلاک ساخت . . . .

مائت ششم از ابتدای سال پانصد و یک لغایت سنه ششصد هجری

ذکر خلفای عباسیه که در باب ششم در بغداد خلافت نموده اند

در افتتاح مائت ششم از هجرت المستظهر بالله بن المقتدی که بست و هشتم خلیفه از خلفای عباسیه است در بغداد بر مسند خلافت جا داشت و بعد خلافت بست و پنج سال و شش ماه شاید که در سال پانصد و دوازده از هجرت فوت کرد و بعد از وی پسرش المسترشد بالله بن مستظهر هفده سال و چند ماه خلافت نمود بعد از وی الراشد بن مسترشد مدت دو سال خلافت نموده درگذشت بعد از و المقتفی بالله بن مستظهر بست و پنج سال خلافت کرد و بعد از وے پسرش المستنجد بن مقتفی یازده سال خلافت کرد بعد از وی پسرش المستضی بن مستنجد بر مسند خلافت نشست و بعد خلافت هفت سال در سنه پانصد و هفتاد و پنج درگذشت بعد از و پسرش الناصر بالله بن مستضی بر سریر خلافت نشست و قریب چهل و شش سال خلافت کرده ماند . .

تتمه کیفیت آل ناصر یعنی سلاطین غزنویه که در مائت ششم در غزنی و لاهور سلطنت نموده اند

در ابتدای مائت ششم سلطان مسعود ابن سلطان ابراهیم غزنوی رونق بخش اورنگ شاهی بود و بر ممالک غزنی و لاهور سلطنت می نمود خواهر سلطان سنجر ابن ملک شاه سلجوقی بعقد نکاح خود داشت در آخر سنه پانصد و هشت هجری بعد ایالت شانزده سال فوت کرد بعد از وے پسرش سلطان شیرزاد قابض تخت و تاج گردید بعد از یکسال در سنه پانصد و نه برادرش سلطان ارسلان شاه او را کشته بر تخت سلطنت نشست و چون بر حکومت استقرار یافت جمیع برادران خود را مقید ساخت مگر بهرام شاه گریخته نزد سلطان سنجر رفت و سلطان بمدد وی بغزنی آمده و ارسلان شاه هزیمت یافته بهندوستان رفت و باز گرفتار شده در سنه پانصد و دوازده بقتل رسید بعد از وی برادرش بهرام شاه ابن سلطان مسعود بر تخت نشست در روز جلوس وی سید حسن قصیده گفته که مطلع اش این است ع ندای بر آمد ز هفت آسمان ٭ که بهرام شاه است شاه جهان ٭ و شیخ سنائی حدیقه را بنام او نوشته و کلیله و دمنه نیز مزین بنام او گردیده در سنه پانصد و چهل و هفت هجری از علاء الدین حسن غوری هزیمت یافته در هند رفت و در آنجا بسر و مدت سلطنت او سی و پنج سال است و علاء الدین غوری بعد فتح تمامی ممالک غزنی را تاخت و تاراج نموده مقبرهای سلاطین پیشین را سوای مقبرهٔ سلطان محمود از بیخ و بنیاد برکند و بر آن دیار مستولی گشت بالجمله بعد وفات بهرام شاه پسرش خسرو شاه در لاهور حکومت می نمود و صرف قلیلی از ملک هند تصرف خود داشت در سنه پانصد و پنجاه و پنج فوت کرد بعد از وی پسرش خسرو ملک در لاهور حکومت میکرد تا آنکه بعد از بست و هفت سال در سنه پانصد و هشتاد و دو هجری شهاب الدین محمد غوری که از طرف برادر خود غیاث الدین محمد غوری حاکم

بعد از وی برادر زاده او سلطان الب ارسلان بر سریر حکومت نشست و لشکر بروم رفت و قیصر روم
را اسیر کرده و بعد چندی رهائی بخشید و بعد حکومت ده و نیم سال در سنه چهارصد و شصت و پنج سلخ ربیع الاول
از دست یوسف خوارزمی کشته شد بعد از وی پسرش سلطان جلال الدین ملکشاه که ولی عهد الب ارسلان بود
بسعی خواجه نظام الملک وزیر بر خراسان و ماوراء النهر پادشاه شد گویند که در هیچ زمان آن قدر رفاهیت
که در زمان سلطان ملکشاه بخلق رسیده از زمان آدم الی یومنا کسی نشان نداده اند تا مکه و مدینه خطبه بنام او
خوانده اند و المقتدی خلیفه بغداد دختر خود با او داده و از عنایات الهی در حق سلطان ملکشاه یکی آن بود که وزیری
همچو خواجه نظام الملک بدو ارزانی داشت که بعلم و عمل و خیرات مثل او وزیری نشان نداده اند و سلطان در آخر
دولت بخواجه متغیر شد و خواجه مصادرها میداد و تحمل میکرد تا در وقت یورش بغداد در حدود نهاوند ابوطاهر
ایرانی که از فدائیان حسن صباح بود در شب جمعه دوازدهم رمضان سنه خمس و ثمانین و اربعمائه کارد
زده خواجه را بدرجه شهادت رسانید و خواجه در وقت وفات این قطعه بسلطان فرستاد

ابیات

سی سال باقبال تو ای شاه جوان بخت + گرد ستم از چهره ایام نشستم + طغرای نکونامی و منشور سعادت + پیش ملک العرش بتوفیق تو بردم
چون شد ز قضا مدت عمرم نود و چار + در نه نهاوند بیک ضربه کارد بمردم + بگذاشتم آن خدمت دیرینه بفرزند + او را بخدا و بخداوند سپردم

و قطعه خواجه بر سلطان ملکشاه مبارک نیامده ناگاه در انتهای آن حال در نصف ماه شوال در حوالی بغداد در گذشت
گویند که زن حسن صباح که در آن ایام در محل سلطان بود او را زهر داد این واقعه بعد از شهادت خواجه بچهل روز
روی داده امیر معزی حسب حال این رباعی گفته

رباعی

رفت در یکمه بفردوس برین دستور پیر + شاه برنا در پی او رفت در ماه دگر + ای دریغا آن چنان شاه و وزیری آنچنین + قهر یزدانی ببین و عجز سلطانی نگر

و سلطان ملکشاه مدت بیست سال سلطنت نمود و تاریخ جلالی که تا امروز در تقاویم می نویسند منسوب بسلطان
جلال الدین ملکشاه است و ابتدای آن تاریخ از روز تحویل آفتاب در برج حمل موافق دهم رمضان سنه چهارصد و شصت و یک
هجری و مطابق پانزدهم ماه مارچ سنه یکهزار و هفتاد و نه عیسوی است و آن تاریخ را تاریخ جلالی و تاریخ ملکشاهی نیز گویند
بعد وفات سلطان ملکشاه پسرش سلطان محمود بسعی لشکریان و مادرش ترکان خاتون
بر مسند حکومت نشست و برکیارق که پسر بزرگ بود و با وی خصومت داشتند چون سلطان محمود فوت
کرد ملک بر برکیارق مستقیم گردید او قریب سیزده سال حکومت نموده در سنه چهارصد و نود و هشت در گذشت بعد از وی
برادرش سلطان محمد پادشاه شد و جبه ایالت دوازده سال در سنه احدی و عشر و خمسمائه رحلت نمود بعد فوتش

برادرش سلطان سنجر بحکومت خراسان و ماوراء النهر رسید

قلعه الموت این قلعه در ما بین قزوین و گیلان واقع است حسن صباح در سنه ثلاث و ثمانین و اربعمائه بر آن قلعه
دست یافت از تواریخ آنجا واضح است که قلعه مذکور را داعی حسن بن زید در شهور سنه ست و اربعین و مائتین احداث کرده
الموت نام نهاده و الموت در اصل اله اموت است یعنی آشیانه عقاب و حروف آن بحساب جمل

در زمان خلافت عثمان همراه احنف بن قیس بخراسان آمده بود و در هرات توطن اختیار کرده و خواجه عبدالله انصاری
مرید و خلیفه ابوالحسن جرجانی بوده و مبداء سلسلهٔ انصاریه از خواجه موصوف است و اشتهار سلسلهٔ انصاریه در خراسان
خصوص در دیار هرات بسیار است و خواجه مذکور صاحب ولایت آن دیار است ولادت او در ماه شعبان سال سه صد و
نود و شش بود و بعبارت جان انصار از ان خبر میدهد و در سنه چهار صد و هشتاد و یک بتاریخ نهم ربیع الآخر
بعمر هفتاد و پنج سالگی در هرات فوت کرده و در موضعی که آنرا گازرگاه می گویند مدفون است و بر مزارش گنبذی عالی است
و آن تعمیر کردهٔ شاهرخ میرزا است و بر لوح مزارش که مانند مینار ساخته اند این تاریخ در باب وفات او منقوش است..

تاریخ

آن خواجه که در صورت و معنی شاه است	در شهر حقیقت و دو کون آگاه است	از روی حساب اهل دانی فات	تاریخ وفات خواجه عبدالله است

481

از لفظ فات که در سوم مصرعه است تاریخ تر می آید بدست راست آن مزار اشعار بسیار از گفتار مولوی جامی مرقوم است از آن
جمله این دو بیت گفتهٔ حسن خان شاملو است و حسن خان شاملو در عهد شاه صفی بجای پدر خود حسین خان بیگلربیگی هرات بود

رباعی

دی بزم ساقی عرفان دولت اجام شهنشاه	در آمد و بزم کاهی خواجه عبدالله انصاری	بود در لوح مزارش نازنین سری که از شور	ملایک چو قمری کرد گرم ناله و زاری

و در نزدیکی این روضه حوضی است مشهور بحوض زمزم که آب شیرین دارد و تعمیر نمودهٔ شاهرخ میرزا است اما چون از بی آبی
و کهن سالگی منهدم شده بود و عفیفه در سنه یکهزار و یکصد از سر نو آنرا تعمیر ساخته و این تاریخ بر گنبد آن نوشته

تاریخ تعمیر

بهر تعظیم مزار خواجهٔ انصار کرد	خان عادل شاهرخ چون وضع بنیاد جمیل	صحن گازرگاه را رشک بقیع الجنه دید	از فیوض روح اهل الله چون قدس خلیل
بقعه‌ها النسا نمود و تکیه‌ها ایجاد کرد	بهر توحید ثنای مالک الملک جلیل	ساخت بهر تشنگان زائران این آستان	این مصفا بهر که در راه رضای حق سبیل
سالها زین خیر جاری به خلق الله فیض	چون سحاب تشنه آب جهت زد ریا نیل	چونکه عمری هیچ کشتی سیلی امواج خورد	ساخت مستغرق تنش را با قبت جمیل
نیست در ترکیب آب و خاک چون رنگ نبات	باعث احیاء او شد کهن سالی دلیل	کرد تعمیرش ز احفاد خان مرحومه	بهر تحصیل ثواب باقی و خیر جمیل
مهد علیا عصمت الدنیا و در درج حیا	آنکه نبود در حریم عفتش شبه عدیل	تا خورد زین برکه یکدم آب هر لب تشنه	جرعه‌ای او ساز داز کوثر خداوند جلیل
	سال تعمیرش چو جستم من ز پیر عقل گفت	ریخت از بحر کرم در حوض زمزم سلسبیل	

1100

از الفاظ حوض زمزم سلسبیل تاریخ بر می آید بدست راست روضه مذکور مزارهای منصور سلطان پدر شاهرخ میرزا
و اولاد امیر تیمور و بدست چپ مزارهای اولاد چنگیز خان موجود اند . . . .

ذکر سلاطین سلجوقیه که بر خراسان و ماوراء النهر سلطنت نموده اند چون بعد سلطان محمود غزنوی

پسرش سلطان مسعود شاه برادر خود سلطان محمد را مقید و مکحول ساخته بر سریر سلطنت نشست مدت هشت سال
و چند ماه بر ولایت غزنی و خراسان سلطنت نمود آخر روز آدینه نهم ماه رمضان سنه تسع و عشرین و اربعمائه از طغرل بیگ
سلجوقی هزیمت یافته بدست لشکریان خود مقید گردید و طغرل بیگ بر ملک خراسان و ماوراء النهر از ان سال مستولی
گشته در نیشاپور بر تخت مسعودی نشست او معاصر خلیفه قائم بالله بود و خلیفه بر دلو از شهاعطا فرموده و خواهر او را
در عقد ازدواج خود آورده و طغرل بیگ در سنه خمس و خمسین و اربعمائه در گذشت و چون وارثی نداشت

ذات والاش حجة الحق بود	کان زمان آمد از عدم بوجود سال نقلش حرم دعیان و بهفت	سال مولود او دل بینا رحمه الواحد العزیز بگفت	گفت قابل ابوعلی سینا ۴۲۷

۴۲۹ **شیخ ابو الفتح البستی** در تذکره دولت شاهی مرقوم است که او از اکابر فضلای روزگار است در زمان سلطان محمود غزنوی بوده ذو لسانین است و اشعار فارسی را لغایت متین و موضوع میگفت اکثر سخنان او در معارف و توحید است و ازین قطعه تاریخ جنان مستفاد میگردد که وفاتش در ماه شوال سال چهار صد و سی هجری واقع شد

تاریخ

۴۳۰ شیخ عالی قدر مجد الدین ابو الفتح آنکه بود
مقتدای اهل فضل و سرور اهل کلام
چار صد با سی چو از تاریخ احمد درگذشت
در مه شوال رحلت کرد تا دار السلام ۴۳۰

حکیم ابو القاسم عنصری سر آمد شعرای و اکابر حکمای روزگار سلطان محمود غزنوی بوده و شاگرد ابو الفرح سجزی و استاد عسجدی و فرخی بود دیوان عنصری قریب بسی هزار بیت است مولد او ولایت بلخ است و مسکن دار الملک غزنی و وفات او در شهور سنه احدی و ثلاثین و اربعمائة در زمان دولت سلطان مسعود بن محمود غزنوی واقع شده و مولف در الفاظ یا عنصری تاریخ وفات او یافته و این چنین گفته ....

تاریخ از مولف

	بحین وفاتش ز حور و پری	ندای بر آمد که یا عنصری ۴۳۱	

۴۳۱ **میر مرتضی المدعو بعلم الهدی** بتاریخ سلخ صفر سنه چهار صد و سی و شش هجری فوت نموده ..

تاریخ

آنکه او میر مرتضی بوده	لقبش اعلم الهدی بوده سال ترحیل مرتضی بیشک	لیلة الجمعه بود و سلخ صفر قطب عدن النعیم گفت ملک ۴۳۶	که گذشت از جهان بفضل و هنر

۴۳۶ **ذکر لوح مزاری که در دار العجائب کلکته موجود است** در ولایت افریقه برکنار دریای قلزم قبرستانی است که در انجا بسیاری از تربتهای قدیم مسلمانان که در ایام پیشین فوت کرده بودند تا امروز موجود اند و بر چندی ازان کتابه های خوش قلم بخط عربی وکوفی مرقوم است چند سال است که یکی از صاحبان انگریز دران ولایت رفته بود و لوح مزار شخصی را که محمد بن اشفی نام داشت و بروز سه شنبه هیژدهم ماه جمادی الآخر سنه چهار صد و سی و هفت هجری مطابق سی ام ماه دسمبر سنه یکهزار و چهل و پنج عیسوی فوت کرده بود برداشته آورد و حالا آن لوح در دار العجائب کلکته موجود است و این چند کلمه بخط کوفی بران سنگ منقوش

بسم الله الرحمن الرحیم الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات و الارض و لا یوده حفظهما و
۴۳۷ هو العلی العظیم هذا قبر محمد بن اشفی و لد حیدر توفی یوم الثلثا ثمان عشر خلون من جمادی الآخر سنه سبع و ثلثین و اربعمائة رحمه الله و الحقه بنبیه محمد صلی الله علیه فقط ....

شیخ ابو اسمعیل عرف خواجه عبد الله انصاری هروی بن ابو منصور محمد انصاری هروی از فرزندان ابو منصور مت انصاری است و مت انصاری پسر ابو ایوب انصاری بود که صاحب رحل رسول بوده و مت انصاری

حق سبحانه تعالی بطفیل روح پاک او زهره را در عمر دوازده سالگی بنیای بخشید و برادر غور سید محمد ابراهیم در بهرایچ آورده در روضه بر قبر او بنا ساخت والله اعلم بالصواب و حالا رسمی است در هند و ستان که در ایام گرما هر گاه که آفتاب در برج ثور میرسد در اول یکشنبه که در ماه جیٹه می افتد خلایق از اطراف و اکناف هر دیار علمها گوناگون مرتب ساخته با سرور فراوان از آن موطن می برند و احیای شب چند میکنند و از دهام عظیم از مردم صالح و طالح میشود شیخ ابوالفضل می نویسد که روزی از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی یعنی اکبر شاه شنیدم که شبی در نواحی آگره این همه هنگامه گرم بود بموجب رسمه کریمه بطرز خاص عبور بآنجا اتفاق افتاد در شیون احوال مردم خاطرم تماشائی بوده که ناگاه یکی از اوباش مرا شناخته بدیگری گفت که این بادشاه است چون برین معنی مطلع شدم بر زدگی چشم خود را گردانیده کاخ نما ساختم و تغییری روی بوضعی غریب کردم و بطوری که آنها نفهمند تماشائی بوده نظاره گی نمودن تقاضا میبودم چون آن مردم نیک بمن نگاه کردند بجهت آن تغییر مرا نشناخته با یکدیگر گفتند که این چنین چشم و روی بادشاه را ندیدم باین بهانه از آن معرکه برآمده بمحفل مقدس آمدم فقط ابوالحسن جرجانی بتاریخ دهم محرم سنه چهار صد و بست و چهار هجری فوت نمود

تاریخ

بوالحسن آنکه بود جرجانی ✢ گشت شنیدم مثال او ثانی ✢ روز عاشوره و سه شنبه بود ✢ که از آفاق رحلتش فرمود
شده تاریخ صاحب جرجان ۴۲۴ بوالحسن زیب جای عدن جنان

حکیم ابو علی سینا

مولدش بخارا ست معاصر سلطان محمود سبکتگین و امیر قابوس والی جرجان و گیلان بود و ابو علی سینا را حجت الحق گفته اند در دوازده سالگی با دانشمندان بخارا مناظره کرده و الیشان را ملزم ساختی در خوارزم هفت سال درس گفت وانجا بجرجان و از جرجان بعراق عجم افتاد و در خطه اصفهان بمرض اسهال و سحج در سال چهار صد و بست و هفت بعمر پنجاه و چهار سالگی درگذشت در تاریخ او گفته اند

تاریخ

۴۲۷ حجت الحق ابو علی سینا ✢ در شجع آمد از عدم بوجود ✢ در شصا کرد جمله کسب علوم ✢ در تکز کرد این جهان پدرود
عدد لفظ شجع سه صد و هفتاد و سه میشود آن سال تولد اوست و عدد لفظ شصا سه صد و نود و یک شد در آن سال جمله کسب علوم حاصل نموده و عدد لفظ تکز که چهار صد و بست و هفت میشود سال وفات اوست و حکیم ناصر خسرو اصفهانی که تخلص حجت با مذهب تناسخ داشت معاصر وی بود و هر دو باهم صحبت داشته اند وفات حکیم ناصر خسرو در شهور سنه چهار صد و چهل و یک بوده و میان ولادت ابو علی سینا و فوت ابونصر فاریابی سه سال فاصله نوشته اند قبر ابو علی سینا در دهکان ست از اعمال بدخشان و منیه عبدالکریم در نسخه بیان واقع مینویسد که مقبره شیخ ابو علی سینا در شهر همدان ست و چون کسی مرمت نمی کند خراب و ویران مطلق ست ازین تاریخ که در مخزن الواصلین مرقوم ست یکبعد در سال وفات او زیاده میشود

تاریخ

آن حکیمی که بو علی سیناست ✢ در همه علم واقف و بیناست ✢ مثل او کس نبود در دوران ✢ هم ریاضی و هم الهی دان ✢

برادرش سلطان ابراهیم پادشاه شد پادشاهی عالم و عادل و علما دوست و دیندار و کثیر الاولاد بود و همه دختران ان را بسادات کرام و علماء عظام داده بود و چون او را با سلجوقیان صلح افتاد بهندوستان آمد بسیاری از بقاع و قلاع را مفتوح ساخت و تا مدت چهل و دو سال بفراغ دل ملک راند و در سنه چهار صد و نود و دو وفات یافت بعد وی پسرش سلطان مسعود بن ابراهیم بر تخت و تاج جلوس کرد

سالار مسعود غازی از شهدای عساکر غزنویه است مرقد او در شهر بهرایچ واقع است سلسله نسب او به امام محمد حنفیه بن علی ابن ابی طالب میرسد او را در دهلی و نواحی آن پیر حلیم میگویند لقب او سلطان الشهدا است معاصر ابو محمد چشتی بوده و بعضی مردم که از علم تاریخ خبر ندارند معاصر خواجه معین الدین چشتی میگویند لیکن این مقدمه خلاف واقع است امام محمد حنیفه دو پسران داشت پسر بزرگ عبد المنان و پسر خورد عبد الفتاح است خواجه احمد پیر ترکستان از اولاد عبد الفتاح است و سالار مسعود غازی از اولاد عبد المنان و والده او که ستر معلی نام داشت خواهر سلطان محمود غزنوی بود و سالار ساهو پدر سالار مسعود غازی را سلطان محمود برای جهاد و تسخیر ولایت هندوستان فرستاده بود تا که محمود در حیات بود کسی از هندوان سر بر نیاورد لیکن بعد از وفاتش غلبه کرده چند بار جنگ نمودند سالار ساهو بتاریخ بست پنجم ماه شوال سال چهار صد و بست و سه هجری از بیماری درد سر در بهرایچ فوت کرده مدفون گردیده و سالار مسعود غازی که بتاریخ بست یکم ماه شعبان روز یکشنبه سال چهار صد و پنج هجری در بلده اجمیر متولد شده بود بعد از وفات پدر قریب نه ماه در قید حیات بود و سه جنگ عظیم با هندوان نموده چون از طرف بهرایچ متوجه گردید بسبب آنکه هوا گرم بود ساعتی در زیر درخت گلچکان که قریب بتکده سورج کنڈ بود نشست سورج کنڈ معبدگاه اهل هند بود و صورت آفتاب را بر سنگ تراشیده آنجا گذاشته بودند ازان سبب سورج کنڈ می گفتند و تمام هندوان بجهت پرستش او خصوص بروز یکشنبه می آمدند و آن را بالارکه نیز می گفتند و شهر بهرایچ را بنام او آباد ساخته بودند بالجمله چون مسعود غازی ساعتی زیر آن درخت نشست گفت که سایه این درخت مرا بسیار خوش آمده مناسب است که در اینجا باغی تیار شود لهذا درختهای کهنه که پیش سورج کنڈ است همه را دور ساخته زمین را هموار کنند و یک چبوتره رفیع زیر درخت گلچکان تیار نمایند و بتکده را بحال داشته گرد بگرد آن درختها نونهال نصب کنند پس در چند روز باغی آراسته گردید درین عرصه چند بار هندوان جمع شده غلبه نمودند تا آنکه بتاریخ چهاردهم ماه رجب که روز جمعه بود سال چهار صد و بست و چهار هجری جنگ شروع گردید بسیاری از مردان از هر دو جانب کشته شدند اکثری از شهدا را در حوض سورج کنڈ و بعضی را در چاه انداخته خاکپوش کردند بعد ازان سالار مسعود غازی نیز بزخم تیر که در شه رگ آمده نشسته بود شهادت یافت و زیر همان درخت گلچکان او را دفن نمودند دران وقت نوزده ساله بود بعد از وقوع این واقعه هندوان غلو نموده بهر جا که اهل اسلام را می یافتند شهید میکردند عزیزی در تاریخ ولادت و وفات او این ابیات گفته

تاریخ

محبوب خدا که بود نامش مسعود	در چار صد و چهار آمد بوجود
چون مدت بست و چهار سالش افزود	در چار صد و بست و چهار رحلت فرمود

در مرآت مسعودی مرقوم است که بعد وفات سالار مسعود غازی روزی زنی عقیمه بر مرقد او متوجه شد حق تعالی او را پسری عطا فرمود پس آن زن معه قبایل خود در هر روز یکشنبه بجهت زیارت می آمد و هر جا که میرفت خارق مذکور اظهار میکرد و هر روز خلایق زیاده می شد تا آنکه شهرت کمالاتش از شرق تا غرب فرا رسید تا مدت سی سال بر مرقد او روضه و گنبد نبود چون زهره نام دختر میر سید جمال الدین ساکن قصبه ردولی که نابینای مادرزاد بود توجه بجانب روحانیت او نمود

دروازهٔ روضهٔ سلطان محمود سراسر از چوب صندل ساخته بودند بانواع نقش خوب و مرغوب و منشی موهن لال که در سنه یکهزار و دو صد و چهل و هشت هجری بغزنی رفته بود و زیارت روضه مذکور نموده مینویسد که مردم آنجا می گفتند که هرگاه که سلطان محمود سومنات را فتح ساخته این دروازه عالی را از ان بتخانه آورده بود والله اعلم و بعد ازان چون در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج هجری افواج سرکار کمپنی انگریز برای امداد شاه شجاع الملک دران دیار رفته کابل و قندهار و غزنی را فتح ساخت و شاه شجاع الملک را بر تخت نشانید و دوست محمد خان والی آنولایت را اسیر نمود و بعد از چند سال اکبر خان پسر دوست محمد خان مکناتن صاحب بهادر را بدغا بکشت و اکثری را گرفتار ساخته قید نمود سرداران انگریز هنگام معاودت ازان دیار قلعه غزنی را مسمار ساخته و آن دروازه صندلی را از مغتنمات تصور نموده بار بهندوستان آوردند و آن را حالا در قلعه اکبرآباد باحتیاط تمام نگاهداشته اند فقط گویند که نشان دیدن شهر غزنی چهار چیز است هر که آن چیزها را ندیده هیچ ندیده چنانچه ازین ابیات مستفاد می گردد

ابیات در صفت شهر غزنی

نشانی شهر غزنی چار چیز است — کسی داند که او اهل تمیز است
اول دروازهٔ سلطان هند آست — سه کنگره سه کنگره سرنگون بار
دوم طاقی است در سقف مناره — که افتد آفتاب از هر کناره
سوم سقادهٔ سنگ رخام است — میان مسجد جامع مدام است
چهارم مسجد ربابش گویند — که کج محراب قبله راست گویند

فهرست بادشاهان آل ناصر

ناصر الدین سبکتگین در سنه سه صد و شصت و هفت هجری در غزنی بر تخت شاهی نشسته و بعد سلطنت بیست سال در ماه شعبان سنه سه صد و هشتاد و هفت هجری وفات یافت و پسر خورد او اسمعیل در غیبت سلطان محمود که پسر بزرگ بود بر تخت نشست اما سلطان محمود بعد چندی او را بدست آورده قید نمود و بعد سلطنت سی و چهار سال قمری در سنه چهار صد و بیست و یک ازین جهان فانی بملک جاودانی سفر کرد بعد وفاتش پسرش سلطان محمد تا پنج ماه سلطنت نمود بعد ازان برادرش سلطان مسعود ابن سلطان محمود او را مکحول و محبوس نموده بر تخت بادشاهی نشست در سنه چهار صد و بیست و نه روز آدینه نهم ماه رمضان از طغرل بیک سلجوقی هزیمت یافته بطرف لاهور میرفت در اثنای راه لشکریان او را قید کرده برادرش محمد مکحول را بار دیگر بر تخت شاهی نشانیدند اما طغرل بیک ازان سال بر ملک خراسان و ماوراءالنهر مستولی گشته در نیشاپور بر تخت نشست چون در سنه چهار صد سی و سه شاهزاده احمد پسر سلطان محمد مکحول سلطان مسعود را در حبس شهید کرد پسرش سلطان مودود بن سلطان مسعود جهت انتقام خون پدر با سلطان محمد مکحول جنگ کرده داد را با دیگر قاتلان پدر خود از جان کشته بر تخت سلطنت نشست و در سنه چهار صد و چهل و یک هجری درگذشت بعد از و برادرش سلطان ابوالحسن علی ابن سلطان مسعود بروز جمعه غره شعبان سنه مذکور در غزنی بر تخت نشست در سنه چهار صد و چهل و سه برادرش سلطان عبد الرشید او را قید کرده یک سال سلطنت نمود بعد ازان طغرل که یکی از امرا او بود او را کشته تاج شاهی بر سر خود نهاد و بعد از چهل روز بدست وزیر خود کشته شد بعد کشته شدن طغرل سلطان فرخزاد بن سلطان مسعود در سنه چهار صد و چهل و چهار هجری در غزنی بر تخت شاهی نشست و در سنه چهار صد و پنجاه وفات یافت مدت حکومت او شش سال بود و بعد از وی

آسمان آمده چنانچه ازین ابیات فرخی مستفاد می گردد

ابیات

منات ولات و عزی که بت بودند	ز دست دست آری زمان آذر
منات را زمیان کافران بدزدیدند	بکشور دگر انداختند زان کشور
پس آنگه آنرا کردند سومنات لقب	لقب که دید که نام اندرو بود مضمر
دو زان همه بشکست و دو را ز فرق	فگنده اند بستان بپیش کعبه بی سر و بر
ز بهر آن بت بتخانه بنا کردند	بصد هزار تماثیل و صد هزار صور
کسی نبود بر آورد این را بر بین مقام که این	ز آسمان بخدای خود آمده ست اندر

اما از کتب سلف براهمه معلوم مے شود که این بت از زمان کرشن تا زمان سلطان محمود زیاده از چهار هزار سال معبود براهمه بود و بقول براهمه کرشن در انجا غیبت نموده و در تاریخ حبیب السیر آمده که سومنات باتفاق ارباب تاریخ بتی است که هنود آنرا از اعظم اصنام اعتقاد دارند ولیکن از بیت شیخ فریدالدین عطار خلاف این معنی مستفاد می گردد

بیت

لشکر محمود اندر سومنات یافتند آن بت که نامش بود لات

بهر تقدیر روز جنگ اهل سومنات فوج فوج به بتخانه شتافته و سومنات را در بغل گرفته و استعانت طلب کرده گریان بیرون می آمدند و جنگ می کردند تا زیاده از پنجاه هزار کس بقتل رسیدند و سلطان محمود بعد از فتح بدرون بتخانه در آمده دید بغایت عریض و طویل مشتمل بر پنجاه و شش ستون که هر یک از ان ستونها بانواع جواهر نفیسه مرصع یافته بودند و سومنات صنمی بود از سنگ بمقدار پنج گز طول که دو گز آن را در زمین فرو برده بودند چون سلطان را چشم بر ان افتاد گرز ی که داشت آنرا در هم شکست و قطعه از ان سنگ را بغزنی برده در آستانه مسجد جامع فرش نمود و از شکم آن بت جواهر نفیسه بسیار بیرون آمد هندوان هر شب آن بت را با آب تازه گنگ غسل مے داده اند و از سومنات تا دریای گنگ زیاده از دویست فرسنگ است درین مابین مردم نشسته بودند و هر روز آب تازه می آوردند و زنجیری از طلا الوزن دویست من هندی در انجا آویخته بودند و در ان زنجیر زنگها تعبیه نموده بودند و هر گاه آن زنجیر را حرکت می آوردند براهمه بآواز آن شروع در عبادت میکردند فقط ✣

بالجمله سلطان محمود بعد از سلطنت سی و چهار سال قمری از مرض دق بروز پنجشنبه بست و سوم ربیع الآخر سنه چهار صد و بست و یک هجری که مطابق سی ام ماه اپریل سنه یکهزار و سی عیسوی می شود ازین جهان فانی رحلت نموده اما علما در سال وفات او اختلاف نموده اند بعضی سنه چهار صد و نوزده و برخی چهار صد و بست هجری نیز نوشته اند ولیکن تاریخی که بالا مذکور شد صحیح است زیرا که بر تربت او که در غزنی تا حالت تحریر این صحیفه موجود است بخط کوفی همان تاریخ مرقوم است و سنه احد و عشرین و اربعمائه بر مرقد او صاف ظاهر ست این چند ابیات در وفات او از مخزن الواصلین نوشته شد که ازان سنه چهار صد و بست هجری استخراج مے یابد

تاریخ

آنکه محمود غزنوی بوده	ملک از عدل او گلستان شد
واقف سر معنوی بوده	سبز و خرم ریاض دوران شد
سال مستفاد از ان خدیو زمان	
بزمانش زمانه رونق داشت	اهل آفاق تخم عشرت کاشت
مثل او هیچ بادشاه نبود	بزمانش فغان و آه نبود
هاتفم گفت شاه باز جهان	

بنام جهان داور کردگار ٭ زهجرت شده چارصد سال بار تاریخ زهجرت شده پنج هشتاد بار ٭ که گفتم من این قصه شاهوار اگر مدت سی سال را از چهارصد منها کرده شود سه صد و هفتاد باقی ماند پس ظاهر است که فردوسی از همین سال بگفتن کتاب شاهنامه مشغول گشته و مصداق همین این ابیات شاهنامه است که فردوسی بعد نظم کردن قصهٔ یزدگرد شاه گفته ٭ ٭

تاریخ

سر آمد کنون قصهٔ یزدگرد | بماه سفندارمذ روز آورد
زهجرت سه صد سال و هفتاد و چار | بنام جهان داور کردگار

ازین کلام پر ظاهر است که فردوسی نه بخواهش سلطان محمود بگفتن شاهنامه کمر بسته بلکه تا شانزده سال پیش از جلوس سلطان باین کار مشغول گشته و بعد از آن حسب خواهش سلطان باقی داستانها را بنظم آورده در طبقات اکبری مرقوم است که فردوسی بسال چهارصد و شانزده هجری فوت کرده

در کیفیت دولت آل ناصر یعنی سلطان ناصر الدین سبکتگین غزنوی

در زمان دولت امیر عبد الملک بن نوح بادشاه ماوراء النهر حکومت خراسان به سلطان الپتگین تعلق داشت بعد وفات امیر عبد الملک الپتگین انحراف ورزیده در سنه سه صد و پنجاه هجری باطراف غزنی رفت و بر افاغنه آنجا استیلا یافته بادشاه آن ولایت گشت و بعد سلطنت پانزده سال وفات کرد بعد از و پسرش ابو اسحاق یک سال حکومت نموده شاید که در سنه سه صد و شصت و هفت درگذشت چون وارثی نداشت اعیان مملکت سبکتگین را که یکی از بندهای سلطان الپتگین بود ملقب بسلطان ناصر الدین سبکتگین ساخته در غزنی بر سریر شاهی نشانیدند اول او ست از بادشاهان اسلام که رخ سوی هندوستان نموده دو پاره از ملک هند بدست آورده بعد وفاتش که در سال سه صد و هشتاد و هفت در ماه شعبان بوقوع آمده پسرش سلطان محمود سبکتگین در غزنی سریر سلطنت و ایالت را رونق بخشید فقط سلطان محمود غزنوی پسر سلطان ناصر الدین سبکتگین است در اوایل ... تخم بر ولایت غزنه سلطنت میکرد در حین حیات پدر بعضی از بلاد خراسان و ماوراء النهر را از دست آل سامانیه بر آورده بود و بعد صعود نمودن بر معراج سلطنت قصد امیر عبد الملک ثانی بن نوح کرده و برو غالب آمده بر تمامی خراسان و ماوراء النهر مستولی گشت معاصر القادر بالله خلیفه بغداد بوده و در هندوستان رفته تا بتاریخ هشتم محرم سال سه صد و نود و دو هجری با راجه جیپال در پشاور جنگ کرده برو غالب آمد در گردن جیپال حمایلی بود که جواهر آن یکصد و هشتاد هزار دینار قیمت آن کرده بودند بالجمله سلطان محمود بهمین منوال دوازده مرتبه در هند آمده فتوحات عظیم نموده و فیلهای عظیم الشان و غنیمت بیکران بدست آورده بسیاری از ملک هندوستان تاخت و تاراج نموده در تصرف خود آورد و در متهرا بت خانه های عظیم بودند لشکر سلطان آن شهر را غارت کرده بتخانه ها را سوختند و یک بت زرین را بفرموده سلطان شکستند نود و هشت هزار و سه صد مثقال زر پخته بود و یک پاره یاقوت کحلی یافتند که چهار صد و پنجاه مثقال وزن داشت در سنه چهارصد و شانزده هجری بقصد تسخیر سومنات متوجه گردیده بعد جنگ قلعه را مفتوح ساخت و لوازم تاخت و تاراج بعمل آورده بتخانه ها را از بیخ و بنیاد برکند و بت سومنات را که بت بزرگترین و طولانیش پنج گز بود بغزنی برده بر در مسجد جامع انداخت و در کتاب هفت اقلیم مسطور است که سومنات شهریست از توابع گجرات بر ساحل دریای عمان و در بتخانه آن شهر بتان زرین بسیار بوده و بت بزرگتر را منات می گفته اند که در زمان ظهور محمد مصطفی صلعم آن بت را از خانه کعبه آورده به هند آورده اند و برابر جواهر باهل آن دیار فروخته اند و ایشان بتخانه جهت وی ساخته سومنات نام کرده اند و برخی گفته اند که از

بعد ازین ترا در پیش من راه نیست بعد از آن فردوسی بخانه خود آمد و بیتی چند در هجو سلطان گفته با ایاز داد و گفت که بعد بیست روز روزیکه سلطان خوشوقت باشد این کاغذ را بوی خواهی داد این بگفت و راه طبرستان پیش گرفت بعد از چندگاه ایاز کاغذ را به سلطان داد و سلطان خواند متغیر شده مردم در پی او به خراسان و طوس فرستاد تا او را بیارند و عذر خواهند و تمام زر بدهند او را سلطان بر حسن میمندی و دبیران در خشم شد و آنها را در بند کرد و شصت هزار درم از ایشان بستید و گفت که شما مرا بدنام کردید با حسدی که داشتید او چیزی گفته که تا جهان باشد نویسند و بخوانند و آن بیتها در شاهنامه بماند و بی هجو شاهنامه ناقص است بیت گذشت شوکت محمود و در زمانه نماند * جز این فسانه که نشناخت قدر فردوسی * بالجمله چون فردوسی بطبرستان رسید شهید شیرزاد را که از نسل یزدجرد شهریار بود ندیده دید و گفت که من این کتاب را بنام تو می کنم چه همه اخبار و آثار اجداد تست شیرزاد وی را بنواخت و گفت محمود خداوند من است شاهنامه را بنام وی رها کن و روز دیگر صد و بیست هزار درم بوی فرستاده گفت که هجو سلطان بمن فرست و دل با محمود خوش کن که سلطان را جمعی برین داشتند که رضای تو نجست فردوسی آن بیتها بوی فرستاد فرمود تا بشستند و پس از آن فردوسی این چند بیت در عذر خواهی آن گفت + + ابیات + +

حکیم گفت کسی را که بخت والا نیست * بهیچ وجه مر او را زمانه جویا نیست
خجسته حضرت محمود را دل دریاست * چگونه دریا که آنرا کناره پیدا نیست
برو مجاور دریا نشین اگر روزی * بدست افتد دری که جاش همتا نیست
شدم بدریا غوطه زدم ندیدم در * گناه بخت منست این گناه دریا نیست

بعد از آن فردوسی چون بطوس رفت خبر به سلطان رسید خلقی نیکو با زر و سیم بسیار نزد او فرستاد چون آنکس بدر شهر طوس رسید جنازهٔ فردوسی را با غلغله تمام بیرون آوردند پرسید جنازهٔ کیست گفتند فردوسی است او غمگین شده نزد سلطان کس فرستاد تا چه فرماید سلطان فرمود آن مال را بوارثان او بدهند و عذر خواهند از فردوسی دختری مانده بود که همت مردانه داشت آن مال را نزد او بردند دختر قبول نکرد و گفت که پدر من قبول نکرد من نیز قبول نمیکنم به سلطان خبر رسانیدند سلطان فرمود تا از آن زر عمارتی عالی بر قبر فردوسی تعمیر نمودند و آن ابیات هجو که فردوسی در اتمام شاهنامه گفته ابدالآباد بر صفحهٔ روزگار یادگار مانده چند ابیات از آن نبشت

ابیات هجو

بدان شهریارا که این روزگار * نماند بسی بر کسی یادگار
میازار موری که دانه کش است * که جان دارد و جان شیرین خوش است
بدانش نه بد شاه را دستگاه * وگرنه مرا برنشاندی بگاه
اگر مادر شاه بانو بدی * مرا سیم و زر تا بزانو بدی
کف شاه محمود عالی تبار * نه اندر نه است و سه اندر چهار
بسی رنج بردم درین سال سی * عجم زنده کردم بدین پارسی
بپاداش من گنج را برگشاد * مرا خود بهای فقاعی نداد
بترس از خدا و میازار کس * ره رستگاری همین است و بس
چو دیدی تو این خاطر تیز من * نه اندیشی از طبع خونریز من
اگر شاه را شاه بودی پدر * مرا تاج دادی و زرین کمر
نه خسرو نژادی نه والاسری * پدرش از صفاهان بد آهنگری
پرستارزاده نیاید بکار * اگرچه بود زادهٔ شهریار
بسی سال بردم بشهنامه رنج * که تا شاه بخشد بمن مال و گنج
کنون عمر نزدیک هشتاد شد * امیدم به یکبار برباد شد

مولف گوید که از کلام فردوسی چنان مستفاد میگردد که او شاهنامه را بمدت سی سال بنظم آورده و در آن وقت عمرش قریب به هفتاد رسیده بود و چون در مقامی دیده شد که او بعد از آنکه از سلطان رنجیده متوجه طبرستان شد قریب ده سال دیگر زنده بود پس ظاهر است که هنگام وفات او که در سنه چهار صد و یازده هجری بوقوع آمده عمرش زیاده از هشتاد سال بوده باشد و فردوسی کتاب شاهنامه را در سنه چهار صد هجری ختم کرده چنانچه تاریخ آن خود گفته + + تاریخ + +

سلام گفت جواب سلام دادند چون نشست پرسیدند از کجائی گفت از طوس گفتند [illegible] مصرعه گوییم هر که تواند
گفت رفیق ما باشد والا برود اول عنصری گفت مصرعه چون عارض تو ماه نباشد روشن + مصرعه ثانی فرخی گفت مصرعه
مانند رخت گل نبود در گلشن + مصرعه سیوم عسجدی گفت مصرعه مژگانت همی گذر کند در جوشن + مصرعه چهارم فردوسی
گفت مصرعه مانند سنان گیو در جنگ پشن + چون قرار بود که حرف ردیف هر مصرعه شین و نون باشد غیر از لفظ پشن
دیگر قافیه نداشت شعرا متعجب شدند و پرسیدند که گیو و پشن که بودند فردوسی وصف اعمال ایشان گفت شعرا را خوش آمد احترام
و عزت فردوسی نمودند و گفتند که این مرد را به سلطان باید نمود تا شاهنامه بگوید روز دیگر با هم گفتند که اگر این مرد را سلطان ببیند
ما را نزد سلطان آبرو نماند پس بچاره آن کنند اگر مردی بد نصیحت بیاید نزد سلطان شعرا نه فردوسی چون حسد ایشان
دید همان شب داستان رستم و اسفندیار را نظم کرده به ماهک داد تا بمطالعه سلطان رسانید سلطان را خوش آمد و باحضار
او مثال داد چون فردوسی بمنزل سلطان آمد حکم شد که یکی از شعرا شعری که مناسبتی با تر حسن داشته باشد بگوید شعرا از مون را التماس
بفردوسی نمودند فردوسی در بدیهه این رباعی گفت رباعی مست است بتا چشم تو و تیر بدست + بس کس که ز تیر چشم مست تو نه خست
گر پوشد عارضت زره عذر هست + کز تیر بترسد همه کس خاصه ز مست + سلطان را التفات زیاده گشت بعد از آن عنصری
به سلطان عرض نمود که بنده را از خدمت سلطان فراغ نیست که شاهنامه را به نظم آرد [illegible] اگر فردوسی که ادراک عالی و قوت سخن
و فرصت تمام دارد حکم شود تا بدین کار مشغول گردد پس سلطان فردوسی را فرمود که میخواهم که شاهنامه را بنظم آوری فردوسی قبول
نمود سلطان نزدیک قصر خود فردوسی را جای داد تا در انجا اقامت گزیده بگفتن شاهنامه مشغول شد همگی ارکان دولت پیش
فردوسی میرفت الا خواجه حسن میمندی که بر وحسد میبرد و عنصری چون قوت سخن فردوسی دید [illegible] شاهنامه در جنگ رستم و
سهراب که گفته بود بسوخت فردوسی هر داستانی که بنظم می آورد بنظر سلطان میرسانید و سلطان بعوض هر بیت یک دینار طلا
وعده فرمود و فردوسی دفترها و قصه ها آنچه که بود به نظم آورد تا بمدت سی سال تمام که در خدمت سلطان بود و این در ابتدای شاهنامه
شرط آداب نگاهداشته بود و سخن در مذهب تشیع که طریقه او بود گفت چنانچه این چند بیت از وست + **ابیات** +

بدان زادم و هم بدین بگذرم + ثنا گوی پیغمبر و حیدرم + اگر چشم داری بدیگر سرای + بنزد علی و نبی جوی جای
گرت زین بد آید گناه منست + همین است و آئین و راه منست + اگر چه سلطان را ناخوش آمد لیکن بموجب وعده فرمان داد
که شصت هزار دینار طلا بدو دهند حسن میمندی جماعتی از دبیران و مصاحبان را برکار کرد تا سلطان را از آن وعده مانع
آمدند و گفتند که شصت هزار دینار طلا بیک شاعر مفلوک دادن چه لایق است اگر شصت هزار دینار نقره بدهند بسیار است
سلطان گفت شما دانید پس شصت هزار دینار نقره بدو فرستادند دینارها بر دو پای او آوردند چون شنیدند که در گرمابه است
بدر گرمابه بردند چون او از گرمابه بیرون آمد از دیدن شصت هزار دینار نقره ملول شد همان وقت بیست هزار درم به حمامی داد و
بیست هزار درم بشخصی که کاسه شربت آورده بود داد و بیست هزار دیگر بکسانیکه نزد او آورده بودند داد خبر به سلطان رسانیدند
رنجیده شد حسن میمندی که حاضر بود گفت اگر سلطان او را شصت هزار درم میفرستاد بایستی که بر دیده نهاده قبول میکرد این
ادای بی ادبی است و نیز مذهب قرمطی دارد و قرمطی اهل تشیع را گویند سلطان فرمود که در پای پیل اندازند این خبر به فردوسی
رسانیدند تمام شب در اندیشه بود وقت نماز بامدادان که سلطان وضو میساخت رفت در پای سلطان افتاد و گفت حسودان
سخن بنده را بطرز دیگر بعرض حضرت سلطان رسانیده اند بنده قرمطی نیست سلطان فرمود از سر گناه تو در گذشتم اما بعد از این

بقول اکثر هزار بیت ... گشتاسپ در سلک نظم انتظام داده بر دست غلامی کشته شد چنانچه فردوسی اشاره بدان کرده میگوید

اشعار فردوسی

جوانی بیامد گشاده زبان — سخن گفتن خوب طبع روان
بشعر آرم این نامه را گفت من — از و شادمان شد دل انجمن
ز گشتاسپ و ارجاسپ بیتی هزار — بگفت و سرآمد بدو روزگار

ابو نصر اسمعیل بن حماد الجوهری صاحب صحاح اللغات در سنه سه صد و نود و دو یا که سنه صد نود و چهار هجری فوت کرده ❊

تاریخ از مخبر الواصلین

۳۹۲ آنکه دانشش بصد صفات آمد — جوهری کاشف اللغات آمد
سال ترحیل او ز روی حساب — مظهر ارحمة العلی دریاب
سال ترحیل آن وحید زمان — رحمة الحق رقم زده رضوان

مات پنجم از ابتدای سال چهار صد و یک لغایت سنه پانصد از هجرت
ذکر خلفای عباسیه که در مات پنجم در بغداد خلافت نموده اند

در ابتدای مات پنجم القادر بالله که بست و هفتم خلیفه از خلفای عباسیه بود بر سریر خلافت بغداد جا داشت معاصر سلطان محمود غزنوی بود و در سنه چهار صد و بست و دو هجری بعد خلافت چهل و یک سال و سه ماه رحلت نمود و بعد از وی پسرش القائم بامر الله ابن قادر خلیفه شد و چهل و چهار سال و هشت ماه خلافت نموده در سنه چهار صد و شصت و هفت پدرود این جهان نمود بعد از و نبیره او المقتدی بالله بن محمد بن القائم بر سریر خلافت نشست و بعد حکومت نوزده سال و پنجاه در سنه چهار صد و هشتاد و پنج درگذشت بعد از وی پسرش المستظهر بالله بن مقتدی بر مسند خلافت نشست و بست و پنج سال و چند ماه خلافت نموده درگذشت شیخ ابو سعید ابو الخیر بتاریخ چهارم شعبان سنه چهار صد و شش هجری فوت کرده

تاریخ

۴۰۶ قطب حق بو سعید ابو الخیر است — رهنمای یگانه و غیر است
ذات او دلگشای فردوس است — شد ز دنیا بسوی اوج جنان
سال نقلش جمای فردوس است — بشب جمعه چارم شعبان

ابو القاسم منصور الفردوسی مرقوم است که فردوسی فردوس فصاحت را رضوان و دعوی بلاغت را برهان بود و مصداق این معنی شاهنامه است که همگنان را در خجالت انداخته از دهقان زاده های طوس بوده منصور نام داشته و کنیتش ابو القاسم و نام پدر او فخر الدین احمد نقل است که در ایام دولت سامانیه دقیقی اندک زمانی به نظم شاهنامه مشغول شده کشته گردید چون ریاض دولت آل ناصر ماسر گردید سلطان محمود را بنظم آن کتاب میلی تمام بهم رسید و عنصری شاعر بتقلید و تکلف بصد دقت حکایتی انشا میکرد چون آوازه خواهش سلطان همه جا رسید فردوسی که در خود استعداد آن میدید از خطب فریدون و ضحاک بیتی چند به نظم آورد چنانچه همه کس را بشنودن آن رغبت پیدا شد و آوازه او به سلطان رسید و فرمان طلب بنام او صادر گردید فردوسی عازم غزنی شد چون بشهر درآمد قضا را به ندیم سلطان که ماهک نام داشت باز خورده بمنزل او فرود آمد اتفاقا روز دیگر عسجدی و فرخی و عنصری شاعران در باغی نشسته شراب میخوردند که از دور فردوسی را دیدند که می آید با هم گفتند که مردی بیگانه می آید عیش ما منغص خواهد کرد بهتر آنست که بطریق ظرافت او را دفع کنیم و هر کدام مصرعه گوییم که مصرع چهارم قافیه نداشته باشد یقین که او نتواند گفت خود بخود خواهد رفت چون فردوسی نزدیک رسید

بست و چارم زماه ذیقعده	بود کان مه به برج عدل شده
نود و هفت سال عمرش بود	کان زمان زین جهان شد بصعود
گفت تاریخ نقل او فاضل	بود حلاج محو حق کامل

سیاره دنباله دار در نگارستان مرقوم است که در زمان المتقی بالله بن المقتدر خلیفه بغداد در سنه ثلثین و ثلث مائه هجری که مطابق سنه نهصد و چهل و دو عیسوی بود کوکبی ظاهر شد که ذنب او از مشرق تا به مغرب گرفت و هیجده روز بماند و از تاثیر این علامت یک جریب گندم به سه صد و بست مثقال طلا شد بیت گشت چون پروین تهیت سنبله + کار گندم اینچنین بالا گرفت + **شیخ ابوبکر الشبلی** در نفحات آمده است که نام وی جعفر بن یونس است و شیخ الاسلام احمد جام گفته که او مصری است به بغداد آمده در مجلس خیر نساج توبه کرد و شاگرد جنید بود و عالم بود و فقیه پدر وی حاجب الحجاب خلیفه بود هشتاد و هفت سال عمر یافت و در سنه اربع و ثلثین و ثلث مائه در ماه ذی الحجه از دنیا رفته قبر وی در بغداد است تاریخ از بحر الاوائل

تاریخ

شیخ شبلی که بحر عرفان بود	روز لقائش بعید قربان بود
ذات او بود صاحب ارشاد	شد رقم سال عمر او هشتاد
سال ترحیل آن سلاله دین	بجنان لنا آبروی زاد بینها

حکیم کسائی ولادت او روز چهارشنبه بست و هفتم ماه شوال سنه سه صد و چهل و یک هجری بوقوع آمده چنانچه ازین قطعه که خود گفته مستفاد میگردد +

قطعه

به سه صد و چهل و یک رسید نوبت سال	چهارشنبه و سه روز باقی از شوال
بیامدم بجهان تا چه گویم و چه کنم	سرود گویم و شادی کنم بنعمت و مال
دریغ فرجوانی و دریغ عمر لطیف	دریغ صورت نیکو دریغ حسن و جمال
سرم بگونه شیر است و دل بگونه قیر	رخم بگونه نیل است و تن بگونه نال

مقدم الشعراء رودکی البخاری

در هفت اقلیم مسطور است که فرید الدین ابو عبد الله محمد الرودکی از نوادر فلکی بوده و در زمره انام از عجایب ایام تولد وی از رودک سمرقند است و از مادر نابینا پیدا شده در هشت سالگی قران را تمام حفظ نمود و بعد از ان بشعر رغبت نمود و او را حق سبحانه تعالی آوازی خوش و صوتی دلکش عنایت فرموده بود در آخر مطربی افتاد و بربط بیاموخت و کارش در نوازندگی بجای رسید که آب دستش در مقام نواختن هم خاک ملال بباد دادی و هم آتش در جگر کدورت زدی چون آوازه او باطراف و اکناف رسید امیر نصر بن احمد سامانی که امیر خراسان و ماوراء النهر بود بقربت خویشتن مخصوص گردانید و او اول کسی است از عجمیان که دیوان شعر ترتیب داده و امیر نصر رودکی را صله نظم کتاب کلیله و دمنه هشتاد هزار درم نقره انعام فرموده چنانکه عنصری مینماید بیت

چهل هزار درم رودکی ز مهتر خویش	عطا گرفت بنظم کلیله و دمنه

و در ترجمه یمینی مسطور است که عدد اشعار رودکی بهزار هزار و سه صد و بست بیت رسیده بود و در بعضی نسخ آمده که اشعار وی صد دفتر بوده وفات وی در سال سه صد و چهل و سه روداده **دقیقی** از فحول شعرا بوده و در اکثر کتب مسطور است که چون اکلیل سلطنت خراسان و توران بفرق آل سامان مکلل گردید خواستند که احوال سلاطین عجم را در سلک نظم انتظام دهند چون در آن وقت همت اعظم عالی نگشته بود و این شیوه چندانی شیوع نه پذیرفته به آئینه از حیز قوه بفعل نمی آمد چون نوبت بامیر نوح بن منصور سامانی رسید همگی همتش بدان مصروف گردید که سنا این اراده از مصباح عطای او بحصول پیوندد لاجرم دقیقی را که قدوه شعرای عصر و زمان بود مشمول انعام و اکرام گردانیده قلاده این خدمت بر قبه او انداخت و دقیقی بقبول اتقل بست هزار د

نسبت کرده‌اند که از اصحاب حلول بود نقل است که منصور با چهارصد صوفی بجائی میرفت روزی چند چیزی نیافتند حسین را گفتند ما را شیر بریان می باید گفت بنشینید پس دست از پس پشت کرد و شیر بریان با دو قرص یکی میداد تا چهارصد بریان و چهارصد قرص داد بعد از آن گفتند ما را رطب میباید گفت مرا بجنبانید رطب از وی میبارید تا سیر خوردند نقل است که طایفه او را در بادیه گفتند ما را انجیر می باید دست در هوا کرد طبقی انجیر تازه پیش نهاد و یکبار دیگر خواستند طبقی حلوا در بادیه پیش ایشان نهاد تا آنکه کارهای عجیب از وی پدید آمد خلق متحیر شدند و سخن بخلیفه مقتدر عباسی رسانیدند و جمله بقتل او اتفاق کردند از آنکه انا الحق میگفت گفتند که بگو هو گفت بلی همه اوست شما میگوئید که او گم شده است بلکه حسین گم شده است بحر محیط گم نشود خلیفه را خبر کردند که حسین چنین میگوید گفت بگذارید تا بکشندش و علی بن عیسی را که وزیر خلیفه بود بر وی متغیر گردانیدند و به فتوی دادند که او را باید کشت خلیفه فرمود تا او را بزندان کردند تا مدت یکسال و نیم در زندان بود و خلق می آمدند و مسئله می پرسیدند در زندان سیصد کس بودند شبی ایشان را گفت ای زندانیان شما را خلاص میدهم گفتند چرا خود را خلاص نمیدهی گفت در بند خداوندیم و پاس سلامت میداریم اگر خواهم بیک اشاره همه بندها بگشایم پس بانگشت اشاره کرد همه بندها از هم فرو ریخته شد ایشان گفتند کجا رویم که در زندان را بسته اند اشاره بدیوار کرد فی الحال از قدرت الهی رخنه شد و راه پدید آمد گفت اکنون سر خویش گیرید گفتند تو چرا نمی آئی گفت ما را با وی سریست که جز بر سر دار نمیتوان گفت که حق را با ما عتابی است چون روز شد خلیفه را خبر رسید گفت فتنه خواهد شد او را بکشید یا چوب زنید که ازین سخن برگردد سیصد چوب زدند هر چوب که میزدند آواز فصیح می آمد چون او را بردار کردند چند هزار آدمی گرد آمدند او چشم گرد میکرد و میگفت حق حق حق انا الحق و هر کسی سنگی می انداخت شبلی بموافقت گلی انداخت حسین آهی برکشید گفتند ازین سنگها آه نکردی و از گلی آه کردی چه معنی است گفت از آنکه اینها نمیدانند معذورند و ازو سختم می آید که او میداند که نمی باید انداخت پس دستش جدا کردند خنده بزد پایش بریدند تبسمی کرد پس چشمهایش بکندند قیامتی از خلق برخاست بعضی میگریستند و بعضی سنگ می انداختند و آخرین سخن از حسین این بود که گفت الواحد الفرد الاحد پس زبانش بریدند و نماز شام بود که سرش از تن جدا ساختند در میان سر بریدن تبسمی کرد و جان بداد مردمان خروش کردند که حسین گوی قضا به پایان رضا برد و از یکیک اندام آواز می آمد که انا الحق گفتند که این فتنه از آن بتر خواهد بود که در حال حیات او پس اعضای او را سوختند از خاکستر نیز همان آواز می آمد که انا الحق و در وقت قتل خون که از وی می آمد نقش الله ظاهر میشد و حسین پیش ازین خادم را گفته بود که چون خاکستر من بدجله اندازند آب قوت گیرد چنانکه بغداد را بیم غرقه باشد ترا باید که آن ساعت خرقه من بر لب آب بری و بعصا بزنی تا آب بر قرار خود برود و چون روز سوم خاکستر او را به آب دادند همچنان آواز انا الحق می آمد و آب قوت کردن گرفت خادم خرقه بلب دجله برد و بعصا بزد فی الحال آب بر قرار خود زد و خاکسترش خاموش گشت پس از آن خاکستر را جمع کردند و دفن ساختند در نفحات است که با جنید و ثوری صحبت داشته و شاگرد عمرو بن عثمان مکی است و عبد الملک اسکاف که شاگرد حلاج بود و صد و بیست سال عمر داشت او میگفت که وقتی حلاج را گفتم ای شیخ عارف که باشد گفت عارف آن باشد که روز سه شنبه شش روز مانده باشد از ماه ذی قعده سنه سبع و ثلثمایه وی را به باب الطاق برند در بغداد و دست و پای او ببرند و چشم او را برکنند و نگونسار بر دار کنند و بسوزانند و خاکستر او را بر باد دهند این همه که گفته بود یک یک بر سر او گذشت والله اعلم و این تاریخ از کتاب مخبر الواصلین است که از آن سنه سیصد و نه استخراج مییابد * تاریخ *

شاهباز هوای عالم نور ‌ ‌ هست بیشک حسین بن منصور
سلخ عاشوره و سه شنبه بدان ‌ ‌ روز قتلش باتفاق جهان

بود و ایشان پادشاهان عادل گستر و فاضل پرور بوده اند رباعی نه تن بودند زآل سامان مذکور گشته بامارت خراسان مشهور
اسمعیلی و احمدی و نصری + دو نوح و دو عبدالملک و منصور + و بعضی ده نفر قرار داده اند یعنی ابوابراهیم اسمعیل بن نوح را
که بمستنصر اشتهار داشته داخل پادشاهان نموده اند اول ایشان امیر اسمعیل سامانی بود که معتمد خلیفه در سنه دو صد و شصت
و یک هجری پدرش احمد بن اسد بن سامان را ولایت ماوراءالنهر تفویض نموده بود و چون او رحلت کرد پسرش اسمعیل استیلا
پیدا کرد و پس ازانکه عمرولیث را گرفتار ساخت و بموجب امر معتضد خلیفه محمد بن عمرولیث را انداخت مملکت بنی لیث او را مسلم شد
و اسم سلطنت برو اطلاق یافت منقول است که چون عمرولیث در سال دو صد و هشتاد و هشت هجری بدست امیر اسمعیل اسیر شد
امیر در تفتیش خزاین او شد و در تفحص آن متوجه هرات گردید ساکنان آن بلده امان خواستند امیر ایشان را امان داده از اموال
عمرو استعلام کرد هر چند بیشتر جست کمتر یافت در خلال این حال کنیزی از کنیزگان خاصه شهریار گردن بندی که مرصع بود
بقطعهای لعل از گردن بیرون کرده بموضعی نهاد غلیوازی قطعه های لعل را گوشت پنداشته در ربود و بعضی از ترکان سوار
شده بهر جانب که آن موشگیر پرواز میکردمی تاختند بحسب الاتفاق حمایل از چنگال غلیواز جدا شده در چاهی افتاد بجهت بیرون
آوردن مردم بچاه درآمدند و ازان چاه بچاه دیگر راه بردند و صندوقها پر از زر و گوهر یافتند آن خود خزانه عمرو بود و اسمعیل سامانی
بعد حکومت بیست سال در سنه دو صد و نود و پنج فوت کرد و بعد ازو پسرش احمد بن اسمعیل بر مسند امارت نشست و بعد شش
و نیم سال بدست غلامان در سنه سه صد و یک کشته شد بعد ازو پسرش نصر بن احمد که معاصر خلیفه الراضی بالله بود مدت
سی سال بعدل و داد روزگار گذرانید و در سال سه صد و سی و یک بعارضه سل درگذشت رودکی شاعر از ندمای او بود بعد ازوی
پسرش نوح بن نصر دوازده سال و کسری حکومت کرده در سنه سه صد و چهل و سه وفات یافت بعد ازوی پسرش
عبدالملک بن نوح هفت سال و شش ماه حکومت نموده در سنه سه صد و پنجاه از اسپ افتاده جان داد بعد ازوی
برادرش منصور بن نوح بحکومت رسید در اوایل سلطنت او الپتگین که حکومت خراسان تعلق بدو بود از پادشاه خود انحراف
ورزیده بغزنی رفت و بر افاغنه آنجا مستولی گشته پادشاه آن ولایت گردید امیر منصور مدت پانزده سال حکومت کرده
نماند بعد ازو پسرش نوح بن منصور که معاصر سلطان سبکتگین بود بحکومت رسید و بعد حکومت بیست و دو سال در سنه
سه صد و هفتاد و هفت درگذشت بعد ازوی پسرش منصور بن نوح بامارت رسید و یک سال و هفت ماه حکمرانی کرده
بایمای برادرش مکحول گردید عبدالملک بن نوح امیر شد و در سال سه صد و هشتاد و نه بدست ملک ترک ایلک خان
گرفتار شده رخت هستی بباد فنا داد برادر او اسمعیل دو سه نوبت با لشکریان ایلک خان محاربات نمود تا که در سنه سه صد
و نود و پنج هجری ماهرو نامی که سردار طایفه بود باعث قتل او شد بعد ازان دولت این طبقه بانتها رسید شیخ حسین
بن منصور حلاج بیضاوی در اکثر تواریخ مسطور است که او حلاج نبود روزی بر انبار پنبه بر گذشت و اشارتی کرد در حال
دانه از پنبه جدا شد خلق متحیر شدند و یرا حلاج نام کردند والله اعلم کار او کار عجب بود و همه عمر در غایت سوز و اشتیاق مست و متحیر
و شوریده روزگار بود و او را تصانیف بسیار است فراستی داشت که اگر کس نداشت و اغلب مشایخ کبار در کار او ابا کرده اند که
او را در تصوف قدمی نیست مگر شیخ عبدالله و شیخ ابوبکر شبلی و شیخ ابوالقاسم قشیری او را قبول کرده اند و شیخ ابوسعید
و شیخ ابوالقاسم جرجانی و شیخ ابوعلی مازندرانی و امام یوسف همدانی در کار او شرحی داشته اند و بعضی در کار او متوقف اند
ابوالقاسم قشیری گفته در حق او که اگر مقبول بود برد حق مردود نگردد و اگر مردود بود بقبول خلق مقبول نشود و باز بعضی او را بسحر

در سنه تسع وتسعین ومائتین از دنیا رفته ودرست در آن است که در سنه تسع وتسعین ومائتین رفته شیخ جنید بغدادی پدرش آبگینه فروختی اصل وی از نهاوند است ومولد بغداد ومذهبیه شاگرد شافعی بود ومذهب سفیان ثوری داشت با سری سقطی وحارث محاسبی ومحمد قصاب صحبت داشته وشاگرد ایشان بود در سنه سبع وتسعین ومائتین از دنیا رفته وفی تاریخ انه مات سنه ثمان وتسعین وقیل سنه تسع وتسعین ومائتین والله اعلم وازین تاریخ منظوم که از مخبر الواصلین است سال سه صد ودو مشود

تاریخ

معدن علم وقلزم عرفان — سید الطایفه جنید است آن — روز جمعه و ششم رجب بوده — که بفردوس نقل فرموده

سال ترحیل او ز هفت طبق — گفت هاتف جنید واصل حق — قبر عالی او به بغداد است — موضع فیض وجای ارشاد است ۳۰۲

باب چهارم از شروع سال سه صد ویک لغایت سال چهار صد هجری

ذکر خلفای عباسیه که در باب چهارم در بغداد خلافت نموده اند

در افتتاح این باب المقتدر بالله بن معتضد که هیجدهم خلیفه از خلفای عباسیه است در بغداد بر سریر خلافت متمکن بود بعد خلافت بست وچهار سال ودو ماه وهفت روز در سنه سه صد وبست هجری درگذشت بعد از وی برادرش القاهر بالله بن معتضد پا بر مسند خلافت گذاشت چون ایام حکومت او بآخر رسید ابن مقله که وزیر او بود بموافقت سایر امرا او را گرفته میل در چشم کشید والراضی بالله را بخلافت برداشتند وقاهر امرها مانند سایر کوران در جامع بغداد گدائی میکرد ومیگفت ایها الناس صدقه دهید کسی را که وقتی روزی خلیفه شما بود مدت خلافت او یکسال وپنجاه وبست ویک روز بعد از وی الراضی بالله بن مقتدر مسند خلافت را رونق بخشید وبعد خلافت هفت سال وده ماه ویازده روز در سنه سه صد وبست ونه هجری درگذشت در هنگام خلافت مقتدر بالله تا زمانه الراضی بالله از هر چهار سوی مخالفان سر کشیده اطراف را متصرف شدند تا آنکه در سنه سه صد وبست وپنج بجز شهر بغداد ملکی دیگر بقبضه خلیفه نماند یعنی دیالمه آل بویه بر بلاد عراق مستولی شدند واول آنها عماد الدوله ولد ابن بویه بود که در ایام خلافت مقتدر محاربات عظیمه با ملوک نواحی نموده غالب آمد وشیراز را دار الخلافت خود ساخت وبرادر او رکن الدوله بر اصفهان وغیره بادشاه شد اصل ایشان از فرقه صیادان بود که از کوهستان ودیلم بعراق عجم متوجه شدند ورفته رفته به ترددات نمایان ترقی منصب حاصل کرده بمرتبه امارت رسیدند واز خلیفه انحراف ورزیده بادشاه شدند تا آنکه بادشاهی ایشان در بلاد فارس وعراق عجم ودیلم استحکام پذیرفت وبادشاهی ایشان تا یکصد وبست وهفت سال امتداد یافت ودر خراسان وماوراء النهر النصر ابن احمد سامانی بادشاهی کردن گرفت بالجمله بعد وفات الراضی بالله برادرش المتقی بالله بن مقتدر مدت سه سال ویازده ماه وپانزده روز خلافت نمود ودر سنه سه صد وسه هجری درگذشت بعد از المتقی بالله المستکفی بالله بن مکتفی بن معتضد خلیفه بغداد شد وتا سنه سه صد وسی وچهار خلافت نمود مدت حکومت او یکسال وچهار ماه بود وبعد از وی المطیع بالله بن مقتدر خلیفه شد ودر سنه سه صد وشصت وچهار هجری بعد حکومت بست ونه سال وچهار ماه درگذشته بعد از وی پسرش الطائع بالله بن مطیع بر سریر خلافت نشست ودر سال سه صد وهشتاد ویک هجری بعد از آنکه هفده سال ودو ماه حکومت نمود امرا او را معزول ساخته القادر بالله بن اسحاق بن مقتدر را بر مسند خلافت نشانیدند وسلطان محمود غزنوی معاصر او بود ❊

ذکر سلاطین آل سامان که در خراسان وماوراء النهر سلطنت نموده اند بطریق اجمال

سامانیان نه تن بودند که در ماوراء النهر وفارس وعراق تسلط گرفته اند ومدت بادشاهی شان یکصد ودو سال و

سال نقلش زاوج هفت فلک | گفت ساکن تبعد ان حور و ملک
مرقد پاک او بنیشاپور | زایرش جن و انس وحش و طیور ۲۵۷

امام حسن عسکری ابن امام علی نقی ع

یازدهم امام است از اولاد علی ابن ابیطالب در سنه دو صد و سی و دو ولادت یافته و وفاتش بست و دوم محرم سنه دو صد و شصت و یک هجری بوقوع آمده و در سرمن رای در پهلوی پدر خود مدفون است ❊

تاریخ

حسن عسکری که معصوم است | از محرم که بست و دویم بود
همچو آبای خویش مسموم است | روز یکشنبه اش سفر فرمود
سال مولود او بلطف قدیر | سال نقلش زراستی برخوان
مظهر الحق رقم نمود کبیر | که شده حرف راس از دوران ۲۶۱

امام محمد مهدی بن امام حسن عسکری ع

دوازدهم امام است از اولاد علی ابن ابی طالب در سرمن رای تولد شده و در خردگی غیبت نموده و برطبق اعتقاد اهل تشیع بار دیگر در آخر زمان ظاهر خواهند شد ❊

تاریخ

❊ ❊ ❊

آنکه او مهدی است و هادی خلق | جمعه دهم و هفتم محرم بود
ذات والای اوست هادی خلق | که از آفاق غیبتش فرمود
اختلاف ولادت آن شاه | یافتم سال غیبتش بسند
هست پیدا میان خلق الله | مهدی صاحب زمان آمد

عبدالله ابو مسلم صاحب صحیح مسلم

بموجب تاریخی که در مخبر الواصلین مرقوم است سال ولادت او دو صد و دو هجری است و سال وفات دو صد و شصت و یک تاریخ نخست

تاریخ

پیشوای زمانه مسلم بود | سال تاریخ نقل او بی شک
بکمالات دین مسلم بود | سال مولود آن یگانه و طاق
صاحب اهل عدن گفت ملک | خرد م گفت هادی آفاق ۲۶۱

ابراهیم ابن ادهم بن سلیمان المنصور البلخی

ابراهیم ابن ادهم بن سلیمان المنصور البلخی از ابنای ملوک بلخ است در جوانی توبه کرد وقتی بصید بیرون رفته بود هاتفی آواز داد که ای ابراهیم نه از برای این کار ترا آفریده اند و یرا آگاهی پدید آمد ترک سلطنت نموده دست در طریقت بکوزد و بمکه رفت در انجا باسفیان ثوری و فضیل عیاض و ابو یوسف صحبت داشته و از انجا بشام رفت و آنجا کسب میکرد تا در سنه احدی وستین و مائتین و یقال فی سنه ست وستین و مائتین از دنیا رفت و ازین تاریخ که از مخبر الواصلین نوشته شد سنه دو صد و شصت و هفت استخراج مینماید

تاریخ

پور ادهم که بود ابراهیم | بود از عون ایزد متعال
سال نقلش که دلنشین بوده | صاحب معرفت بقلب سلیم
عمر آن شاه یکصد و ده سال | گفت سلطان اهل دین بوده
صاحب بلخ بود آن سلطان | از جمادی نخست بست و ششم
قبر او در ولایت شام است | تارک سلطنت شد از دل و جان
بود کان شاه شد بچرخ نهم | نور بر دی ز صبح تا شام است ۲۶۷

ابو عبدالله مغربی

استاد ابراهیم خواص و ابراهیم شیبان کرمان شاهی و ابو بکر بیکند یست و شاگرد ابو الحسین رزین هردی بوده و عمر او صد و بست و دو سال بود و عمر استاد او صد و بست سال و ابو الحسین شاگرد عبد الواحد زید بصری است و عبد الواحد زید شاگرد حسن بصری است و قبر ابو عبدالله بر سر کوه طور سینا است پهلوی استاد وی و قبر ابو الحسین علی رزین در زیر درخت توت گویند

۲۴۱ ذات او عمدهٔ زمان وزمین | سال مولود دست صاحب دین [۱۶۵] | جسم پر نور اوست در بغداد | سال ترحیل آن خدا آگاه | روح پر فیض او بجنت شاد | شد رقم صاحب جنان ابد [۲۴۱]

ذوالنون مصری در نفحات الانس تصنیف مولوی عبدالرحمان جامی مرقوم است که ذوالنون مصری در خمس واربعین ومائتین از دنیا برفت چون جنازهٔ او را برداشتند گروهی از مرغان بر سر جنازهٔ او پر در پر بافتند چنانچه همه خلق را از سایه خود پوشیدند هیچ کس از مرغان یکی را ندیده بود دیگر پس از وی بر سر جنازه مربی شاگرد شافعی والله اعلم بالصواب تاریخ از مخبر الواصلین نوشته شد +

تاریخ

آنکه ذوالنون مصری اتش نام است | قدوهٔ اولیای ایام است | سال سنقار آن ولی زمان | خردم گفت باز عدن وجنان

محمد اسمعیل صاحب صحیح بخاری

در سنه یکصد ونود وچهار ولادت یافته وبسال دوصد وپنجاه هجری نهم ماه رجب رحلت نموده تاریخ از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

آن محمد که ابن اسمعیل | سال مولود آن خدا آگاه | بود بی شک خلیل رب جلیل | گفت هاتف عزیز دین الله [۱۹۴] | سال نقلش ز اوج هفت طبق | ماه شوال بود تا ز دهم | صبح آدینه ونهم ز رجب | هاتف غیب گفت قطب الحق [۲۵۶] | که طلوعش نمود چون انجم | بود کان قطب شد ز دار تعب

۲۵۰ سری سقطی استاد جنید وسایر بغدادیان است از اقران حارث وبشر حافی است در اول سقط فروشی میکرد بعد از آن مرید معروف کرخی گشته او خال جنید بود وحبیب راعی را دیده صبح سه شنبه سیوم رمضان سنه ثلث وخمسین ومائتین در ایام خلافت المتعز بالله عباسی از دنیا رفته ودر خطه بغداد مدفون گشته تاریخ از مخبر الواصلین + + + + + + + + + + +

۲۵۳ عمدهٔ اولیا سری سقطی | باز تاریخ سیوم از رمضان | قدوهٔ اصفیا سری سقطی | روز ترحیل او سه شنبه دان | مرقد او بخطهٔ بغداد | روز آدینه بود وسلخ رجب | لیک بی شبهه سال رحلت آن | هست بی شبهه موضع ارشاد | که گذشت از جهان بعیش وطرب | شده مرقوم زیب عدن وجنان [۲۵۳]

امام علی نقی علیه السلام ابن امام محمد تقی علیه السلام دهم امام است از اولاد علی ابن ابیطالب سال ولادت او دوصد وسیزده هجری است وسال وفات دوصد وپنجاه وپنج در بغداد بموضعی که آنرا سر من رای گویند مشهور بسامره در خانه خود با امام محمد عسکری که پسر او بود مدفون اند وآن مقام را رفیع وعالی ساخته اند خدام ومجاورین آنجا از مردم زوار نذورات را بتهدید وتجذیر میگیرند وبرطبق عقیدهٔ اهل تشیع جای که امام مهدی غیبت نموده اند در کنج ته خانه واقع است + + + + + + + + + + +

تاریخ

۲۵۵ آن نقی زمان امام همام | بود دوشنبه وسیوم ز رجب

۲۵۵ باز سال وصال آن شه دین | هادی خلق ورهنمای انام | که نقی شد بسوی حضرت رب | ساکن عدن شد بصدق ویقین [۲۵۵] | سال مولود او ز روی سند | سال نقلش باتفاق جهان | مرقد پاک او به سر من رای | اکمل الاکمل است گفت خرد [۲۱۳] | کو نقی بود زیب دین برخوان [۲۵۵] | عالمی را شده است کارکشای

یحیی بن معاذ

بتاریخ هیژدهم رمضان سنه دوصد وپنجاه وهفت رحلت نموده ودر نیشاپور مدفون گشته تاریخ وفات از مخبر الواصلین تاریخ

آنکه یحیی بن معاذ است او | اهل آفاق را ملاذ است او | روز شنبه که کرد عزم جنان | هژدهم بود از مه رمضان

سلخ ذیقعده و سه شنبه بود | که تقی سوی خلد عزم نمود | سال سیم زادن تقی زمان | زین زمرد ثم بردن شد بزمان ۲۲۰
مرقد پاک اوست در بغداد | رحمت حق همیشه بر وی باد

بشر حافی اصل وی از مرو است مقیم بغداد گشته و آنجا چهارشنبه دهم روز از محرم سال سبع عشرین و مائتین در زمان خلافت معتصم بالله در گذشته پیش از احمد حنبل بسالها و وی را بزرگ میداشت از احمد حنبل تاریخ وفات از مخبر الواصلین که از ان سنه دوصد و بست و پنج استخراج میابد ❊

تاریخ

بشر حافی که قدوهٔ بشر است | نجدا راه دان و راه بر است
سال تاریخ نقل او بی شک | صاحب عدن گفت حور و ملک ۲۲۵
روز عاشوره چارشنبه بود | که ز آفاق بشر نقل نمود
مرقد عالی اش به بغداد است | جسم و روحش بفیض حق شاد است ۲۲۵

خواجه بایزید بسطامی

در مرات آفتاب نما مسطور است که نامش طیفوری بود و نام پدرش عیسی ابن آدم بن سروشان جد وی گبری بود مسلمان شد از اقران احمد خضرویه است و صحبت امام جعفر حاضری بود عمری دراز یافته و در زمان ابو الفضل جعفر بن معتصم بتاریخ بست و هشتم ماه شعبان در سنه اربع و ثلثین و مائتین فوت کرده و بقولی احدی و ثلثین و مائتین اما ازین تاریخ که نوشته می آید سنه دوصد و سی هجری استخراج می یابد ❊

تاریخ

سلطان سالکان ره حق ابایزید | در سال قاف و سین بوجود از عدم رسید
در را و لام رحلت او گشت از جهان | چون قدسیان بعالم قدسش قدم رسید ۲۳۴

حاتم اصم

از قدمای مشایخ خراسان بود و مرید شقیق بلخی است و پیر احمد خضرویه گویند که روزی زنی مسئله می پرسید ناگاه بادی از وی صادر شد آن زن خجل شده نظر بر پشت پا دوخت حاتم برای رفع خجالت او گفت آواز بلند بگو که گوش من کر است زن خوشدل شده باز باستفسار مسئله مقید شد و حاتم نیز از ان باز خود را کر ساخت و از ان است که او را حاتم اصم میگویند در زمان خلافت المتوکل بن معتصم بسال دوصد و سی و هفت فوت کرد ❊

تاریخ از مخبر الواصلین

آنکه او بود عارف یزدان | نام او حاتم اصم بدان
در نواحی بلخ مرقد اوست | ۲۳۷
سال تاریخ نقل آن مسعود | قبلهٔ اهل دین خرد فرمود
بر سریر بهشت مسند اوست | ۲۳۷

احمد خضرویه مرید و خلیفهٔ خواجه حاتم اصم بود در سنه دوصد و چهل فوت کرد و در بلخ مدفون گردید تاریخ وفات از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد که از ان سال دوصد و سی و نه استخراج می یابد تاریخ

آنکه چون خضر بود یک رویه | نام او احمد ابن خضرویه
عقل تاریخ آن ولیٔ احد | گفت جاوید محو حق احمد ۲۳۹
قدوهٔ دین و عمدهٔ دنیاست | اسوهٔ دهر و زندهٔ عرفاست
مرقد او به بلخ مشهور است | تا قیامت بفیض معمور است ۲۳۹

احمد ابن حنبل

او را تکلیف کردند که قرآن را مخلوق گوید نگفت هزار تازیانه زدند قبول نکرد و از ان سبب خلیفه معتصم او را محبوس کرده رنجها داد در سنه یکصد و شصت و چهار در بغداد متولد شده و در انجا دوازدهم ربیع الاول سنه دوصد و چهل و یک در ایام خلافت المتوکل عباسی فوت کرده ❊

تاریخ وفات از مخبر الواصلین

آنکه او بود احمد حنبل | شد از و فخر علم و زیب عمل
بود در مذهبش بصدق یقین | قطب کونین شاه تقی الدین

المنتصر بالله بن متوکل بعد کشتن برادر خود خلیفه گردید و پس از حکومت یکسال و شش ماه و چند روز در زندان که لشکریانش او را
آنجا مقید ساخته بودند فوت کرد بعد فوتش لشکریان المهتدی بالله بن واثق را بر مسند خلافت نشانیدند چون یازده ماه و ده روز
خلافت نمود در سنه دوصد پنجاه و شش هجری او را کشته المعتمد بالله بن متوکل را بر سریر خلافت نشانیدند و بعد حکومت بیست و دو
سال و یازده ماه و چند روز در سنه دوصد هفتاد و نه هجری فوت کرد او را معتمد موفق نیز مینویسند بعد از وی برادرزاده او المعتضد بالله
بن موفق بن متوکل خلیفه بغداد گردید و در سنه دوصد هشتاد و نه هجری بعد حکومت نه سال و هشت ماه و بیست و پنج روز در گذشت
بعد از وی پسرش المکتفی بالله ابن معتضد مسند خلافت را زین ساخت و پس از حکومت شش سال و شش ماه در سنه دوصد و نود
و پنج هجری در گذشت بعد از وی برادرش المقتدر بالله ابن معتضد بر مسند خلافت متمکن گردید ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

ذکر پادشاهان بنی لیث و سلطنت نمودن ایشان در خراسان

اول ایشان یعقوب بن لیث است که در زمان مهدی بالله خلیفه بغداد بر ملک خراسان و غیره مستولی گشته و بعد حکومت یازده
سال در زمان معتمد بالله در سنه دوصد و شصت و پنج در گذشت بعد از و برادر او عمرو بن لیث حاکم شد و در سال دوصد و هشتاد
و هشت بدست امیر اسمعیل سامانی حاکم ماوراء النهر گرفتار گشت و او عمرو لیث را بخلیفه معتضد فرستاد خلیفه او را محبوس نمود و بعد از آن بقتل رسید
او یک چشم بود و پس از آنکه بموجب امر معتضد امیر اسمعیل پسر عمرو لیث را که محمد نام داشت انداخت مملکت بنی لیث او را مسلم شد و احوال آل سامان
در باب چهارم ثبت است امام علی موسی رضا بن موسی کاظم هشتم امام است از اولاد علی ابن ابیطالب در سنه یکصد و چهل و هفت هجری
در مدینه ولادت یافته نام مادرش ام سعید بود و بتاریخ نهم صفر سنه دوصد و سه هجری در زمان مامون بن هارون الرشید خلیفه بغداد وفات نموده و در مشهد مدفون گشته

✣ ✣ ✣ ✣ تاریخ از مخبر الواصلین ✣

	ان امام زمان علی رضا	هادی مهدی رجال و نسا	ذات او را امام ثامن دان	مهر با روز رخشنده ضامن دان
۱۴۷	گفت هاتف بهر ولی و نقیب	سال مولود او امام نجیب (۱۴۷)	بود آدینه و نهم ز صفر	که ز دنیا امام کرد سفر
۲۰۳	سال ترحیل آن امام زمان	خردم گفت صاحب ایمان (۲۰۳)	روضه او بمشهد است عیان	همچو خورشید بر فلک رخشان

امام شافعی

در فهرست و گیاست یگانه بود مرقوم است که بمذهب احمد حنبل هر که نماز عمداً ترک کند کافر گردد و بمذهب شافعی نشود اما او را عذاب
کنند شافعی احمد را گفت چون کسی نماز نگذارد کافر شود چه کند تا مسلمان شود گفت نماز کند شافعی گفت نماز کافر حکم نه درست باشد احمد
خاموش ماند گویند که شافعی در یکصد و پنجاه هجری روزیکه ابو حنیفه رحلت نموده بوجود آمد و فوتش در دوصد و چهار در ایام خلافت مامون عباسی واقع شده

✣ ✣ ✣ ✣ تاریخ از مخبر الواصلین

	شافعی بود فخر مجتهدین	همه علم و فضل و صدق و یقین	روز آدینه بود و سلخ رجب	که شده شافعی بحضرت رب
۲۰۴	سال مولود او ز عقل دان	سال ترحیل او مقدس خوان	مرقد او بمصر فیض رسان	بزمین و زمان و کون و مکان

امام محمد تقی بن امام علی موسی رضا

نهم امام است از اولاد علی ابن ابی طالب در سنه یکصد و نود و پنج ولادت یافته و در زمان خلافت معتصم بالله عباسی در سنه
دوصد و بیست هجری وفات نموده و در بغداد مدفون گشته ✣ تاریخ نعتیه ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

آن امام تقی جواد زمان	لقب او زکی و قانع دان	در جهان بود صابر و واثق	شده سال تولدش صادق (۱۹۵)

میگفتند که از ماست خادم گفت که او گفته هر که جنازهٔ من از زمین تواند برداشت من از آن قوم ترسیانم چون نتوانستند مسلمانان برداشتند و بردند نماز کردند در زمان مامون ابن هارون الرشید بتاریخ بستم محرم سنه مائتین از دنیا برفت و در بغداد در موضعی که آنرا کرخ گویند مدفون است چنانچه سعدی فرماید بیت نه بینی که در کرخ تربت بسی است بجز گور معروف معروف نیست تاریخ از مجمع الواصلین

تاریخ

آنکه معروف کرخی اش نام است راز دان علیم و علام است بی شک و ریب ای ستوده خصال
۲۰۰ او ز دنیا بجمعه نقل نمود دل معروف گشت سال وصال ۲۰۰ بیستم از مه محرم بود

مات سیوم از ابتدای سال دو صد و یک لغایت بسال سه صد از هجرت

ذکر خلفای عباسیه که در مات سیوم در بغداد خلافت نموده اند

در ابتدای این مایه المامون ابن هارون الرشید که بعد کشتن برادر خود الامین را در سنه یکصد نود و هشت هجری بخلافت رسیده بود در بغداد بر مسند حکومت متمکن بود و در سنه دو صد و هیجده هجری بعد بخلافت بست سال بشش ماه و سیزده روز در گذشت بعد از وی برادر او المعتصم بالله ابن هارون الرشید که مشهور است به المعتصم ثامن در ماه رجب سال دو صد و هیجده هجری در بغداد بر سریر خلافت نشست و بتاریخ هیجدهم ربیع الاول سال دو صد و بست و هفت در گذشت سُرّمن رای که مشهور است بسامره بنا کردهٔ اوست و سر من رای نام نهاده یعنی هر کس آنرا ببیند مسرور گردد و تا بتدریج بسامره اشتهار یافت مزار امام علی نقی و پسرش امام حسن عسکری در سامره است و چون معتصم در ماه شعبان که هشتم ماه تازیان است تولد شده و هشتم خلیفه از خلفای
۵۱ه عباسیه بود و هشتم بطن بود از نسل عباس و چون بمرد او را چهل و هشت سال عمر بود و در سال دو صد و هیجده هم از هجرت بخلافت رسیده و بروز پنجشنبه هیجدهم ماه ربیع الاول فوت کرده و هشت فتح در ایام او بوقوع آمده و هشت سال و هشت ماه و هشت روز حکومت کرده و در زمان جهانبانی هشت قصر بنا نموده و هشت پسران و هشت دختران و هشتاد هزار دینار و هشتاد هزار درهم و هشتاد هزار اسپ و هشتاد هزار شتر و هشت هزار غلام از وی مانده بنابرین جهات او را معتصم ثامن و خلیفه مثمن میگفته اند بعد وفاتش پسرش الواثق بالله ابن المعتصم بالله جالس مسند خلافت و سریر امارت شد و در سنه دو صد و سی و دو هجری ازینجهان فانی رحلت نمود مدت خلافت او پنج سال و هفت ماه و سه روز بود و بعد از وی برادرش المتوکل علی الله بن معتصم بر سریر خلافت نشست و بعد خلافت چهارده سال نه ماه و نه روز بتاریخ هفتدهم شوال سنه دو صد چهل و هفت باشاره پسرش المستنصر کشته شد بعد از وی پسرش المستنصر بالله بن المتوکل بر مسند خلافت پا نهاد و بعد از شش ماه در سال دو صد چهل و هشت هجری درگذشت در حدایق الانوار مرقوم است که هیچ بادشاه در خاندان ملک اصیل تر از شیرویه ابن خسرو پرویز بادشاه عجم نبوده است که پدر بر پدر تا بابک بادشاهان جهان بوده اند نام اجداد وی اینست شیرویه بن پرویز بن نوشیروان بن قباد بن فیروز بن یزدجرد بن بهرام گور بن یزدجرد بن بهرام بن شاپور بن هرمز بن نرسی بن بهرام بن بهرام بن هرمز بن شاپور بن اردشیر بن بابک و اصیل تر خلفای المستنصر بن متوکل بن معتصم بن هارون الرشید بن المهدی بن منصور بوده است و عجب آنکه آنکس که عزیزترین بادشاهان بود یعنی شیرویه پدر خود پرویز را کشته لاجرم بعد از پدر بیشتر از شش ماه نمانده و اصل ترین خلفای که مستنصر بوده پدر خود متوکل را کشت و بیش از شش ماه نماند بالجمله بعد از وی برادرش المستعین بالله بن متوکل بر مسند خلافت نشست برادرش المعتز بالله در سنه دو صد و پنجاه و دو هجری او را معزول ساخته و چندی بعد از این او را کشته بر مسند خلافت نشست مدت خلافت او سه سال و نه ماه و ده روز بود

امام ابو یوسف در زمان خلافت الهادی وهارون الرشید بود و اول او ست که بخطاب قاضی القضات ممتاز گردیده و در زمان هارون الرشید بتاریخ بست وهفتم ماه رجب سنه یکصد وهشتاد و دو هجری ازجهان رفته +

تاریخ

۱۸۲ پیشوای زمانه یوسف بود
از رجب ماه بست وهفتم بود
نقل او موجب تأسف بود
که بفردوس رحلتش فرمود
۱۸۲ سال نقلش زسقف بام فلک
قاضی شرع مفتی اسلام
سال ترحیل او بلا اشتباه
گفت محبوب عدن حور و ملک [۱۸۲]
ذات او بود در خواص و عوام
گفت هاتف امام دین الله [۱۸۲]

امام موسی کاظم ابن امام محمد جعفر صادق علیه السلام

هفتم امام است از اولاد علی ابن ابیطالب در سال یکصد وبست وهشت هجری تولد شد در روز جمعه بست وپنجم ماه رجب سنه یکصد وهشتاد و دو هجری در زمان هارون الرشید خلیفه بغداد وفات یافته مقبرهٔ او و مقبرهٔ امام محمد تقی در بغداد قدیم است وایشان را در آن دیار کاظمین گویند هر دو در یک گنبد آسوده اند وآن گنبد سمت غربی شط است محاذی گنبد ابو حنیفه کوفی که بجانب شرقی شط واقع است

تاریخ

۱۲۸ آنکه موسی کاظمش نام است
۱۸۲ روز جمعه امام نقل نمود
قدوهٔ روزگار وایام است
از رجب ماه بست وپنجم بود
مرقد آن امام در بغداد
خلق را هادی خفی وجلی است
ملک العرش وحور خلد برین
هست بی شبهه ای بلند نژاد
سال مولود او امام ولی است [۱۲۸]
سال نقلش بگفت عمدهٔ دین [۱۸۲]

امام محمد در سنه یکصد وهشتاد وشش در زمان هارون الرشید خلیفه بغداد فوت کرد تاریخ از مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

مفتی شرع ودین محمد بود
تابع ذات پاک احمد بود
سال نقلش که به زکوهر سفت
ماه اوج فلک ملائک گفت [۱۸۶]

۱۸۶ فضیل عیاض باصل از کوفه است وبعضی گفته اند که باصل از خراسان است از ناحیه مرو وگفته اند که وی در سمرقند زاده و در محرم سنه سبع وثمانین ومایة در مکه هنگامیکه مقری سورهٔ الفاتحه برخواند خواجه نعره بزد وجان داد + تاریخ +

۱۸۷ چون فضیل عیاض واصل حق
بجز امید سوی باغ بهشت
ملهم غیب سال رحلت او
بود واد واصل الله نوشت [۱۸۷]

شیخ معروف کرخی

در تذکرة الاولیا مسطور است که مادر و پدر او ترسا بودند وقتی داود طائی نان میخورد و پدرش بر وگذر کرد پارهٔ از آن بدو داد چون آن ترسا وقت شب بازن خود صحبت کرد معروف در وجود آمد چون ویرا بمعلم فرستاد معلم گفت بگو ثالث ثلاثة گفت نی قل هو الله احد هر چند میگفت که خدای سه است او میگفت که یکی است هر چند معلم بزدش سود نداشت پس گریخت مادر و پدرش گفتند کاشکی بیامدی و بهر دینی که خواستی ما موافقت او کردمی وی برفت و بر دست علی بن موسی رضا مسلمان شد بعد از چند گاه روزی در خانه پدر رفت گفتند کیست گفت پسرت معروف گفتند بهر کدام دینی گفت بر دین محمد مادر و پدرش نیز مسلمان شدند آنگاه بداود طائی افتاد وبسیار ریاضت کشید وبسی عبادت ومجاهده بجا آورد وچندان در صدق دم زد که مشار الیه شد معاصر بود با ابراهیم ادهم وبا داود طائی صحبت داشته واستاد سری سقطی وغیر او بود چون فوت کرد از غایت خلق وتواضع که داشت همه آن میان در دمی دعوی کردند جهودان وترسایان ومومنان هر یک

با اعرابی دو چار شد آنکس خلیفه را بخیمه برد و نان و شراب پیش او نهاد مهدی یک پیاله خورده اعرابی را پرسید که تو دانی که
من کیستم گفت نه مهدی گفت که من وزیر خلیفه هستم بعد ازان پیاله دیگر بخورد و باز پرسید که مرا میدانی که کیستم میزبان گفت
که تو همین وقت گفتی که وزیر خلیفه هستی مهمان گفت که من از وزیر بزرگترم و پیاله دیگر بخورد و گفت که من خود خلیفه هستم صاحب خانه
ازین کلام برجست و قرابه شراب از پیش او ببرد خلیفه پرسید که قرابه کجا میبری گفت که می ترسم که اگر پیاله دیگر بخوری بگوئی که تو خود
رسول خدا هستی و اگر شاید پیاله پنجم بنوشی بگوئی که خدا هستی خلیفه ازین لطیفه بسیار خوش شد و گردید و او را انعام بخشید بعد از
مهدی پسرش الهادی ابن مهدی بر سریر خلافت نشست او را در سنه یکصد و هفتاد هجری مسموم کردند تا بمرد مدت
خلافت او یک سال و یک ماه بود و بعد وفاتش برادر او هارون الرشید ابن مهدی که پنجم خلیفه از خلفای عباسیه است
در بغداد بر سریر خلافت نشست و بعد خلافت بیست و سه سال و دو ماه در سنه یکصد و نود و سه هجری در طوس فوت کرد و در انجا
مدفون گردید او را چهار پسران بودند الامین و المامون و القاسم و المعتصم بعد وفات هارون پسرش الامین ابن هارون الرشید
بر سریر خلافت جلوس نمود و برادرش المامون با وی جنگ داشت تا آنکه الامین در سنه یکصد و نود و هشت هجری کشته شد و بایمای
المامون سرش از تن جدا ساخته تشهیر نمودند مدت دولت الامین چهار سال و هشت ماه و پنج روز بود و بعد شهادت او برادرش
المامون ابن هارون الرشید بر مسند خلافت جلوس فرمود سفیان ثوری در زمان ابو المنصور عباسی بوده
و در سنه یکصد و شصت هجری در زمان مهدی ابن منصور رحلت نموده قبرش در دیار بصره است تاریخ وفات او ازین ابیات دریافت گردد

تاریخ

۱۶۰ آنکه سفیان ثوریش نام است — مرشد خاص و رهبر عام است — مرقد عالیش به بصره بدان — سال ترحیل او همای جنان ۱۶۰

داود طائی

در انواع علم بهره کامل داشت خاصه در فقه که بر سر آمده بود و بیست سال ابو حنیفه را شاگردی کرد و فضیل و ابراهیم ادهم
را دیده و پیر طریقت او حبیب راعی بود وقتی نان میخورد ترسائی بر وی بگذشت پاره بدو داد آن شب ترسا با حلال خود صحبت
کرد معروف کرخی در وجود آمد والله اعلم وفات داود طائی در سنه خمس و ستین و مائه در زمان مهدی ابن منصور بوقوع آمد

تاریخ

آنکه داود طائیش نام است — قدوه خاص و عمده عام است — شاهباز رواق خلد برین — بجز او کیست در زمان و زمین
سال نقلش خرد بحکم سند — گفت داود واصل ایزد ۱۶۵

شقیق بلخی بتاریخ نهم ماه رمضان سنه یکصد و هفتاد و چهار هجری در زمان هارون الرشید فوت نموده قبرش در ولایت ختلان است

تاریخ

۱۷۴ آنکه نامش شقیق بلخی بود — نهم ماه صوم نقل نمود — قبر او در ولایت ختلان — گل مدن است سال رحلت آن ۱۷۴

امام مالک بتاریخ هفتم ربیع الثانی سنه یکصد و هفتاد و نه هجری در زمان هارون الرشید رحلت نمود

تاریخ

مجتهد زمانه مالک بود — عارف و سالک مسالک بود — سال مولود مالک دوران — گفت هاتف زهی جواد جهان
۱۷۹ بود یکشنبه از ربیع دویم — شده تاریخ نقل او هفتم — بود چون رهنمای دین متین — سال ترحیل اوست قدوه دین ۱۷۹

دذار نقی افتاد و او را قید کرد تا آنکه بمرد و این واقعه در ماه رجب سال یکصد و پنجاه هجری بوقوع آمده سه صد و سی و پنج سال بعد از وفات او ملکشاه جلال الدین سلجوقی بر قبرش که در بغداد جدید واقع است عمارتی عالی بنا نموده عزیزی در تاریخ تولد و وفات او این ابیات گفته

تاریخ

۱۵۰ سال هشتاد بوحنیفه بزاد	در جهان داد علم و فقه بداد	سال عمرش رسید تا هفتاد	در صد و پنجهش وفات افتاد

تاریخ از مجمع الواصلین

آنکه او بود مجتهد زمان	نام او بوحنیفه نعمان	پدرش بود ثابت زاهد	بره شرع مصطفی مجاهد
تابع مذهبش امیر و فقیر	خادم مشربش صغیر و کبیر	سال مولود آن شه والا	سر علماست باب فقها
روز رستقار او سه شنبه دان	بود تاریخ چارم شعبان	لیک از روی اختلاف امم	از رجب ماه بود چاردهم
۱۵۰	عقل تاریخ او چو گوهر سفت	سال ترحیل او [illegible] گفت	

ذکر خلافت خلفای بنی عباس که پانصد و بیست و چهار سال قمری در بغداد خلافت نمودند

بدانکه از آل عباس سی و هفت نفر بر سریر حکومت در بغداد نشسته اند و ایام استیلای ایشان از ابتدای روز جمعه سیزدهم ربیع الاول سنه یکصد و سی و دو هجری تا ششم صفر سنه ششصد و پنجاه و شش هجری پانصد و بیست و سه سال و دو ماه و چند روز است اول ایشان ابو عباس السفاح ابن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس است و اهل کوفه او را در سنه یکصد و سی و دو هجری بر خود خلیفه گردانیدند و هم در آن سال مروان ثانی را که خلیفه از بنی امیه بود در محاربه کشته بر سریر خلافت نشست و اولاد بنی امیه را هر جا که یافت کشت در سنه یکصد و سی و شش هجری بعد خلافت چهار سال و هشت ماه بمرض آبله در گذشت بعد از وی برادرش ابو جعفر ملقب به المنصور بن محمد مشهور بدوانقی بر سریر خلافت نشست و در سنه یکصد و چهل و پنج هجری بنیاد شهر بغداد جدید نهاد و چون در سنه یکصد و چهل و نه تعمیر اختتام یافت آنرا دار الخلافت خود ساخت و میر عبدالکریم در رساله بیان واقع نوشته که بغداد شهریست بغایت وسعت و معموری و شط العرب مابین بغداد قدیم و جدید جاری است و شهر کهنه که حصار ندارد جانب غربی دریاست و بغداد جدید بسمت شرقی است و تمام آبادی آن اندرون قلعه است و قصر کسری که در ایام ظهور رسول مکسور و منهدم شده بود از بغداد بفاصله شش فرسخ است و تا هنوز عمارت آن برقرار است فقط و در هفت اقلیم مسطور است که در عجائب البلدان آمده که چون منجم در وقت تعمیر بغداد ملاحظه نمود شمس در قوس بود و این دلیل بر آنکه هیچ خلیفه در آن شهر نمیرد و میگویند که همچنان شد که او گفته بود از جمله سی و هفت نفر خلفای بنی عباس یک تن در آن دیار پهلو بر بستر مرگ ننهاده اند والله اعلم بالصواب بالجمله در سنه یکصد و پنجاه و هشت المنصور قصد زیارت مکه نموده میرفت در اثنای راه نزدیک بیر میمون فوت شد جسد او را در مکه برده دفن کردند گویند که یکصد مقابر برای او کندیدند بعد از آن او را دفن کردند تا اعدا را اطلاع نباشد که لاش او در کدام قبر است ایام خلافت او بیست و دو سال بود و چون او در مردم بیخل مشهور بود از آن سبب او را ابو الدوانق خواندندی بعد از وی پسرش المهدی ابن منصور که سوم خلیفه از خلفای عباسیه است بر مسند خلافت نشست و بعد از حکومت ده سال و یک ماه و بیست و دو روز در سنه یکصد و شصت و نه هجری در گذشت منقول است که روزی مهدی جهت شکار بصحرا رفت و بعد تکدو بسیار گرسنه و تشنه

تاریخ

آن امام که با فرشت نام است — هادی خاص و مرشد عام است
هفت ذیحجه و دو شنبه بود — که سوی عدن شاد عزم نمود
سال مولود آن سعید و رشید — عقل با صد زنشاط گفت حمیده
سال انتقال آن شه دوران — هاتف غیب گفت باز خوان ۱۱۴

تاریخ از مولف

سال میلاد حضرت باقر — بود لی بیش و کم زنبوت
یکصد و چارده ز هجرت بود — که سفر کرد و سوی جنت رفت ۱۱۴

خواجه حبیب عجمی

مرید و خلیفه حسن بصری است او را عجمی ازان گویند که قران نتوانست خواند بتاریخ هفتم ماه رمضان سنه یکصد و بست هجری در زمان هشام بن عبد الملک فوت نموده و این تاریخ از کتاب مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

مقتدای زمانه شیخ حبیب — عجمی بود آن عزیز نجیب
سال نقلش باتفاق سند — هادی اهل دین بگفت خرد ۱۲۰
هفتم ماه صوم و شنبه بود — که ز دنیا حبیب نقل نمود
سال نوتش سروش ربانی — گفت بوده حبیب یزدانی ۱۲۱

امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر علیه السلام

ششم امام است نام مادرش ام فروه دختر محمد بن ابو بکر صدیق بوده در سنه هشتاد و سه هجری در مدینه متولد گشته و در روزگار المنصور عباسی خلیفه بغداد در سنه یکصد و چهل و هشت یا که یکصد و چهل و نه هجری بتاریخ بست و چهارم ماه شوال رحلت نموده قبرش در بقیع است و آن گنبدی است که دران امام محمد باقر و امام زین العابدین و امام حسن اسوده اند تاریخ از مخزن الواصلین

تاریخ

آنکه او بود جعفر صادق — لقب اوست ثابت و واثق
آنکه او بود خسرو دوران
سال مولود آن شریف و نجیب — هاتف از اوج عرش گفت حبیب
سال نقلش مه جهان برخوان ۱۴۹

تاریخ از مولف

جعفر صادق امام المسلمین — رفت و بر خلقی غمش خود برفزود
شد تولد در هشتاد و سه — در صد و هشت و چهل رحلت نمود ۱۴۸

امام اعظم ابو حنیفه نعمان کوفی علیه السلام

بن ثابت کنیت وی ابو حنیفه است لقبش امام اعظم است سلسله نسبش بنوشیروان منتهی میشود و ثابت کابلی الاصل بود بنابر اقتضا و قضا بکوفه واقع شده و نهال باکمال ابو حنیفه در آب و هوای آن دیار ببار آمده و بعد از کسب کمال بصحبت چندی از صحابه و بسیاری از تابعین رسیده و با امام جعفر صادق صحبت داشته و فواید اخذ کرده تا بتدریج منتهی گردیده و در تذکرة الاولیا مسطور است که وی استاد فضیل عیاض و ابراهیم ادهم و داؤد طای و بشر حافی بوده و ابو المنصور عباسی که دویم خلیفه از خلفاء عباسیه است او را در پایان عمرش محبوس داشته و در محبس فوت گردیده و در تاریخ یافعی مسطور است که ابو حنیفه با ابراهیم بن عبد الله بن امام حسین در مخالفت ابو جعفر منصور اتفاق داشت بنابران او را زهر دادند منقول است که چون ابراهیم از بصره باتفاق اکثر اکابر خروج کرد وی نیز بیعت نموده و بمعاد ... ولی نصرتش نتوانست داد و پسر خود حماد را با چهار هزار درم نزد وی فرستاد و نامه نوشت که اکثر مردم دامنگیر من اند والا بتو ملحق می شدم اتفاقاً این نامه بدست ابو المنصور

نوشته است بعد از وی برادرش سلیمان بن عبد الملک بر سریر خلافت و مسند امارت جلوس نمود در سنه نود و نه هجری فوت شد گویند او هر روز قریب یکمن طعام خوردی مدت خلافت او در حدائق الانوار دو سال و هفت ماه نوشته است بعد از وی عمر ابن عبد العزیز بن مروان را بر مسند خلافت نشانیدند او دو سال و پنج ماه خلافت نمود و در سال یکصد و یک هجری درگذشت گویند که او بغایت زاهد و متقی بود ذکر در بنای خانه کعبه مورخان مرقوم نموده اند که اول بنای خانه کعبه از آدم بود که در طوفان غرق شد بنای ثانی او از ابراهیم خلیل الله بود و بعد از ان عمالقه آن را تعمیر نموده بعده قبیله جرهم و بعد از ان قریش که رسول ام هم با ایشان شریک بود و آن در سال سی و پنجم عام الفیل بوده بعد از ان عبد الله ابن زبیر در سال شصت و سه هجری و بعد او حجاج که امیر الامرا عبد الملک ابن مروان بود و در سال هفتاد و چهار هجری بنای عبد الله ابن زبیر را تغیر داده بنای خود نهاد و بعد از ان هارون رشید در زمان خود خواست که بنای تازه نماید از امام مالک مصلحت جست او گفت که خانه کعبه را بر همین نوع باید گذاشت والا نه هر بادشاهی در ایام خود از راه تعصب تغیر و تخریب خواهند نمود

مات دوم از سال یکصد و یک لغایت سنه دو صد از هجرت

تتمه کیفیت خلفای بنی امیه

در ابتدای این مائه عمر بن عبد العزیز بر سریر خلافت متمکن بود و بعد وفاتش یزید ثانی بن عبد الملک در سنه یکصد و یک هجری بر سریر خلافت پا نهاد و بعد از حکومت چهار سال و یکماه شاید که در سنه یکصد و پنج هجری درگذشت بعد از وی هشام بن عبد الملک که برادر یزید ثانی بود بر مسند خلافت نشست و نوزده سال و هفت ماه و یازده روز حکومت نموده در سنه یکصد و بیست و پنج هجری درگذشت بعد از وی ولید ثانی بن یزید ثانی پا بر مسند خلافت نهاد و در سال یکصد و بیست و شش هجری کشته شد مدت ملک او یک سال و دو ماه و چند روز بود و بعد از وی یزید بن ولید ثانی بر مسند خلافت و امارت جا گرفت او را یزید ناقص گویند بعد خلافت ششماه فوت شد بعد از وی برادرش ابراهیم بن ولید ثانی بر سریر خلافت نشست مدت خلافت او هفتاد روز بود مروان ثانی بن محمد بن مروان ابن الحکم در سنه یکصد و بیست و هفت ابراهیم را معزول ساخته خود بر مسند خلافت نشست او آخر ملوک بنی امیه است او را مروان حمار گفتندی اول سبب آنکه عرب هر سر صد سال را سنة الحمار گفتندی و چون ملک بنی امیه در ایام مروان بصد سال رسید او را حمار نام نهادند و سبب دوم آنکه مروان از ان وقت که خلیفه شد یکروز بفراغت نه نشست بلکه پیوسته بدفع اعدا مشغول بود و بران شداید مصابرت می نمود پس او را در صبوری بخر تشبیه نمودند در سنه یکصد و سی و دو هجری اهل کوفه ابو العباس السفاح را بر خود خلیفه گردانیدند و هم دران سال مروان در یکی از محاربه که با ابو العباس داشت کشته شد بعد وفات مروان ثانی خلافت بنی امیه منقطع گردید و در خانواده بنی عباس قرار گرفت خواجه حسن بصری در منتخب التواریخ مرقوم است که او در زمان خلافت هشام بن عبد الملک غره رجب سنه یکصد و ده هجری درگذشت و مدت عمرش هشتاد و نه سال بود و این تاریخ در وفات او در مخبر الواصلین مرقوم است

تاریخ

حسن بصری آن خدا آگاه ۱۱۰
مقتدای همه ولی الله
در سنه بیست و یک ولادت او
در صد و ده وفات و رحلت او
۱۱۰

امام [illegible] ابن امام زین العابدین علیه السلام

پنجم امام هست بتاریخ هفتم ذی الحجه [illegible] چهارده هجری در زمان هشام بن عبد الملک فوت کرده و این تاریخ در باب وفات او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

و دختر خود را بتو دهم و ولایت مصر حوالهٔ تو کنم عبدالله ابن زبیر از این سخن فریفته گردید و از راه بی راه شد روز دیگر معاویه او را باز خواند
و گفت که ای پسر دختر من میگوید که من جمال ندارم و عبدالله ابن زبیر زنی صاحب جمال دارد اگر آن زن را بگذارد من در نکاح
او در آیم عبدالله ابن زبیر از رغبت ولایت مصر بود فی الحال زن را طلاق گفت بعد از آن معاویه او را بخواند و گفت که دختر من
ترا نمیخواهد و میگوید که او زن خود را که صاحب جمال بود جهت ولایت مصر طلاق گفت من که جمال ندارم روزی که ولایت مصر از وی برود
مرا نیز بگذارد من او را قبول نمیکنم عبدالله ابن زبیر زین سخن دلتنگ شده بازگشت و معاویه ابوموسی اشعری را که مردی عالم
و پارسا بود طلبیده گفت که من میخواهم که تو نزد زن عبدالله ابن زبیر بروی و او را جهت پسر من بخواهی ابوموسی اشعری روان شد در
اثنای راه با قاسم ابن عبدالله ملاقات شد پرسید کجا میروی او حال بیان کرد قاسم گفت اگر او را قبول نکند پیغام من بگذاری
چون پیشتر رفت با امام حسین دوچار شد پرسید کجا میروی گفت پیغام یزید پسر معاویه و پیغام قاسم ابن عبدالله بر زن عبدالله
ابن زبیر می برم گفت اگر ایشان را قبول نکند پیغام من هم بگوئی چون ابوموسی نزدیک آن عورت رسید خود هم شیدای آن
گردید گفت ای زن چهار پیغام برتو آورده ام گفت هر چهار پیغام باز گو موسی اول پیغام خود گفت بعد از آن پیغام یزید بعد پیغام
قاسم و پس از آن پیغام حسین زن گفت من جوان و تو مرد پیری با تو راحت نیاید باقی مصلحت هر سه نفر بر دست تو دادم هر که
میدانی مرا بده موسی گفت اگر ولایت و ملک میخواهی یزید را بخواه اگر جمال و اصل خواهی قاسم را بخواه و اگر دنیا و آخرت خواهی
امام حسین را بخواه زن گفت نکاح من با حسین بخوان تا طمع دیگری از من دور گردد و من در خاندان پیغمبر در آیم پس ابوموسی نکاح
با امام حسین بخواند چون موسی نزد معاویه آمد و حال باز گفت معاویه گفت ای موسی من بحیله تمام زن را از عبدالله ابن زبیر جدا
کردم و تو در یک ساعت کار زیر و زبر کردی چون یزید ازین حال خبردار شد سوگند خورد که هرگاه ملک بعد پدر بمن رسد تا سر حسین
را از تن جدا نکنم آرام نگیرم و آن بدبخت همچنان کرد که گفته بود بالجمله چون خلافت و امارت بر معاویه قرار گرفت بسیاری ملک
قیصر روم را تسخیر نمود و سمرقند را نیز بدست آورده دمشق را مستقر خلافت خود ساخت و پسر خود یزید را ولی عهد نموده بتاریخ
غرهٔ ماه رجب در سال شصت از هجرت وفات کرده در دمشق مدفون گردید مدت خلافت و امارت او بعد از عزلت امام حسن
نوزده سال و سه ماه و پنج روز بود و بعد از وی پسرش **یزید ابن معاویه** که دویم خلیفه از خلفای بنی امیه است بر سریر
خلافت و امارت نشست چون شش ماه گذشت لشکر بر سر امام حسین فرستاده او را بشهادت رسانید و بعد حکومت
سه سال و شش ماه و هشت روز در شهر دمشق درگذشت و این واقعه شاید که در ماه محرم سال شصت و چهار از هجرت بوقوع پیوسته
بعد از وی پسرش **معاویه ثانی ابن یزید** بر سریر خلافت نشست و بعد از یک ماه و نیم کار سلطنت و فرمانروائی را دشوار
انگاشته ترک خلافت نمود و بعد چندی بمرد بعد از وی **مروان ابن الحکم** در دمشق بر مسند خلافت و امارت نشست و بعد از ایالت
یازده ماه در سال شصت و پنج هجری درگذشت و بعد از وی پسرش **عبدالملک ابن مروان** بر سریر خلافت جلوس
نمود اول کسیکه از ملوک عرب که نام او را بر زر و سیم نقش کردند عبدالملک بود و او را ابوالذباب گفتندی یعنی پدر مگسان و سبب آن
بود که او گنده دهن بود بحدیکه اگر مگسی بر لب او نشستی فی الحال در افتادی و در زمان او عبدالله ابن زبیر که از هنگام یزید ابن معاویه خراج
در زیده در مکه و مدینه خلافت میکرد در سال هفتاد و دو هجری کشته شد و عبدالملک بعد خلافت بیست سال [illegible] در سنه هشتاد و شش
هجری فوت کرد بعد وفاتش **ولید ابن عبدالملک** در دار الخلافت دمشق بر مسند [illegible] نشست بسیاری ملک [illegible] تسخیر نمود و
ماوراءالنهر و خوارزم را نیز بدست آورده در سنه نود و شش هجری درگذشت در کتاب حدائق [illegible] حکومت او نه سال و نه ماه

یزید بشام فرستادند شهادت او شش ماه بعد از وفات معاویه بتاریخ دهم ماه محرم سال شصت و یک هجری بوقوع آمده و بعضی علما که سال وفات بسال شصتم از هجرت نوشته اند محض غلط است شیعیان روز شهادت او را روز عزا گرفتند و درین روز بنوحه و بکا مشغول شدند و بنی امیه این روز را عید ساختند و بنی امیه اولاد معاویه و یزید و تابعانش را گویند و تاریخ های وفات او که علما نظم کرده نیز نگاشته کم از سال وفات میشود چندی ازان اینست تاریخ جمعه و عاشر محرم بود که سوی خلد امام نقل نمود
۶۰ سال فوتش بگفت غمگینی سر دین را بریدی ذی الیضا من چه گویم کربلا را واقعات آه می آید برون از سم ذات
واین هر دو تاریخ تعمیه خارجی است یعنی اگر سر دین که دال است دور کرده شود باقی ماند حروف یا و نون که عدد آن شصت است و مراد از اسم ذات الله است پس اگر از لفظ الله عدد لفظ آه دور کنی هم شصت عدد باقی ماند واین تاریخ از مولف این اوراق است در باب وفات پنجتن یعنی محمد و فاطمه و حسین و علی و حسن ⁘ تاریخ از مولف

ناگه ندا ز بلبل آمد بگوش من	هر غنچه را گشوده و جستم ز هر گلی		رفتم بباغ فکر و دویدم بهر چمن در شوق چیدن گل تاریخ پنجتن
باقی سه حرف مهر حسین و علی حسن	اول دو حرف مهر محمد و فاطمه		احمد و فاطمه و حسین و علی حسن تاریخ فوت شان مجمع الاریا سنا

امام المسلمین زین العابدین امام چهارم و خلف الصدق امام حسین است در سنه سی و هفت هجری ولادت یافته و در سنه نود و پنج هجری در زمان خلافت ولید ابن عبد الملک از جهان رحلت نموده نام مادرش شهربانو است که دختر یزدجرد بادشاه فارس بود ⁘

⁘ ⁘ ⁘ ⁘ ⁘ ⁘	تاریخ از کتاب مخبر الواصلین			بادشاه فارس بود ⁘
شد و سال ولادتش والا	آنکه او راست رتبهٔ اعلی	۱۴۱	مثل او مادر زمانه نزاد	آن امام زمانه زین عباد
۹۵ اریب دین بود گفت هاتف عجب	سال ترحیل آن شه بی عیب		هیچده هم از مه محرم بود	شب شنبه امام نقل نمود ۹۵
گفت هاتف ولی ز عالم رفت ۱۴۱	سال نقلش بسینه ها بربست		۱۴۱ ۴۶ ز ورق ماه رفت از عالم	سال نقلش خرد بماتم غم ۹۵
	رحمت حق نثار آن ماه است		در بقیه مزار آن شاه است	

در کیفیت خلفای بنی امیه معاویه ابن ابو سفیان ابن الحرب

اول خلیفه از خلفای بنی امیه است خواهرش ام حبیبه یکی از زوجگان رسول بود منقول است که روزی رسول الله نشسته بود که معاویه بخدمت او آمد رسول فرمود که از پشت تو فرزندی پیدا شود که او کشنده حسن و حسین باشد گفت ای رسول خدا من در جهان هیچ فرزند ندارم و بعد ازین سوگند میخورم که زن نکنم تا مرا فرزندی نشود که بر فرزندان پیغمبر چنین کند شبی معاویه در خواب بود بیدار شد و برخاست و بول کرد کلوخ نیافت استنجا بر دیوار کرد کژدمی بران نشسته بود سر آلت را نیش زد معاویه را از درد آن طاقت نماند حکما گفتند که تا بر عورت نزدیکی نکنی نیکو نشوی بضرورت مجامعت بر عورتی که پیر بود کرد تا زهر کژدم دفع گردید همان ساعت یزید در شکم آن زن قرار گرفت و بعد مدت معهود در جهان آمد چون بعد شهادت علی خلافت بمعاویه دست داد یزید بطریقیکه مذکور شد اول امام حسن را بمکر و حیله دفع ساخت بعد ازان از جهت زن عبد الله زبیر عداوت بر امام حسین گرفت و آن چنان است که روزی معاویه پسر خود یزید را گفت که ای پسر چندین رنج و مشقت کرده خلافت را بدست آوردم و از تو کردم اگر آرزوی دیگر داری بگو که آنرا هم بتو رسانم گفت ای پدر عبد الله ابن زبیر زنی صاحب جمال دارد که درین شهر بجمال او هیچ عورتی نمیرسد آرزوی من آنست که او مرا باشد روز دیگر معاویه عبد الله زبیر را بخواند و خلعت داد و گفت که تو که پسر عمه پیغامبری میخواهم که در حق تو نکوئی کنم

طلبیده مشورتی در میان نهاد و از روی تواریخ نیز تعیین یافت که مدفن او در همین زمین است بعد از توجه و تردد حفرهٔ ظاهر شد که در میان آن لوحی از سنگ سفید پیدا شد و بر صفحهٔ آن لوح این چند عبارت منقوش بود هذا قبر اسد الله اخی رسول الله علی ولی الله فقط و سلطان حسین مرزا والی هرات بر مرقد او عمارت تعمیر ساخته والله اعلم امام المسلمین حسن فرزند بزرگ علی ابن ابیطالب است که از بطن فاطمه بنت رسول تولد پذیرفته امام دوم است و روز ولادت او پانزدهم شهر رمضان سال سیوم از هجرت است و مولد مدینه تاریخ پسر جان ع است سال زادن او * اگرچه بعد وفات پدرش قبائل عرب او را در کوفه بر مسند خلافت نشانیدند لیکن او بعد از شش ماه بسبب خصومت معاویه ترک خلافت کرده از کوفه بمدینه رفت در حدائق الانوار مرقوم است که رسول خبر داده که خلافت بعد از وی سی سال باشد و بعد از آن ملک باشد و چون علی مرتضی انتقال کرد از مدت سی سال شش ماه مانده بود و آن شش ماه از آن حسن بود و چون امام حسن در اصحاب خود حمیتی ندید بعد از شش ماه ملک بمعاویه تسلیم کرد و معاویه مدام بدفع او میکوشید تا آنکه پسرش یزید زنی دلاله را نزد اسما که زن امام حسن بود فرستاد تا او را بمکر و حیله بران آورد که امام حسن را زهر دهد چنانچه او چند مرتبه بطمع جاه و حشم امام حسن را زهر در عسل و خرما آمیخته داد و مرتبهٔ آخر الماس سائیده که یزید بدو فرستاده بود در آب بیامیخت چون امام حسن آن آب را نوشید جگر پاره پاره گردیده از حلق او بیرون آمد و جان داد و این مقدمه بشب جمعه بست و هشتم ماه صفر در سال پنجاهم از هجرت بعمر چهل و هشت سالگی بوقوع آمده و بعضی هفتم صفر سنه تسع و اربعین نوشته اند بالجمله بعد از وفات امام حسن زن به یزید گفته فرستاد که حالا مرا بموجب اقرار بعقد نکاح خود در آر که امام حسن را در ساختم یزید گفت با فرزندان پیغمبر وفا نکردی با من نیز وفا نکنی آن نادان هم شوهر را از دست داد و هم بمقصود خود نرسید بعد وفاتش امام حسین برادرش
بریع محمد بن علی که مشهور به محمد حنیفه است جسدش را در مدینه برده نزدیک گور غریبان مدفون ساختند مولف این دو بیت در تاریخ وفاتش گفته

تاریخ از مولف		ایضاً	
۵۰ بگیر ای مومنان پای حسن را	شود تاریخ فوتش زان هویدا	به شکل گل حسن ابن علی بود	از آن تاریخ فوتش آمده گل

۵۰ و این چند ابیات در تاریخ وفاتش از مخبر الواصلین نوشته شد

حسن آن بادشاه کون و مکان	کنیت او ابو محمد دان	بعد حیدر خلافت آن شاه	پنج ماه و سه روز یا شش ماه
ختم بر ذات او خلافت شد	بجهان فتنه ها و آفت شد	بود تاریخ هفتم ای مسعود	۵۰ سفر بست در مه صفر فرمود
انتهای تمام بسم الله	آن دو حرف است سال رحلت شاه	هاتفم گفت سال نقل امام	یم حیف آفاق ماند بی اسلام

۵ امام المسلمین حسین برادر امام حسن است و پسر دوم علی ابن ابیطالب امام سیوم است و روز ولادت او سیوم شعبان سال چهارم از هجرت و مولد مدینه تاریخ سال مولود او سر دین است * چون معاویه ابن سفیان در سال شصتم از هجرت از دنیا برفت و خلافت بیزید رسید نامهٔ عتاب در مدینه بر ولید فرستاد که حسین را در بیعت من بخوان ولید نامه را پیش امام حسین برد او نامه را خوانده در خشم شد و گفت من در بیعت او چگونه در آیم که او از اهل دوزخ است یزید بار دیگر مکتوب بر ولید نوشت که چون این نامه بر تو رسد چنان کنی که سر حسین را بمن فرستی ولید در مکر و حیله شد که حسین را هلاک کند تا آنکه اهل کوفه امام حسین را نامه فرستاد که زود بیائید که ما بتو بیعت کنیم چنانچه امام حسین با اهلبیت خود بطرف کوفه روانه شد در اثنای راه چون بمیدان کربلا رسید با لشکری که یزید بر او فرستاده بود دوچار گردید آخر جنگ شروع شد و امام حسین از دست شمر شهادت یافت بعد از آن سر او را از تن جدا ساخته و دختران و زنان او را قید کرده نزد

مژده را بکوفه رسانم و رخصت شده بکوفه آمد و خبر فتح بکوفیان می رسانید که ناگاه بر در خانهٔ رسید که آواز دف و نی ازان می آمد جمعی زنان را دید زیور آراسته و زنی جمیله نام او قطامه در میان ایشان نشسته چون نظر بر او افتاد آتش عشق او در سینهٔ عبدالرحمان شعله زدن گرفت و آن زن از قبیلهٔ تیم الرباب بود و آن قبیله خوارج بود و علیؑ در جنگ نهروان ایشان را به قتل رسانیده چون ابن ملجم دریافت نمود که او بیوه است پرسید مرا بشوهر قبول کنی گفت بشرطی که قتل علی ابن ابیطالب اختیار نمائی که او پدر و برادر مرا کشته است او قبول نمود آن زن دو کسان دیگر همراه ابن ملجم کرده داد و آن سه کسان از انجار دانه گشته صحبت وقت می جستند روزی وقت شام این هر سه کسان در مسجد کوفه آمده پنهان شدند چون علی به مسجد آمده به نماز استاد و سجدهٔ اول بجا آورد همینکه سر از سجده برداشت ابن ملجم تیغ فرود آورد و چنان زخمی زد که کاسه سر شکافته شد بعد ازان آن هر سه کسان ازانجا گریختند چون حضرت امام حسن و امام حسینؑ را خبر شد گریه و زاری کنان آمدند و امیر را در گلیمی کرده بخانه آوردند بعد از ساعتی طائر روحش بسوی عالم قدس پرواز نمود و این مقدمه بشب بست و یکم ماه رمضان سال چهلم از هجرت بوقوع آمده مدت عمرش شصت و سه سال و مدت خلافت بموجب کتاب حدایق الانوار چهار سال و نه ماه بود تاریخ نعیمه در وفات آن امیر ابن ملجم برید فرق علی تاریخ وفات ازو یافت ابن ملجم سر علی چو برید سال فوتش ازان عیان گردید و این چند بیت در تاریخ وفات او از مجمع الاصلین نوشته شد

تاریخ			
گر تو سال شهادتش جوئی	سر ماتم چرا نمیگوئی	باز سال شهادتش که جلیست	بیگمان آخر دو حرف علیست
سال فوتش دگر بنعیمه خوان	وای صد وای زینب شده زینجهان	در نجف مرقد منور اوست	آسمان و زمین معطر ازوست

و علی را هیژده پسران و هیژده دختران بودند ازانجمله شش پسران در حین حیات علیؑ فوت شدند و یازده پسران همراه امام حسینؑ در کربلا شهید گردیدند از جمله فرزندان یکی امام حسنؑ دوم امام حسینؑ سیوم عباس علی چهارم محمد حنیفه که در جزیره دریای شور جنگ کرده شهید شد در کتاب هفت اقلیم مسطور است که چون روح مطهر آن امیر بعالم قدس انتقال نمود اولاد عظام بموجب وصیت دران شب جسدش را در نجف اشرف که در دو فرسنگی کوفه بطرف قبله واقع شده برده در موضعی که حالا مطاف طواف عالم است مدفون ساختند و بحکم وصیت موضع را با زمین هموار گردانیدند که اعدا بران اطلاع نیابند تا در سنه خمس و سبعین و مائة یعنی بسال یکصد و هفتاد و پنج هجری روزی هارون رشید که دران وقت خلیفه بغداد بود دران زمین شکار میکرد آهوی چند به پشته که مدفن آن امیر بود پناه بردند هارون هرچند سگان را بران آهوان دوانید و جانور پرانید مطلقاً تعرض ننمودند و بازگشتند هارون متعجب گردید پیریکه دران حدود می بود باز نمود که جسد امیرالمومنین علیؑ درانجا مدفون است لاجرم هارون ترک شکار کرده لوازم طواف بجا آورد و مردم مجاور شده روز بروز آبادانی و جمعیتی دست میداد تا بعد از صد و هشتاد سال دیگر عضدالدوله دیلمی در سنه ست و ستین و ثلث مائة بر تربیه مطهرش عمارت عالی ساخت و پس از و غازان خان عمارات بران افزود و خواجه عبدالکریم در نسخه بیان الواقع می نویسد که در زمان سابق که کوفه معمور بود زمین نجف بیرون نجات شهر کوفه بوده است و عظمت عمارت کوفه در تواریخ سلف مرقوم است فاما بنحوست افعال حاکمان بدکیش بنحوی خراب شده که حالا اثری از آثار مبانی آن پیدا نیست مگر مسجدی که در محراب آن امیرالمومنینؑ را مجروح نموده بودند برقرار است و از مدفن تا مقتل مسافت یک فرسنگ است و در محرابی که آن امیر را زخم زدند بخط جلی نوشته اند که هذا مقتل امیرالمومنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه فقط و در کتابی دیده شد که خواجه خیران که از اقربای ربیع است مرقدش درانجاست در زمان سلطان سنجر ماضی بن ملک شاه سلجوقی والی بلخ جمیع اعیان شهر را

روز آدینه نقل فرموده	هفدهم از مه رجب بوده سال نقلش ز درد و غم برخوان	سال عمر شریف آن مسعود ماند آفاق خالی از سلطان	ابن جوزی دو و کم نود فرمود

٣٢

امیر المومنین عثمانؓ ابن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد المناف و نسب او بعد مناف به نسب رسول عربی می پیوندد و بعد شهادت عمر جمیع صحابه اتفاق نموده عثمان ابن عفان را بر مسند خلافت نشانیدند و منقاد او شدند چون قریب دوازده سال خلافت نمود او را نیز مانند عمر در عمر هشتاد و دو ساله شهید نمودند این واقعه بتاریخ هیجدهم ذی الحجه بسال سی و پنج از هجرت بوقوع پیوسته مدت خلافت او دوازده سال کم دوازده روز بوده تاریخ وفات از مخبر الواصلین نوشته شد ✣

تاریخ

✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

آنکه او صاحب حیا بوده سوی فردوس او چو عزم نمود	حامی دین مصطفی بوده جمعه و هجدهم ذی حجه بود	ده و دو سال در خلافت اند چونکه او وال خیر و احسان بود	خلق را در ره شریعت خواند در سنه دال رحلتش فرمود

٣٥

حضرت اویس قرنی گویند که او هرگز با کسی اختلاط نمیداشت اگر کسی بجهت ملاقات میرفت میگفت که با تو را با خدا کاری هست یا نه اگر با خدا کار هست با من چه کار داری و اگر با خدا کاری نداری با تو چه کار دارم در معرکه که علی را با معاویه پیش آمده بتاریخ هفتدهم شوال سنه سی و هفت هجری شهادت یافت و این تاریخ در وفات او از کتاب مخبر الواصلین هست که از آن سال سی و نه استخراج می یابد تاریخ بتتمیه ✣×✣×✣×✣×✣×✣×✣×✣×✣

عمدهٔ اولیا اویس قرن نقل کرد از جهان خرم ملال در سنه سی و هفت یا سی و دو	قدوهٔ دهر مقتدای زمن بشب جمعه هفدهم شوال ناصری گفت سال رحلت او	او بسوی علی مدد فرمود فرقهٔ منکر از شهادت اوست سال نقلش باتفاق بخوان	در قتالیکه با معاویه بود متفق بر وفات در رحلت اوست حیف هادی برون شده ز جهان

٣٩

امیر المومنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه

عم زادهٔ رسول هست و امام اول بقول راوی تولد او هشتم ماه جمادی الاول هست و موافق مشهور سیزدهم ماه رجب سی ام سال بعد عام الفیل یعنی بیست و سه سال پیش از هجرت در شهر مکه اندرون حرم کعبه از بطن فاطمه بنت اسد تولد پذیرفته چون بیست و پنج ساله شد یعنی در سال دوم از هجرت رسولؐ دختر خود فاطمه زهرا را باو داده و حضرت امام حسن و امام حسین و دیگر فرزندان از ایشان بوجود آمده و علی بعد وفات رسولؐ و دیگر خلفا یعنی ابوبکر صدیق و عمر ابن خطاب و عثمان ابن عفان که یاران رسول بودند بر مسند خلافت و امارت نشسته اما بسبب معادات معاویه ابن ابی سفیان که مدام با او جنگ داشت در سال سی و هفت از هجرت عزلت اختیار کرده در کوفه اقامت پذیرفت و باعث دشمنی معاویه اینست که در خلافت عمر و عثمان حکومت شام بر معاویه مقرر بود چون نوبت خلافت به علی رسید عزل نامه بدو فرستاد معاویه گفت که اطاعت علی آنوقت بر من واجب باشد که او قاتلان عثمان را بمن تسلیم کند تا قصاص کنم و اهل شام را بدین سخن فریفت و به مخالفت علی مشغول شد و بدان سبب جنگ صفین واقع شد و در این معرکه بموجب روایت حدائق الانوار هفتاد هزار کس در یک شب کشته شدند و بعاقبت خلافت بر معاویه قرار گرفت چون بهار عمر علی بآخر رسید عبد الرحمن ابن ملجم شگوفه حیات او را از میان گلشن زندگانی بیرون آورد و آن چنان هست که چون علی از جنگ نهروان که با معاویه ابن سفیان روداده بود بفتح و فیروزی معاودت نمود خواست تا کسی بکوفه رفته خبر فتح را بکوفیان رساند عبد الرحمن ابن ملجم گفت من این

ابو بکر صدیق رض از اهل قریش است و دختر مش عایشه در حبالهٔ نکاح رسول بوده نامش عبد الله بن عثمان بن ابی عامر بن کعب بن سعد بن تیم بن مره بن کعب و او برده بن کعب به نسب رسول میپیوندد و بعد وفات رسول که بتاریخ دوازدهم ربیع الاول سنه احدی وعشرة الهجرة واقع شده مهاجران و انصار ابو بکر صدیق را بیعت نمودند و برخود امام گردانیده خلیفه رسول الله او را خطاب کردند و بر مسند خلافت نشانیدند بعد چندگاه ابو بکر خالد را جهت تسخیر ممالک عراق و عجم روانه ساخت گویند روزیکه خالد دمشق را فتح نمود همان روز ابو بکر صدیق ازین جهان انتقال فرمود وفاتش در سال سیزدهم از هجرت در ماه جمادی الآخره بعمر شصت و سه ساله بوقوع آمده مدت خلافت او را دو سال و سه ماه و چند روزی نویسند تاریخ وفات از مخبر الواصلین نوشته شد تاریخ

آنکه او صادق الوری بوده بر سریر خلافت از تقدیر	یار پیغمبر خدا بوده پنج ماه و دو سال ماند امیر عقل سال وصال او فرمود	عمر آن شاه صادق الاقوال بیست و دویم جمادی الاخری بود در سن جو ۱۳ رفت صاحب جود	بود بی اشتباه شصت و سه سال که بدار البقا شش نقل نمود

١٣

امیر المومنین عمر بن خطاب رض نام پدرش خطاب بن نفیل بن عبد العزیز بن ریاح بن عبد الله قرط بن رزاح بن عدی بن کعب بن لوی و نسب او بکعب بن لوی به نسب رسول میپیوندد و دخترش حفصه یکی از زوجگان رسول بوده چون ابو بکر صدیق پیش از وفات خود عمر را خلیفه خود مقرر نموده بود چنانچه بمجرد وفات او عمر را بر مسند خلافت نشانیدند اول کسیکه او را امیر المومنین خواندند عمر بن خطاب بود و سبب آن چنان بود که ابو بکر را خلیفه رسول خواندندی و چون عمر بن خطاب بخلافت بنشست گفت که اگر مردم مرا گویند خلیفه خلیفه رسول خدا این سخن دراز شود پس مغیره بن شعبه برخاست و گفت تو امیر مائی و ما مومنانیم پس تو امیر المومنین باشی بعد ازان جمله اصحاب بران قرار دادند و او را امیر المومنین خواندند و عمر تمامی ملک شام و مصر را از دست قیصر روم که هرقلیس نام داشت برآورده و در سال شانزدهم از هجرت بر ملک عجم نیز مستولی گشته فارس را از یزدجرد پسر خسرو پرویز گرفت و چون مدت خلافت او بآخر رسید روزی در نماز بود شخصی بنام ابو لولو غلام مغیره او را شهید ساخت و بعضی گسان بکرار گشته خود هم گشته شد این واقعه بیست و هفتم ذی الحجه سال بیست و سیوم یا که در ماه محرم سال بیست و چهارم از هجرت در شهر مدینه روی داده در حدائق الانوار است که مدت خلافت او ده سال و هشت ماه و چند روز بوده این تاریخ در وفات او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

عمر آن پادشاه کشور دین کرد شاهی بدولت و اقبال بسکه در عدل سعی و کدش بود	چون زدنیا بشد بخلد برین بیست و نه روز شش مه و ده سال در سنه کج ٢٣ رحلتش فرمود	همچو صدیق صادق الاقوال شنبه و عشرهٔ محرم بود سال نقلش خرد بحسرت خواند	عمر او نیز بود شصت و سه سال که عمر نقل زین جهان فرمود وای صد وای عدل بیکس ماند ٢٣

٢٣
٢٣

حضرت عباس رض

عم رسول است و ابن عبد المطلب و عبد المطلب جد رسول است و سیزده پسران داشت ازانجمله یکی عبد الله است که پدر رسول بود دویم ابو طالب که پدر علی مرتضی بود سیوم امیر حمزه که در جنگ احد بشهادت رسید چهارم عباس رض است که بتاریخ هفتدهم رجب سنه سی و دو هجری در زمان خلافت عثمان ابن عفان فوت کرده و این تاریخ در وفات او از مخبر الواصلین نوشته شد + + + + + + + +

تاریخ

درجهان بود آنکه خیر الناس	نام نامی او بگو عباس	آن فروغ چراغ مطلبی	عم یار محمد عربی

بریان کرده و ذراع را زهرآلود کرده در خدمت برد بشیر بن البراء پاره در دهان نهاد و خورد و رسول نیز پاره در دهان نهاده هرچند میخائید نمی توانست از دهان بیند اخت و گفت این ذراع مرا خبر میدهد که من زهرآلودم پس آن زن را خواند و حال پرسید زن اعتراف کرد و رسول پرسید چرا چنین کردی گفت با خود اندیشه کردم که اگر وی پیغمبر است خود داند و اگر نیست مردم از وی خلاص شوند ششم غزاء وادی القری بود و آن هم درین سال بود و بعد از غزاء خیبر در این سفر جمله اصحاب بخواب شدند چنانکه نماز بامداد ایشان فوت شد و رسول بلال را فرموده بود که بیدار باشی و صبح همه را بیدار کنی او هم بخواب رفت و روز دیگر جمله اصحاب از گرما آفتاب بیدار شدند رسول بلال را گفت چرا چنین کردی گفت آنکه نفس شریف ترا بخواب مشغول کرد مرا هم بدان مشغول نمود رسول او را التصدیق کرد هفتم غزاء خبطه بوده و امیر لشکر ابوعبیده بود و مردم در آنوقت از بی برگی و تنگی طعام عاجز شدند حیوانی عظیم از موج دریا بیرون افتاد و ایشان بدان آسوده ند گویند که آن حیوان در بزرگی چنان بود که ابوعبیده یک استخوان پهلوی او استاده کرد و آنگاه مردی بر شتری نشسته از زیر خم استخوان بیرون رفت و شتر سوار را سر بر خم استخوان نیامد و این واقعه در سال هشتم بود از هجرت هشتم غزاء موته بود و رومیان بهزیمت شدند نهم فتح مکه بود و رسول درین سال ده هزار مرد جمع کرده مکه را گرفت و دران روز ابوسفیان و پسر او معاویه ایمان آوردند امیر حمزه عم رسول بوده و پسر عبدالمطلب عبدالمطلب را سیزده پسران بودند ابوطالب و عباس و حمزه و حارث و ابولهب و الغیداق و عبدالله پدر محمد و ابوجهل و المقوم و زبیر و قطام و ضرار و عبدالکعبه و جنگ احد که بموجب روایت حدائق الانوار بتاریخ هفدهم ماه شوال سنه سیوم از هجرت و بموجب مخبر الواصلین بسلخ ماه ذیقعده واقع شده درین جنگ امیر حمزه شهادت رسیده و روی رسول درهمین جنگ مجروح شده تاریخ شهادت او که در کتاب مخبر الواصلین مرقوم است این تاریخ

بیگمان حمزه سید شهداست	که خدا و رسول هر دو گواست	برره شرع مصطفی بوده	عم پیغمبر خدا بوده
روز جنگ احد شهید شده	پیشوائی همه سعید شده	سلخ ذیقعده و دوشنبه بود	کز شهادت بیافت آن شهره
عمر او بود پنجه و نه سال	کان زمان رفت زین جهان بالال	سال اعلاش نه کم نه افزون شد	اهل دین از زمانه بیرون شد ٣

فاطمة الزهراء بنت رسول است و نام مادرش خدیجه در ماه صفر بسال دوم از هجرت در شهر مدینه بعقد نکاح علی ابن ابیطالب منعقد گشته و در ششم ذی الحجه اتفاق زفاف افتاده دران سال عمر علی بیست و پنج سال بود و عمر فاطمه سیزده سال و حضرت امام حسن و امام حسین و دیگر فرزندان از وی بوجود آمده و بعد وفات رسول شب و روز گریه و زاری میکرد تا آنکه بعد از پنج ماه و بیست و یک روز بشب دوشنبه سیوم ماه رمضان سنه یازدهم از هجرت درگذشت

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

فاطمه آنکه سیده مدینی	برگزیده ست بضعه نبی	در شرف بهتر از همه نسوان	دختر مصطفی است بیشک دان
اوست بی اشتباه بنت رسول	لقب او صفیه است و بتول	بعد شش ماه سیده کونین	نقل کرد آن عفیفه دارین
بود تاریخ سیوم از رمضان	که شده فاطمه بعدن جنان	سال فوتش ز نعمیه برخوان	ماند دنیا بماتمش بی جان ١١
قبر او جنب روضه سرور	گفته اند اهل دین بفضل و هنر	لیک بر مدفنش خداست علیم	این سخن بس بود بطبع سلیم

ذکر خلافت ابوبکر صدیق و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم

ز عمر نبی شصت بنوت که است + به مکه نیز دو در مدینه ده است ایضا عمر النبی کله ستین فی النبوة کج + فی مکة یج و فی المدینة یج
و مشهور در میان علمای امامیه آنست که وفات رسول در روز بیست و هشتم ماه صفر واقع شده و بعضی نوشته اند که در ان
روز بیمار گشته و بعد سیزده روز وفات یافته در قصص الانبیا مرقوم است که توفی رسول الله یوم الاثنین الثانی عشر من شهر
ربیع الاول مثل یوم الذی یعنی وفات رسول بتاریخ دوازدهم ماه ربیع الاول روز دوشنبه که موافق روز تولد است بسال یازدهم
از هجرت بوقوع آمده و در شهر مدینه مدفون گشت و روز وفات او مطابق است با هشتم جون ماه انگریزی سال ششصد و سی و دو
عیسوی و از نوادر اتفاق آنکه هشت روز بعد وفاتش پادشاه فارس که یزدجرد نام داشت تاریخ یزدجردی را وضع ساخته
چنانکه آغاز آن تاریخ مطابق است با تاریخ بستم ربیع الاول روز سه شنبه مطابق شانزدهم جون ماه انگریزی سال مذکور عیسوی
و تاریخ وفات رسول که در کتاب مخبر الواصلین تصنیف محمد فاضل اکبرآبادی که در زمان شاهجهان پادشاه ظهور نموده مرقوم است

چندی از ان تاریخها اینست به تعمیه خارجی + تاریخ به تعمیه + + + + + + + +

چو شفیع الوری بحکم خدا	+ شد ز دار الفنا بقصر بقا	+	عمر آن شاه قبلهٔ آمال	+ ابن عباس گفت شصت دیگر سال
روز مولود نقل آن محمود	+ گفت شاه نجف دوشنبه بود	+	سال نقلش خرد به تعمیه خواند	+ از محمد زمانه خالی ماند
شد رقم سال نقل آن عالی	+ حیف بی احمد است دین خالی	+	باز تاریخ نقل او برخوان	+ که شده از فراق او بیجان
سال نقلش بگو به ناله و آه	+ کز مدینه بشد نبی الله	+	چون آن مولف بجهت استحان طبع تاریخی چند گفته بود از انجمله این دو تاریخ	

در وفات اوست + تاریخ از مولف + + + +

وقت نزع روان بخواند رسول + کلمهٔ لا اله الا هو + پس اگر سال رحلتش خواهی + لفظ دیگر بگیر الا هو

ایضا

سال فوت رسول پرسیدم + حاجی گفت لفظ حج آمد

ذکر غزوات رسول صلی الله علیه وسلم اول غزا بدر است که موافق روایت حدایق الانوار بتاریخ هفدهم
ماه رمضان بوده بسال دوم از هجرت مومنان نصرت یافتند و کافران هزیمت هفتاد کس از کافران کشته شدند و هفتاد
اسیر گردیدند و علی ابن ابیطالب عاص بن سعید و ولید بن عتبه را بکشت و حمزه بن عبد المطلب عتبه بن ربیعه را بکشت و عمر بن
خطاب خال خود العاص بن هشام بن المغیره را کشت و عبد الله مسعود ابوجهل را کشت و از مسلمانان چهارده تن شهید شدند
شش از مهاجر و هشت از انصار دوم غزا احد بود بتاریخ هفدهم ماه شوال روز دوشنبه سال سیوم از هجرت
درین معرکه روی رسول مجروح گردید و حمزه بن عبد المطلب کشته شد سیوم غزا خندق بود و رئیس لشکر کافران
ابوسفیان بود درین غزا شش کس از مسلمانان شهید گردیدند و بجنت رفتند و سه کس از کافران کشته شدند و بدوزخ
شتافتند و مولف گوید که این عجب حالی است که مسلمانان کافران را کشتند ایشان را بدوزخ میفرستند و کافران که
مسلمانان را کشتند ایشان را بجنت میفرستند چهارم غزا بنی لحیان است که در سال ششم از هجرت اتفاق افتاده
درین سال قصهٔ افک عایشه واقع شده و رسول بعد از مراجعت نامها به پادشاهان عرب و عجم چون قیصر و کسری و
ملک یمن و غیر ایشان فرستاد پنجم غزا خیبر بود در سنه سبع از هجرت و چون خیبر فتح شد زنی جهود پرسید
که رسول الله از گوسفند کدام عضو دوست تر دارد گفتند ذراع یعنی گوشت دست و بپی پس آن زن برفت و گوسفند

هستی ازین عالم بر داشت واین واقعه سه سال پیش از هجرت در دهم سال وحی بماه ذیحجه بوقوع آمده لهذا آن سال را
عام الحزن گویند تا آنکه خدیجه در حیات بود رسول زنی دیگر نخواسته اما بعد رحلت او چهارده زنان دیگر بعقد ازدواج خود آورد
اسامی زوجات اولین وبهترین ایشان خدیجه بنت خویلد بود وبعد ازان سوده بنت زمعه بعد ازان عایشه بنت
ابی بکر صدیق که از نسل قریش بود ومناکحت با او در مکه فرموده وحفصه بنت عمر بن خطاب وام سلمه بنت ابی امیه وام حبیبه
بنت ابی سفیان در مدینه او نیز از اهل قریش بود وپیش ازین ام حبیبه در نکاح عبید الله ابن جحش بود وازو دختری داشت
حبیبه نام ازان سبب او را ام حبیبه میخواندند وجویریه بنت حارث وصفیه بنت حی ابن اخطب وزینب بنت جحش که زوجه زید
بن حارثه بود وچون وی طلاق داد رسول او را بزنی خواست ومیمونه بنت حارث که خاله ابن عباس بود وزینب بنت
خزیمه وچهار زوجگان دیگر از انجمله در حین وفات رسول نه ازواج او زنده بودند واسامی بعضی از زوجگان ازین رباعی مولوی عبد الرحمان جامی

دریافت گردد ❊	رباعی	❊ ❊ ❊

نه جفت نبی که پاک بودند همه ❊ بد عایشه وخدیجه امت همه
با ام حبیبه حفصه بود وزینب ❊ میمونه صفیه سوده ام سلمه

ورسول را از خدیجه چهار دختران وسه پسران بوجود آمده بودند اسامی دختران فاطمه وزینب ورقیه وام کلثوم
واز پسران طاهر وطیب وقاسم واز کنیزکی که نام او ماریه قبطی بود پسری دیگر آمده نام او ابراهیم چنانکه جامی فرموده اند رباعی

فرزند نبی قاسم وابراهیم است ❊ پس طیب وطاهر زپس تعظیم است
با فاطمه ورقیه وام کلثوم ❊ زینب بشمار تراپس تعلیم است

ابراهیم که در ماه ذی الحجه سنه هشتم از هجرت تولد شده بود بعد از یک سال وسه ماه روز دوشنبه دهم ماه ربیع الاول
سنه دهم از هجرت فوت کرده ونوشته اند که همدران روز که او وفات نموده کسوفی واقع شده بود وکسوف واقع نشود
مگر بر در سلخ ماه ومولف از روی حساب نجوم دریافته که کسوفی که دران سال واقع شده بروز سلخ ربیع الثانی بود واغلب که
غلطی در تاریخ کرده باشند اما اهل اسلام این واقع را از معجزات تصور مینمایند والله اعلم بالجمله هریکی ازین پسران که گویند
شد در کودکی از دنیا رفتند اما از دختران فاطمه در نکاح علی ابن ابی طالب بود وزینب در نکاح ابو العاص بن ربیع بود
ورقیه در نکاح عتبه بن ابی لهب بود وگویند که چون سوره تبت نازل شد ام جمیل که زن ابی لهب بود ازان در خشم شد
وعتبه را بران داشت که رقیه را طلاق داد وچون طلاق داد عثمان بن عفان او را در نکاح خود آورد وچون رقیه از دنیا
رفت رسول ام کلثوم را بعثمان داد وهمه اولاد رسول درحضور او وفات کردند مگر فاطمه قریب شش ماه بعد از وفات رسول
زنده بود الحاصل چون رسول پنجاه وسه ساله شد بسبب معادات اهل مکه بتاریخ غره ماه ربیع الاول روز دوشنبه از مکه بطرف
مدینه هجرت نمود وبتاریخ دوازدهم آن ماه که روز جمعه بود دران شهر رسیدند اهل اسلام آغاز سنه هجری از همین سال
مقرر داشته اند از غره ماه محرم وآن روز مطابق هست باروز جمعه شانزدهم جولائی ماه انگریزی سال ششصد وبست
ودو عیسوی وموافق شانزدهم تموز ماه رومی سال نهصد وسی وسه اسکندری وگویند که رسول بعد وحی سیزده سال در مکه
مقیم بود وبعد هجرت ده سال در مدینه اقامت داشت وچون شصت وسه ساله شد رخت هستی ازین عالم بر داشت ومدت
عمر واقامت او در یثرب وبطحا که مکه ومدینه را گویند از روی حساب جمل ازین بیت مستفاد گردد بیت ❊

سال پنجاه و پنج روز بعد از ان سانحه از مادر بوجود آمده یعنی بتاریخ هشتم ربیع الاول روز دوشنبه و آن تاریخ مطابق است
با بیستم اپریل ماه انگریزی سال پانصد و هفتاد و یک عیسوی موافق بیستم نیسان ماه رومی سال هشتصد و هشتاد و دو سکندری
اما بعضی علما که ایام ولادت او را بتاریخ دوازدهم ربیع الاول نوشته اند محض غلط می نماید زیرا که راویان بالاتفاق مینویسند
که عمر رسول وقت وفات شصت و سه سال قمری بود و بعد از هجرت ده سال در مدینه اقامت داشته پس ظاهر است
که ولادت او پنجاه و سه سال پیش از هجرت دست داده و دران سال از روی حساب نجوم تاریخ دوازدهم ربیع الاول
بروز جمعه افتاده بود و تاریخ هشتم روز دوشنبه و این درست است بیت ز اختلاف این و آن سررشته را گم کرده اند
شد پریشان خواب من از کثرت تعبیرها * همچنین خلاف ها بسیار نموده اند چنانچه در حدائق الانوار تصنیف فخر الدین محمد رازی
مرقوم است که حمزه اصفهانی روایت میکند از محمد بن جریر الطبری که او گفت علما خلاف کرده اند در وقت ولادت رسول
و مقدار تفاوتی که دران خلاف کرده اند پیش از هشت روز نیست بعضی گفته اند که ولادت او در دوم ماه ربیع الاول بود
و بعضی گفته اند در هشتم این ماه بوده و بعضی گفته اند در دهم این ماه بود و خلاف آورده اند در وفات پدر او عبد الله بعضی گفته اند
که رسول هنوز در شکم مادر بود و بعضی گفته اند که وفاتش بعد از ولادت رسول به هشت روز بوده و خلاف کرده اند در وفات
مادر او بعضی گفته اند شش ساله بود و بعضی گفته اند که بعد ازان وفات یافت که رسول هشت ساله بود و خلاف کرده اند
در مقدار سال او آنوقت که در صحبت عم خود ابی طالب بشام رفت بعضی گفته اند نه ساله بود و بعضی گفته اند که دوازده ساله بود
و خلاف کرده اند در مقدار عمر او در وقت عمارت کعبه بعضی گفته اند که بست و پنج ساله بود و بعضی گفته اند سی و پنج ساله بود
و در نگارستان هم مرقوم است که چون در سی و پنج سالگی رسول قریش تعمیر خانه کعبه میکردند رسول حجر اسود را بدست
خود بر رکن عراقی نصب فرمودند اما اتفاق بران است که چون او را چهل سال قمری تمام شد حق تعالی او را برای
دعوت بخلق فرستاد و آن سال احدی و اربعین عام الفیل بود موافق سال احدی و عشرین و تسعمائة اسکندری مطابق
ششصد و ده عیسوی و دران مدت از ملک کسری پرویز بن هرمز بن نوشیروان عادل نوزده سال گذشته بود
و چنین نوشته اند که رسول بعد از نبوت تا شش سال بدعوت خلق مشغول نشد و بعد ازان دعوت ظاهر کرد اما پیش
ازان که دعوت ظاهر کند چندین کسان ایمان آورده بودند اول ایشان زوجه او خدیجه بود بعد ازان خادم او زید
ابن حارث بعد ازان علی ابن ابی طالب که در آنوقت عمرش نه سال بود و ابی بکر صدیق و عثمان ابن عفان و عبد الرحمن
ابن عوف و سعد ابن ابی وقاص و زبیر ابن العوام و طلحه ابن عبد الله و چنین آورده اند که پدرش عبد الله نزدیک وفات
خود عبد المطلب جد رسول را برای تربیت او وصی گردانید و چون رسول به هشت سالگی رسید عبد المطلب نیز رشته حیات
ببرید و برای تربیت رسول عم او ابی طالب را پسندید او چنانکه حق تربیت است کرد تا به بلوغ رسید در سال سیزدهم
ابی طالب او را همراه خود برای تجارت بشام برد و چون بست و پنج ساله شد خدمت خدیجه بنت خویلد را اختیار نموده
بجهت او بشام به تجارت رفت و سه سال بخدمت او بسر برد و بعد ازان چون بعمر بست و هشت ساله رسید خدیجه را بخواست
و عمر خدیجه در انوقت چهل ساله بود و خدیجه پیشتر در حباله نکاح عتیق بن عابد بن عبد الله مخزومی بود و از و یک پسر و یک
دختر داشت بعد از و ابو هاله دیگر انجا است و از و نیز دو فرزند بوجود آمده بودند و بست و دو سال بعد ازین خدیجه بعمر
شصت و دو ساله وفات کرد و سه روز پیش از وفات خدیجه عم بزرگ رسول یعنی ابو طالب بعمر هشتاد ساله رخت

موافق پانزدهم ماه نیسان سال سه هزار و هفتصد و پنجاه و شش یهودیه و چهار هزار سال بعد از آفرینش و پیدایش ابوالبشر آدم و آن عید نوروز
عشرت افزا در روزی مبارک و موصوف بود با صفتهای چند اول آنکه عید فسح یهودیان بود دوم آنکه نیر اعظم در ان روز سعی
چند پیش از طلوع آفتاب پرتوی شرف بدولت سرای برج حمل انداخته سیوم آنکه عقیب آنحالت نیر اصغر منخسف گشته و از
خسوف مبره شده بجلوه گری تمام رخ برآورده جمله جهان را از پرتوی جمال خود منور ساخته بود بالجمله نه ماه بعد از بشارت مریم خداوند
عیسی مسیح رو بجهان آورده و شش ماه پیش از ولادت آنجناب یحیی پیغمبر ولد زکریا بوجود آمده و درین ایام در میان قوم ما
رسوم عید بشارت بروز بست و پنجم ماه مارچ و روز تولد یحیی بروز بست و چهارم ماه جون و روز میلاد خداوند عیسی مسیح بتاریخ
بست و پنجم ماه دسمبر ادا میسازند و تاریخ عیسوی که حالا رایج العصر است چهار سال و هفت روز بعد از ولادت آنحضرت بنهاد
آورده اند بالجمله چون بحکم هیرودیس پادشاه یحیی پیغمبر بشهادت رسید آنخداوند بسی ام سالگی شروع بدعوت خلق نمود و معجزات
که از دست آنخداوند بعمل آمد درین مختصر گنجایشی ندارد چون هفت سال بدعوت خلائق پرداخت و از عمرش سی و شش سال
و سه ماه گذشت پنطیوس پلاطوس پادشاه یهودیه او را مصلوب ساخت و این سانحه پرالم بروز جمعه سوم ماه اپریل سنه سی و
عیسوی که آخر روز عید فسح یهودیان بود بوقوع آمده سیوم روز بعد از وفات بروز یکشنبه از قبر برآمده و چهل روز دیگر بر زمین
مانده حواریان را تعلیم و تسلی نموده و وعده فرستادن روح القدس برایشان کرده بر آسمان صعود نمود و بعد از چند روز
چون حواریان بموجب وعده از روح القدس مملو گردیدند بدعوت خلق پرداختند و از برکت روح القدس معجزات عظیم از ایشان بظهور آمدند
بزبان یونانی روح القدس را فارقلیط میگویند و اهل اسلام تصور میکنند که عیسی مسیح وعده فرستادن فارقلیط کرده بود اندره
بر محمد نموده این غلط فهمی ایشان است فارقلیط روح القدس را گویند یعنی روح الله را و بر هر که نازل شود صاحب قدرت گردد
چنانچه حافظ شیرازی فرموده بیت فیض روح القدس ار باز مدد فرماید + دگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد + بالجمله
از زمان مخلوق شدن ابوالبشر آدم تا متولد شدن خداوند عیسی مسیح چهار هزار سال و از میلاد عیسی مسیح تا آغاز تاریخ عیسوی
چهار سال و از شروع تاریخ عیسوی تا سال حال یکهزار و هشتصد و چهل و هشت سال شمسی منقضی گشته + +

باب اول از آغاز سنه هجرت لغایت سال یکصد از سنه مذکور
ذکر در تولد و وفات محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم

چنین روایت میکنند که محمد مصطفی رسول اهل اسلام از اولاد اسمعیل بن ابراهیم خلیل الله است و نام پدرش عبد الله بن عبد المطلب
بن هاشم بن عبد المناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر المشهور بقریش بن مالک
بن النضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان و از عدنان تا اسمعیل بن ابراهیم
مختلف فیه است و ولادت او در شهر مکه از بطن آمنه بنت وهب بن عبد المناف بن زهره برادر قصی بن کلاب مذکور
در زمان دولت نوشیروان عادل پادشاه فارس بوقوع آمده چنانکه خود فرموده است + که ولدت فی زمن الملک العادل
و درانوقت از ملک نوشیروان چهل سال گذشته بود و ایام ولادت او عام الفیل است و عام الفیل آن سال را گویند
که دران سال یکی از ملوک یمن که ابرهه نام داشت با فوجی عظیم و فیلان کوه تمثیل مشهور باصحاب فیل باراده تهدیم و تخریب
خانه کعبه به مکه آمده بود و مرغان از هوا سنگ ریزه ها بر سر ایشان بارید ایشان را پست و هلاک ساخته بودند والله
اعلم بالصواب و این واقعه پنجاه و سه سال قمری پیش از هجرت بوضوح پیوسته و محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم در همان

ناحور و از ناحور تارخ پیدا شد و او را آذر نیز خوانند و از آذر ابراهیم خلیل الله بوجود آمد و لوط پیغامبر برادرزادهٔ ابراهیم است
و از ابراهیم اسمعیل از بطن هاجره بوجود آمد و از بطن ساره اسحاق تولد شد از اولاد اسمعیل محمد مصطفی و از اولاد اسحاق عیسی مسیح و
دیگر پیغامبران تولد پذیرفتند بالجمله از اسحاق یعقوب پیغامبر پیدا شد و حق سبحانه تعالی او را بسوم باسرائیل ساخت از انست که
اولادش را بنی اسرائیل میخوانند و از یعقوب یوسف و دیگر برادرانش پیدا شدند و چون یوسف را پدرش بسیار دوست میداشت برادرانش
حسد برده او را در چاه کنعان انداختند و تجاران او را از ان چاه برآورده و در شهر مصر برده بدست فتفیر که او را عزیز مصر نیز
خوانند فروختند و زوجهٔ فتفیر که زلیخا نام داشت بر یوسف عاشق گردید و چون دستش بمراد نرسید او را متهم ساخت و شوهرش یوسف را
بزندان فرستاد و بعد از چند سال فرعون بادشاه مصر او را از قید رهائی بخشیده یکی از مقربان خود گردانید هرگاه که در کنعان قحط سالی
پدید آمد پدرش یعقوب و دیگر برادرانش با اولاد ایشان که جمله هفتاد و دو تن بودند آمده در مصر سکونت اختیار نمودند و یعقوب با پسرش
یوسف هر دو در مصر بستر حیات گستردند از یکی از پسران یعقوب که لوی نام داشت قاهت پیدا شد و از قاهت عمران بوجود آمد
و از عمران هارون و برادرش موسی پیغامبر تولد پذیرفتند و نام خواهر ایشان مریم بود و موسی پیغامبری بود که سوای عیسی مسیح
هیچون او دیگری برنخاسته یکی از معجزهای او این بود که عصی در دست او بحکم الله تعالی مار میگشت و او با حق سبحانه تعالی همکلام
میشد از این است که او را کلیم الله میخوانند از معجزهٔ او دریای نیل خشک شده و او بنی اسرائیل را که جمله تن سوای زنان و طفلان زیاده
از ششصد هزار بودند از دست تعدی فرعون رهانیده از ان دریا عبور ساخته بزمین کنعان آورده و چون فرعون تعاقب
ایشان نمود با تمامی لشکر خود دران دریا غرق شد و این واقعه در دو هزار و پانصد و پانزدهم سال بعد از آفرینش و یکهزار و چهارصد
و هشتاد و پنج سال پیش از تولد عیسی مسیح بوقوع آمده الحاصل از نسل یعقوب داود پیغمبر تولد شد و از داود سلیمان پیغمبر بوجود
آمد و از نسل سلیمان بن داود شخصی بنام یعقوب پیدا شد و از یعقوب یوسف بوجود آمد و این آن یوسف است که با مریم مادر عیسی مسیح
منسوب شده بود اما پیش از ان که باهم شوند مریم از روح القدس حامله یافته شد و نسبت مریم بحیلم واسطه بداود پیغمبر میرسد

ذکر بشارت مریم و متولد شدن عیسی مسیح

چون چهار هزار سال بعد از آفرینش منقضی گشت همدران روز علی الصباح وقتیکه مریم در خانهٔ خود بذکر حق سبحانه مشغول بود
که فرشته‌ء یعنی جبرئیل نزد وی آمده بشارت داد و گفت که مرحبا ای اشرف النسا خدا همراه تست و با تو راضی است مریم
که دختر دوشیزه بود و از کلام او مضطرب شده در اندیشه افتاد که آیا این چه نوع بشارت است فرشتهٔ خدا گفت که ای مریم مترس
زیرا که خدا با تو خوش است و من اینک بشارت آورده ام که تو آبستن خواهی شد و پسری خواهی زائید و نام او عیسی خواهی نهاد
زیرا که او رسول بزرگ خواهد بود و فرزند خدا تعالی خوانده خواهد شد مریم گفت این چگونه تواند شد حال آنکه من روی مردی
ندیده ام ملک جواب داد که نزد خدا هیچ امری محال نیست بدانکه روح القدس بر تو نزول خواهد نمود و سایهٔ خدا تعالی بر تو خواهد بود
بنا بران آن مولود مقدس فرزند خدا خواهد شد و نبوتش تا ابد خواهد ماند و الیساباط که زوجهٔ زکریا و خویش تست او نیز در حالت
پیری و ضعیفی شش ماه است که از قدرت کاملهٔ حق سبحانه تعالی بارور شده است و پسرے خواهد زائید و نامش یحیی نهاده
خواهد شد و او پیشتر از آن مولود مقدس خواهد گردید بالجمله روزیکه جبرئیل بشارت بمریم آورد آن روز مطابق بود با روز پنجشنبه
بیست و سوم مارچ چهار هزار و هفتصد و نهم سال از تاریخی که آنرا تاریخ جولیانی گویند و چهار سال و نه ماه و نه روز پیش
از آغاز تاریخ عیسوی قدیمی موافق بیست و سوم آذر سال سه صد و هفت اسکندری مطابق هفتصد و چهل و نهم سال از تاریخ رومی

در بیان اقسام تواریخ

باید دانست که تاریخ صنعتی است که آن تعیین بسال است خواه آن سال هجری باشد خواه عیسوی یا فصلی یا هندی یا جلالی یا سال الهی و مؤلف درین اوراق اینهمه تاریخها را فراهم آورده و در تاریخ اعداد حروف مکتوبی از روی حساب ابجد میگیرند نه ملفوظی خواه نظم باشد خواه نثر و آن بر دو نوع است مطلق و تعمیه و مطلق تاریخی بود که بی کم و زیاد از اعداد حروف مصرعی یا بیتی یا فقره یا لفظی سال مطلوبه برآید چنانکه ازین مصرع بی کم و زیاد سال وفات جهانگیر پادشاه برمی آید مصرع جهانگیر از جهان عزم سفر کرد * و بعضی از مورخان از حروف ملفوظی نیز تاریخ برآورده اند مثلاً وقتیکه امیر تیمور در هشتصد و پنج هجری فتح ولایت روم نمود یکی از مورخان تاریخ را در حروف ضاد منقوطه یافته و چنین گفته * غلبت الروم فی ادنی الارض * و تاریخ تعمیه بر دو قسم است داخلی و خارجی و تعمیه داخلی آن بود که اگر اعداد حروف مصرعی یا فقره یا لفظی از سال مطلوبه کم شوند حرفی یا لفظی را که دلچسپ و مناسب مقام باشد می آرند و عددش را داخل آن مصرعه نمایند چنانچه این بیت در باب شهادت حافظ رحمت خان یافته اند بیت چو در لفظ ظفر تاریخ دیدند * پی باقی سر حافظ بریدند * و تعمیه خارجی آنست که اگر اعداد سال مطلوبه از احتیاج زیاده باشند آنرا بآئین شایسته کم نمایند چنانچه این مصرع در باب وفات اکبر شاه پادشاه مصرع الف کشید ملایک ز فوت اکبر شاه * و دیگر تاریخ توشیح است که قایل قطعهٔ یا قصیدهٔ گوید که از اعداد حروف اول یا آخر هر مصرعه تاریخ برآید و تاریخ صوری و معنوی آنست که شاعر تاریخی را صاف صاف در مصرعه بیان نماید و اگر اعداد حروف آن مصرعه از روی حساب جمل نیز بگیرند همان تاریخ استخراج یابد از آن نوع یکی اینست که شهاب الدین معمای در وفات همایون پادشاه یافته مصرع در نهصد و سی و هفت بوده * و این مصرعه که مؤلف در فتح قلعه اکبرآباد یافته نیز بر همان قسم است اما بدین تفاوت که بطور صوری سنه عیسوی صاف ظاهر است و بطور معنوی سال هجری از روی حساب ابجد برمی آید مصرع بگفت هشتصد و یکهزار و سه از سال *

ذکر آفرینش و پیدایش ابو البشر آدم و اولادش

در توریت مرقوم است که حق سبحانه تعالی در عرصهٔ هفت روز زمین و آسمان را و هرچه که در آن است پیدا کرد بعد از آن آدم را از خاک آفرید و از پهلوی چپ او حوا را برآورده به آدم داد و ایشان را در بهشت عدن گذاشت و چون از تلبیس ابلیس ثمرهٔ شجرهٔ ممنوعه را خوردند ایشانرا از بهشت بیرون کردند بعد از اخراج از ایشان قین و هابیل پیدا شدند و قین که او را قابیل نیز خوانند برادر خود هابیل را کشت پس قابیل آواره گشت و هامون گردید بعد از آن از آدم شیث بوجود آمد و از شیث انوس تولد شد و از انوس قینان پیدا شد و از قینان مهلائیل و از مهلائیل یرد و از یرد اخنوخ تولد پذیرفت او را بزبان تازی ادریس میخوانند چون او سه صد و شصت و پنج ساله شد حق سبحانه تعالی او را نزد خود خواند و او را پسری بود متوشلح نام و از متوشلح لمک بوجود آمد و تا اینوقت آدم زنده بود و چون لمک پنجاه و پنج ساله شد آدم بعمر نهصد و سی سالگی از جهان رحلت نمود و از لمک نوح پیغمبر پیدا شد و چون نوح شش صد ساله شد طوفان آمد و جملهٔ جهان از آب فرو برد اما نوح بحکم حق سبحانه تعالی کشتی طیار ساخته با فرزندان خود که سام و حام و یافث نام داشتند و زوجگان ایشان که جملگی هشت تن بودند خود را از عذاب طوفان رهانید و این واقعه یکهزار و ششصد و پنجاه و شش سال بعد از آفرینش و دو هزار و سه صد و چهل و چهار سال پیش از تولد عیسی مسیح بوقوع آمده بالجمله بعد از طوفان سام پسر نوح را پسری بوجود آمد ارفخشد نام و از ارفخشد صالح پیدا شد و از صالح عابر تولد شد و او را هود نیز میخوانند و از هود فالغ پیدا شد و از فالغ راغو و از راغو ساروغ و از ساروغ

بسم الله الرحمن الرحیم

پوشیده مباد که چون مؤلف را در اثنای سیر کتب تواریخ متقدمین و متاخرین تاریخهای منظومه وغیره که موجدان صاحب فصاحت
و بلاغت در باب ولادت و جلوس و وفات پادشاهان بلند اقبال و بزرگان سلف و حال و هم جهت بنای و اهتمام مبانی جلیله و ابنیه
عظیمه و سوانح و حالات عجیبه و غریبه نظم فرموده اند بنظر می افتاد و بلحاظ اینکه چنین تاریخهای خوب و مرغوب هر وقت بسهولت میسر نمی آید
و نیز برای رفع شک و شبهاتی که نویسندگان کتب تواریخ در ضبط سنه و سال بعض وقائع و سوانح انداخته اند بهتر ازین سندی نیست
بر پرچه های کاغذ نقلش میگرفت چون بعد چند مدت از هر نوع تاریخهای دلچسپ دلپذیر اجتماعی بهم رسید در انتظام آن کمر سعی
بر بست و هر یکی را که جابجا متفرق و پراگنده افتاده بود فراهم آورده بر تواتر ایام از آغاز سال هجرت تا سنه حال که یکهزار و دو صد و
شصت و چهار هجری مطابق یکهزار و هشتصد و چهل و هشت عیسوی است برشته ترتیب کشید و سپس شمه از احوال هر کس که
تاریخ او درین کتاب مندرج گشته با بعض حالات عجیبه صاحب کمالان و کرامات غریبه درویشان که اهل اسلام را بر مقالات و کمالات
آنها اعتماد تمام است از کتب معتبره چیده بقید قلم و ضبط رقم در آورد تا خواننده را حظی حاصل آید و از مؤلف یادگاری ماند چون
بدین دستور کتابی مرتب گردید به **مفتاح التواریخ** موسوم ساخته بامید اینکه **مصرع** گر قبول افتد زهی عز و شرف *
بنظر فیض اثر منبع علم و فضل جناب مستر هنری میرس الیٹ صاحب سکرٹری گورنمنٹ ممالک هند گذرانید و چون پسند طبع آن عالیجناب
افتاد مؤلف را در شهرت دادن این نسخه اشتیاق زیاده شد و چون درین ایام که مائهٔ سیزدهم مات از هجرت است بنا بران
این کتاب هم سیزده مات آرایش یافت **بیت** فریاد حافظ اینهمه آخر بهرزه نیست * هم قصهٔ غریب و حدیثی عجیب هست *
از ناظران این کتاب چشم آن دارم که عند الملاحظه اگر سهوی یا خطائی بنظر افتد بر کج مج زبانی این هیچمدان خیال نموده قلم اصلاح
بران جاری دارند **بیت** بپوش گر بخطای رسی و طعنه مزن * که هیچ نفس بشر خالی از خطا نبود * اگر ناظران این نسخه
خواهند که بر صحت حروف و نام مؤلف این سواد طاس ولیم بیل واقف شوند برین رباعی عمل فرمایند **رباعی**

قلب کن لفظ سماط و بعد از ان ای بی نظیر — چار حرف اولین را از وی محمود گیر
باز چون گیری سه حرف آخرین از سلسبیل — میشوی ای جان من آگه ز نام این حقیر

کتاب مستطاب همین قفل خزینهٔ احوال سنین ماضی و استقبال بمفتاح نو حل

بهار ازهار معانی گلزار انوار خوش بیانی قرة التاج بلاغت گوشوارهٔ فصاحت روح جسم متانت بسپهر سلاست

مفتاح التواریخ

نتیجهٔ طبع لطیف و فکر لطیف دبیر منیر پرور منشی دانشور صاحب رای سلیم و صاحب طبع مستقیم ولیم بیل صاحب دام دولت و سعادت حمید

در مطبع منشی نولکشور بطبع گرامی لوح حسن طبع یافت

تمت

باب نہم

فهرست کتاب مفتاح التواریخ

بیمن فضل کشاینده خجسته مآل سنین ماضی و استقبال بمنزل جل نوال

بهار از بار معانی گلزار انوار خوش بیانی درة التاج بلاغت گوشوارهٔ فصاحت روح جسم متانت سپهر سلامت

مفتاح التواریخ

نتیجهٔ طبع لطیف و فکر لطیف دبیر منیر پرور منشی دانشور صفا رای سلیم و صفا طاس اهل صفا و وقت سعید دان حمید

در مطبع منشی نولکشور بطبع گرامی او حسن طبع یافت

Beale, Thomas William
Miftāḥ al-tavārīkh